

CONFIDENTIAL

14 FEB 1961

~~1-4-25~~

1911

1-18

MA. LIBRARY, A.B.U.



...the ...

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وكفى وسلام على عباده الذين اسلمت قبله صلى الله عليه وسلم  
او ادلى برب الدجى شمس الفجر نور الهدى محمد الحبيب على الدنيا وفى المراتب العلى امام  
المسيكين وكرامه قوامى حافظ اعلامهم شيخ قطب الدين احمد بن ابو الفين بلوى خضر المصطفى  
وخشوعى فى زمره عباده الصالحين كماله استكشفنا شيعه بيان الحق وما خفى  
اشيا من طهرت عيون الشان وكران را بحد خوب وذهبن اصلاح استبان ورواة احسان  
واحسان الشان وبيان نبذى از عقائد استبان در باب الوفاء ونبوت ومامت معاد و  
بعضى مسائل فقهيه استبان كه ماخذ آنها اصول ملت خفیه نفی و توشه است و در كتابه از اقوال  
وافعال استبان در حق صواب و از واجبهات استبان است نبوى در انجیل و جمیع این بار را تحفه عاشق  
نام نهاده اند زیرا كه بعد از انصاف قرن ثانى عشر از حجت جبر الشیعه است ایضا نیز فرستاده اند و كذا  
در قرن قدون ماضیه انفسكوى شیعه على الشیعه واصل بامیر ما شیهه با ابل است و جماعت ابو نوح آورده  
كه سبب فی رین شرار مذبح كرده و دره و انچه متر و كسب مانده

Univ. of Toronto

Amesbury

21/11/2018

CONF



100-443887-100



ما در صفت جایش نیزه بخیزد و گویید و این رساله انصیه المؤمنین و فضیله الطاهرین  
کتب کرده شده و من از سواد این رساله و نیز این مقاله آنست که درین باب و که ما سکن اینیم  
درین زمان که در اینیم در آن مذہب اثنا عشریه و شیعیان آن مجیدی اتفاق افتاد که کم خانه باشد که گویا  
و کس از آنجا آن مذہب نمیاید نباشد و اغلب این عقیده نشود لیکن اکثری از علمای علم  
نایم و اخبار خود و عاقل از احوال اصول و اسلاف خود بخیر و عاقل میباشند و هرگاه در محافل و  
مجالس اهل سنت و جماعت گفتگو مینمایند هیچ میگویند و شتر گری می آرند و حسبه الله تعالی خبر  
این سال بر خیزد و وقت مناظره از جاد و خود بیرون نرود و اصول خود را منکر نشود و در  
بعضی از اموری شک تر و در راه مذہب و درین سال الزام کرده شد که در نقل مذہب شیعیه  
بهین اصول ایشان و الزاماتی که عابد ایشان میشود و غیر از کتب معتبره ایشان منقول نشود  
و الزاماتی که عابد باجمل سنت میشود میباید که موافق روایات اهل سنت باشد و الا هر یک از  
طرفین نسبت به حسب غنا و لاحت است و باید که اعتماد و وثوق غیر واقع و انچه از تواریخ و قصص  
حکایات گذشته درین رساله مندرج است از آن جنس است که هر دو فرق بر آن اتفاق دارند و  
تفسیر آن مجید نیز از یقین بکامان مرویت معیند بیشتر از تفاسیر شیعه آورده و شد تا کسی را  
مصلحت نیست مانند کما توفیقی الا باشد علیه و کلمت و الیه انیبت کما یلهم من یرحم طبران این سال  
در سامان این مقاله آنکه چند چیز را در حدیث مطالعه آن طوطی و از مذلول آنکه آنچه درین رساله از باب  
سطاعن البیت عظام و اصحاب کرام و از نواحی مطهرات خیر الانام بلکه از جنس نقائص ملاک  
و انبیا علی الصلوٰه و السلام مذکور شود و لازم آید اقام این عروف را از آن بری الذمه شمس  
و فایح العبد که انکار نه بنابر زبان از آن امر شنیع تراجم نماید و صیدول از آن سودا  
بیشتری میدار و لیکن چون بناد کلام اصول گری نهاده است تا چاره را میباید است اینها را  
هر جا که کشیده بر زمین و و بر رنگ که رنگین کنند شود و دم که هر جا کلام را مطلق ساخته بود  
شعبه و خیر و هرگاه معنی مذاق اهل سنت پیونده راه سخن را مقدم ایشان پیونده



چنان تو نمیشد که کلام مطلق بمنزله مذہب اوست و ما شاء و کلام مسیوم که این ساله الی  
مطالعہ نماید که مذہب شیعه و اهل سنت اصولاً و فروعاً یکسانند و اینها بنشیند و هر که ایشان  
از شماست و مذہب و دیگران را بمنشی نمیداند قابل مطالعہ این ساله نیست اگر چه  
کتاب شیعه بر جہات اوست و این ساله را در دست و پا بل سنت چندان ایشانند و در تیز این  
ساله منتفع خواهد شد و اگر بعضی این مذہب شیعه را بمنشی نمیداند و مذہب اهل سنت را  
فرار گرفته است اصل این ساله بهر نحو خواهد بود و است زیرا که اصل کلام درین ساله است  
بر اصول شیعه و روایات ایشان است چهارم آنکه درین ساله آنچه از کتب معتبره و مشتمل  
است احتمال افزوده بنیان را در آن نگذاشتیم زیرا که کتب منقول و اخبار از این ساله  
و معتبر است ایشان اند باید که بدیاری نقل یا اصل مطابقت با و از آن ترسد که اصحت  
احتمال ظاهر شود نقبل این لازم کرد و چون کمال احتمال اول را در مذہب و فروع مذہب شیعه  
شیعه موجود است اما نویسی در شکست باشد که زمین با آن غیر سدید است زیرا که این احتمال و وقت  
بناظره دلیل محرز و بجا است و شاید جعل و نادانی و با وجود این احتمال باب گفت و شنید  
سید و همیشه و این رساله را بعد از کتاب بعد از کتاب اثناعشر علم السلام بر دوازده باب  
کرده شد **باب اول** در کیفیت دعوت بنو شیع و بنسب اهل بیت منتهی باین  
در کتاب شیعه طرق احتمال و تمسک باین مضمون در کتاب شیعه علماء و کتب  
**باب چهارم** در احوال و اخبار شیعه و ذکر واقعات و اخبار  
**باب پنجم** در دعوت و اخبار شیعه و ذکر واقعات و اخبار  
و مسائل متنبیه **باب** و **باب** در بیان غرض از این کتاب و بیان  
و یکم **باب** یازدهم در خواص و احوال شیعه و ذکر واقعات و اخبار  
**فصل دوم** در تمسک باین **فصل** پنجم در دعوت و اخبار  
اول و دوم در تمسک باین **فصل** پنجم در دعوت و اخبار







[illegible]

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران







[illegible]

در آن کس بحال  
بیدار شد و بعل حاصل زیاده  
از قدر تحمل است باشد و نشود  
طعام میشود و عین به و حال و شغل وقت  
اول که در عصر و سال و خیزد  
تمام خیزه و حب از او است و زمین  
بکشد و خوراک سلام و درون  
و شام رود و از این از آن  
خلیفانی در عین وقت اسلام  
استنداد احکام که گشت و تمام  
شباب خلافت بود و از در زمان  
ملیفان است و خلافت و در زمان  
شد و تمام غیر تمام در وقت  
اسلام را و یا وقت و حالت گوید  
نمودار گشت و در خلافت عارف  
اخلاف است و خلافت و در وقت  
و اولاد و صاحبین از این بودیم  
تحقیق از این اتفاق و از احکام  
مستغرق بود از زمان و در وقت  
بعضی از عصاره است و در وقت  
نمودار گشت و در خلافت عارف  
بجز از قلب و جو دانستی بود و  
سوار است و در وقت و در وقت  
عج و خوار











تعالیات شیعیه این گروه بسیار که مقتضای بوسطه مخلصین بر سبب خطبها سطر بود  
و کوششها منتهی بود بر ایت خود ازین مردم ظاهر میگردد چهارم فرقه شیعیه علاوه بر اشد ملائذ و  
الخاص با اینان چیست بودند قائل بالوحییت انجانب شد و چون مخلصین آنها را الزام  
شیعیه او نکرد جناب مقتضای آثار منافیه لامحبت و مقتضیات بشریت موجود است بعضی  
از آنها انجانب الوحییت برگشته قائل بحلول روح الهی در بدن باسوتی مقتضی گشتند و آنچه  
انصار سنی بعد از توحیه مذرب خود در حق حضرت مسیح علی نبیا و علیه الصلوٰه و السلام شهادت  
و اعتقاد نمیدادند و حق را میدهند و تقریر میکنند ایشان در حق حضرت امیر جاری کردند و بعضی  
که کلمات جناب مقتضای اموافق عقیده فاسده خود بتاویلات بلکه عاقد اعتقاد این است  
اصل طریق حدوث مذتب شیعی و ازینجا معلوم شد که اصول از باب شیعی سه فرقه اند و اینها  
در کیفیت بنیاد شده افرو بائی سیانی این سه طریق همان یک یهودی حبیب الباطن نقاد  
پیشینه بود که هر یک از بزرگان کوفت و در دام دیگر کشید و وجه گفت خالات و کثرت سبب است  
که بعد از تفرق و اختلاف اموری که محرک عقیده سبب توانست بسیار بر رسیدند و اول آنکه حزب  
جمل باجم المؤمنین و طلحه و زبیر اتفاق افتاد و این همه از منتسبان خلیفه اول و مدعیان قصاص  
خلیفه ثالث بودند و مقابل آنها این گروه را بغض عماما برادر و خایه مذکور پیدا شد و شیعیان مقتضی  
را مد بغض آنها مضمرا اعتقد و اقوال مقتضی را که در مع ذلک آن سرود و مد میشد و تهنیت  
تشدیقات انجانب را که در حق یوگوان آن بود و توقع میان قسطنطنیه و بربرغات مصلحت  
آلایت قلوب و ظاهر در اسکندریه و این دنیا طلب از ضرورتها شد و محمود و جولان  
در حق خلیفه اول بعضی بهم رسید با چای منجر بغض خلیفه آن شد که خلافت خلیفه ثانی  
خلافت اول بود و در میان یک سبب داشتند بحدیقه افتاد و اتحاف و سیریه و در  
در میان آنها اختلافات بود و خاندان و عیال خلیفه اولی حکم و وزیر و مشیر و شت و در  
حکام ستمه انسا و دیگر مادیات مقتضی و در و بنا بر علایق خجانات انتساب



که خلیفه نامه را با جناب مرتضوی بود و از امام و مولایی و اکثر مشاوری و مراجع  
اسوه و همه دین و خلافت بعد از محمد بر طبقه و نام او است جناب مرتضوی و چهارم است ایشان  
و اکثر مهاجرین و انصار را که در اتباع هر دو خلیفه بروش اتباع جناب ابن سنان گرامی داشتند  
و معاونت و معاضدت و تمشیت و احوال و ابی انبار الاثم و فرمن سه شنبه و در تیره و طلوع  
لغوی و دزد دوم آنکه جناب مرتضوی را و بعد از آن جناب حسن بن را و زیات ایشان مثل شیب  
و دیگر سادات حسنی را همیشه با نو اصب شام که مراد آن بود و نو اصب عراق که عباسی بودند  
مناقضات و محاربات و کینه و در پیادریان ماند بعضی از نو اصب در آنکسارت خلافت مکن  
روی خود را سیاه میگرد و در جناب اخترات اظهار سب ابی هاشم نمود و دشمنی و هفت  
عثمان را به نیکی با و میگرد و مذکور و انیه خود را بابت دار است حضرت عثمان را تعزیر این  
و وسیله این خلافت ساخته بودند و اینها نیز در مقابل نو اصب مذکورین با سلاف آنها در افتادند  
و او را بجای از طرفین و از نسیم آنکه جناب مرتضوی و سایر انیه اظهار و حق نو اصب  
بلا حظه شرارت و بد ذات و بد طبیعتی آنها و نظر بغلیه طامعی آنها را در کلمات حسن  
آئین و حسن اوصاف عامه مثل غضب و ظلم و بغض طبیعت و تغییر سنت رسول و احداث  
و اختراع احکام مخالف شریعت و امثال این صفات میفرمودند و اقرار و بیعت گامی نمیدادند  
این گروه بی اندیشه علت پیشه این همه کلمات را در حق مجتهد ائمه و مراجع علم است و در آن  
او بودند و ان اوصاف را مطابق عقیده فاسده و در مطبق اینها یا فتنه و فساد که مرتضی نام آن  
گروه نمی گویند و صلیت و قوت و تقیه قرار دادند و رفتند و در بین مهاجرین شان این کلمات  
نصوص صحیح است در حق حسن و طعن مجتهد که امام و مراجع و علم است غیر الاثم و بعد از این  
اسباب و مانند آنها شیعه بسیار به فرق و بیشتره قوتی شستن زیرا که دعوات عقیده ابائی  
میست و علاوه بر تفصیلی که در این بیان نموده با علما و شیخ محبت ظهور و اعلان معتقد ایشان و نشان  
کلمات و سنت ائمه ایشان و دعوات آنها است که کوشش میگرد و از اینها بنا بر حرفات ایشان



الارمن المبرزين  
التي تليها اليونان  
من اهل المشرق  
والصالحين الذين  
تبعوا فيهم  
من العرب والاندلس  
والقوم عظمى من  
الافرنجيين  
كانت وفقة  
سبيون القسطنطين  
من اهل انطاكية اذا

ایشان کسی فریفته سے تشریف نہ فرما دیا بلکہ عقل خود یا بصیرت انکار ہے و عشایر و معارف خود  
بازیگشت و اما تفصیلیہ پس انجمن کر ازہر دو طرف را ندہ در وسطعا ندہ بودند سبب و تیرا  
ایشان از ان خودی شمرند و در عداوت شیعہ علی نہاد و در ندگہ دا و محبت اہلبیت کہ بزم شام  
منہر در سب و تیرا چاہا و از واج ست نمی دہند و جماعہ مخلصین انہا را بر غیر روش حساب  
مقتضی دانستہ مور و حید انجناب اکاشہ تحقیر و تذلیل میکہ و در لافی العیو لاسفہ العیو  
حق ایشان را ست امد و عجب است کہ ناہال نزد شیعہ سبب فرقی نو اصیب از فرقہ اہل سنت  
کہ شیعہ خاص جناب مرتضی کے و بدل و بیان شدہ اخذان بنوی اند و ہمیشہ بانوا صیام  
و غریب و عواقب مجاہدات سینی و سانی و مناظرات علی دانی فرود اند و نصرت شعار حضرت  
و از الہ برعات مروانیز و آئندہ اند و سبب را بدترین کلمہ گو یاں ہمہ کلاب و خنازیر سے دانند  
متمیز سے شود و دنیا دنیا افتد نہ میکنند بلکہ علماء ایشان کہ خود را شیخ باخبار سلف و مقالات  
اہل علم داناسے انکار نہ تیر لفظ نو اصیب بر شیعہ اولی اطلاق میکنند و انعم ما تمحیل  
اکل ذاب و ایشیہ بہ الا انما حقہ انیت من یاد و دنیا طہ بلکہ عند التفیش چنان خلاصہ  
کہ لفظ نو اصیب بر عوف شیعہ قاطبہ مستعمل را ہی کسی ست کہ مخالف عقیدہ ایشان باشند  
غلاہ سببہ را نو اصیب اند و سببہ تفصیلیہ را تفصیلیہ شیعہ اولی را و خوشا حال شیعہ  
کہ مویہ طعن ملامت جمع فرقی ضالہ ایشیہ و نو اصیب گردیدہ اند و با سببہ انہا مخالف گریزہ  
فرمایا ایشان را بر اہانت جناب مرتضی مجاہدہ گریزہ و عزت عظمی نصیب شدہ و ان  
الذین بدو عزت باد و بقو و عزت باد فطوسبہ للفر باطل مصداق حال ایشان و کشف مال ایشان  
آمدہ و احمدند و انشاء اللہ تعالی درین سالہ ناشوف خواہد شد کہ شیعہ اولی عبارت اندازہ  
جمع مہاجرین انصار کہ اکثر انہا در کلاب سعادت ماب جناب مرتضی کے بحر و ب فداہ قیام  
ورزیدہ اند و بر تاویل قرآن جنگ کردہ اند چنانچہ چہا سہا یعنی اللہ علیہ موسلم و خلفای  
نفسہ برتر مل قرآن جنگ کردہ بودہ اند و بر خیزہ از انہا بخت کمال کردہ و دست سناطہ اقبال

منہ  
 و شوق و اشتیاق  
 قالوا لا بد  
 العذر لا بد  
 الفدا فان الحق  
 یؤید فی حق  
 اس کے نہیں  
 القسطنطینیہ  
 عین اس کے  
 فہو اس کے  
 من در عین  
 لا مہربا فی حق  
 ۱۲  
 مضبوط  
 ۱۳  
 رادوانی  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰















15

100

مجلس العلماء

الغالب على الحال

الحاج المكي المكي

SECRET

The map shows the northern Adriatic Sea coastline of Italy. Key locations marked include Trieste, Udine, and Gorizia. Sampling stations are indicated by numbers 1 through 10. The map includes latitude and longitude coordinates.

شیعیه یافتند و درین زمان شیخ مخدوم گیسایت و مختاریت شدند و دو چهارم شیعیه  
گرفتند بسیارین مذہب بودند و علاقه و تفضیلیه بسیار ذلیل و قلیل گشتند بودند آری این  
کلیه نیا را با هم افتراق و اختلاف فاحش بود و گروهها شده بودند انقلاب ثالث در شیعیان  
شد که چون حضرت امام زین العابدین ازین عالم فانی بعالم جاودا فرستاده امیدند  
زید بن علی بن الحسین که مذهب زید شیعیت است به شام بن عبد الملک بن مروان که  
پادشاه وقت بود خروج فرمود و چون در نواح گوسف و عراق رسید جماعه از شیعیان مخلص  
با او پیوسته گردیدند زیرا که اولاد مروان بجهت ظلم عمال ایشان قاتل ریاست ظاهر نم  
بودند و دوازده هزار کس باسی هزار کس از شیعیه سبیه که اکثر آنها کیسانیه و مختاریه  
بودند و بیهوشه قاتل بابا مست حضرت زین العابدین نیز همراه او شدند و بواسطه قتال  
یوسف بن عثقه قتل گردانند و شام امیر العراقین بود متوجه شدند حضرت زید شیعیه چون  
سب و تیرا ازینها شنیدند بارها جزو و توبیخ فرمود و رؤیان آنها را اقتید شدند و مژگانها  
نمودند ازین امر شیخ مخالفت نمایند چون قاتل ترویل شدند و نوبت از نسب و تبرک الله شسته  
بسیف و سنان انجامید و وقت امتحان نشیخ و محبت اهل بیت رسید به پنهانگیه و اراجرا  
از نسب و تبرک اصحاب بیخ میفرماید بزرگ رفاقت او را منعی شده و او را در دست دشمنان  
نمیخواه او سپرده دست تو قصد حضرت امام حسین نجانه های خود خریدند تا آنکه او شهید شد و درین بار  
لاذ انقلاب در شیخ راه یافت جماعه که بازیه شیعیه ماندند خود را بشیعیه خالص ملقب  
کردند و قاتل شدند که امام برحق بعد از حضرت امام حسین زید شیعیت و شهادت که میراث  
ابا و است نصیب او شد و جان خود را در راه امامت باخت امام را حسین می باید که از کس  
بخیزد انترسد و بشیر براید و بزرگ رفاقت و ترک رفاقت کسی نکند و جماعه را که از محبت او جدا شده  
بگرفتند و افضل لقب نهادند البتة خود زید شیعیه و حق ان جو فایان دروغ زن فرمود  
و روضه فاضله الروافض و این جماعه را نیز بعد از جموع نجانه های خود و کنگاش تعین امام

تھیں کہ رزمیہ اسباب کی اشیانہ کا کھنڈہ

[illegible]

ملفوظات  
امام حسن مجتبیٰ علیه السلام  
در بیان فضائل و مناقب ائمه اطهار علیهم السلام  
و در بیان احادیث و روایات معتبره  
و در بیان مسائل فقهیه و اصولیه  
و در بیان تاریخ و جغرافیه







اظهار نمود که من از شیعیه محمده مولا سکه بود و بعد از ملازمت و مصاحبت بسیار در خلوت  
 با او گفت که نزد من بعضی اسرار مکتوبه است از جانب مولا سکه تو که هرگز بر دیگر سکه ظاهر  
 نفرموده پس باین تعلیمات ترائی موافق کلام فلاسفه انجافها و قوی بعضی از فنون شعبه  
 و حروف طلاسمات نیز اراکین کراچیا سید محمد بن زکریا راز سکه در کتاب الخاریق بنده  
 از ان ذکر کرده و این عبد العبد بن میمون قدس شخصه بود و در مذبح و دشمن من  
 اسلام بنیو است پنجه دین و دین فساد نمید قلوبی یافت و این وقت اورانان در نزد  
 افتاد بدستور عبد العبد بن سباز اصل و منشأ تشیع است خلص الکلام آنکه بعد از  
 مدال صحبت ملازمت این سرور با جمیع عهد و میثاق نموده جدا شد مبارک شود رسید  
 سیه کوفه را بنده است اسماعیلیه دعوت آغاز نهاد و فرقه خود را مبارک و قرطیقه  
 ساخت زیرا که در مطالع مبارک بود و عبد العبد بن میمون ثلثستان عراق رفت و  
 اوسان و خوش سیرت از طلاسمات و نیز نجات در دام خود کشید و هر سیه را  
 از اتباع خود وصیت کرد که مذنب خود را از دیگر سکه پنهان دارد که آشتر و سیه و  
 نامکب و کوفه و کوه خود را بمیمونیه لقب کرد چون از کوهستان میان خاطر خود جمع گرد و نزد  
 ابن حاصل نمود شخصه احاط نام نایب خود ساخت و بخراسان و قم و کاشان رفت  
 نموده و امر دعوت کرد و خود سیه و متوجه شد و در پل اضلال در غوا سکه آنها گردید و  
 خلف اول اطهرستان رفت و شیعیه اخبارا بنده بمیمونیه دعوت نموده و گفت که مد  
 اهل بیت همین است و اهل البیت ادر سکه بمانی و جامه سیه فرقه سلیم از خود مذنب با شیعیه  
 و ضیق تکلیفات و شرعیات گرفتار شده اند و از لاند و طلیات محروم ماز مبارک است  
 مینا پور متوجه شد شیعیه اخبارا و همین خاستان شید و در بعض دیهات مینا پور  
 قامت گزید چون این خبر بر ساس اهل سنت رسید در سیه و  
 شد و خود را نینسان برابر و سیه رتی متوجه شد و مردم اخبارا اغول

الف انا  
 قضاة الامم و کان  
 کمال الغیب  
 انزل الی انفس  
 ناسخ ابن خلکان

ش  
 پنجه سیه و در  
 نرسد و سیه و در  
 پنجه خود را

س  
 اهل خانه و آثار  
 با پنجه خانه است



اگر و نابود کار او همین بود و چون نابیان ملک الموت کار او تمام کردند بعد از او احمد نام سپرد  
 قایم مقام پدر شد و شخصی را که غیاث نام داشت نایب خجسته کرد و ملک عراق فرستاد و  
 این غیاث مردی بود او یبایا عرو و سکار و خذره اول مصطفی باطنیه است او را کتابی است  
 مسمی به بیان در اصول طریقت باطنیه و آن کتاب مرصع کرده است با مثال عرب و اشعار  
 و لغزش ایشان در ضمن استدلال اخبار و آیات بسیاری آورد و معنی وضو و صلوٰه و صوم و حج  
 و زکوة و دیگر احکام بطریق باطنیه بیان کرده و بشواید لغت انزابات رسانیده میگردد که مراد  
 شارح همین است و آنچه عوام فهمیده اند محض خطا و غلط است و در زبان غیاث مذکور نیست  
 باطنیه و از وسع نفقه عظیم بدانشند و مردم را روش جدیدی که کمال بیابان داجت و ان  
 یافتن غیاث پسند خاطر و لو بچسب افتاد هزاران هزار جابل فاسق در رقبه اطاعت او و  
 و از بلاد دور دست بسمت او دویدند و این جاوید در سنده و صدور و اتفاق افتاد که در  
 حدیث صحیح ظهور الایات بعد از این اشاره بآن فرموده بودند و اینجا تشیع با احمد و فلسفیه  
 انضمام یافته و بزل ببار از خون حیض آمیخته طرفه معجزه نبی بهم رسید که در حال جم بصل  
 رشت آن میسر و در همین اثنا که غیاث با وج صلاکت رسیده در آنجا سحر کار بیامی نمود و شخصی  
 نزد او آمد و گفت که ای در چه خیالی رو ساقی اهل سنت و جماعت میخوانند ترا بکشند خبر دادند  
 و راه خود بگیر غیاث بجز استماع این خبر و شست اثر اقبال و خیران و سر سیمه و حیران  
 بمرو شا جبهان که سخت و مدتی باختلاف اندیشیدن در عین اخفا کار خود میکرد و هر که با او در پیوست  
 او را از راه می برد و بعد از مدتی بار قصه ری گرد باز او را در احمد از طرف اهل سنت پیداشد  
 باز که رنجت در آشنای راه جان بقای بعضی الارواح سپرد و عبد الله بن سیمون قداح بشنیدن  
 خبر فوت او خیلی در تپ و ناب شد و آخر بحال اندوه جان دارد و در پیوسته مدتی شد و سپرد  
 را که نیز احمد نام داشت خلیفه خود ساخت آن سپرد زیاده بر پدر داد و شرارت و ضلال داد  
 اول از نصر و شام رفت و در آنجا بجهت قیایا سے نواصب مانید و تعصب ایشان را کرد







دشمن است ساخته بود و از آن چاه دست عرب های می برادر که بشعل ع او هیچ دست نداشت  
مشتند و قبل از طلوع فجر غایب میگشت و او خود را چهارم البدر بعد از یاسین و شعیبه و عقیق  
که محمود و جمعیت او بسیار شد و چون ملک ماوراالنهر از دست او عاجز آمد و بدین خستیدند  
و امرای خراسان و ملک ماوراالنهر شد های گران بر سر او فرستادند و او پاسه نبات  
افشرد و او قاتله و او چون نهریت از نهرات بر و احاطه کرد و بایران انشک خود و قلعہ عین  
که برای این در و سیاه بر قلعہ عمومی ساخته و پر وخت بود و متحصن شد مسلمانان و او  
قلعه محاصره کرد و دو علف و دانه سده و ساختند اول اتباع خود را زدند و که آتش عظیم  
برافروختند باز به آنها شراب زهر آمیز خوانید و ملک کرد و خنده آنها را و آتش است  
و خاکستر ها را در باد پراشید بعد از آن خود و رختی که در آن تیزاب ناری ساخته بود و چنانست  
آن بود که هر چه در و اندازند آب شود و آید و فانی شد و هنوز مردم حصار را گمان نکردند  
قلعه قائم است زنی نو جوانی در گوشه از گوشه های قلعه مرضی و بی پوشش است و در  
بعد دو روز که پوشش از قلعه اخالی از یار و غنی ساری بتیجبت و خشت تنه است  
در وازه قلعه آمده و فریاد میکنند که قلعه خنجر کسی نیست مردم بالای بروج و باره می برآید  
همی بینند که قلعه خالی محض است و در وازه را کشاد و مردم فوج در آمدند و هر چند تفحص کردند اثری  
از حبشه محصوران نیافتند بعضی از اتباع او که در اول نهریت متفرق شده و دیات تلفی شده  
بودند این واقعه را شاید صیاد و برالو بیت او و بسته کمال فرست و ثناء که نمودند که او  
بلا شبهه اله بود و بایران خود بر آسمان رفت ای کاش ما نیز جمله او و پیغمبر و بان نبی  
فاخر گشتیم آخر ها از زبان آن زن مرضیه که در طلب مرضی و پوشش بود و گاه کاه و احوال  
در و بیان بعد او از مطلع میشد قصه واقعی ظاهر گشت و حیل سازنی آن نسبت در عین است  
مرست برای گمراه کردن پس باباگان واضح آهسته و غیره و مقصد موی از عین مرقد  
اسما علیه برآمد که او را ابو سعید بن بخشین بر اعر خالی میگفتند اول خرمن او و بخرمن بود



[illegible]



و مقصد زیرا که مقصد سید الشیخان اهل سلیمان و جرم نزدن شرع و تفصیل این سلام و برکت و غیره  
 مردم از روشش وین پیشتر نمی که ممکن شود و بهر وجه که میسر اول کسی که حدیث مذکور  
 باطنیه نبود قداح اسبوازیست و اول کسی که تقیه را ترک کرده مجامعه بر ملا طلب را این چنین  
 نمود بر قبیست بعد از آن متفق و خیالی با حسن اندرز و پیر و اولاد او و مهد و دیگر ابناء  
 اهل آنجا سابق مذکور شد هر چند و راصل عقیده از آنها عیله بود و لیکن ولایت مصر و مغرب که در  
 دست ایشان افتاد و باریک تعلق مردم آن دیار که مدتها پیش ولایت تقیه بسیار  
 دارد مذکور شد و احکام شریعت سبانه تمام می نمود و دشمنیه قائل خود را در  
 خلوت بطریق باطنیه نیز ولایت میزدند و این حکایات که مذکور شد ساسان فہم و آبا  
 و ہن مستقیم را چند فائدہ حاصل میشود اول آنکہ باعث حدوث تشیع و رابند اتفاق و دشمنی  
 اسلام بود کہ عبدالعزیز بن سبا و اخوان او را حمیت جاہلیت و حقوق مذلت و عار بران آورد  
 تا تا طلب مالک و ریاست آن مختار و کیسان را در پیش آمد و ثالثا مخالفت با امام زادہ زید شہید  
 آنہشامین و اقران آنہا را اتفاق افتاد و رابعا اتحاد و زندقہ و رنج مخالف شریعہ کہ عبدالعزیز  
 بن میمون قداح اندیشید و دوم آنکہ اصول مذاہب تشیع از پیش نیند شیعہ او و قداح  
 و یحسانید و زیدید و امامیہ شیعہ او و راد و فرقہ حواریان سلیفند و زید اول مخلصین کہ  
 اہل سنت و جماعت اند از صحابہ و تابعین کہ لازم صحبت حضرت بر تضرع و ماسواں خلافت  
 او بود و مذاہب اربعہ مجاہدان و انصار و غیر ہم مذہب یونان الہ حضرت مرتضی امام حق است بعد  
 از منہادست حضرت عثمان و طاعت او و بکاذا نام فرض است و او افضل زمان خود و بعد کہ باو  
 خلافت نمود و در امر خلافت محظی قیاسی بود و هر کہ او را لاتی خلافت ندانست مبطول و  
 ضال و ام المؤمنین و طلحہ و زبیر باو در امر خلافت منافقت کرده اند و تقسیم قصاص قتل عثمان  
 و تا خیر آن نزل عداستند و قریب بود کہ بصلح اشجار حسین عبدالعزیز بن سبا و اشجار  
 او مجریست و سانی طرفین جلب و قاتل آغاز کردند و شہیدان شہید شدند و سانی سانی



[illegible]

برگردان مردم لیست مرتضی مضافات ما اصلا معتقد نبودیم بلکه بهترین اصل مصروفی در دنیا  
در اوج و مناقب انجیل ابرار و ایت میفرمودند و در عین این فرقه است که کلمات طبیات  
مرتضی را معمول بر بطو ابرار آن باید داشتند. نقیة و خلافت نمائی نباید که کلام الله و کلام الله  
را بطو ابرار آن عمل باید کرد و چه امام حق نایب نمیرست و نصوص پیغمبر محمّد رسول نظام است  
پس آنچه مرتضی از تفضیل بعض اصحاب برخوردار است و مناقب سایر اصحاب و اهل  
و مقامان او باشند بیان فرماید بے شبهه و شک یقین باید کرد و با خدا اعتقاد و عمل  
سنت مصطفوی را که بر این جمیع صحابه ثابت شده است باید دانست که مرتضی بر  
همه با توفیق فرموده و جمیع صحابه را بر ارام و پایا پیوسته و کما شیخی تفضیل انشاء الله تعالی  
و لهذا اکثره لمحب باهل سنت و جماعت شد و لهذا این طایفه در حق صحابه موافق و موافق  
مرتضی میروند و هر چه را مرتبه مرتبه معتقد اند حقوق دوم تفضیلی بر چند این فرقه داخل شمیم  
اول نیست لیکن چون در جمیع مسائل موافق باهل سنت و جماعت اند و با اعتقاد  
حق و عمل ایشان نیز سیم و بر از جماعه صحابه است مگر مسئله تفضیل فقط اینها  
و نیز داخل شمیم اولی نمائند تقیلاً لا کثراً و ضبط لا اعتناء بر سبب ایشان نیست که  
جناب مرتضی و اولاد او و حق اطاعت اند تا وقتیکه ایشان دیگران تفضیل نمایند چنانچه در  
شیخین و سلف النور و احق افتاد خلافت ایشان درست باشد و سیر کاو خود معتقد  
بن کار شوند و بر سر راه غیر سیر که درین کار دخالت نماید و مرتضی افضل الناس بعد الرسول  
و صحابه را بر باخیر باید میبندند و نسبت بظلم و غضب ضلال نمی نمایند و هیچ مسئله مخالف فرقه او  
نمیشوند مگر در تفضیل فقط و با عیالیه را چند مذکور و دیگر دارند در امامیه داخل کرده اند بهر تفضیل  
انتشار و نیز باید دانست که شمیم اولی که فرقه سنی و تفضیلی اند در زمان سابق شیخ  
المعقب بودند و چون خلافت و در افض و زیدیان و اسماعیلیه باین لقب خود را المعقب کردند و  
مصدر قبایح و شرور عقاد و عملی کردند و خوفان التباس الحق بالباطل فرقه خبیث

الاستاذ المساعد الدكتور  
عبدالله محمد علي  
الطائي

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

لأن الله يحب  
الذين يمشون  
على صراط مستقيم

لا انزل الله  
مخالفين  
الذين هم  
انهم

محکم دلائل سے مزین  
مکمل و جامع متن پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

مفتی محمد رفیع الدین صاحب  
مفتی محمد رفیع الدین صاحب  
مفتی محمد رفیع الدین صاحب

منہ وصال منہ خضر علیہ السلام  
منہ خضر علیہ السلام

منه و  
لغوي  
على  
عبد

مجلس علمائے ہندوستان

مبا ابا جعفر  
عليه السلام  
عليه السلام  
عليه السلام

مجلس شورای اسلامی  
جمهوری اسلامی ایران

مجمع  
فانقذوا الدفينة  
السلامة

مجلس

11

1







قطع نمیشود و اگر اتحاد بالاحوت حاصل شدنی است و اگر ارشاد عالم و بدایت ضالین  
 پیش گرفت رسول است و لهذا در میان ایشان در میان نبوة و رسالت بسیار گذشته اند  
 و قد سیموم از غلاة پیغمبر اند اصحاب سریع بفتح سین که را مهله خسره غلیظ  
 در سبب ایشان به مثل در سبب مفضل است مگر آنکه حلول لا هوت نامست در حق  
 پنج شخص است و میکنند تعیین بنفیر عباس و علی و جعفر و عقیل و فرقه چهارم از غلاة  
 پیغمبر اند اصحاب سریع بن یونس که بالو بیت جعفر صادق و اهل اندیسی گویند که در حقیقت جعفر  
 صادق بن یونس است و بصورتی که مردم او را جعفر صادق میگویند متشیخ شده بود و گفته اند  
 که اندام و کمال و بهیت ندارد لیکن وحی بسوی ایشان میشود و معراج و صعود و ملکوت جمیع ائمه را  
 حاصل بود و فرقه پنجم از غلاة کاملیه اند اصحاب کامل میگویند که ارواح متناهی میشوند یعنی  
 انتقال میکنند از بدن بدنی و روح الهی اول در بدن آدم پس از آن در شیت و رآدم  
 و ائمه بر در سایه انبیا و ائمه نقل نموده و ارواح بنی آدم نیز در میان خود هاست و هیچ میکنند  
 و این گروه جمیع عباد را تکفیر میکنند بکبریت علی و علی را نیز تکفیر میکنند بکبریت علی و این گروه  
 معلوم شد که حلول روح الهی در بدن شخص و امامت او مشروط به ایمان نیست نزد ایشان  
 و الا تکفیر و جابلی که هم ائمه و جبهه چهارم کان داشت فرقه ششم از غلاة پیغمبر اند اصحاب  
 بن محمد علی میگویند که حق تعالی بر وجه شمر وی است نورانی و بر سر او تاجی است از نور اول  
 او ششم حکمتهاست فرقه هفتم از غلاة جابحیه اند که بنا بر این است که ارواح عالم را در بدن آدم  
 شیت و جمیع انبیا نقل میدهند و بعد از پیغمبر خزانان این روح را در بدن هر ستمانی  
 و بنی الحنفیه بعد از آن در بدن عبد الله بن مغویه بن عبد الله بن حنیف جال میگویند  
 و امامت را نیز بعد از این ترتیب اعتقاد میکنند بلکه معتقدند که امامت نزد ایشان حلول  
 روح الهی در بدن شخص است و ما را انکار میکنند و محامه احوال میدهند فرقه هشتم  
 غلاة بیانی اند اصحاب بیان بن سعیدان هندی خدا قدا را بصورت و شکل مرسوم

و این گروه جمیع عباد را تکفیر میکنند بکبریت علی و علی را نیز تکفیر میکنند بکبریت علی و این گروه  
 معلوم شد که حلول روح الهی در بدن شخص و امامت او مشروط به ایمان نیست نزد ایشان  
 و الا تکفیر و جابلی که هم ائمه و جبهه چهارم کان داشت فرقه ششم از غلاة پیغمبر اند اصحاب  
 بن محمد علی میگویند که حق تعالی بر وجه شمر وی است نورانی و بر سر او تاجی است از نور اول  
 او ششم حکمتهاست فرقه هفتم از غلاة جابحیه اند که بنا بر این است که ارواح عالم را در بدن آدم  
 شیت و جمیع انبیا نقل میدهند و بعد از پیغمبر خزانان این روح را در بدن هر ستمانی  
 و بنی الحنفیه بعد از آن در بدن عبد الله بن مغویه بن عبد الله بن حنیف جال میگویند  
 و امامت را نیز بعد از این ترتیب اعتقاد میکنند بلکه معتقدند که امامت نزد ایشان حلول  
 روح الهی در بدن شخص است و ما را انکار میکنند و محامه احوال میدهند فرقه هشتم  
 غلاة بیانی اند اصحاب بیان بن سعیدان هندی خدا قدا را بصورت و شکل مرسوم

ائمه بر در سایه انبیا و ائمه نقل نموده و ارواح بنی آدم نیز در میان خود هاست و هیچ میکنند







فهرست قبایر و ستم غریبه اند گویند که جبرئیل از حق تعالی بوسیله برای علی فرستاده  
بود و تبلیغ ان جملگی کرد و بعد پدید آمد گویند که علی را در صورت با محمد مشابهت تمام  
بود از غراب بغلب هم زیاده تر متنبه بودند جبرئیل را امتیاز نزل شد تا هر ایشان را  
گویند **ع**لط الامین غایب از عالم حیدر بود و وفاسی گوید **پ**س جبرئیل آمد ز بر خانی چون  
دشمن محمد شد و مقصد علی بود و او ایقدر کلام مصنفان ایشان است و جاهلان خود صریح  
الغیبت جبرئیل غایب با این لفظ که الغیبه اند علی صاحب الریش فرقه شانزدهم و نایب  
از ایشان محمد را شبهه انکارند و علی را گویند و نیز گویند که در میان هر دو خدا و نبی مشابهت  
تمام بود و کان محمد اشبه علی من الذیاب بالذباب و اینها طایفه از غریبه اند که از عقیده  
سابقه باین عقیده رجوع نموده اند فرقه هفدهم گویند که علی است و محمد را براس  
و عدوت مردم اسبوی خود فرستاده بود پس محمد مردم را اسبوی خود و عوحت نمود و نه علی را  
با محبت محمد را خدمت کنند و لهذا بنییه ملقب شده اند فرقه نهم شنییه اند گویند محمد علی در  
الداند و با هم دو گروه شده اند بعضی خدای محمد را تقدیم و ترجیح دهند و فرقه خدا را  
علی را غالب و قوی دانند و اینها طایفه از نایب اند که از خدمت محمد رجوع کرده لشکرک  
محمد و علی را الوهیت قایل شده اند فرقه نوزدهم شیه اند بیخشن را گویند و از احوال  
نا مانیت در لفظ فاعله خبر که گفته و گویند که این بیخشن در حقیقت شخص واحد اند که یک  
رجح و ایشان حلول کرده ایمی را بر دیگر ترجیح ندهند فرقه بیستم نصیری اند بحلول الله در  
حضرت علی و اولاد ایشان قائل اند اما خاص میگویند باینده و کاشی لفظ الله تیر و حضرت علی  
اطلاق کنند بجزای بطریق اطلاق اسم حال بر محل فرقه است و بیستم سحاقیه اند گویند بیز  
کافی خانی را پیغمبری ماند و محلول مایست تعالی در حضرت علی و او را قایل اند و با هم درین مخالفت  
ند که بعد از حضرت علی در آن اسم محلول نمودند فرقه است و دوم غلبایه اند  
و حساب غلبایان را روح اسدی و قیل و استی از حسب ایشان الوهیت حضرت

[illegible]















تو می نیز لقب آنهاست یاران مغیره بن سعد که طغیان بر او نمود و گویند بیعت ابوبکر و عمر بر خطا نبود  
 زیرا که هر نفسی بآن سلوک گرد و مابست علیه المعصوم فیه حق و در عثمان توقف نمایند زیرا که  
 رضا و سلوک و رضای خاطر خواه ایشان بر آن ثابت نه شد و هر نفسی که از وقت بیعت  
 امام داند پنجم یاران نعیم بن الیمان مذہب ایشان مثل مذہب تبریه است مگر آنکه عثمان  
 را تلقی کنند و از وی تبر نمایند و دیگر صحابه را بخیر یاد کنند ششم و گنیه یاران فضل بن ابی مرثد  
 مذہب ایشان مانند مذہب بار و ذریه است مگر آنکه طلحه و زبیر و عایشه را گنهی گیرند  
 و یقیناً صحابه را بخیر یاد کنند هفتم خشیبیه اصحاب خلف بن عبد الصمد گویند امامت  
 است و را و لا فاطمه علیها السلام الزجاء خلافت را و دیگر کسی بپوشد خروج بر وی  
 است و اینها را خشیبیه از آن گویند که بر سلطان وقت بی اسباب خروج کردند و سلاهی  
 نداشتند مگر جوب و عصا و شمشیر و لغت عرب چوب را گویند هشتم یعقوبیه یاران یعقوب  
 رجعت قائل اند و امامت را بولید و عمر را انکار کنند بلکه بعضی از ایشان تبر نمایند  
 نهم صاحبیه اصحاب حسین بن صالح امامت را شور می و را و لا فاطمه علیها السلام  
 اعتقاد دارند هر که از فاطمین بصفتم علم و شجاعت و سخاوت متصف باشد و  
 خبیج نماید امامت و تعدد و انتم در یک ملک و در یک ملک نیز نزد اکثر زیدیه جایز  
 است و اما امامیه پس هر مذہب ایشان و قدر مشنگ در عقائد جمیع فرق ایشان است  
 که همان تکلیف خالی نمی باشد از امام فاطمی و مجموع اینها سه و نه فرقه اند اول حسیه  
 امامت را بعد از مرتضی سجدت متعلق دانند و بعد از آن بحسن متعلق بگویند  
 بدر بر اے او و او را رض من ال محمد گویند بعد از آن پس را و لا عبد  
 نبو و امام دانند و مناقشه امام جعفر صادق با او در زودند که فیما بینما واقع شد  
 در گشت اشاعره نیز موجود است در تفسیر پی ملاحی و رفع و اعطاء ایشان هر  
 ابواب انجمن از سکنی نقل نموده و بعد از او سیر او را محمد که طغیان نفس زد که نیست

پیوسته  
 مستخرج  
 من  
 مصنف  
 سید  
 محمد  
 باقر  
 مجلسی  
 در  
 کتاب  
 مناقب  
 ائمه  
 اطهار  
 علیهم  
 السلام  
 جلد  
 دوم  
 صفحه  
 ۱۸



عبدالواحد و برادر او ابراهیم بن عبدالمعز بودند و این سه در برادر و برادر ایام منصور و واسطه  
خریج گردید و مردم را بسوی خود دعوت کردند و خلایق بسیار گرد ایشان جمع شدند و بعد از  
جنگ و قتال از دست امراء منصور شربت شهادت چشیدند و در علم غیبیه و اینها طایفه  
از جنید گونید نفس زکیه شسته نشده بلکه غایب و مخفی است و بعد چندی ظاهر  
خواب شد سیریم غلبه اند و ایشانرا هشام بن نیر گونید صاحب شام بن اسلم گونید که بعد  
از امام حسن امامت تعلیق با امام حسین و اولاد ایشان گرفت و امام جعفر صادق به  
ترتیب معتقد امامت اند لیلین و حق باری تعالی قائل بحکم صریح میشوند گونید معبود ایشان  
بصورت جسمی است طویل و عرض و عمیق و ابعاد ثلثه او با هم متساوی اند و صورتی از صورت  
متعارف جسم ندارد و چهارم سلمیه اند و اینها را جو القیه بنیر گونید صاحب شام بن سلم  
جوا لقیه و امامت و تجسم موافق با حکمیه اند بلکه معتقد بود خود را بصورت انسان  
حقا و کنند پنجم شیطانیه اند و ایشانرا انانیه بنیر گونید صاحب محمد بن نعمان صیر  
که لقب شیطان الطاق است امامت تا امام موسی کاظم عتقا و نمایند و خدا باری تعالی را جسم  
انکارند و او را اعضا نیابت کنند ششم زراریه اند صاحب زراره بن اسیر گونید  
تا امام جعفر صادق امامت را معتقد اند و گونید که صفات الهی حادث اند و باری تعالی  
در اصل نه حیات داشت نه علم نه قدرت نه سمع نه بصر هفتم نسیه اند صاحب نوس  
بن عبد الرحمن گونید که باری تعالی بر عرش است و اولاد او را بیدارند هفتم نسیه  
بدرار بر خدا تجویز نمایند و گونید که باری تعالی بعضی اشیا را اراده میکند و نادم میشود که خلایق  
مصلحت بود و خلافت خلفاء ثلثه و آیات طرح و منقبت ایشانرا بر زمین حمل می نمایند  
هفتم شقونه گونید باری تعالی خلقت دنیا را بحد تقویض نمود پس دنیا با فیها پیدا کرده محمد  
و طایفه انبیاء گونید که فعلی تقویض نمود و طایفه گونید بهر دو این جهت فرقه که مذکور  
شد خلاه امامیه اند و همه اینها باتفاق اتفاق اند و قدرشتر در مذاهب ایشان اتفاق







گویند که عمل این کتاب و سنت حرام است و انکار معاندان نیست ششم حلیه گویند این  
کتاب و احادیث وارد شده است از صلوة و صوم و زکوة و حج و اشغال آن همه محمول بر معانی  
لغوی است معنی دیگر ندارد و قیاس و بهشت و دوزخ را انکار کنند هفتم بوقیة از صحاب  
محمد بن علی برقی معاد و احکام و شرایع را انکار کنند و خصوصیات و اویل نمایند و نبوت بعض  
انبیاء را منکر شوند و لعن ایشان واجب دانند هشتم جنابیه اتباع اوطا حنابل را ایشان را  
درین منصب غلو زاید است منکر معاد و احکام اند و هر که عمل با احکام نماید قتل او را واجب دانند  
و لیکر احبابان را قتل کردند و حجر اسود را برکنده بردند تا مردم بدعت عقاید شوند و دیگر قصه از  
خانه و طواف آن نمایند و این پنج فرقه یعنی شیطیه و میمونیه و خلفیه و برقیه و جنابیه در دعا و قنوت  
و دخل اند و در ایشان شمرده شوند و باین حساب فرقه های اسماعیلیه هشت گفته اند و  
الازباده میشوند فرقه نهم از اصول اسماعیلیه اند گویند که انبیا را طاقین بشمارند که رسول اند  
هفت اند آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و مهدی و باین دور رسول هفت نفر  
و دیگر می باشند که شریعت سابق را تا حدوث لاحق قایل دارند و اسماعیل بن جعفر از جمله  
این هفت بود که فیما بین محمد و مهدی اقامت شریعت نمود و نیز گویند هر عصر لابد است از  
هفت کس که قابل اقتداء و ماخذ باشند بود فرقه دهم از اصول اسماعیلیه مهدیه است  
که طول و عرض بسیار پیدا کرد و از باب تصانیف و تالیفات درین فرقه هم رسیده اند  
و ملوک و سلاطین مغرب زمین در همین فرقه گذشته اند و غلبه و تسلط واقعی نصیب ایشان  
شد انبیا انامت بعد از اسماعیل مجبور و صی سپرد او و بعد از ان با جعفر و فی که سپرد است بعد  
انرا ان مجبور و صی که سپرد است بعد از ان به عبد الله رضی که سپرد است بعد از ان با ابو القاسم  
عبد الله که سپرد است بعد از ان با محمد سپرد که خود را محمد مهدی لقب کرد و بعد از ان با سپرد  
او احمد قایلیم با مراند با اسماعیل بن احمد بن منصور بن قوه الله بعد از ان به محمد بن اسماعیل بن  
که بن عبد الله از ان با ابو منصور بن از ان بعد از ان با عبد الله بن عبد الله از ان با ابو عبد الله بن عبد الله

بن جعفر بن اسماعیل  
که علم الشیاب دارند  
فرقه ششم گفته اند  
بخار و در فرقه  
ادوست و ابو نصر  
بخار و علم الشیاب  
شماران است



نزار حاکم بامزایه باز باو حسن علی بن المنصور ظاهر لدین الله باز بعد بن علی بن منصور  
مستضر اید بنش ابار بر ابناء ثابت میکنند و چون نوبت بامست مهدی رسید  
احمد شود و او نیز بنشیند و رواج و ازو طلب بادشاهی کرد و خلافت بسیار با وی جمع کردند  
پس اولی بیلد و اندک فقیه مستولی شد و او همستهم جسته بر بلاد مصر نیز دست یافت  
و دوست اولاد او ملک مصر و مغرب ماند بلکه بعضی از اولاد او بر دیار شام نیز رفتند  
شدند و اهل سین نیز تلبیه دعوت ایشان نمودند و بعد سبب ایشان متذنب شد بعد از  
مستضر انهارا در تعیین امام اختلاف است و سببش آنکه مستضر اول بر امامت  
برادر خود رضی گرد و ثانیاً بر امامت سپهر خود ابو القاسم احمد مستعلی باند پس بعضی رضی  
اول را به رضی ثانی منسوخ دانستند و بامست مستعلی قائل شدند و اینهارا مستعلی گویند  
و بعد از مستعلی سپهر او منصور بن احمد امر با حکام الله را و بعد از او برادر دیگرش که محمد بن  
ابو میمون بن احمد حافظ لدین الله بود و بعد از او سپهرش را که ابو منصور محمد بن محمد بن محمد  
طاف بر امر الله بود و بعد از او سپهرش را که ابو القاسم علی بن محمد فایز بنض الله بود و بعد از او  
سپهرش را که محمد بن علی عاصم لدین الله بود و امام دانند و چون نوبت بامست عیاض  
رسید امر او ملک شام بروی خروج کردند و او را گرفته حبس نمودند و در سج در گذشت باز  
اولاد محمد کسی نماند که دعوت امامت میکرد و طایفه دیگر نزار را امام دانستند و رضی ثانی  
را القاد استقاط نمودند که بعد از رضی اول صدور یافته بود و بعد از نزار سپهر او را که عیاض  
بود و بعد از او سپهر او را که حسن نام داشت امام دانند لیکن این همه اکاذیب ایشان است  
مورخین خلاف این نوشته اند و تحقیق نموده اند که احمد مستعلی چون بادشاه شد نزار  
را با دو سپهر صفیاء و محمد بن احمد خست و هر سه کس در محبس جان دادند تسلی از و باقی  
نماند و نزاریه را صبا حیه و حمیه نیز گویند و مختصری بجای تشبیه معلوم شود و نیز نزاریه را  
مستطیبه و مستطیبه نیز گویند زیرا که مذنب ایشان است که امام مکلف بفروع نیست و او را

بلع و اعلم ان الله  
کنت من الصالحین و جامعاً  
فیما ان انوار الفقه و انوار الحجة  
بان الجمل ما معروفه و احادیث  
و انوار الدعوة فی کتاب الفصول  
الاول ان الانسان اذا کان قویاً و عاقل  
عشوة فاما من تقا نفسه و من غیره  
فان فی نفسه انما یستطیع  
و النظر من غیره انما یستطیع  
بقول النظر ان المؤمن العاقل  
تجسس صواب و غیره و علی الاول  
الک و علی الثاني علی عقل و نظر  
نفسه فکذا فی نفسه علی ان الکلمة  
الانسان یستطیع ان یرا ذنوبه  
مخارج غیره الفصل الثاني انما ان یعلم  
الاستیجاب فی العلم ما ان الکلمة  
کل معلوم و یستطیع ان یرا ذنوبه  
مستطیبه و مستطیبه و انما ان یعلم  
سائق انی انظر الفصول الاربعة



که بعضی تکالیف یا جمیع تکالیف را از مردم ساقط کنند و از خرافات ایشان است که حسن  
 بن صباح حمیرے در مصر آمد و با بعضی از زمان نماز که در دست برآید زاده خود محبوبس بود  
 ملاست شد و یک طفل صغیر از نزدان زن بدست آورد و گفت که این طفل پس نزار است  
 اورا گرفته بشهر کے رسانیده اورا هادی نام گردید نام او دعوت آغاز نهاد و مردم گرد او  
 فراجم آمدند و انبوه بسیار شد و بر قلعه الموت و دیگر قلاع طبرستان ستولی شد و اهل خیال  
 و اموال خود را در قلعه الموت همراه هادی نگاه میداشت تا آنکه مل او در رسید و هنوز مادر  
 طفل بود کیا نام شخصی را خلیفه نمود ساخت و او را تربیت داد و اکرام و توقیر او و بیت  
 باله نمود چون کیا را دم واپسین شد پس خود را محمد بن کیا نام داشت نائب خود ساخت  
 و او را بدستور حسن صباح محبت و توقیر هادی است تمام تمام گرد و روزی که این کار  
 را بشیخی و غوغا غالب کرده بود زوجه ابن کیا را طلبیده و طر و زیر که بزعم آنها جمیع  
 محرمات براسه امام حلال اند و او را میرسد که هر چه خواهد بکند لایزال عافیل نشان او است  
 اتفاقاً زوجه ابن کیا از ان وطنی باردار شد و سپه آورد که او را حسن نام کردند و  
 هادی و سه درین اثنا در که شته بود این همه ظهار زوجه ابن کیا است که از شباه هادی  
 این را قبول داشتند و طایفه شافعی بودند و گفتند که موطوعه هادی زن دیگر بود و زوجه ابن  
 کیا نیز متعارف این حال از شوهر خود باردار شده بود اتفاق ولادت بر و درین در یک است  
 شد زوجه ابن کیا سپهر آن زن را که نطفه هادی بود و پس خود بدل کرد و او را حسن  
 نام نهاد علی ای حال بعد از مرگ ابن کیا حسن خود را از اولاد نزار و نمود و سپهر هادی  
 قرار داد و دعوی امامت آغاز نهاد و خیلی مرد عاقل و بلوغ و حاضر جواب و خوش محاوره  
 بود و خطب بسیار می گفت و در آن خطب همین مضمون را بتأکید و تفسیر بیان میکرد  
 که امام را میرسد که هر چه خواهد بکند و بسط تکالیف شرعی نماید و مرا امر  
 چنین از غیب میرسد که ارشما جمیع تکالیف شرعی ساقط کنم و جمیع محرمات را مباح







و رجعت او نیز می آید از خطی که داشت تا سلسله امامت در نسل او جاری شد و فرقه بیست و نهم  
 صاحب قیامه اند باست اسحاق بن جعفر اعتقاد دارند اسحاق بن جعفر فی الواقع در  
 علم و کتب و روح و ذمه شیعیه به پدر بزرگوار عالمیت دارند و خود سفیان بن عیینه و جمعی  
 دیگر از ثقات محدثین اهل سنت از وی روایات دارند و فرقه ثبوت و ششم قطعیه اند  
 اصحاب مفضل بن عمرو و لهذا ائمه را مفضلیه نیز گویند قائل با امامت موسی کاظم اند قطع  
 میکنند نبوت او فرقه ثبوت و هفتم موسویه اند که در موت و حیات امام موسی کاظم تردید دارند  
 و باین سبب توقف کنند با امامت موسی کاظم و بعد از وی سلسله امامت را جاری  
 فرقه ثبوت و ششم موطوریه اند قائل بحیات موسی کاظم و گویند او حی الاموت است و او  
 مهدی موعود منتظر و تسکین دهنده است هر تفسیری که تا بعلم قائم می صاحب التوریه و غیره  
 را موطوریه از آن گویند که نوبی با قطعیه مناظره کردند رئیس قطعیه یونس بن عبدالرحمان  
 بنهارا گفت که انتم اهلون عندنا من الکتاب الموطوریه از آن باز این لقب ایشان ماند  
 فرقه ثبوت و نهم حبیبه اند قائل ان نبوت موسی کاظم لیکن رجعت او را منتظر اند و این هر سه فرقه را  
 واقفیه نیز گویند زیرا که امامت را بر موسی کاظم موقوف میدارند و فرقه سی ام احمدیه اند قائل  
 با امامت احمد بن موسی کاظم بعد از موت موسی کاظم فرقه سی و یکم از امامیه که گویا فرقه کمال  
 آنهاست و عند الاطلاق از لفظ امامیه مشتق میشوند اثنا عشریه اند قائل اند با امامت  
 علی بن موسی الرضا بعد از و با امامت اسیر او محمد تقی معروف بجواد بعد از و با امامت اسیر او  
 علی تقی معروف بهادی بعد از و با امامت اسیر او حسن عسکری بعد از و با امامت اسیر او محمد مهدی  
 و او را قائم منتظر میدانند و متوقع خروج او باشند و با هم در وقت غیبت او و سن و سال او  
 اختلاف کرده چند فرقه شده اند بلکه بعضی موت و رجعت او نیز قائل اند باین حساب عدد  
 فرقه امامیه تا سی و نه میرسد فرقه سی و دوم جعفریه اند بعد از حسن عسکری با امامت جعفر  
 بن علی که بنا بر او بود و قائل اند گویند که حسن عسکری اولاد که داشت و منکر تولد مهدی اند

و رجعت او نیز می آید از خطی که داشت تا سلسله امامت در نسل او جاری شد و فرقه بیست و نهم  
 صاحب قیامه اند باست اسحاق بن جعفر اعتقاد دارند اسحاق بن جعفر فی الواقع در  
 علم و کتب و روح و ذمه شیعیه به پدر بزرگوار عالمیت دارند و خود سفیان بن عیینه و جمعی  
 دیگر از ثقات محدثین اهل سنت از وی روایات دارند و فرقه ثبوت و ششم قطعیه اند  
 اصحاب مفضل بن عمرو و لهذا ائمه را مفضلیه نیز گویند قائل با امامت موسی کاظم اند قطع  
 میکنند نبوت او فرقه ثبوت و هفتم موسویه اند که در موت و حیات امام موسی کاظم تردید دارند  
 و باین سبب توقف کنند با امامت موسی کاظم و بعد از وی سلسله امامت را جاری  
 فرقه ثبوت و ششم موطوریه اند قائل بحیات موسی کاظم و گویند او حی الاموت است و او  
 مهدی موعود منتظر و تسکین دهنده است هر تفسیری که تا بعلم قائم می صاحب التوریه و غیره  
 را موطوریه از آن گویند که نوبی با قطعیه مناظره کردند رئیس قطعیه یونس بن عبدالرحمان  
 بنهارا گفت که انتم اهلون عندنا من الکتاب الموطوریه از آن باز این لقب ایشان ماند  
 فرقه ثبوت و نهم حبیبه اند قائل ان نبوت موسی کاظم لیکن رجعت او را منتظر اند و این هر سه فرقه را  
 واقفیه نیز گویند زیرا که امامت را بر موسی کاظم موقوف میدارند و فرقه سی ام احمدیه اند قائل  
 با امامت احمد بن موسی کاظم بعد از موت موسی کاظم فرقه سی و یکم از امامیه که گویا فرقه کمال  
 آنهاست و عند الاطلاق از لفظ امامیه مشتق میشوند اثنا عشریه اند قائل اند با امامت  
 علی بن موسی الرضا بعد از و با امامت اسیر او محمد تقی معروف بجواد بعد از و با امامت اسیر او  
 علی تقی معروف بهادی بعد از و با امامت اسیر او حسن عسکری بعد از و با امامت اسیر او محمد مهدی  
 و او را قائم منتظر میدانند و متوقع خروج او باشند و با هم در وقت غیبت او و سن و سال او  
 اختلاف کرده چند فرقه شده اند بلکه بعضی موت و رجعت او نیز قائل اند باین حساب عدد  
 فرقه امامیه تا سی و نه میرسد فرقه سی و دوم جعفریه اند بعد از حسن عسکری با امامت جعفر  
 بن علی که بنا بر او بود و قائل اند گویند که حسن عسکری اولاد که داشت و منکر تولد مهدی اند

و رجعت او نیز می آید از خطی که داشت تا سلسله امامت در نسل او جاری شد و فرقه بیست و نهم  
 صاحب قیامه اند باست اسحاق بن جعفر اعتقاد دارند اسحاق بن جعفر فی الواقع در  
 علم و کتب و روح و ذمه شیعیه به پدر بزرگوار عالمیت دارند و خود سفیان بن عیینه و جمعی  
 دیگر از ثقات محدثین اهل سنت از وی روایات دارند و فرقه ثبوت و ششم قطعیه اند  
 اصحاب مفضل بن عمرو و لهذا ائمه را مفضلیه نیز گویند قائل با امامت موسی کاظم اند قطع  
 میکنند نبوت او فرقه ثبوت و هفتم موسویه اند که در موت و حیات امام موسی کاظم تردید دارند  
 و باین سبب توقف کنند با امامت موسی کاظم و بعد از وی سلسله امامت را جاری  
 فرقه ثبوت و ششم موطوریه اند قائل بحیات موسی کاظم و گویند او حی الاموت است و او  
 مهدی موعود منتظر و تسکین دهنده است هر تفسیری که تا بعلم قائم می صاحب التوریه و غیره  
 را موطوریه از آن گویند که نوبی با قطعیه مناظره کردند رئیس قطعیه یونس بن عبدالرحمان  
 بنهارا گفت که انتم اهلون عندنا من الکتاب الموطوریه از آن باز این لقب ایشان ماند  
 فرقه ثبوت و نهم حبیبه اند قائل ان نبوت موسی کاظم لیکن رجعت او را منتظر اند و این هر سه فرقه را  
 واقفیه نیز گویند زیرا که امامت را بر موسی کاظم موقوف میدارند و فرقه سی ام احمدیه اند قائل  
 با امامت احمد بن موسی کاظم بعد از موت موسی کاظم فرقه سی و یکم از امامیه که گویا فرقه کمال  
 آنهاست و عند الاطلاق از لفظ امامیه مشتق میشوند اثنا عشریه اند قائل اند با امامت  
 علی بن موسی الرضا بعد از و با امامت اسیر او محمد تقی معروف بجواد بعد از و با امامت اسیر او  
 علی تقی معروف بهادی بعد از و با امامت اسیر او حسن عسکری بعد از و با امامت اسیر او محمد مهدی  
 و او را قائم منتظر میدانند و متوقع خروج او باشند و با هم در وقت غیبت او و سن و سال او  
 اختلاف کرده چند فرقه شده اند بلکه بعضی موت و رجعت او نیز قائل اند باین حساب عدد  
 فرقه امامیه تا سی و نه میرسد فرقه سی و دوم جعفریه اند بعد از حسن عسکری با امامت جعفر  
 بن علی که بنا بر او بود و قائل اند گویند که حسن عسکری اولاد که داشت و منکر تولد مهدی اند







۱۰۰

[illegible][illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم







کما شهابا سیکر و مذو و هیچ مذیب هیچ فرقه این قدر کوشش در ترویج مذیب و دعوت مردم  
بسوی خود واقع نشده که اینها سیکر و مذیبش آنکه اصل مذیب ایشان مبنی بر شکر است  
بعضی اشخاص امارت چون صفیه ریاست سق بلکه ریاست اعلاست با جارت و بجم  
حال آن امام و مردم را معتقد و ساختن و بسوی او راغب کردن ضروری افتاد تا صورت  
ریاست برهم رسد بخلاف مذاهب دیگر که اصل مذیبشان چیزی که معلق بر ریاست  
باشد نیست پس بعضی را ازین فرقه یا تقدیر موقوف تدبیر افتاد و ثروتی و جاهه حاصل  
کردند و بعضی غایب و خامس جان دادند باز بعد از حصول ثروت و جاه بعضی را استمرار  
دولت و دو سه پشت مقدر شد و بعضی را چند سال باطل طوبه داد و باز مضطرب گشت  
یا بخت ابتدا و ایام هر فرقه مختلف افتاد اهل تاریخ گویند که نادر سیه و بعد از کثرت تمام  
بودند خصوصا در شصت و هشت و اکثر فرق شیعه در مصر و شام و عراقین و افغان فارس  
خراسان منتشر بودند اما آنکه فتنه تار بوقوع آمد و اینها از بلاد خود فرار کرده با طرقت و نجاران  
دور دست افتادند و در بلدان دیگر این مله شایع شد و مردم باخوار آنها از جاف شدند  
لیکن در فتنه تار اکثر فرق شیعه موقوف و گشتند و نابود شدند بعد از آن کسی از شیعه  
نماند الا قلیلی از علامه طینی و اکثری از زیدیه و امامیه اثنا عشریه و مبدویه اما خلافت  
پس اعظم ایشان سبائیة اند که قائل بالو هیئت خباب علوی اند و در اردبیل و  
شهر حار و در بجان فی بحله موجود اند و هیچ عبادت ندارند مگر آنکه در سالی سه و ز روزه  
سیکند و میگویند که در شهر تبر از بلاد ترک نیز انجاء میستند و بادشاه انجاء دعوی میکند  
که از نسل سحی بن زید بن علی بن حسین ام و از غرائب آنکه مردم آن شهر همه مرد و کوفتش  
همی باشند و هیچکس را پیش برادر دیگر بادشاه ایشان که پیش دراز دارد و در بعض  
دوستان نامستان نیز بارها انجاء میباشند و دیگر فرقه از خلافت که قائل بحلول  
باربعالی در مدین علوی اند معتقدند و نصه بر آنه مفضلین باشند و زمان بسیار شد تا



ما این وقت در بلاد کتجه موجود اند و نصیر بر این شهر طویل شد و کوهستان خراسان  
استند و جسته جسته در شهرهای خراسان نیز یافته میشوند و بعضی از آنها در بندهستان  
نیز در عهد سلطنت محمد شاه بادشاه قبلی آمده بودند و در خانه اسیر خان فروکش کرده چندین  
از مردم معتبر را و ملاقات نمودند و خبر داد که در کوهستان خراسان اجمیان نامی  
ست که سکنه آنجا همه خلاه و نصیر بر اند و در آن دیر امامی است که خود را از علویان میگردد  
و در شهر شهر از شهرهای خراسان تباری میفرسید و واقعه نویسی میکند و در اصطلاح  
انها لفظ اله بر امام و لفظ رسول بر نبی او و لفظ جبرئیل بر واقعه نویس اطلاق میکنند  
اصلاً با شریعت کار ندارند و هیچ عبادت ندارند مگر ادای خمس بسوی امام نموده میکنند  
و دیهات دیگر در قرب و حوالی آنجا نیز همین مذنب متدب اند و از خرافات آید  
است که گاهی اله از بود و باش زمین بسته می آید پس حکم میکند اگر که بسان  
زین پاپه کرد و بالای اومی براید و سیر آسمان میفرماید و باز زمین نزول میکند  
و از عقاید ایشان است که محمد فرستاده علی است و منکر عبادت و قابل به شاخ ارواح  
و ابدان اند و گویند که ارواح همیشه از بدنی به بدنی انتقال می نمایند و جنات عبارت  
از بدن انسانی است که صاحب ثروت و نعمت باشد و دوزخ کنایه از بدن است  
که صاحب فقر و مسکن باشد و زیدیه در بلاد عرب منتشر بودند اما که بعضی از شرفاء  
حنفیه که در مذنب زیدی بود در بلاد یمن تسلط یافت پس اکثر زیدیه را در یمن جمع نمودند  
اما حال در آن بلاد زیدیه جمع اند نصف ملک یمن که نجد میست یعنی جانب شرق کوهستان  
است زیدیه می مذنب و نصف دیگر که جانب شیب است در سواحل دریاست شافعی می  
است و باطنیه از سماعیه نیز در بعض بلاد خراسان و کوهستان بدخشان و بر سواحل  
دریای شور و در گجرات هند موجود اند و در اصطلاح اهل خراسان اینها را اسمین گویند  
و چون یک میمان که اسب خوب از آنجا آرند شهر سمرقانیان است و مهند و آنجا علی



دیت ایشان خیلی دراز شد و گفت و قوت ایشان بمال رسید چنانچه سابق در احوال محمد بن  
عبدالله خود را عهدت لقب کرده بود بر بلا و مغرب در سینه دو صد و نه و ششش خروج کرده  
با امر او مقدر عباسی که صوبه ایران را حاکم بود در جنگ نموده غالب آمد و افزاینده را متصرف  
شد گذشت و مصر و مغرب در دست او و او تا مدتها ماند و رفتی رفتی به سبب اینها را اهل بن خنیس  
قبول کردند و تا مدت دو صد و شصت سال از استبداد سلطنت آنها تا انقراض دوره آنها  
گذشت و بر یک طریقه بودند تا آنکه حسن صباح خمیری بوسله دست پسر نزار که او فامش بود و  
از کوهستان طبرستان و جبل خروج کرد و در حصن الموت قرار گرفت و این قصه در حد و حد  
چهار صد و شصت و سه بوقوع آمد بعد از تسلط بیرون حصن الموت صومعه ساخت و در آن  
بر ریاضت شاکه مشغول شد و کمال زهد و ورع برد و نامش و نامش مردم قزوین و طبریه و کوهستان  
و بجزیره معتقد او شدند و بعد از آن به سبب نزاریه اشکارا ساخت و در سبب اید اسلامین  
اهل سنت و جماعت افتاد و دو عالم کمر او این بود که از انسباع خود فغانا کان را بشهرت  
اسلام میفرستاد و آنها را میگفت که علی و امیر و ایمان اهل سنت را بجله و مکر کشند پس  
بعضی از ایشان بصورت طلبه علم نزد عالمی متقدم میشدند و در خلوت و جلوت ای صاحب بوده  
انتظار فرصت کرده و ناقتل میرسانیدند و بعضی در شکل خدمتکاران نزاریه میرسانیدند و  
دو وقت قابو کار خود میکردند و این سبب جماعات کثیره را از علماء و امراء و صلی اهل سنت را  
قتل نمایند و چون قوت بسیار بهم رسانید با دشمنان و امراء محاربات کرد و غالب آمد و سابق  
گذشت که چون حسن صباح را اجل در رسید برین کار گیارا حلیفه خود ساخت و او در وقت حرکت  
پس خود را که محمد بن کیا بود نائب گذاشت و او پس خود را که حسن بود و او عاقل و سبب خود به یاری  
نزار میگردید و خلیفه گرد و این حسن در نهایت مرتبه الحاد و زندقیت بود و آنچه اسلام اومی بود  
بر ملاطمت میگردید و با بدست جهت این کرده و بکشد و بکشد و یک سال درازی کشید  
در فتنه نزاریه سی ملاک شد و که نام و نشان لای از آنها نماند و گویا فتنه نزاریه برای استیصال آنها

در وقت که نزاریه قوت بسیار بهم رسانید با دشمنان و امراء محاربات کرد و غالب آمد و سابق  
گذشت که چون حسن صباح را اجل در رسید برین کار گیارا حلیفه خود ساخت و او در وقت حرکت  
پس خود را که محمد بن کیا بود نائب گذاشت و او پس خود را که حسن بود و او عاقل و سبب خود به یاری  
نزار میگردید و خلیفه گرد و این حسن در نهایت مرتبه الحاد و زندقیت بود و آنچه اسلام اومی بود  
بر ملاطمت میگردید و با بدست جهت این کرده و بکشد و بکشد و یک سال درازی کشید  
در فتنه نزاریه سی ملاک شد و که نام و نشان لای از آنها نماند و گویا فتنه نزاریه برای استیصال آنها  
در وقت که نزاریه قوت بسیار بهم رسانید با دشمنان و امراء محاربات کرد و غالب آمد و سابق  
گذشت که چون حسن صباح را اجل در رسید برین کار گیارا حلیفه خود ساخت و او در وقت حرکت  
پس خود را که محمد بن کیا بود نائب گذاشت و او پس خود را که حسن بود و او عاقل و سبب خود به یاری  
نزار میگردید و خلیفه گرد و این حسن در نهایت مرتبه الحاد و زندقیت بود و آنچه اسلام اومی بود  
بر ملاطمت میگردید و با بدست جهت این کرده و بکشد و بکشد و یک سال درازی کشید  
در فتنه نزاریه سی ملاک شد و که نام و نشان لای از آنها نماند و گویا فتنه نزاریه برای استیصال آنها

در وقت که نزاریه قوت بسیار بهم رسانید با دشمنان و امراء محاربات کرد و غالب آمد و سابق  
گذشت که چون حسن صباح را اجل در رسید برین کار گیارا حلیفه خود ساخت و او در وقت حرکت  
پس خود را که محمد بن کیا بود نائب گذاشت و او پس خود را که حسن بود و او عاقل و سبب خود به یاری  
نزار میگردید و خلیفه گرد و این حسن در نهایت مرتبه الحاد و زندقیت بود و آنچه اسلام اومی بود  
بر ملاطمت میگردید و با بدست جهت این کرده و بکشد و بکشد و یک سال درازی کشید  
در فتنه نزاریه سی ملاک شد و که نام و نشان لای از آنها نماند و گویا فتنه نزاریه برای استیصال آنها







[illegible]

مذکور شد اثنا عشر شه فراسم آمدند و از ریجان خراسان و حرجان و مازندران و جیلان و  
 جبال و یلم که از خراج و مقرر و دیالیه آمده بود غلبه این مذهب شد و علی بن ابی طالب  
 بسیار شدند و تصانیف و تالیفات کثیره پرداختند لیکن باوصف این قدرت و غلبه  
 نصیبه از دست نمی دادند و اکثر این فرقه در زمینی معتزله مستقر می بود و حتی وزیر اعظم  
 و بایک که صاحب بن عباد بود خود را معتزلی و امی نمود با آنکه در باطن را فاضی شد و این  
 بود چون دولت و بایک از با افکار و وفیت ناپا بود شدند اکثر اثنا عشریه را و به نسبت  
 بنامند و خود را بر معتزله اصل نسبت تمام خفا کردند تا آنکه فتنه تاراج است  
 و خوشک بسوخت علقمی وزیر خلیفه عباسی که از این فرقه بود فتنه با تبار ساختگی داشت  
 او را جلوه نمود و از خراب و تباه شده لیکن از دلایلی ایشان خوف افسست زایل شد  
 و ضعف اسلام موجب قوت این فرقه شد درین ملاطفتها در مذهب اغانها و نادانها  
 که سلطان عارن بن ارخوان بن بغا بن ملاکو بن طلمون خلیفه خان شریف اسلام شرف  
 شد و این واقعه عجیبه در سنه شصت و نو و چهار اتفاق افتاد و بدعوت او هزاران  
 هزار از اهل اتباع و جنود و شریف اسلام شرف شدند و او خود را سلطان محمود نام نهاد  
 و بر روس اهل غنای کمال خوبی گردانید و بعد از وی برادر او سلطان الحاکم بن خداینده قائم  
 مقام او شد و در ممر عارت و تماشامصرف و ملبس و ملاهی مشغوف بود تا گاه با وی  
 از روضه اثنا عشریه ملاقات کرد که او را باج الدین میگفتند و سلطان را درین مذهب عجیب  
 نمود و سلطان باغجوی او دین خود را در باخت و تاج الدین مذکور در دعوت با این مذهب  
 مبالغه تمام داشت و علما این فرقه را نزد سلطان جمع آورد و خصوصاً ابن بطرحلی را کمال  
 رونق داد و بیستم هجرت نزد سلطان ثابت کرد که در فرق اسلام فرقه ناجیه غیر از اثنا عشریه نیست  
 چون سلطان فاسم بود و از حقیقت دین آگاه نه و بتواریخ اسلام اطلاع داشت حیلۀ دیگر  
 رفت و سلطان را با جمیع اهل اتباع او درین مذهب آورد و تصانیف ابن بطرحلی که پنجم

عبد الوكيد الشيخ أبو طليان كلان أندلسي الأصل عالم فاضل في العربية والفقه الإسلامية شفيق القلب المرحوم إلى صاحب الجلالة



و منبج الکرامه و مثال انباشت برای دعوت سلطان مذکور و امر او اتباع اوست  
 و درین زمان غلو اثنا عشریه از حد زیاده شد و ابن مطهر الفین و شرح تخرید و استنباط  
 و نیایه و خلاصه و مبادی در اصول دینی و فقهیه و بعد از وفات سلطان  
 مذکور سپرد و در سنه هفتصد و ده از فضل تو به گرد و بار شاد علام علی سنت ازین  
 برگشت و روضه راضی نمود و حلی سجد بازگشت و سایر علمای ایشان رو با خفا و در مذاکره  
 دولت تراکمه در اصل از فرقه شاعشریه بودند و دیار مکر و کرد و پیش از ان نواحی بهم رسید  
 و ذلک فی سنه تین و ثمان مایه باز علمای مکاران این فرقه و دران دیار فراموش اند و در  
 پنجاه سال در دولت تراکمه داخل و دست و پا دادند بعد از ان دولت تراکمه خطا و پیوست  
 و در و اج این مذهب کی گرفت تا آنکه سلاطین چند بریکه خود را بصفتی لقب کردند و سبقت  
 و مصاهر تراکمه بر ملک دست یافتند و ذلک فی سنه عشر و تسعمائه و بر عراق و کربلا  
 و ما زندان و اذربایجان و خراسان و تبریز و بلخ و نازع مغلب شد و علمای این فرقه کمال و علمیه  
 بجمع گشتند کی از علمای این گروه بعضی از باو شایان این فرقه را نایب صاحب الزمان قرار دادند  
 رسم سجده بجا آورد و این خوشامد کمال تقرب یافت و بادشاه را ترغیب کرد که در دم  
 برین مذهب اگر اماند و بر سر بایزاید و او را بقتل آورد و مردم را از جمعه و جماعت منع نماید  
 قبله را نسبت بچپ مخوف سازد و خطبای را امر نماید که بر سر بنا برست و حاضره و کبر اصحاب  
 و در کعبه و باز از شایع نمایند و در وجوب لعن تبرائیل نوشت و بادشاه بهمه اقبال او  
 فرمان پذیر شد و جماعه کثیر از علمای است بقتل آمدند و مساجد خراب شدند و قتل و جمع  
 کثیر از صاحبین مینوش گردید و استخوانهای اینها را سوختند مثل عین القضاة بهمانی قاتل  
 ابی الدین بضاوی و غیره و جمعی کثیر از مشهورین اهل سنت و جماعت محبت از وی ازین  
 خفته محفوظ ماندند مثل شیخ الاسلام احمد بن حنبل و شیخ ابی الحسن عسکری و ابی یوسف  
 البطلانی و شیخ الاسلام عبد الله بن محمد بن سراج و غیره و در آمدن این فرقه علما

و منبج الکرامه و مثال انباشت برای دعوت سلطان مذکور و امر او اتباع اوست  
 و درین زمان غلو اثنا عشریه از حد زیاده شد و ابن مطهر الفین و شرح تخرید و استنباط  
 و نیایه و خلاصه و مبادی در اصول دینی و فقهیه و بعد از وفات سلطان  
 مذکور سپرد و در سنه هفتصد و ده از فضل تو به گرد و بار شاد علام علی سنت ازین  
 برگشت و روضه راضی نمود و حلی سجد بازگشت و سایر علمای ایشان رو با خفا و در مذاکره  
 دولت تراکمه در اصل از فرقه شاعشریه بودند و دیار مکر و کرد و پیش از ان نواحی بهم رسید  
 و ذلک فی سنه تین و ثمان مایه باز علمای مکاران این فرقه و دران دیار فراموش اند و در  
 پنجاه سال در دولت تراکمه داخل و دست و پا دادند بعد از ان دولت تراکمه خطا و پیوست  
 و در و اج این مذهب کی گرفت تا آنکه سلاطین چند بریکه خود را بصفتی لقب کردند و سبقت  
 و مصاهر تراکمه بر ملک دست یافتند و ذلک فی سنه عشر و تسعمائه و بر عراق و کربلا  
 و ما زندان و اذربایجان و خراسان و تبریز و بلخ و نازع مغلب شد و علمای این فرقه کمال و علمیه  
 بجمع گشتند کی از علمای این گروه بعضی از باو شایان این فرقه را نایب صاحب الزمان قرار دادند  
 رسم سجده بجا آورد و این خوشامد کمال تقرب یافت و بادشاه را ترغیب کرد که در دم  
 برین مذهب اگر اماند و بر سر بایزاید و او را بقتل آورد و مردم را از جمعه و جماعت منع نماید  
 قبله را نسبت بچپ مخوف سازد و خطبای را امر نماید که بر سر بنا برست و حاضره و کبر اصحاب  
 و در کعبه و باز از شایع نمایند و در وجوب لعن تبرائیل نوشت و بادشاه بهمه اقبال او  
 فرمان پذیر شد و جماعه کثیر از علمای است بقتل آمدند و مساجد خراب شدند و قتل و جمع  
 کثیر از صاحبین مینوش گردید و استخوانهای اینها را سوختند مثل عین القضاة بهمانی قاتل  
 ابی الدین بضاوی و غیره و جمعی کثیر از مشهورین اهل سنت و جماعت محبت از وی ازین  
 خفته محفوظ ماندند مثل شیخ الاسلام احمد بن حنبل و شیخ ابی الحسن عسکری و ابی یوسف  
 البطلانی و شیخ الاسلام عبد الله بن محمد بن سراج و غیره و در آمدن این فرقه علما

و منبج الکرامه و مثال انباشت برای دعوت سلطان مذکور و امر او اتباع اوست  
 و درین زمان غلو اثنا عشریه از حد زیاده شد و ابن مطهر الفین و شرح تخرید و استنباط  
 و نیایه و خلاصه و مبادی در اصول دینی و فقهیه و بعد از وفات سلطان  
 مذکور سپرد و در سنه هفتصد و ده از فضل تو به گرد و بار شاد علام علی سنت ازین  
 برگشت و روضه راضی نمود و حلی سجد بازگشت و سایر علمای ایشان رو با خفا و در مذاکره  
 دولت تراکمه در اصل از فرقه شاعشریه بودند و دیار مکر و کرد و پیش از ان نواحی بهم رسید  
 و ذلک فی سنه تین و ثمان مایه باز علمای مکاران این فرقه و دران دیار فراموش اند و در  
 پنجاه سال در دولت تراکمه داخل و دست و پا دادند بعد از ان دولت تراکمه خطا و پیوست  
 و در و اج این مذهب کی گرفت تا آنکه سلاطین چند بریکه خود را بصفتی لقب کردند و سبقت  
 و مصاهر تراکمه بر ملک دست یافتند و ذلک فی سنه عشر و تسعمائه و بر عراق و کربلا  
 و ما زندان و اذربایجان و خراسان و تبریز و بلخ و نازع مغلب شد و علمای این فرقه کمال و علمیه  
 بجمع گشتند کی از علمای این گروه بعضی از باو شایان این فرقه را نایب صاحب الزمان قرار دادند  
 رسم سجده بجا آورد و این خوشامد کمال تقرب یافت و بادشاه را ترغیب کرد که در دم  
 برین مذهب اگر اماند و بر سر بایزاید و او را بقتل آورد و مردم را از جمعه و جماعت منع نماید  
 قبله را نسبت بچپ مخوف سازد و خطبای را امر نماید که بر سر بنا برست و حاضره و کبر اصحاب  
 و در کعبه و باز از شایع نمایند و در وجوب لعن تبرائیل نوشت و بادشاه بهمه اقبال او  
 فرمان پذیر شد و جماعه کثیر از علمای است بقتل آمدند و مساجد خراب شدند و قتل و جمع  
 کثیر از صاحبین مینوش گردید و استخوانهای اینها را سوختند مثل عین القضاة بهمانی قاتل  
 ابی الدین بضاوی و غیره و جمعی کثیر از مشهورین اهل سنت و جماعت محبت از وی ازین  
 خفته محفوظ ماندند مثل شیخ الاسلام احمد بن حنبل و شیخ ابی الحسن عسکری و ابی یوسف  
 البطلانی و شیخ الاسلام عبد الله بن محمد بن سراج و غیره و در آمدن این فرقه علما











۵۰

خدا و کسی ازین طایفه باین باعث دعوت نموده است **ششم** موافق نمودن اقبال  
 و دوستان خود با خود و در مذهب با صحت و درست ماندن و خلاف در خانه بیدار نشود و شل  
 زوج و زوجه و اولاد و عشا و خواهر و برادران و بنی اعمام **هفتم** خلاص دادن برادران نوحه  
 خود از ورنج بعضی ساد و کان صاف لوحان ازین طایفه باین نیت هم دعوت کرده اند  
 نقل کنند که خواجه از اهل شمشیر در اصفهان در صحن سه ای خود با عی تجتیب کرده بود  
 و در ایام بهار بار عام دادی تا خاص عام نظاره ان باغ نمایند و از سیوه او به چسبند  
 هرگاه کسی از اهل سنت در ان باغ می رسد و آمدن خود به های های میگوییست مردم می  
 گفت باعث گریستن شفقست بر بنی نوع خود که در ورنج خویش سوختند  
**هشتم** تقای عداوت و بغض در میان اهل سنت و تحریک سلسله گفتگو طعن  
 و لعن فیما بین اهل گیمانه از خانه اینها تا معاش اینها خراب و زندگی اینها تلخ شود و از تحریک سلسله  
 معلوم شد که اول دعا به مرفقه مستبد مذهب انفرقه است و اول دعا علی الاطلاق  
 عبد العبدین سیاست و حامل بر دعوت مرا و را اقلع رخنه در اسلام و القاء  
 خلاف فیما بین المسلمین بود و چنانچه قصه دعوت او تمام میاد و ترجمه تاریخ طبری که ترجمه  
 ان شیعی است مرقوم است میگوید پیش سال سی پنجم از هجرت درآمد و درین سال  
 رجعت پیدا آمد و قتها خواست بر عثمان عبد العبدین سبا اول مذهب حجت آورد و او  
 مدعی بود و چه د از زمین برین کتب چاپشین بسیار خوانده بود و باید و گفت من بر دست  
 عثمان سلمان شوم و چنان طمع داشت که چون سلمان شود عثمان او را نیکو دارد چون  
 سلمان شد عثمان او را بر سر کز القات نه کرد او بهر کجا بنشستی عیب عثمان گفتی و عثمان  
 شد و گفت این چه داری کیست و بفرمود او از شهر بیرون کرد و مدعی شد  
 و مطلق بسیار بروی جمع شدند و میرا بزرگ داشتند از بهر علم چون داشت که سخن می شنیدند  
 این مذهب نهاد و گفت ترسایان جمعی گویند که عیسی باین جهان آید سلمانان احق تر اند











خیلی بلند شد و زبان استبالتش و شتاد او کشادند و حتی که شیعه مخلصین که اهل سنت و جماعت بودند نیز بر اینترام جیوشش مروانیه و مقتول شدن ابن زیاد و لعین محمد الهی بجا آوردند و فعلی که ناکوبه نیست طلب ملک و ریاست کرده بودند و از هر جانب شیعه متوجه بخوار شدند و اقبال او را دیده جوق جوق در مذہب او درآمدند و قریب ده سال دولت مختارامت او کشید لیکن در همین شیب فراز چون مختار انجمن الفین خاطر خود را جمع ساخت امتیاع و دستار در امور دین شروع کرد و اول کسی حضرت امیر المومنین را بصورت سبت برستیدن انکار نهاد و او را نابوت استثنیه نام کرد حال آنکه آن گرسه طفیل بن جعبه از نوکان و عظمی بر داشته آورده بود و که گرسه امیر المومنین بنو و چنانچه در تواریخ مرقوم است بعد از ان دعاوی بلند مثل آمدن جبریل نزد خود و حصول علم غیب خود را بر ملا گفتن گرفت تا آنکه اکثر شیعه گویند از او متفرق شدند و با هم مشاجرات و مناظرات واقع شدن گرفت تا جابر بعد المدین الزبیر التجا آوردند و همه این صاحب را بیان نمودند بعد المدین الزبیر مصعب بن الزبیر که زوج سگینه بنت الحسین و داماد امام شهید بود را بر سر دخیل مختار نامزد کرد تا شیعه گویند او را احتی بریاست دانسته جانب مختار را بهمال نمایند مصعب بن الزبیر اول در بصورت و مردم انجبارا با خود گرفته و ساخت و بشیعه گویند از بنو زبیر رسایل را مختار شکسته و با خود پیوسته نمود و ابراهیم بن مالک شتر را که شمشیر را مختار بود بولایت موصل و دیار بکر قطع کرده با مختار قتال فرمود و او را قتل نمود و اتباع او را متفرق ساخت و شیعه مخلصین را که اهل سنت بودند بجا مختار کینه و بدین فرافز فرمود و اکثر کپانیه از مذہب او رجوع نمودند و بر سر خنجر ماندند و مخفی و خالیف بودند و کلمه ایشان در لعین امام مختلف افتاد چنانچه سابق نوشته شد تا آنکه هشام احوال و هشام بن سالم و شیطان الطلاق برخاستند و دعا و فزوه اما میه شدند و خود را منسوب با امام زین العابدین و اولاد او کردند و از محمد بن انصفیه و اولاد



او تبرا از آنها ندانند و جمعی از تفضیلیه و بقایای مجتهدیه در مذمت ایشان در آمدند از اینجا صورت  
 مذمت نامیه بهم رسید و همین جامعه اندوخته مذمت نامیه و اسلامت و شیوایان را  
 در او یان اخبار ایشان که درین میان خود را از ایشان فر گرفته اند و بر قول فعل اینها اعتماد  
 کلی دارند و عنقریب حال ایشان درین ساله بسید خواجه شد که ایشان بحسب مصرحه اند که  
 مسعود موعوم خود را در ذهن تراشیده ضراران قیام بدین اوست و بند و نه  
 که خود را با نهانست میکند از اینها تبرا و بنیر ارجی می نمودند و لعن میفرمودند و حکم بضالالت  
 و شقاوت ایشان میکردند و هم درین اثنا مذمت زیدیه حادث شد و دعاهای مذمت  
 بروی کار آمدند و پیش آنکه زید بن علی بن حسین بر مر و اینه خرج فرمود و شیعه مخلصه  
 و تفضیلیه سایر اهل کوفه را دعوت نمود و جمعی کثیر با وی رفیق شدند از شیعه مخلصه  
 امام ابوحنیفه کوفی رحمه الله علیه نیز تصویب کردند می نمود و مردم کوفه را تخریص  
 متابعت زید میکرد و میگفت اگر نزد من و داع و امامات مردم نمی بود که هنوز با امکان  
 نرسانیده ام و بر دیگری از خلفاء خود اعتماد دارند که تحقیق حق هر یکی باورساند الله تعالی  
 زید جهاد دهد امی نمودم القصه زید را با فوج مروانیه مقابله برداد و سی هزار کس از شیعه  
 کوفه که سب و تبرا ای اصحاب کبار میکردند و زید آنها را از جرد و توخ میفرمود به بهانه عدم  
 موافقت زید در مذمت او را در دست نو صلب گذاشته که خفق کوفه در آمدند و زید شهادت  
 یافت بقایای زیدیه که هم لو ان امام زاده ما ند خود را بان امام زاده فوسپ کرده مذمتی جدا  
 بر پا کردند و از عمده دعاهای ایشان یحیی بن زید بن علی بن حسین است و یحیی بن حسین  
 بن حاشم حسنی است که از نسل حسن بن حسن بن علی بود و خود را ملقب به اوسمی کرده در سنه  
 و صد و هشت خراج نمود و بر بلاد یمن و باز بر بلاد حجاز نیز استیلا یافت و در رفقه  
 زیدیه کتابی با و کار گذاشته است که نام او حکام است و سپاه و ملحق نیز از دعاهای  
 آنهاست و بنبر و حای و حسن بن احمد بن یحیی بن احمد بن یحیی نیز از دعاهای زیدیه است

[illegible]



درین احوال شیخین علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهما السلام و سید الشهدا و ائمه اطهار علیهم السلام و سایر ائمه و اولاد و اصحاب و شیعیان و غیره

و بعضی از زیدیه مذهب زیدیه را تحریف کرده و چیزهای دیگر از امامیه و امام علی علیه السلام  
و در آن مذهب با فرو و خود را در دعا زیدیه داخل نموده صاحب فرقه شد مذبحانی او  
و سلمان بن جبریه و بنیر تومی و حسن بن صالح و نعیم بن الیمان و یعقوب حلاله و اینها  
در زیدیه شمرده میشوند لکن اقدم و دعا امامیه و اصل خشنامین و شیطان الطاق و  
اقران آنها اند و کید ایشان در دعوت اغوای نخل المیسر و محیر و جال است یا نجات  
فرقه امامیه بیشتر از سایر فرق مشیعه اند و چون امامیه را با هم افتراق شد هر فرقه  
را دعا جدا بهم رسید و بعد از فوت سهرام افتراق می نمودند و پاره بکلیات او قابل میشد  
و جمعی بعد از فوت سپهر را از سیران او نامزد امامت میکردند و جمعی سپهر دیگر را و جمعی برادر  
را به همین سبب تا اخر ائمه اختلاف بر اختلاف افزود و مصداق آیه ان الذین فرقوا  
بینهم و کانوا شیعا گشت منتهی شدی در ایشان جبریه می شود تا آنکه نوبت امام عسکری  
رسید و بعد از وفات ایشان مختلف شدند جمعی گفتند که او خلفی نه گذاشت امام  
بعد از حضرت اس علی برادر او است برخی گفتند او ولده می گذاشت که محمد مهدی بود  
است و خاتم الاممه است ولیکن فتنه شد بخوف اعداء و ارا ایشان اتفاق شد بر انحصار  
ائمه دوازده گانه لکن با شاعری شش شده و درین وقت باب دعا معصوم شد و هر کس  
و گوید می شد که من سفارت بیکم و میان امام غایب امامیه و کان ذلک فی سنة  
ست و ستین و مائتین و بعد از موت خلیفه میاخت و عهده سفارت را با و تفویض میکرد  
تا آنکه نوبت سفارت در سنه سیصد و شانزده یعنی بن محمد رسید و او خاتم السعفی شد  
گویند که وفات علی بن محمد در سنه سیصد و بیست و هشت است و از آن بعد از طرف امام  
منصره نیامد و غیبت گبری حاصل گشت و بعضی از دعا ایشان اصحاب کتابت اینها  
سابقین اصحاب سفارت بودند و هوای مکاتبه با امام نمایند و نیز مشیعه رفقات فرو  
بیارند که آنها بخط امام اند که در جواب عرائض مانوشته است و از دعا ایشان بکام

و بعضی از زیدیه مذهب زیدیه را تحریف کرده و چیزهای دیگر از امامیه و امام علی علیه السلام  
و در آن مذهب با فرو و خود را در دعا زیدیه داخل نموده صاحب فرقه شد مذبحانی او  
و سلمان بن جبریه و بنیر تومی و حسن بن صالح و نعیم بن الیمان و یعقوب حلاله و اینها  
در زیدیه شمرده میشوند لکن اقدم و دعا امامیه و اصل خشنامین و شیطان الطاق و  
اقران آنها اند و کید ایشان در دعوت اغوای نخل المیسر و محیر و جال است یا نجات  
فرقه امامیه بیشتر از سایر فرق مشیعه اند و چون امامیه را با هم افتراق شد هر فرقه  
را دعا جدا بهم رسید و بعد از فوت سهرام افتراق می نمودند و پاره بکلیات او قابل میشد  
و جمعی بعد از فوت سپهر را از سیران او نامزد امامت میکردند و جمعی سپهر دیگر را و جمعی برادر  
را به همین سبب تا اخر ائمه اختلاف بر اختلاف افزود و مصداق آیه ان الذین فرقوا  
بینهم و کانوا شیعا گشت منتهی شدی در ایشان جبریه می شود تا آنکه نوبت امام عسکری  
رسید و بعد از وفات ایشان مختلف شدند جمعی گفتند که او خلفی نه گذاشت امام  
بعد از حضرت اس علی برادر او است برخی گفتند او ولده می گذاشت که محمد مهدی بود  
است و خاتم الاممه است ولیکن فتنه شد بخوف اعداء و ارا ایشان اتفاق شد بر انحصار  
ائمه دوازده گانه لکن با شاعری شش شده و درین وقت باب دعا معصوم شد و هر کس  
و گوید می شد که من سفارت بیکم و میان امام غایب امامیه و کان ذلک فی سنة  
ست و ستین و مائتین و بعد از موت خلیفه میاخت و عهده سفارت را با و تفویض میکرد  
تا آنکه نوبت سفارت در سنه سیصد و شانزده یعنی بن محمد رسید و او خاتم السعفی شد  
گویند که وفات علی بن محمد در سنه سیصد و بیست و هشت است و از آن بعد از طرف امام  
منصره نیامد و غیبت گبری حاصل گشت و بعضی از دعا ایشان اصحاب کتابت اینها  
سابقین اصحاب سفارت بودند و هوای مکاتبه با امام نمایند و نیز مشیعه رفقات فرو  
بیارند که آنها بخط امام اند که در جواب عرائض مانوشته است و از دعا ایشان بکام

درین احوال شیخین علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهما السلام و سید الشهدا و ائمه اطهار علیهم السلام و سایر ائمه و اولاد و اصحاب و شیعیان و غیره







محمد بن عمار الکتابی الملقب بامین الدین و غیر هم و چون بوقت ریاست مصر و مغرب بمصر  
رسید از جمیع دین و علمین و صاحبان اهل اعظم دعاة ایشان شد و علی بن محمد  
علی الصلیحی که پسر او قاضی بود در بین قسطنطنیه و عالم و صاحب و مستدین بطبع مال نزد  
مستفسر رسید و خود را در خدمت ایشان داخل کرده و خلیفه عامر رواجی شد و در وقت  
آنکه که عامر خود سوار شده بخانه قاضی زاده میرفت و او را با حسان انعام و اکرام و توقیر  
مستمال میکرد و بعضی از باب تلخیص نوشته اند که عامر کتاب الصورت خود داشت  
در وی حلیه علی صلیحی دیده بود علی صلیحی را خفیه آن حلیه نمود و از حال متقی مال او خبر داد و بخود  
گرفت و وقت مرگ او را بر کتب علوم خود خلیفه ساخت و این کتاب الصورت را خلیفه  
بودند و بعد وی علی صلیحی را خلیفه عامر در دل سوخ گرفت و مردن وی بود و از آنکه مدت  
شصت سال علوم ادبیه و کلامیه و فقهیه بوجه حق نمود و دولت عجمیه سرافقتها شد و تا  
در قی برین وضع ماند گویند که تا با نوزده سال مردم را حج می کشاند و امارت قاضی را بر عهده خود  
گرفت و حسان انعام و خواص و خواص آغاز نهاد ناگاه و در سنه چهار صد و بیست و بیست  
بر قتل او همی از جناب این برآمد و با شصت کس بیعت بیعت گرفت و عهده و جایان فواید  
کرد مردم را بسوی خلیفه عجمیه و دعوت نمایند و بیعت مستفسر عجمیه از مردم بگیرند مردم  
بسیار گرد آمدند و در آن گونه فله حصینه بنا نهاد و بظاهر باریس تمامه که نتایج نام داشت  
ساختگی و در آن میگردد و در باطن با مستفسر کتابت داشت و در قتل رئیس تمامه که  
مخل مطلب بود حلیه را بکنین تا کنین که کنین خوش و دوستی و اب با او خوش محاور  
و خوشش بود بطریق بدیهه نیز رئیس تمامه فرستاد و او با آن کنین که مشغوف مالوف شده  
در سنه چهار صد و پنجاه و دو بوسیله آن کنین که رئیس تمامه را زهر داد و کشت و در چهار  
صد و پنجاه و سه مستفسر نوشت که اگر اجازت باشد حالا بکنین دعوت را نمایند کنین و بظن  
آنکه کنین نامه مستفسر از آن داد پس در بلاد من تصرف آغاز کرد و تاراج بسیار



بدست آورد و در عرصه دو سال بحسن تدبیر تمام ملک بمن راقم و خود ساخت و التواحل بمن  
مذهب مبد و به نیت بد و در سنه چهار صد و هفتاد و سه تصدیق نمود و بد و سوار گاه  
تصدیق و شصت سوار از انجمن از اقارب اهل او بود و ندان شد چون بد و بی رسید که او را به  
امام معید گویند پیران بخراج صاحب بها که او را به کفنه بود معید نام و برادرش در شهر  
مخفی بود و ناکاه بر دفتر او رسیدند و او بخیر بود مردم قبل الوقت نزد او بودند و اکثر فوج او  
متفرق شده بخواجه خود رفته بودند درین حال او را گشتند و سوار بر دیده بودند و برادر  
او را و بقیه صلحین را نیز همراه او گشتند و فتنه او با کلمه منقطع شد و از او حاکم و عاقله  
صلحین زیر یک اسب سوار شدند و وزیر فائز بن طاهر عیبیک بود و سوار از انبر و مال و طبع  
در مذهب شیخ داخل نمود و از جمله ادعاه ایشان قضیه هارقه می بود و صاحب تاریخ  
میں دست عرشه خوش گوست و در صلح ثانی مذهب بود و بطریق مال مذهب  
ایشان را قبول کرده داده شده بود و با وصف این همه تا آخر دم در باطن شافعی بود  
و عجب است که این فقیه عماره در وقت که سلطان صلاح الدین ایوب دولت عسکری  
را بر جسم زد و بر صورت تصرف شد و قلع و قمع بقایای ایشان نمود و بنا بر حسن  
که از وزراء و خلف نای دول عیبیک به یافت بود و نمک پرورد و به او با کلمه در  
باطن از مذهب ایشان بزاری داشت بعضی بخت دسیه با و ملاشها نمود که باز دولت عسکری  
از سر قائم شود و چنانچه او و شفقت گس و دیگر را از اعیان آن دولت متفق آنکلی شده به فرنگیان  
سواصل مکاتبات و مراسلات نمودند و چهار ماهی ایشان را با اسباب جنگ طلبیدند و کسیر  
و عاقله را بخت بختا شدند و آنکه سلطان صلاح الدین برین حال اطلاع یافت و هر عاقله  
برو که رسید از آن با مذهب مبد و به با کلمه منقطع شد و از اهل آن مذهب هیچ کس  
مردمان انواع مانند زیر آن سلاطین ایوبیه و قلع و قمع آنها داشت و ندان نام و نشان  
از آنها را آنکه استخفا می کردند که جمعی از ایشان در سیفین و مراکش شسته با قاضی بلا بودند

صلح  
ایم عمل بود  
اسم آن  
زنی که هم  
الزاد گشتند  
الزاد سلا  
الیا الحقه  
مضاج



[illegible]

بلا و منهد و بمن و جزایر افتاد و چون از احوال عامه قرا مطیعه نزاریه در کلام سابق بتفصیل خارج  
شده ایم در اینجا عاده این را رایگان داشته موقوف نمودیم و آنچه درین باب گفته شد  
الرحمه بطاهر افشاء محض و قضا خوانی تصرف می نماید لیکن مافقی باید که امر الاطاع نشمارد  
و در هر صبر را در حافظه خود نگاه دارد که در هر لفظ او ثلثه البیت بکار و در هر قصه او حکمت است  
آنکه اگر در ابواب آئینده بران تنبیه کرده خواهد شد **باب ثانی**  
در مکیات شعبه و طرف اصلاط و حیلته ها و قلبیست و اغوا و مردم را به مذنب خود مائل گردان  
و این تعلیم است که اصل او ازلیست و فروع همیشه دارد و پس را لا بد است که اول  
از اصول کلیات این فن آگاه نمایم بعد از آن در مکیات جزئییه ایشان کلام کنیم لاجرم این  
**باب بر دو فصل مرتب فصل اول** در قواعد کلیه ضلال و قلبیست باید دانست که نزد  
ایشان از هفت قسم مردم در بنا به مذنب لایبی است **اول** امام که از جانب نبی  
باو علم برسد بیاوسطه او نهایت سلسله اخذ علم است **دوم** محبت که علم امام را باطنی  
مخاطبین بر جهان و خطابت تقریر نماید **سیوم** و در مقصده که از محبت علم امض کنند و  
همکه و مقصود لغت یکیدن شیرست از ایشان **چهارم** ابواب که آنها  
را دواعی خوانند اینها امر است اندک و عاده است که رفع کند درجات مؤمنین را و ترستی  
بخشنده آنها را از امام و محبت او **پنجم** رزم نیت است **چشم** و اساعی مازون است که همو  
و پیمان از مردم بگیرد و باین وسیله در مذنب داخل کند و در علم و معرفت بر روی آنها بنشیند  
**ششم** مکتب است که مردم در ترقی الدرجت است لیکن او را ازون دعوت نیت کار او  
محبت و احتیاج است بر مردم و او را ساعی باید که از عیب کند مردم را به محبت داعی و او را تشبیه  
و نسبت بسبک شکا و سبک شکا را را مذمه و از هر طرف بر او تنگ کرده نزد مردم و شکاک  
بیارد و همچنین این مکتب مذنب است شخص البشبهات بنکند و بر احتمال او اجواب دهد و چون  
منتظر کرد و طلب حق و دل او شنید را غیب شود بر یافت آن مرعاسی مازون است و دلت



[illegible]



حسب عهودی فعلی قرار استوار کردن بافتنای هرگز کند و بر طایفه اهل بیت  
ازین طایفه بعد از تشکیک در مرتبه چهارم حواله نمایند و حواله در اصطلاح ایشان نیست  
که هر چه از او منع نشود و او را نزد امام باید طلبید باید گفت که امام بای چنین درسیا  
کار است که بواسطه از غیب علوم بگیرد و باست میرساند و اختلاف را از اهل سکنه اگر اهل  
سنت علوم خود را از امام گرفته اند و درین کج حج نمی نهادند و حجت است  
غنی و در خیمه نیست و آن و کوی ای موافقت کار بدین است و در غیب بان خود که باجم  
مخالف موافق از جمله و علمای از جبار اولیا باشند مثل گفتن که سلمان فارسی  
و ابو ذر غفاری و مقداد کندی و عمار یا سر بر مذبح شیعه بودند و بعضی الفاظ ایشان از  
برین مدعا آوردن حسان بن ثابت و عبد الله بن عباس و اوس غنی و حسن بصری را  
و امام غزالی که طبع حجة الاسلام است نیز از طایفه شیعه بود و کتاب سر العالمین را که گفته اند  
مخصیص بران بزرگ شاید این مدعا ساختن و حکیم سنائی و مولانای و مفسرین نیز در  
حافظ شیرازی و زینبیهان ازین طایفه بودند و بعضی از بیات را که منسوب بایشان است یا  
ملحق بشعوب است و او درین ایشان گواه گرفتن تا میل سامع بیشتر شود که آنچه این قسم اکابر  
نموده اند و زینبیهان داشته اند البته ظالی از سری نیست ششم تأیید است یعنی قوا و خود  
را بسته است و در حسن سامع انداختن و اصول بسیاری از آنکه گفته است است  
خاطر و جاد و یا نهی که چون نتایج را بر و القاکند قبول نماید و جای نگارش نماند  
گویند که قرآن شریف وین ایمان جمیع اهل اسلام است هیچ کس از و سزا نمیست  
پس آنچه روی خدای تعالی حکم فرستاده است و حجب القبول است بعد از آن گویند  
که آیه قل لا اله الا الله المودة فی القربی چه معنی دارد و لفظ الله  
الله علی الظالمین چه معنی است و هوای قرآن چه شود و ایضا چه میشود و قوا  
شماره قواست معتمده ضوابط اهل سنی حضرت و این و ششم خلعت یعنی برده از



از او گفتند و سبب پرده نسبت ظلم و غضب بصحابه نمودن و مذهب خود را اصول او فرو خاشاکان  
 گفتن و چون حال دعوت با نیجاری رسید که این همه استعمل شد مدعا حاصل گردید و بعضی از پیغمبر مرتبه  
 دیگر بعد از خلع افزاشید و از اسلح نامند یعنی در عورت از جمیع معتقدات سابقه او تبرک دادند و از  
 ابا و اجدادش که بران مذهب بود مذکور را ساختن و از اولاد اقرار نمودن خود را علیه علاقه کردن  
 و غالب اینست که انیمین بعد از قبول مرتبه پیغمبر خود بخود حاصل نشود حاجت بدعوت دعا  
 نیست **فصل دوم** در مکاید خبریه و افض علی التفتین باید دانست که مکاید خبریه نشان  
 رسم بیرون نیست یا اقرا محض است که برای اهل سنت یکند یا نسخ و تبدیل فقر  
 است که امر واقعی را بهنجی تعبیر کنند که نزد عوام محوش افتد یا فی الواقع مذهب است  
 است بلی تغییر و تبدیل اما عند التحقيق موجب طعن و لعن نمیشود و اینها را موجب  
 طعن قرار داده اند و مادرین را سبب عملت و قلت فرصت چند است از مکاید خبریه  
 ایشان را بعد نمایند و قسام ثلثه را مخطوط با هم ایراد کنیم و تفسیر انعام ثلثه را فیما بینما  
 و قیاس مکاید خبریه را بر یکا بداند که در حواله خبریه سماع ذکک نمایند که بالا بدک کله لایتر کله  
 و نیز باید دانست که اشرفی شیعه از روی مکاید مطاعن فیه قدامیه اند ایشان  
 را در دعوت بذهب خود مبالغه تمام است حال آنکه دعوت غیر مذهب خود نزد ایشان حرام  
 و سینه است پس درین کار موافق اعتقاد خود نمی آید و نیزه کار میشوند کلین از امام  
 ابو عبد الله جعفر صادق رضی الله عنه را بیت یکند که فرمود کفو عن الناس لا یحضر  
 احد الی امرکم یعنی بازماند از مردم و هیچکس را نخواهند مسمو مذهب خود و گفته  
 که امام معصوم را دعوت منع فرموده باشد دعوت حرام خواهد بود و از نکاب حرام بلکه از اعتقاد  
 دین صریح مخالفت معصومست معاذ الله من ذلک **کلیه اول** آنکه میگویند  
 نزد اصل سنت مارے تعالی جعفر بن ماله بر زمه او واجب است از احوال احتمال  
 میفرماید و آنچه لایق مرتبه الوهیت است ترک میکنند و این طعن اقرا محض است که در هیچ اهل

ش  
 سینه  
 از جعفر صادق  
 نشود دعا  
 که اشرف  
 نشود



اہل سنت بان قابل اندونہ از اصول قواعد ان لازم سے آید زیر لکہ قاعدہ اہل سنت  
انت کہ هیچ خبر بر بار سے تعالی واجب نیست و معنی وجوب نسبت بذات بانی و متعلق  
و منقول نمیشود و چون چنین باشد اخلال بوجوب افعال آن چه معنی دارد و از اسے اصول  
شیعہ لازم سے آید کہ بارتیقا لہ لایق مرتبہ الوہیت را نزل کند و انجہ بر ذمہ او واجب و غیر  
است او انما یبسی طام و مطعون شود تعالی اللہ عا یقول اللہ لکون عسوا البسیر  
**شرح** این اجمال تا لکہ بار سے تعالی بلیس باید آرد و باز او را وقت معلوم نیست  
و او قدرت اغوا و گداز کردن بوسے بخشید و بر ذمہ بار سے تعالی واجب بود و اگر او را بعد از  
قصدا اضلال اغوا فرصت نیست لکہ مذہب و جان او را بستاند تا بندگان مکلفین او فارغ البال بعباد  
و طاعت مشغول میشند و اگر مہلت میداد بایستی کہ او قدرت گدازدن نمی بخشید قاعدہ  
شیعہ ایست کہ ہر چه صالح است در حق بندگان باعتبار و سے بر ذمہ باری تعالی واجب نیست  
بجاء آوردن ان بلیس باری تعالی این فرض را نزل کرده و اصل سنت از اصل وجوب منکر نہ گویند  
لائال عما فیہل ہم سیا کون اگر چیز سے بر ذمہ او واجب و فرض باشد ہم مثل مخلوقات زیر  
علم و فرمان کسی باشد او حاضر بر کل مساوی خود خواہ عقل خواہ صاحب عقل نباشد و نیز شیعہ گویند  
کہ بار سے تعالی محمد بن الحسن المہدی را صاحب الزمان است حکم فرمود کہ از مردم پنهان شود و مختفا  
بگیرد و این حکم در کتابی کہ بنجوم سجادیم و نسبت نوشته فرستاد پس عامہ بندگان را از  
لطف امام فیض و ارشاد او محرم ساخت و اگر گویند کہ این ہمہ سبب خوف از  
اعدا و در حق اوست گوئیم ازل اجداد را بایستی آفرید و اگر افسردہ شد نہ اہل را فوت ایضا  
نمودہ با ہم حیرا دادند و اگر او نہ چہ امام با فوت مافدا ہست انداوند العرض این گداز  
عصب خود را بر گیران سے بندند و تحقیق این مقام است کہ اہل سنت از اول منکر و غیر  
برابر سے قعاسے شدندا و درین قسم شبہات دست و پا لگم کنند و فرق دیگر شیعہ  
و مستند اول قابل بر وجوب مسلح و لطیف کنند و چون عدا و فتنہ خلافت ان دیدند

و اگر گویند کہ این ہمہ سبب خوف از اعدا و در حق اوست گوئیم ازل اجداد را بایستی آفرید و اگر افسردہ شد نہ اہل را فوت ایضا نمودہ با ہم حیرا دادند و اگر او نہ چہ امام با فوت مافدا ہست انداوند العرض این گداز عصب خود را بر گیران سے بندند و تحقیق این مقام است کہ اہل سنت از اول منکر و غیر برابر سے قعاسے شدندا و درین قسم شبہات دست و پا لگم کنند و فرق دیگر شیعہ و مستند اول قابل بر وجوب مسلح و لطیف کنند و چون عدا و فتنہ خلافت ان دیدند







وکننده او را خواهند گفت که بدست خود شکمش چاک نکند و کار فرمایم درین سر و دست  
 فرقی نیست پس این طعن هم منقلب بر ایشان است و اهل کینت قطع اصول این طعن  
 نموده باشند و کلی تمام تنزیه از تعالی تا از صدور قبایح باوصف عقاد توحید فعلی بلا اشتراک  
 بوجه من الوجوه معتقد اند و ذلک من فضل الله علیهم و نیز باری تعالی با جماع گشت  
 حیوانات را بر انی انسان حلال کرده و انسان بر حیوانات مسلط ساخته پس سگ  
 و بچ و سلح نمیکند و در افراد انسان اکثری عصاة اند و در افراد حیوانات همه طبع  
 و منقاد و مشیج پس عاصی بر طبع با بن مرتبه مسلط کردن و بقتل و سلح او را اذعان  
 اگر قبض نباشد چه خواهد بود و اگر گویند که البته الام که حیوانات میرسد و مقابل ان امور  
 کثیره در آخرت خواهند یافت چنانچه مذنب شیعه و معتزله است و الهی که موجب عجز  
 کثیر باشد را یکسان نیست گوئیم که رسانیدن الم باز عوض دادن چه ترجیح دارد و اگر از ان  
 الم هم ندهند و عوض هم ندهند بلکه نزد اکثر عقلا شوق ثانی از جحیم است و این منبانیست که بد  
 شخصی را بکشند و او را تیه دهند و گویند که منظور ما دفع افلاس این شخص بود با بن سلیم  
 که او را رسید وزن اخیر که را نزد عقل باید بخید و نیز باری تعالی رزق وافر با کثرت  
 کنه کار خود می بخشد حال آنکه و فور رزق در حق ان بندگان مصر توار هم مملک می باشد که  
 بسبب ان در زمین فساد و تباه کار و فساد و فحش و کفر و بی می در نزد خود و خویش  
 و زنا و لو اطاعت و شرب خمر بعل نمی زند بلکه بعضی از ایشان دعوی الوهیت میکنند مثل فرد  
 فرعون و متنع و امثال اینها و بعضی قتل اینها و پیغمبر را و حامی نمایند مثل نرید و جوان  
 او و این امور در نهایت قبح اند که هر عاقل بوضع ان قایل است و قدرت دادن بین  
 افعال قبیح تر از ان افعال است و اگر شیعه گویند مصیبت قتل و سرزد است که بعضی  
 این پیغمبران بنده را و احوال و اوضاع چون ستم فرمایند ثواب جنبل است در عقبی هر حسن و صلا  
 دارد و قبح و فساد گوئیم پیغمبران و پیغمبر را و ناسی دیگر که باین مصایب گرفتار نشده اند



ازین ثواب جزئی بدون حسدن این الام یافتند یا نه اگر یافتند در حق حضرت یحیی  
 حضرت امام حسین ترک صلح و فعل قبیح واقع شد و اگر نیافتند در حق آنها ترک  
 صلح و فعل قبیح واقع شد زیرا که ازین ثواب عظیم محروم ماندند و تحقیق حق درین مسئله  
 نیست که وجوب تسبیح طبعی و شرعی عقلی و قلبی بذالقیاس حسن و قبح را باید فهمید و  
 باجماع ثابت است که وجوب طبعی و شرعی در حق باری تعالی ثابت نیست زیرا که اول  
 تسلیم بی اختیار و ناچار کیست و ثانی تسلیم محکوم و مکلف بودن آدمیم  
 وجوب عقلی زیرا که اگر معنی وجوب عقلی نیست که آنچه عقل عقلا او را در هر واقعه باخضوع  
 تعامن کند باری تعالی را از ان خلاف کردن جائز نباشد پس این خود منافق معنی الوهیت  
 و محبت هم در همین معنیست و شیعیه و معتزله همین معنی را در دین و عبادت و احیاء ثابت  
 میکنند و جناب باری تعالی را در افعال خود مثل اسطوره فلاطون ایستاده و در رنگ  
 قرار میدهند و بر طاهرست که چون عقلا و عقلا هر حادث و مخلوق و مقهور و ادب کنند  
 او را زیر فرمان مخلوقات و حوادث خود گردانند این بر عقلیست و اگر معنی وجوب عقلی  
 نیست که آنچه حکمت او تعالی نظر مصلح کلیه عالم تعالیست که بر طبق این از وصایا میشود  
 پس این معنی نزد اهل بیت نیز مسلم الثبوت است بر اعمی الحکمة فیما خلق و امر و عطاء و عقیده  
 دیگر کتب کلامیه نشان افقت لیکن چون حکمت الهیه که نظر مصلح کلیه عالم است احاطه  
 بران غیر از تعالی را که علام النبوت است ممکن نیست در هر وقتی باخضوع و در هر واقعه تسلیم  
 با صلح و وجوب او بر او تعالی نمودن کمال بی ادنی و تحریف است و معینا امکان هم ندارد و اول  
 الهیت و جماعت این قاعده نهاده اند که هر چه از باری تعالی صادر شود جمالا اعتقاد باید کرد  
 که موافق حکمت است و آنچه از تعالی صادر نشود جمالا اعتقاد باید کرد که موافق حکمت  
 پس افعال باری تعالی را دلیل بر حکمت او باید ساخت و آنکه حکمت قاصر جزیه را  
 که جمعی از عقلا در افعال خود تراشیده و قرار داده اند و جناب او تعالی حاکم باین خود















این صوت سهو مشترک است و تفاوت در لکنت است و ایند گفته اند لکنت که با کلام  
 را قیاس از خود و گمیر که چنانچه در خوشن شیر و سیر و شیخ علی الشبان از جمله عمره مطاعن  
 اهل سنت شمرده است روایت قصه ذوالیدين را در زبان واقع و روایت امحق هیچ  
 طعن نیست و معنادار و عکس را حافظ نموده باشد شیخ الشبان را باید نماید کلینی و ابو جعفر طبر  
 در تهذیب با ساند صحیح قصه ذوالیدين را روایت کرده اند چنانچه درین کتب موجود است  
 پس چیزی که بان اهل سنت مطعون اند شیعیه زیاده تر بان مطعون خواهند شد زیرا که  
 اهل سنت سهو نقصان نمیدانند و روایت میکنند و شیعیه نقصان میدانند و روایت  
 میکنند **ع** است فرقی بین جن تا آن جن که **ش** است اما گویند اهل سنت کلمات  
 کفر را بر پیغمبر تجویز کرده اند و از زبان پیغمبر مر ج ثلاث و غری روایت میکنند و این  
 طعن هم از باب تحریف و مسخ است زیرا که در کتب تفسیر اهل سنت بر آیات ضعیفه  
 آمده که را نشاء خواندن سوره و انجم شیطان رجیم صوت خود را منابه صوت پیغمبر نمود  
 چنانچه از کلمات که دلالت بر بلوغ غرائق عاقل که لفظ محتمل است ملاکه و احتیاج را می  
 گویند و خواهند بود صغی که کفار از آن شنیده بر مر ج ثابن حمل نمودند و راستی شدند  
 و موسی بن عقبه روایت نموده که مسلمین ان کلمات را اصلاً نشنیدند بعد از ان  
 جبریل آمد و پیغمبر را برین عاوده اطلاع ساخت پیغمبر را کمال خزن و اندوه لاحق شد  
 برای تسلی بخواب این آیه فرود آمد و ما ارسلناک من قبلك من رسول و لا نبی الا اذا  
 تمسسه القی الشیطان فی امسئیه فقیتم الله ما یلقى الشیطان ثم حکم الله ایاته و الله  
 عاچیم که یجعل ما یلقى الشیطان فتنه للذین فی قلوبهم مرض و انقا سیه قلوبهم حالاً  
 انصاف در سیاق این آیه تا مل باید کرد که با این قصه چه قدر چنان است گویا معنی  
 دیگر ندارد و باز درین قصه نظر باید کرد که کدام شناعه درین واقع و روایه و او  
 از کجا کلمات کفر بر زبان پیغمبر جاری شد بلکیسات شیطان و حکایت او صوات و نطق

[illegible]



لغات راجع بعبه است اگر بعدی هست و برین است که کلمات شیطانی با کلمات فرقانی نزو  
 کفره هم جبر الیکس شود که این با عجز موصوفت و ان از عجز خالی لیکن بعد بمعانی نظیر  
 در کیفیت و بقیه واضح میگردد که در آن عجلت کفار را ختم مجال تا مل در وجود عجز و امر ملا  
 میشود و چون مطلب را موافق اعتقاد خود فهمید مذبی صرفه و تا مل حمل بران کردند که این  
 همه کلمات فرقانی است چنانچه چهار شیعه حدیث ضعیف آمده که موافق فرقه خود مخالف  
 اهل سنت باشد علی الراس العین خود بنیاد و معمول بر همه سازند و احادیث صحیحیه را بر  
 پشت می اندازند لکن کلام ائمه هم با کلام غیر ایشان شتبه نمی شود اما پرده تعصب و  
 حمیت بر دیده عقل می تند و فرصت تمیز حق از باطل نمی دهد و اگر اهل سنت برین قدر  
 مطعون شوند اما میوه که در کتب صحیح خود کفریات بنیاد و رسل را روایت کرده اند چنانچه  
 انشاء الله تعالی در بیان عقاید ایشان بیاید ملعون خواهند شد و فرق است در میان  
 ملعون و ملعون **لکرم** ائمه گویند که صحابه قاطبه غیر از پنج شش کس دشمن اهل بیت  
 و منقض ایشان بودند و این اقرار ائمه است که صبح البطالت است ابوهریره را که رفیق اهل شام  
 و رئیس التصبیین اهل بیت می دانند رضای امام حسین مقدم بر رضای معاویه و یزید  
 و صحابه دیگر افتاد که در خطبه ام خالد که زنی بود مشهور بحسن و جمال و تعاون ابی صفیه  
 برای یزید از خواستگاری نمود و ابوهریره را محض برای این کار از شام بعینه  
 منوره فرستاد و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن جعفر و عبد الله بن مطیع بن الاسود نیز بدست  
 او پیغام خطبه فرستادند و هرگاه ام خالد با ابوهریره مشوره نمود ابوهریره با او التماس  
 گفت که با سبط رسول و قرة العین التبول کس را برابر نمیدانیم ای زن ناقص العقل  
 اموال دنیا را در نظر مبارک و مصاهرت رسول را غنیت شمار چنانچه از تن به گفته ابوهریره  
 اموال منتهی یزید را رد کرد و خود را در جباله کحل امام حسین رضی الله عنه را آورد  
 و باین شرف مشرف شد و در کتاب الموافقه این اسامان قصص محبت و



مبصافه صحابه را با اهل بیت باید دید کیست **فصل** آنکه گویند اهل سنت مخالف  
قرآن میکنند در وضو و بجای مسح با غسل میکنند و نص ائمه اثنی عشری صریح دلالت بر مسح  
میکند و این مطعن ایشان راه بسیاری از جاهلان زده است که قدری باز خود و عصبیه خود  
در تحقیق احکام الهی قدم می نهند و خود را عالم میدانند و از قواعد اصول اجتهاد و  
تطبیق مختلفات بهره ندارند شرح این اجمال آنکه در قرآن مجید در آیه وضو با جماع لغز  
هر دو قرائه متواتر و صحیح و درست آمده نصیبت از حکم و خبر آن قاعده اصولیه فرقی نیست  
که دو قرائه متواتره چون با هم متعارض نشوند حکم و آیه و از ندیس او لا مضاهاکمن در تطبیق با  
کوشید بعد از آن در ترجیح نظر باید کرد بعد از آن هر دو را اسقاط کرده بدلائل دیگر که در آن  
مرتبه آن متعارضین باشند رجوع باید کرد و مثلاً اگر آیات متعارض شوند مسجدیست رجوع  
باید کرد زیرا که سبب تعارض چون محل یا بنا ممکن نشد حکم عدم پیدا کرد و اگر احادیث  
متعارض شوند با قول صحابه و اهل بیت رجوع باید کرد یا عند القائلین بالقیاس بقیاس  
علی باید کرد پس چون در حکم آن دو قرائه تامل گردیم نزد اهل سنت تطبیق فرمایان هر دو  
بدو وجه یافتیم یکی آنکه مسح را بر غسل حمل کنند خیار سببه ابو زید انصار سعه و دیگر لغویان  
تصریح کرده اند که مسح بنه کلام العرب کیون غسلاً فیقال للرجل اذا توضا مسح و یقال  
مسح الله ما یکب ای انزال عنک الموضع و یقال مسح الارض الموطوءه و درین وجه اگر چه شیعه  
قدح کنند که در برو حکم مسح معنی حقیقی است و در احکام مسح معنی غسل و اجتماع حقیقه و  
مجاز مجاز در متبع گوئیم لفظ مسحوا مقدس میکنند قبل از بار حکم و هر گاه لفظ متعدد است متعدد  
معنی مضایقه ندارد و شرح زیدة الاصول از امامیه نقل کرده است از ما یران عزیمت  
که این قسم جمیع جایز است که در معطوف علیه همان لفظ معنی حقیقی باشد و در معطوف معنی مجاز  
چنانچه در آیه لا تقرأ الصلوة وانتم کبار من حی تعلموا ما تقولون و لا جنب بالاعاکر  
مسح اذینکم الصلوة و معطوف علیه معنی حقیقی شمر می یمنه ارکان











قول علی نصف دادم فلهذا وبه خلف یعنی نوشتمیم.

[illegible]



卷二

[illegible]



ست و مجرد تنطیف اطراف مسح هم حاصل تواند شد اول دلیل بر آنکه مسح وجه و دیدن نیز  
درین روایت وارد است و شایعه نیز قابل مسح وجه و دیدن نیستند و بعضی از بزرگان  
فرقه او عالمند که مسح مذرب جمعی بود از صحابه مثل عبدالمدین عباس بن عبدالمدین  
و ابو ذر و انس بن مالک و اینها اقرار است از هیچ کس مروی نشده بطریق صحیح  
مسح را تنجیز کرده باشد مگر ابن عباس که بطریق تشبیه و تعجیل است لا بخدنی کتاب  
المدالامسح و لکنهم ابو الالغسل یعنی بر قراءه که قراءه ابن عباس بود ظاهر کتاب یا  
مسح مینماید لیکن شیخ و اصحاب دیگر کتب نقل کرده اند و غیر از غسل نه کرده اند پس  
قول ابن عباس دلیل صریح است بر آنکه قراءه جواب اول و متروک الظاهر است بعمل  
رسول و صحابه و آنچه از ابو العالیه و عکرمه و شیعه روایت کنند که مسح را جاری داشته  
اند نیز اقرار به همان است و همچنین نسبت بحسن بصری میکند که قابل بود و جمیع این غسل  
و المسح کما هو فذهب الناصرون الزیدیة نیز اقرار به همان است و همچنین گویند که محمد  
بن جریر طبرستان قایل است تنجیز من المسح و الغسل و این نیز دروغ است رواه آجبا  
شیعه این اکاذیب را بر بسته منتشر ساخته اند و بعضی از اهل بیت که تمیز نمی کنند  
صحیح اخبار و تفهیم این بی تحقیق روایت کرده اند و بی سند آورده و طحاوی که علم است  
ست با ثار صحابه و تابعین روایت میکنند عن عبد الملك بن سليمان انه قال قلت  
بعطاء بلطاك عن احسن الصحابة انه مسح على الفدين قال لا و محمد بن جرير طبرستان  
خبردار باید بود که محمد بن جریر بن رستم آملی شیعه است صاحب کتاب الاصل  
و المستند و امامت دوم محمد بن جریر بن غالب طبرستانی ابو جعفر است صاحب تفسیر  
کبیر او از اهل سنت است و در تفسیر خود غیر از غسل ذکر کرده با جمله توجیه اعرابی قرآن  
را مخالف قرآن گفتن از کسی که بهره از عقل دارد راست نمی آید اری مخالفت  
قرآن است که الفاظ و کلمات او را انکار کنند چنانچه شیعه گویند که الی المرافق لفظ

درین روایت وارد است و شایعه نیز قابل مسح وجه و دیدن نیستند و بعضی از بزرگان فرقه او عالمند که مسح مذرب جمعی بود از صحابه مثل عبدالمدین عباس بن عبدالمدین و ابو ذر و انس بن مالک و اینها اقرار است از هیچ کس مروی نشده بطریق صحیح مسح را تنجیز کرده باشد مگر ابن عباس که بطریق تشبیه و تعجیل است لا بخدنی کتاب المدالامسح و لکنهم ابو الالغسل یعنی بر قراءه که قراءه ابن عباس بود ظاهر کتاب یا مسح مینماید لیکن شیخ و اصحاب دیگر کتب نقل کرده اند و غیر از غسل نه کرده اند پس قول ابن عباس دلیل صریح است بر آنکه قراءه جواب اول و متروک الظاهر است بعمل رسول و صحابه و آنچه از ابو العالیه و عکرمه و شیعه روایت کنند که مسح را جاری داشته اند نیز اقرار به همان است و همچنین نسبت بحسن بصری میکند که قابل بود و جمیع این غسل و المسح کما هو فذهب الناصرون الزیدیة نیز اقرار به همان است و همچنین گویند که محمد بن جریر طبرستان قایل است تنجیز من المسح و الغسل و این نیز دروغ است رواه آجبا شیعه این اکاذیب را بر بسته منتشر ساخته اند و بعضی از اهل بیت که تمیز نمی کنند صحیح اخبار و تفهیم این بی تحقیق روایت کرده اند و بی سند آورده و طحاوی که علم است ست با ثار صحابه و تابعین روایت میکنند عن عبد الملك بن سليمان انه قال قلت بعطاء بلطاك عن احسن الصحابة انه مسح على الفدين قال لا و محمد بن جرير طبرستان خبردار باید بود که محمد بن جریر بن رستم آملی شیعه است صاحب کتاب الاصل و المستند و امامت دوم محمد بن جریر بن غالب طبرستانی ابو جعفر است صاحب تفسیر کبیر او از اهل سنت است و در تفسیر خود غیر از غسل ذکر کرده با جمله توجیه اعرابی قرآن را مخالف قرآن گفتن از کسی که بهره از عقل دارد راست نمی آید اری مخالفت قرآن است که الفاظ و کلمات او را انکار کنند چنانچه شیعه گویند که الی المرافق لفظ



لفظ قرآن نسبت من المرافق است و همچنین انکار حکم قرآن بودن بی دلیل حکم و اقرار  
 از آن مخالفت قرآن است چنانچه شایسته میگوید که کسی که کلام از سیرت پدرش میگوید  
 نسبت به مصحف و خاتم و پوشاک بی بی او اگر سوای اینها مالی نداشته باشد این چیزها  
 را بر سر کلان هفت بگیرد و زوج را وارث زوج نبی دانند در زمین و عقار و خانه و جالور  
 و سلاح و مغان و حال آنکه قرآن مجید صریح ناصی است بر توارث بی تخصیص چنانچه ابرو  
 مطهر علی بن آن اعتراف نموده و همچنین آیات منح مهابرین و انصار را از زبان معین  
 و شخص معدود و خاص کردن مخالفت قرآن است اما ذوالنورین فرما که کسی که منعم است  
 که گویند در مذهب اهل سنت مخالفت حدیث است زیرا که منعم احرام میداند گفته عمر  
 بن خطاب صلوة الضحی احرام میداند گفته عائشه که ما صلیبها رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 حال آنکه منعم مباح بود در زمان پیغمبر صلعم و صلوة الضحی را آنجناب بخواند چنانچه  
 از ائمه منقول است جواب ازین طعن آنست که اهل سنت اباحه او را در ابتدا و اسلام و هم  
 از تحریم اول در بعض غزوات بنا بر ضرورت انکار نمی کنند لیکن تقابوا باحت انکار میکنند  
 و نهی از آن تحریم مودیان نزد ایشان بطریق صحیح ثابت شده و عمر بن الخطاب با مروج تحریم  
 و موکدان میدهند و همچنین صلوة الضحی را مسنون میدانند در سنه امام احمد لطیف صحیح  
 و در کتاب الدعاء طبرانی از ابن عباس روایت صحیح شد که آنجناب فرموده امرت بصلوة  
 الضحی و در صحیح مسلم و مسند احمد و سنن ابن ماجه از معاذ بن عذوبه روایت است که سالت  
 عائشه که کان النبی صلی الله علیه و سلم یصلی صلوة الضحی فقالت اربع و نرید یا شارس  
 معلوم شد که انکار صلوة الضحی را نسبت باهل سنت نمودن محض افتراء و بهتان است و  
 روایت نفی از عائشه نزد ایشان محمول بر نفی موطنیت است یا نفی اجتماع بر صلوة  
 الضحی در مساجد که در زمان انکار عائشه صد لقمه را چیده بود یعنی ما بنی بیت اجتماع آنجناب  
 نمی خواندند و تحقیق حال منعم انشاء الله تعالی عز و جود خود خواهد داد با سجد ترحیم روایات

لفظ قرآن نسبت من المرافق است و همچنین انکار حکم قرآن بودن بی دلیل حکم و اقرار  
 از آن مخالفت قرآن است چنانچه شایسته میگوید که کسی که کلام از سیرت پدرش میگوید  
 نسبت به مصحف و خاتم و پوشاک بی بی او اگر سوای اینها مالی نداشته باشد این چیزها  
 را بر سر کلان هفت بگیرد و زوج را وارث زوج نبی دانند در زمین و عقار و خانه و جالور  
 و سلاح و مغان و حال آنکه قرآن مجید صریح ناصی است بر توارث بی تخصیص چنانچه ابرو  
 مطهر علی بن آن اعتراف نموده و همچنین آیات منح مهابرین و انصار را از زبان معین  
 و شخص معدود و خاص کردن مخالفت قرآن است اما ذوالنورین فرما که کسی که منعم است  
 که گویند در مذهب اهل سنت مخالفت حدیث است زیرا که منعم احرام میداند گفته عمر  
 بن خطاب صلوة الضحی احرام میداند گفته عائشه که ما صلیبها رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 حال آنکه منعم مباح بود در زمان پیغمبر صلعم و صلوة الضحی را آنجناب بخواند چنانچه  
 از ائمه منقول است جواب ازین طعن آنست که اهل سنت اباحه او را در ابتدا و اسلام و هم  
 از تحریم اول در بعض غزوات بنا بر ضرورت انکار نمی کنند لیکن تقابوا باحت انکار میکنند  
 و نهی از آن تحریم مودیان نزد ایشان بطریق صحیح ثابت شده و عمر بن الخطاب با مروج تحریم  
 و موکدان میدهند و همچنین صلوة الضحی را مسنون میدانند در سنه امام احمد لطیف صحیح  
 و در کتاب الدعاء طبرانی از ابن عباس روایت صحیح شد که آنجناب فرموده امرت بصلوة  
 الضحی و در صحیح مسلم و مسند احمد و سنن ابن ماجه از معاذ بن عذوبه روایت است که سالت  
 عائشه که کان النبی صلی الله علیه و سلم یصلی صلوة الضحی فقالت اربع و نرید یا شارس  
 معلوم شد که انکار صلوة الضحی را نسبت باهل سنت نمودن محض افتراء و بهتان است و  
 روایت نفی از عائشه نزد ایشان محمول بر نفی موطنیت است یا نفی اجتماع بر صلوة  
 الضحی در مساجد که در زمان انکار عائشه صد لقمه را چیده بود یعنی ما بنی بیت اجتماع آنجناب  
 نمی خواندند و تحقیق حال منعم انشاء الله تعالی عز و جود خود خواهد داد با سجد ترحیم روایات



روایات بعضی بر بعضی مخالفت قرار دادن از عقل دور و بالعصب زدگی است آری  
مخالفت حدیث آنست که شیعه در ترک جمعه و جماعات و طهارت و دی مذی هم  
انقراض و ضیاع و خروج از طهارت بول بعد از افشاندن قضیب سه بار و جواز نماز با وجود  
خروج از آن بلکه سیدان آن ارتکاب می کنند چنانچه بنده ازین مسائل در باب فروع  
بیان کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی **کیده و هم** آنست که گویند اهل سنت خود  
را شارع میدانند و در آنچه بر آن خدا آذن نداده است بجهل خود مشروع می دانند  
یعنی قیاس را هم دلیل حکم شرعی میدانند و بدان اثبات احکام می کنند و این طوطی  
الشیطان حقیقت بائنه لم یبت راجع میشود زیرا که زیدیه و اهل سنت قاطبه قیاس را از طبیعت  
روایت می کنند بلکه بطریق قیاس را از اخبار ایشان موثقه اند و بجهت صحه روایات قیاس  
از اهل بیت ابونصر عیبه العبدین احمد بن محمد که از امامیه است بحجت قیاس قائل شده اتباع  
او نیز همین فقه اند و جمهور را اثنا عشریه در مقام طعن او را و اتباع او را ثلثه عشریه گویند بلکه  
آنست که روایات قیاس در کتب صحیحه اثنا عشریه نیز بطریق صحیح موجود است من فک  
روی ابو جعفر الطوسی فی التذیبه عن ابی جعفر محمد بن علی الباقری جمیع عمر بن الخطاب  
البنی صلی الله علیه و سلم فقال لا تقولون فی الرجل باقی اهلہ ولا تیرلی فقال لیت الانصار  
الامان المار و قال المهاجرون اذ التقی اختانان و جب الفضل فقال عمر علی ما تقول یا اباجون  
فقال توجیون علیه بجلد و لا توجیون علیه صاعا من بار و رجا صرح قیاس غسل است بر  
حد و دانشندان شیعه ازین قیاس جواب میدهند که این قیاس نیست استدلال  
با ولویه است که انرا در عرف حنفیه و مالکیه و شافعیه گویند مثل دلالت لا نقل لها فیه  
ضرب در فهم آن مجتهد و غیر مجتهد برابر است و حاصل تقریر شیعه آنست که چون مجامعت  
بلا انزال یا تأخیر ثابت شد در اقوی المشفین که حدست در اضعف مشقتین که غسل  
بطریق اولی تأخیر خواهد کرد و درین تقریر خط طاهرست زیرا که اگر اسحاق موجب تقریر

بلکه در بعضی روایات  
نقض بکافی  
الکافی من عند العبدین  
سنن عن ابی عبد الله  
قال جابر بن عبد الله  
البنی و جابر بن عبد الله  
ابن عبد الله بن جابر  
ابو الفضل بن عبد الله  
قال الفضل بن عبد الله  
مقاله  
که در حدیث خود را  
نقل نموده اند  
انصار و غیره  
اینست که  
مجامعت و غیره  
در حدیث  
ابو جعفر  
در حدیث  
در حدیث



نزد اصل سنت و موجب جدست نزد امامیه و موجب غسل نیست بالا جماع ولو اطاعت اگر  
بطریق اقیان باشد نزد بعض اهل سنت و امامیه موجب جدست و نزد غیر ایشان موجب  
تغزیت و بروی غسل واجب نیست نزد امامیه و مباشرت فاحش مع الاجنبیه موجب تغزیر  
ست و موجب غسل نیست بالاتفاق و شارح مبادئ الاصول حلی باوصف فرط تشیع  
اعتراف نموده که در زمان صحابه قیاس جاری بود و اجازت یافته و صادق و در پیشه ابوبکر  
را قیاس انشاء الله تعالی منقول خواهد شد و دلائل تجویز قیاس در ابطال اقوال منکر  
او در کتب اصول اهل سنت باید دید **کلیله یازدهم** آنکه گویند مذهب اثنا عشر  
حتیست و مذهب اهل سنت باطل زیرا که اثنا عشریه در اکثر اوقات و اکثر بلدان قلیل  
و ذلیل مانده اند و اهل سنت کثیر و عزیز و خداست تعالی در حق اصل حق فرماید  
و قلیل ماحم و نیز سینه نماید و قلیل سرج عبادی الشکور و درین تقریر تحریف کلام الله است  
و تعلیقا مدلول آن زیرا که حق تعالی در حق اصحاب البیمن این امت فرموده است **ثُمَّ مِنْ الْاَوَّلَیْنِ**  
**و ثَمَّ مِنْ الْاٰخِرَیْنِ** چنانکه بقت و صفت کرده است شکر گذاران را و صفت کرده است  
که افعال و لا یجد اکثرهم شاکرین و فی الواقع که شکر که صرف العبد جمیع ما انعم الله علیه الی  
ما خلق لاجله است مرتبه اتمیت عزیز الوجود و در اینجا بیان حقیقت و ابطالان فساد نیست  
بیان قلت شاکرین و کثرت غیر آنهاست و همچنین در تیره قلیل ما هم بیان آنست  
که عامل جمیع اعمال صاحب کیاست است الا الذین امنوا و علی الصالحات قلیل ما هم و درین  
آیه هم ذکر عقاید حقه و غیر حقه نیست و اگر قلت و ذلت موجب حقیقه شود باید که نوع صلب  
و خوارج و زیدیه و افطحیه و ماوسیه ایچ و اولی حق باشند از امامیه اثنا عشریه که  
بسیار قلیل و ذلیل اند بلکه حق تعالی در کتب عزیز خود جایگاه ظهور و غلبه تسلط و شاکر  
اهل حق و عده سیفه نماید و لقد سبقتم کلمتنا لعلنا الممسلمین انهم لهم المنصورون و  
ان جندنا لهم الغالبون و جایز دیگر فرموده و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض

عقله السامع علی عاقله  
الباطن نایب جلد فرموده است و امامیه مسلط  
اذا فرقتا عقله و مشورا محضه او غیره فان ذکر اکثر  
شاکرین فی الاثر و امامیه مسلط  
فی الظاهر و امامیه مسلط  
نیز در کتب اصول اهل سنت باید دید  
و قلیل ماحم و نیز سینه نماید  
و تعلیقا مدلول آن زیرا که حق تعالی  
در حق اصحاب البیمن این امت فرموده است  
ثُمَّ مِنْ الْاَوَّلَیْنِ و ثَمَّ مِنْ الْاٰخِرَیْنِ  
چنانکه بقت و صفت کرده است شکر گذاران را  
و صفت کرده است که افعال و لا یجد اکثرهم شاکرین  
و فی الواقع که شکر که صرف العبد جمیع ما انعم الله علیه  
الی ما خلق لاجله است مرتبه اتمیت عزیز الوجود  
و در اینجا بیان حقیقت و ابطالان فساد نیست  
بیان قلت شاکرین و کثرت غیر آنهاست و همچنین  
در تیره قلیل ما هم بیان آنست که عامل جمیع اعمال  
صاحب کیاست است الا الذین امنوا و علی الصالحات قلیل  
ما هم و درین آیه هم ذکر عقاید حقه و غیر حقه نیست  
و اگر قلت و ذلت موجب حقیقه شود باید که نوع صلب  
و خوارج و زیدیه و افطحیه و ماوسیه ایچ و اولی حق  
باشند از امامیه اثنا عشریه که بسیار قلیل و ذلیل  
اند بلکه حق تعالی در کتب عزیز خود جایگاه ظهور  
و غلبه تسلط و شاکر اهل حق و عده سیفه نماید  
و لقد سبقتم کلمتنا لعلنا الممسلمین انهم لهم المنصورون  
و ان جندنا لهم الغالبون و جایز دیگر فرموده  
و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض







و در ساله جاریه اخته اند محض برای مطاعن اهل سنت و منالاب اسلاف ایشان از صحابه کرام  
 و تابعین عظام و دوران کتب در سائل داد افترا و بهتان و کذب و دروغ داده اند و روح  
 مسیله کذاب را نشاء ساخته اند از انجمله ایشان فرقتی و ابن مطهر حله و سیر او  
 که بمحقق شهرت دارد و محمد بن الحسن طوسی و نواسه او که باین طوائف شبیه و این شهرت  
 سر و سوزانند زانی است و از همه پیش قدم ابن مطهر حله است پس هر که از حال  
 اسلاف اهل سنت کانیغنی اطلاع ندارد اقراآت و بهتانات ایشان را شنیده از  
 جامی رود و بدقتا و عیش و و بطلان ذنب ایشان میل نماید لید سیر و هم  
 انت که گویند عثمان بن عفان بلکه ابو بکر و عمر نیز قرآن را تحریف کردند و آیات و سوره  
 را که در احکام و فضایل اهل بیت نزول یافته بود اسقاط نمودند زیرا که در آن سوره و آیات امر  
 بود باتباع اهل بیت و نهی بود از مخالفت آنها و ایجاب محبت ایشان و سزاوارست  
 و مخالفتان ایشان و طعن و لعن آنها و این معنی بشیخین و عثمان شاق و گران  
 آمد و بعضی فضایل عرق حد ایشان بچوش آمد موقوف گردند از انجمله و جعلنا عاب  
 ضهر که در خلال آیات الم نشرح بود و تخصیص جناب مرتضی بصهرتیه می نمودند  
 عثمان را و از انجمله سوره الولاية که عوره طویل بود و محض فضائل اهل بیت و آنکه که از اینها  
 پیداشود و این مناقب آنکه در آن مذکور بود و جواب این طعن را حتمالی خود بخاطر  
 شده جایکه فرموده اما نحن نزلنا الذکر و انما له لحافلون هر چه در حمایت و کلاست  
 باشد بشیرا چه امکان که در آن فاقص و کمی راه دهد و اگر شیعیه قتل عثمان و شیخین  
 زیاده از قتل را الی معتمد شود و ایشان را شریک غالب کار خانه الوهیت قرار دهند  
 مذمت خود را که نتیجه شیخین و عثمان است کجا خواهند خست که چهار روز هم  
 آنکه عوام را فریب داده اند و روایت احادیثی که دلالت دارند بر کفایت محبت جناب  
 الطومنین در چپ ایشان و نجات از عذاب آخرت بی آنکه بجا آورده و نجات

عثمان بن عفان  
 السیوطی  
 اللاندرانی  
 بن دما  
 الشیخین  
 طومنین  
 عفره  
 سیدان







و یک نسخه نیز باینین یک نسخه نزد بسیاری است که از بعضی بقیعت خود مرجمه کرده اند و  
 یک نسخه نزد سامرین است و نسخه سامرین نسبت به نسخه های دیگر زیادت دارد و  
 هیچ نسخه نشانی ازین افتراء ایشان یافته نمیشود و طریقه تراکمه عالی از علماء ایشان کنای  
 نوشته است و در آن قصه دروغ بر بسته که مرا شوق تحقیق این نفس تو را سست و شک  
 خاطر شد و با جمل کتاب مطارحات بسیار نمودم هیچ نشان ندادند از آن سرزد بعضی  
 از علماء کنایین سراغ این یافتیم و نام انکس نوشته شد شرح و بسط بسیار داده  
 اول روایت این شیمی مل نسبت دیگر عالم اصل کنایین که سراسر نفس و عداوت اهل  
 اسلام مشیره ایشان است و تفریق کلمه مسلمین و القاسم بنفس و عناد  
 میامین طوالت اهل اسلام مراد و آرزوئی شان چهار این ساده لوح را گمراه نکند  
 که قرآن حدیث دین خود را گمناشته نبصص کتب محمد بن حنفیه القابریه حیران تیر  
 ضلالت شده در ابتدا مذمت شیخ بطفیل اغوا و تبیین اهل کتاب یعنی عبداً بعد از  
 سیاه بود و مناسبت فوج و آمده اگر و کیست هم از ایشان نهال نشاند بزرگان  
 خود را سیاه و دوازده بار زوجه بدست کرده باشد و هیت این سخن را چون توبه الی  
 اگر بنیاد نوایش افزوده و بر تقدیر تسلیم این نفس غیر از حد و دوازده با مطلب شیم  
 هیچ برافتنی نه اینه تعیین این اشخاص را که از اصل بیت باشند و دیگر لوازم  
 امامت درین نفس کجا مذکورت و این اسماء عبرانیه مجمله لفظ المعصیه را بهر چه  
 خواستند ترجمه کنند نواصب را اگر این نفس بیت افتد این اسماء را بریزد و مطا  
 و حجاج و ولید بنطریق خواستند ساخت و عجب از علماء ایشان است که باین خیالات خود  
 را خرسند میسازند و بجز و موز شیطان در رنگ که دکان فرغیه غیره و از اولنق و دلائل  
 دین خود می شمارند و من بخیل الله غلامین و ما و کید شایسته و هم  
 ایما عدا علماء را ایشان خود را از بهترین اهل سنت و انموده و جسم حدیث مشغول شده اند

نسخه  
 کتب  
 خطی  
 فی  
 کتب  
 خطی  
 کتب  
 خطی











منافقین کبار صحابه کبیر نیست و یکم آنکه کتابی را نسبت کنند به یکی از کبار  
 اهل سنت و در آن مطاعن صحابه و بطلان کتب اهل سنت درج نمایند و در اول  
 آن کتاب خطبه نویسنده که در و سه وصیت باشد بکتمان سر و حفظ امانت و آنکه پنج  
 درین کتاب مذکور شود عقیده نیهانی است و آنچه در کتب دیگر نوشته ایم محض برده  
 دارد و زمانه سازی است مثل کتاب سر العالمین که از ابامحمد غزالی نسبت کنند و علی  
 بن القیاس کتب بسیار تصنیف کرده اند و بهر یک از معتبرین اهل سنت نسبت نمود  
 و کسی که با کلام آن بزرگ اشتنا باشد و مذاق سخن او را مذاق سخن غیر او استیاز و تفرقه نماید  
 کیسب میباشد تا چاره احوال را بدین مکر غوطه خورند و خیلی سیرا سیر و حیران شوند **کیر**  
**بلیست** دوم آنکه مطاعن صحابه و بطلان مذہب اهل سنت از کتب ائمه  
 الوجود و کتب ایشان نقل نمایند و حال آنکه در آن کتب اثری از آن نباشد و بسبب  
 آنکه آن کتب پیش عمرتس و در هر وقت و هر مکان موجود نمیشود و اثر ناظران در شبیه و  
 تنک نیستند و بخاطر نشان برسد که اگر این نقل صحیح باشد تطبیق در میان او و دیگر روایات  
 اهل سنت چه قسم خواهد بود و حال آنکه این بیابانها عجب در و سه نمیشوند و نمی فهمند که اگر  
 بالفرض نقل صحیح باشد به محتاج تطبیق و سنجش خواهد شد که هر دو روایت در یکدیگر جابجا باشند  
 از شهرت و صحت و مآخذ و صراحت و دلالت و ثبوت و روایت و چون این امور در آن نقل مخفی  
 مستور و مفقود است مقابل روایات مشهوره صحیحیه المأخذ صریحه الدلالة چرا باید کرد و کتابها  
 که از آن فرقه شیعه برای الزام اهل سنت نقل میکنند همه از قبیله سبیل است که نادانان و احمق  
 کیسب میباشد و علی نقیب بر الوجدان مصنفین آن کتب الزام صحت جمع مافیها کرده  
 بلکه بطریق بیاض طبع باین زبان بجهل نموده محتاج نظر ناسی نگذاشته اند و بلی  
 صاحب کشف الغم و صاحب الفین این کتب بفرقه نقل کنند و فرقه خود را  
 از سیدان مناظره بر زبان این طوائف تر و مولفات خود را بر چنین خوار عار کرده



١٨  
 ابن علي السعدي صاحب  
 موج الذهب في معرفة  
 الامم والبلدان  
 جليل الانوار  
 في معرفة الامم والبلدان  
 ابن علي السعدي صاحب  
 موج الذهب في معرفة

با حقت و خود اهل سنت الزام داده که کید و بخت پیروم بلکه شخض از طلب  
 دید و بعضی فرق شیعه غیر امامیه ثانی عشریه نام برده و اول ذی القعدة ثانیه کدی  
 از متصفیان اهل سنت بود بلکه بعضی از ایشان گویند که اول از شد نو اصب بود و بعد از آن  
 از نوای نقلی کنند که دلالت بر بطلان مذهب بنیلین نمایند مذهب امامیه ثانی عشریه نمایند  
 ماطر طریافت دو گمان برد که این منصف که با وصف شده نقص بدون صحت نقل از  
 روایات را چرا می آورد و بران سکوت چه میکردن و منصف صاحب کشف که نقض  
 و معتبر است و خطب خوارزم که زیدی خالی است و این قلیه صاحب معارف که را  
 مقرر است و این ابی السعد شارح پنج البلاغه که شیخ را با اعتراض جمع نموده و هشتم کلینی  
 مفسر که را قتی خالی است و مسعود صاحب مرجع المذهب و ابو الفتح صفهانی  
 صاحب کتاب الاغالی و علی بن القیاس اشغال اینها را این فرقه در عهد اهل سنت داخل کنند  
 و مقولات و منقولات ایشان الزام اهل سنت خوانند کید و بخت چهارم آنکه  
 گویند اهل سنت دشمن اهل بیت اند و از بعضی مذهبیان حکایاتی که مؤید اینست  
 باشد حکایه کنند پس جابل هر دو صلح این کلمه محوشه از جابل و دو از مذهب اهل سنت  
 نیز ارشود و این افزای صریح و بخت این ظاهرست زیرا که اصل سنت اجماع دارد بر آنکه محبت  
 اهل بیت کلیم بر مسلم مسلم فرض و لازم و داخل و مدارکان ایمان است و در فضایل اهل  
 جمعا و فرادے تصانیف پر دخت اند و مناقب ایشان را روایت نموده و عموما با  
 نواصب مروانید و عباسیه و زین مقدمه بر خاش کرده طایفه از ایشان مثل عبید  
 بن جبر و ناسا شیه شده اند و طایفه از بیت و ریح بسیار کشیدند و اوقات  
 شب خود را بتغییر در زهره خواص داخل میکردند و طایفه مال و صاحب کلمه نواصب  
 میخواندند اهل سنت اند که همیشه مائل واصل بیت بوده اند و در مسخره از ایشان  
 در و میفرستند و با هر یک از ایشان سلیم القلوب می باشد و در خلاف شیعه

[illegible]



بر خانات شیعه که بعد از موت امام برادران خویشاوندان او تکفیر کرده اند و بعضی  
فرزندان او را با امامت برگزیده برگزگان زبان لعن طعن در آورده اند جمیع المبیات  
غیر از اصل شتت محب و ماصرفیت و اشاره حدیث نبوی که آنرا نیک القیاس  
کتاب الله و عترت فی اهل بیته بیان میفرماید که همچنان که ایمان بعضی قرآن و کفر  
بعضی آن فایده نمیکنند همچنان اعتقاد و محبت بعضی المبیات و لعن طعن بعضی دیگر در  
آخرت ثمره نخواهد داد چنان که با تمام قرآن ایمان باید آورد و تمام المبیات نیز باید داشت  
و این معنی بفضل الله تعالی هیچکس را غیر از اهل سنت نصیب نشده زیرا که نوموت نبوی  
جناب امیر و وزیر طاهر و امایه نقاد بر اسر خود انداختند و شیعه قاطبه بعد از  
احبات المؤمنین عایشه صدیق و حفصه معظه و حضرت زبیر بن العوام که ابر محمد رسول  
صلی الله علیه و سلم بود قبیای لعنت بر اسر خود دوختند بعد از آن کیانیه  
با کفار امامت حسنین و مختاریه با کفار امامت امام زین العابدین و امامیّه بخاندان  
زید شیعیه و اسماعیلیه با کفار امام موسی کاظم و علی بن القیاس کامر مشر و حاکم  
و سبخی مفضلان را الله تعالی کیید المبیات و پنجم آنکه گویند عمر بن الخطاب  
رضی الله عنه خانه سیده النساء که در آن حسنین و امیر و سادات بنی حاتم جمع بودند خوش  
و ابوبکر و سایر صحابه بدان اسنضه شدند و سبج انکار نکردند و بقیضه شمشیر خود بر بر سر بی خیاب  
زهر آفرین صدمه رسانید که موجب استقاط عمل گردید و این همه از عقربات و مخترعات  
این فرقه است که هیچ اصلی ندارد و این را با و نمیکند مگر کسی که بجهل و محض باشد از  
عقل و مناقص است بر و ایات شیعه چنانچه در باب مطاعن و در سبحت نقیه تفصیل یاب  
انشار الله تعالی کیید المبیات و ششم آنکه گویند مذهب شیعه  
بالانواع است زیرا که ایشان تابع اصل بیت اند که خضالی در شان نشان فرموده است بنا  
برید الله لید مذهب عنکم الرحمن عمل البیت و بطهر کم تطهر بر او تمسک میکند با قول و



و افعال این بندگان و غیره از شیعه به فرقه حائج غیر اهل بیت اند و مخلف میکنند از  
 افعال اهل بیت پس شیعه میباید که حاجی به یقین نباشند و دیگران در خوف  
 و خط و این مضمون را تأیید نمایند حدیث سفینه یعنی مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه  
 من یکبها نجی و من تخلف عنها غرق و درین تقریر ایشان مزج حق باطل است اتباع  
 اهل بیت البته موجب نجات است لیکن باید دید که اتباع اهل بیت کدام فرقه اند و  
 اتباع مغویان و ابالبسه که خود را بنابر اغراض فاسده بر دهن حاصل بیت می پند  
 و از رسم و این نشان بعد از مشرقین دور افتاده بودند و کلام فرقه اکثر حجت است  
 درین است و اثبات اینکه شیعه تابع اصل بیت اند هیچ وجه صورت نمی بندد  
 گفتن چیز دیگر است و کردن چیز دیگر است لیکن بگویند خود را اتباع ملت ابراهیم میگویند  
 و لیکن مخالفان ملت قرار داده صافی و صبا لقب داده بودند و بهر دو  
 نصاری خود را از اتباع موسی و عیسی علیهما السلام گفته عبدالممد بن سلام و نجاشی  
 را ضراب ایشان بخالف میدانستند نام گسی بودن و خلاف طریق اوسپردن  
 رسوائی و بیجائی است بقیه بدان ملاحظه نیز خود را قادر بر و سهیل و دیو چشتی  
 و فرقه برهنه سران خود را مداریه میگویند اینها را بر نسبت و تقاب چه می کشید  
 بلکه فضیحت و رسوائی را بر اسب خود کسب میکنند کاش نام این بزرگواران ننش  
 گرفتند تا کسی رسوم و طریق این بزرگواران نیز از ایشان در خواست نمیکرد بلکه  
 حق اتباع مذہب اهل سنت است که خباب امیر دیگر ائمه طهارت بران مذہب بودند  
 ظاهر باطن و مخالف این فرقه را از مجالس و لشکر خود می برد و در و اجلا میفرمودند  
 بر الوضیقه و مالک ملاطعات داشتند و اجازت درس و فتوای بخشیدند و رواسا داشتند  
 تلمذ با همه اهل بیت نموده اند و از ایشان اصول مذہب اخذ نموده چون دیگر از اهل حق  
 انبیا داشتند و ایشان هم تصویب طریقه و کیران نمودند از هر چه مقتضای دین است



نمودند باجمله اگر محرم و انتساب با اصل بیت کافی و حقیقه مذهب باشد غلاة و کیدانیه و مختار  
 و اسماعیلیه و زیدیه و امامیه و حمیری و قرامطه و دیگر فرق شیعه همه بر حق باشند  
 و حکیم را علی القیین و تشخیص نفاذ و تهاج رسد حال آنکه باید یک کفیه و تضلیل مینمایند  
 کید طبیعت و محقق آنکه شاعره حکایت دروغ نموده اند که کثیر سیاه در مجلس  
 هارون رشید رسید و بحث مذهب در میان او و و فضاح و قباچ هر مذنب  
 بر شمر و مذنب شیعه راستو و بدلائل قاطعه حقیقه او اثبات نمود و مجلس هارون  
 معلوم بود از علمای اهل سنت و ان کثیر بر دایه چکس نکرد و نه کسی از اهل علم از  
 عهده جوابان برآمد و ممکن نشد که این همه علماء عامه بنده و شمله دار ابطال کتب  
 از دلائل او نتوانند نمود پس هارون رشید چون عجز و سکوت حاضرین مشاهده نمود و محفل  
 علمای شهر را صلاد و داد و همه را حاضر نمود و بجمعه آنها فاضل ابویوسف شاکر دایم معظم  
 و امثال او نیز جمع آمدند و مستصدک مناظره ان کثیر سیاه گشتند پس هر چه را با دیگر  
 الزام داد و ساکت گرد و غرض از وضع این حکایت آنکه مذنب اهل سنت شایسته بصیغ  
 و این دست است که کثیران ساه که نقص مخلوقات اند و عقل و دین و شیهه ناس اند  
 ببلاده و حماقه اثر ابطال میکنند و محفل علمای ایشان از عهده جواب انسانی توانند برآمد  
 درین حکایت نقصانی عظیم بحال اهل علم شیعه عاید میشود که سالها و عمرها مشغول سخن  
 و تقریر پردازی کرده اند و بشر عتیران کثیر سیاه نرسیده اند زیرا که در نیت دراز کسی از علماء  
 ایشان در مجلسی از مجالس اهل سنت را الزام نداده بلکه خود الزام خورده کاشش و روش  
 ان کثیر سیاه را می انوختند و ازین خجالت مستر و رهای می یافتند و بحق مذنبان  
 سیاه و در زمان تیره باطن که مستحذت حمقا و سفها و چند است لائق همین است که  
 شکم و مناظر مجتهدان کثیر سیاه باشد و اگر فحلی علماء اهل سنت از جواب مذنبات او  
 عاجز شوند بعد نباشد زیرا که جواب را فهم خطاب شرط است ع جواب جلالان باشد



جنونی کید است و شتم است که بعضی از علماء ایشان کتابی تصنیف  
 کنند و انبات مذنب فاضله و ابطال مذنب بنیان مضامین آن کتاب است  
 و منب را بکثیری یارانی کم عقلی و شایع کنند که علماء بنیان این کتاب را طاعه کرده  
 و قاور بر وضع آن شدند از آنجمله کتاب الحسنة فالیفت شریف مرتضی است که از انست  
 کرده است به کثیری از کثیران اهل بیت نبوی علیه السلام که مذنب است  
 آنکه کتابی طاهر کنند و انبات مذنب خود و ابطال مذنب بنیان این کتاب را نیست  
 کنند یکی از دنیایان و مفتی آن کتاب از زبان ان ذمی موهم بیان نمایند که چون  
 پس بلوغ رسیدم و مطلب دین حق رنج بسیار کشیدم و سرودم و گم بشمار  
 جسدیم تا آنکه فایده توفیق ایست دست کش شد و بدار الاسلام رسانید و دین اسلام  
 به صحیح قاطعه حق دانستم و بجان دل قبول کردم بعد از ان که در اسلام داخل شدم و مشکلا  
 بسیار دیدم و تا وایل مختلف شنیدم بهوش از سر من پرید و سر اسیمه شدم بعد  
 از ان که نور و لامل قاطعه دریافتیم که از جمله مذنب اسلام مذنب شیعه حق و واقعی است  
 و مذنب دیگر منحرف و محرف و بان دلائل فحل طلب اهل سنت را الزام آدم و یحیی است  
 قدرت بر ابطال آن ندیدیم و عفت ما و من مذنب شیعه بشیر شد ان دلائل را خواستم که  
 کتب مذنب است مقید از ما دیگران را هم برآه بدایت آورده باشم و ازین سبیل  
 است کتاب یوحنا بن اسرئیل فیه مذنب که در مولفات شریف مرتضی است ان را نسبت  
 به ذمی موهم معمول نموده و در استداران ذکر کرده که اهل و مطلب حق سرگرم بودم و کتب  
 مرفقه را بنظر انصاف دیدم و مشکلات هر مذنب از علماء معتبرین ان مذنب متوجه  
 نمودم غیر از مذنب شیعه بر من حجت دیگر ثابت نشد و بان تقریب حکایت نمودم  
 که چنانکه تاریخ در مدرسه نظامیه بغداد رسیدم و در ان مدرسه محصله دیدم پس  
 علیه و غنیم و محفل طلباء و بعد از دوران مجتهد بودم و فلاسفه و فلاسفی و فلاسفی



و خدمت ایشان عرض نمودم که من مردی ام نصرانی که بخود توفیق الهی را بحقیقت الاسلام یافته ام و ببل جان اعجب این ملت گشته لیکن در اصل اسلام خلافت بسیار دیدم و کلمات متناقضه شنیدم و از سالها از زمانه بودم که در جای سهره به بنویان اسلامیه با جمیع یاجم انیوقت مرا سعادت رسمنون شد و درین محفل عظیم متبرک داخل شدم حالابر من عنایت فرمایند و بدلائل مذهب حق را بر من القانانید پس هر فرقۀ از فرق اربعه المستحقیق را بخود کشیدند و علماء هر فرقۀ برائے اثبات مذهب خود ابطال مذهب دیگر را بخوانستند و مطاعنه و مطاعنه و سب و شتم از هر جانب بسیار شد اما که نوبت به شتم رسید پس من را بخوانستند و گفتند که ای ما انصافان که بر مذهب حق و دای این همه جبار مذهب شماست که او را در حق نموده اید و نسبت بر نفس کرده اید و او را حقیر اهل او را ذلیل میدانید پس بر این مذهب را نفریاز عاز کردیم و چنانکه از علمای مذهب اربعه دم زد و سرگون شدند بخوانستند که آن باین را در کتاب ضبط نجامید باین رتواب روز حساب بدایه مگر احسان بر او صواب تحریر این کتاب نمودم و عجب است از شرف مرتضی که درین حکایت کثرت اختلاف را نسبت باین سنت کرده حالانکه اهل سنت در اصول عقاید و اعمال ختلافی نیست اگر اختلافی است در فروع است ازهم خبر تکفیر و تفصیل بدیگری نمی شود و معین اتفاق از اختلاف بسیار کمتر بعد از تفحص و استقرا مجموع مسائل مختلف فیها در مذاهب اربعه میسر و خجسته فروع یافته اند که در آن نص صریح موجود نیست بر خلاف شیعه که در اصول اختلاف فاحش و در مفرقه غیر خود را تکفیر و تفصیل میکند و امامیه را اگر تفحص کنیم اثنا عشر نقطه در هر اصل فروعی باهم مختلف شده اند با وجود نص امام بران مثل طهارت خمر و نجاست ان و مانند این مسائل و بر کس که برکت قدیمه و جدیدیه اینها اطلاع دارد این امر بوضوح است پس بنظم مرتضی که ملقب بعلم الهدی و مجتهد مذهب بانی فی مبنای است

[illegible]



جوابشیده خواهد بود لیکن برده تعصب و عشاوه غناد بصیرت اورا پوشیده است  
و دلائل و براینی را که نسبت باین ذمی کرده و علق نقیض گمان برده همان مضامین است  
و خرق حیض گفته که مطلقه از مزاج اهل هند رسیده است که بار بار می شنوید و خلعت نامی  
فانسه برای شیعه از آن میدوزد و نزد اهل سنت او حسن من نسیم العنکبوت و سبغ  
من ورق التوت است که طفلان مکتب شان با حال نموده و بناخن انگشت فرسوده اند  
**کیدی** ام بعضی علماء ایشان سعی بلیغ کنند در ابطال مذاهب فقهاء از ربعه باین  
طریق که یک مذهب را باطل کنند و سینه مذهب دیگر را جبراً خپا خچه کنانی دیده شد که  
یکی از علماء این فرقه نوشته است و خود را در آن کتاب شافعی قرار داده و در وقیح دلائل  
مذاهب ثلثه بنیاد نهاد و چون بانیات مذاهب شافعی سیده در اینجا بدلائل ضعیفه و  
قیاسات مردوده متکسبته و تاویلات بعیده اختیار نموده که دیگران آن دلائل قیاسات  
اسلم ندارند مثل قیاس طرد و قیاس شنبه و قیاس ناسب که عند الحنفیه مثلاً معتبر نیستند  
باز حدیثی می آرند مخالف آن قیاس و جواب میدهند که آنچه در مخالفت قیاس است در حدیث  
که مخالف قیاس باشد متروک الظاهر است گو یا تصنیف این کتاب محض برای همین است که  
سنیان قیاس را بر حدیث تقدیم کنند و برای آنکه ابطال مذاهب ثلثه بدلائل شافعیه  
نماید و مذاهب شافعی را بدلائل غلیظه ثابت کنند که هر سماع و ناظر بسته و ضعف و دهن اینها  
بی برد پس در نظر او همه مذاهب اهل سنت بر هم شوند و این کید ایشان بسیار مخفیست علماء  
سنیان و غاخورند و حیران و سر اسیم میشوند **کیدی** و علمم آنکه بعضی از علماء  
این فرقه کتاب تصنیف کنند در فقه و در روی آنچه موجب قبح و طعن اهل سنت باشد  
درج نمایند و آن کتاب را یکی از اسم اهل سنت نسبت کنند مثل مختصر که او را شیخ تصنیف  
کرده و با نام مالک نسبت نموده و در آن کتاب درج ساخته که مالک با مالک خود و لو اطمه جائز  
ست لعموم قوله تعالی و مالکیت ایما لکم و ششخصه از معتبران نقل کرد که من جمیع ششخص















سکند و حالا در بعض کتب شیعه این سببیت دیگر که صریح در شیخ اندر بناینها طبع  
نقل کرده اند و بدان بر شیخ امام شافعی مشک حسته ابیات گفتیم تا و بانی  
محمد و وصیه و بنیه است با غرض از خبر هم من النفر الذی و بولوا اهل البیت لیس بنا قهر  
و قل ابن ادریس تقدم الذی و قد متهوه علی علی ماضی و و فرق در لعنت این  
بیات و ابیات امام شافعی نزد ما بر این عربیه اظهر من الشمس است و این کید نشان  
نجات بوج است زیرا که بنای کار این بزرگواران و شریعت و طریقت این مایه ارات  
ز سر تا قدم بر مذنب است بیک و و شعر کدائی ایشان را شیعی کمان گردان  
از اطفال مکتب هم نموده اید و بعض شعر از ایشان شعر سب گونید و از اتجا به سبب  
بکلی از کبر اهل سنت نمایند و در آن الحاق مثل آنچه در کتب ایشان دیده شد که امام  
شافعی گفته است **ابیات** شیعنی نبی و القول و حیدر و سبطاه و السجاد و  
الباقر المجید و جعفر و الثاوی سعید و الرضا و فلذنه و العسکریان و المهدی و وریان  
العی انیت که کذب این اشعار از روی تاریخ بطلان است زیرا که تولد امام علی نقی در سنه  
دو صد و چهار ده است و تولد امام حسن عسکری بسیار متاخر از آن و وفات امام شافعی  
در سنه دو صد و چهار ده است و محمد مامون عباسی و وفات امام محمد تقی در سنه دو صد  
و بیست است و در کتب مدفون شده اند امام شافعی کجا حاضر واقعه ایشان شد و امام حسن عسکری  
و سترین رای که بنای معتمد است ساکن بود و الا آن آن شهر را ساغر گونید و امام شافعی مالو  
معتمد را و او را کتموده اری امام شافعی فضائل کسانی را که از اهل بیت دریافتند و ذکر  
کرده اند و این مخصوص با امام شافعی نیست جمیع اهل سنت باین عبادت قیام نمایند و در این  
حدیث از ائمه اهل بیت در کتب اهل سنت بسیار است و سلسله ابای اهل بیت سلسله  
الذیب ناسیده اند کید **شعری** و مضمون آنکه در کتب میر و تواریخ دیده و اندک آن  
که گنجه عرب و عطلای ایشان بساع از اهل کتاب با یکستانه علم کیهان که هنوز فی الجمله حق  
است

و در کتب این  
اداره اندکین در  
دو صحنه اول و دوم  
اورا شافعی و در  
خبر و ابیات را که  
من اینهاست که  
دو صحنه اول و دوم  
شافعی و در کتب  
معتمد که در کتب  
گردیده و ابرار  
نیت و بی غرض  
که تقدیم کرده ایم  
بنیادیکه است  
این ادب کتب  
در کتب و در کتب  
شافعی و در کتب  
بنیادیکه است  
بمان این ادب  
است و در کتب  
شافعی و در کتب  
بنیادیکه است  
است و در کتب  
شافعی و در کتب  
بنیادیکه است















شدند دیگر آنکه در کلام منسوب بقس امه او صف نموده است باینکه نفایه الابطال اندویر  
وصف خلافت واقع است زیرا که حضرت امه ایچگاه قدرت نفی اطل میباش  
همیشه بر عزم شنبه انما عشره در تقیه و خوف اعدا گذرانیدند و در زمان ایشان ابطال  
مروانیه و عکاسیه رایج و مرسوم ماند و علی بن القیاس نزد شیعه ضاد قوا اقبل خبر  
که بجهت تقیه عمر ایشان را صدق میبندی شد و درست انجیل اینچ کی از امه منقول نشد  
کیدی و ششم آنکه حدیث موضوعه را نسبت کنند بجناب پیغمبر صلی الله  
علیه و سلم که فرمود مشیه علی اسواک خواهد بود از اینچ گناه صغیره و کبیره بلکه سیات ایشان  
ببدل محبتات شوند و آنکه جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از حضرت بارتینالی روایت  
فرموده که لا اعدب احدا و الی علیا و ان عصا سنی و این منقرات راه بسیار  
از شهوت برستان بااحت دوست زده است و بدست او ز این موضوعات  
و ادبیاتی و ارتکاب فواحش میدیند و اصلاح حسابی بر بندارند این قدر میفهمند که هرگاه  
بوسیله محبت ایشان میچ گناه ضرر نکند و سیات بدل محبتات شوند و ذات طایفه  
ایشان چرا تکلیفات طاعت بایستی کشید و دم کا در خوف و هراس بایستی گذرانید و اوقات  
و عتاید و اتباع و خدام و تحریص و تاکید بر طاعات و تهدید و تشدید از ارتکاب معاصی  
و محرمات بایستی کرد و چیر از اول دعوت نماز و روزه و جهل و وج و دیگر مشقتها هم  
را می نمودند و تبرک مالوفات و عادات باعث می شدند بلکه راه اسبیل  
و اقرب که محبت بود نشان میدادند و ملین امر را در نجات و مالیه الدعوة مقرر  
میکردند تا سبیل و طریق صعب با وجود طریق اسبیل لازم نمی آمد و در حق سبیل لطیف و  
صلح برهم نمی شدند و در قرآن مجید با وصف کمال رفت و رحمت الهی از نظر حقیر  
نشان نمیدادند و باعمال و طاعات و تقوی و طهارت چیرا دعوت را منحصرا  
باینکه مقتضای ایشان ازین منقرات بر میزدن احکام شریعت و ترغیب مردم را

ل

دین را در  
تفضل زک  
نظیر طالع  
بانی حیرت  
ایم بپوش  
وین دست  
بوجود نکر  
کسب سی  
الانسانیه  
منابع در  
مغیر در  
الحق  
خیال  
مناف



باباچه و زندقه است کید **س** و **ن** هم که گویند فضایل اهل بیت و آنچه  
 است امیر المؤمنین و فضایل ایشان باخصوص وارو شده از آیات و احادیث  
 متفق علیه است بن الفرقین و فضایل دیگران یعنی خلفاء ثلثه و اعموان ایشان  
 و آنچه در خلافت شان وارو شده مختلف فیه است و کار عظاما است که متفق علیه را  
 بگیرند و مختلف فیه را طرح نمایند تا از مقام شک و تردد دور مانده باشند و مقتضای  
 دفع مایه یک الی مایه دیگر حل کرده باشند و این شبهه ایشان در رنگ شبهه  
 یهود و نصاری است که گویند نبوت موسی و عیسی علیهما السلام متفق علیه فضایل  
 و مناقب ایشان مجمع علیه ثلثه است و نبوت پیغمبر آخر زمان و مصالح و منافع او  
 صلیه مختلف فیه و کار عظاما است که متفق علیه را بگیرند و مختلف فیه را طرح نمایند یا در یک  
 شبهه خوارج که گویند خلافت شیخین و مناقب ایشان در زمان ایشان متفق علیه و حکم از صاحبان  
 ایشان را مخالفت و بغی زفته و بطعن و قلع یا دزد کرده و اگر فرقه بعد مر و فرقه  
 و بعد زبان در و واج دروغ است بر ایشان بسته باشند عتبار ندارد که از زمان  
 راندیدند و بضمیرات شنیده بد عظاما شدند و خلافت حسین در زمان ایشان مکه یکدور  
 مخالفت و مشاجرات و منازعات ماند و اقران و مثال ایشان بلکه قارب  
 عتبار ایشان منکر خلافت و طاعن در بزرگی ایشان شدند و کار عظاما است که متفق  
 علیه را بگیرند و مختلف فیه را طرح نمایند جواب اینهمه شبهات یک سخن است که خدا متفق  
 و ترک مختلف فیه و قی مقتضای عقل است که در آن هر دو دلیل دیگر سوا  
 اتفاق و خلافت یافته نشود و اگر دلائل قویه دیگر مرجح یک جانب افتادند با اتفاق  
 اختلاف کار نباید داشت و اتباع دلیل لازم باینست که آن حق و آن اقل ناصرو  
 و الباطل باطل و آن کثرناقله و کاش فرق شیعه برین قاعده استوار بمانند  
 و از متفق علیه مختلف فیه عدول نمیکردند لیکن حکم بقولون لا یفعلون از قواعد

کید س و ن هم که گویند فضایل اهل بیت و آنچه  
 است امیر المؤمنین و فضایل ایشان باخصوص وارو شده از آیات و احادیث  
 متفق علیه است بن الفرقین و فضایل دیگران یعنی خلفاء ثلثه و اعموان ایشان  
 و آنچه در خلافت شان وارو شده مختلف فیه است و کار عظاما است که متفق علیه را  
 بگیرند و مختلف فیه را طرح نمایند تا از مقام شک و تردد دور مانده باشند و مقتضای  
 دفع مایه یک الی مایه دیگر حل کرده باشند و این شبهه ایشان در رنگ شبهه  
 یهود و نصاری است که گویند نبوت موسی و عیسی علیهما السلام متفق علیه فضایل  
 و مناقب ایشان مجمع علیه ثلثه است و نبوت پیغمبر آخر زمان و مصالح و منافع او  
 صلیه مختلف فیه و کار عظاما است که متفق علیه را بگیرند و مختلف فیه را طرح نمایند یا در یک  
 شبهه خوارج که گویند خلافت شیخین و مناقب ایشان در زمان ایشان متفق علیه و حکم از صاحبان  
 ایشان را مخالفت و بغی زفته و بطعن و قلع یا دزد کرده و اگر فرقه بعد مر و فرقه  
 و بعد زبان در و واج دروغ است بر ایشان بسته باشند عتبار ندارد که از زمان  
 راندیدند و بضمیرات شنیده بد عظاما شدند و خلافت حسین در زمان ایشان مکه یکدور  
 مخالفت و مشاجرات و منازعات ماند و اقران و مثال ایشان بلکه قارب  
 عتبار ایشان منکر خلافت و طاعن در بزرگی ایشان شدند و کار عظاما است که متفق  
 علیه را بگیرند و مختلف فیه را طرح نمایند جواب اینهمه شبهات یک سخن است که خدا متفق  
 و ترک مختلف فیه و قی مقتضای عقل است که در آن هر دو دلیل دیگر سوا  
 اتفاق و خلافت یافته نشود و اگر دلائل قویه دیگر مرجح یک جانب افتادند با اتفاق  
 اختلاف کار نباید داشت و اتباع دلیل لازم باینست که آن حق و آن اقل ناصرو  
 و الباطل باطل و آن کثرناقله و کاش فرق شیعه برین قاعده استوار بمانند  
 و از متفق علیه مختلف فیه عدول نمیکردند لیکن حکم بقولون لا یفعلون از قواعد

در بیان فضایل اهل بیت و مناقب ایشان



مفسره حقیه اینست که هرگاه دو روایت از محمد وارد شود یکی مخالف عامه و دیگری از  
انها بخالف تنگ باید کرد و موافق را ترک باید نمود زیرا که مدار حقیه بر مخالفت عامه  
است این قاعده را با این تصریح مذکور باید سنجید و عقل و دانش این بزرگواران را فریب  
و انشأ الله تعالی در باب امامت و در باب مطاعن و اشیخ خواهند شد که فضایل و  
منافق خلفاء گفته بل حبیب صحابه در روایات شیعیه و سنن هر دو با اتفاق وارد اند  
مطاعن و قبایح این بزرگواران خاص در بعضی روایات شیعیه و کار عظام معلومست  
که چه باید کرد که **چهارم** آنکه استدلال میکنند بر حقیه مذهب شیعه و بطلان مذهب اهل  
سنت باین روش که شیعه خرم میکنند بدخول خود در بهشت و نجات خود از دوزخ  
و ابلست خرم نمی کنند بخیر ازین هر دو امر و جاذبه امتحان است با تبع از شکاک  
در امر خود و این استدلال صریح البطلانست زیرا که اهل سنت شک ترد و ندارند  
آنکه هر که بر ایمان صحیح و اعمال صالحه تمیز و داخل بهشت شود و از دوزخ نجات یابد لیکن  
چون عاقبت کار ستورست خرم بدخول بهشت و نجات از دوزخ در حق هر فردی  
با خصوص معینیست بلکه در خصوص جرم کردن و عاقبت نبودن اینست از نظر الهی  
و لایاسن که الله الا القوم المحاسنون و در تفسیر که منسوب میکنند با امام حسن عسکری  
صیحه میفرماید که هر که از عاقبت خود در سدا ایمان ندارد و در او عیبی صحیفه کامله که نزد شیعه  
از حضرت امام مجاهد و اتر مر و نیست جا بجا خوف و هراس از عاقبت کار بیان تمیز  
میند این استدلال منقوضست بخبر پیروان نصاری و خلاصه و قرامط و حمیری  
و شما عیسی که نجات خود یقین دارند و طایفه ازینها خود را انبار الله و حیار الله میگویند  
و طایفه بجلول و اتحاد باری تعالی در خود و با خود قایل شوند و طایفه رفع تکلیف  
از خود و تحق و گزند پس باید که اتباع انبیا اولی و الیق باشند و هو باطل بالاتفاق  
**پنجم** آنکه طعن کنند بر اهل سنت که ایشان در دین خود

در دین خود از هر دو روایت  
بجای صحاح معتدلی بر جای نهد  
البیاده یعنی از هر دو روایت  
کتاب و الفقه با یکدیگر  
و جاذبه و غایب که در این  
و جاذبه و غایب که در این  
شهادت علی علیه السلام  
الکافی فیه فی الامام  
بلی عبد الله و قال ان  
و ما یستقیم فیه و یومنون  
الکافی فیه فی الامام  
ایان الله و قال فی الامام  
محض بکونه و فی حق  
و علی علیه السلام و فی حق  
عقاب و نجات و عاقبت  
حضرت امام علی علیه السلام  
پو باقتضای افعال امام علی علیه السلام  
سید امام عاقبت ان بکون الله  
فدعا علی و فی حق امام علی  
سید امام عاقبت ان بکون الله  
المؤمنین مستکون الله ان المؤمنین  
مستکون الله ان المؤمنین  
خائفون الله  
نعمه



خود افتد اسکنند بغير معصومين و غير معصوم چون بخود باليقين ميتدي ميت پس غير  
راچه قسم دايست گند فال الله تعالى فمن يدين الى الحق الحق ان يبيع امن لا يدين  
الا ان يدين فما لك كيف يحكمون پس مثال اهل سنت مثال كودي ست كه او دست  
كش نباشد و بخواند كه بخانه خود برسد و در راه خطا كند و در اثنائے تحير و تردد  
شخصي پيدا شود كه از خانه او اكا نه است دست خود را در دست او سپارد و قضا  
او لازم شمارد و اين شخص ناواقف را كشيده به بيابان خاردار ميگردد گاه سباع و حشرات  
سوفيه در آن بيابان جمع اندر سائیده دست او را و اكدازد كه بمطلب رسيد و جواب اين  
طعن آنست كه البته را افتد ابه كه نيت خبر خاتم النبیین سيد المرسلین صلی  
الله عليه وسلم و قرآن مجید و فرقان حمید كه جبل الله المنین است لیكن در نقل احادیث  
رسول صلعم هم معنی قرآن محتاج ميشود بروایة از صحابه كه امام و الهیبت عظام كه رسول  
صلی الله عليه وسلم در حق ایشان شهادت بصديق و صلاح و نجات و فلاح داد و اند  
و اینها در حق ملائكه خیار و مصاحبان ابرار خود همین قسم شهادت داده اند و كذا قرآن  
فقرنا بخلاف شیعه كه در میان خود و در میان ائمه واسطه می سازند و رو فتوایان میفرمایند  
و دنیا طلبان را و عجب است كه در كتب صحیحه ایشان هر وی و مذکور است كه ائمه عظام از آن  
گروه شقاوت بهره نبراز زبان بزراری و تبرک فرموده اند و لعنت فرموده اند و  
اینها محبسه و مشبهه و اباحیه و حلولیه گذشته اند پس مثال البته مثال شخصی است كه  
اراده ملازمت با دوشاه در دل كرد و اول خود را به یکی از مقتضیان سرکار او رسانید  
و منتبأ را به یکی از امرا و ان امیر او را به یکی از وزرا و ترقی داد و آن وزیر را به  
و منتبأ همه مشهور بقرب با دوشاه و توسل او باشند و الطاف با دوشاه و عنایت  
او در حق اینها زبان زد خواص و عوام ان ملک است و مثال شیعه مانند کسی است  
نخواهد نمایان از با دوشاه بی اطلاع او سند اقطاع یا جاگیری حاصل کند و با











و محرم است که سب خلفاء راستین و از واجهات نیکو المرسلین که عالیه صد لایحه و محض  
تعظم اند افضل العبادات و اکمل القربات است و سب عمر افضل است برین فکر الله اکبر  
و سفیاء و حقار ایشان باین عقیده خود و فریب خود ده بسیاری از عبادات مفروضه را  
ترک دهند و برین افضل العبادات مداومت نمایند غنی فهمند که هرگز از شکر گمراه نشدند کار  
نموده باغواء ابلیس شده پس گرامی مدکاری او برترتبه اعلی است که رسیدن با برترتبه  
مقدور هیچ فردی غیر بے نیت و لعن ابلیس را در هیچ شریعتی و ملتی قریب گفته اند و عباد  
نموده چه حاکم انانکه سالها حق صحبت خیر النشیر دارند و علقا قیاسی نازک از نصایح  
و قرابت با انجباب ایشان را استحکام و جمعی کثیر از مسلمانان که اهل سنت و جماعت اند بلکه غیر  
از فرق اسلامی نیز معتزله و کرامیه و نجاریه همیشه تعظیم و توقیر این بزرگواران نموده اند و  
حال اهل سنت معلوم است که ایشان همیشه اکثر فرق اسلامی بوده اند و در زمره ایشان  
جامعه گذشته اند و احوال رجال و مجاهدین مدح و قدح مقدوح و مختلط در  
نقل احادیث نبویه و اذعان ثاقبه و افهام سلیمه ایشان ضرب المثل است چنانچه  
نابراین خوض ایشانست در فلسفیات و مسائل ریاضیات و طبیعیات و الهیات  
و بیچی که اگر وضعین این علوم و نو تکایفها ایشان را نمیدیدند منتها بر خود میکشیدند و علوم  
بسیاری مثل علم اصول و فنون ادبیه همه تخریج و استخراج ایشانست این قسم جامع که در  
مدح اشخاص چند و تعظیم و توقیر آنها اجماع نمایند لا اقل شبهه در طعن قدح ایشان پیدا  
میشود و جرات بر امر فیهی چستین کلاما قائل نیست و بر وایه پیشوایان خود که حال ایشان مختصر  
معلوم خواهد شد انقدر قریب خوردن و مغرور بودن و دراز غرور و ضیاط در نظر حضرت  
که **مجله** ششم آنکه در کتب احادیث خود موضوعات چند روایت  
کنند باین مضمون که بار خدای همیشه وحی میفرستاد بسو پیغمبر علیه السلام که  
سوال کن از من تا ترا هدایت کنم بحسب علی بن ابیطالب و تاخرین ایشان ازین اخبار

و در حق  
خداوند علی بن ابی طالب  
بن عبد الملک  
نقل که گفتات  
ایشان در فضیلت  
و حال علم این اخبار  
باین روشنی نقل  
لان من هو الله  
مستوفی علی علیه السلام  
غنیست ان کون  
نکون انما شئنا  
لایس الا بحدید  
بن ابی طالب  
قال سمعت رسول الله  
صلى الله عليه وسلم  
يقول ان الله خلق  
الانسان من طين  
فقال له لا تعلم  
الا ما في مودود  
السم و ما في العز  
و الامام العادل  
سپهنا







از علماء عراق است و دروسه بایزید بسطامی و معروف کریمی و صوفی و صوفی و صوفی  
و سهل بن عبد الله تستری و غیر ایشان را از مشایخ مشهورین اهل سنت در امامیه  
و از اقوال و کلمات هر یک با قرا و بهمان چیزی نقل کرده که دلائل صریح میکند بر بودن ایشان  
ازین فرقه و مناقب و محاسن و خوارق ایشان را با استیعاب نوشته و ازین بخش در  
کتاب مجالس المؤمنین تألیف قاضی فی نور الله شوشتری خوارها و انبارها موجود  
است شخصی از علماء سمرقند که هم مذهب او بود با و بسطامی بطریق نصیحت گفت که آنچه  
درین کتاب از روایات و حکایات و نقول و اخبار مندرج شده است مخالف واقع  
نزد ثقات شیعه و اهل سنت و باطل و بی اصل است و در کتب تاریخ و اخبار اصلا آنست  
از ان موجود نیست قاضی در جواب فرمود که من این امیدانم لیکن غرض من آنست  
که هر که درین کتاب این روایات و حکایات را خواهد دید یا از خبری که درین کتاب دیده  
خواهد شد شنید البته پیش مردم نقل خواهد کرد و بجهت غرض است و نذر آنست که خواستند شود  
رفته رفته در مرویات داخل خواهند گشت و شهرت خواهند گرفت و مکتب سواد فرقه  
شیعه حاصل خواهد شد و شبیهه افغان اهل سنت خواهد افتاد و اکثر محققین اهل سنت قبول  
اصفا خواهند فرمود و لا اقل عوام ایشان اختلاف روایات خود و محمول خواهند ساخت و آخر  
علماء شیعه از اهل عراق و خراسان اجماع دارند بر آنکه آنچه در مجالس المؤمنین است همه  
از اختراعات قاضی است **سید سهل** و هم آنکه بعضی روایات ایشان بهمان عظمت  
آنکه عظام بستند و نقل میکنند که بعضی از آنکه در جواب شریف رویه جناب رسالت  
شرف شدند و جناب شاعر را از شعر استیفاء تائید میفرمود و دعای خیر و حق او  
می نمود و بجهت قصیده که در تولای اهل بیت و برادر خلفا گفته و دیگر صحابه گفته است و  
ان قصیده را جناب رسالت بار بار بخوانند و التذاد بر میدارند ازین جنس است آنچه  
سهل بن دینار روایت میکند که روزی در خدمت امام رضا پیش از نیمه شب







ماہنامہ علمی و ادبی

[illegible][illegible]

طريق الحرف والاصول انما هو

مجلس











بالبداهته و دروغ گفتن بنا فی نبوت است ششم آنکه درین قصیده کفر صریح است زیرا که  
 چهل سفاهت و ناعاقبت اندیشی نسبت به باب باری تعالی کرده عقل پیغمبر را کامل و مستقیم  
 از علم الهی ساخته زیرا که مفاسدی که پیغمبر را در عقین امام مظهر و مظهر بود و همه واقع شدند  
 و امر دین برهم خورد و تحریف کتاب و از تدا جماعه مسلمین که بقوت اینها ترویج حکام  
 الهی تصور بود و رو داد و جناب باری تعالی محض بنابر حکم رافی جبر او که از پیغمبر تعین امام  
 گنایند و مفاسد که واقع شد معلوم او تعالی نبود با دفع انرا با وجود  
 علم اینها قصد نفرمود و ساخته و پرداخته پیغمبر را در حقیقت بلکه تالیفات و توفیقات  
 خود را یک قلم یا نظار یک حرف محو مطلق نمود و حاسه لثه که در جا بلایت اولی بود  
 اذنان بدتر پیدا شد هفتم آنکه ترک اصل و ترک لطیف که مراعات ان هر دو بر ذمه  
 خدای تعالی از ضروریات دین شیعیه است لازم آمد و قباحات این هر دو ترک نزد  
 شیعه معلوم است که چه مرتبه دارد و جایجا اهل سنت را بهین دو ترک الزام نمید  
 هشتم آنکه صاحب این قصیده مردم را منحصر ساخته است در پنج نشان حال آنکه یهود و نصاری  
 و مجوس و منجود و صابئین و اهل خطا و اهل حبش و باجوج و غیر ایشان در  
 هیچ یک ازین نشانهها خمس داخل نمیند بالبداهته و این قسم دروغ صریح را پیغمبر بنا  
 بار بار بر زبان آورد و التذافر و در و نیم آنکه در آیات خلفا سه نکته را جدا جدا  
 کردن خلاف عقل است زیرا که نه ایشان باهم در مسیح عقیده و عمل مخالف بودند و نه  
 اتباع ایشان باهم مخالفت دارند پس اگر جان اشخاص که در زیر یک نشان باشند  
 در زیر نشان دیگر هم باشند وجود اشخاص معین در یک ان واحد در آنکه مستعدده لاف  
 اید و اگر بعضی اشخاص را اندانند که زیر یک نشانی و بعضی را زیر نشان دیگر گردانند  
 ترجیح بلا مرجع و این هر دو محدود را بداهته عقل محال میداند و غایت توجیه کلام این شاعر  
 است که مراد از اناس محض شیعه باشند زیرا که غیر ایشان بسبب کمال بداهته

بالبداهته  
 چهل سفاهت  
 از علم الهی  
 و امر دین  
 الهی تصور  
 گنایند و  
 علم اینها  
 خود را یک  
 اذنان بدتر  
 خدای تعالی  
 شیعه معلوم  
 هشتم آنکه  
 و مجوس و  
 در هیچ یک  
 بار بار بر  
 کردن خلاف  
 اتباع ایشان  
 در زیر نشان  
 اید و اگر  
 ترجیح بلا  
 است که مراد



از دوازده ناس خارج اند و انحراد پنج نشان منحصر از مذنبه او بکلی زیر نشان حمید  
و کیسانیه زیر نشان دوم و امامیه زیر نشان سیوم و زیدیه زیر نشان چهارم و غلامه  
زیر نشان پنجم در صورت نقد و نقایصها نیز معقول بشود زیرا که در اتباع و متبعان  
این فرق مخالفت نامه است عقیده و عملاً و حضرت نیریم بن خورشید و هم آنکه خضالی در قرآن  
مجید میفرماید و ما علمناه الشعر و ما بین یمنی له و اهل سیر از طرفین اتفاق دارند بلکه  
خواب پاک پیغمبر صلی الله علیه و سلم یک شعر را هم بوزن و قافیه ان درست نمیشود و نتواند  
چه امکان است که تمام قصیده را یاد گیرد و بار بار با نام رضا تعلیم دهد باز دهم آنکه حال این  
شاعر حمیرا در تواریخ باید دید که در چه مرتبه خبیث و فاسق و شراب الخمر بود چه کار  
که این چنین کس را در عالم قدس رسائی با خجاست باشد و از دهم آنکه خدا تعالی میفرماید  
و الشعراء ینبعنهم العادون الم زانهم فی کل وادیهم یون و انهم یقولون لا یفعلون الا  
الذین امنوا و علموا الصالحات و ذل الله کثیراً و این حمیرا را با جماع مؤمنین  
از اهل صلاح و ذکر نبود پس اتباع انیکس دلیل گمراهی باشد و امر باتباع او از خجاست  
رسول صلعم حال و مستغنی که در اینجا هم آنکه بعضی مکاران ایشان در صحبت بعضی  
از ثقات محدثین داخل می شوند و ملازمت ایشان اختیار میکنند و از مذنب خود  
بیراری ظاهر نمی نمایند و سلاف ان مذنب را بد میگویند و مفساد و مطاعن ان مذنب  
را بر ملا ذکر کنند و ظهار تقوی و توبه و دیانت و حسن سیرت می نمایند و در اخذ حد  
از ثقات شدت رغبت نمودار میکنند تا آنکه طلبه و علما، بسبب اینها را موقوف و معذور  
بپندارند و بر صدق و عفاف ایشان اطمینان تام حاصل شود و انگاه در مروت و بات ثقات  
بعضی موضوعات موبد مذنب خود در سوس میکنند یا بعضی کلمات را تحریف کرده و نظایر  
بنا نمایند تا مردم غلط افتند و این سید هم اعظم گوی ایشان است اجلح نام شخصی از اینها اول باب  
که قیام نمود تا آنکه سیدی بن معین که او ثقیف علماء اهل سنت است در باب جرح و تعدیل او را

له انی کان قاصدا  
فی شریک من الامانه  
مستطاعه است با کرم و غیر  
اصولاً است فله و غیره  
تنبیه الحال  
مقال ابو مسلم کس بالقوی  
مقال انانی فینب  
له انی کان قاصدا  
فی شریک من الامانه  
مستطاعه است با کرم و غیر  
اصولاً است فله و غیره  
تنبیه الحال  
مقال ابو مسلم کس بالقوی  
مقال انانی فینب  
له انی کان قاصدا  
فی شریک من الامانه  
مستطاعه است با کرم و غیر  
اصولاً است فله و غیره  
تنبیه الحال  
مقال ابو مسلم کس بالقوی  
مقال انانی فینب

این حمیرا را با جماع مؤمنین از اهل صلاح و ذکر نبود پس اتباع انیکس دلیل گمراهی باشد و امر باتباع او از خجاست رسول صلعم حال و مستغنی که در اینجا هم آنکه بعضی مکاران ایشان در صحبت بعضی از ثقات محدثین داخل می شوند و ملازمت ایشان اختیار میکنند و از مذنب خود بیراری ظاهر نمی نمایند و سلاف ان مذنب را بد میگویند و مفساد و مطاعن ان مذنب را بر ملا ذکر کنند و ظهار تقوی و توبه و دیانت و حسن سیرت می نمایند و در اخذ حد از ثقات شدت رغبت نمودار میکنند تا آنکه طلبه و علما، بسبب اینها را موقوف و معذور بپندارند و بر صدق و عفاف ایشان اطمینان تام حاصل شود و انگاه در مروت و بات ثقات بعضی موضوعات موبد مذنب خود در سوس میکنند یا بعضی کلمات را تحریف کرده و نظایر بنا نمایند تا مردم غلط افتند و این سید هم اعظم گوی ایشان است اجلح نام شخصی از اینها اول باب که قیام نمود تا آنکه سیدی بن معین که او ثقیف علماء اهل سنت است در باب جرح و تعدیل او را

این حمیرا را با جماع مؤمنین از اهل صلاح و ذکر نبود پس اتباع انیکس دلیل گمراهی باشد و امر باتباع او از خجاست رسول صلعم حال و مستغنی که در اینجا هم آنکه بعضی مکاران ایشان در صحبت بعضی از ثقات محدثین داخل می شوند و ملازمت ایشان اختیار میکنند و از مذنب خود بیراری ظاهر نمی نمایند و سلاف ان مذنب را بد میگویند و مفساد و مطاعن ان مذنب را بر ملا ذکر کنند و ظهار تقوی و توبه و دیانت و حسن سیرت می نمایند و در اخذ حد از ثقات شدت رغبت نمودار میکنند تا آنکه طلبه و علما، بسبب اینها را موقوف و معذور بپندارند و بر صدق و عفاف ایشان اطمینان تام حاصل شود و انگاه در مروت و بات ثقات بعضی موضوعات موبد مذنب خود در سوس میکنند یا بعضی کلمات را تحریف کرده و نظایر بنا نمایند تا مردم غلط افتند و این سید هم اعظم گوی ایشان است اجلح نام شخصی از اینها اول باب که قیام نمود تا آنکه سیدی بن معین که او ثقیف علماء اهل سنت است در باب جرح و تعدیل او را



اورا توثیق نمود و بر حقیقت کارش اطلاع یافت و بسبب فراطبعیه او را از صادقان  
 تابعین گمان دانا علماء دیگر را از اهل سنت منکشف شد که این مرد مکارست و خود را  
 بحیله و تزویر چسبید و انموده و اندر وایا آنکه او بان متفردست احقر از کرد و کرد  
 و لک بار واه عن نیریده مرفوعان علیاً و لیکم من بعدے **کیدیچاه و هم** انکه  
 جمیع از ایشان مخادعه میکنند بامور خان اهل سنت پس کتابی در تاریخ  
 تالیف میکنند و از اخبار و قصص حیرت منوهم انکه مولف این کتاب خاج از اهل سنت  
 است هیچ نمی نمایند و لیکن در سیر خلفاء و احوال صحابه و محاربات ایشان حیرت  
 قلیلی از مذهب خود داخل میکنند و بعضی مورخین اهل سنت از ان کتاب گمان  
 انکه مولف از ان اهل سنت است نقل نمایند و بعلطفتند و فقه رفقه موجب است نظر  
 بی تحقیق شود و نقش این کید بر مراد ایشان نشسته عالمی را از مصنفین تواریخ در ورطه  
 غلط انداخته اند و ناظران آن تواریخ را در رتبه ضلالت کشیده حتی سید جمال الدین  
 محدث صاحب وصنه الاحباب نیز در بعض جاها ازین قبل تواریخ نقل آورده و خصم  
 و رقبه جمیع ابوبکر صدیق رضی الله عنه و توقف حضرت امیر گرم اند و همه در قصه  
 حضرت عثمان رضی الله عنه و علامت این قسم نقول در کتاب او است که میگوید در بعض  
 روایات چنین آمده اما محققین اهل سنت از نظر و تواریخ مصنفه مجامیل احقر از تمام جواب  
 دانسته اند **کیدیچاه و هم** انکه مخادعه میکنند بامور خان اهل سنت بنهی دیگر مثل انکه  
 در تاریخ نویسند و در ان کتاب از تواریخ معتبره اهل سنت نقل نمایند و صلاخیانت در نقل  
 کنند لیکن چون نوبت بذکر صحابه و مشاجرات آنها رسد بعضی قدحیات ایشان از  
 کتاب محمد بن جریر طبرستان شیمی که در مطالب صحابه تصنیف کرده باز کتابی که در کتاب  
 نوشته و ایضاح المشترک نام او نیاده نقل نمایند و نام ان کتاب صریح نمکونید  
 پس در بخاناظرین را غلط است که نماید مراد کتاب محمد بن جریر طبرستان شافعی است



که تاریخ کبیر مشهور است و اصح التواریخ است بین مورخان نقل در نقل نمایند و موجب تحریف  
 میشود و متبعین آن نقل در وسط ضلالت گرفتار شوند و این کتاب یعنی تاریخ کبیر بسیار  
 الوجود است که کسی را نسخه او میسر آمده آنچه نزد مردم مشهور است مختصر است که از تحفیات  
 ساسانی شیعیه است و سخی حاله انشاء الله تعالی و مستحقین آن مختصر نیز اکثر شیعیه گذارشته  
 اند پس تحریف و تحریف در آن راه یافته **کبیر نیجاه و سیوم** انکه بعضی  
 موضوعین ایشان کتابی نویسند در تاریخ و در آن کتاب اکاذیب صریحه و قوایح حوشه  
 صحابه بی نقل از کسی و بی سند ذکر نمایند تا بعضی بآئین آن از وی نقل بگیرند و در  
 تصانیف خود و محاورات خود کار برند و رفته رفته مشهورت یابد و مردم را اختلاف روایت  
 موجب تشکیک شود و اول این کار را از ایشان ابو مخنف کوطین سخی از شیعی کرده  
 است و اکثر قصص حروف صحابه که در کتاب او مندرج است از موضوعات و فخرجات  
 اوست **کبیر نیجاه و چهارم** انکه جمعی از علماء و ایشان در کتب کلامیه باب مطاعن  
 صحابه را جداول میکنند و از احادیث صحاح و حسان و ضعاف الیمنت در اثبات آن مطاعن  
 تشکیک جویند با دلیله تحریف در لفظ یا در معنی حالانکه در آن احادیث اگر تشکیک تأمل  
 کرده شود و خبری که موافق مدعا باشد ایشان باشد موجود نیست بلکه خلاف آن ظاهر میشود  
 اینهمه تحریف ایشان است مثالش انکه خلفه ثانی در روزی بر سر منبر در باب گران کردن  
 مهر با مردم را پند میداد و میفرمود که مهر حاکم را گران بسندید که اگر گران فی غیر موجب فخر میشد  
 دنیا یا و آخره بالستی که پیغمبر این فخر احمق و اولی میبود و شما میدانید که زنان پیغمبر و دختران  
 او زیاده بر پانصد درهم مهر نه داشته اند زنی که در آن مجلس حاضر بود گفت که خدای  
 تعالی مهر گران را ستم فرموده است در قرآن مجید قوله تعالی و انتم احدن قنطار پس تو  
 چرا منع می کنی خلیفه ثانی از راه نادب بکلام الهی و تواضع فرمود که کل الناس  
 افسه من عمر حته الخدرات فی الحال ایشان این کلمه او را حمل بر عجزانه جواب

لوطین سخی  
 غنفت کبیر  
 نالفت از فنی  
 بر آن ایام  
 و غیره فعال  
 الدار فنی  
 منصف فعال  
 این سخی  
 غنفت روی  
 علی بن ابی طالب  
 و جلاله در سوا  
 علیه السلام  
 و عبد الرحمن  
 بن عمر  
 لیس التلوی  
 مات قبل  
 السجود  
 مات فنی  
 ابو حنیفه  
 و جلاله در سوا  
 و جلاله در سوا







و در کتب معتبره و اشیان بدعا و صنیع قریش زیرا که در آن دعا شیخ را بعضی قریش  
 زده است میگوید اللهم العن صنیع قریش و جنتیه طاعونیه الذین خالفنا امرک و  
 امر او حیک و حجدنا العاکب و عصیار سوک و آتادیک و حر فاکنا کلب الی آخر  
 و در کتب و بهتان ابن نیت هیچ شبهه شک نیست و این نیز و صنیع قریش را  
 بگوید نیت کرد و هم شیعه گد نجاه و هشتم آنکه شعری چنین  
 کند و مع امیر المؤمنین فضیلت او بعد پیغمبر تعین است او وصیقت و شب پیغمبر  
 اشعار بیان نمایند و او را به بعضی اهل فیه از یهود و نصاری نسبت دهند تا جا بیان  
 بلفظ فستند و کمان بر بند که آنچه این دمی در شعار خود گفته است لابد مقبول از نوارش ایل  
 یاد یک صحف مکرمه منزله بر بنیاسابقین صلوة الله و سلامه علیه جمیعین خواهد بود و این  
 جنس اشعار که باین فضول یهودی نسبت کنند آیات علی امیر المؤمنین  
 ع و نه و بالنسب و اختلاف مطمح که النسب العالی و اسلامه الله و تقدم علی فیه  
 الفضائل اجمع و لو کنت اهو که غیر مثنی که ما کنت الاسلام الشیخ و نیز با نسبت  
 کنند این اشعار را آیات حب علی فی الوری حبه و فاج بهایار و اوری  
 فلان و سیان و حبه حضرت فی النار من النار و از جنس بسیار در کتب ایشان یافته میشود  
 گد نجاه و نهم آنکه نسبت کنند با امیر المؤمنین که فرموده سمعت رسول الله صلی الله  
 علیه و آله یقول نحن شجرة انا اصلها و فاطمة فرعها و انت لقاحها و حسن و حسین ثمرتها و  
 و قبا و کنا فی الجنة و بعضی شعرا ایشان این مضمون را بنظم زده میگوید یا حبا  
 شجرة فی الجنة باقمة ما شملها بنت فی الارض من شجرة المصطفی اصلها و الفرع فاطمة  
 ثم اللقاح علی سید البشر و الهاشمیان سبطها لیا ثمرة و الشیعة الورق اللقب بالشجرة و  
 مقال رسول الله جاء به اهل الروایت فی حال من اخبر به الی تختم رجوا الجنة بهم و الفوی فی  
 زمره من فضل الفرع و این خبر با وجودیکه اصلا وجهی ندارد در بدعا و ایشان و لا کنت







پیر چون کیه شصت و دوم که در تعریف و توصیف شیعہ زیاد و از حد مسالمت و  
اطرافانیت در تفاسیر خود نقل کنند که انبیاء اولو العزم از روس این امر سرگردند  
که کاش در شیعہ علی محض و شیویم و حضرت خلیل را وقتیکه در شب معراج شیعہ علی  
نمودار شد و چهره هار ایشان را نورانی مثل ماه شب چهاردهم دید کمال تمنا از جناب  
ای در خواست کرد که او را نیز در شیعہ علی داخل فرماید و دعا او مستجاب شد و آن روز  
شیعہ لایبرایسیم اشارت به حق قصه است و قبح و شناعة این انحراف پوشیده نیست  
زیرا که مسلم از فضیلت شیعہ بر انبیاء اولو العزم و بر حضرت خلیل است و نیز مسلم  
در وجه تمسب از اقبیان و نیز آیه و ان من شیعہ لایبرایسیم را بر معنی حمل نمودن بغایت بیک  
است زیرا که تحریف ظاهر و تبرنظم و تضار قبل الذکر و ایهام خلاف مقصود که در کلام سؤی  
معیوب است لازم می آید در کلام سجع نظام حضرت باری تعالی معاذ الله من ذلک  
**کیه شصت و سیوم** آنکه عقدا کنند که حضرت مرتضی علی جبریل حق بود  
جبریل از ابتدا وجود تا آخر دم مریون احسان و ممنون انعام ایشان است و این غلو نیست  
عظیم که قبح و جوه کفر است و درین باب و آیات بسیار در کتاب این فرقہ غالیه موجود و انداز آنکه  
این روایت است که اکثر اخبارین محمد ایشان انرا آورده اند که در سبب جبریل  
پیغمبر نبشته بود ناگاه امیر المؤمنین در آمد جبریل بر خواست و کمال تعظیم بجا آورد پیغمبر  
ازین حال پرسید جبریل گفت که او را بر من جنت که نازنده ام از عهد شد آن بدر  
من تو ام ای پیغمبر من و چگونه است جبریل گفت که چون مرا حق تعالی بید قدرت  
خود بیا فرید از من پرسید که من کیستم و تو کیستی و نام تو چیست من در جواب متحیراندم  
و نام خویش ندانم ناگاه این جوان بر سر وقت من در رسید و مرا گفت همان بگو و مترس  
که انت رب العجلیل و اما عجب الدلیل است جبریل پس برای اداس حق  
ان احسان من بر خواستم و تعلیم او بجا آوردم پس آنحضرت از جبریل پرسید که عم تو

و قدری از کتب شیعیه  
الکافی من محمد بن عابد  
عبد الله الحلی من ابی عبد الله  
قال لا یؤمن الصادق الا بقرینه  
نحو کلمات فی ذلک  
نہایتان سبب الی الصادق من  
لم یکن فی شیعہ شیعہ کلام  
الی شیعہ من الصادق کلام  
ان یکن سبب ریزه عبادت  
لک واحد و التائیدان برکا  
زینک ریزه و شیعہ کلام  
و التائیدان لایبرایسیم  
و لایبرایسیم و لایبرایسیم  
بنقل شیعہ از ابی عبد الله  
و بی کلام فی الفضایل و التائیدان  
عند التائیدان لایبرایسیم  
**ع** و نیز نام علی الشیخ  
مع امیر المؤمنین چون بغداد  
نہایتان سبب الی الصادق من  
عبد الله الحلی من ابی عبد الله  
و جنته قدس از العجلیل و التائیدان  
نہایتان سبب الی الصادق من  
عبد الله الحلی من ابی عبد الله



توجه قدر است جبریل گفت ستاره است که بعد از سه هزار سال طلوع میکند و من طلوع  
 او را می بینم بار دیده ام و تمام این قصه از اکاذیب این فرقه است زیرا که تعلیم این دو سه  
 حرف برادر تعلیم تمام قرآن که بیش از بیست و پنج فصل قرآن است از جبریل به پیغمبر و از پیغمبر  
 بر سر تفسیر علی واقع شد و نمیتواند شد و برابر این نعمت عظمیه این قدر راستی  
 نمی باشد مانند آنکه شخصی از حافظی قرآن یاد گیرد و در تراویح بر آن حافظ فتح نماید و  
 لغت دهد این لغت را و آن او در برابر تعلیم قرآن که از حافظ نسبت با و واقع شده چه مرتبه دارد  
 و نیز از این حدیث که در عمر حضرت جبریل واقع است مخالف حسن است زیرا که ستاره  
 که بعد از سه هزار سال طلوع کند از محالات است چه طلوع و غروب که اکابر اکثر اهل علم  
 معجزه و حرکت اولی است و آن اشعاع حرکات است که در روز و شب دوره او تمام میشود و  
 جبریل را بالا آسمان ششم که مرکز کواکب ثابته است چنان مرتبه در روز و شب مرور و  
 عبور میشود پس نسبت به جبریل طلوع و غروب کواکب معقول نمیشود و معینا و بوجه دیگر  
 حضرت امیر از وجود جبریل هزاران سال تاخیر است درین وجود تعلیم ایشان جبریل را  
 عقلا امکان نیست و بوجه دیگر در روح حکمی ندارد زیرا که در آن وجود نفس ناطقه که مدار  
 افعال خستیا ریة و محط مدح و ذم و ثواب و عقاب و ثبوت حقوق است مفقود است  
 بلکه آن وجودات در رتبه اسما و صفات الهی که فیوم تنها ذات پاک او تعالی است نمیتواند  
 با انتخاب اند و افعالی که در آن وجودات صادر میشوند منسوب باین شخص نیست که کند  
 و مورد مدح و ذم و مدار ثبوت حقوق نمیشود چنانچه در مقام خود ثابت است  
 و از اصل این یکید **شخصیت و چهارم** نیز پاشیده رفت و آن است  
 که در کتب ایشان مذکور است که جناب امیر المؤمنین علیه السلام را تعظیم و تهنیت نمودند  
 و این هم از باب غلو و مفرقات این غالیان است بحقیقت است زیرا که تسبیح  
 تعظیم ملائکه قبل از وجود ادا نمیشود قرآن ثابت است قوله تعالی و نحن ربهم



و فقیهین کتب و وجود و شهادت امیر المومنین که مصداق افعال اختیاریه است متاع  
زوج و آدم علیه السلام بزبان بسیار کید **مخصت و بیجم** انکه در حق  
امیر المومنین کلمات غلو آمیز روایت کنند و آنچه در حق پیغمبر از مسالقات مشهوره بر سر  
عوام و اعراس و سائرست و عند المحدثین هیچ اصل ندارد و مثل لولاک لما خلقت الافلاک  
و حق امیر المومنین مانند از اصحیح و قطعی دانند من ذلک بار واه این بابو به مرفوعه و لا علی لما  
خلق الله البینین و الملائکة **کید شصت و ششم** انکه عتقت و کنند که  
بر من و فاجره را عند الموت معاینه جناب امیر المومنین رویند بدین شیعه خود را در عتقا  
و زخ و اعوان ملک الموت و ملائکه عذاب خلاصی می بخشد و شربت سر خوشگو ارباب  
می نوشتند و ... زخ را حکم می کنند که تعرضی بشیعه او نرساند و فاجره را که زخم ایشان بخشد  
مذهب ایشانست حکم تعذیب و ایدام می نماید و ملائکه ثواب و عذاب همه تابع اویند و  
اعتقاد ایشان مشابه اعتقاد نصاریست که ارواح بنی آدم را جمع و ماب و وح الله  
یعنی عیسی بن مریمست و محاسبه و مجازات و تعذیب و تغیم و بخشیدن و گرفت و گیر  
کردن مفوض بطور اختیار است این قدر هست که نصاری را این اعتقاد نیست بد  
دری که حضرت عیسی را این اعتقاد می گویند و هر سیر و لعیبه پدر و مایب او را بر ابرام و مهتاب  
و بجای او و تحط می کنند و مجرای سیر و خلافت روافض که امیر المومنین را وصی رسول و نائب  
میدانند و پیغمبر را بنده و ستاده او عتقت او می کنند هیچ معلوم نیست که از چه راه و غیره  
بر امیر المومنین ثابت می نمایند و بعضی از ایشان ایاتی را نسبت کنند بحضرت امیر  
در مخاطبه جاث اعرس جاثی فرموده است و ولالت برین مرتبه می کند و حارث اعرس  
از که با ان شیوه عالم است اگر چه بیت را و طبع خود را نسبت با انتخاب کرده است  
خلالت عالمی شده باشد چه عجب و در اول این ابیات ترخیم مناسبت از صفات  
واقعست که با جماع اعرس بیت غلط و خطاست و این شاید صادق است را انکه کلام شصت

کلیه  
لا عتقت  
ما منیر  
ان بود  
بنیون  
و لا شیعی  
انیر  
«حق توئی  
مکتوبت  
اعانت  
و ان که با  
بن جاث  
گفتند  
اعانت  
ان البین  
است  
کلیه  
فقیهین  
و سنین  
بنویس















**سقا و دم** آنکه اقرار کند بر اهل سنت که ایشان میگویند که شخصی سنی نیست و تا آنکه  
در دل او بقدر سطحی کلب یا لثیان بغض امیر المومنین جایگزین و اصل این اقرار نیست که بعضی  
علماء ایشان این لفظ را از علی ابن ابیهم بن بدربن الجهم نقل کرده اند و از آن نقل  
نموده است که بنا بر صحت این ظاهر میگردد و مستتر بر آنست که مقصد او تا بود و تحریف  
مردم از امیر المومنین بود اگر گفته باشند و نیست و متأخرین ایشان که خیلی سنی  
و بی تحقیق اند این روایت او را نقلی بالقبول نموده در حق ائمه است و بدان سرای میکنند  
استیاض صاحب مجالس المومنین در کتاب مذکور جزم کرده است با آنکه بغض امیر المومنین  
بلا شبهه و لا تنک در دل اهل سنت می باشد مگر آنکه بعضی فضایل آن جناب با خوف  
مخالفتین و مذکور کنند و عجب است ازین مرد که خود را عاقل میداند و ادعا علم قلوب که  
خاصه خداست می نماید و حکم المریضین علی نفسه خوف و تقیه را بر ائمه است نسبت کند  
و در تواریخ هزار جادیده باشد که علماء ائمه است با امر اسفاک و ظلم به مباح کرا  
مثل حجاج و ولید مجاهده با کفار نموده اند و جان خود را در آتش خاندان سنی کرده و بن  
لبثین داده اند و ناسی که از عمر و محدثین ائمه است بجهت تحریر رساله مناسب  
امیر المومنین از دست اهل فساد شربت شهادت چشیده و سبب جبر که چندین  
را از تیره رسول میگفت و حجاج را درین سلسله الزام داد و از آنکه حجت آن جناب  
بر ابراهیم علی قومه استنباط این معنی نمود بکلونه شهادت میبرد و در دیده به  
بلا تعصب جفاست دیده را نادیده و شنیده را ناشنیده کردن و اگر ائمه است  
خوف مخالفتین ذکر فضایل امیر المومنین سنی نماید چه خوف مخالفتین مطاعین و صاحب  
ابو بکر و عمر را بیان نمی کنند که مخالفتین ایشان مذکور فضایل امیر فاعلت ندارند تا از  
ضمیمه دمی به راه او نباشد **سقا و دم** آنکه گویند با برقیع  
و در نهایت اعمال طاعات ائمه است را بهر از مشهور و خواص ساخت و جواب

2

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰



و جواب این کید نص قرانی پس است قوله تعالی ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا و قوله  
 تعالی من یعمل مثقال ذره خیرا یراه و نیز گویند که اگر از خیر و افضلی کسی تمام عمر بگذرد از  
 عبادت خدا بجا آرد و زید و تقوی سے شعار گیرد و هرگز او را فایده ندهد کند و از عذاب  
 نجات بخشد حال آنکه حق تعالی در قرآن مجید در مخاطبه شرکین عرب که همین عجم و  
 داشته اند میفرماید پس یا نیکم و لا اما سئل اهل الکتاب من یعمل سوء یحزنه و لا  
 یجد لمن دون الله ولیا و لا نصیر او من یعمل من الصالحات من ذکر و انشی و یسبح  
 سو من فاولئک یدخلون الجنة و لا یظلمون فقیرا و اگر شیعه گویند که چون مسلمانی  
 انکار امامت جناب امیر المؤمنین نمودند ایمان ایشان بر هم شد زیرا که عقدا دامت  
 مثل عقدا دنوت از ضروریات ایمان است گوئیم حاشا و کلا که ایست استحقاق امامت  
 جناب امیر یا کسی از ائمه طاهیرین یا انکار نمایند نه بایست آنکه ایست ابوبکر و عمر را نیز  
 نسخ امامت می دانند و میگویند که چون اجماع بر تعیین یک کس از جماعه مستحقین  
 امامت منعقد شود امام بالفعل اوست و لهذا در وقت انعقاد بیعت اهل حل و عقد با  
 جناب امیر و انترایام بالفعل می دانند خلص کلام آنکه استحقاق امامت نزد اهل  
 سنت اگر رضی ثابت شود ان را خلافت باشد گویند و اگر عقل و قراین طینت ثابت شود  
 ان را خلافت عادل باشد و اگر بدون استحقاق شخصی شعلب گردد ان را خلافت جلیه  
 و ملک مخصوص دانند و خلافت خلفاء اربعه نزد ایشان خلافت رانده است پس استحقاق  
 هر یکی از ایشان بخص ثابت است و اگر عقدا دامت بالفعل بر امام در هر وقت از  
 ضروریات ایمان باشد لازم آید که ایمان بشیعه برینهم در زیر که در حین حیات حضرت  
 امیر معقدا دامت چنین نیستند و علی بن القیاس در حیات حضرت امام حسین معقدا دامت  
 حضرت امام حسین نیستند بلکه امامت بر امام را در زمان امام سابق و امام لاحق او معقدا  
 بلند بر این صورت شیعه نیز منکر امامت جمیع ائمه باشند زیرا که حضرت امیر نزد حیات بر



امام بالفعل بود ایشان و شیعه چه می تواند گفت در حق محمد بن الحنفیه و زید سیدیه که ایشان  
 و مثال ایشان از امام زادها صحیح انکار امامت و استحقاق امامت امام زین العابدین  
 و امام محمد باقر نموده اند و این هر دو بزرگ را آن دو بزرگ هیچگاه امام نزد شیعه پس  
 اگر اجماع محمد بن الحنفیه زید بنید صحیح باشد ایمان الهیست ملائک صحیح خواهد بود که ایشان  
 استحقاق امامت خباب امیر را در هر حال معتقد اند و امام بالفعل نیز در وقت خود  
 میدانند و طرفه الهیست که در کتب این فرقه با وصف کمال انجس و عداوتی که با الهیست  
 دارند و آیات صحیح از ائمه موجود است که دلالت بر نجاست الهیست بنمایند چنانچه ایشان  
 بنامی در باب معاد نقل کرده خواهید شد و بنوعی غلو و تعصب ایشان از فی تمیزی  
 ناشی شده که در میان نو اصحاب الهیست فرق نمیکند و عقاید نو اصحاب با الهیست  
 نسبت میدهد او اهل ایشان نادانسته و او اخر ایشان دیده و دانسته این بی خبر  
 را بر جو لازم گرفته اند و از این جنس است آنچه در کتب ایشان مرویست که اگر و افضل  
 سالهای بشمار در عصیان الی بگذرانند و از کتاب محرمات قبیه نمایند اصلا از ایشان  
 مواظبه نخواهد شد و بعین حساب بهشت خواهند رفت بلکه بعضی از شیعه را در مقابل گناه  
 حسات خواهند داد و نیز در کتب ایشان مرویست که بعضی اعمال شیعه مخصوصا صلوات  
 موازی اعمال بسیاری از انبیاست و نیز در کتب ایشان مذکور است که گناه شیعی افضل  
 از عبادت منی زیرا که گناه شیعی روز قیامت به نیکی مبدل خواهد شد و خیرا خیر بر آن خواهد  
 یافت و عبادت منی خط خواهد شد و بسیار منشور خواهد گشت که **مفتاد و دود**  
 که طعن میکنند بر الهیست که ایشان در صحاح خود روایت کرده اند که پیغمبر سهو و تان  
 رو داد و بجای چهار رکعت دو رکعت او از فرموده لاکم علی حدیث در صحیح شیعه  
 مثل کافی شنیده و تندیب ابو جعفر طوسی با سنانید صحیح مرویست و سابق گذشت  
 که سهو در افعال بشری سهو در کار که انبیا را از ان دور و از داری سهو و تبلیغ

و در این خطاب مقابل امام علی علیه السلام که در این خطاب  
 امامت زید بن الحنفیه و امامت زید بنید صحیح باشد ایمان الهیست ملائک صحیح خواهد بود که ایشان  
 استحقاق امامت خباب امیر را در هر حال معتقد اند و امام بالفعل نیز در وقت خود  
 میدانند و طرفه الهیست که در کتب این فرقه با وصف کمال انجس و عداوتی که با الهیست  
 دارند و آیات صحیح از ائمه موجود است که دلالت بر نجاست الهیست بنمایند چنانچه ایشان  
 بنامی در باب معاد نقل کرده خواهید شد و بنوعی غلو و تعصب ایشان از فی تمیزی  
 ناشی شده که در میان نو اصحاب الهیست فرق نمیکند و عقاید نو اصحاب با الهیست  
 نسبت میدهد او اهل ایشان نادانسته و او اخر ایشان دیده و دانسته این بی خبر  
 را بر جو لازم گرفته اند و از این جنس است آنچه در کتب ایشان مرویست که اگر و افضل  
 سالهای بشمار در عصیان الی بگذرانند و از کتاب محرمات قبیه نمایند اصلا از ایشان  
 مواظبه نخواهد شد و بعین حساب بهشت خواهند رفت بلکه بعضی از شیعه را در مقابل گناه  
 حسات خواهند داد و نیز در کتب ایشان مرویست که بعضی اعمال شیعه مخصوصا صلوات  
 موازی اعمال بسیاری از انبیاست و نیز در کتب ایشان مذکور است که گناه شیعی افضل  
 از عبادت منی زیرا که گناه شیعی روز قیامت به نیکی مبدل خواهد شد و خیرا خیر بر آن خواهد  
 یافت و عبادت منی خط خواهد شد و بسیار منشور خواهد گشت که **مفتاد و دود**  
 که طعن میکنند بر الهیست که ایشان در صحاح خود روایت کرده اند که پیغمبر سهو و تان  
 رو داد و بجای چهار رکعت دو رکعت او از فرموده لاکم علی حدیث در صحیح شیعه  
 مثل کافی شنیده و تندیب ابو جعفر طوسی با سنانید صحیح مرویست و سابق گذشت  
 که سهو در افعال بشری سهو در کار که انبیا را از ان دور و از داری سهو و تبلیغ

و در این خطاب مقابل امام علی علیه السلام که در این خطاب  
 امامت زید بن الحنفیه و امامت زید بنید صحیح باشد ایمان الهیست ملائک صحیح خواهد بود که ایشان  
 استحقاق امامت خباب امیر را در هر حال معتقد اند و امام بالفعل نیز در وقت خود  
 میدانند و طرفه الهیست که در کتب این فرقه با وصف کمال انجس و عداوتی که با الهیست  
 دارند و آیات صحیح از ائمه موجود است که دلالت بر نجاست الهیست بنمایند چنانچه ایشان  
 بنامی در باب معاد نقل کرده خواهید شد و بنوعی غلو و تعصب ایشان از فی تمیزی  
 ناشی شده که در میان نو اصحاب الهیست فرق نمیکند و عقاید نو اصحاب با الهیست  
 نسبت میدهد او اهل ایشان نادانسته و او اخر ایشان دیده و دانسته این بی خبر  
 را بر جو لازم گرفته اند و از این جنس است آنچه در کتب ایشان مرویست که اگر و افضل  
 سالهای بشمار در عصیان الی بگذرانند و از کتاب محرمات قبیه نمایند اصلا از ایشان  
 مواظبه نخواهد شد و بعین حساب بهشت خواهند رفت بلکه بعضی از شیعه را در مقابل گناه  
 حسات خواهند داد و نیز در کتب ایشان مرویست که بعضی اعمال شیعه مخصوصا صلوات  
 موازی اعمال بسیاری از انبیاست و نیز در کتب ایشان مذکور است که گناه شیعی افضل  
 از عبادت منی زیرا که گناه شیعی روز قیامت به نیکی مبدل خواهد شد و خیرا خیر بر آن خواهد  
 یافت و عبادت منی خط خواهد شد و بسیار منشور خواهد گشت که **مفتاد و دود**  
 که طعن میکنند بر الهیست که ایشان در صحاح خود روایت کرده اند که پیغمبر سهو و تان  
 رو داد و بجای چهار رکعت دو رکعت او از فرموده لاکم علی حدیث در صحیح شیعه  
 مثل کافی شنیده و تندیب ابو جعفر طوسی با سنانید صحیح مرویست و سابق گذشت  
 که سهو در افعال بشری سهو در کار که انبیا را از ان دور و از داری سهو و تبلیغ

و در این خطاب مقابل امام علی علیه السلام که در این خطاب  
 امامت زید بن الحنفیه و امامت زید بنید صحیح باشد ایمان الهیست ملائک صحیح خواهد بود که ایشان  
 استحقاق امامت خباب امیر را در هر حال معتقد اند و امام بالفعل نیز در وقت خود  
 میدانند و طرفه الهیست که در کتب این فرقه با وصف کمال انجس و عداوتی که با الهیست  
 دارند و آیات صحیح از ائمه موجود است که دلالت بر نجاست الهیست بنمایند چنانچه ایشان  
 بنامی در باب معاد نقل کرده خواهید شد و بنوعی غلو و تعصب ایشان از فی تمیزی  
 ناشی شده که در میان نو اصحاب الهیست فرق نمیکند و عقاید نو اصحاب با الهیست  
 نسبت میدهد او اهل ایشان نادانسته و او اخر ایشان دیده و دانسته این بی خبر  
 را بر جو لازم گرفته اند و از این جنس است آنچه در کتب ایشان مرویست که اگر و افضل  
 سالهای بشمار در عصیان الی بگذرانند و از کتاب محرمات قبیه نمایند اصلا از ایشان  
 مواظبه نخواهد شد و بعین حساب بهشت خواهند رفت بلکه بعضی از شیعه را در مقابل گناه  
 حسات خواهند داد و نیز در کتب ایشان مرویست که بعضی اعمال شیعه مخصوصا صلوات  
 موازی اعمال بسیاری از انبیاست و نیز در کتب ایشان مذکور است که گناه شیعی افضل  
 از عبادت منی زیرا که گناه شیعی روز قیامت به نیکی مبدل خواهد شد و خیرا خیر بر آن خواهد  
 یافت و عبادت منی خط خواهد شد و بسیار منشور خواهد گشت که **مفتاد و دود**  
 که طعن میکنند بر الهیست که ایشان در صحاح خود روایت کرده اند که پیغمبر سهو و تان  
 رو داد و بجای چهار رکعت دو رکعت او از فرموده لاکم علی حدیث در صحیح شیعه  
 مثل کافی شنیده و تندیب ابو جعفر طوسی با سنانید صحیح مرویست و سابق گذشت  
 که سهو در افعال بشری سهو در کار که انبیا را از ان دور و از داری سهو و تبلیغ







او نیز از جمله نویسندگان است که در شفاوت کرده بود لیکن در روایت  
بر امام زین العابدین است رسد او منشی ایشان اگر ایشان از مروان روایت  
کنند تجاری را از آن احترام کردن چه لایق و نیز تجاری تنها از مروان هیچ جابوا  
نکرده سورا بن مخرمه یا دیگر را همراه او آورده بسا بق گذشت که اگر منافعی نایستد  
شربک اصل حق در نقل بعضی اخبار شود از وی گرفتن مضایقه ندارد علی الخصوص  
مرویات مروان در بخاری که باین صفت هم پیش از دو جانبیت کی قصه حدیثیه و  
ووم قصه سبی طایف و بنی ثقیف و ظاهر است که این هر دو جابقیه و علی تعلق ندارند  
و در صحاح دیگر نیز همین قدر و همین صفت روایت مروان دارد و است و حکم که خلیفه  
خاص ابن عباس و شاکر در شید ایشان است روایت بسیار در کتب اهل سنت دارد  
و بعضی با و اهل طغان تهمت نصب خروج بر او کرده اند لیکن از انصاف بسیار بعید است  
زیرا که وی از موالی خاص و خانه پروردگار ابن عباس و شاکر در شید ایشان و ملازم صحبت ایشان  
بود و ابن عباس با جماع از شیعه اولی و از مجانب و ناصران امیر المومنین است چنانچه  
قاضی نورالدین شوشتری نیز او را از شیعه شمرده پس چه امکان دارد که این قسم  
او که هم صحبت و هم مشرب او باشد از عقیده او این قدر دور افتد و ابن عباس با وصف دین  
حال که درین قسم صحبتها پوشیده مانده از محالات عادی است او را از خود دور کند و از  
صحب خود نماند که **مقتضا** و **و تهم** آنکه گویند اهل سنت در نماز خود بر همه خاک  
سجده نه کنند پس ایشان شایسته است که شیطان دارند که از سجده خاک نکرده و زیاده  
ملعون گردید و قول **تیمار** خلقتی من بار و خلقت من طین و بعضی شعرا و ایشان این  
مضمون را بنظم آورده و گفته **ربا** **عکس** آنکه دل از انقباض علی پاک نکند  
بی شک قصد این شیه لولا که کرد بر همه نماز کی گذاردن شیطان را نزل  
چو در خاک نکرده **جواب** این طعن آنکه اهل سنت از سجده کردن بر خاک احترام ندارند

اینکه از جمله نویسندگان است که در شفاوت کرده بود لیکن در روایت  
بر امام زین العابدین است رسد او منشی ایشان اگر ایشان از مروان روایت  
کنند تجاری را از آن احترام کردن چه لایق و نیز تجاری تنها از مروان هیچ جابوا  
نکرده سورا بن مخرمه یا دیگر را همراه او آورده بسا بق گذشت که اگر منافعی نایستد  
شربک اصل حق در نقل بعضی اخبار شود از وی گرفتن مضایقه ندارد علی الخصوص  
مرویات مروان در بخاری که باین صفت هم پیش از دو جانبیت کی قصه حدیثیه و  
ووم قصه سبی طایف و بنی ثقیف و ظاهر است که این هر دو جابقیه و علی تعلق ندارند  
و در صحاح دیگر نیز همین قدر و همین صفت روایت مروان دارد و است و حکم که خلیفه  
خاص ابن عباس و شاکر در شید ایشان است روایت بسیار در کتب اهل سنت دارد  
و بعضی با و اهل طغان تهمت نصب خروج بر او کرده اند لیکن از انصاف بسیار بعید است  
زیرا که وی از موالی خاص و خانه پروردگار ابن عباس و شاکر در شید ایشان و ملازم صحبت ایشان  
بود و ابن عباس با جماع از شیعه اولی و از مجانب و ناصران امیر المومنین است چنانچه  
قاضی نورالدین شوشتری نیز او را از شیعه شمرده پس چه امکان دارد که این قسم  
او که هم صحبت و هم مشرب او باشد از عقیده او این قدر دور افتد و ابن عباس با وصف دین  
حال که درین قسم صحبتها پوشیده مانده از محالات عادی است او را از خود دور کند و از  
صحب خود نماند که **مقتضا** و **و تهم** آنکه گویند اهل سنت در نماز خود بر همه خاک  
سجده نه کنند پس ایشان شایسته است که شیطان دارند که از سجده خاک نکرده و زیاده  
ملعون گردید و قول **تیمار** خلقتی من بار و خلقت من طین و بعضی شعرا و ایشان این  
مضمون را بنظم آورده و گفته **ربا** **عکس** آنکه دل از انقباض علی پاک نکند  
بی شک قصد این شیه لولا که کرد بر همه نماز کی گذاردن شیطان را نزل  
چو در خاک نکرده **جواب** این طعن آنکه اهل سنت از سجده کردن بر خاک احترام ندارند



ندارند اما بر چیزها و دیگر مثل جابه و پوست حیوانات نیز سجده جان می‌بخشند و در چهار  
 مشهوره واقع است که شیطان قبل از لعون شدن هیچ جا از زمین و آسمان  
 نگذاشته بود که بر آن سجده کرده بود و آن همه سجده‌های او نامقبول  
 افتاد چون از یک سجده که بسوی ادم حاکمی که صورت پوست و گوشت داشت  
 بجا نیامد و پس معلوم شد که برخاک حرفه سجده کردن و از سجده پوست و مانند آن گذار  
 خاک پیدا شود و صورت دیگر نیم رسا از احتراز کردن این انجام دارد و آنچه در  
 شیعه از تحقیر ادم و لغض و خدا و باطلیت نبوت است و انکار نبوت اوست  
 و منقول است انشاء الله تعالی در باب نبوت ذکر کرده خواهد شد پس شخصی که  
 ترک تعظیم او شیطان را با این مرتبه رسانید تحقیر و تذلیل او این فرقه شیعه را چنانچه  
 کرد حالا انصاف باید داد که مشابهت شیطان چیست و مشابهت شیطان چیست  
 و شری که مذکور شد بیت اولش همین عقیده ایلست است و بیت دومش ناقص  
 افتاده زیرا که شیطان از سجود برخاک هیچگاه احتراز نکرده بلکه انبجود برای ادم  
 خاک که کبر و زبده و ظاهریست که شیعه و سنی هر دو برای خاک سجده نمی  
 کنند و انصاف انیت که سجده برخاک بنا بر ضرورت جایز است و الا چه بنا  
 است که نشکاه خود را بر اسراراحت مقعد با پاک که جنس اعضا و معدن نجاست  
 است بمسندها و تعیشی و زرد و زرد و غدا و قالینا کلکون بیا آید و چون او  
 بجهنم و مناجات حضرت پروردگار رسد خاکی بیارند و بهترین اعضا و خود را که سر  
 چهره است و بمقتضا حدیث ان الله خلق ادم علی صورته منظر صفات و جویبار  
 از علم قدرت و سميع و بصیر و کلام بران نه‌سند و در حقیقت این قول شیعه است  
 بفعل شکر کبریا جلالت که خود را مانع حیوانات برهنه ساخته طواف خانه کعبه  
 و این عمل را می‌بینند که از انسان عبادت و تعظیم مقصود است لیکن بوصف انشاء







گفته ناپاک نراند کینه نهنا و **دوشستم** آنکه حکایات معجزات و روایات معجزات  
 که دال بر حقیقت مذهب خود و بطلان مذهب اهل سنت باشند و آنکه هر که مذیب علمیه آنکارا  
 و ایشان مباہلت کرده فی الفور هلاک شده شایع و مشهور کنند از آنجمله نجاشی ذکر کرده  
 است محمد بن احمد بن عبد الله بن فضال بن مهران حال ابو عبد الله شیخ الطائفة مناهج و در کمال  
 موصل در عقد امامت رسول و بر او این حدان که امیر آن دیار بودند رفته رفته سخن آن انجامید  
 که قاضی گفت اگر باین مباہلت پس موحد من فردا است چون فردا شد طرفین حاضر شدند  
 و مباہلت نمودند و قاضی دست خود را در دست ابن مهران داد بعد از آن هر دو بر ساق  
 از مجلس رفتند معمول قاضی بود که دو لختانہ امیر هر روز حاضر میشد چون دو روز گذشت  
 و قاضی پیدانند امیر معتمد را از معتمدان خود دریافت حال قاضی فرستاد  
 معلوم شد که ازان هنگام که از مجلس مباہلت او را پ گرفت و دستی که دقت  
 مباہلت دراز کرده بود اما سید و سیاه شد و روز ویش هر مثل آنجکایت حکایات بسیار  
 است نزد ایشان همه افتر است و اهل سنت این قصه را بیم مسلمند و ندیکه حکایت کنند  
 که این مجموع مالک مهران حال بود و الله اعلم بحقیقه احوال این قدس از رسول  
 تواریخ معلوم است که این مهران حال مردی بود و دنیا طلب دروغ زن که اصلاً در  
 کذب و افتر داشت اگر این قصه را وضع کرده نزد شیعه خود روایت نموده باشد  
 و در ازوغیت و شاید قاضی موصل مطلقاً امامت حضرت امیر را منکر شده باشد  
 که مخالف مذهب اهل سنت و جماعت است و با شیعه و را ثبات اصل امامت حضرت  
 امیر متفق اند بحث در تقیم و تاخیر است پس درین صورت هلاک شدن انقاسی در  
 بسیار خنک چشم اهل سنت است و مردم موصل در آن زمان بسبب بسیارگی اهل شام  
 مال مذیب نزد صبی شده بودند پس این احتمال دور نیست **گیمت** و  
 و تحقیق آنکه روایات معجزات از انبیا عظام مشهور سازند که مشبه را این



و در غم می رسد و در نصیح این روایات مبالغه نمایند و گویند که راوی در وقت  
 موت روایت کرده گفته که این وقت دروغ گفتن نیست من ذلک ماروالخاشی عن  
 الحسن بن علی بن زیا و الوشاء البجلي الکوفی و کان عنینیا من عیون الطایفة و وجهی من  
 وجههم و هو ابن بنت الیاس الصیرفی اخر از من اصحاب الرضا علیه السلام انه روی  
 عن جده الیاس قال لما حضرت الوفاة قال لنا اشهدوا علی و لیت ساعة الکذب  
 بذه الساعة سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول و الله لا اموت عجبیحب الله و رسوله  
 و شیو لاله فتمت النار ثم عاد الثانیة ثم الثالثة و بر تقدیر صحت این روایت مراد  
 از تواتر آنست تبع الیثان است در روش و طریقت خیاخچه عطار اولیاد است  
 راست و معین انض در رد عانیت زیرا که مراد از همه جمیع پیشوایان دین اندیش خلفا  
 ثانی هم در آن داخل اند **کیده مقتدا و هشتم** آنکه بعضی دروغ زنان ایشان  
 کتابی تالیف کنند در مذمت خود و در آن اصول فروع بیان نمایند و آن کتاب را نسبت  
 کنند بحضرت صادق و بعضی رسال خود را نسبت کنند باصحاب باقر و باصحاب صادق  
 تا جا حلال باور دارند و این مذمت را قبول نمایند حال آنکه با قطع از تاریخ معلوم است که  
 هیچکس از ائمه تالیف و تصنیف نپراخته و نگوه اما صحت هم چنین را سخاوید و الا شل دیگر  
 مصنفان بدین پیغام لم ولا نسلم دانشمندان روزگار میشدند که من صنف فقد تمیز  
**کیده مقتدا و نهم** آنکه گویند البورافع چلیه سرکار نبوس که از مهاجرین  
 سابقین بود و در شایسته و غزوات در رکاب آنجناب حضور داشت و اکثر داروغه  
 نبگاه انسر و رشید از امامیه بود و بیعت با امیر المومنین نموده و در جمیع محروب حاضر بوده  
 و در کوفه دار و غلبت مال داشت که از ذکره احمد بن علی النجاشی صاحب نقی  
 رجال الشیعة و غیره من علماءهم و این اقرا ائیت بغایت فضیلت گنبد زبیر که موت  
 البورافع باجماع مورخین قبل از قتل حضرت عثمان ست بدست قلیل اری این قدر

الروایة الکوفیة من علی بن زیا و الوشاء البجلي الکوفی و کان عنینیا من عیون الطایفة و وجهی من وجههم و هو ابن بنت الیاس الصیرفی اخر از من اصحاب الرضا علیه السلام انه روی عن جده الیاس قال لما حضرت الوفاة قال لنا اشهدوا علی و لیت ساعة الکذب بذه الساعة سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول و الله لا اموت عجبیحب الله و رسوله و شیو لاله فتمت النار ثم عاد الثانیة ثم الثالثة و بر تقدیر صحت این روایت مراد از تواتر آنست تبع الیثان است در روش و طریقت خیاخچه عطار اولیاد است راست و معین انض در رد عانیت زیرا که مراد از همه جمیع پیشوایان دین اندیش خلفا ثانی هم در آن داخل اند **کیده مقتدا و هشتم** آنکه بعضی دروغ زنان ایشان کتابی تالیف کنند در مذمت خود و در آن اصول فروع بیان نمایند و آن کتاب را نسبت کنند بحضرت صادق و بعضی رسال خود را نسبت کنند باصحاب باقر و باصحاب صادق تا جا حلال باور دارند و این مذمت را قبول نمایند حال آنکه با قطع از تاریخ معلوم است که هیچکس از ائمه تالیف و تصنیف نپراخته و نگوه اما صحت هم چنین را سخاوید و الا شل دیگر مصنفان بدین پیغام لم ولا نسلم دانشمندان روزگار میشدند که من صنف فقد تمیز **کیده مقتدا و نهم** آنکه گویند البورافع چلیه سرکار نبوس که از مهاجرین سابقین بود و در شایسته و غزوات در رکاب آنجناب حضور داشت و اکثر داروغه نبگاه انسر و رشید از امامیه بود و بیعت با امیر المومنین نموده و در جمیع محروب حاضر بوده و در کوفه دار و غلبت مال داشت که از ذکره احمد بن علی النجاشی صاحب نقی رجال الشیعة و غیره من علماءهم و این اقرا ائیت بغایت فضیلت گنبد زبیر که موت البورافع باجماع مورخین قبل از قتل حضرت عثمان ست بدست قلیل اری این قدر



است که هر دو پسر افرافع عبید الله و علی هر کاب امیر المومنین بودند و عبید الله  
خدمت کتابت و انشاء هم داشت روایت او از جناب امیر در کتب است بسیار  
موجود است و از احوال برادرش علی هیچ معلوم نیست و نجاشی در حق پسر پسر  
پسر طره افترحا نموده علی ابن ابی افرافع را از کبار تلامذه امیر المومنین قرار داده و کتابت  
را در فنون فقه که موافق مذهب قوم است نسبت باو نموده و ابو افرافع را از امامیه محروم  
و کتابی را در سنن و احکام و قضایا که موافق مذهب امامیه است باو نسبت کرده و از آنکه  
تاریخ و انان تمام عالم اجماع دارند باینکه تا صد سال انحراف هیچ تصنیفی در اسلام واقع  
نشده از اینجا تاریخ دانی احاطه علم ایشان توان فهمید **کتاب ششم** آنکه بعضی  
روایات موافق مذهب خود از تاریخ علی بن محمد عدوی ابو الحسن ساطعی شعی  
که تاریخ طبرستان را محقق نموده و در وی چیزها افزوده و بسبب سهولت عبارت  
ششپور و رایج گشته نقل نمایند و گویند که این روایات در تاریخ طبرستان حال  
آنکه در اصل تاریخ از ان روایات نام و نشانی پیدا نیست و این مختصر که حال مذکور شد  
راه بسیاری از مؤرخین است نموده است زیرا که ایشان عاقلان و در ان مختصر نیستند  
نسبت باصل نمایند **کتاب ششم** آنکه بعضی روایات مؤلف  
مذهب خود از کتاب مروی نقل نمایند که در خیال مردم از استیانت می نماید  
حال آنکه فی الواقع چنین نیست چنانچه این عقیده که جاردی را فتنه بود و ابن سبیر  
که شمشیر غلیظ بود و خطب جوارزم که زیدی غالی بود و بعضی روایات از عدوی  
ارند که اکثر است و را بخود میدانند و حال آنکه او از امامیه است مثل شام کلی که  
آنکه است او را بخود شمارند و حال آنکه نجاشی او را در رجال خود ذکر کرده و  
فی الواقع هم چنین است **کتاب ششم** آنکه بعضی  
از علماء است افترحا نمایند که ایشان اراده الزام دادن بعضی



[illegible]



شروع کرد و حقیقت باعث قید کردن ابوحنیفه که در عهد منصور عباسی واقع  
شد و گویند که منصور ایشان را از بر سرکشت پهن بود که ایشان را با بیعت رسول  
اصح و محبت بسیار بود و چون او را از ید و نواح خراسان و سیستان بر منصور خروج  
کردند ایشان مروض را خریض بر متابعت و متابعت انهامی نمودند و هرگاه از ابوحنیفه  
منصور سوال کرد من اخذت العلم یا نعمان ابوحنیفه عین گفت که من اصحاب علی ع  
علی من اصحاب عبد الله بن عباس عن ابن عباس و قصص ابوحنیفه در مناظر خروج  
و نواصب و بدایت یافتن بعضی از ایشان بتقریرات ابوحنیفه مشهور و معروف  
و در السنه و افواه مذکور و موصوف است از جمله است این و اباب صبح که ایشان را  
همایا بود و در کتب مذکور که خلی غلو داشت و جناب امیر المومنین با کافر می  
انگاشت پس چند ابوحنیفه با وی در مقام ارشاد و نصیحت شده او را ازین عفت و خست  
مانع شدند پذیرا نکرد و چند با وی ترک ملاقات نمود و بعد چند نزد  
رفت و خلوت طلبید چون خلوت شدند انهمایا به نصیحت گفت که چون آمدی و چه  
کار داری ابوحنیفه گفت که من برای آن آمدم که شخصی مرا به پیغام نسبت دختر تو فرستاد  
است گفت آن شخص چون است و چه حال دارد ایشان دولت و حشمت و اخلاق  
و نسب و حسب وی بسیار گردند و را خبر گفتند که با این همه خوبها یک عیب دارد  
که یهودی است انهمایا بر و ترش کرد و خیلی نفستند و گفت که عجب مردی  
آدمی بود که مرد مسلمان را تکلیف دختر دادن به یهودی میدهد و ان قدر  
ببخش ندارد که دختر مسلمان به یهودی چه قسم برسد ابوحنیفه نسبت گفت  
که ای خواجه چند ان نفست نشود که امیر المومنین علیه را کافر گفتی من سینه بر دهم که چون  
دختر من به کافر برسد اگر دختر خود را به یهودی برسد چه مصافقه داشته  
باشد ان مرد را سزگون افکنند و بعد در کتب ابوحنیفه نیز مسجود از نظر است

خواجه نصیر  
نسبت است  
خبر که چنانکه  
منقول است  
از امیر المومنین  
علیه السلام  
در جواب  
خواجه نصیر







الزام بخلاف آنکه کید است تا دو سوم آنکه گویند خلیفه اول  
که این سنت بحقیقت خلافت او قابل اندر صحت امامت خود شک و تردید است بخلاف  
امیر المومنین که در امامت خود و صلوات و نداشت و بریقین و بصیرت بود از حال خود  
اتباع یقین بهتر است از اتباع تنک و برای اثبات تنک خلیفه اول روایتی وضع  
نموده اند که در دم و اسپین خود این لفظ میگفت یعنی گنت سالک رسول الله صلی  
الله علیه و سلم هل الانصار فی هذا الامر شد و شیخ ابن مطهر صلی الله علیه و آله روایت این  
کلام موضوع خیلی زبان درازی و بلند اینکی شروع کرده و بحجاب خود گوئی  
از میدان مناظره برده اهل سنت گویند که دلیل افترا بودن این روایت آنست  
که اگر خلیفه اول را در مقدمه انصار تردید می بود و نص امامت بعد از خود بجهان  
که عمر بن الخطاب است چرا میکرد و لا اقل انصار را در وزارت و امور دیگر تشریک  
و تسبیم مینمود و اگر این روایت از خلیفه اول صحیح می شد میگفتم که در عار او  
انست که کاش بحضور انصار از انتخاب سوال مینمودم تا ایشان نیز جواب با صواب بختاب  
را می شنیدند و یا من که در وقت خاطر منیب اشتد و بالفضل اگر این کلام از خلیفه  
اول صدور یافته باشد بالاتر از تحکیم کلین که از جناب امیر المومنین بوقوع افتخار پیدا بود  
و بهین سبب خوارج و محرومیه خروج گردند و از عقبا و برگشتند و گفته اند که اگر  
این مرد را بکار خود یقین می بود و تحکیم چرا میکرد و معلوم شد که بی نص و استحقاق  
می این امر خطیر شده بود چون دید که پیش نمر و و بصلح راضی گشت و نجات  
نمود و معلوم است که صدور این قول از خلیفه اول تا حال کسی غیر از بعضی که ابان  
رواقت نقل نه کرده و صدور تحکیم از امیر المومنین چه رست که نتوان پوشید و نیز  
برین قول خلیفه اول مفسده متحقق نشد زیرا که انصار باین تنک باز دعوای  
خلافت نه کردند و بر صدور تحکیم مفسد بشمار مترتب گشت از آنجمله آنکه خلافت و امامت

10

1/1/1

۱۰۰

کتابخانه

1

١٢

11







کتب معتبره  
 در بیان فضیلت  
 حضرت امیر المومنین  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 فضیلت  
 حضرت امیر المومنین  
 علیه السلام  
 و در بیان  
 فضیلت  
 حضرت امیر المومنین  
 علیه السلام

اما اینها در میان کمال بی ادبانه است افضل و احق باشند معا و انبیین  
 ذلک و عجیب است از علماء شیعه که این قسم اعتقاد فاسد را دلیل این قسم مطالب  
 اصولیه میارزند چنانچه بگویند از اینها درین باب شری گفته است و در آن شرافت را  
 بر شافعی نموده است گفتنی فی فضل مولانا علی و وقوع التکفیر الله الله و مات الشافعی  
 و لیس بدین معنی علی رتبه امیر المومنین و همچنین کثرت صد و معجزات را دلیل بر فضیلت  
 ساختن نزد شیعه راست نمایی آید زیرا که صد و معجزات از حضرت امیر المومنین علیه السلام  
 است که از همه او بزرگوارتر شده است و این معنی موجب تفضیل او بر اجداد و انبی  
 تواند شد الا لازم آید که او افضل باشد از حضرت امیر المومنین و این باطل است باجماع  
 شیعه و سنی و عجب عجاب آنست که شیعه اثنا عشریه با وجود کمال تحاسن از عقاید  
 خلاصه بحسب ظاهر میلان خاطر باین تقریرات و امثال آن دارند و بعضی از ایشان  
 اطلاق لفظ الله و اعتقاد حلول را صراحت نه کرده و محوش دانسته جناب امیر المومنین  
 را سرخشی نامیده اند و گویند هر که این سرخشی را ظاهر نماید خون او بدر است چنانچه خود  
 از شعراء ایشان این مضمون را بنظم آورده میگوید ای امیر المومنین لا تحسبونی یومیت الظلم  
 حیدرة \* لعلی طاه من ذوی النبی \* و لا شجاعته فی کل معرکه \* و لا الله ذی  
 اجنات من انلی \* و لا البی من نار جهنم و لا رجوت من عذاب النار شیخ سبب لیکن  
 عرفتم بولس اخفی فان اذعته طلوا اقلی و غرر شرب یصدیم عنه و لا دور له  
 کلاما لیرض عنه صاحب الکلب و بعضی علماء ایشان در مویذات این مقاله وارد  
 گفتند که جناب پیغمبر شانه خود را زیر قدم حضرت امیر داشت و این قصه را چنین روایت  
 کنند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون روز فتح مکه داخل کعبه شدند دیدند که تالار  
 بسیار در آن خانه بنیاد بر سر همه را شکست و انداخت مگر یک صندلی که او را بر طاق  
 بلند نهاده بودند دست مبارکش بآن رسید پس امیر المومنین علیه السلام را فرمود که

و بعضی مومنین گفتند که اینها در میان کمال بی ادبانه است افضل و احق باشند معا و انبیین  
 ذلک و عجیب است از علماء شیعه که این قسم اعتقاد فاسد را دلیل این قسم مطالب  
 اصولیه میارزند چنانچه بگویند از اینها درین باب شری گفته است و در آن شرافت را  
 بر شافعی نموده است گفتنی فی فضل مولانا علی و وقوع التکفیر الله الله و مات الشافعی  
 و لیس بدین معنی علی رتبه امیر المومنین و همچنین کثرت صد و معجزات را دلیل بر فضیلت  
 ساختن نزد شیعه راست نمایی آید زیرا که صد و معجزات از حضرت امیر المومنین علیه السلام  
 است که از همه او بزرگوارتر شده است و این معنی موجب تفضیل او بر اجداد و انبی  
 تواند شد الا لازم آید که او افضل باشد از حضرت امیر المومنین و این باطل است باجماع  
 شیعه و سنی و عجب عجاب آنست که شیعه اثنا عشریه با وجود کمال تحاسن از عقاید  
 خلاصه بحسب ظاهر میلان خاطر باین تقریرات و امثال آن دارند و بعضی از ایشان  
 اطلاق لفظ الله و اعتقاد حلول را صراحت نه کرده و محوش دانسته جناب امیر المومنین  
 را سرخشی نامیده اند و گویند هر که این سرخشی را ظاهر نماید خون او بدر است چنانچه خود  
 از شعراء ایشان این مضمون را بنظم آورده میگوید ای امیر المومنین لا تحسبونی یومیت الظلم  
 حیدرة \* لعلی طاه من ذوی النبی \* و لا شجاعته فی کل معرکه \* و لا الله ذی  
 اجنات من انلی \* و لا البی من نار جهنم و لا رجوت من عذاب النار شیخ سبب لیکن  
 عرفتم بولس اخفی فان اذعته طلوا اقلی و غرر شرب یصدیم عنه و لا دور له  
 کلاما لیرض عنه صاحب الکلب و بعضی علماء ایشان در مویذات این مقاله وارد  
 گفتند که جناب پیغمبر شانه خود را زیر قدم حضرت امیر داشت و این قصه را چنین روایت  
 کنند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون روز فتح مکه داخل کعبه شدند دیدند که تالار  
 بسیار در آن خانه بنیاد بر سر همه را شکست و انداخت مگر یک صندلی که او را بر طاق  
 بلند نهاده بودند دست مبارکش بآن رسید پس امیر المومنین علیه السلام را فرمود که



در روایت این حدیث آمده که علی بن ابی طالب فرمود که این حدیث را از من روایت کنید و این حدیث را از من روایت کنید و این حدیث را از من روایت کنید

که بر شانه من قدم گذاشته بالا براده است را بشکستن امیر المومنین از راه ادب گفت یا رسول الله ترا باید که بالا سست شانه من قدم نمی بردارده است و این حدیث را از من روایت کنید و این حدیث را از من روایت کنید و این حدیث را از من روایت کنید

علی بن ابی طالب فرمود که ترا باید که بالا سست شانه من قدم نمی بردارده است و این حدیث را از من روایت کنید و این حدیث را از من روایت کنید و این حدیث را از من روایت کنید

معلوم شد که وجه بالا بردن امیر المومنین بر شانه آنجناب چه بود و کدام شخصی درین واقع کار است و نیز در حدیث هجرت وارد شده که خلیفه اول ابو بکر صدیق در شب هجرت چند گره جناب پیغمبر را بر پشت خود برداشته و بر کشتان باقی خود راه رفته و برای احترام از پیداشدن نقش پاکف پار از بین رسانیده پس کمال قوت ابو بکر تحمل او با نبوت را از تنجابه ثبوت میرسد و قصه بر آمدن امیر المومنین را بر شانه آنجناب نبوی که روایت کرده اند در چند زبان زد عوام است لیکن در احادیث صحیح المصنف یافته نمی شود و قابل الزام دادن ایشان باشد آنچه در صحاح ایشان موجود است همین قدر است که آن صلوات الله علیه وسلم دخل الکعبه یوم الفتح و خول البیت ثلاثاً و ستون نصباً فجعل یطعنهم معوضی بیده و یقول جاد الحق و یزقی الباطل ان الباطل کان ربها فکان تسمع باشاره بیده و ازین روایت معلوم می شود که هجرت ایشان در دست مبارک بتان می افتاد و در حقیقت بالا بردن بنحو و شاید این قصه بتان گروا گرو کعبه باشد و بتان در و ن کعبه را در حقیقت دیگر نبوی که روایت کرده اند شکسته است لیکن در کتب المصنف همین قدر مذکور است که تصاویر که بر دیوار کعبه گزیده بودند باب شکسته و اساس بن زید که متعین از ده جناب پیغمبر صلوات الله علیه وسلم بود اب از فرم می آورد و پیغمبر صلوات الله علیه وسلم خود بدست مبارک می شست و چون نبوت به انصاف می رسید که اندک بتان کوفت رسید حکم فرمود که از خانه کعبه بیرون برند و بنام خود دعوت حضرت اسمعیل و حضرت ابراهیم را نیز بر آورند و در دست آنها و عیال

در روایت این حدیث آمده که علی بن ابی طالب فرمود که این حدیث را از من روایت کنید و این حدیث را از من روایت کنید و این حدیث را از من روایت کنید

علی بن ابی طالب فرمود که ترا باید که بالا سست شانه من قدم نمی بردارده است و این حدیث را از من روایت کنید و این حدیث را از من روایت کنید و این حدیث را از من روایت کنید

معلوم شد که وجه بالا بردن امیر المومنین بر شانه آنجناب چه بود و کدام شخصی درین واقع کار است و نیز در حدیث هجرت وارد شده که خلیفه اول ابو بکر صدیق در شب هجرت چند گره جناب پیغمبر را بر پشت خود برداشته و بر کشتان باقی خود راه رفته و برای احترام از پیداشدن نقش پاکف پار از بین رسانیده پس کمال قوت ابو بکر تحمل او با نبوت را از تنجابه ثبوت میرسد و قصه بر آمدن امیر المومنین را بر شانه آنجناب نبوی که روایت کرده اند در چند زبان زد عوام است لیکن در احادیث صحیح المصنف یافته نمی شود و قابل الزام دادن ایشان باشد آنچه در صحاح ایشان موجود است همین قدر است که آن صلوات الله علیه وسلم دخل الکعبه یوم الفتح و خول البیت ثلاثاً و ستون نصباً فجعل یطعنهم معوضی بیده و یقول جاد الحق و یزقی الباطل ان الباطل کان ربها فکان تسمع باشاره بیده و ازین روایت معلوم می شود که هجرت ایشان در دست مبارک بتان می افتاد و در حقیقت بالا بردن بنحو و شاید این قصه بتان گروا گرو کعبه باشد و بتان در و ن کعبه را در حقیقت دیگر نبوی که روایت کرده اند شکسته است لیکن در کتب المصنف همین قدر مذکور است که تصاویر که بر دیوار کعبه گزیده بودند باب شکسته و اساس بن زید که متعین از ده جناب پیغمبر صلوات الله علیه وسلم بود اب از فرم می آورد و پیغمبر صلوات الله علیه وسلم خود بدست مبارک می شست و چون نبوت به انصاف می رسید که اندک بتان کوفت رسید حکم فرمود که از خانه کعبه بیرون برند و بنام خود دعوت حضرت اسمعیل و حضرت ابراهیم را نیز بر آورند و در دست آنها و عیال







شرعی از جانب غیب می انگارند و نیز اتباع فقها مذکورین اتباع ائمه  
 است که ایشان فقه و مذهب و قواعد استنباط را از حضرت ائمه گرفته و بسط  
 نموده خود را باین بزرگواران رسانیده پس رتبه ائمه نزد اهل سنت رتبه پیغمبر  
 صحابه کبار است که اتباع آنها مقصود دارند لیکن نسبت مذاهب بآنها نمی نمایند  
 و اگر از حال شیعه نیک بشکافیم ایشان هم اتباع کسانی میکنند که خود را بآنها  
 منسوب می سازند اخذ علم از ایشان میکنند اتباع ائمه بلا واسطه انقدر تفاوت  
 است که مبتوعان اهل سنت در اصول عقاید مخالف ائمه نبوده اند و ائمه و حقوق آنها  
 بشارات داده اند بخلاف مبتوعان شیعه مثل شایعین و احوال طاق و ابن احنین  
 و اشاعه اینها که صریح در عقاید اصلیه مخالف ائمه گذشته اند و بحسبیت باری تعالی  
 و بدو و غیر ذلک قایل اند و حضرت ائمه از ایشان تبرک نموده اند و شهادت  
 بر ابطالان عقاید ایشان داده و بدروغ کوئی و افتراء نسبت کرده چنانچه بمحمد  
 مطالب در باب سیوم و چهارم از روی روایات معتبره شیعه نقل کرده خواهد شد  
 و حقیقت الامر اینست که منصب امام اصلاح عالم است از الله فساد پس هر کس که قصد  
 یابد آن را تکمیل فرماید و آنچه بر روش صحاب باشد بر حال خود بگذارد و تا تکمیل حاصل  
 و اعمال ضروریات لازم نیاید پس حضرات ائمه در زمان خود و بهم مهمات مقدمه سلوک  
 و طریقت را ساخته اند و مقدمه شریعت ابر و نه یاران رشید مصاحبان جمید  
 خود حواله فرموده اند و خود مستوجب عبادت و ریاضت و تربیت باطن و تعین  
 اذکار و اوراد و تعلیم ادعیه و صلوة و تهذیب اخلاق و اتقاء فوائد سلوک بر  
 طالبین ارشاد بر طریق گرفتن حقایق و معارف از کلام الله و کلام الرسول  
 مشغول بوده اند و بسبب این غفلت و حب خلوت که لازم این شغل شریف است  
 المتفانی باستناط و اجتهاد نداشته اند و لهذا قایلین علم طریقت و غوامض



12

عن ابن مسعود

أولئك الذين هم

مجلس السبعين

واحد

مجلس شورای ملی

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

عليه السلام

70

مجلس عمومی

وہی ہے جس نے

وہاں پہنچ کر

۱۰۰

حقیقت و معرفت از ایشان بسیار منقول شده و این سنت سلاسل ولایت را منحصر  
در ذوات عالیات ایشان دارند و حدیث تعلیق نیز بهین طریق اشاره میفرماید  
زیر که کتاب الله بر اسرار تعلیم ظاهر شریعت کافی است و علم لغت و اصول که تعلق  
بوضع و عقل دارند و در ادراک و فهم شریعت بکنده است حاجت بآنها ندارد اما مبنی  
و آنچه محتاج بتعلیم امام است و دقائق سلوک طریقت است که صراحت از کتاب الله مفید  
نمی شود و حضرات ائمه نیز این اشاره را نموده عثمان غنی است خود را مصروف  
بهین امر ضروری ساخته اند و امر اول را بطریق اجمال القافر نمود و بعلم و عقل مجتهدین  
و گذشته اند و لیکن باجماع شیعه سنی و کسی از ائمه تالیف و تصنیف کتابی  
و نا بصل اصول و تفریع فروع هیچ عملی نکرده مابعد کتاب او و فن بدون او متعطل  
واقع شود بلکه روایات مسامی و احکام در بیان ائمه منتشر بوده اند و قواعد استنباط  
در جزئیات مخفی و مستور مانده لابد شخصی میباید که آن همه روایات را  
جمع سازد و قواعد را متبع نموده جدا نویسد و این رسم اجتهاد را بنیاد  
پند پس معلوم شد که چنانچه نسبت فقهی بابا اسماعیل معینی ندارد و همچنان اتباع امام  
نبا و اسطه نیز غیر مجتهد را اسکان ندارد و ولیما مقلد را در اتباع شریعت پیغمبر از توسط  
مجتهد ناگزیر است و بشیعه هر چند در اول امر اتباع ائمه را و عا می نمایند لیکن  
در مسائل غیر منصوصه از ائمه علما مجتهدین خود را مثل ابن عقیل و عسائیر و سید  
مرتضی و شیخ شهاب متبوع می سازند و بر اقوال آنها که مخالف روایات صحیح  
و اخبارین از ائمه باشد قیوت و دیند چنانچه در باب فروع بطریق نمونه افشا ائمه  
تعالی بنده از ان مسائل مذکور خوانند شد و چون تعلیق مجتهد  
در اقوال او مخالف بعضی از روایات ائمه بوده باشند نزد ایشان هم  
جائز شد و مانع از اتباع ائمه نگردد و پس ائمه را در اتباع ائمه

وہیاب کہوں انصاف ہی مجھ پر اعلیٰ بالکلیہ اس لئے کہ میں نے جو موضوع فرمایا وہ اس بار

[illegible]



و شایسته چنانکه لازم آمد پیش ازین نیست که بعضی اقوال ایشان مخالف بعضی  
 روایات آمده اند و فی الواقع این مخالفت با وصف اتفاق در اصول و قواعد  
 ضرر نمی کند و از خیر اتباع نمی برارد و چنانکه محمد بن الحسن شیبانی و قاضی  
 ابو یوسف شاکر دان ابو حنیفه و تابعان اویند و جاها مخالف او اختیار کرده  
 اند و علی بن القیاس و جریج مذکور ابن الاثیر حرز صاحب جامع الاصول  
 که حضرت امام علی بن موسی الرضا را مجید و مذهب امامیه در قرن ثالث گفته است پس فرمود  
 است که امامیه مذهب مدون خود را با و میرسانند در آنوقت ناخذ مذنب خود او را  
 دانند چنانچه گویند که علقمه در تابعین و عبد الله بن مسعود در صحابه با نه  
 مبانی مذنب جعفری بوده اند یا گویند که نافع و زبیر در قرن تابعین و عبد الله  
 بن عمر در قرن صحابه با نه مذنب الکلید بوده اند و این هم که ابن الاثیر نوشته بار  
 زعم امامیه و معتقد ایشان نوشته چنانچه مجید دان میر مذنب را نابا بر حقت و زعم  
 اصحاب ان مذنب نوشته اند که فی الواقع چنین بود **کیم شتا و**  
**ششم** آنکه علم ایشان در مولفات خود از کتب اهل سنت و جماعت  
 معایایست که بر کلم طعن در صحابه است نقل کنند و بان استدلال نمایند بر عدم لیاقت  
 ایشان خلافت را و این کتب ایشان بزعم خود اعظم مکایدست و فی الواقع با بن حیل  
 بسیار از انجاد حق بفرزاتند و تفصیل ان اخبار و روایات ان شاء الله  
 تعالی در باب مطاعن بیاید و در انجا معلوم شود که ان اخبار و روایات  
 اصلا با مدار ایشان اساس ندارد و غرض ایشان از ان حاصل نمی شود و  
**جواب** حملی که مقتضای این مقام است از ان روایات و اخبار است  
 که اگر الزام الیهت میخواست پس لابد جمیع مرویات صحیح ایشان را اعتبار کنند  
 و آنچه از مناقب و مدایح صحابه و خلفاء نزد ایشان بتواتر منقول است نیز پیش نظر



نظر دارند و تحت تعارض القسمین بوجوه ترجیح که در علم اصول مقرر است وضع آن نماید  
 و اکثر را بر اقل و اظہر را بر خفی و موافق عمل و اعتقاد را و بر مخالف آن  
 غالب سازند تا بعد از جمع و تلفیق و ترجیح و تصویب چه مستخرج شود و آن عین مذہب  
 نیست خواهد بود و نہ آنکہ فقط روایات فاوہ را کہ اکثر انہما موضوعات و ضعافات اند  
 و بر خفی اخبار احاد مخالف و آیات جمہور و مع یذا یا اول و محمول بر محال صحیح منطوق  
 نمایند و از ستواترات و قطعیات اغراض نظر کنند چنانچہ معمول این فرقہ است و این  
 صنع ایشان بدان ماند کہ شخصی زلات نبی علیہم الصلوٰۃ والسلام از قرآن مجید  
 القاطع نماید مثل و سجد آدم بہ حقوے و سوال حضرت نوح در حق پسرخود و کوب  
 یامرور و گار خود گفتن و بدروغ شکست بنان را نسبت بہ صنم بزرگ کہ برین و خود را  
 خلاف واقع بیاید و انمودن کہ از حضرت ابراہیم صدور یافته وقتل قطبہ از حضرت  
 موسے و کشیدن ریش حضرت ہارون کہ برادر کلان و پیغمبر بودند بے تامل و  
 تحقیق کہ از حضرت موسے نیز بوقوع آمدہ و کناہ حضرت داؤد و عقیدہ زن  
 او زیاد علی بن القیاس و گوید کہ در قرآن مجید مطاعن و مثالب انبیاء متواتر و  
 قطعیات ثابت شدہ پس اینہما مستحیث نبوت نبودند و ایشانرا نیک دانستن چنانکہ  
 اگر دست این شخص بے تمیز این قدر نفہید یا نفہید و پرده شہادت برودیدہ عقل  
 او نمید کہ لصوص قطعیت متواترہ بشمار از قرآن در مدایج بیان خوبہای حال  
 مال این بزرگواران و جابجا ثناء و ہنر واقع است اگر در قصہ یار حکمے عتاب بر ایشان  
 براسے عبرت دیگران کردہ باشند و ایشان را تادیب و ارشاد نمودہ باشند  
 معارض و مناقض این قطعیات کثیر و نمی توانندش و لا بدان را محلی است نیک کہ  
 دور از مرتبہ ایشان کہ بالغض ثابت است نباشد لکہ اگر کسی خواهد آیات متشابہات  
 کہ دال بر جہمیت و لوازم جہمیت باری تعالی باشند و از وجہ تاساق اثبات



اعضا و اخر ابرای او تعالی نماید از قرآن شریف بیارد و در حق او تعالی جمیع نقصان  
ثابت نماید و گوید که موصوف این صفات لایق الوهیت و شایان خدائی نیست بجز  
این شبهات همان کجرف است که تخریر او حفظ شدیدا و غایت عنایت اشیاء و این  
آید شیعه چه قدر ماناست بحکایت محمدی که در مقام انکار نماز باین کلمه تسکین  
یا ایها الذین امنوا لاتقربوا الصلوة چون او را گفتند که سیاق و سباق این امر را بخوان  
و آیات دیگر را مثل اقموا الصلوة و لم یک من المصلین شیئا و لا حظ کن در جواب گفت  
که بابر تمام قرآن که عمل کرده است اگر یکدیگر و کلمه او عمل نایم غنیمت است کمیسر  
**شما و مضمون** آنکه علمای ایشان با وجود ادعای تاراج دانی  
حکایات موصوعه مفتراة که صریح موافق علم تاریخ کذب و بهتان اند و کتب معتد  
خو و ثبت نماسد و اثبات بعضی امهات مسائل اعتقادی خود بدان حکایت  
الذالی کنند و اکذب این حکایات حکایتی است که اهل اخبار و سیر ایشان مضم  
منوده اند و علماء ایشان بسبب حسن ظنی که در حق اخبارین خود دارند آن را تلقی  
بالقبول نموده و تصحیح آن کرده و اثبات الفضلیت امیر المومنین بر سایر انبیاء  
اولو العزم و غیرهم که از امهات مسائل نبوات است و مخالف ملئ نموده و انصار  
و مسلمین بدان نموده و این حکایات حلیمیت ابی ذر و عبد الله بن ابی مرثد  
است که موضعه جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بود گویند که در عراق بر حجاج بن  
یوسف ثقفی و فرزند فرمود و حجاج او را گفت که ای حلیمه! از در من ادب و دامن  
میخواستم که ترا تکلیف حضور و یم و از تو انتقام بگیرم حلیمه گفت باعث این شورش  
و موجب این خشونت چیست گفت شنیده ام که تو علیه را بر ابو بکر و عمر تفصیل میدی  
حلیمه ساعتی سر فرو افکند و بعد در بری سر برداشت و گفت که  
حجاج بخدا قسم که من امام خود را تنها بر ابو بکر و عمر ترجیح نمیدهم و

حکایت این دو پس باین  
چون نیست معلوم نموده  
از کتب تاریخ و نقل  
نشود و نیز اگر او را در  
در انبیا افزوده و  
و در تفصیل حضرت  
امیر را در او چنین ذکر  
کرده که در او در کمال  
حاکم و عظمه و در حجاب  
قرآن و در حق علی  
رسول خدا صلی الله علیه  
و سلم فرمود و در فضیلت  
لیکن در وجود حق  
علیه السلام و در حجاب  
نبوت بلکه در حق حلیمه دیگر  
بود و نیز در تفصیل حجاب  
پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
و در حق نبوت این است  
و در حق نبوت این است  
مقتضی



نمیدهم و با بکر و عمر و اچلیاقت آمنت که با جناب و در یک میزان سجده شوند  
 انجناب را بر آدم و نوح و ابراهیم و سلیمان و موسی عیسی تفضل میدهم حاج بر شرفت  
 و گفت که من از تو دل ناخوش داشتم که تو این مرد را برد و کس از صحابه رسول ترجیح  
 میدهی حالا که بر انبیاء اولوالعزم او را تفضل دادی و دو از نهاد من برخاسته  
 است اگر از عهدہ اثبات این و عوایر آدمی فیما و الا ترا پاره پاره کنم و عبرت بگیرم  
 ستازم حلیه گفت اراده تو چیست اگر باین جناسطور داری و میخواهی که از راه ظلم  
 و تعدی مرا بکشی اینک سر و پشت و اگر از من دلیل برین دعوی خواهی که گوش  
 خود را متوجه کن و بشنو حاج گفت که باری بگو که علی را بر آدم بگذارد دلیل تفضل  
 سدی خالانکه آدم را حق تعالی بدست خیر ساخت و تا چهل صبح بروی  
 رحمت نازل فرمود و بعد از آن روح خاص خود در کالبد او میدود و در پشت خود  
 ساکن فرمود و ملائکه را بسجود او مامور ساخت حلیه گفت باین دلیل که در حق او فرمود  
 نفسی آدم را به فغوائی و علی را در سوره بل الی بطاعت و بندگیها وصف نمود  
 و در آیه انما ولیکم الله و رسوله نیز او را با دای صلوة و زکوة ستود و از عهد  
 آدم تا ایندم کسی نگذاشته که در عین نماز انگشتی خود را بفقیر صدمه دهد حاج  
 گفت راست گفتی باز گفت که باری بگو علی را بر نوح بچه دلیل بر برگزیدی  
 و ترجیح دادی گفت زوجه علی فاطمه زهرا سیده نساء العالمین بود که نوح او  
 زیر درخت سدره المنتهی شهادت و گواهی ملائکه و سفارت جبرئیل امن انعقاد یافته  
 و زوجه نوح کافره و منافقه بود چنانچه در نص قرآن شریف مذکور است پس حاج  
 از سرعت جواب حلیه خیلی متعجب شد و بروی صد آفرین کرد باز پرسید  
 که علی را بر ابراهیم بچه دلیل تفضل دادی گفت ابراهیم در جناب باریتعالی عرض  
 کرد که رب ازنی کفیت نمی الموقی قال بلی و لکن لیطمن قلبه و علی بر سر



منبر سیرمود که گوشت الخطا را از دوت یقیناً باز حکیم گفت که من شنیدم از پیغمبر خدا  
 که روزی نشسته بود و یک کارد او جماعات مومنین و منافقین بودند پس فرمود که  
 ای گروه مومنان شب معراج برای من منبر بکے نصب کرد پس یکے نشست  
 پسر من ابراهیم آمد و بالا منبر را برد و فرد تر من یک پسر بران منبر نشست و جوق  
 جوق پیغمبر این می آمدند و بر من سلام میکردند تا آنکه ابن عمر مرا که طعن بن ابطال است  
 آوردند و براده شمرے از داده شتران جنت سوار بود و بدست او لواء آهه و گرداگر  
 او قوسے بودند که چهره جاده نورانی ایشان مثل ماه شب چهاردهم میدرخشید  
 ابراهیم پرسید که این جوان که ام پیغمبر است گفت پیغمبر نیست ابن عمر من علی  
 بن ابطال است پس گفت ابن عمر گرداگر او کیست گفت پیغمبر است شیعہ و مجید  
 او است ابراهیم گفت بار خدا مرا هم از جمله شیعہ علی گردان فذلک قول تعالی  
 من سودة الصافات وان من شیعته ابراهیم از جا زرب بقلب سلیم حجاج  
 گفت راست گفتند خلافتی تفصیل او بر سیدان بیان کن کن کیفیت که  
 سیدان بادشاهی خیا و جاده از خدا درخواست کرد که بر حبلی ملکات لا یغنی  
 الاحد من بعدے آنک انت الوهاب و امیر المومنین و سید ارباب طلاق مطلق  
 ساخت و گفت الیک غنی یا و سید اطلاق ثناء لا رجعت بعد حاجیک علی خدایک  
 غیرے لا حاجت لی فیک حجاج گفت راست گفتی پس بر بوسے بچه دلیل تفصیل  
 میدهد گفت بوسے و فیک از مصر بدین شرافت خالیف و امیر اسان بود و قوله  
 تعالی فرج منها خلیفاً یرقب و امیر المومنین شب هجرت پسر رسول الله صلی  
 الله علیه و آله وسلم بفرغ دل خواب میکرد اگر او را اندک خوشی و ترے  
 در دل مے بود خوشش نمیداد حجاج گفت راست گفتی باز پرسید که بر عیسی چه  
 دلیل تفصیلش دادے گفت بر لیل آنکه عیسی را در موقف حساب استاده















یقین لازم آید که حالتی است شبه بعیان و قاعده معقول مقرست که الزامی دارد آن میگوید  
 من جنس المرید علیه هضم آنچه ازجا حاضر شدن جناب امیر المومنین در شب معراج روایت  
 کرده نزد شیعیان متفق نیست بلکه مختلف فیه است ابن بابویه قمری در کتاب العلج در ضمن  
 حدیث طویل از ابو ذر روایت میکند که ملائکه بر آسمان بی پیغمبر گفتند که اذراجت  
 الی الارض فافروا علیا منا السلام و نیز ابن بابویه در همین کتاب ذکر کرده که صحیح است  
 که امیر المومنین در شب معراج همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود و در زمین مانده  
 بود و لیکن پرده و حجاب از پیش نظر او برداشته بودند و آنچه آنحضرت از ملکوت  
 آسمانیها دید جناب امیر در زمین مشاهده کرد و صاحب نوادر ایضا که از  
 عمار بن یاسر و قطب را و ندی از بریده معروف عار و آیت کرده اند که ان علیا کان  
 مع ابنی صلی الله علیه و سلم لیلۃ الاسراء و انرا سے کلاما راه البنی صلی الله علیه  
 و سلم و پر دور روایت نزد ایشان صحیح اند و باجم سنا قض و سیاف هشتم آنکه سابق  
 در حدیث جبار و دجیدی مذکور شد که حمزه ائیمیه بولایت علی سعوت شده اند و معنی  
 تشیع در ای قول بولایت علی امری دیگر نیست چنانچه فاسی نور الله علیه  
 بان تصریح نموده پس حضرت ابراهیم را این معنی از ابتدا نبوت خود حاصل بود پس در  
 شب معراج تحصیل حاصل نمودن و درخواست آنچه نزد خود موجود است از جناب باری  
 تعالی معنی ندارد و پنجم آنچه در خوف حضرت موسی و فارغ ولی حضرت امیر ذکر  
 کرده متیر مغالطه بیش نیست زیرا که حضرت امیر را معلوم بود که من مراد صغیر السن و تابع  
 پیغمبرم با من بالاستقلال عداوتی ندارند مرا چرا خواستند کشت پس وجه  
 خوف در حق ایشان اصلا نبود و نیز جناب پیغمبر ایشان را تسکین فرموده بودند  
 ارشاد نموده که انهم لن یضروک شیا پس ایمان بقول پیغمبر ایشان را بران داشت  
 که فارغ دل مانند و هنوز اسباب عداوت که کشتن و قتل و قتالت







منوره تشریف فرمائید تا اگر نوع دیگر واقع شود و امر کلین و مخبر و ارجح صورت  
 گیرد و ایشان در جواب فرمودند که مرا سپید خدا صلی الله علیه و سلم  
 از حقیقت حال قتل بن اگاه کرده است تا وقتیکه ان جنگام نزد من بخوابم مرد  
 و من علی بن القیاس بارها از ایشان صورت شهادت خود و تفصیل ملکیت قاتل  
 نیز فرمود و منقول شده است پس با وجود این معلومات ایشان را با خوف و  
 میسر پس مانند دیم آنچه در ذکر حضرت سلیمان بیان کرده پس چنانکه ایشان طلب  
 جاد و حشمت باشند که این معنی در اصل نبوت قح نمیکند و انکار نبوت حضرت سلیمان  
 را غالب که شیعه هم توانا تر است که در این باب ایشان را درین دعا و طلب غرض صغیر  
 بود حال در تشریح الایمان و الایمانه که کتاب معتبر شیعه و تصنیف سید مرتضی است باید دید  
 و توجهات او را باید فهمید و حاصل آنچه در وی مذکور است چند توجیه است اول آنکه  
 ایشان طلب ملک گدائی کردند تا معجزه باشد بر نبوت ایشان و شرط معجزه آنست  
 که دیگر بران قادر نشود و دوم آنکه غرض ایشان از طلب ملک اقامت عدل و  
 انصاف و ارشاد و هدایت خلق الله بود که این مدعا در صورت افت دار بادشاهی  
 با سهل و جود میسر آید و هر قدر اقتدار زیاد باشد خدا این مطلب است بیوم آنکه ایکلمه  
 لاحد من بعدی مراد است و است خاص در خواست این مطلب براسه عیار  
 بی از است و درین توجیه خدشه ظالم است زیرا که احادیث صحیح شایع و عموم  
 اند و لفظ هم نفس است و استغراق و نیز این توجیه در طلب ملک موصوفه باین  
 صفت بکار می آید نه در طلب اصل ملک چه بطلان درست که است باین از  
 است بجز عیار بسیار می تواند شد طلب بادشاهیست چه ضرور بود و چهارم آنکه حقیقتاً  
 ایشان را آگاه کرده باشد که در صورت حصول ملک گدازان ایشان اصلح  
 و درین حاصل خواست و استکثار طاعات و مبررات و خیرات خواهند بود

[illegible]







محبت خود را جلالت و تعزیر فرمود و حضرت عیسیٰ فرمود دوم آنکه حضرت عیسیٰ باز پرس  
 خواهید شد و ایشان محتاج بیان عذر خود خواهند گشت و اگر دید حضرت امیرانه باز پرس  
 است و نه حاجت عذر و در هر چه چیز سخن است زیرا که این همه و چیز منسوب تفضیل  
 امیر بر حضرت عیسیٰ نمی شود اما تعزیر و عدم تعزیر پس نابرابر آنکه غالبان محبت امیر  
 بحضور انجمن این کلمات کفر و بیانات شایع و مشهور ساخته بودند و طاعت  
 محبت حضرت عیسیٰ بعد از رفتن ایشان از زمین با همان پس حضرت عیسیٰ را تعزیر  
 اینها ممکن نبود و حضرت امیر ممکن بود بلکه اگر حضرت امیر قتل می فرمود نیز قدرت آن  
 داشت و در صورت قتل عالمه آنها یکی متغیض و چون مقدر نبود بسبب  
 اجلا با نهان کلمات جنبه و بیانات تبیحه خود را در این و عراق و تبریز رایج کردند  
 و اما آنکه باز پرس از حضرت عیسیٰ واقع شود پس در قرآن مجید ذکر آن فرموده باز پرس  
 حضرت امیر هیچ معلوم نیست و نه سخن چیز نیست و نبودن چیز دیگر آری  
 اگر بعد از حضرت امیر پیغمبر می بود می شود و قرآن نازل میگردد و در آن صریح  
 نفی باز پرس حضرت امیر نزول می یافت البتة تفرقه ثابت میشد و درین قرآن خود  
 عموم بعضی آیات دلالت میکند که از حضرت امیر نیز باز پرس واقع شود قوله تعالی ویم  
 نحشرهم و ما لعین من دون الله یقول انتم اصلکم عباد سے یولوا ام  
 هم ضلوا السبیل و ایشان نیز عذر بیا ان کنند قالوا کجا نمک یا کان فی غیبتنا  
 ان نخدس من و تک من اولیاء و درین قسم باز پرس قصوری نیست زیرا که درین قسم  
 سوا الیاء منظور توخ و تنبیه پرستندگان ایشان است تا بطلان فریب آنها از زبان حق  
 انبیا ثابت شود دلیل آنکه از ملائکه نیز این قسم باز پرس واقع شد نه است قوله  
 تعالی و یوم نحشرهم جمیعاً ثم نقول للهلکة ایولاً و الهلکة کما نوالعبد بدون و ملائکه  
 بالاجماع معصوم و غیر مکلف اند قابل عتاب و مواخذ نیستند و اگر از حضرت امیر

ش  
 عیسی او را باز پرس  
 شکر کند  
 خدا ایشان را  
 را عذر خود  
 قیاس کنند  
 باز پرس  
 در تبریز  
 شکر کردند  
 اینها ممکن  
 طاعت  
 اگر از حضرت



می باز پرس نشود و از حضرت عیسیٰ شود و جاس که آن دارد زیرا که حضرت  
 عیسیٰ پیغمبر بود و گفته پیغمبر محبت قاطع است که بسبب تمسک این حجت عند الله عز و جل  
 بهم میرسد بخلاف حضرت امیر که ایشان سید الاولیا بودند پیغمبر گفته ولی حبس قاطع است  
 و نیز بنیاد پیغمبر و حق است بر نیکی و بدی ضرورت قوله تعالی و نعمت  
 من کل امه لیثیب و حبس نایب علی بن ابی اسد سید الی غیر ذلک من الایات  
 و شهادت امام و و سبب جمیع است ضرورت یس از آنجا معلوم شد  
 که وقوع سوال از حضرت عیسی و عدم وقوع آن از حضرت امیر و دلیل صریح است بر این  
 حضرت عیسی از حضرت امیر و از وجه آنکه آنچه در قصه ولادت حضرت عیسی فکر کرده و  
 محض و مخالف تواریخ است زیرا که در توله حضرت عیسی اختلاف بسیار است مشهور  
 است که توله ایشان در بیت اللحم است و بعضی گویند اهل طین و بعضی گویند  
 بمصر و بعضی گویند دمشق و کس از مؤرخین این گفت که حضرت مریم را در ده  
 در مسجد بیت المقدس لاحق شده بود و اگر بالفرض اینهم بوده باشد پس از آنکه  
 ایشان را از مسجد بیرون کردند بلکه بعضی فرانی دلالت صریح میکند که ایشان را مضطر  
 در و بران آورد که هر خبری که نمیکند و بسبب آنکه علوق حضرت عیسی بی در  
 شده بود از این امر مردم عار داشتند لاجرا رنج از دند و ویرانه  
 نهند و خست را که گاه ساختند و چون درین حالت بصحرای قفق و  
 استعانت به گهی موضع حمل نمودن خیلی و شوار آمد بی خست یا آرزوی موت نمودند  
 قوله تعالی فاجاءها الملائکة لضع التعلی قالت یا لیتنی مت قبل ذلک  
 و کنت نسایم نسیا و آنچه گفته است که فاطمه زهرا است سدا و حی آمد که در خانه کعبه  
 برو و وضع حمل نماید در و غمت پیغمبر زیرا که کس از فرق اسلامیه  
 و غیر اسلامیه قایل به نبوت فاطمه زهرا نیست اسرار نشاء بسیار است



چشم این با مسلم میداشت در روایت مشهور چنین است که معمول الی جایست بود  
 که روزی از مردم حجب در کعبه را می کشاوند و براس نیابت درون آن خانه مبارک  
 می درامند و تولد حضرت عیسی نیز در همان تاریخ واقع شده و لهذا امروز را یوم الانشقاق  
 گویند و هر یک روز نیز خوانند و مشایخ براس آن روز او را دوا و کاف  
 سقر کرده اند و معمول بود که قبل از آن بیک دور و زنیان زیارت می کردند  
 و اتفاقاً روز زیارت زنان فاطمه بنت اسد نیز با وجود آنکه دست حمل تمام کرده  
 بود براس زیارت قصد نمود و چون این روز در تمام سال یکبار اتفاق می افتاد  
 با وصف دشواری حرکت خود را بحال رنج و مشقت تا در کعبه رسانید و دروازه  
 کعبه در آن زمان بقدر یک ذراع بلند بود و چنانچه حال آنکه عیسی هم است لیکن در  
 آن زمان زنی به پای نه داشت و زنان مروان این حرکت عقیف می برد و در  
 حال از زنی به پای از خوب بصورت کرد آنک اطفال درست کرده گذاشته اند و عیسی  
 حاجت آنرا کشید متصل در کعبه می نهند و این حرکت عقیف او را در دره سیدانید داشت  
 که بعد ساعتی این در و بسکین خوابید و دریافت از زیارت چرا محروم شود و همین که در کعبه را  
 طلوع بر طبق درونی در و آمدن گرفت و تولد حضرت امیر واقع شد و در روایات  
 بطور دیگر دیده شده که ابو طالب بجهت شدت درد و استدا و زمان و عدم تولد یاقوس  
 شده براس استغفار درون کعبه داخل گردانند تعالی فضل خود فرمود که ز و تولد  
 شد در کتب شیعیان روایت را از حضرت امام زین العابدین آورده اند که فرمود  
 احبر منی زیدة بنت عمران الساعدة ثم عمران عمارة بنت عیاد الساعدة ثم انما  
 قالت كنت فأت یوم فی نسار من العرب اذا قبل ابو طالب لیسبا فقلت له انما  
 قال ان فاطمة بنت اسد فی شدة من الظن و انما لا تضع ثم انما احسن زیدة عیاد  
 جاء بها الی الکعبة فدخل بها و قال اجلسی علی اسم الله فجلست و طلقت طلقتا

صفت عیسی علیه السلام با و زید بن عمر بن انان بعد از تولد استغفار و در روز فاطمه بنت اسد در کعبه زیارت و در کتب شیعیان روایت از حضرت امام زین العابدین آورده اند که فرمود احبر منی زیدة بنت عمران الساعدة ثم عمران عمارة بنت عیاد الساعدة ثم انما قالت كنت فأت یوم فی نسار من العرب اذا قبل ابو طالب لیسبا فقلت له انما قال ان فاطمة بنت اسد فی شدة من الظن و انما لا تضع ثم انما احسن زیدة عیاد جاء بها الی الکعبة فدخل بها و قال اجلسی علی اسم الله فجلست و طلقت طلقتا











اید و ذرا عتسج را در ربع انکار کنند خالانکه در ولایت سر و سریر ایچ و شفا  
است و انکه در خط استوا شست فصلی باشد نیز نزد ایشان از محالات  
است و همچنین حدوث میوه ها و خلافت موسم معمار ملک خود و نیز اکثر جاهلان  
هر ملک از همین قبیل است و اکثر ضل کتم شخصی را چنین عادت باشد که قبل از طلوع  
آفتاب بخواب رود و بعد از غروب آن بیدار شود و دیگر دیدن اشیا را تجویز  
نخواهد کرد مگر آنقدر که زیر مشعل و چراغ و شمع یا در نور قمر ادراک کرده است زیرا که  
از حقیقت روز و کیفیت شعاع آفتاب شناس نیست و ندانست است که شعاع آفتاب  
را باین شمع معلوم هیچ نسبت نیست شعاع آفتاب چیزیست که از یک گره  
توان دید شعاع مشعل و چراغ همان چیزی را از یک تیر انداز نتوان دید و دیگر دافق  
مرئیات و سام ابدان که در شعاع آفتاب دیده می شوند در اشعه دیگر دیدن  
آن مستبعد است و چون اختلاف روز و شب دنیا و اقالیم و بلدان یک نشاء با نجه  
رسیده باشد اختلاف و نشاء را که عالمی دیگر است و زمانه دیگر و مکانی دیگر  
چیز قسم از نظر باید انداخت روزی که شعاع اشرف الارض بنور رب  
عالم اخرت را که بالذات نور است و صدق بوم تنبلی سر از زوایم فصل  
است منور سازد و روزهای این عالم در جنب از روز ثبستانی معلوم شود و حیات  
این عالم در برابر حیات ان عالم حکم خواب بیداری پیدا کند و ملائکه و ارواح و جنات  
تا دیدن این اخیام مثل اخلاق کاسمه و اعمال مخفیانه مرئی و مبصر شوند و روح حیوانی  
ببب تبدیل نشاء انبساطی پیدا کند که جمیع حواس او از آنچه بود و نیز از آن تمام  
تویر و حساس تر گردد و قوله تعالی و ان الله ار الاخره لیس حیوان لوکانوا یعلمون و  
قوله تعالی سمعهم و البصیریم ما تونش و قوله تعالی فکشفنا عنک عطاءک  
فبصرک الیوم حدید و اول دلیل بر آنکه این امور شروط عقلیه ویت نیستند آن است

اینکه در ربع انکار کنند خالانکه در ولایت سر و سریر ایچ و شفا  
است و انکه در خط استوا شست فصلی باشد نیز نزد ایشان از محالات  
است و همچنین حدوث میوه ها و خلافت موسم معمار ملک خود و نیز اکثر جاهلان  
هر ملک از همین قبیل است و اکثر ضل کتم شخصی را چنین عادت باشد که قبل از طلوع  
آفتاب بخواب رود و بعد از غروب آن بیدار شود و دیگر دیدن اشیا را تجویز  
نخواهد کرد مگر آنقدر که زیر مشعل و چراغ و شمع یا در نور قمر ادراک کرده است زیرا که  
از حقیقت روز و کیفیت شعاع آفتاب شناس نیست و ندانست است که شعاع آفتاب  
را باین شمع معلوم هیچ نسبت نیست شعاع آفتاب چیزیست که از یک گره  
توان دید شعاع مشعل و چراغ همان چیزی را از یک تیر انداز نتوان دید و دیگر دافق  
مرئیات و سام ابدان که در شعاع آفتاب دیده می شوند در اشعه دیگر دیدن  
آن مستبعد است و چون اختلاف روز و شب دنیا و اقالیم و بلدان یک نشاء با نجه  
رسیده باشد اختلاف و نشاء را که عالمی دیگر است و زمانه دیگر و مکانی دیگر  
چیز قسم از نظر باید انداخت روزی که شعاع اشرف الارض بنور رب  
عالم اخرت را که بالذات نور است و صدق بوم تنبلی سر از زوایم فصل  
است منور سازد و روزهای این عالم در جنب از روز ثبستانی معلوم شود و حیات  
این عالم در برابر حیات ان عالم حکم خواب بیداری پیدا کند و ملائکه و ارواح و جنات  
تا دیدن این اخیام مثل اخلاق کاسمه و اعمال مخفیانه مرئی و مبصر شوند و روح حیوانی  
ببب تبدیل نشاء انبساطی پیدا کند که جمیع حواس او از آنچه بود و نیز از آن تمام  
تویر و حساس تر گردد و قوله تعالی و ان الله ار الاخره لیس حیوان لوکانوا یعلمون و  
قوله تعالی سمعهم و البصیریم ما تونش و قوله تعالی فکشفنا عنک عطاءک  
فبصرک الیوم حدید و اول دلیل بر آنکه این امور شروط عقلیه ویت نیستند آن است







بنظر من ایند که گویایش رو نباده اند و من آن محل را برای تجربه در چشم شخصی از  
اہل بابل کشیدم آن شخص نقل کرد کہ مراجع ستارہ حازن ثواب و سیارات  
در مکانات خود معلوم میشوند و نور چشم من در جہام کثیف نفوذ میکنند و ما را از اینها  
راست بینیم پس من قسطنطین لوقا بطرکی بطریق امتحان در خانہ داخل شدم و آن  
شخص بایی را بیرون خانہ گذاشتم و اندرون خانہ نوشتن کتابی شروع کردیم  
و آن شخص از بیرون خانہ آن کتاب را بر ما میخواند لفظاً بلفظ و نشان میداد کہ  
سطر اولش اینست و سطر دومش این و نیز ما کاغذ میکردیم چیزی مینوشتیم و او بیرون  
خانہ نیز کاغذی گرفته نقل نوشتہ را میخواند و باز بہود و تقابل میکردیم مطابق میشد و  
آن شخص را بارہی قسطنطنیہ احوال برادر خود کہ در بعلبک بود سوال کرد او نظری  
افکند و گفت کہ مریض است و او را این وقت پسری بوجود داده کہ طالعش در  
سیوم از نور است بعد از آن شخص تحقیق سخنمان را بد با بجمہیر کہ اختلاف احکام  
دنیا و آخرت را میداند و عموم قدرت الہی را اعتقاد میکنند بیچ امر از امور  
کہ در بہشت و دوزخ وعده کرده اند او را بنید نے ناید و این قدر خود جمع علیہ جمیع  
اہل اسلام بلکہ ہر ملت است کہ در آخرت مومن و کافر را فرشتگان خود  
و ولدان مرستہ خوانند شدند و آخر ملک و چشم خود را بہشتی خیابان خوابیدیم  
کہ اولش را می بیند با وصف بعد مسافتی کہ ما بین واقع خوابید بود و نیز سابق از  
روایت ابن بابویہ قمی در کتاب المعراج گذشتہ کہ حضرت امیر در زمین میدید  
آنچہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بر آسمان میدید و نیز ابن بابویہ در کتاب روضہ  
الطریق متعددہ و اسانید معتبرہ و ابوجعفر طوسی در امالی روایت کردہ اند کہ  
مومن حق تعالی را پیغمبر امیر و سبطین را سجدہ و نیز قنبل را و ندی را و  
کردہ کہ چون حضرت خدیجہ را دست حمل تمام شد وقت اللہ حضرت فاطمہ زہرا

از انجیل  
مکان تپید  
حال ابو جعفر  
مجلس بیست و نہم  
جمع البیان  
در بیان  
الروایات  
و نہایت بیاض  
لان کتاب البیاض  
جمع البیان



نزدیک رسید و در دزه پیدایش حق تعالی حضرت حو و حضرت ساره و حضرت  
مریم و اسیه بن نمرتون را نزد ایشان فرستاد تا خدمت ایشان نمایند مانند آنکه  
زمان زنده مر زمان زنده را خدمت میکنند پس حضرت خدیجه انبیا را میدید و همه کلام میشد  
و نیز صفار در کتاب البصار آورده که جناب پیغمبر چشم ابوبکر دست مبارک خود  
مالی و ابوبکر جعفر طیاران او را در غنیه که از نزد خجاشته در دریای حبشه  
آمدند کان کان ملاحظه نمود و شیخ الطایفه محمد بن النعمان در کتاب القالات او را  
که آثار مذکوره و اخبار مسطوره نزد شیعه بحد تو اتر رسیده اند و این گفت و شنید  
در صورتی که اهل سنت رویت مخلوقات و رویت خالق را از یک جنس شمارند  
و متحد الماهیت انکارند لیکن در کلام محققان ایشان مذکور است که رویت  
خالق نوعیت جدا که در دنیا غیر از یک دو بار و انهم خاتم الانبیا را حاصل  
شده و رویت مخلوقات نوعیت علییه پس در صورت اشکال با کلیه ایل  
شد زیرا که اگر یک نوع شرط باشد پس بر مطلق لازم نمی آید که نوع دیگر نیز  
شرط آن شرط باشد و هویدای پیچیدگی است **لنودم** آنکه گویند  
عذاب قبر خاص بر اهل سنت و دیگر فرقهاست اسلام است و امامیه در  
عالم قبر غیر از نعمت و لذت چیز نیست دیگر پس نمی آید اگر چه عصاة وفاق باشند  
و این اعتقاد ایشان باطل محض است بدلیل روایات صحیح و آثار صریحه که در کتب معتبره  
شیعه مرسوم و ثابت اند و عام اند در حق هر عاصی از مسلمانان و با خصوص  
در حق شیعه ابن بابویه قمی از عمران بن زید روایت کند که قلت لاسی الله  
انی سمعتک وانت تقول کل شیء مما فی الجنة علی ما کان منہم قال صدقک  
والله کلیم فی الجنة قال قلت فذا کان الذنوب کثیره صفار و کتب نقلا  
اما فی القیامه حکمکم فی الجنة بشاعره النبیه الطلاع او یوصی الذی و لکنی والله

کلمه من الملم  
بعضی حدیث  
ما من شیء  
نکاحی بکلی  
شیعه دارد  
بشمارند  
باین حدیث  
از ایشان گفته  
راست است  
تم بحدیث  
در سنت اند  
گفته را حق  
ن با هم مذکور  
این حدیث  
صغیر و دیگر  
بل کتب امامیه  
قیامت  
لیست که  
چند بابند  
سلطان  
بسیار کتب



والله انما تخوف علمكم في البرزخ قلت وما البرزخ قال من القبر حين يهتد الى يوم القيامة  
لقد بودوكم انكم كنيد اليمنت دشمنان اهلبيت را دوست دارند و مير که دوست  
دشمن باشد دشمن است زير که احکام گفته اند که دشمن است قسم بياشد دشمن خود و دشمن  
دوست خود و دوست دشمن خود و دوست هم است قسم بياشد دوست خود و دوست  
دوست خود و دشمن دشمن خود پس اليمنت نيز دشمن اهلبيت باشند و اين  
بنابر قاعده ايت که نزد اهل عقل و اصل شرع مقرر است که المحب للمحب  
المحبه مجبوره و مبغض للمبغضه و مبغضه للمبغضه و الشح للمبغضه و مبغضه للمبغض  
المحبه مجبوره پس از انجا معلوم شد که دوست عام است از دوست دارند و  
دوست داشته شده و دشمن نيز عام است از دشمن دارند و دشمن نشدند چو اب  
اين طعن اول بطريق جدل است که اهل سنت دشمن حوارج و نواصب اند و  
حوارج و نواصب دشمن اهلبيت پس اليمنت دشمن دشمن اهلبيت اند و دشمن  
دشمن است پس اليمنت دوست اهلبيت باشند و نيز شيعه دشمن حوارج و نواصب  
دوست پيغمبر اند پس شيعه دشمن است پيغمبر را و دشمن دوست دشمن است پس شيعه  
دشمن پيغمبر باشند و بر چنين قياسي بخنان پيار توان گفت دوم آنکه دوستي و دشمني و تفكر  
بالاصالت و بالذات باشد در مقابله ان دوستي و دشمني بالواسطه و بالعرض  
نست چنانچه در جميع علاقها و تشبهها انچه بالذات است معبر به باشد و انچه بالعرض  
است در جنب ان اعتبار ندارد و مثلاً شخص را در حقيقى شخصى است و نمى گف  
دشمن او پس اين را در حقيقى را دشمن ان شخص نتوان گفت و همچنين اگر نوكر شخصى  
بر او نوكر دشمن او باشد او را نوكر دشمن او نتوان گفت و مثلاً العباس پسر  
اليمنت چون بالذات دوست اهلبيت اند عتبار مرد دوسته ايشان است  
و دشمنى که بسبب دوسته دشمنان ايشان لازم مى آيد بالواسطه و بالعرض



است در جنبان اعتبار سے ندارد و حاصل است کہ اوصاف ثابتہ بالعرض  
 و قتی اعتبار می توان کرد کہ بالذات متحقق نبود و چون وصف بالذات  
 متحقق باشد بالعرض را اعتبار کردن غیر معقول است کہ ما بالذات تو  
 و او لے من با بالعرض سیوم انکہ و هو التحقيق دوستی و دشمنی و وایت  
 من حیث ہی ہی غیر معقول است پس منشا دوستی و دشمنی نے باشد کہ صفت  
 و حیثیات پس اگر شخصی را بوصفی و حیثی دوست داشت لازم نمی آید کہ  
 بجمیع حیثیات و اوصاف او را دوست دارد و انتقال دوستی و دشمنی بالوسط  
 و قتی شود کہ بہمان حیثیت او را دوست و دشمن دارد پس اہل سنت  
 کہ دشمنان اہل بیت را دوست دارند بحیثیت و دشمنی اہل بیت دوست  
 ندارند تا مخد وری لازم آید چہ آرم انکہ و آن نیز تحقیق است کہ اہل سنت چہ  
 را دوست میدارند کہ انہا را دشمن اہل بیت نمیدانند بلکہ دوست و موافق اعتقاد  
 می کنند و در روایات ایشان تہواتر ثابت شدہ کہ انجاء ہمیشہ سلاح  
 و شمشیر اہل بیت و ناصرو مدد وین شریعت ایشان بودہ اند و در صلوات  
 خمس و خطبہا و دیگر ادعیه برایشان سر و میفرستادند آری شیعیان ہم خود  
 انہا را دشمن و مخالف قرار دادہ اند و از اعتقاد شیعیان دشمنی ایشان فی  
 الواقع لازم نمی آید و اہل سنت چہ قسم دشمنان اہل بیت را دوست دارند  
 حال انکہ در کتاب ہای ایشان روایات صریحہ یا نیمضمون موجود اند کہ من با تو  
 ہو بمض لال محمد و فل النار و ان صلی و صام و ابن روایت را طبرانی  
 و حاکم آورده اند و نیز در طبرانی نے است کہ من بغضنا اہل البیت ہو منافق  
 و نیز در طبرانی نے است کہ لا یغضنا اہل البیت احد و لا یحدنا احد الا یندبوم  
 الفیامہ عن الحوض بساط من ناز و حکیم نزد سے در نوادر الاصول نے

کہ بعضی دارد  
 بنام ایضا  
 پس اوصاف  
 است

۱۲  
 بعضی با اہل بیت  
 ندارد کی  
 دوست  
 ندارد کی  
 مگر از اند  
 خود مگر از اند  
 خود در دست  
 قیامت  
 از قوی بنایان  
 ہا کہ گشت ۱۲

نسخہ من از در و یونانی ۱۲ من نسخہ من











اور امعد و روار مذجاسے ان است بخلاف عداوت و اما اصلاح اس کلام میں  
 انشاء اللہ تعالیٰ در باب دوم کہ در توالا و تبر است باشیاع تمام مذکور خوانید  
 شد و در اینجا بعد رسے کہ انتظار سامع را تسکین بخشید التماسیر و بغیر باقی  
 اصلش اینست کہ در میان محبوبان و مبغوضان فرق باید نمود و استحقاق محبت  
 و مبغوضیت را دو قسم باید فهمید یکی آنکہ از صاحب شریعت بقطع و تواتر ثابت  
 شدہ باشد مثل فرحیت نماز و روزه و رین قسم اعتقاد خلاف واقع را کہ محبوب  
 شرع را مبغوض و بالعکس سازد معفو نباید و انت و تاویل باطل و شبهه شد  
 اور امسوع نباید داشت و الاہر کہ انبیا را بجهت زلاستے کہ از ایشان صادر شدہ  
 اللہ مبغوض دارد و یا الیس و فراعنہ و اعنہ الکفر را بجهت آنکہ سبہ های  
 خدا و مخلوقات اوین و در نظام صفات و محبوب سازد معذور بلکہ باجور باشد  
 اللہ من ذلک دوم آنکہ از صاحب شریعت این نوع نبوت رسیدہ باشد و  
 برین قسم کلام حضرت ابو جعفر را محمول باید نمود و اطلاستے کہ در کلام ارشاد  
 التیام ایشان مست بنا بر انت کہ محبت و بعض چون اللہ باشد اللہ با اعتقاد  
 خلاف ضروریات دین مقارن نخواہد بود و اگر تاویل کردہ شود از کلام ایشان تقدیر  
 اطلاق ہم ظاہر میگردد و جائیکہ فرمودہ اند و انکان فنعلم اللہ خلاف اعتقادہ  
 زیرا کہ حوالہ بر علم کنون الیہ ہما بخار است حی اید کہ از صاحب شریعت بالقطع  
 ثابت نہ شدہ باشد مثال قسم اول از محبوبین الملبیت نبوتے اند قولہ تعالیٰ قل لا  
 اسالکم علیہ ابراہیم الا المودۃ فی القربی و قولہ تعالیٰ انما ید اللہ لیدیب عنکم اگر  
 اہل البیت الخ و صحابہ کرام کہ بیعت الرضوان نمودند و ہجرت و نصرت پیغمبر صلی اللہ  
 علیہ وسلم بجا آوردند و بعد از رحلت پیغمبر قبائل مرتدین قیام در زیدند قولہ تعالیٰ  
 یحییہم و یجوبہ و قولہ تعالیٰ یحییہم من حاجر الیہم و قولہ رضے اللہ عنہم و رضوا عنہ



وقوله تعالى لا تجعل في قلبك مثقال ذرة من البغض الى الذين آمنوا واطمأنوا بدينهم لا يريدون  
 الرجوع الى كفرهم معاندين قوله تعالى ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه عدوا  
 وقوله تعالى لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين من يفعل ذلك  
 فليس من الله في شيء وقوله تعالى لا تتخذوا يوسف بنون بالعدو واليوم الآخر يوم  
 من جاد الله ورسوله پس لواصب در عداوت اهل بيت وروافض وخذل  
 صحابه خصوصاً مهاجرين اولين و انصار سابقين و اهل بيت رضوان و قائلين  
 مردان البته معذرت نداشته اند از اين محجوبان اميرم را اگر فرقه از حد و مقدار  
 نشان کمتر داشته يا بعضی از ما صبيحان ايشان را از راه چهل و نادر  
 يا از شبه و تاويل الكار نمايند باوصفا صلحت البته معذرت خواهند بود  
 مثل شيعه تفضيله باکسانی که منکر امامت حسانه که شسته اند از جهان و نشان  
 ايشان مانند محمد بن الحنفیه و زيد بن علي بن الحسن در کلام حضرت امام حسن  
 عجلين قسم مردم را معذرت فرموده اند مثال شمس ثانی از محجوبين جاهل و جاهل  
 مومنين علی الخصوص عامه صحابه و عرب و فرس از سبغضوين فتناء و عصا  
 و ظالمين و کاذبين و غیر ذلک که محبت و بغض اينها از شريعت باوصاف  
 عامه معلوم شده است و در ضمن مضمومات کليمه به ثبوت رسیده قوله تعالى  
 ان الله يحب المحسنين وقوله تعالى والله يحب الصابرين وقوله تعالى  
 ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيل الله صفا کما هم بنیان مخصوص وقوله  
 تعالى والله يحب المتطهرين وقوله تعالى ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين  
 وقوله تعالى ان الله لا يحب الخائنين وقوله عليه السلام اجعلوا العرب ثلاثه اتى  
 عربى و القرآن عربى و لسان اهل الجنة عربى وقوله عليه السلام من امان  
 قريننا امان الله و من عادى قريننا اعدى الله وقوله تعالى والله لا يحب الظالمين وقوله















فقال فوالک ابو بکر ان الصدوق انه لما کان يوم بدر وصنعا رسول الله صلى الله عليه وسلم العرش فقلنا من يقوم عنده لا يدنو اليه احد من المشركين فقام عليه الا ابو بكر وانه كان شاهرا سيفه على راسه فكلما دنا اليه احد ايقوى اليه ابو بكر بالسيف فبقم بعد از انکه از شخصی معاملات شجاعان و دلبران و اصلاح مقدّمات خلافت و امامت مثل آفتاب روشن و ظاهر شده باشد باز احتمال جبر و حق و انکه انبر قابل ریاست بود و پر بوج و شمعیت است مانند انکه شخصی در عین آفتاب نشیند و شمع او چیز ناپدید باشد باز احتمال انکه جرم آفتاب ظلمانی است و این شمع او نور که می بینیم اهریست اتفاقا در مقدار طلوع آفتاب واقع شده آفتاب را در و در خلی نیست پیدا کند و هر که از سیر غزوات و فتوحات عراق و شام اطلاع دارد به یقین میداند که در کمال غم و غنا قلب و در وقت انقلاب عظیم میباشند بر غم خود ثابت ماندن مثل ابو بکر و بکر بود و پانچ فاضل در رسیل خود در مدح بادشاه وقت خود که تمام ملک شام را در عرصه طیل از دست فرمایان خلاص کرده بود و در اهریست و قلعهها شکنه این عبارت نوشته است له الغزوات الصدیقه و الفتوح العمریه و الجوش الغمانیه و الهجاء المجدریه آری از حضرت امیرزاده صلوات شجاعت قوت باز و شمشیر زنی و نیزه بازی و پهلوانان از بر زمین انداختن و بدست خود قتل و جرح نمودن و در غول ها و دشمنان در آمدن آنقدر منقول است که از هیچکس منقول نیست و چون اینها را در متعلق بهنیر سلاح و سوار کاری و نیزه بازی و مهارت در ضرب و خنجر به معیارک و میادین است با اصل شجاعت که صفت قلبیه است تعلقی ندارد و در ریاست که بری ضرورت نیست زیرا که حضرت امام سجاد من بعد من الائمة کاسی باین خیر آشنا شده اند

چون که این  
ابو بکر صیقل  
میداد و بکر  
برای سوار  
نمی باشد  
الصدوق و بکر  
نمی باشد  
چون که این  
مافردان  
سوار  
نزدیک از خود  
سوار از شمشیر  
چون که این  
نماند بکر  
سوار بکر  
و او بود  
استاده بر  
برای نزدیکان  
سوار بود

الحاج آقا گلستانه







روایت عن ابی عبد اللہ علیہ السلام انه قال لا جبر ولا تفویض ولكن امر  
 امرین کید نو و **چهارم** آنکه گویند اطمینت در کتب صحیح خود  
 روایت کرده که کانت عایشه تلعب بالنمات فی بیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم  
 و نسبت این امر بخانه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بزوجه او که صورت محرمه می  
 ساخت و در آن خانه که عبادت گاه این قسم میباید و همه بطوالت و ملائکه  
 و روح الامین بود و در هر وقت میگذاشت بغایت قبیح است حال آنکه خود اطمینت روایت  
 کرده اند که در خانه که صورت با تمثال است نماز جایز نیست و فرشته در آنجا نمی  
 و راید و نیز روایت کرده اند که آنحضرت چون در خانه کعبه در آمد صورت حضرت ابراهیم  
 و حضرت اسمعیل را دید ابراهیم را خارج این افرمود و **جواب** ازین طعن  
 است که این تشبیح و ستمتوجه میشود که اصل سنت لفظ تصویر یا تمثال یا  
 صورت روایت کرده باشند لفظ نبات را جبراً بر صورت حمل باید کرد و بر آنچه  
 درین وقت معروف و مروج است قیاس باید نمود نباتی که در آنوقت رایج  
 بودند یعنی قدر بود و ند که قطعه از جامه را اول مثل دایره مقور میکرد و در وسط آن  
 پارچه دیگر مثل سبده ملفوف کرده می نهاد و اطراف آن دایره را چپ  
 و راست کشیده زیر سبده برشته مضبوط میکرد و ند که آن سبده بر مثال سر ایشان  
 میشد و پائین او بر مثال جد ایشان می افتاد آنکه صورت دست و پا و دیگر اعضا را  
 ظاهر نشود پس بعد بروی خماری و کره می پوشانیدند و این قسم مصنوعات  
 را بنابر سبده نبات نام میکردند و آنچه درین زمانه خصوصاً درین ملک رایج است که قمار  
 تصویر را درین امر مراعات میکنند و استناد کار به این نمایند که در آن زمان نبود  
 در آن ملک محالاً هم نیست چنانچه در جمیع ارتفاعات مانند ماکول و مشروب و ملبوس  
 و مسکن و زیورالات و فرودش ناده که از زمان و تکلف اینوقت تفاوت

مقور  
 که در بدنه  
 القیود  
 بیون  
 جالبه  
 ان  
 بن  
 و نظیر



[illegible][illegible]



رسول الله صلی الله علیه وسلم یسئرنی بر دایه وانا انظر اسے ایچہ بیکون  
 بالدرق والحراب یوم العید پس درین روایت دیدن لعب و تقریر حبشہ بران  
 در عین سجد و نظر زوچہ بغیر محارم بر رسول صلی الله علیه وسلم ثابت ہے  
 شود و ہمہ این امور خلاف مشروع و منافی غیرت اند حالانکہ خود اہل سنت  
 روایت کنند کہ رسول صلی الله علیه وسلم فرمود العیون من غیرہ تعد وانا غیر  
 منه و الله غیر منہ حال ادا فی ناس بانحال را سنے نمی شوند کہ زوچہ  
 ایشان نظر بجانب نمایند یا تماشای او بولعب مردان بینند چہ جائزہ بچہ جواب  
 ازین طعن آنست کہ ابن جہہ بالاسر اسے و بلند آہنکی بنا بر حمل ملازمانست  
 بتاریخ و حال ابتدا اسے اسلام زیرا کہ ابن قصہ قبل از نزول ایہ حجابست چہ  
 نہ امور منات چہ از ولج و چہ نبات آنجانب در انوقت بیرون سے برآمدند  
 خدمت مردان نمود بحضور اجانب می نمود چنانچہ در روایات متفق علیہا بین  
 الشیعہ و اہل سنت موجود است کہ حضرت فاطمہ زہرا زخم آنحضرت را کہ در جنگ کربلا  
 بود می شست و دو امیکر و دو ہسل بن سعد و دیگر صحابیان و دیدند و نقل کردند  
 چہرے کہ قبل التعمیم آن از رسول یا زوچہ رسول روایت کنند ہر باعث طعن شود ایک خون  
 شراب و مست شدن و عہدہ نمودن بطریق صحیح از حضرت حمزہ و ابو طلحہ انصار  
 و دیگر اصحاب رسول عند الفرقین مروی و ثابت است و آنحضرت صلی الله  
 علیہ وسلم ہم دیدند و سکوت فرمودند تقریر منکر وقتے لازم می آید کہ انچہ در محل  
 منکرات کرد و دیگرانکہ عایشہ در انوقت حبیبہ غیر مکلف بود و حبیبہ غیر مکلف اگر  
 تماشای مردان در حالت لہو و لعب بینند خاصہ چون مستور ہم باشد و مردان  
 سوی او نہ بینند چہ منکر پس سے آید و دیگرانکہ لہو و لعب حبشہ سپر و نیزہ یا  
 بود کہ بر اسے نماز مست حرب کفار و بطریق اعدا و آلات الجہاد مشغول این



میگردد پس بصورت احب باز می بود و بعضی سران حرکت در رنگ و دانیدن  
 اسبایان و تیر انداز می و بلا شبهه آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین قسم  
 لعب حاضر شده اند بلکه در بعضی اوقات شریک هم شده و فرموده که ملائکه  
 نیز درین قسم بازیها حاضر میشوند و آنچه منقول است که عمر بن الخطاب حبشیان  
 را ازین لعب نهی کرد پس بیا بران بود که این حرکات سبک را با المواجهت  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم اگر چه در لعب مشروع باشند نوعی از ملوایب  
 فیه و سکوت انجباب را محل بر وسعت اخلاق آن یگانه آفاق نمود چون خطاب  
 و غم یا عمر و امنا یا سینه ارفده بکوشش رسید دست ازان انگار باز کشید  
 و خود هم دران تماشا شریک گردید و دانست که چون مرخص مبارک رسول است  
 بهتر از تکیه و قار اهل فضول است ع هر عیب که سلطان پسند و نه است  
 و عجب است ازین کرده نا انصاف که این قدر را که قبل از تحرم واقع شده  
 بود محل بر پیغمبر و تقصیر منکر می نمایند حال آنکه خود از المله اطهار که جلایا را  
 رسول صلعم اند و در حکم رسول اند و نزد خود ایشان معصوم و منقصر الطاعة  
 چیز ناریت کنند که زبان مجبان صاوق از نفس و حکایت آن می  
 لرزد و از شنیدن آن هر مسلمان با ایمان را موبس بر بدن می خیزد از آنکه  
 است آنچه در کتب معتبره ایشان بر روایات صحیح آمده که حضرت ابو عبد الله علیه  
 السلام باران و شیعه خود را فرمود آن خدمه جواریان و فرزند و جن لکم حلال و  
 بر همین روایت فاسده بنا کرده علمای ایشان در زبان غیبت امام که جسد  
 فاسد می شود و خوش جدائی شود و بمبارف آن رسد و باقیه غیبت  
 مختلط شده همه را مشکوک میکند محل چو ار می برای شیعه فموی  
 داده اند حالا دیده غیرت و اباید کرد و درین لفظ شیعه تا مل باید نمود که اند

(۲)  
 جمله  
 اینجا  
 شیعه  
 نیست  
 می  
 عیب  
 است  
 در  
 این  
 روایت  
 است  
 در  
 این  
 روایت  
 است  
 در  
 این  
 روایت  
 است



غیرت چه قدر دور افتاده و معذرا و صاحب کثر العرفان منتهی احکام القرآن که  
 از اجل مفسران این فرقه است در تفسیر این بولادینا که گفته اند فاعلمین که  
 و تفسیر نموده که اراد الاتیان من غیر الطریق المعهود بین الناس و این امر شایع را به  
 پیغمبر از پیغمبر این که حضرت لوط است علیه الصلوٰۃ والسلام نسبت کرده  
 و از اذل و او باش ازین امور عار و استنکاف تمام دارند چه چای شرف  
 علی الخصوص پیغمبر این پیغمبر را و عارا و اگر کسی را بخاطر رسد که اگر چه نسا بحال  
 اجانب حرام نبود اما استنکاف و حقوق عار از ان جلی اصحاب طبایع سلیمه  
 پس قبل از ورود و شرع نیز بایستی که پیغمبر از ان سینه میفرود و بتجو زنی کرد  
 گویم غیر مسلم است که قبح این امر در افغان سلیمه قبل از نهی شرع مجبول  
 باشد بدلیل آنکه در مجمع البیان طبرستان و دیگر تفاسیر شیعیه در تحت آیه  
 و امراته فاعلمه فضیلت فبشرنا باسحاق موجود است که حضرت ساره زوج  
 حضرت ابراهیم علیه الصلوٰۃ و التسلیم و گفته که ملائکه بصورت مردان خوش شکل با  
 لباسها فاخر و کسوت اعیان نزد حضرت ابراهیم آمدند و سوز ملائکه بودند ان  
 واضح نشده بود خود آمده براس حضرت انها ایستاد و کشیدن کلمات انبیا  
 خجک و تبسم فرمود و حضو زن نزد رجال اجانب و خجک و تبسم او بر کلام انها  
 حالا چه قدر دور از غیرت است پس معلوم شد که حقوق عار ازین امر بعد از رسوخ فح  
 این امر است در افغان و این تبسم قبل از ورود و شرع نبود پس  
 حقوق عار هم حرام باشد و چه کسی تواند گفت کسی در رسم بود و نصاری و  
 مجوس و هندو و عربان جاهلیت و کیان و ساسانیان و اصل خطا  
 و خن و ترکستان و حبشیان و ترکیان و بربریان و دیگر طوائف آدمیان  
 و سائیم خست و بلدان متغاریه که ستر زنان از رجال و نظر کردن انها بسوی

عبدالله بن عباس  
 من تمام الموده فخره  
 الرجل فیضکما ختم  
 ابونا الخلیف ابراهیم  
 علیه السلام بفضله  
 ایضا امامت و اولاد  
 و امر از فایده  
 البشائر ساره فینت  
 فی حیثه عن اربابان  
 و بیا و فقا و فقیل  
 فی جافه و فقا و فقیل  
 علیه السلام و فقیل فی  
 رة عن سفیان الثوری  
 اخذت نصح و فقیل فی  
 کما قال فقا و فقیل فی  
 و بیا و فقا و فقیل  
 فقیل فی سفیان الثوری  
 و بیا و فقا و فقیل  
 فقیل فی سفیان الثوری  
 و بیا و فقا و فقیل



مردان اصلا در آن فرق معمول نبود و مسخو به هم نیت را باب طایع سلیم در اینها  
پیم موجود ملک و سلاطین امر و تجارت و غنای ایشان زیاده بر مسلمین مگر فرقت  
و اقتدار دارند و خود را در مقدمه غیرت و ناموس داری و دور و در می کشند علی  
الخصوص فرقه راجیوت پس بدوستان پس این امر را قبل از ورود و شرح بجا  
غیرت دانستن و ناخطای انکاشستن از قبیل اشتباه عادیات خاصه  
است بحیثیات و سوء ماده الاغالیط و نیز در مسلمین هم عادیات مختلف اند  
ملوک و امارات ایشان با وصف کمال اقتدار که دارند و فرط غیرت  
که ادا می نمایند زنان خود را و علای و غوغا نباشند و تماشا می صحرا و  
دریا و قیل جنگانی و توب اندازی و دیگر طایع مردان تجوز کنند نهایت کار  
آنکه این کار را بوضع بعمل آرند که نظر مردان بر آنها نهفته و نیز تحریم نظر مردان  
است چنانچه که عورت شان کثوف نباشد هنوز هم در شریعت بالاجماع ثابت است  
اختلاف است بعضی گویند که حکم نظر مردان بر زنان اجنبی دارد و بعضی گویند که نه و  
اکثر دلائل شرعی معاطات قرون سابقه تا زمان خلفاء عباسیه و تجوز خروج زنان  
که مستلزم نظریست مردان است چنانچه عاده موبدین قول اخیر اند پس امری که  
هنوز حل و حرمت آن مختلف فیه است و بر تقدیر بدست حرمت واقع قبل التحریم شد  
و منطوقیم دیدن لعب و حرکات مردان بود و نه ذوات و اختلاص آنها و بیستنده مسلم  
صبیه غیر مکلف و لعب هم اجنبی لعب محمود چه قسم محل انکار و استبعاد باشد  
و تحلیل فروج ملوکات خود که طوایف نام از عار دارند و باشند شایع و فوج  
شمارند چراغ اعل قبول نسیم افتد کید نو و و ششم آنکه طعن کنند  
بر اینست که ایشان در تحلیل خود گفته اند ملک الموت نزد موسی علیه السلام  
برای قبض روح و طیانچه زدن حضرت موسی بر روی

و در این باب طایع سلیم در اینها  
پیم موجود ملک و سلاطین امر و تجارت و غنای ایشان زیاده بر مسلمین مگر فرقت  
و اقتدار دارند و خود را در مقدمه غیرت و ناموس داری و دور و در می کشند علی  
الخصوص فرقه راجیوت پس بدوستان پس این امر را قبل از ورود و شرح بجا  
غیرت دانستن و ناخطای انکاشستن از قبیل اشتباه عادیات خاصه  
است بحیثیات و سوء ماده الاغالیط و نیز در مسلمین هم عادیات مختلف اند  
ملوک و امارات ایشان با وصف کمال اقتدار که دارند و فرط غیرت  
که ادا می نمایند زنان خود را و علای و غوغا نباشند و تماشا می صحرا و  
دریا و قیل جنگانی و توب اندازی و دیگر طایع مردان تجوز کنند نهایت کار  
آنکه این کار را بوضع بعمل آرند که نظر مردان بر آنها نهفته و نیز تحریم نظر مردان  
است چنانچه که عورت شان کثوف نباشد هنوز هم در شریعت بالاجماع ثابت است  
اختلاف است بعضی گویند که حکم نظر مردان بر زنان اجنبی دارد و بعضی گویند که نه و  
اکثر دلائل شرعی معاطات قرون سابقه تا زمان خلفاء عباسیه و تجوز خروج زنان  
که مستلزم نظریست مردان است چنانچه عاده موبدین قول اخیر اند پس امری که  
هنوز حل و حرمت آن مختلف فیه است و بر تقدیر بدست حرمت واقع قبل التحریم شد  
و منطوقیم دیدن لعب و حرکات مردان بود و نه ذوات و اختلاص آنها و بیستنده مسلم  
صبیه غیر مکلف و لعب هم اجنبی لعب محمود چه قسم محل انکار و استبعاد باشد  
و تحلیل فروج ملوکات خود که طوایف نام از عار دارند و باشند شایع و فوج  
شمارند چراغ اعل قبول نسیم افتد کید نو و و ششم آنکه طعن کنند  
بر اینست که ایشان در تحلیل خود گفته اند ملک الموت نزد موسی علیه السلام  
برای قبض روح و طیانچه زدن حضرت موسی بر روی

کتاب جامع در علم الکلام











که تخصیص بعضی معاملات را با بعضی نندگان سببی است ناشی از مرتبه قربان نبوده و  
سببی نیست از درجه مزاج لطایف روحیه او و سببی نیست از اقتضای دور و  
سببی نیست از جهت اسماء و صفات الهی که مسبب این کس اند و علی بن ابی طالب  
همچنان تخصیص بعضی نندگان بعضی الوان و اشکال و وسعت یا ضیق رزق و طول اجل  
یا قصران اسباب دارد که بعضی را نظائر طایع و طبایع و برشته را غوار  
نجوم و احکام دریافت میکند و احاطه کارخانه های خدای را غیر از یک ذات  
یا که امکان نیست و اگر اسباب این قصه را که از علم تاویل الاحادیث است و آن علمی است  
که بغایت دقیق و یقین مبتنی بر اصول باریک و درنجایم گنیم از وضع این رساله و مذاق  
آن دور نیست و موجب تطویل و اطال سماع گردد **لک** و  
نقص آنکه طعن کنند بر اینست که ایشان در صحاح خود حدیثی رواست کرده اند  
که دلالت دارد بر اینست که بسوی پیغمبر مان و بسوی حضرت ابراهیم علیهما  
السلام و آن حدیث این است که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود و نحن احق  
بالتشک من ابراهیم اذ قال رب ارنی کیف تجی الوتی **جواب** این  
طعن اول آنکه شیعه نیز در قصه طحیه و شناطرو او با حجاج نسبت شک بحضرت  
ابراهیم روایت کرده اند چنانچه سابق گذشت و نسبت شک بیک پیغمبر و طعن و تشنیع  
کفایت میکند پس طعن مشترک شد مخصوص بجهل سنت مدار و ثانی آنکه معنی حدیث  
از قبیل قیاس استثنائی است که در روایات نقیض ثانی را مقتضای کرده اند  
تا نقیض مقدم را استنتاج کنند و غرض رسول صلی الله علیه و سلم از این تقریر اینست  
که آنچه در قرآن مجید واقع شده که و لکن لطمین قلبه نباید فهمید که دلالت  
بر شک و عدم حصول یقین میکند و حاصل تقریرش آنکه اگر ابراهیم را شک می بود  
اما از البسته شک می بود زیرا که ما ابراهیم را چون ما را شک نیست ابراهیم را

لک و در حدیث  
تجید یعنی نفی شک  
ابراهم علیه السلام ای  
نوکان از کلام من ابراهیم  
شکاکان کلام ایشان  
من قدر و بر من ابراهیم  
شکاک از نفس شکاکان  
اسد من الشک  
بهم جرم  
ابراهم ای ان ابی  
المسلم و انما اراد ان  
یری الکلیف و البیاض  
یعنی الاجزاء المتفرقة  
المتالیف فخطوا ما علموا  
و اعادوها کما علموا  
و لک کما انما شک و غیر  
القیل و الشیخ الکوفی و  
زیاده النور و الخیر  
من ابراهیم و لک ان یقال  
و لک مع انما شک و غیر  
حقا که خبر بدان ای ابراهیم  
الذی شکک فی حاله و سلم  
تحت خط و بر خط  
محل و خط



ما لبسته شک نخواهد بود پس حال او مجرد براسه متقی بود از علم یقین بعین یقین  
والکلام را بر ظاهرش حمل نمایند نیز راست می آید زیرا که شک متقابل یقین است  
و چون یقین راست مرتبه است علم یقین و عین یقین و حق یقین شک را نیز مرتبه  
ثالثیه می باید تا از اهر مرتبه از یقین مرتبه از شک واقع شود پس مراد از شک  
اینجا عدم حصول عین یقین با وجود حصول علم یقین است و عدم حصول عین یقین  
تقصا می نماید و چه ضرورت است که اینجا همه امور عیبیه را بچشم مشاهده  
کنند و بچشم انشعیه و سنی بوجوب ان قائل نیست این مطلب صحیح را اصلا  
از جا و ده حق نخواهد زد و محل طعن گردانیده اند و آنچه خود این گروه در حق انبیاء  
و رسل روایت میکنند فراموش نموده اند چنانچه بنی از ان  
در باب نبوات انشاء الله تعالی ذکر شود و کیفیت اعتقاد این فرقه در  
حق انبیاء واضح گردد و **کیرد و دوشتم** آنکه گویند اینست  
روایت کرده اند که حضرت ابراهیم دروغ گفته است حال آنکه انبیاء را عصمت  
از دروغ بالاتفاق واجب است و الا ارتضاع امان از تبلیغ اثبات لازم آید  
و نقص عرض بعثت متحقق گردد و **جواب** این طعن آنکه کذب درین روایت  
بمعنی تعارض است که بحسب ظاهر دروغ می نماید و در حقیقت صدق است چنانچه  
در بظاہرات پیغمبر زمان پیش منقول است که فرمود العجا بجزیه لا یدخلن اجمته و فی  
حاکم علی و له نافع و ان فی صخره و جک بیا ضا و مثال فلک و از  
حضرت امیر نیز این قسم تعریضات بسیار مروی است و کذب ثلث خیر است  
ابراهمیم نیز از یقین قبیل بود زیرا که ایشان زوجه خود را بجهت خوف جباری  
خواهر خود گفتند و مراد اخوة اسلامی داشتند و انی مقیم گفتند و مراد  
بنیز گوی و کدورت روحانی که بالاتر از مرض جسمانی است اراده

و در بعضی از کتب  
ابراهمیم نیز از یقین قبیل بود زیرا که ایشان زوجه خود را بجهت خوف جباری  
خواهر خود گفتند و مراد اخوة اسلامی داشتند و انی مقیم گفتند و مراد  
بنیز گوی و کدورت روحانی که بالاتر از مرض جسمانی است اراده



اراده فرمودند و فعله کبیر هم براس الزام کفار بطریق فرض ذکر کرده اند پس  
 اطلاق کذب برین امور محض بابت کلمه و مشابهت است و اینقت در ستم بنابر  
 مصلحت ضرور است بود چه اگر دفع جبار است از مال و جان و ناموس  
 خود منجر بکذب صریح شود آن نیز در آنوقت حلال میگردد و چه جائی بقیضا  
 و همچنین الزام دادن کافران و کفار که رفتن از مشاهد عبادت اصنام  
 با جمله این روایات صحیح المصالحین محل طعن گرفتن روایات خود را که  
 صریح دلالت بر شتاب و قبایح در حق انبیا و رسل می نمایند فراموش کردند خلیه  
 دور از حیاست و در باب بنوات معلوم خواهد شد که انبیا بعضی انبیا را منکر  
 وحی است که گویند و بعضی عجب و تعجب و عطاء و وصف کنند و بعضی را کتمان  
 کبیره که موت بر آن هلاک باشد نسبت نمایند و در عقاید این فرقه موجود است که  
 انبیا را کفر بر انبیا تقیته واجب است این روایات و عقاید خود را بار و بار این بعضی  
 گفته موازنه باید کرد و انصاف باید داد که در نو و و ستم انکه گویند  
 اهل سنت در صحاح خود روایت کرده اند که ان الشیطان یقر من خل عمر بن  
 کلام و دلالت میکند بر تفضیل عمر بر انبیا و رسل زیرا که انبیا از شیطان محفوظ  
 نمانده اند بدلیل نصوص قرآنی که در حق حضرت آدم فرمود **و جعلنا من الذین**  
**و در حق حضرت موسی قال هذا من عمل الشیطان و در حق حضرت ابوب**  
**انی منی الشیطان بنصب عذاب و در حق جمیع انبیا و رسولان عموما و اما**  
**ارسلنا من قبلک من رسول و لایستی الا اؤامنی النبی الشیطان فی**  
**امینه** است غیر ذلک من الایات و الاحادیث و بیون شیطان از عمر  
 بلکه از سایر عمر فرار کند و از انبیا و رسل حسابی بر ندارد بلکه در ولایت انبیا  
 تصریح کند و انقادی و سوسه نماید البته عمر افضل باشد از انبیا و رسولان و حجج و این

انما قاله غیر محذور  
 یعنی قول الشیطان  
 و حق انکه است انبیا و رسل  
 الکیف مع انبیا و رسل  
 الحقیقه همان دلیل  
 معذب یا انبیا و رسل  
 علی غلیظ این هم  
 صحیح اهل الاسلام  
 و مع مظلوما و ظلمه سلطان  
 و علی یقوله بقرآن  
 بعضی باطلان و انبیا  
 غده و انبیا و رسل  
 سلطان ان میمون  
 موصوفه امانه نصرت  
 و اخبر ذلک الشیطان  
 بوسه و مضع یا انبیا و رسل  
 فاستقام فی انبیا و رسل  
 انبیا و رسل و انبیا و رسل  
 علی غلیظ این هم



طعن را از اکبر مطاعن اهل سنت شمارند و دشمنان ایشان بعد از تفریر این  
 کمال بیخ و وفا فر کنند و اهل سنت ازین طعن بچند وجه جواب دادند اول که  
 حلیه دندان شکن است آنست که از شیعه می پرسیم یا شما بطو اهرس آیات و تسلط  
 شما طعن بر انبیا قایل ندیانه اگر قایل شدید پس مذہب خود را که عصمت انبیا و ائمه  
 است کذب شد و اگر قایل نشدید و این آیات و امثال آنها را تاویل کردند عصمت  
 انبیا را از شیطان برقرار داشتند هیچ نقصانی بانبیا عاید نه گشت نهایت کار این است  
 که عمریم بانبیا درین خاصه شریک شد و بعضی اولیا و بعضی فضایل شریک  
 انبیا می خوانند شد و هیچ محدودی لازم نمی آید فرق اینست که تسلط شیطان  
 بر انبیا متمنع است و مرتبه ایشان را عصمت نامند و بر اولیا ممکن غیر واقع و این مرتبه  
 را محفوظیت گویند و نص قرآنی صریح دلالت میکند که بعضی بندگان خدا را تسلط  
 شیطان محفوظ اند بی آنکه تخصیص بانبیا کرده باشند قوله تعالی ان عباد  
 لیس لکم علیهم سلطان و قوله تعالی الا عبادک منهم المخلصین اگر عمر نیز در  
 عباد داخل باشد کدام محدود عقلی و شرعی لازم می آید و این عبارت که فلا  
 از سایه فلانی می گزیر و تمیز است ضرورتیست که بر معنی تحقیقش حمل نمائیم تا  
 استبعاد و بهر مدعا آنست که شیطان قدرت بر اغوا ابر و انداز و متاثرش و  
 تعالی قل ان الموت الذی تفرون منه و قوله تعالی فلا جدار و ریدان  
 یقیض و هم انکه ذرا شیطان از ظل عمر نترسیدن و از انبیا و رسل مستقر  
 افضلیت عمر نمی شود زیرا که در ذوالان از کو قوال و پیمان و قطع الطرق  
 از فوجدار و چو کیداران آنقدر می ترسند که از باد شاه وقت نمی ترسند  
 بحکم آنکه اینها منصوب اند بر اسع مدافعه مفسدان غیر از مدافعه مفسدان  
 ایشان را شغل و انهم می نیست پس مکاید و مکامان آنها رستنی که ایشان



شناسند بادشاه وقت را که شغال بسیار دارد و با مور کثیر این تمام می نماید حال  
 نمی شود و چون عمر را منصب حساب بودار باب منکرات و مناسبات حساب  
 شیطان اندازد و تقابلیت می ترسد و بدین حساب او را در باب مناسبات و تقابلیت  
 گروه و بفرمان او جاسوس شده و کوه و زمین بزودن وره او از لرزه بازمانده و بکلمه  
 رسیدن شیطان از شخصی یا چیزی مستلزم تفصیل این شخص یا آن چیز را بخواهد  
 انصافیت او بالقطع ثابت است و میشود و چنانچه او آن و نماز که با جماع و فرائض  
 مرد است و صحیح است که شیطان شنیدن او را از اذان حدیث کنان میگردد  
 و در نماز حاضر میشود و وسوسه میکند و بالا جماع ثابت است که نماز افضل جمیع عبادت  
 مقصوده است و اذان که وسیله است از وسایل نماز و سنت است فرض  
 نیست با نماز چنان برابر است تواند کرد در بعضی قیاس حال عمر و نبی را با فیهید  
 سیوم انکه نبی بوجه کلی مکاید شیطان را بیان نمیکند و مداخل او را ب  
 بیفرمانند و عمر درین باب بوجه جزئی نظر میکرد و بنده کارها و خورده شناسا  
 بعل می آورد و وسایل و ذرائع اغوا و ضلال را بیکان بیکان تفحص و تفقیص مینمود  
 و چون درک احکام کلیات عقل است و درک معانی متفرعه از جزئیات و عموم  
 و ویم سلطان القلوب و حاکم وجود انسانست و در اکثر اشخاص و اکثر  
 اوقات بر عقل غالب می آید و از خوف و ترس عقل حساب می برنماید و در  
 و بسبب آن خوف و ترس از انفاذ احکام و اجراء او امر و نواحه خود در  
 مملکت اعضا و جوارح باز نمی آید تا دست می که خود از چیزی خائف و ترسان  
 نشود و شیطان نیز بی موافقت و مساعدت و هم کار می پیش نمی برد و اگر هم  
 با او فریق نشود و الت صنعت او مفقود گردد و مانند خبر بے دف و مانند لاجرم  
 خوف شیطان از عمر و امثال او بیشتر باشد از خوف نبی و رسول و این



و این معنی موجب تفضیل عمر و عمر بان نیت بلکه ناسته از عمل و صنعت خیریه نثار  
است که مقتبس و مأخوذ از انوار انبیاست علیهم السلام چهارم آنکه حضرات  
انبیاء مردم را بطاعات دعوت میفرمایند و از معاصی راجز مینمایند ترغیب  
تربیب امور اخراة از نعم جنت و شداید و فتنه و ان امور اول از نظر غایب اند بلکه از  
عقل ترغیب دوم موجود و اجل اند و کسی که ایمان قوی دارد و ان امور را  
آزای العین می بیند و میداند و بر موعید انبیا و توفیق تمام دارد کیاست  
مادر الوجود دست و عمر و امثال او مردم را ترغیب و تربیب و نیوے باعث  
ربطاعات و مانع از معاصی بوده اند و بضرب دره و سوط می ترسانند و اکثر  
خلق از موجود و عاجل حساب بسیار بر میس دارند و خوف و طمع در ان مینمایند  
لاجرم حبس و شیطین و اتباع او از صولت و هیبت عمری زیاده از انبیا و رسول  
میشیرینند و از نام او برخود می لرزیدند و لکن حضرت امیر فرموده است که اسلطان  
نزع اکثر مائز ع القران و مثل مشهور مینویست که یار کے الکی بیوت بها  
یعنی جنت که بر اسب زده تصرف مینماید از عزا ئم و حضرات انقدر نمی ترسند  
که از کفش کار سبب بخیم آنکه این طعن منقوض است بروایت صحیح که در کتب شیعه و  
سنن و موجود است از حضرت امیر که ایشانرا از واپس یاران ایشان سوال  
کردند و ایشان منقبت و فضیلت هر یک را رشتادند و ند چون نوبت بحال عمار  
رسید فرمودند که ذاک الذی اجاره الله عن الشیطان علی سان شکیم  
بس محفوظ بودن عمار نیز از شیطان ثابت شد و تقریر می که سابق در  
طعن مرقوم شد و اینجا جبار می باید کرد و عمار را نیز بر انبیا تفضیل باید داد  
زیرا که ماده واحد است عمر نشد عمار شد فرق همین است که عمار بخود شیطان  
محفوظ است و عمر با وجود محفوظ بودن شیطان را می ترساند و



می گزیند لیکن چون اینب را بر عظم طاعن رتبه عارجم حاصل نیست البته تفضیل عا  
لازم اندکید صدم آنکه گویند در صحیح اهل سنت روایت آمده که بلال را  
آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش پیش خود در پشت دیدند و او از  
نعلین او شنیدند و درین روایت تفضیل غلام ابو بکر بنیاد پیغمبر صلی الله  
علیه وسلم لازم می آید و این نهایت غلوست و درین طعن عجب جور و  
تقصیبی رفته است زیرا که تقدم بلال بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در پشت  
قبیل تقدم او بود در دنیا که هنگام رفتن آنجناب پیش پیش می شد و سنگ و خار  
و خشت را از راه دور میکرد و همیشه معسول خادمان است که پیش پیش خود  
میسروند و از دحام گذرند گان و جانور را از دفع می نمایند و این را کمال ادب  
میدانند بلکه سوادپ آنت که مخدوم را محتاج کنند بآنکه خود  
بدرافعه نراسمین و تصفیه راه و اختیار طریق خشک و پاک از طریق  
مرطوب و ناپاک بپردازد و جمیع ملوک و امارا و اعیان همین مرسوم دارند و عربان  
جاهلیت با وصف جفا که که داشتند نیز این ادب را می شناختند و لکن  
بطریق مثل در ایشان مشهور بود که ثلث تبقدم فیها الا صاغ علی الاکابر  
او اسار ذالایلا او خاضوا سیلا او صا دو خیل او این تقدم نه تقدم در  
و خول جنت است و نه تقدم در مراتب و درجات آنجا که موجب تفضیل شود  
و اگر بالفرض و قول بیشتر هم سابق می بود پس با بقیت و دخول موجب تفضیل  
و بزرگه و قتی میشود که در ثواب اعمال و مجازات باشند و الا فرشتگان  
قبل از پیغمبر ان داخل پشت می شوند و حضرت ادریس قبل از پیغمبر داخل  
شده اند بلکه ابلیس نیز قبل از خلقت آدم داخل می شد و تیر بزرگه و فضیلت  
عظمی در ان است که در پشت بحد خود و در نقطه داخل شود و چنانچه جناب پیغمبر



2

موضع

منه

✓

;

قصدي

٩١٣

ملفوظات

بسم الله الرحمن الرحيم

10

2

11

11

2

ش

10



را بود نه انکه روح او داخل شود در خواب یا در استغراق و او را خبر سے انین  
باجر انباشد و چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را مرتب امت خود و مقدار  
ثواب و درجات امتیان سے نمودند صور مثالیہ را باب ان درجات را حاضر  
می ساختند و نشان میدادند کہ فلاں نے از امت تو باین عمل این درجہ یافتہ  
است نا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مردم را بخواص آن اعمال مطلع فرماید  
و بعضی اوقات از صاحب آن عمل می پرسیدند کہ ترا باین مرتبہ دیدہ ام بہ  
وسیلہ کدام عمل رسیدہ تا او را تا کی باشد بر بدوستان عمل می کرد  
نیز تخریض و ترغیب شود و آن اشخاص را اصلاً خبر نمے شد و خود را در بہشت  
دیدند از ہمین قبیل است ویدن بلال پیشش خود کہ بسبب سوال و شکنجہ  
حقیقۃ الحال فضیلت تحت الوضوء واضح کردید و علی بن القیاس اصحاب صحابہ  
یسار را در احادیث متعدہ نام برده اند کہ فلاں نے در بہشت چنین دیدم  
و فلاں نے راجحان و لیلان عمل با نیر شبہ رسیدہ اند از آنجملہ است و بعضی از  
زن ابوطالب انصار سے و از آنجملہ است حارث بن النعمان انصار سے کہ قرات  
اور او بہشت شیند و معلوم شد کہ این مرتبہ او را بسبب خدمت و برادر حاصل  
گشتہ و بطبرانی در تہجد حدیث بلال ذکر فقہ او و لا و ایشان نیز روایت کرد  
و ما وہ ہشکال را قطع نمودہ عن ابی ہامۃ ان لبی صلی اللہ علیہ وسلم قال  
دخلت الجنة سمعت حرکة امامی فنظرت فاذا بلال و نظرت الی اعلاما فاذا  
نقرا و امتی و اولادہم و نظرت فی اسفلہا فاذا ہم الاغنیاء و در تفسیر این  
شبہ کہ لفظ غلام ابو بکر آورده اند چہ بلا تعصب و غما و از ان می تراود انصار  
نمی کنند کہ اگر انتساب با ابو بکر و علا و اہل سنت را باعث برادر  
فضایل بلال و اعتقاد یکی او می شد مجہدین الی بکر عیر انیگر دیدند و او را

نیر شبہ  
سبب  
نکات مردم  
بہشت  
بلال است  
و فلاں مردم  
با اعلام  
خست پس  
یکہان تغییرات  
است من  
نمود او را  
ایشان  
و فلاں مردم  
پائین نیست  
پیش  
یکہان  
ایشان  
و فلاں مردم  
نیر شبہ



چرا استایش نیکو و ند که سپهر شخص افریت با و از غلام بالبدایه نمی فهمند که نزد  
الهیست بلال را این مرتبه برکت خدمت پیغمبر قوت ایمان و صدق اخلاص و طهارت  
بطاعات حاصل شده و ایند این روایت را در تحریض بر تحفه الوضوء وارد کرده اند  
نه در فضائل ابوبکر **کتاب صد و یکم** اگر گویند در کتب الهیست  
که کورست که حضرت صلعم فرمود و ان الله تعالی که نظر عثیمه یوم عرفه الی  
عباده فباها بالناس عامه و بمعبر خاصه و این روایت موجب تفضیل عمر پیغمبر  
میشود و تحقیر جناب پیغمبر صلعم که او را عامه ناس داخل کرده اند و عمر را خاص قرار داده  
اند و درین طعن جور و جفا و تعصب و عناد از حد گذشته و حمل الکلام علی غیر محله  
بنهایت رسیده اول درین کلام کدام دلیل است بر آنکه پیغمبر صلی الله علیه  
سلم در عامه بود و زیرا که مراد ناس حاجیان حاضرین اند و قاعده اصولیه است  
که سکن از عموم کلام خود خارج می باشند دوم آنکه فیه عموم و خصوص موافق متعارف  
مردم این زمان که گویند فلاسفه در عامه است و فلاسفه در خاصه  
ازین لفظ اصلا از روی عربیت راست نمی آید لسی این را میفهمد که مطلق ناس  
یا کلام عرب باشد بلکه معنی آن است که حق تعالی در آن روز با فرشتگان  
تفضیلت حاجیان ذکر فرمود علی العموم و تفضیلت عمر بیان کرد و تخصیص بر  
درین حدیث تفضیلت جمیع خضار حجه الوداع است آنرا بر عمر تخصیص فرمود  
بسیاحات بر اساس اظهار شرف و نزد ملا و علی که تفضیلت بخباب در  
ملا و علی شهرت یافته بود و معتقد بزرگ ایشان بودند و درین وقت  
ایشان را بحال عمر نیز مطلع کردند که یکی از یاران او این شخص است که این تیره  
وارد پس در حقیقت بسیاحات بزرگ پیغمبر است که رفیقان او و یاران  
او و مرتبه دارند **کتاب صد و دوم** اگر طعن کنند بر الهیست که ایشان

بار کسی خدا  
بنفستانه  
کردن است  
روایت  
بنده کان بود  
پس فافهم کرد  
بنام مردم  
نموده اند















[illegible]



و با طیل خود را در آن روایات مندرج و منتشر ساخته دین و ایمان اکثری  
از عوام را با بن حسیله بر باد و قدا دادند و سر کرده این کاران و دعا بازان در زمان  
حضرت مجاهد و حضرت باقر و حضرت صادق علیهم السلام هشام بن الحکم  
و هشام بن سالم و احوال طالق و مثنوی و زید بن جهم بلائی وزیر ازین  
اعین و حکیم بن عتبیه و عروه خیبری اند که اذعان روایت ازین هر سه امام عالی مقام  
دارند و همچنین در نایب بعد قرن ازین گروه جماعات کثیره راه این حلیه می پیمود  
اند و غارت دین و ایمان حسیلانی می نمودند تا آنکه نوبت حضرت امام  
محمد بن الحسن المهدی رسید و ایشان متوالد شدند و در حالت طفولیت  
و صغر سن در کدشتند باب تزویر و مکر بعد از غیبت ایشان مفتوح شد  
و اکاذیب بسیار در اصول و فروع و اخبار و مطاعن صحابه و خلفاء و اهل بیت  
المؤمنین و مدح شیعیه و ذم اهل سنت و فتنه و فتنه روایت نمودند و حضرت  
المنصور در هر وقت ازین گروه برداشت و بیزاری از اظهار میفرمودند و عقاید  
ایشان را رد میکردند و روایات ایشان را نکذیب و انکار می نمودند و آنها  
نیز مردم ظاهر میکردند که این همه بنابر بقیه و اخلاص است و الا ما را خصوصیتی و تفریق  
ایشان متحقق نیست که دیگر از انبیت و باین وسیله از مردم عوام خصوصاً  
که در بلاد دور دست از مدینه منوره واقع شده بودند مثل اهل عراق و اهل  
خاراس و قم و کاشان و مانند این شهرها خمس و دیگر وجوه نذر و نیاز نام خصماً  
میکرفتند و رفقات جعلی و مهرهای لباس از جانب حضرات بانها  
میدادند و دین خود را بمن قلیل دنیا می فروختند تا آنکه ندیده بهم رسید و صورت  
گرفت و عجب آنست که کلینی و دیگر امامیه در کتب صحیح خود از آنکه اظهار کنند  
این گروه فضل نمیکند و باز روایات همین اشخاص را قبله و کعبه خود ساخته اند و



زید شهید مجاهده افکار عقاید این گروه فرموده و اینها ما زجر و تیغ واقعی نموده  
اما آنکه روزی شام احوال را گفت که الاستیجی فیما تقول عن ابی و هو بر  
عنه حتی قال الا حول له یوما انک لست بام و اما الامام بعد انبیا انوک  
محمد فقال یا احوال لا تستیجی فیما تقول ان ابی بعلمک مسائل الدین و لا یطیعنی و انه  
کان یجنی جباة یداً و کان یرد اللثم فیصلها فی نفسی فکیف لا یکنی علی کل  
النار ید الا یكون ابدار و اه الکلینی و غیره من الامامیه و از دعای ذمیه امامیه که  
خود را بحضرت موسی کاظم منسوب میکرد و در حقیقت اجتناب از او بود  
زمان حارون رشید اسحاق بن ابراهیم شاعر است که مقلب بود بدیکرین  
منکر صانع و منکر نبات و منکر بعث و این قیاح او در جمیع تواریخ معروف و مشهور است  
و معین الشیخ الطائفة محمد بن محمد بن النعمان که نزد ایشان شیخ تفسیر شهرت دارد  
استاد سید مرتضی و ابو جعفر طوسی و شاکر و محمد بن بابویه است  
کتاب الثالوث و المناقب او را از فقها و پیشوایان خود شمرده و بعضی از آنها را  
و کتابها را منور و برده اند و بحضرت باقر و صادق و دیگر ائمه نسبت نموده اند  
و نقل کرده اند که ایشان این کتب را خطامیکردند و ما را و صحت بحفظ و تفسیر این چند  
الوقت نموده اند و چون این کتب نزد شیعه رسید همه را بر سر و چشم گذاشته  
اند و روایات آن خطایست و بجا با انکار نهاده و اما الکلینی عن ابی خالک شنبه که  
طایفه از ایشان کتاسی را بعضی آثار سید مرتضی ائمه نسبت داده اند مثل کتاب  
توسیه الاستاد امامیه و بعضی از ایشان نصرانی بوده اند که دعوی محبت  
و طاعت نموده خود را در شیعه داخل کرده اند و گفته که ما از اصحاب فلان امام  
ایم و لا نکه در قوم و قبیل خود اسلام ظاهر نموده و در نماز و روزه و عبادت  
و اوضاع و رسوم مشرکین ایشان مانده و عبادت و عبادت و طول العمر کل و غیره

ایضا یکنی  
در بعضی کتب  
پیران او نیز است  
از ان ناکه گفت  
احوال و ماروزی  
نوامش و امام  
بعد از پدر و برادر  
نوه است پس  
گفت ای احوال  
ایضا یکنی که  
بچینی گوئی یا  
پیران یا بنوز  
از مسائل این  
نیاور و در حدیث  
ادعای حضرت  
سید مرتضی  
بگوید و ترا پس  
فی نهاده و در سنن  
سین پس علی بن  
نیز است و از  
چیزی که در کتب  
مراد و در







نظر در بحث متوجه باین مطلب کرده شود که نظر قصص از نظر ضمنی بر حجاب  
بسیار دارد و بحث تفصیل از بحث اجمالی تفاوت بنما باید دانست که اسلام  
شیعه خید طبقه بوده اند طبقه اولی کسانی که این مذہب را بلا و منظر از شیعیان  
المضیلین البلیس همین استفاده نمودند این طبقه منافقین اند که باطن عداوت  
اہل اسلام مضمور داشتند و بظاہر بکلم اسلام متکلم شدند تا راه در آمد در  
زمرہ اہل اسلام و انوای ایشان و ایقاع مخالفت و بغض و عداوت و فتنہ بینہم کشا  
کرد و مفتدا ایشان عبد اللہ بن سبا یہودی ضعیفست کہ ابتدا حال او را  
تا بیخ طبر سے در باب اول منقول شدہ و او اول بقضیل حضرت امیر و  
ثانیاً بتکفر صحابہ و خلفاء حکم باز داد ایشان و ثالثاً بالوہیت حضرت امیر مردم را  
و دعوت نمود و حجب استعد او ہر یک را از ابتلاء خود در جالہ اغوا و اضلال در  
آورد پس او قدوہ علی الاطلاق جمیع فرق رفضہست کہ ابن النین خیانت الگہن از  
سینہ البلیس یعنی در قلوب اہل زمین آورده اوست اگرچہ اکثری از ایشان کفران نعمت  
اونانید و او را سیدی یا کتد بنا بر آنکہ بالوہیت حضرت امیر قایل شدہ بود و لہذا  
را مقتدا، خلاۃ دانند و بس لیکن در حقیقت ہر مہمہ شاگردان و مستفیضان شہیدان  
اونید و از نیت کہ جمیع فرق ایشان معنی یہودیتہ شاہد محسوس است احلاق یہودی  
مخفی و مدسوس از کذب و افتراء و بہتان و سب بزرگان و لعن بایران رسول خود  
بجل کلام اللہ و کلام الرسول بر غیر محل اودا ضمار عداوت اہل حق در دل و اطہار  
پاپلوی و تعلق از راہ خوف و طمع و نفاق پیشہ گرفتن و تقیہ را از ارکان  
دین شہردن و رفعات مزورہ و مکاتبات جعلی ساختن و انہا را پیغمبر  
ائمہ نسبت نمودن و ابطال حق و احقاق باطل برای اغراض فاسدہ و بنوعی  
خود گردن و اینقدہ کہ مذکور شد اندکی است از بسیاری و نمودایت از قرآن



و اگر کسی را اطلاع تفصیلی منظور افتد باید که از سوره بقره گرفته و از انفاق  
 بغور و فکر مطالعه نماید و آنچه در ذکر وجود بیان از صفات و اعمال و اخلاق موجود  
 در ذین خود محفوظ دارد باز صفات و اعمال و اخلاق انیفره را با آن محفوظ خود  
 مطابق دهد یقین است که صدق این مقال در دل او در آید و مطابق النعل  
 بالنعل از زبان او برآید **طریق دوم** جماعتی از ضعیف الایمان منصفان  
 و قائلان حضرت عثمان و تابعان عبداللہ بن سبا کہ بدگویان صحابہ کبار و چون  
 مصدر خجاست عظیم در اسلام شده بودند و وی آنند هستند کہ در بلاد اسلام  
 بی توسل بعالیجنابی توانند گذرانید چار و ناچار و در لشکر حضرت امیری  
 خریدند و خود را از شیعه انتخاب می شمرند و مخلصین و صادقین می گویند و  
 برخی از ایشان بطبع خدمات و مناصب از صوبه داریها و فوج داریها و دیگر  
 اعمال و اشغال بیت المال دامن مبارک حضرت امیر را از دست نمی داوند و  
 و با اینهمه خیانت باطنی آنها عند الوقت از پرده کمون بر منصف ظهور جلوه می نمود  
 و نا فرمانی جناب امیری ورزیدند و هرگز کلام ارشاد نظام انجمن ابسمع اصفا  
 گوش نمی کردند و دعوت او را اجابت نمی نمودند و خلافت او امر و نواهی نام  
 بحق بعمل می آوردند و هر گاه بر خدمات معین و منصوب می شدند دست ظلم  
 و خیانت بر بندگان خدا و مال اللہ درازی ساختند و حق صحابہ کبار بر  
 گرم بازار می خود زبان طعن می کشاوند و این جماعه اندیشوایان را و فضل  
 و اسلاف ایشان و مسلم النبوت نزد آنها کہ بناء دین و ایمان خود در آن  
 طبقه بر روایات و منقولات ابن فساق و منافقین نهاده اند و اکثر روایات  
 انیفره از جناب امیر بواسطه همین شخص است و سبب در آمدن  
 و منافقین درین باب از روی تواریخ چنان بوضوح پیوسته کہ قبل



از واقعه تحکیم سبب کثرت و غلبه شیعه اولی از میان برین و انصار در شهر  
 امیرانیا مغلوب و معطل مانده بودند چون واقعه تحکیم و داد و از انتظام امور  
 خلافت یاس حاصل شد مدت نوعی ده خلافت نیز قریب با نقض و در  
 و دور ملک عضوین نزدیک امیر شیعه اولی از و دست بخندل که محل تحکیم بود  
 ازین نوع نصرت دین با یوس شده با و طمان خود که مدینه منوره و مکه معظمه و  
 قصبات و قریات حجاز شریف بود و معاودت نمودند و در رنگ دیگر نصرت  
 دین شروع نمودند از ترویج احکام شریعت و ارشاد آداب طریقت و در  
 و احادیث و بیان تفسیر قرآن مجید و جانشین حضرت امیر نیز کوفه داخل شدند و  
 امور را شغال فرمود و از جهاد و صبر بجهاد و کبر رجوع نمود و در آنوقت از تبع  
 اولی همراه انجذاب در کوفه غیر از جماعه قلیل که اکثر آنها در کوفه خانه دار بودند  
 این گروه سیدان را خالی دیدند و داد و نافرمانیها و تحکات و بی ادبیها نسبت  
 انجذاب امیر و دیگر گویها و طعن و تشنیع در حق یاران او از جهاد و انصاف دادند  
 و بجهت مفاسدی که مصدران شده بودند روی جدایی از حضرت امیر می نمودند  
 و هنوز طلع مناصب و مضامین هم فی الجمله باقی بود که عراق و خراسان فارس و  
 و دیگر بلدان این طحرف در نصرت حضرت امیر بودند و نیز میدانستند که حضرت امیر  
 هم بجهت طلبه اعدا و ملت اعوان و انصار از نادست برادرخواهش و تحکات  
 را تحمل خواهد فرمود و یا بجله اگر در آنوقت حالتی که بجنباب امیر بود از صحبت یا جنبان  
 که ای و جدایی یاران و فادار و تسلط و حصار بر شام و مصر و دیگر بلاد عرب گسی می توانم  
 مطالبه نماید البتین بضمون حدیث خاتم المرسلین صلعم تصدیق نماید که شد البتله  
 علی الانبیاء ثم الاصل فالامثل و معاملات حضرت امیر با این گروه و معاملات  
 این گروه با انجذاب بعضیها معاملات بهر دیان با حضرت موسی و معاملات

رواد و خبر  
 بتوسیع  
 فی کفاتی  
 پیش آمد  
 سلم علی  
 کبد انداخته  
 دردی  
 الفضل  
 بساد و یحیی  
 علیه السلام  
 قال اند  
 ساس با  
 و جنبان  
 و امیران  
 الا انش  
 الا انش  
 مقام



















درین عمل شریک و درین کوشش و فخرین داخل بودند سوای دو کس از حوین  
مال صدر اول قرن افضل که تیز رو و کس ترکش و کل رسیده این فتره اند  
چنین باب است و اگر حال دیگران طبقه سوم از سلاطین شیعه جامعه بودند  
که سید مجتبی سبط مصطفی فکده کبدر همدان امام حسن علیه السلام را بعد از شهادت  
حضرت امیر علیه السلام باعث شدند و چهل هزار کس بر موت بیعت کردند و قبال  
معاویه ترغیب نموده بیرون کوفه را آوردند و نیت فاسده ایشان تصحیح یافته بود  
که آنجناب را در ورطه بلاک اندازند چنانچه در شان راه بابت تخواه آنجناب را از راه  
خاطر باختند و بقول فعل با و بی ادبها بعلل آوردند تا آنکه مختار ثقفی که خود را از  
شیعه خاص قرار میداد و مصلی نماز را از زیر قدم مبارکش بر بود و یعنی دیگران  
بر پای مبارکش زد و چون نوبت مقابله و مقاتله رسیدید بنامی معاویه راغب  
شده ترک نصرت ان امام حق نموده خردان دنیا و آخرت برای خود  
اندوختند حال آنکه خود از مخصوصان شیعه آنجناب و شیعه والد عالمی مقدارش  
میگفتند و مذنب شیعیان احداث کرده و بنیاد نهاده آنهاست احوال آنجا چه را  
سید مرتضی در کتاب تنزیه الانبیاء و الائمّه علیهم السلام ذکر کرده در مقام غداران  
جانب حضرت امام حسن در مصالح که با معاویه نمودند و بخل خلاف حق در داد و نذر کرد  
افصول امامیه طور است که رسا و انبیا بنیان بنیان با معاویه مکاتبات و مراسلات  
داشتند و او را بر جرگه بر میخواستند و نوشتند که همان زود دشو تا امام  
را بتوسیع و روسایا و آخرت بچند خرمه نه ناپاک بستانیم بلکه بعضی  
از آنها را در تنگ و دغا با امام غیر در خاطر داشتند و نزد امام این همه فسادات  
و اراوات ایشان به ثبوت رسیده و بعد از این انجامیده بود و بنابر آن تن به صاحت  
و داد و ناپا بخل خلاف راست شده نیست ترجمه خلاص عبارت فضول که



از کتب معتبره امامیه است طبقه چهارم از سادات شیعه اکثر و فایان  
 که با نصرت سبط سید فرقه عین الرسول و فلقه کبد النبول حسین مقبول  
 بالجان تمام و ایض و اخلاق نامها فرستاده نرود غابا خند و اول انجانب  
 بجد تمام باعث شدند که از حرم امن مکه بجانب کوفه حرکت فرمایند چون انجانب رسید  
 رسید و نوبت بمقابل و مقاتله اعدا و امتحان صدق و اخلاص انجامید بمید  
 خذلان پیروزند و با وجود کثرت عدد و عدو از امداد و نصرت آن مظلوم تقاعد  
 بلکه برتج از ایشان پادشهان انجانب خوف و طهارت فریق شد باعث نهاد  
 انجانب و رفقا او گشتند تا آنکه اطفال شیر خواره اهل بیت بفریاد العطن جان  
 دادند و مخدرات و ستورات اهل بیت عیان و برهنه شهره عالم شدند و  
 چشمه بعلت یونفا و دغا بازی این گروه واقع شد طبقه پنجم از سادات  
 شیعه کسانی بوده اند که در وقت تسلط مختار بر عراق و دیگر بلاد آن ضلع از  
 حضرت امام زین العابدین برگشته بجهت موافقت مختار کلمه محمد بن الحنفیه میخواندند و  
 و را امام خود میدانستند حال آنکه او از نسل رسول صلعم نبود امامت او بوجه  
 ندارد و احوال این فرقه سابق تفصیل مذکور شد که آخر از دایره دین خارج  
 کرده به نبوت مختار و آمدن وحی بسوی او قایل شده بودند طبقه ششم از سادات  
 شیعه کسانی گشته اند که اول حضرت زید شهبه را باعث شدند و بر  
 قریح و با وی رفاقت کردند و چون نوبت بمقاتله رسید انکار امامت او نمودند  
 و بیبانه آنکه او از خلفا و ثلثه میری نمیکند او را گشته بکوفه خزیند و آن امام  
 مذاده مظلوم را در دست دشمنان او گذاشتند تا آنکه شهید شد و واقعه امام حسین  
 از سرتازه گشت آری بالفرض اگر او امام نبود و خود بود و اگر او از خلفا و ثلثه  
 شهبه نمیکند و تصور دینت سابق در کلام فاضل کاشی از الم عظام روایت صحیح گشته



۲  
جنت مریں احکمہ  
ابو محمد حسن  
اکتوفی  
غیب ادوکان  
سیر الرافضه  
سن و کالی  
وشا پیروم  
عبدالمجید  
ان بکلی  
نور الشریف  
دین محمد ان  
عظیم

۲  
جنت مریں احکمہ  
ابو محمد حسن  
اکتوفی  
غیب ادوکان  
سیر الرافضه  
سن و کالی  
وشا پیروم  
عبدالمجید  
ان بکلی  
نور الشیخ  
دین محمد ان  
عظیم



که حضرت صادق در حق ایشان فرموده که هر دس غنا الا کاذب یفتی علینا  
 اهل البیت مثل نبیان که کذبت و ابو جهم است و جماعه گذشته اند که از عقاید ایشان  
 آنهم مردم را تحذیر فرمودند و روایه اخبار و نقله آثار از حضرات ترازو یا میوه این جماعت  
 اند روی الکلینی عن ابراهیم بن محمد بن افراس و محمد بن الحسین قالوا دخلنا علی ابی عبد  
 الرضا علیه السلام فقلنا ان شیام ابن سالم و المیثمی صاحب الطاق یقولون ان  
 الله تعالی اجوف الی السرة و الباقی صدقند ما جد اثم قال سبحانک ما فوقک  
 و لا و حد و کفر من اجل فلک و صفوک و در حق همین جماعه مذکورین و زرار بن اعین  
 نیز حضرت صادق دعای بد فرموده است و گفته است اخرا هم الله چنانچه در مقام  
 خود بیاید انشاء الله تعالی و الاضار و الکلینی عن علی ابن حمزه قال قلت لاسبی  
 عبد الله علیه السلام سمعت شیام بن الحکم یروی عنکم ان الله جسم حمیری نوری  
 معرفه ضرور من بها علی پیشا من عبادہ فقال سبحان من لا یعلم احد کیف هو  
 الا یولیس کلمه شئی و هو السبع البصیر لا یحید و لا یحس و لا یحیط به شئی و لا جسم و لا صو  
 و لا تخطیط و لا تحدید و جماعه از اسلاف ایشان ما و سیه اند که منکر موت حضرت  
 جعفر صادق اند و ایشان را هم که موعود و عقدا و کنند و امامت ائمه باقیه انکار  
 نمایند و اکثر روایه ایشان واقعه اند و جایجا در اسماء الرجال ایشان دیده شود  
 که کان فلان من الواقفیه و این هر دو فرقه حد و ائمه و تعیین اشخاص اینها را منکر کنند  
 چنانچه در باب اول گذشت و منکر امامت نزد شیعه مثل منکر نبوت است  
 و نهیابیجا با ازین هر دو فرقه روایات بسیار و صحاح خود و وار و کنند حالانکه  
 هر دو فرقه مذکور خود را نیز از حضرت روایت کرده اند پس گدبا آنها صریح ثابت  
 شده و جماعه از اسلاف ایشان امام وقت را ندانسته اند و امام عمر در نزد و تحمیر  
 گذرانیده در وعید من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة داخل گردیده و

میکنند از امام و عیال و اقربا میکنند  
 بر اسماء علی بیت  
 الکلینی فی کتابی عن ابی عبد الله علیه  
 السلام قال ان العبد یصلح و یسوی  
 کافر و یصلح کافر و یسوی  
 یفادون الا ان الله یسوی  
 المنادین ثم قال فلان یمنع من شادی  
 بعض الحجاب و روی عن ابی الحسن  
 فی حدیث یطویل عنی قال و اعاد و ما  
 ابیانا فان شاء الله تعالی و ان شاء الله  
 اباه قال و من یمنع من شادی  
 ثم قال ان فلان کان من تنزه و متوکل  
 کذب علی سبیل الله ذلک  
 است تانف و باقی بر کار است پس  
 افتاد و من خدا است و گمان باز نگشت  
 یکی شاست نشا غنچه ناز و دلداد  
 و بی این سبب چنین بیان کردند  
 ۱۲







لیک خانه این همه توجیه با مختلف در دینهاست متناقض می تواند برآمد والا بعضی  
 اهل ان خانه کذاب و دروغگو و کلاه کننده خلق الله باشند و این را نفس فاسد  
 باطل میکند قوله تعالی انما یرید الله لیب علیکم العلم و لیس لکم فی الله حیل و الله  
 یطهر او نیز احوال بزرگان اهل بیت خصوصاً ائمه از روی تواریخ با یقین معلوم  
 است که از بهترین بندگان خدا و حق پرست و تابع دین و انبیا بودند و بوده اند و دروغ  
 گفتن بر اهل بیت خود مردم را فریب و ادول از ایشان مکان ندارد و پس معلوم  
 شد که اهل بیت از منزه روایات و حکایات بر سر و پیچیده اند و اینها می مختلف روایات  
 مذکور خود بالا بالا ساخته اند که اصلاً ندارند قوله تعالی و لو کان من عند غیر الله  
 لوجدوا فیة اختلافا کثیرا و اختلافی که در اهل سنت است اول اختلاف اجتهاد و  
 است که ایشان از قرن صحابه گرفته تا وقت فقهاء اربع همه را مجتهد و اند و مجتهد بر  
 خود عمل میکنند و اختلاف آراء جلی نوع ان است اختلاف روایت نیست که شاید  
 در فروع و اخضر تواند شد و ام نگه اختلاف اهل سنت همه در فروع فقه است نه در اصول  
 عقاید و اختلاف فروعی باین جهت و دلیل قطعیان مذکور می تواند شد مانند اختلاف  
 مجتهدین مایه در مسائل فقهیه مثل پاکی و ناپاکی شراب و تجویز و عدم تجویز و وضو و کلاب  
 حالاً ماخذ علوم شیعه از اهل بیت باشد شنبه هر چند در باب اول این بحث بطریق اجمال  
 گذشته است اما تفصیل نکاتیکوار و خلاصه که سر کرده همه فرقها اند همه در اصل شاکر و  
 عبد الله بن سبا اند و او خود را نمیبند خاص و محرم با اختصاص حضرت امیر مبدء  
 مختار به و کیسانیه از حضرت امیر و حسین و محمد بن علی و ابوالماسم بن محمد  
 بن علی مذکور خود را روایت کنند و زیدیه از حضرت امیر و حسین و امام  
 زین العابدین و زید بن علی بن محسن و یحیی بن زید و باقریه از یحیی بن یحیی  
 حضرت امیر و امام باقر و ناسیه از شمس کس از بن نبی و حضرت امام صادق و مبارک

دین تفرقت  
 همه الامم و دین  
 الله و اهل بیت  
 یطهر او نیز احوال  
 بزرگان اهل بیت  
 معلوم  
 است که از بهترین  
 بندگان خدا و حق  
 پرست و تابع دین  
 و انبیا بودند و  
 بوده اند و دروغ  
 گفتن بر اهل بیت  
 خود مردم را فریب  
 و ادول از ایشان  
 مکان ندارد و پس  
 معلوم شد که اهل  
 بیت از منزه  
 روایات و حکایات  
 بر سر و پیچیده  
 اند و اینها می  
 مختلف روایات  
 مذکور خود بالا  
 بالا ساخته اند که  
 اصلاً ندارند  
 قوله تعالی و لو  
 کان من عند غیر  
 الله لوجدوا فیة  
 اختلافا کثیرا  
 و اختلافی که  
 در اهل سنت است  
 اول اختلاف  
 اجتهاد و است که  
 ایشان از قرن  
 صحابه گرفته تا  
 وقت فقهاء اربع  
 همه را مجتهد و  
 اند و مجتهد بر  
 خود عمل میکنند  
 و اختلاف آراء  
 جلی نوع ان است  
 اختلاف روایت  
 نیست که شاید  
 در فروع و اخضر  
 تواند شد و ام  
 نگه اختلاف اهل  
 سنت همه در  
 فروع فقه است  
 نه در اصول  
 عقاید و اختلاف  
 فروعی باین  
 جهت و دلیل  
 قطعیان مذکور  
 می تواند شد  
 مانند اختلاف  
 مجتهدین مایه  
 در مسائل فقهیه  
 مثل پاکی و  
 ناپاکی شراب و  
 تجویز و عدم  
 تجویز و وضو و  
 کلاب حالاً ماخذ  
 علوم شیعه از  
 اهل بیت باشد  
 شنبه هر چند در  
 باب اول این  
 بحث بطریق  
 اجمال گذشته  
 است اما تفصیل  
 نکاتیکوار و  
 خلاصه که سر  
 کرده همه فرقها  
 اند همه در اصل  
 شاکر و عبد الله  
 بن سبا اند و او  
 خود را نمیبند  
 خاص و محرم با  
 اختصاص حضرت  
 امیر مبدء مختار  
 به و کیسانیه  
 از حضرت امیر و  
 حسین و محمد بن  
 علی و ابوالماسم  
 بن محمد بن علی  
 مذکور خود را  
 روایت کنند و  
 زیدیه از حضرت  
 امیر و حسین و  
 امام زین العابدین  
 و زید بن علی بن  
 محسن و یحیی بن  
 زید و باقریه از  
 یحیی بن یحیی  
 حضرت امیر و  
 امام باقر و  
 ناسیه از شمس  
 کس از بن نبی و  
 حضرت امام  
 صادق و مبارک



هفت کس این شش اسمعیل بن جعفر و قرامطه از هشت کس این هفت و محمد بن اسمعیل  
و غطفیه از ده کس این هشت و محمد بن جعفر و موسی بن جعفر و عبداللہ بن جعفر  
و اسحاق بن جعفر و مہدی از بست و دو کس کہ نام آنها در باب اول مذکور شد  
و ایشان جمیع با دشت احان مصر و مغرب را کہ از نسل محمد مجیدی گذشتہ اند امام  
و انست و تخت و عصمت و علم محیط در آنها تائید خواجه ابو محمد نجم الدین عمارت بن  
علی بن زید اللہ نجی شاعر مشہور در قصیدہ مہمہ خود کہ در ملح فائز بن ظافر و وزیر  
او کہ صلح ابن زریک بود میگوید **ہیت** اقامت با فائز المعصوم معتقد المہمہ النجاة  
و اجر الربی القسیم و بادشاہان مذکور بن نیز خود را معصوم و عالم بعلم غیب  
و علوم غریبہ از کیمیا و سیمیا میگفتند خواجه توارخ مصر و مغرب بران شاید  
اند و تزار یہ از نزد کس کہ اول ایشان امیر المومنین و اخرا ایشان مستنصر  
است و امامیہ اثنا عشریہ از دوازده کس کہ اول ایشان امیر المومنین و آخر  
ایشان امام محمد مجیدی است پس اگر مثلاً معتقدات امامیہ را اصرافی  
حضرت زید بن علی حیر اعلی رئیس الاشہاد و این شدت و غضب بر احوال انکار  
مینمود و او را از مجلس خود میراند و علی ہذا القیاس معتقدات دیگر فرق را نیز  
باید فهمید و موبد دروغ این فرقیہ است کہ ہر چند جمیع اینہا برای خود کتاب  
ساختہ اند و وفہ تعابیر و اختہ و در ہمہ اینہا علما و فضلا صاحبان تقریر و تخریر گشتہ  
اند اما درین ملک کتابہا امامیہ دیدہ میشود و کتابہا دیگران کیاب و نادر  
الوجود است و حال علماء اینہا از حال علماء امامیہ تو ان دریافت و حال علماء امامیہ  
و در اہل اخبار ایشان سابق مذکور شد کہ بعضی از ایشان مرکب گبر و اندیش  
کسا یک حضرت امیر از ایشان شکایت میفرمود و بعضی فاسد الذہب و الہیہ  
و مجسمہ شبہ بہ بعضی مجاہد سبیل و ضعیف و بعضی کذابین و وضاعین

فائز بن ظافر بن ابی  
علی بن جعفر بن ابی  
سلیمان بن جعفر بن  
ابن ابی شامہ بن  
است از عصبیان  
و اصراف بود و در  
خمن بن جعفر بن  
وفات یافت و از  
علی بن زریک بن  
و شدت از لای الشو  
و سکون علیا و خفیہ  
و بعد از آن مکان  
و لایہ اللوز و تہجیر  
الشیخ من بیع الاول  
شیخ و اربعین  
خمس و شصت  
مستمع من قاضی  
و حال علی و اصراف  
کتابی و اصراف  
در شمر



[illegible]

و بعضی تائید خود ایشان در جرح و تعدیل شان مختلف اند و احد الطریقین  
مرجح نه شده و بعضی را و کس از خطوط و رقعات که صلا محل اتقا و نیست بر  
که خط خود را مثابه خط دیگر گردان نزد ما هر ان این صنعت سهل کار نیست علی  
الخصوص خط امام غایب که تا حال از کسی ندیده و شماخته و بعضی از روایت ایشان  
مسئله در رقه می نوشت و شب هنگام در سوراخ درختی میکذاشت و صبح  
آن رقه را نزد شیعه می آورد که در اثنا دستور آن رقه جواب آن مسئله  
مرفوم می بود و میگفت که این خط امام است و همه امامیه از و کس باور میکردند  
آنکه بزرگ علما و کتاب داد بهر فرقه که درین ساله از امام محمدات است و در وقت  
نفل از کتاب یا عالمی سامع را اشتباه نیفتد که این کتاب عالم از کدام فرقه  
است و نزد شیعه چه رتبه دارد و مقوله او یا روایت او یا ان اعتبار هست یا  
نیست اما خلاصه پس عالم اول ایشان عبد العزیز بن سباست بعد از ان ابو کامل و  
بنان و مغیره و عجل و این هر دو را حضرت صادق نضرین فرموده و کندیت نمود  
و گفته انها بضرین علینا اهل البیت و دیرویان غنا الا کاذب و نصیر و اسحق و علیا  
و زرارم و بفضل صیرنه و سیرت و برزخ و محمد بن یغفور و غیرهم و مقالات ایشان  
همه خرافات است قابل کف و شنیدن نیست و اما کسانیه پس علم علما ایشان  
کسان است که خود را نمیند محمد بن علی میگفت بعد از ان ابو کریم ضریر و یحیی  
بن عمرو عبد العزیز بن هر بن غیرهم و اما زید بن پس علم علما ایشان یحیی بن زید است  
و دیگر باران زید بن علی و ایشان را روایات بسیار است از امام المومنین  
و بطلین و سجاد زید شهید و یکی از ائمه ایشان ناصر است که مذموب و مشهور  
است که رجلی بن غسل و مسح هر دو باید کرد و از اجله علما ایشان مادی است  
که بعد سنده و وصود و شهادت و ترجیح این مذموب نمود و پس او مرتضی بنز عالمی نمر











[illegible]



۱۸۵۷

تصدیق التماثل وقد لما قبلك قوم اخرون قد مناسم وما كان لهم ناصر ان لم يلحق  
 به حصون واللباطل تصرون وسيعلم الذين ظلموا اني منتحب بقبولن اما ما صدر  
 به قولك من قطع راسه وقلحك فاعلم اني الجبال الرواسه قتلک انانی  
 کا ذبه ونجالات نجر صایته فان الجواهر لا تزول بالاعراض کما ان الارواح لا  
 تفصل بالامراض کم بین قوی وضعیف ودنی وشریف وان عدنا الی الطواهر و  
 المحسوسات وعدنا عن البواطن المعقولات قلنا اسوة برسول الله صلی الله علیه و  
 فی قوله ما اودی نبی مثل ما اودیته وقد علمتم ما جرس فی عترته واهل بینه وشیعته  
 والحال باحال والامر بازال ولما محمد فی الاخرة والاو لی اذ نحن منطلومون لا  
 طالمون ومغصوبون لا غاصبون وقل جبابه الحق ونبی الباطل ان الباطل کان  
 زهوقا وقد علمتم ظاهر حالنا وکیف قتال رجالنا ومانتمون من الفوت ویتقربون  
 الی حیاض الموت فتمتوا الموت انکمتم صادقین ولا یتیمونه ابد بما قدمت ایدیهم والله  
 علیم بالظالمین ومنه الامثال السائرة اوللبط تهمدون بالشط ففی السبل اهل  
 یا وتدع للزرایا التوابا ولا تكون کالباحث عن خفیه یطلقه والجاع مارن انفه  
 کبفه واذا وقفت علی کتابنا فکن من امرنا بالمرصاد ومن جلیک علی اقتصادیم  
 اقرا اول النحل واحذر الصاود بنا نلت هذا الاک حتی تانلت بیوتک فیه وانتم  
 عموم ما فاصبحت زمینا بنیل قد استوی مغار سها فینا وفتنا جریدها واما ما یمینه  
 اثنا عشر یمین علماء اینها در کثرت حدی ندارند و مشاییر قدما ریش قیل این  
 سلیم ابن قیس هلا لیت و ابان و هشام ابن الحکم و هشام ابن سالم و حماد  
 الطاق و ابو الاحوص و عبد بن منصور و علی ابن جعفر و بنان ابن سمعان که کینت  
 ابو الجاحد است مشهور بجزریت و ابن ابی عمیر و عبد الله ابن مغیره و نظیری و ابو بصیر  
 و محمد بن الحکم و محمد بن الفصح الرخعی و ابراهیم خزار و محمد بن احبس و سلیمان جعفر

خود در بیداری و خواب  
خود را به خود می شناسد  
خود را به خود می شناسد  
خود را به خود می شناسد







سعانی کرده شود و منشأ غلط بیان کرده اند قال فی السوین الی قم و ابو جعفر محمد بن  
 علی بن احسین بابویه القمی نزل بغداد و حدیث بها عن ابيه و كان من شیوخ السیعة  
 و مشهور فی الرضا و روی عنه محمد بن طلحة النعمانی و یعقوب بن عبد الله بن سعد  
 القمی استشهد به النجاشی فی صحیح فی کتاب الطب فقال فی حدیث الشفاء فی ثلثة  
 شرطه محم و شریح و کتبه بنار و رواه القمی عن لبث عن مجاهد عن ابن عباس  
 و الاستناد العید البوطی و سعد بن علی بن عینی القمی صار وزیر السلطان سحر  
 بن ملک ثناء الی اخر ما قال فی عبارات الانساب و صرح شرح النجاشی  
 بان القمی الذی استشهد به النجاشی هو یعقوب بن عبد الله بن سعد القمی  
 لا ابن بابویه و الضابطه فی کتاب الانساب ان یعطیف احد المنسوبین بنسبه واحد  
 علی اخر لو اعطیف کتوب باجمرة فلعلمنا من نسخ نسخه ذلک البعض شیهة فکتبت لک  
 الواو بالسواد حتی ظن من رواه ابن بابویه و ان ما بعده و هو قوله استشهد به النجاشی  
 و ما یعلق بحال ابن بابویه و الواقع لیس لذلک بل تمت ترجمه ابن بابویه الی  
 قوله و روی عنه محمد بن طلحة النعمانی و استدل بقوله و یعقوب بن عبد الله بن سعد  
 القمی استشهد به النجاشی فی ترجمه اخری و کل هذا انشاء من غلط النسخ و  
 نقصت النسخ انشاء تعلیقا من هذا القدر و الله العاصم من کل زلل و مدیم بر اصل  
 سخن که از دیگر علماء انشاء عشره و مصنفین ایشان مجتهد السید بن علی  
 حلبی است و علی ابن مهرداد اهوازی و سالار علی بن ابراهیم قمی و ابن ریح و ابن  
 زمره و ابن ادریس که ابیات افترای او بر شافعی رحمه الله علیه و ربان دوم  
 گذشته و مشارکت کنیت او را برین اقترا و لیراخته و زعم خود از کذب صریح و قناب  
 موده و نیز از علماء مصنفین ایشان حسن کیدری است معین الدین مصری و ابن  
 جندی و حمزه و ابو الصلاح و ابن المشیحه و الواسطی و ابن عقیل و غصابر و کشتی



وکشی پنجابی و ملا حیدر علی و برقی و محمد بن جبر طبری الی و ابن شام و ابی جبر  
 بن رجب بن محمد البر سے اعلیٰ و ابن شہر آشوب سرودی و نذرانی و منتخب  
 الدین ابو الحسن بن عبد اللہ کہ بیخ واسطہ تیر و علی بن الحسن بن بابوی قمی است و  
 طبر سے و محمد بن احمد بن یحییٰ بن عمران اشعری صاحب نوادر الحکمة و تنبیخ مقبول الشیخ  
 محمد بن مکے و سعد بن عبد اللہ صاحب کتاب الرحمة و محمد بن الحسن بن الولید شیخ  
 ابن بابویہ و احمد بن سید و یحییٰ بن یحییٰ بن عیسیٰ بن عیسیٰ بن عیسیٰ بن عیسیٰ بن عیسیٰ  
 الوزان و ابن الراوندی و یحییٰ و ابو عبد اللہ محمد بن النعمان طقب شیخ مفید و عبد یار  
 ابن المعلم سید مرتضیٰ و سید رضی ابو جعفر محمد بن الحسن طوس سے طقب شیخ الطائیفہ و سبط  
 او علی بن موسیٰ ابن طاووس و احمد بن طاووس و جمال الدین ابو یوسف بن الحسن بن  
 یوسف بن مطهر اعلیٰ مشہور علامہ علی و سپر او فخر الدین کہ طقب محقق علی است و نصیر  
 بن محمد طوسی مشہور نحو اجہ نصیر ابو القاسم نجم الدین بن سعید صاحب شرح طقب  
 محقق و تقی الدین بن داؤد و سدید الدین محمود حصی و رضی الدین بن طاووس و جمال الدین بن  
 طاووس و سپر او غیاث الدین و مقداد و علی بن عبد القادر و اما داؤد میر باقر و زین  
 الدین مقبول و تلمیذ او بہاء الدین محمد عالمی و خلیل قزوینی شرح عدد و نفی مجلسی  
 سن لا یخترہ الفقیہ و سپر او باقر مجلسی صاحب بحار الانوار و او خاتم ہو لغیر ان غیر  
 است و محمد علیہ ابن طائیفہ کہ انجہ از روایات سابقہ او بر محکم امتحان آرد و کامل  
 البیاض ساختہ نزد ایشان حکم و حے منزل من السماء و آرد بیکہ بالفعل اگر فہم ایشان  
 با فہم باقر مجلسی گشتہ شود راست تر باشد از انکہ بقداوس باقر بن سبت گشتہ  
 آید و و ابی ابن مذکورین علماء دیگر اند کہ در علوم دینی چندان حکم نہ آردہ اند مثل صدیق  
 شیراز سے و اخوان حیدر خوانسار سے و حبیب اللہ مشہور سے و ابو القاسم  
 فہر ریکی استاد ملا محمود جو نور سے صاحب شمس باز غہ مگر بعضی از



ایشان در مذہب و کلام گفت و شنیدی دارند و زود عوام این فرقہ عبد  
پیداکرده اند مثل قاضی نورالدین شوشتری و ملا عبد الله شہیدی صاحب نظران  
الحقی و ملا رفیع واعظ صاحب ابواب الجنان و چون از تقداد اسامی علماء ایشان  
فارغ شدیم لازم آمد کہ کتابهای محمد و مشہورہ ایشان را نیز بر شماریم کہ علم  
این علماء در همان کتب است و نقل و اخذ از ایشان بدون مراجعت کتب ایشان  
متصور نیست پس اول کسی کہ از این فرقہ در اخبار تصنیف کردہ است سلیم بن سیر  
ہلاست و کتاب او محمد علیہ جمیع طوائف شیعہ است و او را علما  
نقشبندانند و کمال خواہش ثمن غالی خریداری کنند و سبانیہ را کتابی نیست  
مگر انچه بعضی از سفہاء ایشان در مدح امیر المومنین ج بیان عکالمات الوہیت  
او از خوارق عادات وان کہ او شہید شدہ و بر آسمان زندہ تشریف بردہ و  
نقل خواہد فرمود جمع کردہ اند و حکومتی فی الجملہ تصنیف دارند و خلاصہ تقریر ایشان  
در تصانیف خود اینست کہ حق تعالی در آسمان روحی بود پس اول در قالب  
آدم حلول کرد و نفیث فیہ من روحی را برین معنی حمل نمایند بعد از آن فریاد  
قرن و بطنا بعد بطن در جہا و اندیا و او صیحا حلول میفرماید تا آنکہ نوبت بحضرت امیر  
و دوزیہ ظاہرہ او رسد و کیسانہ نیز کتابے ندارند مگر دروغی خبیثہ از حال  
محمد بن الحنفیہ و خوارق و کرامات او و مجاہدات او با دیوان و  
بربان و تسخیر او خیال را بطور قصہ امیر حمزہ کہ زبانزد افسانہ کو بیان و قصہ خوانان  
است جمع کردہ اند و درین ضمن نصوص حضرت امیر بر خلافت او و نصوص او بر  
خلافت او لا و او نیز مذکور کنند و زیدہ را در اول امر کتابی نبود در اصول خوشہ چین  
معتزلہ بودند و در فروع و کلمہ بردار حقیقہ و روایت سینہ سینہ از ائمہ خود در چند مسئلہ می آوردند کہ  
مثلاً این بر دو مذہب و در اصول و فروع اما بغایت قلیل بعد از آن بعضی از علماء ایشان چہاد و



مسایل فقهیه شروع نمود و در مسایل بسیار خلاف فقیه کرده مجتهدات خود را جمع کردند از آن باز تصنیف کتب در ایشان هم رایج شد و رفته رفته در اصول و فروع تصانیف بسیار پدید آمدند از جمله کتب فروع ایشان کتاب الاحکام است که در بلادین و حجاز نزد شرفاء انجاء یافته میشود و از جمله کتب اصول ایشان عقیده الایاس است که خیلی مدلل و محبوب و مفصل نوشته است و شیخ ابراهیم کردی مدنی بروی بطریق جرج شری دار و میسوط که نام او بنبراس است و کتب حدیث و اخبار نیز بهر سائیده اند و کتب راقبل از دولت عیدین کتابی بود که کتاب البیان باطنیه که در باب اول حال او مذکور شد و بعد از خروج مهدی و قیام دولت او و تسلط او لاو او بر مصر و خرب کتابها بسیار تصنیف شدند و عمده مصنفین آنها عثمان بن محمد بن منصور قاضی است از انجمله است کتاب اصول المذهب و کتاب الاخیار فی الفقه و کتاب الروعی الخ و غیره که در آن بر چهار فقیه رد کرده ابوحنیفه و شافعی و مالک و ابن خثیر و کتاب اختلاف الفقهاء و در آن کتاب بر علم خود و شهرت مذهب اهل بیت نموده و کتاب الانتصاف فی الفقه و در آن نیز همین مضمون منظور دارد و کتاب المناقب و المثالب و کتاب ابنه الدعوۃ العجیدیه و بعد از آنکه دولت ایشان منقرض شد و تسلط ایشان رفت اینهمه کتابها ضایع شدند و حالا نشانی از آنها یافته نمیشود مگر در بلاد عراق و بعضی نواحی یمن که اهل این مذهب در آنجا هستند و علماء اهل سنت بعضی مسایل مذهب ایشان را در اصول و فروع از کتب معتبره ایشان در تصانیف خود نقل کرده اند برخی از آن مسایل در اینجا ثبت کرده می آید تا نمونه باشد که قماش سخن آنها از آن زمان دریافت کنید بحسب آن یکون الامام معصوما عن المعاصی عند الولاية لا قبلها و قال بعضهم قبلها ایضا و نیزه گویند که ان نص الامام علی ثقی ثم علی نقیضه قال کتابنا نسخ للاول عند المهدي و نه و القدام و قالت النزاریه یعمل بالاول و یلغی



انسانی و نیز گویند که چون امام حجتی فرماید هر مومن و هر مومنه را اتباع او لازم شود گو  
 خلاف عرضی باشد پس اگر زن را بر مردی بزنی و بدین عقیده برود و لازم کرد و دو  
 فتح ننهند و دو علی بن القیاس جمع معاملات از بیع و اجاره و غیر ذلک  
 فقیه عماره عینی که شاعر مشهور است گفته است که سیده بنت احمد بن جعفر بن احمد  
 صلیح کمال حسن و جمال قابلیت و ادب و نزاکت و طرافت مشهور و معروف  
 بود و بدینکه او را اهل بن بطین الاسلام میگفتند و شوهر او مکرّم صلیحی پادشاه یمن  
 بود و در الغر در شهر ذی حلیه بنار اوست اتفاقاً سبایان احمد بن مظهر صلیحی بعد  
 از وفات او بر ملک یمن مسلط شد و خواست تا سیده را بزنی گیرد که استقلال  
 پادشاهیت او و کمال تسلط او درین بود و متشیع و امامیه و ما ائله خیر تهیة  
 و جدال گشت و از طرفین اسباب جنگ آماده شد مصاحبان سبایان و امشوره  
 دادند که در جنگ خطر است تدبیر بیل این کار است که درین باب عرضیه پس منصرف  
 عبیدی که صاحب مصر بود و اهل یمن در آن زمان بدعوت او قایم بودند فخری سبایان  
 پیمان کردند و دو کس را از معتقدان خود با پیشکش لایق نزد مستنصر روانه کرد و تمام  
 قصه را باز نمود مستنصر یکی از خواجه سبایان معتقد خود را همراه آن دو رسول همراه  
 آنخواجه سبایان سراسر دارالن و امراء یمن را همراه خود گرفت نزد سیده مذکور رفت و  
 بر سر پیرایه سراسری او استاده کرده و سیده را گفت که امیر المومنین مستنصر  
 ترا زینے داده است با میرالامراء ابو حمیر سبایان احمد بن مظهر را سبایان حاضر او  
 است و آن صد نیزار دنیا رفیقیت نجاه هزار دنیا جزین بود و این پوئیک  
 و نیزارالات و تحف و دیار و نیز فرموده است که ما کان لمومن و لامومنه اذا قضی  
 الله ورسوله امران یكون لهم اخیره من امرهم ومن یعص الله ورسوله فقد صدق  
 خلا لا یسب سیده مذکوره جاره و ناچار بنا بر پاسبان مذکور خود قبول این عقد



بر وقت نمود لیکن با هم موافقت نشد و کرد و رتب در میان مانده چنانچه در توارخ  
 مذکور است و نیز گویند که امام را باید که بمکالم شود و با حجاب باشد تعالی مثل  
 حضرت موسی و حاکم صیدی درین امر برای خود دعاوی لب و میکرد و اکثر  
 بگوید طومریت و نیز گویند که امام را علم غیب لازم است چنانچه اثنا عشر مرتبه  
 گویند و از سائل فروعی ایشان انیت که لفظ علی بر ال در صلوة داخل  
 کردن حرام است و روایت کنند که من فضل بنی و بنی الی علی لم یکن شفاعتی و  
 این روایت سراسر افترا و بهتان است و نکاح پیونده زن مرد را جائز شمارند و  
 باین اثبات فائده که اطاب لکم من النساء ثقی و ثلاث و رابع و گویند معنی  
 ثقی ثقیین و ثقیین است و معنی ثقی ثلاثه و معنی رابع از ربع و مجموع این  
 اعداد پیونده میشود شخصی از اهل سنت و جواب گفته است که در نکاح یک زن از  
 شبهه نیست پس در کلام نهی است و اصل کلام انیت فائده که اطاب لکم من النساء  
 احاد و ثقی پس باید که بیت زن باشد نه پیونده و انصاف است که این معنی که  
 ازین آیه بی پرده تحریف کلام کرده است و کتاب الله را باینجه طحطان ساختن نمیراند  
 این معنی هم مخالف عرف و هم مخالف لغت و هم مخالف شرع و هم مخالف عقل است  
 اما عرف پس از آنجه که اگر شخصی خدمتکار خود را خواند پرازدان حواله کند و گوید  
 این نانها را به فقرا بده دوکان و دوکان و سهکان سهکان و چهارکان چهارکان  
 و این خدمتکار بیرون براده پیونده نان بیک فقیر و پیونده نان به فقیر دیگر عطا نماید البته  
 آن شخص برخدا شکار مذکور عتاب کند و گوید که خلاف امر من چرا کردی و سایر  
 عقلا و اهل فہم او را درین عتاب تخطیه نکنند بلکه مصیب دانند و انا لغت  
 پس از آنجه که لفظ ثقی بمعنی معدول از ثقیین است بدون حرف عطف و از  
 ثقیین و ثقیین با حرف عطف پس بار دوم تکریر اول است اینجه







کمتر ازین عدد نکاح جایز نباشد زیرا که لفظ شنی با معطوفات او حال  
 واقع شده اند و حال با جماع اهل عیبه قید عامل می شود و چنانچه در اصل زید  
 را اگر با و رضای غیر رکوب زدن او جایز نیست و چون او معنی جمیع و تلفیق معطوفات  
 باشد نه تشریک آنها در حکم پس حل نکاح مقید باشد به جمیع و تلفیق این اعدا و  
 هو باطل بالا جماع و نیز می باید که هیچ نوشته کم از نه زده بر نه داشته باشد  
 لقوله تعالی جاعل الملائکه رسلا اولی ائمه منی و ثلاث و رباع و الملائکه جمیع محلی باللام  
 است و الجمع السجلی باللام بفتح الاء استغراق و اما عقل پس از نه گفته که لفظ  
 ظاهر درین معنی آن بود که میفرمودند فائمه اما طاب لکم من النساء ثمانیه عشر این لفظ  
 ظاهر مختصر را که اشتق و غیر ظاهر و در از آوردن خبری است که جیبان بکتاب هم  
 بدان شهر نامند و شبیه است بانکه اسماعیلی را ازین بی او پرسیدند که کجاست دست  
 خود را پس نشست برده مشقت و رخ بسیار از طرف دیگر بر آورده بدین نهاد و گفت که ایست  
 و این حرکت شنیعه را نسبت بخواب پاک با بیخالی نمودن که در کلام منزل خود  
 که برای هدایت انام نازل فرموده بعمل آورده است و در چند تن از حفاظ است که در مجلس  
 از شخص پسند که عمر تو چند است و او نه زده ساله باشد و بگوید که دود و  
 چار چار یقین است که ضحکه تمام مجلس خواهد شد و بعضی از اسماعیلیه گویند که  
 نکاح نانه زن جایز است و اینها اینقدر فهمیدند که در مدلول منی و ثلاث و رباع معنی  
 حرف عطف ملحقانیت لیکن در بیان حرف عطف و حرف جمع تفرقه نه کرد  
 اند و اما باطنیه از اسماعیلیه پس کتب ایشان بسیار است از جمله است کتاب البیان  
 تصنیف غیاث که حال او سابق مذکور شد و کتاب تاویل الاخبار و کتاب التاویلات  
 منسوب بناصر و در نزاریه را نیز کتابها بسیار است و مصنف آنها ابن صالح  
 و نصیر الدین طوسی صاحب بخردی با وجودیکه از اثنا عشریه است بفرموده بعضی از



هزاره کتابی در مذہب ایشان تصنیف کرده است و از بسکه سلطان جلال الدین  
 قصبه بآباد خود نبود و خزانة الکتاب با خود در احراق فرمود کتب ایشان ضایع شد  
 و در قسمة حکیمیه اکثر این فرق و کتابها را پیاپیست و ما بود که دیده بکره امامیه که  
 ایشان در سرکار چنگیزیان در آمد خوب داشتند و لیذا در دوره آنها ایشان  
 را نشو و نما حاصل شد و مذہب ایشان رواج گرفت و مضعف اسلام موجب  
 قوت آنها گردید ایدیم بذكر کتابهای امامیه که در سنون متنوعه از کلام و تفهیم حدیث  
 و اصول فقه و فروع فقه تصانیف بسیار و کتب بسیار دارند اما کتب مذہب کلام  
 ایشان پس از انجمله است مصنفات هشام بن الحکم و تصانیف او اول کتب کلامیه  
 ایشانست و مولفات هشام بن سالم و مولفات محمد بن النعمان صیرفی صاحب  
 الطاق و مصنفات ابن جهم ملائی و مصنفات ابو الاحوص علی بن منصور و  
 مولفات حسین ابن سعید و کتابها افضل بن شاذان قمی و کتاب القایم از جمله  
 کتب او مزید شهرت و عثم باردار و کتب ابو عیسی الوزان و کتب ابن اوندی  
 و سبجی و کتاب الباقوت و کتب محمد بن الحسن الصفار مانند الصبائر الدرجات و غیره و  
 کتاب علی بن مطهر و اسطی و کتاب التوحید علی ابن بابویه و کتاب التوحید محمد بن علی  
 بن بابویه و عقائدات او که با عقائدات صدق شهرت دارد و کتاب التوحید حسین  
 بن علی بن بابویه و کتاب الشافی للمصنف فی الامامة و کتاب محمد بن جریر الطبرک  
 فی الامامة سبسی البیاض المسترش و کتاب تجرید العقاید للطوسی و شرح لابن الطبرک  
 الحلی و کتاب الالفین له و نجاحت و منج الکرامته و الباب احادی عشر کلها له و شرح  
 الباب احادی عشر للفقهاء و القواعد و نظم البراین و شرح و نجح البراین و شرح  
 و نیبج المسترشدن و شرح و واجب الاعتقاد و شرح و کتاب بنیم بن میثم الجرجانی  
 و التفریم و غیره و اما تفاسیر پس از انجمله است تفسیری که منسوب است به



میکنند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام رواه عنه ابن بابویه باسناد  
ورواه عنه غیره الضایا سناد مع زیاده و نقصان و اصل سنت نیز از حضرت  
امام موصوف و دیگر ائمه در تفسیر روایات و از نه خیا سنج در درفشور  
مبسوط اند و در تفسیر شایع مجموع و مضبوط اما آنچه شیعه از جناب ائمه روایت  
میکنند نیز گزینان مطابق نمی شود و از آنجمله است تفسیر علی ابن ابراهیم و تفسیر  
مجمع البیان للطبرسی و تفسیر البیان لمحمد بن حسن الطوسی و تفسیر النعمان و تفسیر  
العیاشی و المحيط الاعظم فی تفسیر القرآن المکرم بحمد الالهی و تفسیر کفر العرفان فی  
احکام القرآن المقداد و تفسیر الاحکام لغیره و اما کتب اخبار یعنی احادیث بعبیه  
ائمه پس چندین میگویند و العهده فی الروایه علیهم که چهار صد نسخه بود از چهار صد  
مصنف که آنها را اصول میگفتند و رفته رفته آن نهمه نسخ ضایع شد و بجا  
تخصیص آن نسخا نموده چند نسخه برداشته اند پس از آنجمله است کافی لمحمد بن یعقوب  
الکلینی و التذیب للابی جعفر محمد بن حسن الطوسی و الاستبصار فیما اختلف فیهم  
الاخبار که ایضا و کتاب من لا یحضره الفقیه لمحمد بن علی بن بابویه القمی المعروف عندهم  
بالصدوق و المقبر السمری و ارشاد القلوب للعلی بن قریب الاسناد و کتاب المسائل  
یعلی بن جعفر و نواد الحسن القمی و الجامع للبرقی و کتاب المحاسن و کتاب المسائل و کتاب العیاشی و کتاب  
و دعاء الاسلام و کشفه و المقنع و المکارم و الملهوف و کتاب العیاشی و فلاح السائل  
کتاب المناقب لابن شهر آشوب السروی المازندرانی و معانی الاخبار و البحار  
لابن المعلم و الارشاد و کتاب الروضه و کتاب البحار للابی علی بن ابی جعفر  
الطوسی و عده الداعی لابن فیه و کتاب الطرف لابن طاووس و کتاب  
المجالس لابن بابویه و الفقیه و المجالس له و الاستبصار لابن المطهر الحلی و کتاب  
انا انزلناه فی لیل القدر لابن عباس و کتاب انحصال البرقی و کتاب البصائر





السعدي بن عبد الله وعلام الدين المديني وجميع البيان والبصائر الصغار والجماح  
 وكتاب التواور لابن ابراهيم وجميع البيان وكتاب الجراح والجراح  
 لابن الراوندي البضا وكتاب المجاسن لابي جعفر الطوسي ومعاني الاخبار له وكتاب  
 الحكمة وكتاب الرحمة وثواب الاعمال واصلح لابي بابويه وكتاب المعراج له وكتاب  
 اجبار الرضي له وجميع الاخبار والمخلاف للطوسي والمصباح له وكمال الدين والعيون  
 وعقاب الآمال والاماني والهداية وعلل الشريعة والاحكام واحتجاب وشارق الفوائد  
 اليقين في كشف اسرار امير المؤمنين وكتاب اللباب لابن شريعة الواسطي ودرجها  
 بايد ونبست که در اصول حديث انيفر که کتابی نبود و نه قواعدی در فروع الاعمال ميکند  
 و نه روايات را در محاکم امتحان ميبرد و نه سايل عظيم درين باب داشته و مستند  
 مبن ايشان آنچه در وفات رسا يقين نوشته هي بافتندي تفحص و تقييدش از قبول  
 ميکند و فطن ايشان آن بود که رواة اخبار را را و هم و کذب و خطا و نشان و شبهه  
 از محالات است چون مشاغل ايشان بر ناقض و تهافت روايات خود مطلع شدند از  
 اهل سنت علم اصول حديث را گرفته زياده و نقصان بعضي قواعد که وضع و التين خود دارند  
 نرو و کتابها درين فن براي خود برداشته اند از انچه است بايد في علم الدرايه و شرح ان و تحفة القاصدين  
 في معرفة مصطلح الحديث و همچنين متقدمين ايشان را در جرح و تعديل هم کتابی نبود  
 اول تو اليق ايشان فن کتاب کشی است و بغایت مختصر است بعد از ان کتاب مختصر  
 و بنجاشي و ابو جعفر طوسي و جمال الدين بن طاهر و كتاب خلاصة علامة حلي و البصائر  
 علامة حلي و كتاب نفق الدين حسن بن داود و درين فن مبسوط واقع شده اند و مشهور  
 كتاب اصول الفقه محمد و عدة اند و شرح اين هر دو مبسوط علامة حلي و شرح ان  
 و قواعد شيخ مفقول و شرح ان از مقدار و زبدة الاصول و شرح ان و شرح  
 شرح ان در عراق و خراسان شرح مازندراني است و در هندوستان شرح



مولوی احمد المصنف علی کہ برامی نوسل و تقرب صفدر خجک ابو المنصور خان نو  
 و اما کتب فقہیہ ایشان پس اول ہمہ فقہ الرضا ہست علیہ السلام و دیگر قرب المسایل  
 و بیسوط و مستند و منقہی الطلب و تحریر ذکرہ الفقہاء کلہا لابن المطہر الحلی و مقنع  
 لابن بابویہ و مقنع لابن المعلم و کتاب الاشراف لہ و مقنع و مقبیر و مکارم الاخلاق و کتاب  
 العلل لمحمد بن علی ابن ابراہیم و کثر القواعد للکراچی و کتاب الافعال و مدینۃ العلم لابن بابویہ و محال  
 و فلاح السایل و جنبۃ الامان الکفعمی و لدعہ و شہرہا و الايضاح و الخلاصہ و التجرید  
 و الارشاد و النافع و شہرہ و النہایہ و القواعد و المصباح و مختصر ابن خلدون  
 محقق و مہذب ابن فہید و الايضاح القواعد و المہتمی و شریع و شروح آی  
 مدارک و مسالک و غیران و خلاصہ و مختلف و معالم و مجالس لابن بابویہ  
 و دروس و ذکرے و بیان للشیخ المقتول و بحار الانوار للامام المجلسی و کتابہا کہ  
 ابن بابویہ در حال شیوخ خود و جماعتی در بیان مجال خود ذکر کردہ اند از انہا این  
 پیدائست اما ابن کتب کہ اسامی انہا مذکور شد و بلاد ابران رایج و متعل اند و  
 نسخ در اینجا ہم یافتہ شدہ اند و مشہد قائمہ و باید دانست کہ جمیع فنون الشیخ  
 از کلام و عقاید و تفسیر مستند است از اخبار و مدار ایشان بر اخبار ابن ہبست و  
 از فن اخبار با جماع اثنا عشر یہ اصحاب الکتاب چہار نسخہ ہست کہ انہا را اصول العزم  
 گویند کافے کہ مشہور بطلینی است و من لا یحضرہ الفقیہ و تہذیب و استنبصار  
 و تفسیح کردہ اند کہ عمل با پنجہ درین چہار کتاب است واجب ہست و تمجید تفسیح کردہ اند  
 کہ عمل بر وایب امامی بشرطیکہ دون او اصحاب الاخبار باشند نیز واجب  
 ہست چنانچہ ابو جعفر طوسی و شریف مرتضی و فخر الدین ملتقب بمحقق طے  
 بر این معنی نص نمودہ این ہر دو قاعدہ را در ذہن خود محفوظ باید داشت کہ بسیار  
 انکار خوانند آمد و در تفصیل کتب اربعہ نما بینہا علماء اثنا عشر مختلف اند بعضی



کافی را اصح دانست و طایفه من لا یحضره الفقیه را و بعضی متأخرین ایشان که در  
نقد کلام متقدمین بدیلولی دارند محاکمه کرده گفته اند که حسن جامع من الاصول کتاب  
الکافی الکلینی و التذیب والاستبصار و کتاب من لا یحضره الفقیه حسن پس باجماع مدافعان  
تذیب ایشان برین چهار کتاب است سائل ضعیف و اصول عقاید و مباحث است  
از همین کتب میگیند و همین کتب رجوع می نمایند حال اگر اسناد اخبار این کتب نظر  
باید کرد و بی شبهه درین کتب روایت مجسمه مصرعه مثل شایسته صاحب الطاق  
و روایت کسانی که حقیقی را در ازل جابل دانست مثل زراره بن اعین و بکیر ابن  
اعین و احوالین و سلیمان جعفری و محمد ابن مسلم و غیرهم در روایت بعضی رجال فاسد  
الذنب که معتمدین امام نبودند و یا سکر امام وقت خود بوده اند مثل شیخی  
فضال و ابن مهران و ابن بکیر و غیرهم و روایت بعضی ضاحین که خود ایشان اینها  
را وضع دانست مثل جعفر فراوی و ابن عیاش و بعضی که ابن تیر خود ایشان مثل  
محمد بن عیسی و بعضی ضعیف و مجابیل مثل ابن عمار و ابن مسکان و ابن سکر و زید یامی و بعضی  
مستور الحال مثل نفلیس و قاسم خزار و ابن فرقه و غیرهم موجود است و آخر سند ایشان  
منتهی میشود بکسانی که مرتکب کبیره و مقصوب امام وقت خود بودند مثل لشکران  
حضرت امیر و لشکران حضرت سبط مجتبی و خاذلان حضرت سبط شیب  
و کتاب کلینی مملو است از روایت ابن عیاش که باجماع فرقه و ضاع و کذاب است  
و ابو جعفر طوسی روایت میکند از کسی که ادعا صحبت امام و روایت از ان علی  
مقام دارد و دیگر یاران امام او را گفته اند و گفته اند که حکماء با امام ملاقات  
نکرده مثل ابن مسکان که دعوی و روایت از حضرت صادق دارد و دیگر یاران حضرت  
صادق او را تکذیب میکنند و نیز ابو جعفر طوسی از ابن المظلم روایت میکند  
و او از ابن بابویه صاحب الرقة المروية و بحسب است از شریف رقیه که با اینهم



اینست و ایش و عقل او حاکم و درست که اخبار فرقه ما بعد تو اتر رسیده حالا که علما  
 این فرقه در جمیع کتب خود تصریح کرده اند که سوهی من کذب علی معتدا فلیتنبؤ  
 مقعده من الناجس متواتر شده نص علیه الشیخ المقتول فی البدایه والکسی  
 تصحیف کتب ایشان نماید بروی طایفه شود که هیچ خبری از اخبار ایشان بعد شهرت  
 نرسیده و از آحاد تجاوز نکند و اگر احیاناً خبری از اخبار ایشان بروایت جمعی  
 وارد شد بیک لفظ یا الفاظ متعارفه نیست اختلاف الفاظ و اضطرابان  
 بنحوی می آید که جمع و تطبیق دشوار می افتد و تعدد رواه چون باین نک باشد که هر  
 یکی در قصه واحد خبری روایت کند که مخالف دیگر باشد قیاس صحیح خبر میشود و مفید  
 شهرت و باین اختلاف اضطراب اخبار مندرجا مختلف نمیشوند بر حال معلوم  
 که خود ایشان آنها را بجمع و شبهه کذب ملحق کرده اند و عجایب دیگر آنست که جمعی از ائمه  
 ایشان خبری روایت کرده اند و حکم بصحت آن نموده و دیگر ثقات که بعد از او آمدند  
 از آن موضوع و منقصری گفته و میانه آن اخبار و صحاح ایشان ثابت است مثل آنکه  
 ابن بابویه علم کرده است بوضع آنچه در تحریف قرآن اسقاط ایات آور وایت کنند  
 حال آنکه آن روایات در کافی کلینی با ساند صحیح بنعم ایشان موجود است و ابن  
 مطهر علی نیز حکم کرده است بوضع خبر لیلیه التقریس و خبر فوی الیدین که در کافی کلینی  
 موجود اند و شریف مرتضی مبالغه ننماید بوضع آنچه شیخ شیخ او ابن بابویه محمد  
 ابن حسن الصفار روایت کرده اند از خبر فنیاق حال آنکه اسناد میرکی بنعم ایشان  
 صحیح است و چون نوبت بحال روایات ایشان و اخبار ایشان که در حقیقت کمال  
 از سبب دعا و مشرب ایشان همان است و الزاماتی را که بایشان عاید میشود و بخوا  
 بر اخبار دفع میازند و ازینست که اخبار بین ایشان اینست و تفاخر این  
 بر علما و دیگر می نمایند رسیده لازم آمد که باب علمی و برای حال اخبار ایشان

اینست که هر کس که بخواهد از اخبار ایشان  
 استفاده کند باید از این کتاب استفاده کند  
 و از اخبار دیگران استفاده نکند



در دایه ایشان گردانیده آید که کلام ضمنی و اجمالی در این قسم مقامات تکمیل  
 خاطر سامع نمیکند تا با استقلال و تفصیل نه انجیل مد و باله الاسف خانه و منه التوب  
**باب چهارم در اقسام اخبار شیعیه و احوال رجال**  
**اسانید ایشان** اصول است ام خبر نزائیه چهار است صحیح حسن  
 و موثق و ضعیف صحیح است که روایت او متصل شود بمقصوم به واسطه عدل  
 امامی و موافق این تعریف که خود ایشان کرده اند مرسل و منقطع داخل  
 صحیح نیست زیرا که اتصال ندارد و حال آنکه در اصطلاحات خود مرسل و منقطع  
 را صحیح خوانند چنانچه گویند روایه ابن ابی عمیر فی الصحیح که ادنی صحیح ابن ابی عمیر که را  
 و عدالت را نیز در اطلاق صحیح اعتبار نمیکند حال آنکه درین تعریف ما خوف است  
 پس روایه مجهول الحال را صحیح میگویند مثل حسین بن الحسن بن ابان که مجهول  
 الحال است نص علیه بحسن فی المغتبی و فی الدین ابن داود و در خلاصه گفته است  
 که طریق القیبه الی معاویه بن میسر و الی عانیه الامامی و الی خالد بن نجیح  
 و الی عبد الاعلی صحیح حال آنکه همه کس دل را کسی توثیق و صحیح باده کرده و چهارم را حق  
 البته توثیق نه کرده اند بلکه امامی بودن را و در اطلاق صحیح نزد ایشان اعتبار  
 نیست پس جمیع قبو و ترفیع را اعتفال و اجمال نموده اند تفصیلاً آنکه روایت  
 حسن بن سماعه را صحیح گفته اند و او از اوفیه بود و تصدیق نام و پشت در وقف و تکلیف  
 امام وقت می نمود و دعوی امامت و تفسیر نص میبکنند روایت ابان بن عثمان که قطعی بود و منکر  
 امام وقت و قابل امامت غیر او و تفسیر نص میبکنند روایت عبد بن فضال و عبد الله  
 بن بکر را حال آنکه هر دو فاسد الذهبنند و عجیب است که این امور را علماء ایشان در  
 احوال رجال خود می نویسند و باز روایان این قسم مستثنایان را توثیق و تصحیح  
 نمائند با اتفاق این مظهر علی و در خلاصه الاقوال گویند علی بن فضال کان فقیهاً بالکوفه و



وجههم و فقههم و عارفهم بالحدیث و محاسنی گوید لم اعجز له علی زلته پس اخبار جماعه موافق  
 قاعده ایشان باید که موثق باشند صحاح زیرا که در صحیح امامیه روایت  
 راوی بشرط است محض عدالت کفایت نمیکند و نیز حکم کتب بصحت حدیث  
 کسی که معصوم و رقی او و عاصی بدو لعن فرموده یا اخذ الله و قاتله الله و امثال  
 این کلمات ارشاد نموده و حکم بقضا و عقیده او و اظهار بیزارى و برأت از او کرده  
 و نیز تصحیح میکند روایت کسی را که تمام وقت در روع بسته و امام او را در روایت از  
 خود نکذت نموده بلکه خود را کذب خود نموده و نیز تصحیح میکند روایات  
 مجسبه و شبهه مصرحه را که اعتقاد و حبسیت حقیقی و اثبات مکان و جهت بر آن  
 و نمایند و او را ذی صور و شکل دانند و آثار صفات او تعالی در ازل کنند و بخوبی  
 به ابرامی نمایند و این همه موجب کفر است بالا جماع و روایت کافر مسوع نیست  
 چه جای صحت و نیز حدیث صحیح اطلاق کند بر آنچه در رفاع یافته اند که از این باب  
 هستی اظهار نموده و نیز روایت کند از خطوطی که از خطوط الهیه دانند و این  
 نوع روایت را ترجیح دهند بر روایات صحیح الاسناد خود و عمل این باب بهر چه  
 نص نموده چنانچه بیاید انشاء الله تعالی و نیز تصحیح اطلاق کنند بر روایات  
 انکس که افشاء سر امام نموده و خیانت و امانت او بکار برده مثل ابی بصیر و غیره  
 حاله ان الله تعالی و نیز اطلاق کنند بر خبر کاذب الاسناد که راوی جماع  
 ان خبر از شخصی وارد و نسبت میکند او را به پدر او یا جد او و نیز اطلاق کنند بر خبر  
 کسی که اجماع دارند بر آنکه مجهول الحال است مثل حسن بن ابان که ابن مطهر در منتهی  
 و مختلف و شیخ مقبول در دروس خبر او را صحیح گفته اند و بر خبر کسی که او را تصنیف  
 کرده اند مثل مخبر بن سنان که او را نسبت ضعیف میدهند و مذهب اخبار او  
 اعتماد میکنند و نیز تصحیح میدهند روایت کسی را که مدعی سفارته باشد در میان



امام و شیعه و بلاشاید و دلیل بلکه هر که دعوی رویت صاحب الامر کند و امامی  
 عدل باشد که دعوی سفارت نشود خبر او را نیز صحیح دانست مثل این مهربار و او و جعفر  
 این است حال حدیث صحیح ایشان که اقوامی و اهلار قسام است اما حسن پس او را  
 تعریف کرده اند که بواسطه اتصال روایتی الی معصوم بامامی ممدوح من غیر نص علی عدالت  
 پس در اینجا باید که مرسل و منقطع حسن نباشد حال آنکه بر مرسل و منقطع اطلاق نیز در ایشان  
 شایع و ذائع است چنانچه فقها اینها نصیح کرده اند که روایت زاره در مضجع چون قضا  
 کند او را حسن است بآنکه منقطع است و این حادثه در اخبار ایشان مبطل نیست  
 و نیز اطلاق حسن کنند بر روایات کسانی که بعد مذکور نشده اند ابن طهری و طریق  
 الفقیه الی غیر بن جبر حسن حال آنکه منقطع بن جبر اسی ازین فرقه صرح کرده و مشکیه طریق  
 الفقیه الی ادریس بن زید و روایات و اقیقه را که امامی نبودن ایشان اطمینان  
 الشمس است نیز حسن گویند مثل طریق الفقیه الی سماعه ابن مهران مع انه و قتی  
 اما موثق که اندر اقوامی نیز گویند پس تعریف آن نیست که ما دخل فی طریق من نص الاصحاح  
 علی توثیق مع فساد عقیده مع سلامت باقی الطریق عن الضعیف و در اینجا نیز ایشان  
 را ضبط واقع شده پس اطلاق موثق کنند بطریق ضعیف پس خبری که او را  
 سکون از ابی عبد الله عن امیر المومنین روایت کرده و عقیقه بن حباب را  
 موثق گفته اند حال آنکه ضعیف است باجماع این فرقه و بروایت نوح بن دراج و ناحیه بن  
 عماره صیداوی و احمد بن عبد الله بن جعفر حمیری اطلاق قوی میکنند حال آنکه  
 اینها امامیان اند اما نه ممدوح و نه مذموم و اما ضعیف پس تعریف آن نیست که  
 ما مثل طریق علی محروح بالفسق و نحوه او و بطل حال و نیز نزد ایشان عمل بصحیح و  
 است من غیر اختلاف حال آنکه در بعضی جایان بر خود صحیح روایت کنند و بران  
 عمل نکنند حکم کنند نشد و از آن حال آنکه او موید است باخبار دیگر که صحیح اند و مثل

ای  
 عقیده  
 للزب  
 الاثبات



مارواه سعد بن ابی خلف عن ابی الحسن الکاظم علیه السلام قال سألته عن حق الایة  
 وجد فقال للجد السدس الباقي لبنات الایة واین خبر صحیح است نزد ایشان  
 جامعه کثیر از امامیه بطریق مختلفه روایت کرده اند مویدانرا منها ماروی علی بن  
 احسن بن قاطر رفعه الی ابی عبد الله قال الحجة لها السدس مع ثلثه منها مارواه  
 زرارة عن ابي جعفر قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطى الحجة السدس  
 لم يفيض لها الله شيئا ويزاخر موثق ومنها مارواه احماد بن محمد عن ابی عبد الله  
 فی ابون جعدة تلام قال للام السدس الحجة السدس باقی هو الثلثان  
 اللاب ودر وجوب عمل بحسن در میان ایشان اختلاف است بعضی عمل بان مطلقا  
 واجب کنند مانند شیخ الطائفة همین فرسب را اختیار نموده و بعضی منع کنند  
 مطلق و هم اکثر و بعضی تفصیل کنند و گویند اگر مضمون آن خبر شهر باشد  
 بین اصحاب عمل بان واجب است و الا نه و موثق و ضعیف را نیز درین حکم داخل  
 کنند فخر الدین بن جمال الدین بن مطهر علی همین فتیه خاسمه در معتبر تفصیل کرده  
 و شیخ مفید و محمد بن مکی گفته اند اوست غیر همین تصریح نموده است در ذکر می اثر  
 علماء ایشان عمل را موثق جانند داشته اند با وصف الله و آیات مثل این که  
 و این فضائل را صحیح دانست و واجب العمل شناسند کما خلف و فخر الدین مذکور نموده  
 او عمل را بان نیز واجب دانست بشرطیکه معتقد بشهرت شده باشد و ندون است  
 او بلفظ واحد با الفاظ متقاربه رایج و کثیر باشد و فتوی مضمون آن نیز در علماء رایج  
 یافت باشند پس اکثر احادیث اینست که در کتب ایشان مدون است و شهرت  
 و مفتی بواجب العمل خواهد بود و متاخرین ایشان عمل بضعیف نیز جانند دارند چون  
 معتقد بشهرت شده باشد و شیخ الطائفة روایت فساق عمل جوارح را قابل  
 عمل دانند و معتقد بشهرت را نیز شرط نکرده و کلینی روایت بعضی کسانی که او را



از اصحاب ائمه می شمارند که متذکر امامت آن امام باشند قابل عمل میدانند حال آنکه او نزد  
 ایشان کافرست خصوصاً چون او را امام و عیث نموده باشند و او با آوردن  
 و قبول نه کرده و ترجیح باید داشت که اکثر علماء شیعه در زمان سابق بروایت  
 اصحاب خود بدون تحقیق و تفتیش عمل میکردند و بمنبر رجال استناد و اصلاً در  
 نبود و کتب بے وزن و احوال رجال و جرح و تعدیل نداشتند و این حالت  
 ایشان مستمر ماند تا آنکه کسی در سینه چهار صد تقریباً کتابی در اسما و الرجال  
 و احوال و سواد تصنیف کرد و آن کتاب بغایت مختصر بود و غیر از حیرت و تشویش  
 نمی افزود زیرا که اخبار متعارضه در جرح و تعدیل وارد نموده و ترجیح بیک  
 برو دیگری اورا میسر نیامده پس حال رجال ایشان مشتبّه شد و بعد از وی  
 عضای بزرگی در مضاعفان کلام کرد و نجاشی و ابو جعفر طوسی در جرح و تعدیل کتابها  
 نوشتند و جمال الدین ابن طائوس و ابن مطهر و قتی الدین ابن داود و نیز درین  
 باب وفاتر سیاه کردند لیکن سیمه اینها توجیهی معارض مدح و قدح را اجمال و  
 اغفال نموده و ترجیح احد الطرفین بدلیل قوی ایشانرا میسر نیامده است  
 صاحب درایه الصفات و او ده تقلید اینها را در باب جرح و تعدیل منع نموده  
 و گفته که در اکثر مواضع نزد اینها تعدیل حاصل میشود و چیزی که اصلاً قابل تعدیل  
 نیست چنانچه بعد از مطالعه کتب اینها خصوصاً خلاصه الاقوال که خلاصه تمام وفاتر  
 مبسوط ایشان است در علم رجال ظاهر میشود پس هنوز هم نزد ایشان احوال رجال  
 خود منقح نیست و اشتباه مرتفع نشده و عجب آنست که علماء رجال ایشان اکثر  
 اسما را تصحیف نمودند و حال خیر باین سبب باشند با انجامیده مثل ابو بصیر بن  
 یابو بصیر یا موصوده و تراجم بر ارجح تراجم و حاکم بن حاکم و غیره مقبول الروایه از غیر مقبول الروایه  
 نزد ایشان تمیز نمی شود و ابن المطهر رئیس المستوفین است اسما بسیار را تصحیف نموده



و هر که صدق این مقال و شاید این حال را خواند باید که خلاصه الاقوال  
این مطهر کجانب بگذارد و ابضاح الاستباه کجانب اختلافی که قیامها و  
است به بیند تا عجایب قدرت الهی را تماشا نماید و نفی الدین این را و در این خط  
و اشتباه متنبه شده و هر واحد را در جای ناخطیه نموده و بر عم خود اصلاح داده و  
هم جا سگرفت و گیر در مواضع بسیار است و اصل اینست که اخبار این  
ایشان خیلی مغفل و متماثل بوده اند و در این بصلح العطار افسد الدهر تعیین متفق  
و متفق در میان ایشان اصلا روایح ندشت بسا که یک راوی را با راوی دیگر فرست  
و اتفاق در اسم خود و اسم پدر خود واقع شده و اخبار این ایشان همان سها  
شته که در روایت بی تمیز بعلامتی که لارق باشد میان هر دو ذکر نمایند پس گفته  
با غیر گفته متنبه شود و مقبول الروایه با مرود الروایه در یک کسوت برآمد مثلا جمیع  
اخبار این ایشان از محمد بن قیس مطلقا روایت میکنند و این نام مشترک  
است در میان چهار کس و کس از آنها نزد ایشان گفته اند محمد بن قیس لاسد  
الکلی بابی نصر و محمد بن قیس البجلي الکلی بابی عبد الله و یک کس مروح بن غیر متفق  
و محمد بن قیس لاسد کس مولی بنی نصر و یک کس ضعیف است جدا و محمد بن  
قیس الکلی بابی احمد و این با بویه از محمد بن شخص اخیر بسیار روایت کند و مطلق  
آرد بی تمیز پس مردم را التباس واقع شود و شیخ الطائفة ابو جعفر طوسی نیز  
در این افعال و افعال شیخ المتقلین است و دیگران نیز به ستور عمل می نمایند  
با این اسباب روایات ایشان نزد خود ایشان هم قابل اعتماد نامند و نیز گاهی  
خبر کس موثق وارد میشود و روی عمل نمیکند بعلت آنکه موثق است مثل آنچه  
سکوتی از بابی عبد الله علیه السلام روایت کرده قال قال امیر المومنین علیه السلام  
بغثی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا علی لا تقا تلن احدی منی بدوای

چون است  
کجانب  
سمعی  
بسمه  
نسخه  
تجربه  
سند  
تور  
و نه  
نیز از  
کس  
بر  
نقاب  
غروب  
و قوس  
روای



لان پسرى الله على يد يك رجلا خير لك مما ملعت عليه الشمس و غرت ذلك  
 و لا و يا على بن اين خبر موقوف است و بران عمل نميكنند از انكه موقوف است و  
 بر روايت ضعيف عمل ميكنند حالانكه ضعيف در درجه پائين است از موقوف با جمع  
 اينها مثالش اين خبر است روى عبيد بن زرارة عن ابي عبد الله عليه السلام انه سئل  
 عن الصبي يزوج الصبي بل ثوان فقال نعم اذا كان ابوا يما زوجا بها و اين خبر با جمع  
 فرقه ضعيف است لان في طريقة القاسم بن سليمان و بن محبوب العلالة و قد عمل  
 به الاصحاب كلهم و سابق گذشت كه شيخ الطائفة دين باب توسعه بيار بنو و عمل  
 به حديث ضعيف جابر بن بله و احب شمره و دليل آورده كه خبر عمر بن خطلم في التثنية  
 من اصحابهم و امره بالرجوع الى اجل من هم معمول به است نزد جميع فرقه و ان خبر شريد  
 الضعيف است لان في طريقة محمد بن عيسى و داود بن الحصين و بنو ضعيفان جدا و عمر  
 بن خطلم لم ينص فيه تعديل و صرح و شل اين خبر را مقبول للمتن نام نهاده اند و اين  
 قسم اخبار نند و ايشان اثر است از انكه با حصار ايد پس با وصف اين توسعه ترك عمل  
 بموقوف راجح و چه باشد و عجب ترا كه در كليلة روايت صريح موجود است از  
 حضرت ابو عبد الله در عمل بر اسيل كجاسي نقله انشاء الله تعالى وجود  
 ايشان نيز در تعريف صحيح و حسن اتصال نه شرط كرده اند باز بر اسيل اين  
 ابي عمير عمل واجب دانند و او عا و انكه ابن ابي عمير رسالتي كند مكر از ثقات  
 و عوي بن دليل است چنانچه صاحب نشري شرح ذكرى درين امر با جمعه و ايشان  
 سازعت نموده و بر اسيل نظيري و عبد الله بن المغيرة نيز عمل واجب دانند  
 و حال ابن دو كس غريب معلوم خواهد شد و نيز شيخ الطائفة و من تبعه من السامع  
 اضطراب را قانع و عمل بخبر بشمارند و سوما مختلف روايه و الرازي  
 الواحد متايد اسناد افرو و سه مرتبه و چه و مرة على وجه مختلف











بر مردم ظاهر میسر می آید و نیز قاضی می نویسد که بعد از گشتن شدن ولی  
پسندیده بنو زمان بنی امیه باقی بود جابر مذکور در سجد رفت و شروع در دعا  
کرد پس خواب امر امام نموده باشد و شتی لغت خدا شده باشد و چون  
این کلام منجر شد بدکراحوال رجال ایشان لازم آمد که از کتب ایشان احوال بعضی از فرق  
ایشان نقل کرده اید اول باید دانست که هر فرق از شیعه دعوی میکنند که آنچه نزد  
ماست از روایات اهل بیت صحیح و معتبر است و آنچه نزد غیر ماست باطل و فاسد است  
و این تکاذب در میان آنها از ابتدای آنهاست پس ما این مفعول را جمیع  
روایات ایشان و زیدیه و اسماعیلیه و امامیه باهم منازعه می کنند که دارند مشهور  
و معروف است عجب آنست که قدام امامیه و مقتدایان ایشان که سلاسل اسانید  
اجبار بدین بابها منتهی میشود مثل شام بن الحکم و شام بن سالم جالبقی و صاحب الطاق  
باهم تکاذب و تجاحد شدید داشته اند و روایات یکدیگر را از انکه منتهی سجا و باقر  
و صادق علیه السلام تکذیب می نمودند و باهم دیگر تفصیل و تکفیر میکردند چنانچه شام بن  
الحکم تصنیفی دارد فی الرد علی الجوالیقی و صاحب الطاق ذکر ذلک النجاشی  
اجبار جمیع ایشان از خیر اعتبار برآمد متعارضات قط پذیرفت و سابق حال  
شیعه امامیه المومنین مفصل گذشت که ایشان کلام منکر کبیر بوده اند و  
ناؤمانه امام وقت اصرار داشتند و جناب اورا قسام پنج رسانیده اند و  
اجتناب بهم آنها را کاذب می شمرد و هرگز تصدیق قول آنها ننمود و بعضی از آنها را که  
نصرت سبطین کردند و با معاویه و یزید مکاتبات نموده و میفرودش دنیا خردیدند  
و هر که با انهم خود این قسم باشد اورا اخذ دین و پیشوای اسلام ساختن روا  
اورا اعتبار کردن بر چه چیز عمل توان کرد و نیز تعارض و تخالف واضطرار روایت  
در اخبار ایشان حدیث است که آنش پیدا نمیشود چنانچه مطالعه من لا یخفی











وعبد الله بن يزيد وغالب بن عثمان وابي حبيب الاسدي وابي سعيد الكاركي  
 وركاز بن فرقد والحسن التقيي وقاسم بن الخزاز وصالح السعدي وعلي بن  
 دربل والحسن بن علي بن ابراهيم وابراهيم بن محمد والحسن بن علي بن سنان  
 النخعي وعثمان بن عبد الملك وعثمان بن عبد الله وعيسى بن عمرو ومولى الانصاري  
 وبيع بن محمد السلمي وعلي بن سعد السعدي ومحمد بن يوسف بن ابراهيم ومحمود بن  
 سيمون وجعفر بن سويد بن جعفر بن كلاب فهو لا يظن في ميل مع جماعة اخرين  
 الا انكاد تحصى وقد روى عنهم شيخوهم كعلي بن ابراهيم وابنه ابراهيم ومحمد بن يعقوب  
 الكليني وابن بابويه وابي جعفر الطوسي وروى عنه ابني عبد الله الحلقبي البغدادي صاحب  
 النسخ اوجب العمل بما فيها مجتهد وهم وزعموا انها توجب تعلم القطعي نص على ذلك المراد  
 هو الطوسي والحلي وعجب انست كه اخبار ديني ايشان از جماعه روايت كنند علماء  
 مجال ايشان انهارا ككذب كرده اند وروايت از روى تواريخ مثل عبد الله بن  
 النضر روى عن ابني عبد الله عدة احاديث او روى ما محمد بن يعقوب في الكافي و  
 ابن بابويه في الفقيه وابو جعفر في التهذيب وغيرهم قال النجاشي لم يثبت انه روى  
 عن ابني عبد الله شيئا ويزا من الامور المشهورة عند الامامية ومن هذا القبيل  
 محمد بن عيسى الذي يروى عن محمد بن محبوب وغيره قال ابو عمر والكنشي نصر ابن  
 صباح يقول ان محمد بن عيسى اصغر في السن من ان يروى عن محمد بن محبوب  
 ومثل هذا محمد بن عيسى ابن عبد الله بن يقطين حكى محمد بن بابويه القمي عن ابن ابي اسد  
 قال ما نروى به محمد بن عيسى من حديث يونس وكتبه لا يعتمد عليه ومثل هذا محمد بن احمد  
 ابن يحيى بن عمران الاشعري القمي طعن فيه النجاشي وغيره وقالوا انه يروي  
 عن الضعفاء ولا يبايعة عن اخذ وبعثه المرسلين ومنه بعضي از رواة معتبرين  
 ايشان ارسال كنند وروايت مثل ابن ابي عمير وغيره وكتبه عبد الله بن مغيرة حال



انکہ اسل کروں نزد ایشان کبیرہ است رو سے محمد بن یحیٰی بن محبوب الکلبی  
 وغیرہ من الاخبار میں عن ابی عبد اللہ کہ قال ایاکم والکذب المقترع قبل لدوالکذب  
 المقترع قال ان بعدک الرجل بالحدیث فترکہ وتروی عن الذی سے حدیثک عنہ و نیز  
 در رواۃ معتبرین ایشان جماعہ کثیر اند کہ بامامت امام وقت قابل نبودند و انکار امت  
 او میکردند و عدا باو سے و در زیدند و نزد جماعہ شیعیہ امامیہ ابن بابہ و عقبہ  
 انہا صحیح و ثابت است کالو اتفقہ متہم الحسن بن محمد بن سماعۃ ابو محمد الکلبی  
 الصیر نے فائہ کان یعاد فی الوقف و یعصب و الحسن بن ابی سعید ناشی  
 ابن جہان الکمار سے ابو عبد اللہ و الحسن بن مہران ابن محمد بن ابی نصر السکو  
 و احمد بن محمد البطاسی البحر می المعروف بالطاطرس و صفوان ابن یحیی  
 ابی محمد الجلی و عثمان ابن عیسیٰ ابی حمزہ العامری الرواسی مولیٰ بنی رو اس و غیر  
 ہم و کاتبی رودیہ و الفطیمہ مثل احمد بن محمد بن سعید السبئی السہدانی و حسن  
 بن علی ابن فضال و عبد اللہ ابن بکیر ابن اعین الشیبانی و عمر ابن سعید  
 الحسن الدائمی و غیر ہم و از ہمہ انہا در صحاح ایشان روایات موجود است  
 و شیخ مفقول در ذکر می آورده کہ حضرت صادق عبد اللہ بن مسکان  
 از آمدن نزد خود موضع فرمود و انہا از روایت او دست بر نمیدارند و ابو جعفر  
 طوسے در عہد می نویسد الفسق باعمال الجوارح لیس یا نفع من قبول الروایۃ  
 و عجب آنست کہ از بعضی کا فزان نصرانی مذہب نیز روایت احادیث میکنند و لو را  
 از باران ائمہ می شمارند مثل زکریا ابن ابراہیم نصرانی روی عن الطوسے  
 وغیرہ و نیز اخبار میں ایشان از کتب شیعیہ خود روایت کتد و در ان کتب  
 نسبت آن روایت بائمہ موجود نیست و انہا میگویند کہ نسبت این روایات بامام  
 ابو جعفر و امام ابو عبد اللہ ثابت و درست است لیکن شیعیہ باو شیعہ دہشتند و نام

نویسہ ابن  
 و نجاشی  
 فی صفیہ  
 الشدید فقال  
 مان سکتہ  
 س ان النیران  
 الحسن الوافعی  
 قال لا حاتم  
 کان یفصح الحدیث  
 کذا و کذا مختصر  
 س ان النیران







مفیدات عقلیه اند که هفتاد و پنج در خارج سید را غیث و نص علی ذلک است هم صاحب البدایه  
باز ان ضعاف و موافق نیز با هم متعارض و مخالف و مضطرب الاستناد و المعرفه و غیر  
الوجهی که جمع و تطبیق و اوده باز ترجیح نموده بخاک اهل تحقیق و ته فنیق است بطریق  
نموده یک نکته را ذکر می کنم قیاس بیان باید کرد در روایات بسیار واروده که  
وضو با الود یعنی کلاب درست است و در روایات بسیار واروده که درست  
شیخ ابو جعفر می گوید که صحیح همین است که درست نیست و در روایتی که درست گفته اند  
مراد از امار الود ابی است که در وی کلمه انداخته باشند کلاب مصطلح باجماع  
اسباب که مذکور شد و روایات ایشان بر عزم خود ایشان هم قابل تسک و اعتبار نماند  
چه جای آنکه در مقابل مخالفین سمری برابر و نیست حال آن روایات که بسند ظاهری  
مکشوف از آن طاهرین کشوفین که وجود ذوات عالیات ایشان غیر مختلف فی  
و بی شبهه بود و مردم با ایشان ملاقات میکردند و ایشان را می دیدند و کلام  
ایشان را میشنیدند و روایات ایشان از صاحب الزمان که اول تولد ایشان با نفاذ  
امامیه ثابت نیست بعضی از ایشان منکر تولد اند و گویند که حضرت امام حسن عسکری  
عقبی گذاشتند و هم ابو جعفر را اینهم نقولون یا ما به جعفر بن علی الهادی بعد وفات آن  
بن علی العسکری می طایفه که بوجود آن بزرگوار اعتراف میکنند اکثری بقادر حیات  
را انکار کنند و گویند که در حالت صغر و وفات یافته اند باز کسانی که ایشان را بعد  
بلوغ رسانیده اند نیز با هم اختلاف دارند فقیل مات فی الصلوه فجاءه و قیل قتل و کانی  
که ایشان را زنده انکارند در وقت غیبت ایشان اختلاف دارند بعضی دو صد و پنجاه  
شش گفته اند و بعضی دو صد و شصت و پنج یا شش یا هشتاد و یک یا هشتاد و دو یا هشتاد و سه  
نیز اختلاف فاحش است ثقات ایشان مثل محمد بن یعقوب الکلبی و متبعه جاب الشیعه  
المتقدمین گویند که لا یعلم ذلک الا احاد الشیعه پس نهایت پریشانی و تباهی است از این مقطع



و مشهور است بدانان جماعه هستند که خود را سفراء و رواد و اند در غیبت حضرت  
که مدت آن بنیاد و چهار سال است و اول سفر ابو محمد عثمان بن سعید است باز پس  
او ابو جعفر محمد بن عثمان که در سنه سه صد و بیست و هشت مرده است باز بعد از او  
ابو القاسم محمد بن روح که شصان شده صد و بیست و هشت مرده بعد از وی علی بن محمد که اورا خاتم  
السفر انکار کردند و گویند که بنی سعید کبری رود او و سلسله غارت هم قطع گشت و ظاهر است که هر کوی سفارت  
دیگری بر تقات او گواهی نداده و غیر از دعوی خود شایدهی نبوده با جماع اهل تشیع و پیاد  
که جب جاه در نفوس بشریه مقتضی این دعوی است و هر گاه دلیل در کار نباشد  
مانع هم مرفوع شد و باب دعوی فراموش کرد و دیده و نیز در روایت از صاحب  
الامر بواسطه سفر اوقات نمیکشند بلکه هر که مدعی رویت این خیاب شود  
گو منصب غارت نداشته باشد روایت او را معتبر نشاند و واجب القبول انکارند  
چنانچه از ابو ماشم و او بن ابی القاسم جعفر و محمد بن علی بن بلال و احمد بن اسماعیل  
و ابراهیم بن مهزیار و محمد بن ابراهیم و جماعه دیگر که او عا رویت صاحب الامر نموده روایات  
نخبه و غیره از این خیاب آورده اند ایشان احتمال دیگر را راه نداده آنهم روایات را علی  
الراسس و العین نهادند و این قصه عبرت گاه اهل دعوی و اصحاب بلند پرواز است  
در اول امر جعفر ادعاه احتیاط و تحصیل امن از خطا و در فرع نموده اند و نصب امام را  
برای همین اوقات بر نموده خدا واجب آنست و عصمت و افضلیه و نص صلی متوازی بر  
امامت او شرط کردند و آخر ما باین احتمالات موهومه و مسابلات و ایهالات در قدام  
عمده دین نمک کردند و بی تحقیق و بی دلیل بر نفی هر غراب و نفی هر حمار فریفته شدند  
و قتل شهید و حق ایشان صادق اند که فرمن المطر و قف تحت المیزاب و عجب  
ترا که در روایت از صاحب الامر بر این قدر هم قناعت نمی کنند بلکه ثقات ایشان  
روایه رقا نموده اند برخی بواسطه سفر ارفاع سایل فرستادند و جواب آمد

الحسین بن روح  
بن ابی القاسم  
اصد و ساد و شیخ  
فی خلافة القدر  
و در نقلی از  
مع انوار و غم  
عبد و کسب  
و کان السبب فی  
ذکره قد اقری  
للمشقة و انما  
طایبات و زکوة  
ان ذکر لایسته  
و کما شغلت  
و نکلوا ان کان  
سنة ندان الای  
لی التضرع و انه  
کان کثیر الخلاله  
فی قضا و احکام  
عنه الله  
وان المیزان



آمد و بعضی بوسطه سفر او چون هنوز سفارت سفر ابرمال کجوز است جواب رفق  
که بدست آنها بیايد چه قسم محل اعتماد خواهد بود و آنچه بوسطه سفر است حال او  
از منجم بدتر است اما رفاعی که بوسطه سفر جواب آنها رسیده پس نزد ایشان  
سیار اند منها ما دفعه علی بن الحسین ابن روح من السفرة علی بن جعفر ابن  
الاسود ان یوصل له رقة الى صاحب الامر فارسل اليه رقة زعم انها جواب صاحب الامر  
له و منها رفاع محمد بن عبد الله ابن جعفر ابن الحسین ابن جامع ابن مالک الحمیر  
ابن جعفر القمی قال النجاشی ابو جعفر القمی کاتب صاحب الامر و سئل سائل فی ابواب  
الشریعة و قال قال لنا احمد بن الحسین و قفت علی هذا المسائل فی اصلها و التفت  
بین السطور و ذکر تلک الاجوبة محمد بن الحسن الطوسی فی کتاب الغیة کتاب الامتجاج  
و منها رفاع ابی العباس حسن بن عبد الله ابن جعفر الحمیر فی التفتی شیخ  
القمی بن و جهیم و منها رفاع اخیه حسین بن رفاع اخیه حماد بن هریر برادر  
را و عابو که کاتبه با صاحب الامر و از بدو تحقیق سائل شریعت از انتخاب می نمایند و  
جواب سائل ایشان از اطراف میرسد که از ذکر النجاشی و غیره و ابوالعباس  
مذکور کتابی ازین رفاع جمع نموده و او را قرب الاسناد الی صاحب الامر نام نهاد  
و منها رفاع علی ابن سلیمان ابن الحسین ابن الجهم ابن حکیم ابن اعلی بن الحسین  
الرازس قال النجاشی کان له اتصال بصاحب الامر و خرجت الیه توفیقات  
و آنچه بوسطه کسی فرستاده اند رفاع محمد بن علی ابن الحسین ابن موسی ابن  
بابویه القمی است که بخط محبت نظر را نموده است و گفته که من سئل از سائل می  
نویسم و در سوره رخ در خستی که بیرون شهر قم است یک شب از وزنی که ششم  
در ضمن آن جواب آن مکتوب می شد روز دیگری بر آورد و حکم توفیقات صاحب الامر  
و دیگر نامه مضمین که در جواب سوالات شیعه رقم فرموده اند و خطوط ایشان بر رقم

حالا که از سبب  
محکم است و سفر را درایت  
کرده اند که ایشان از زمان  
قد و شنس و غیره و قبیله  
آورد که صاحب الزمان بر  
او فرستاده و خط خود نوشته  
برند و شنس است  
بسم الله الرحمن الرحیم  
با سبب این محکم است  
باز از آنکه یک سبب است باهم  
فایده یک و بین سبب است  
فایده یک و سبب است  
بعد از آنکه یک سبب است  
فقد و قفت النجاشی سائل  
الاجل ان الله تعالی  
من سبب است  
الاست با سبب است  
استغفار الله و لا یغفر  
مغفروا و لا یغفر  
بالله العلی العظیم  
مفتاح



















دادن بنای قبیح است و نیز شخصی را امامت دادن و باز آنرا بغیبت و حقا  
حکم کردن و مردم را تکلیف دادن که از آن غایب و مخفی که اصلا جز نام او نمی شناسند  
احکام دین خود تحقیق نمایند و در مهمات دنیوی بوی رجوع آرند و تقسیم ملک  
و غنایم و تخریب جویوش و فتح بلدان و جنگ و صلح همه بصواب و بیدار و بخت نیکو تکلیف  
مالایطاق است مانند آنکه گویند جبرئیل را امام نما کردیم باید که مسائل مشیبه  
را از او استفتاء نماید و مصالح دنیوی را بلی حتم او نه کرده باشند و عاقل  
سج فرق درین هر دو تکلیف دریافت نمیکند و هر دو را تکلیف مالایطاق میدانند و قبح تکلیف  
مالایطاق بالاجماع محال است و نیز نصیحت امام عیث نخواهد بود زیرا که فواید امامت اصلا  
در وجود او حاصل نیست و اگر فرق خود را عطفائیه گفت کنند و امامت عفت  
قائل شوند بکدام وجه ابطال مذنب شان توان نمود و المعصی قبح محض بغیر عن  
الباری عند الشبهة باجماع دلائل ابطال این خیال فاسد ایشان پیش از اینست  
که بشمار این چون مقام تطفلی است ازین میدان غافل گشت قلم را مصروف به شبهه مطلب  
باب بر داریم و دیگر آنست که بعضی از روایة ایشان چنینست روایت کرده اند  
که بر این عقلیه قطعی بر آنجا که آن قائم اند و این قسم را و ساقی حنب کنند بلکه  
روایات او را مقبول میدانند مثل ابی بصیر که از حضرت صادق و عمو  
الوسیت روایت میکند و چون از حال خبر رود بحال شیعه بطریق نمونه فارغ نشود  
لازم اند که در بعضی دلائل ایشان نیز کلامی اجمالی سر کنیم تا ناظر را در دلائل ایشان  
بصیرت حاصل شود و بوجه کلی فساد جمیع استدلالات ایشان را در باب و جزئیات  
دلائل ایشان را بصیرت را برین کلی حک نماید و این مطلب را غایت الباب و  
فذلك احساب کرد و نباشد شتمه الباب در دلائل شتمه  
باید دانست که قسم دلیل نزد ایشان چهار است کتاب و خبر و اجماع و عقل



و عقل کتاب که قرآن مجید است بزعم ایشان قابل استدلال نیست زیرا که اعتماد  
بر قرآنیت او حاصل نشود الا وقتی که ما خود باشد بواسطه امام معصوم و قرآن  
که خود از ائمه است درست ایشان موجود نیست و این قرآن را ائمه نیز علم ایشان  
معتبرند آنستند و قابل استدلال و تمسک نشود چنانچه از کتب و غیره کتب  
معتبره ایشان منقول خواهد شد و این مطلب بخند وجه ثابت است اول آنکه  
جامعه کثیر از امامیه از ائمه خود روایت کرده اند که قرآن منزل را تحریف کلمات  
از مواضع آن و اسقاط آیات بلکه سوزن بر وقوع آمده و ترتیب هم متغیر شده و  
حالا آنچه موجود است مصحف عثمان است که هفت نسخه از آن نوشته بلکاف  
عالم شهرت دارد و کسی که قرآن منزل را باصل ترتیب و وضع منقول ضرب  
و شلاق نمود تا آنکه طوعاً و کرهاً بموافقت برین مصحف اجماع گردند پس  
این مصحف قابل تمسک و استدلال نباشد و نظم و الفاظ او و عام و خاص او  
محل اعتماد نباشد چنانچه است که این احکام که در قرآن موجود اند همه اینها اکثر اینها  
منسوخ باشند یا ایاتی و سوره که اسقاط کرده اند یا خصوص باشند یا ایات و سوره  
مسقطه وجه دوم آنکه ناقلان این قرآن بلا تشبیه مثل ناقلان تورات و انجیل  
اند که بعضی از ایشان اهل نفاق بودند مثل عطار صحابی و دیگر از ایشان و بعضی از  
ایشان مداسر و دنیا طلب دین فروش مثل عوام صحابه که بطمع مال و مناصب اتباع  
رعیان خود کردند و از دین مرتد شدند مگر چهار کس بیکشش کس سنت پیغمبر را  
جواب دادند و با خاندان او دشمنی و عداوت پیش گرفتند و کتاب او را تحریف  
و خطاب او را تغییر کردند مثلاً بجای من المراق الی المراق ساختند و بجای  
استی ازکی من اینکم استی ای من اینم نوشتند و علی بن العیاس خباثت  
در وعاسه صنی قریش که او را قنوت امیر المومنین و مشورت را نکارند مذکور



مذکور است و بعضی آن در عادی باب نالی گذشت پس چنانکه بر توفیق و تحصیل  
 اعتماد توان کرد و عقیده و عمل بر ازان توان گرفت همچنین باین فسادان موجود و  
 نباید کرد و چنانکه احکام آنها منسوخ شده اند بقیه این مجید همچنین باین  
 فسادان هم چیزهای بسیار نسخ شده و نسخ را از غیر الله کسی نمیدانند  
 انکه نبوت نزول فسادان و اعجاز او بلکه نبوت نبوت پیغمبر غیر موقوف بهست بر نبوت  
 صدق مافین و چون مافین نبوت پیغمبر انچه باستانند که بسبب غرض فاسد خود نص  
 که بحضور یک لکبه و بیست و چهار هزار کس پیغمبر نبوده بود و اختاد کتمان نمودند و  
 هیچکس عند الحاحیت اظهار نداشت تا آنکه حق خاندان نبوت تلف نشد و اصل عظیم  
 دین که هم جنب نبوت است یعنی امامت بر هم گشت بر نقل آنها چه اعتماد شد یا بدینابر  
 غرض فاسد که انهمه توطیه مابریاستند که فطانی نبی بود و مجتهد با او در دوران  
 بر او نازل شود همه بلغا از معارضه او عاجز شدند و در واقع هیچ نباشد و اما  
 خبر پس حال آن درین باب تفصیل گذشت و تازه اینست که خبر راجی باید که فاسد  
 باشد پس نقل خبر یا شیعه اند یا غیر شیعه و غیر شیعه اصطلاح را اعتبار نیست  
 زیرا که صدر اول ایشان که مقاطع الاسانید اند هر دین و منافقین و مفسدین کتاب  
 الله و معاندین خاندان رسول بوده اند و شیعه با هم در اصل امامت و تعیین الله و  
 صد و ایشان اختلاف فاحش دارند و اثبات ببقول از اقوال ایشان  
 شود الا بخیر زیرا که کتاب ازین مذکور است شنبه که الزام مخالف نماید ساکت است پس  
 اگر نبوت غیر و حجتیه موقوف بر نبوت ان قول بود و در صیح لازم آید و نیز حجتیه  
 بودن خبر بسبب اینست که قول معصوم است یا بواسطه معصوم از معصوم و یکریسمه  
 و عصمت شخص معین ثابت نمی تواند شد الا بخیر زیرا که کتاب ساکت است و عمل عاجز  
 و مجتهد بر تقدیر صد و نیز موقوف بر خبر زیرا که کتاب ساکت است و مجتهد بر



اتفاق منی افتد و اجماع نیز بسبب دخول معصوم در آن محبت است و باز  
 در نقل اجماع بقایا بین خبر در کار است و عصمت شخص معین را بجز او یا بنابر معصوم  
 دیگر که بواسطه او رسیده ثابت گردن و در صریح است و نیز بجهت خبر موقوف  
 بر نبوت سنی و امامت امام است و چون اصل ثابت نشد فرع چگونه ثابت  
 بالجمله نزد شیعه و از خود از حیرت عجب را افتاد زیرا که گمان واقع از عدد قوای  
 ظهور آمد و اظهار غیر واقع در حکم او است و اخبار را احاد خود و بالاجماع درین قسم  
 مطالب محترم نیستند پس استدلال بجز ممکن نیست و اما اجماع پس  
 بطلان آن اظهر است زیرا که اجماع بعد نبوت نبوت و شیخ است چون نبوت  
 و شیخ ثابت منی تواند شد اجماع چگونه ثابت شود و نیز بجهت اجماع  
 نزد ایشان یا لاصالة نیست بلکه بنابر آن است که قول معصوم نیز در ضمن آن  
 باشد و نیز در رد و در معصوم و تعیین آن که کدام کس است و نقل  
 قول او است و تفهیمش میرود و نیز اجماع صدر اول و ثانیه یعنی قبل از حدوث  
 اختلاف و اجماع خود و معتبر نیست زیرا که اجماع کردند بر خلافت ابو بکر و دیگر و در  
 متعه و بر تخریف کتاب و شیخ میراث پیغمبر و دفع امام بر حق از حق خود و خصم  
 خاندان رسول و بعد از حدوث اختلاف و در امت و تفرق ایشان بفرق مختلف  
 اجماع چه قسم مقصور شود و خصوصاً در سابل خلافت که اخیال با استدلال و  
 اثبات بجهت منحصر و را نه است و نیز دخول معصوم در اجماع و موافقت قول او  
 با قول سایر امت ثابت نمی شود و مگر باخبار و حال اخبار در تعارض است قطعه و ضعف  
 و این قسمی که است روشن است و نیز نقل اجماع در هر مسئله خلافیه یا مخصوص امر  
 است که ندانی نیست و علماء شیعه را بلکه اثنا عشریه را با مخصوص درین نقل  
 با هم تکاذب و مجادد واقع است بعضی از آنها نقل اجماع فرد خود می کنند

و نیز با سید المرتضی  
 الی بطلان اندر نقل  
 مطلق است  
 کان و حجت و اعتد  
 فی امامیه السنه در آن  
 بکون مطلقاً  
 شیخی را در حق علی و دیگران  
 الا با سید و مخالف  
 اگر چه ظاهر آنست که با اتفاق  
 اندر مطلقاً با جماع  
 قیاساً بر استدلال علی و زکریا  
 الاول نقل از شیخ  
 الاجماع است  
 و کتب آن است  
 قوله  
 اقل قدرت الرحمن  
 صوابی اندر آنکه  
 مانی است  
 یروان اندر آنکه  
 و کتب شیخ با و دیگران  
 عالمی در شیخ را معین







است و امام حاصل نیست تواند شد زیرا که هر فرقه از طوائف او میان بعقل خود خبر  
 را ثابت کنند و چیزها را منکر شوند با هم در اصول و فروع مخالف نمایند و بعقل ترجیح نمی  
 توان داد و الا ایمان مخالف و تراحم در ترجیح هم مستحق خواهد شد پس لابد و را  
 عقل حاکمی و مرجعی باید که احدا را باینین اصواب و دیگر را خطا قرار دهد و این قسم  
 حاکم و مرجع غیر از نبی و امام نیست تواند شد و چون ثبوت نبوت و امامست که  
 موقوف علیه عقل است در خبر توقف است تمسک بعقل نیز محل اعتماد نباشد و معین  
 کلام در دلائل شرعیه است امور شرع را بعقل صرف ثابت نمی توان کرد زیرا که عقل  
 از معرفت آنها بالقضیل عاجز است بالا جماع اری عقل که مستند از شریعت باشد و  
 اصل آن حکم را از شریعت گرفته باشد پس می تواند قیاس خبر و دیگران کرد ولیکن چون  
 قیاس نزد این فرقه باطل است پس عقل را مطلقا در امور شرعیه دخل ندارد خاصه چون  
 در قواعد و کلیات شرع بنور نزد و واضطرار است عقل را در چه چیز کار بخوانند  
 بر دشت العرش و الاثم نقش فائده حلیله باید دانست که قیام جمیع را بر عقل  
 با عقاید و دیهات است پس اگر جمعی انکار بدیهات پیش گیرند مثل سوفسطائیه که الوا  
 نصف الاثنین و النفی و الاثبات لا یجتمعان و لا یرتفعان و اجسم الواحد لا یكون فی  
 آن واحد فی مکانین و الغائب عن الحواس پس که حکم انحصار و مایه سی با هم الشی لا یكون  
 عن ذلک الشی و امثال این قضایا را انکار کنند اثبات صح مطلبی نزد ایشان برین  
 عقلیه نتوان نمود و همچنین قیام جمیع دلائل شرعیه و مقتضات دینی بر اثبات  
 ملت حقیقیه است که از زمان حضرت ابراهیم خلیل الله تا این وقت در جمیع ادیان  
 مسلم است و اصول آن متفق علیه بر جمیع ملل مثل ان المعبود واحد  
 و انه یسل الرسل و ینظم المعجزه و ان الملائکه رسل الله الی الخلق  
 و ان الله یومر بالعدل و ان الله لا یستأجر من عباده عبدا و ان الله لا یستأجر من عباده عبدا و ان الله لا یستأجر من عباده عبدا



الحاقیه عی عبادہ بجاز سببها و علیها یوم البعث والشور بالجنة والسنار  
 واثبات اصول وقواعد مذنبه بطور شیعہ ممکن نیست پس اثبات هیچ  
 از مطالب دینیہ بدلائل نزد ایشان ممکن نیست پس اینفرقه فوسطایہ دین اند  
 تقصیل این اجمال و ایضاح این ابهام آنکه ایشان نبوت حضرت خاتم الانبیا را که  
 تاخذ این اصول وقواعد است نسبت باین امت از امیر المومنین و الله اعلم  
 روایت کنند معلوم بالقطع است که ایشان بلا واسطه از امیر المومنین و الله  
 اعلم روایت ندارند مگر بواسطه و سالیط ایشان از احال معلوم است که خود  
 ایشان انہار آنکذیب می نمایند و تہم می دارند و فی الواقع مسم و سالیط  
 ایشان چنانچہ نبوت خاتم الانبیا روایت کرده اند همچنان حسبیت و صورت  
 حقیقہ را نیز روایت کرده اند و دروغ صریح بر بسته و تہر و سالیط در روایت  
 شرایط امامت و تعیین ائمہ مخالف و تعارض دارند بحدیکہ تطبیق اصلا ممکن نیست پس  
 کذب بعضی از ایشان لا علی العین متیقن شد و تو آنرا کاذبان دروغگو یاران  
 کبیر غرض فاسد تشہیر افرائی نموده باشند چنانچہ در مقدمہ خلافت  
 در قرن اول بعمل آورند اعتباری نیست و سوائی چهار صحابی باشند  
 صحابی نزد ایشان قابل اعتماد نیست و تو از این روایات از ان چهار کس باشد  
 معلوم الاتقان است و اگر بالفرض از آنها تو از ہم ندیده باشی خبر چهار باشند کس  
 قسم امور که عقل اکثر عوام استبعاد بلکه در بعضی جا حکم باستحاله ہم میکند  
 انفاہ یقین نماید و صحابہ دیگر مہم نزد ایشان مرتد و خارج از دین و صاحب الاغرض  
 الفاسد و دروغگو یان و کذابان بوده اند و معہذا شیعہ از انہار روایت ندارند  
 روی سلیم بن قیس الہلالی فی کتاب وفات النبی صلی اللہ علیہ وسلم عن ابن  
 عمر امیر المومنین و غیر واحد عن الصادق ان الصحابة ارتدوا بعد النبی صلی اللہ



علیه وسلم الاربعه انفس وفسه روايه عن الصادق الاستنباط ان انجیان کرده و  
 برعم ایشان از ادعای رساله و اظهار مجتهد علی وفق الدعوی و نزول فسران  
 و غیر بلیغ از معارضه آن و احوال خبیث و نادر و تکلیفات غیریه و نزول فح و بلائیکه  
 بلکه نبوت انبیاء ماضیین و دعوت ایشان بتوحید فی العبادة و بی انزال  
 دوران روایت کنند مردود باشد زیرا که خبر جمعی است که اجماع کردند بر خلاف و  
 پیغمبر بحضور یک لکصد و بیست و چهار هزار کس بنا کیدان تمام فرموده بود و علی الخصوص  
 که روایت این جماعه هم نزد خود شیعه متواتر شده نزد فرق دیگر که عمرنگان جماعه  
 متواتر شده و اگر بجز و شهرت و شوع دوران قرن و ما بعد آن فسران انکار کرده  
 پس کمال بی احتیاطی در ردین لازم آید زیرا که آن قرن و ما بعده من القرون همه بر  
 مخالفت او امر و نواصب پیغمبر کمر بسته اند و قرآن را تحریف کرده و احکام  
 خلاف ما نزل الله دوران قرون مجدی شایع و مشهور گشته که از اصل غیرت  
 همه شهوات گردیده مثل غسل بر حلیین در وضو که حادثه است بغایت کثیره الوجود  
 و هر پنج وقت شخاص لا تعد و لا تسع دیده اند و همه بر غلط روایت کرده و چنین  
 سمع علی الخفین و این قسم بدعات را که رئیس آن قرون از طرف خود حدیث  
 کرده و رواج داده اند برابر احکام اصلیه شریعت دانسته اند مثل سنت تراویح و حرت  
 منع و غیر ذلک پس از اینجا عمی دین و بیابا که بعید است که اتفاق نموده باشند  
 بر امر نبوت و نزول و حدیثی که ذکر بهشت و دوزخ براسه تحویف مردمان  
 و ترغیب ایشان و تواتر وفقی مفید یقین می شود که اهل تواتر را غرضی فاسد در میان  
 نباشد و اینجا اعراض بحد و پیش ما موجود اند و احتمال است که چند کس از آنها  
 منشا روایت این دعوی و حد و معجزه براسه غرضی فاسده باشند و از ایشان  
 بهر طمع موافقت و مداهنیت کرده از ایشان قبول نموده شهنیر کرده باشند و غیر



احتمال است که از کاتبان و سخنان چنین شنیده بودند که شخصی در قریش پیدا شود و  
 برست او ملک وی زمین و خزان بیشمار افتد از اولاد و عجب شرافت نامش فلان  
 و نام پدرش فلان پس هر مغلسی را خیال فاقه شکنی بهت بعثت او در سر افتاده  
 باشد و هر صاحب شوق را لذت دینان ایران زمین که سفید پوست و نازک بدن می باشند  
 در خاطر خطور کرده باشد و هر دنیا پرست را سیر باین کس و ملکشت  
 قزوین و شیراز و سکونت در قصور قیصر دامن کش طمع افتاده باشد و از بهرود نیز  
 جمعی بوجوب اخبار و کتب قدیمه خود این اجبار را دانسته نصی از توراة موافق  
 مدعا را او برآورده و قصص و اخبار انجبار بصدارت تبلیغه برای او درست کرده  
 داده باشد و معین اینوز نبوت نزول توراة و وقوع قصص انبیاء در برد  
 و مات و وار و گیر است با موافقت آنها و ناخوانافت چه می کشاید و چه میرود و باطل  
 اول جابلان عرب باین اغراض ابداع نموده باشد باز مردم را غلط به غلط افتاد  
 بنا بر بطامع و مستلذات دنیوی و نفسانی بی دریغ پی تابان این  
 جم غفیر لازم شمرند و رفت رفته صورت دینی و مذبحه قرار گرفت چنانچه در اکثر  
 امور شرعی بنوعی شیعیه محقق و داده واقع است مثلاً آنچه در تواتر غسل جلین  
 شیعیه میگویند همین تحقیقات و احتمالات است که مذکور شد و آنچه در  
 بلکه و نیج از با و ترو قوس ترزیر که غسل جلین نسبت به مسح جلین مشتق و  
 کلفتی دارد و در قبول شقت و رنج و تشهیران بحسب ظاهر فائده دنیوی  
 در یافته نمیشود و بخلاف امر نبوت که مقدمه ریاست عامه است که خلیه و بحسب و  
 خاطر نشین است و محل طمع و حرص برای این امور نیز از آن بلکه لکوک جان خود را  
 بر باد میدهند اگر اجتماع بیک کلمه و یک روایت نمایند چه عجب باشد و محمد  
 این دروغ ایشان اینهم شده باشد که هرگاه کسی با ایشان منازعت نمود



نمود و بجای بر خاست بکشت کشید و خراب و تباہ شد عوام را خصوصاً کسانی که در زمان  
 متاخر پیداشدند اعتقاد حقیت روایت اوایل قوس شد چنانچه شیعه در اعتقاد  
 خلفاء و مکتب و شهرت ان در مردم ان زمان قوت اعتقاد متاخرین اهل سنت  
 همین قسم احتمالات دارند و اگر نواز این قسم اشخاص مصیب علم قطعی شود باید که تو  
 بنویسد و نیز که بالاتر ازین اشخاص مذکورین در تحریف کتاب الله و تکذیب و مخالفت بنیاد  
 و بنیاد صایا سے آنها بنودند و تا باید دین موسی علیه السلام مصیب یقین شود  
 زیرا که یهود نیز نص صریح حضرت موسی تواتر نقل میکنند که فرمود بشریعتی مویذ  
 ما دامت السموات والارض و تعظیم السبت مویذ ما دامت السموات والارض و همچنین  
 تواتر نصاری که نص صریح حضرت عیسی بر آنکه او ابن الله است و ان رساله ابن  
 البشر و ختمت قبل مجیه روایت کنند و قرآن مجید فله بدست این جماعه است  
 حکم تورا و انجیل محرف دارد که از وی ایها بسیار و سورهای بسیار ساقط  
 کرده اند و کلمات او را تبدیل نموده و ترتیب را تغییر داده اگر باین قرآن متواتر که انجیلی است  
 با آن باشد با انجیل نمیخیزد باشد و در انجیل مرقس که انجیل ثانی است در صحاح ثانی  
 این نص موجود است و اما جیل اربعه نزد ایشان متواتر اند قال غریس جل اشجاراً  
 فی ارضه و بنی حوایها اجدان حفیر فی ابر و بنی علیها بیوتاً فلما کملت عمارة البستان  
 او و عمه عند الزارع و سافر الی بلد اخر و اقام به فلما حان ان یفزع الیهم ارسل عبد  
 من عبیده الی الزارع لیاخذ اثمارة فلما جاء و اراد ان یأخذ ثمرة ضربوه و ارسلوه  
 ثانیاً ثم ارسل عبد اخر فاذوه و ضربوه و ادموه شیخو از سه ثم ارسل اخر  
 فقتلوه فکان یرسل عبیده الیه یترمی فیضربون بعضهم و یقتلون بعضهم  
 و کان له ابن واحد حبیبه و لم یکن له ولد سواه فارسله الیه فلما راه الکفار قال بعضهم لیه  
 قد الذی یرث بعدہ ایمنه فیلکو القتل و ترث البستان فوثبوا علیه فقتلوه



خلاجر بن عیاض صاحب الکامل ورجح الیهم فی سنیهم ویریدیم وینضه عند اخرین سنی  
 از نجای معلوم شد که انبات ملت حنیفیه که سبیل ان قول به نبوت خاتم  
 الانبیاست بدون اتباع اهل سنت در اصول مذیب سنی تواند شد زیرا که ان  
 اصول دین خود را از ذکر و انداز جماعه صحابه کبار مثل عشره مبشره و عبادله اربعه و  
 کمترین و دیگر اهل بدو اهل بعیت الرضوان و صحابین اولین که حق تعالی در  
 کتاب خود بر صدق و صلاح ایشان کواسمه داده قوله تعالی اولک هم الصادقون  
 و قوله تعالی محمد رسول الله و الذین معه الی اخر الایة و در آیات بسیار در  
 حق ایشان کلمات خوشنود و رضامندی ارشاد فرموده قوله تعالی  
 لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یابعونک تحت الشجرة الی غیر ذلک من الآیات باز اهل  
 اهل سنت این نصوص را در قرآن و احادیث شنیده از حال ایشان تفحص و اجماع نمود  
 معلوم کردند که هر چه ایشان صادق و معتقد و شدید المحبة و الرسوخ بوده اند و در اعلام  
 اعلام شریعت غریب و جبه قصور نه کرده اند و در حفظ احکام ملت حنیفیه بیضا و سیاه  
 در امت روانه شده اند و کتاب خدا را بهتر از جان خود غریبید استند و دین الهی  
 را در محافظت و حمایت فوق الانفس و المهرج می انگاشتند و شهن سول را  
 در عادت فضلاء العبادات هما امكن تقویت میکردند و عوام صحابه بجهت خوف  
 سیاست و ببرکت صحبت ایشان نیز همین تیره داشتند و تا بعد از ایشان  
 باسان نیز تا شیر صحبت ایشان و بالکمال شمه انوار ایشان سلوک بهمین طریق لازم  
 گرفته اند و بکذا فرنا فخرنا و اتباع و انقیاد و انجامه مرغی بهر امحض و بوضوح حق بود و بزر  
 جلب نفع و دفع ضرر و بلکه هر که از جماعه عرب بدایع طوافت القلوب سیم  
 شده بود و کور رئیس قوم و صندید عشره باث را و تحقیق و ایست می  
 مثل ابوسفیان و اقرع بن حابس که در مجلس خلیفه ثالث بنا و صفت



ریاستی که و همیشه اندوخته‌ها کشیده اند و در صفت النبال جایافته و فقر و مسکین  
 اهل ایمان و غلامان که اصلا انبیا مثل صبیح عمار صدر مجلس بودند و عند الاقدار ولایت  
 ملک و سلطنت را تجویش انداختند و اقارب خود را دادند و قدم اسلام و کثرت صحبت  
 پیغمبر شدت رفاقت او را در تقسیم این مناصب ملاحظه کردند و اکثر ایشان  
 قتل و قتال و جنگ و جدال و کشته شدن بزرگان و اقارب خود و اصرار بر کفر و بعد از  
 رویت معجزات قویه ایمان آورده اند و اگر قبول گفته و منجمین و اهل کتاب طمع مال و  
 مناصب میکردند بایستی که در اول و بلکه اظهار ایمان می نمودند و زمان را زود بر  
 خبری امور پیغمبر و عداوت او نمیکند نمایند و چون به نقل در روایت ایشان ثابت شد  
 دعوی نبوت و ظهور معجزات و نزول قرآن و عجز بلیغ از معارضه آن یقین حاصل  
 شد که فی الواقع چنین بود و نبوت صدق و صلاح ایشان بشهادت قرآن و  
 رسول بر وجه دایر نیست تا می درستی لازم آید بلکه بر وجه تاکید اعتقاد و مزید یقین  
 است و الا تفحص حال ایشان کافی است در اعتقاد و صحت خبر ایشان و صدق  
 متواترات ایشان و اتباع سبل ایشان و لزوم طریقه ایشان پس اگر شیعه  
 بقدر این با خبر رسول یا اجماع مفسر کنند لایزال تنزل کرده باشند از صرف شیعه خود  
 و تنجونی از مذہب اهل سنت بر خود لازم گرفته و الا این تمسکات ایشان مثل لامع  
 سراج یا نقش بر آب بی تحقیق و بی ثبات خواهد بود پس واضح شد که بنا بر اصل  
 شیعیت هیچ دلیلی از دلایل ایشان راست نمی شود و چون دست بدامن  
 اهل سنت زدند و باین مکران و اصول ملت خفیه قایل شدند لا جمیع امور تواتر  
 ایشان مثل تنویض امر نماز به ابو بکر صدیق و فضایل و مناقب او و غسل  
 بطین و مسح خفین که مانند قرآن اصول تواتر ثابت شده اند قایل باید شدند  
 و الا حکم بی اصل لازم خواهد آمد نان سکه خوردن و شکر و بیکجا و کون بطف



و بعد از این وجو منع بوده ای زاید جدا فرستاده است دشمن  
 بودن و نیز نگه داشتن زین و این فایده را باید که از دست نه روی که بشود  
 است و نیز از ابواب سابقه معلوم شد که بنابر مذکور شیع بر روایات صحاح  
 آمده است از آنکه و احوال آن اصحاب نیز معلوم شد که اکثر آنها دروغگو بودند  
 و خود آنها را تکذیب فرموده اند و هیچ امامی نبوده است الا بعض اصحاب  
 او را امام لاحق تکذیب نموده بدلیل آنکه ان بعض باباست او قائل نبودند و معتقد  
 باباست شخصی دیگر یا قائل توقف و انقطاع امامست بودند و مع هذا نسبت جن  
 طین که باصحاب آمده دارند تکذیب امام لاحق بلکه تکذیب خود آن امام را سنجوی  
 نمی شمارند و بر روایات همه آنها اعتماد کلی دارند پس چه ایبار آن اصحاب  
 رسول صلی الله علیه و سلم که کمتر از امام در تاثیر صحبت نخواهد بود حسن ظن نمیکند  
 در روایات آنها را مقبول نمی سازند غایبانی الباب آنکه بعضی روایات از آن  
 مخالف روایات صحابه در خصوص در مقدمات متعلقه باباست نزد ایشان  
 رسیده باشد و شبهه در صدق صحابه ایشان را پیدا شده باشد لکن چون این  
 مخالفت در اصحاب پر امام جاری است و این شبهه همه آنها ساری نمیدانند مانع قبول  
 روایت نشده پس در حق اصحاب جبر مانع قبول روایت شود و باید الا انتصب  
 المحض و العناد و تحت و تحقیر خباب الرسول صلی الله علیه و سلم الا هائمه تاثیر صحبه لاجل  
 لا قوة الا بالله حال آنکه خود آنهمه عذر این مخالفت را بیان فرموده اند و اصحاب را بصدق  
 و صفت نموده و در صحاح ایشان مروی و ثابت است لیکن عشا و انتصب چشم  
 ایشان را که و گوش ایشان را که ساخته است سر کتاب الکافی للکلینی فی باب اختلاف  
 احمد بن محمد بن الاسناد عن بنی نصره اس جازم قال قلت لابی عبد الله ع ما بالی





حکومت

وقالوا يا ايها الذين آمنوا انزلوا من هذه الجبال

...

نیز

الحمد لله

من مکتوبات

مفتی محمد رفیع الرحمن

...

سید محمد علی

...

مجلس شورای اسلامی

11

فقال يا حبيب الناس على الزيادة والنقصان قال قلت فاخبرني عن اصحابك  
 الله صلى الله عليه وسلم حجة اني محمد ام كنزوا قال بل صدقوا قال قلت فما  
 بالهم اختلفوا فقال انما تعلم ان الرجل كان ياتي على رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 فيسأله عن المسئلة فتجيبه فيها بالجواب ثم يجيبه بعد ذلك بما يفتخ ذلك ففتحت الاطراف بعضها  
 بعضاً ايضا بحذف الاسناد عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله قال قلت له يا ابا  
 ابراهيم يردون فسلان عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يستهون بالكذب صحتي  
 منكم خلافه قال ان الحديث نفي كما يشرح القرآن **فاية** الاخرى اجل من  
 الاولى بقنا باسعادة الدارين في شرح حديث الثقلين فمن شأه فليجعلها مع  
 ابواب الخمسة التي بعد عاربه عليه بايد دانست كه با اتفاق شيعة و سني  
 اخذت ثابت است كه يغير صلى الله عليه وسلم فرمود اني تارك فيكم الثقلين  
 اما ان تكبرتم بهما لن تضلوا بعدي احديهما اعظم من الاخر كتاب الله وعترته  
 اهل بيتي پس معلوم شد كه در مقدمات ديني و احكام شرعي ما را يغير جوهر الباير  
 و خير عظيم القدر فرموده است پس فتي كه مخالفين و و باشد در امور شرعي  
 عقيدة و عملها باطل و نامعتبر است و بركه انكار اين دو بزرگ نايد گمراه و خارج از د  
 حاله در تحقيق بايد افتاد كه از اين دو فرقه يعني شيعة و سني كه ام يك مستك  
 و جل شين است و كه ام يك اتخاف اين دو خير طالي قد ريب كن و امانه  
 بنايد و از وجه اعتبار اقطعي انكار و وطن در هر دو پيش ميگيرد و در  
 خدا اين بحث را بنظر نامل انصاف بايد ديد كه طرفه كاري و عجب باجرا  
 است و در اين بحث غير از كتب معتبره شيعة منقول عنه نخواهد بود و جنبه  
 تمام رساله از نظريات است اما كتاب الله پس نزد شيعة از وجه اع  
 ساقط شده و مثل نوريت و انجيل قابل شك نمانده زيرا كه تحريف

وحدث الرسول  
رسلم وانا جالس الى امام  
ففي تقديرا لحكم القرآن  
قالوا وما دمس على يوم  
الى الحاكم في القرآن  
ولو كان الحاكم الى  
موجود الامام بل الحاكم الى  
كيف تطلب الحاكم الى  
سبح الى امامي في يوم  
فان حكم الحاكم الى  
والقرآن بالنسبة الى  
حضرة الرسول زنا وسكنا  
يا نبي الله الى  
وقت هذا جالس الى امام  
عليكم السلام في غابا عن  
امرافه وصغيفه ومرتبه  
بجاسته الذي انقضت  
فلا بد من عظماء  
عن الرسول صلى  
اولى من النسخ  
التي هي في القرآن

فصل اول در بیان احوال و احوال

مقام الخلفاء  
الذين هم من آل أبي طالب  
الذين هم من آل أبي طالب  
الذين هم من آل أبي طالب



بسیار در راه یافته و احکام بسیار از او منسوخ شده و آیات و سوره بسیار که نامش از او  
و مخصوص عمو مات بود و در نزدی رفته و آنچه باقی است بعضی الفاظ او مبدل و بعضی  
زاید و بعضی ناقص بوده الکلینی عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله بن القران  
الکلبی جاء به جبرئیل الی محمد صلی الله علیه و سلم سبعة عشر الف آیه و روی محمد  
بن نصر عنه انه قال کان فی لم یکن اسم سبعین رجلا من قریش با سائهم و اسماء  
ابائهم و روی عن سالم بن سلیمه قال قرا رجل علی ابی عبد الله و انما اسمهم حمزة  
من القرآن یس یا یقره الناس فقال ابو عبد الله کف عن هذه القرات  
و اقره کما تقر الناس حتی یقوم القائم فاذا قام القائم قرا کتاب الله علی حده و روی  
الکلینی و غیره عن الحسن بن عتبة انه قال قرا علی ابن الحسین و ما ارسلنا من قبلك من  
رسل و لا سبیه و محدث قال و کان علی ابن ابیطالب محدثا و روی عن محمد بن یحیی  
البلالی و غیره عن ابی عبد الله ان امته هی ابی من امته لیس کلام العبد بل محرف  
عن موضعه و المنزل ایتمی از کی من ایتمکم و نیز نزوایشان ثابت و مقرر و مشهور  
است که بعضی سوره ها با ساقط شده مثل سوره البقره و بعضی سوره ها با کثر یا مثل  
سوره الاحزاب فانهما کانت مثل سوره الانعام پس ازین سوره آنچه در فضایل اهل بیت  
و احکام امامت ایشان بود ساقط کردند و لفظ و یکای قبل از لا تحزن ان الله معنا نیز  
ساقط کردند و لفظ عن ولایت علی بعد ازین نیست و قفوم هم ای هم سؤلون  
و یکای بنو امیه بعد ازین ای خیر من الف شهر و علی ابن ابیطالب بعد ازین  
لفظ و کفی الله الموتیین فقال و آل محمد ازین لفظ و یعلم الذین ظلموا  
ال محمد ای منقلب یتقلبون و لفظ علی بعد از و لکل قوم ما و ذکر کل ذلک  
ابن شهر آشوب الا زنده راسه فی کتاب المناقب له و علی بن القیس کلمات  
بسیار و آیات بسیار را شمرده اند پس خلاصه از اوایشان در میان مسترین محمد



محفوظ و در بیان نوریت و انجیل فرستاده شد باین هر سه دست  
 ندارد که محرف و مبدل و منسوخ نباشد و رسول الله و انما حضرت رسول بین جماع  
 اهل لغت حضرت شخص افارب اورا گویند و اینها نسب بعضی حضرت را انکار کنند  
 مثل حضرت رقیه و حضرت ام کلثوم بنات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعضی  
 را و اهل حضرت غی شمارند مثل حضرت عباس عم رسول صلی الله علیه و سلم و  
 اولاد او و مثل حضرت زبیر بن صقیعه عمه رسول الله صلی الله علیه و سلم و اکثر اولاد  
 حضرت زبیر را نیز دشمن دارند و بدگویند مثل زید بن علی بن ابی طالب که خیلی  
 عالم و متقی و متورع بود و از دست مروانیان شهید شد و بر وی بنی زید  
 را نیز دشمن دارند و همچنین بر ابیهم امی موسی کاظم را و همچنین جعفر بن موسی  
 کاظم را و او را لقب کذاب کرده اند لکن او را کبار اولیاء الله بود و بایزید بطایفه  
 از او اضطراقت کرده و لفظ شهرت یافته است که بایزید بطایفه  
 مرید جعفر صادق است و جعفر بن علی را که برادر حضرت امام حسن عسکری بود  
 نیز با لقب کذاب نموده اند و حسن بن الحسن المثنی را و پس از عید الله محمد بن  
 او محمد را که لقب بنفش زکیه است مرتد و کافر شمارند و بر ابیهم بن عبد الله را و زکریا  
 بن محمد باقر را و محمد بن عبد الله بن حسین بن الحسن محمد بن القاسم بن الحسن  
 و یحیی بن عمر را که از احفاد زید بن علی بن ابی طالب است نیز کافر و مرتد دانند  
 و جماع سادات حسینه و حسینه را که قابل با مات و بزرگترین علی بود  
 آنحضرت و کراهت شناسند حال آنکه کتب انساب و تاریخ سادات و ولایت صحیح  
 میکنند بر آنکه اکثر اهل بیت حسنیان و حسینیان معتقد امامت زید بن علی و فضیله  
 آن بزرگوار بوده اند و جماع سادات و مشربیه و متقی این بزرگواران اعتقاد کفر و ارتداد  
 و ضلوع و در بار و از دنیا نجات و در باب معاد از کتب این منقول خواهد شد و در

بسم الله الرحمن الرحیم  
 در بیان نوریت و انجیل فرستاده شد باین هر سه دست  
 ندارد که محرف و مبدل و منسوخ نباشد و رسول الله و انما حضرت رسول بین جماع  
 اهل لغت حضرت شخص افارب اورا گویند و اینها نسب بعضی حضرت را انکار کنند  
 مثل حضرت رقیه و حضرت ام کلثوم بنات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بعضی  
 را و اهل حضرت غی شمارند مثل حضرت عباس عم رسول صلی الله علیه و سلم و  
 اولاد او و مثل حضرت زبیر بن صقیعه عمه رسول الله صلی الله علیه و سلم و اکثر اولاد  
 حضرت زبیر را نیز دشمن دارند و بدگویند مثل زید بن علی بن ابی طالب که خیلی  
 عالم و متقی و متورع بود و از دست مروانیان شهید شد و بر وی بنی زید  
 را نیز دشمن دارند و همچنین بر ابیهم امی موسی کاظم را و همچنین جعفر بن موسی  
 کاظم را و او را لقب کذاب کرده اند لکن او را کبار اولیاء الله بود و بایزید بطایفه  
 از او اضطراقت کرده و لفظ شهرت یافته است که بایزید بطایفه  
 مرید جعفر صادق است و جعفر بن علی را که برادر حضرت امام حسن عسکری بود  
 نیز با لقب کذاب نموده اند و حسن بن الحسن المثنی را و پس از عید الله محمد بن  
 او محمد را که لقب بنفش زکیه است مرتد و کافر شمارند و بر ابیهم بن عبد الله را و زکریا  
 بن محمد باقر را و محمد بن عبد الله بن حسین بن الحسن محمد بن القاسم بن الحسن  
 و یحیی بن عمر را که از احفاد زید بن علی بن ابی طالب است نیز کافر و مرتد دانند  
 و جماع سادات حسینه و حسینه را که قابل با مات و بزرگترین علی بود  
 آنحضرت و کراهت شناسند حال آنکه کتب انساب و تاریخ سادات و ولایت صحیح  
 میکنند بر آنکه اکثر اهل بیت حسنیان و حسینیان معتقد امامت زید بن علی و فضیله  
 آن بزرگوار بوده اند و جماع سادات و مشربیه و متقی این بزرگواران اعتقاد کفر و ارتداد  
 و ضلوع و در بار و از دنیا نجات و در باب معاد از کتب این منقول خواهد شد و در







و لكن و بکماله و لورب و امارت و وزارت این مرقه دهند و سند پر کز بر می آید و او را  
 المیشان حاصل نمیشود دوم آنکه حضرت صادق در جمیع کتب ایشان روایت است که  
 فرمود یا معاشر الشیعه خدمت جواریان ما و فروجنکم الله الله نفوس خبیثه ایشان  
 چه قسم این بهتان عظیم را سهل دانسته و با رجس پاک نسبت کرده بیوم آنکه حضرت  
 نسبت میکنند که میفرمودند در حق حضرت ام کلثوم بنت مسیده النصار علیها السلام  
 اول فرج غضب مناسجان الله چه کلمه است که از زبان ایشان می براید  
 نزدیک است که آسمان فرو افتد و زمین بشکافت اول در حق آن سیده پاک  
 بضعة الرسول فلذہ یکب البتول چه فحش و سوء ادب است و کدام خصلت خبیثه را  
 بدین پاک آن طایفه مطهره می بندند و دیگر در حق حضرت امیر و حضرت حسین  
 چه قدر بیخاطمی و بی ناموسی ثابت میکنند و در حق حضرت صادق که این کلمه بر پنجاب  
 همت مینماید چه قدر بی حیثیتی و بی غیرتی اعتقاد دارند این لفظ را اول بزرگان  
 بزرگان نمی آرند علی الخصوص ذکر این عضو مستور الاسم و المسمی از اقرار بلکه بزرگان خود  
 امیری است که از اهل و اوباش نیز از آن احتراز واجب میدادند باز از زبان بی  
 را دیدیم که در هنگامه افغانه قندهار که خود را بدرانیان لقب کرده اند زنان بسیار  
 بی ناموس شده و دیگر زن بعد نام این فعل قبیح بزرگان نیارند و عار کردند  
 و احتمال آنکه بضعة طایفه رسول این قسم فعل خبیث و اثم شود و لو جبر او که هرگاه  
 هیچ کس مانع نیست لاحول و لا قوه الا بالله چهارم آنکه گویند که حضرت نبات  
 و اخوات خود را بکفره و فجره بزنی میدادند مثل حضرت سکنه که در نکاح مصعب  
 بن عمیر بود و در عید القسام در کفریات خود را در عقده کفره نواصب می























احوال فضیل بن یسار از امالی شیخ ابن بابویه نقل کرده بروایت فضیل کہ گفت  
 در محرابہ زید بن علی با طاغیان لشکر کشام با او ہمراہ بودم و چون بعد از  
 شہادت زید بدینہ رفتیم و بخدمت حضرت امام جعفر صادق رسیدم آنحضرت  
 از من پرسید کہ امی فضیل با عم من در قتل اہل شام حاضر بودی گفت ہم بے  
 انگاہ پرسید کہ چند کس را از ایشان کشتی گفت شش کس را فرمود مبادا ترا شکلی در  
 استحلال خون ایشان باشد گفت اگر شکلی در آن میدشتم ہم ایشان را می کشتم انگاہ  
 شنیدم کہ آنحضرت فرمودند اشکر کنی اللہ فی تلک الدما و اللہ زید علیہ السلام بود  
 اصحابی بہد امثل با مضی علی علیہ السلام ابیطالب اصحابی با نبی بلطفہ درین شب  
 کہ در کلام امام جعفر صادق واقع شدہ غوری و کار بست ظاہر است کہ  
 حال امام زید با عقائد حضرت صادق با حال حضرت امیر المومنین در یک مرتبہ و از یک  
 باب است پس زید در جمیع معتقدات خود بر حق باشد و در خروج خود با لاصالہ  
 نہ بنیابت دیگرے بر عوالب و الاحکام شہادت و تشبیہ بحال حضرت امیر  
 است نیاید و آنچه احوال در جواب امام زادہ ہذیان سرائی کرد و تقریب بیوفائی  
 بر آورد و سرسری و بی معنی است بچند وجہ اول انکہ درین صورت حضرت ابراہیم  
 در حق پدر خود ترک صلح نمودہ باشد کہ او را دعوت بہین سلام کرد و او ایمان نہ  
 و عصیان و زید و دوزخی شد و اگر شیخہ در حق پدر حضرت ابراہیم معتقد ایمان نہ  
 این را مسلم ندارند کہ بنیم در حق آزر کہ مرئی و بجاسے پدر او بود چنانچہ در نص  
 قرآنی جابجا اورا پداری یاد کردہ اند انہم جور و جفا کی روا بود و سے علی  
 ہذا القیاس جمیع انبیاء قارب و غنایر خود را دعوت نمودند و انہا قبول نہ کردند  
 مثل ابولہب و اضرب او پس انہا در حق انہا جیف و ظلم و قطع رحم کردہ باشند  
 بلکہ پیغمبر یا حاشا عن ذلک کہ سبب حیوۃ ابدیہ است و بر است خود ازاد و پیر

شہادت  
 مضاف از ابن  
 جعفر با جگر  
 زید و حسن  
 است اور  
 باران او  
 شہادت  
 فضیل بن یسار  
 شہادت بر  
 علی  
 و اصحاب او را











نیاید و در پی این حضرت یوسف نشوید و این قیاس صحیح فاسد است زیرا که این  
است بیان خواب نبی حضرت یوسف واجب بود و نه بر حضرت یعقوب و نه از  
اصول دین بود و نه از مسائل شرعی محض ثبات بود و در حق حضرت یوسف  
دلالت بر بزرگی یوسف میکرد و اظهار ثبات بر فساد انبیاء لازم نیست بلکه در جاهای  
بسیار از آن منع فرمودند زیرا که موجب عجب میشوند در حق صاحب ثبات و در حق  
حسد میشوند در حق شرکاء و حدیث صحیح است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود لولا  
ان یظفر شیش لآخر تبایا لمحسها عند الله و نیز بعد از ثبات بدخول جنبت مرکبی را  
که با عفا و صحیح گفته خوانده است معاذ بن جبل را فرمود و لا تبشیر الناس فی تمکلو  
و ثبوت نبوت حضرت یوسف موقوف بر تعبیر این و باین دو بخلاف آنست انما لا تقصیر  
که بر نفس امام سابق یا تبلیغ او موقوف است و مکلف را بدون آن حصول علم محال یا محکم  
حالت تسک این فرقه بعبرت ظاهره نیست که واضح شد و کتاب الله خود نیز عزم  
ایشان قابل تسک نمائید پس مرد و جبل متین را از دست داده حیران تیره ضلالت اند  
اند اگر شیعه گویند که ما با وصف تکفیر و تضلیل بعضی عترت و روایت شایع و قباحت از  
بعض دیگر با قوال افعال ایشان تسک می نمایم بخلاف اهل سنت و معنی تسک این  
است که اقوال و افعال شخص را مقتدای خود سازد و در ضمن تعظیم باشد یا در ضمن بابت  
مثلاً اگر شخصی قرآن را معاذ الله در قاف و زوات اندازد و یا مرشد او عادی خود را رسن  
در بابت به بخار زار بکشد و از احکام قرآن و افعال مرشد و عادی سرسوی  
تفاوت نکند تسک بپرد کرده باشد بخلاف آنکه قرآن را بر سر نبیند و بر دیده باده  
در صلا موافق او عمل نکند یا مرشد و عادی را تعظیم فوق احد بجا آورد و قطعاً موافق  
گفته او نکند که البته تسک نخواهد بود و ناچار در جواب این حرف ایشان چپ دیگر آورد  
شود و در هر مسئله از عقائد و مذهبیات مخالفت ایشان با اقلین از دینی می آید

[illegible]



روایات معتبره ایشان بیان نموده اند که بازجای سخن نمایند و حقیقت نمک ایشان  
 بتقلید مثل افتاب نیروز روشن بود و یاد کرد و باب **در السب**  
 اول مسائل الیهیات نیست که نظر در معرفت خدای تعالی و واجب است که  
 این جواب عقلی است باشرع امامیه گویند که وجوب عقلی است یعنی قطع  
 نظر از حکم خدا بحکم عقل بر ذمه هر کس که فرض است که او را شناسد و فکر در صفت  
 او نماید و اهل سنت گویند که وجوب شرعی است بدون فرموده خدا نظر در صفت  
 واجب نیست و عقل را هیچ چیز از امور دینی حکم نباید دانست و حکم او کار  
 نباید کرد و مذنب امامیه در اینجا مخالفت تقلید واقع است اما مخالفت کتاب الله  
 از آنجمله که میفرماید ان احکم الا الله الا الله احکم لا معقب حکم لغیر ما یست و حکم ما یست  
 و نیز میفرماید و ما کان یعذبکم حتی یبعث رسولا اگر حکم عقل چیزیست واجب  
 شد بر کسان واجب قبل از بعثت رسول عذاب هم میشد و اما مخالفت عترت فلما  
 رویه الکلمی فی الکافی عن الامام ابی عبد الله علیه السلام انه قال لیس لله علی  
 خلقه ان یعرفوا اولی الخلق علی الله ان یعرفهم پس اگر حکم عقل معرفت واجب بودی  
 قبل از تعریف خدا بر خلق معرفت او واجب بودی و یو خلاف قول الصادق علیه  
 و هم حق تعالی موجود است و یگانه است و زنده است و شنوا و بینا و دانا و توانا است  
 اسمعیلیه گویند که الله تعالی لا موجود و لا معدوم و لا حی و لا میت و لا سبع  
 و لا بصیر و لا اعمی و لا عالم و لا جاهل و لا قادر و لا عاجز و لا واحد و لا متعدد و مخالفت  
 تقلید درین عتیده بر ظاهر است ستغنی از بیان نیز را تا از قرآن و حدیث  
 حدیث از امامیه که مذنب این عقیده اند عتیده سیمم الله تعالی واحد است  
 این عقیده نیز مثل عقیده سابقه از آیات قرآنی واحد است و بر ظاهر است  
 و خطابه و خمسه و ثنینه و مقنعه بعد و خدا قایل اند عقیده چهارم الله تعالی

حکومت کلمات را  
 خود را در دست  
 حکم کردن در دست  
 نیست حکم را  
 نیست حکم را  
 حق خدا بنیان او  
 که نبی خدا را و  
 حق خلق است بنیاد  
 که شناسای او  
 ایشان را  
 فالو از کسان  
 الا انما تحقیقی  
 یقیناً انما که  
 بنیه بین الوجودات  
 و ثنینه و ثنینه  
 یقیناً نیست  
 لا معدومات و یو  
 معبود انفراد  
 سیمم یو



مشهور است بقدم یعنی بیکی خاصه دوست دیگر کسی درین امر با او شرکت ندارد و هر  
 سواهی ذات و صفات او است حادث و نو پیدا است کامله و عجلیه و در اسمیه و قوامیه  
 و زاریه گویند آسمان و زمین نیز قدیم است و همیشه بود و خواهد بود هزار است قرآن  
 دلالت بر پیدایش آسمان و زمین بر تنبیه میکند قوله تعالی هو الله من خلق  
 السموات والارض فی ستة ایام و قوله تعالی انکم لتکفرون بالذکر خلق  
 الارض فی یومین ثم قال ثم استوی الی السماء و فی دخان و قوله تعالی والارض بعد  
 ذلک و جهنما و در خطبای بسیار از امیرالمؤمنین که در نهج البلاغه مذکور اند تصریح است  
 باینکه در ازل هیچ نبود و هر چه از عدم محض افرید و این فرقه ساسی و وافق که  
 مذکور شد مذابذ بیت عالم نیز قابل اند بلکه منصوریه و معمر نیز درین عقیده شریک  
 ایشان شده اند حال آنکه خباصت متواتره از ائمه دلالت بر فناء آسمان  
 و زمین میکنند و آیات قرآنی نیز بخلاف این عقیده گواهی میدهد اذ الله  
 اذ الله انما انقضت یوم تسق السماء بالغمام کل من جسد یافان کل شیء فاکسا الا  
 وجه عقیده پنجم آنکه الله تعالی زنده است بحیات و عالم است بعد از قیام  
 است بقدرت و کلیه القیاس صفات مراد از ثابت اند چنانچه اسما بران ذات  
 اطلاق نمیکند و جمیع امامیه گویند که او تعالی صفات ندارد و از سبب احوال شنفه  
 ازین صفات بر خوات او تعالی اطلاق توان کرد پس توان گفت او تعالی حی است محال است  
 سمیع است و بصیر است و قدر است و قوی است و منی توان گفت که او را حیات  
 است و علم است و قدرت است و سمع و بصر است و با وصف بودن این عقیده  
 اختلاف محتمل مخالفت تشکیل نیز دارد اما کتاب پس آیات بسیار این صفات اثبات  
 کنند قوله تعالی ولا یحیطون بشی من علمه و قوله تعالی انزل الیه و اما عزت پس در نهج البلاغه  
 و در خطب حضرت امیر حاجب مذکور این صفات است مثل عزت



و قد بره و صح سمع الاصوات و از الله نیز تواتر اثبات صفات مروی شده  
 عقیده ششم آنکه صفات ذاتیه حق تعالی قدیم اند بر این بان صفات موصوف بود  
 پس سبکگاه جابل و عاجز نمود ز راره بن اعلین و بکیر بن اعلین و سلیمان جعفری  
 و محمد بن مسلم که میتوان این منفذ ایان امامیه اند و رواه اخبار ایشان اند و امامیه  
 ایشان را عیون الطائفة و وجوه الطائیف گویند اعتمادشان اینست که صفات  
 در ازل از عالم بود و سمیع و بصیر تا آنکه بدستور سایر مخلوقات علمی و سمعی و بصیر  
 برای خود بد کرد و عالم و سمیع و بصیرت مخالفت این عقیده با کتاب  
 الله خود الطیرین الشمس است که جابجا و کان الله علما حکما و غزیرا حکما و سمیعا بصیرا  
 واقع است اما مخالفتش با عزت ظاهره فلما رواه الكلینی عن ابي جعفر علیه السلام  
 انه قال کان الله ولم یکن شیء غیره و لم یزل عالما و روی الكلینی و جمع اخر من الامامیه  
 بطریق متعدده عن الائمة علیهم السلام انهم کانوا یقولون ان الله سبحانه لم یزل  
 عالما سمیعا بصیرا عقیده بنتم آنکه الله تعالی قادر مختار است هر چه میکند باراده و  
 اختیار میکند اما عجلیه گویند که او تعالی قادر مختار نیست بر کار جزیری را دوست  
 داشت بی اختیار و موجود میشود مثل حصول شعاع از شمس و این عقیده ایشان  
 مخالف اقلین است اما الکتاب فقوله تعالی و ربک یخلق ما یشاء و یتخیر و قوله یفعل ما یشاء  
 و قوله قادر علی ان ینزل الی قول تعالی بلی قادرین علی ان ینسوی ثبانه الی غیر ذلک من  
 الایات الی لا تسخه کثرة و اما العرة فلما روت الامامیه عن الصادق علیه السلام  
 انه قال ان الله تعالی برید و لا یحب کما یسبح انشاء الله تعالی و اگر محرز و محبت حق تعالی  
 در وجود مخلوقات کافی نبود بی آنکه اراده و خشنود او داخل باشد لازم می آید  
 که در هر فرد از افراد مکلفین امان طاعت و احسان و عدل موجود می شده باشد  
 این اوصاف که بالقطع ان اوصاف محبوب او تعالی مستند و شهد او انما سبقت



قوله تعالى والله يحب المحسنين الله ولي الذين آمنوا والله يحب الصابرين الله غير  
 ذلك عقیده هشتم آنکه حقتعالی بر همه چیزها درست است شیخ ابو جعفر طوسی در تفسیر  
 مرتضی و بیسمع کثیر از امامیه درین عقیده خلاف دارند گویند که اوتعالی بر عین عقیده و در  
 بنده قادر نیست والله علی کل شیء قدیر مذهب ایشان بس است عقیده هفتم آنکه حق  
 تعالی عالم است به هر چیزی قبل از وجود آن چیزی و همین است معنی تقدیر یعنی هر چیزی در علم  
 او مقدر است که چنین و چنان باشد و موافق آن بر وقت خود موجود میشود و شیطان  
 که تباع احوال طاق اند گویند که لا یعلم الا شیا قبل کونها و حکیم و طایفه  
 از اشاعریه از متقدمین و متأخرین ایشان چنین گفته اند و صاحب کفر  
 العرفان نیز از آن جمله است گویند که خبریات را قبل از وقوع آنها نمیدانند و این عقیده  
 مخالف تمام قرآن است والله بكل شیء علیم فداطی کل شیء علما اما اصحاب مرجعیه  
 فی الارض و لانی القسّم الا فی کتاب من قبل ان نبرأنا من کل شیء خلقنا به بقدر جعل الله  
 الکعبه البیت المحرم قبل باللائس و الشهر المحرم و الهده و القلانه و ذلك  
 لتعلموا ان الله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض یعنی حقتعالی کعبه و شهر حرام و بدره  
 و قلانه را شناختن خود ساخت تا جلب مصالح شما و دفع مضار از شما نماید و آن مصالح  
 و مضار را در قبل از وقوع معلوم بود و لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین لم یغلب  
 الروم فی ادنی الارض و هم بعد علیهم یغلبون فی بضع سنین و این خبر از غلبه روم  
 بر فارس قبل از وقوع واقع بود و تا دس اصحاب الحجة و نادى اصحاب النار و  
 جایجا در قرآن اخبار است از کلام اهل جنّت و اهل نار و حالات ایشان و تفسیر صحیف  
 خاطمه مملو و مشحون است از اخبار با مورائیه و آنچه غیر اهل بیت نبوت از رسیده  
 که ایشان خبر داده اند از وقایع آینده و فتن آئینه و ظاهر است که علم ایشان با خود  
 بوسیله و الهام است از جانب خدا و آنچه این گروه از قرآن مجید نمیکشند بایا



که دلالت بر وحدت علم الهی می نماید عند حدوث الاشیا مثل تعلیم الصابرين و  
امثال ذلك با دلالت بر امتحان و اختیار می نماید مثل تسلیم و فیا انکم لتبواکم الیکم احسن  
الحال پس قاسد است زیرا که مراد ازین علم کشف حال و غیره و خارج است از  
حقیقی بدلیل آنکه ایجاد شده بدون علم بآن شی از محالات عقلیه است قوله تعالی  
الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخیر و اما مخالفت عقیدت فلا روی القیرقان ابل استه  
و ان شیعته عن امیر المؤمنین انه قال و السلام بحبل و لم تعلم احاطة بالاشیا و علمهم نزل  
بکونها علمها قبل ان یخترها کعلمها بعد تلوینها و روی علی بن ابراهیم السمری  
من الانشاء عشره عن منصور بن حازم عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالت اهل کون  
اشی الیوم لم یکن فی علم الله بالاسر قال لا من قال هذا اخره الله قلت ارایت  
ما کان و ما هو کاین الی یوم القیمة ایس فی علم الله بالاسر قال بلی قبل ان یخلق  
الخلق الی غیر ذلك من صحیح الاخبار و درین حدیث لفظ اخره الله را قیاس باید کرد که چه  
قدر مخوف و مایل است و علما معتبرین ایشان ازین دعا بد معصوم نه ترسیدند  
و ازین عقیده همیشه را برای خود پسندیدند باز دعوی نمیکند با قول غیره نمی نمایند  
کبرت کلمه تخرج من افواههم ان یقولون الا کذب عقیده و هم انکه قرآن مجید کلام الله  
است و در دو سه تحریف و زیاده و نقصان راه نیافتیم فی یاد انشاء عشره  
اهمیه گویند که آنچه الیوم در دست مسلمین موجود است تمام آن کلام نیست بلکه  
بعضی الفاظ زیاده و مداخل کرده اند و نه تمام قرآن است که بر عقیده نازل شده و خود  
و ناصین حیات پیغمبر باقی بود بلکه سوره و آیات بسیار از آن ساقط کرده اند و گویا  
کلینی از پیشامین سالم و از محمد بن ابراهیم طالی سابق مذکور شد و درین عقیده مخالفت  
کتاب الله صریح است از آنکه بیان کرده قوله تعالی لا یاتیه الباطل من بین یدیه و  
لا من خلفه من قبل من حکیم حیدرنا عن نزلنا الذکر همانا له کافلون و هر چه را خدا حفظ

در است کرد و در وقت زایل  
نست و خود را از این برون  
گرفت است خالی نماند و  
موت و حیات بعد از این  
علم بر این مبنای است  
بگویم و آنچه با این  
کلام را در این حدیث  
و فصل در این حدیث  
طریق را در این حدیث  
و در علم نیست و در این  
باز در این حدیث  
گفت کمال در این حدیث  
واقع نیست و در این  
که خود را در این حدیث  
ازین حدیث  
با وید است با خود را در این حدیث  
تا در این حدیث  
گفت القیاس ازین حدیث  
خلاف ازین حدیث  
که در این حدیث  
میگویند که در این حدیث  
در این حدیث























البرخی قال ثبت الی ابی الحسن اساله عما قال شیام بن الحکم فی الجهر و شیام بن سالم  
فی الصورة فقلت و ع غلک حیرة الحیران استعدا بانه من الشیطان لیس الله الی قال  
الشیامان عقیده نیز و هم که حقیقی را مکان نیست و او را سبب از فوق و تحت  
مستور نیست و همین است مذیب اهل سنت و جماعت حکیم از امامیه بپوشیده گویند  
که مکان او عرش است نزد حکیمه ماس عرش است مثل فرشته که بر تخت کند و بوی  
که فرجه در میان نیست و او از عرش و عرش از زیادت ندارد و پیر و برابر یکدیگر اند  
بپوشیده گویند که او تعالی بر عرش شکل نیست مثل شخصی که بالای تخت نشسته باشد  
و اندک و هم و بقدر و بجز حکم علیه او را ملائکه برسد دارند حالانکه او قوی تر و بزرگتر از ملائکه  
است مانند لریکی بخت کلنگ که بجای جلا و بیوا عظم و اوقه منها و سائله شیطان  
و همیشه که مکان او در آسمان است متعین نیست انتقال میکند از مکانی بکافی و آنها  
با سنان سنان و نزول صعود و قیام و قعود و حرکت و سکون می نماید و ربیه گویند  
که سکران آسمان است لیکن در ابام بسیار بر آسیر کلزارها و لاله زارها و شگوفایان  
و در می آید به بالامی آسمان بیرون و مثل جهانگیر بادشاه بنده وستان که  
سفر او آید به هر سال برای سیر بهار بخت میرفت مخالفت این خرافات با  
کتاب جماعت سیر و نظام است لیس نمونه شده و قدر وی چون امیر المؤمنین  
بعض خطبه لای مکان فخر صلیه الا انتقال قال فی خطبه آخری لاییدره الا در امام  
الحدود و المکرکات و ایضا فی خطبه آخری له علیه السلام لایضله شان عن شان و لا  
سجده مکان کل فلک مذکور فی المبلغة و در سلسله حقیقه نیز حکیمه سائله شیطانیه  
و همیشه از امامیه جهت فوق ثابت کنند زیرا که مکان انجمن ثابت کرده اند فان العرش  
و السموات کلها فی جمعه الفوق مگر آنکه در وقت نزول با سمان دنیا  
ملاک که عوارث فوق است و حوله العرش و خزیه المکرر و سکان جنت



از خود و ولدان بالایی او میشوند نزد سالی و میسب طایفه و میسبیت بپشت با نهاد چهره  
 تخت می افتد اما نسبت بیکان ارض همیشه جبهت فوق دارد و نزد و بر عینه خیم  
 چندی ندارد و گاهی فوق و گاهی تخت میگرد و در هیچ البلاغه که با جماع شیعه متواتر است  
 از امیر المومنین مرویست لایحه باین نیز آنچه در نفی مکان مذکور شد نفی چهره  
 بهم میکند لان الهیات اطراف المائکته و حدودها و قسقه اثنا عشریه  
 بهجت سماع این خرافات خیلی جدین را بر پشت کن میکنند و میگویند که این اقوال و  
 مذاهب نزد ما مردود است در مقام الزام ما چه باید و اگر این خرافات نمودنی الواقع  
 چنین است اما کلام با جمیع فرق شیعه است و این فرق بلا شبهه امامیه اند که اثنا عشر  
 نباشند و نیز انما س اهل سنت و در حدیث اثنا عشر نیست که اصحاب این مذاهب  
 در روایات مطاعن صحابه و مقدمه امامت بنشیند و معتقد علیه ساخته اند و اعتقاد خود را بر  
 بر نقل و حکایت اینها نموده پس چر باعث است که در باب توحید بار تعالی روایات  
 این نزد کواران را بجای نمی شمارند و در حساب نمی آرند و اصحاب این مذاهب این عقاید  
 را هم انجذاب المذاهب روایت کرده اند از کیه خود نبه بر آورده و چنانچه سابق گذشت  
 و اگر این اعراض و انحراف بنابرین است که این روایات را حضرات المذکذیب فرموده  
 اند پس مطاعن صحابه و مقدمه امامت را نیز تکذیب نموده اند قایده ماسه  
 الباب انکه تکذیب حضرات المذکرین روایات دیگر شیعیان هم از انجذاب و است  
 نموده اند و تکذیب حضرات المذکرین در مطاعن صحابه و امامت اهل سنت از انجذاب  
 روایت میکنند و این خود عقلی است که هر که از بزرگی چیزی روایت کرده است تکذیب  
 آن روایت را خود و شش روایت نخواهد کرد و مثلاً حکیمه سالی و میسب روایات جسم  
 و صورت را از حضرات روایت میکنند یا تکذیب آن روایات هرگز روایت  
 نخواهند کرد و همچنین تمام مجاهد امامیه نیز حضرات بنابر اعراض خود با بنابر غلط فحشی خود



فہمی خود کہ مطاعن صحابہ و مقدمہ امامت روایت کرده باشند اثبات آن توقع  
 دشمنی کہ باز نگذیب آنرا روایت کنند و دراز عقل است اگر امتحان صدق و کذب  
 ایشان منطوق نظر ارباب عقل باشد باید کہ روایات فرقه دیگر را ملا خطه نمایند و عادت  
 مستمر عقلا در محلات خود و ہمین سہلویت جاری است کہ ہر گاہ خبر غیر را امتحان  
 می نمایند از روایت خلاف آنرا درخواست نمی کنند کہ او بنا بر سخن پروری خود یا  
 بنا بر تعلق غرض خود بران اصرار دارد و از دیگران کہ حاضر واقعہ بوده اند تحقیق میکند  
 مقدمہ عین سہیل تر از مقدمہ دنیا نباید داشت و سہیل نباید کرد و علاوہ برین آنکہ  
 جماعہ شیعیان نیز حسب سبتہ در باب مطاعن و امامت خلاف معتقدات و مہر و یات  
 خود روایت کرده اند چنانچہ در باب امامت و مطاعن معروض خواہد شد و قاعدہ  
 دروغگو یا نیست کہ اگر از ایشان بالقصد و الاضالہ خلاف روایت ایشان در  
 خواست کنیم با می کنند و انحراف می نمایند و چون بقریب دیگر همان روایت را واکند  
 چیزی کہ مذبذبات ایشان باشد ظاہر میشود و التماس دیگر آنست کہ چون حضرات ائمہ  
 جماعہ را انگذیب فرمودہ باشند و باین حد تکویش نموده کہ فائدہ امد و اخراہ امد و  
 تجملنی مع القوم الظالمین استغذبا لمد من الشیطان و امثال ذلک در حق ایشان  
 ارشاد کرده دیگر روایات اینہا را در کتب درین و ایمان آوردن و بران روایات  
 اعتماد نمودن از چہ باب توان فہمید و اگر بخاطر اشاعہ شریہ برسد کہ روایت اہل سنت  
 از حضرات محمول بر فقیہ است و روایت امامیہ محمول بر بیان واقعہ کہ اول ثبوت  
 فقیہ از حضرات ائمہ ہنوز در مقام امتحان است نیز کہ فقیہ امامیہ را غیر از این شخص خاص  
 روایت نہ کردہ اند پس توجیہ روایات ایشان بر روایات ایشان لطیف ندارد و چنانکہ  
 برداشتمندان ظاہر است و دم بکہ ام و چہ ترجیح توان داد و کذب ایشان فقیہ بود یا  
 اہل سنت اگرچہ ہم بروایت ہمین شخص است همان آتش در کاسہ است و اگر بدلیل



و دیگر است بیان باید کرد و چون مقام تقریبی است زیاده برین طالب کلام مناسب  
 ندیده حاصل مقصدی بر داند و باید دانست که ازین هر دو عقیده مذکوره فروع بسیار  
 می براید که اینها در هر یک از آن فروع مختلف ثقلین میکنند منها الله تعالی این کتب  
 و سیم فالو این کتب و الله تعالی من اجزاء متمازیه فی الخارج کالاسر و الیه و الرجل و الطول و  
 العرض و الجمع و قدر و عن امیر المؤمنین علیه السلام انه قال لا یوصف بشیء من  
 الاجزاء و لا بالاجزاء و لا بالاعراض و لا بالاعراض و لا بالاعراض و لا بالاعراض و لا یقال له  
 حد و لا نهایه و لا انقطاع و غایه که از فیج البلاغه در و س که کلینی عن محمد  
 بن یحکم قال وصف لنا فی ابراهیم قول شام الحقانی انه صورة و حکایت قول  
 هشام بن یحکم انه جسم فقال ان الله لا یشبه بشیء اسے فحش و ضاع علم من  
 قول من یصف خالق الاشیا بجسم او صورة او خلقه و تحدید و اعضا و عقیده چهارم  
 آنکه حق تعالی در چیزی حلول نمیکند و در بدنه یعنی در اید و خلا ششیم قابل استدلال  
 او تعالی در ابدان الهی در بدن ابوسلم مروی صاحب الدعوة که زراسیه بان قابل  
 شده اند و طرقت است که شیخ ابن مطهر علیه باوصف این همه و انهار دکت  
 فیج الحق قول بجلول ابی صوفیه است که کرده حال آنکه ایشان جلوس را  
 نفیر میکنند و اینهمه از اینهمی کلام است سنا و وحدت وجود را سبب و قری که  
 دارد تفهیم در بر حلول حل نموده ازینجا دقیقه فنی علماء ایشان توان در این  
 این قسم طالب غاصه را که در کلام حضرت آمده واقع شده اند پس در غایت  
 فنی شیخ و تبدیل نموده باشند و بعضی از فرق غلاة مثل ثانیة و تفسیر و زیاده و تفسیر  
 اتحاد بجای حلال استعمال کنند حال آنکه اتحاد مطلقاً باطل است و بطلان آن از  
 جلسای بدیهیات است و شیخ حلی بابر کمال دقیقه فنی قول با اتحاد را نیز میگویند  
 فریب کرده حال آنکه مقصد ایشان ازین اتحاد یکی از دو معنی است اتحاد جمیع اشیاء

تفاهیر











و جماع و تولد احداث وصف کنند و شاید مماثل دیگر مخلوقات انکارند و مخالفت  
این عقیده با ثقلین بر ظاهر است قوله تعالی لا تأخذ به سنة ولا قوم و هو یطعمهم  
ولا یطعمهم کاتا یا کلان الطعام و لم تکن له صاحبه و لم یخذ ولدا و فی نهج البلاغه سخن امیر  
المؤمنین رضی الله عنه قال لم یولد فیکون للفریث ارکا و لم یولد فیکون موروثا ما لا یصح  
بعین ولا یجد باین ولا یوصف بالازواج ولا یخلق بصلاح و قال ایضاً جل عن اتخاذ  
الانبا و طهر عن ملائمة النساء و از جمله اشعار شریه خواجه نصیر طوسی و صاحب  
الباقوت قایل شده اند بالتصاف او تعالی بلذت عقیده و تمسک بایشان قیاس  
غلب بر شایسته و هو مخالف للکتاب و العترة اما الکتاب فقوله تعالی لیس کلمة شی  
و اما العترة فلما روی عن امیر المؤمنین فی نهج البلاغه انه قال هو الله کلک الحق  
السبب لم یبلغ العقول تخدیه فیکون مشبها و لم یقع علیه الا واهم فیکون ممثلا و ایضا  
فی نهج البلاغه عنه علیه السلام انه قال ما و حد من کیفه و لا ایه عنی من شبهه و فی الکلیف  
من الرضا هم سبب انک کیف طاعتهم انفسهم ان شبهوک بخلقک و فیه ایضاً عن ابی  
ابراہیم علیه السلام انه قال ان الله لا یشبہ شیء عقیده بنهضهم انکله حقیقی را بدو  
جایز نیست زیرا که حاصل بدو است که حقیقی اراده نماید چیزی را پس مصلحت  
دیگر ظاهر شود که قبل از آن ظاهر شود پس اراده اول را فسخ میکند و اراده ثانی  
میباشد و این معنی مستلزم است که حقیقی تا عاقبت اندیش و جاهل بعقوب  
السور باشد تعالی الله عن ذلک علواً کبیرا از رازی و سالمیه و بداینه و دیگر طوایف  
اما میثقی ذلک لک حتی و دارم این حکم و بیان ابن الصلت و غیر ایشان بخیر انما  
و انرا از حضرت ائمه روایت کنند فی الکلیف عن زرارة ابن اعین عن احمد بن محمد بن محمد  
بمثل البداء و عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله با عظم الله مثل البداء و عن  
الربان بن الصلت قال سمعت الرضا علیه السلام یقول ما یبحث البداء و یبحث

نیز این است  
است تا باشد بکبریا  
شیریک و کس  
انوار است  
درست و کلامه و خود  
چاک خنده و می  
بیش از اراده کرد  
نیز و بجان و وصف  
کرده اند و نیز  
چندانی که در این  
دارا و  
ابو یوسف و ابن  
ابن علی  
نفس الصدق  
نفس فی البداهه  
نفس و کف  
توسیع کرد و خدا را  
نفس و کف  
بیان کرد و از او  
نفس و کف  
اول











[illegible]

نظیر که صواب علی خلاف ما را و بداند امر و جوان یا مرتبی بتم یا مرتبی بحد  
خلاف ذلک و هر سه معنی انفرقه بهر ابرضه جایز دارند و معنی اخیر را که مشتبه نسخ است  
نسبت بابل سنت نمایند که ایشان نیز جایز داشته اند و معنی اول را در عرف  
شیعه بدان اخبار گویند و معنی ثانی را بدان انکویج و معنی ثالث را بدان تکلیف  
و در اینجا دقیقه است نهایت باریک آن آنست که بدان تکلیف را اکثر اهل سنت  
جایز ندارند و آن معنی مخالف نسخ است و تحقیق مقام آنست که چون شرایط امتناع  
نسخ مجتمع شوند بالا جماع بین اشیعه و این نسخ جایز نمی شود و آن شرایط نزو اهل  
سنت چهار است اتحاد الفعل و اتحاد الوجه و اتحاد الوقت و اتحاد المكلف و  
بجز مجوزین این نسخ تسک کرده اند بقصر فرج حضرت اسمعیل و تبدیل کیش مرد و د  
است زیرا که در اینجا نسخ نبود بلکه اقامه البدل عند العجز عن الاصل واقع شد حضرت  
ابراهیم آنچه مقدور خود بود اجراء سکین و شیعان آن عمل آورد و چون بسبب ضلالت  
غافقه عادت که در جلد حضرت اسمعیل پیدا شده بود از قطع او راج و حلقوم عاجز  
شدت حق تعالی عجز او را دیده بدل اسمعیل کیش را فرستاد و اقامت بدل را مقام  
لاصل نسخ نتوان گفت مثلاً تیمم در بدل وضو نسخ وضو نیست و علی هذا القیاس نسخ  
بیجا نماز و رشب معراج که محاط بآن محقق بنصیر صلی الله علیه و سلم بود و است را  
هنوز خبر نه پس تکلیف در حق ایشان البته متحقق نبود و محققین شیعه شرطی دیگر افزود  
و با وصف اجتماعی این شرط اربعه نسخ را جایز شمارند و همین است معنی در تکلیف  
ما قال صاحب علم الهدی و نحن نقول البدل فی التکلیف انما یتبع اذا یتبع مع شرط  
الاربعة المذكورة بشرط غایس و جوان یکون سن التکلیف و الاثر سبعا و سن  
عائده الی الاموریه و اما اذا کان حسن الاثر حاصله جائده الی الاثر نفسه فلا یتبع  
البدل فالمراد بالبدل المحذور عند انما یتبع غیره لاربعة و نه لایس و لکن اصل

[illegible]



البد اعليه مجاز الا وقع بعد النصوص المتواترة عن العترة الطاهرة عليهم السلام وآقا  
اجتمع الشرائع المجتمة فلا ريب في امتناع البدل كما نقلناه عن الشهيد انتهى پس  
از نفي معلوم شد که بدو در تکلیف مستلزم بدو را راده است زیرا که اگر مصلحت  
تازه در او نشده باشد امر را بدو در تکلیف چه خواهد شد و بدو را راده مستلزم  
بدو در علم است زیرا که اراده خلاف معلوم محال است پس تا وقتی که در علم  
تغیر نشود و در اراده چه قسم خواهد شد پس اگر ارامیه و معنی بدو را که بدو در تکلیف  
چه در اراده است مسلم دارند و معنی اول را که بدو در علم است انکار کنند است نمی آید  
و پیشین خبر و دو غیر معلوم شد که متکثر ایشان در اثبات بدو در علم حکم باین نوع که تبدیل  
حکم اول حکم ثانی یا بنا بر مصلحت است که ظاهر شد و سابق ظاهر نبود باین واسطه  
الاول مدعا حاصل است و علی الثاني لزوم بحث بر بروج است زیرا که در نسخ تبدیل  
مصلحت استلزم است بحسب اوقات نه ظهور مصلحت غیر ظاهره بر حضرت حق و تحسین و  
تبدیل حکم محض نسبت به است که در مطور جعل مقید ایم و الا نرد اوقات هر  
حکم را میعاد می و اجلی هست که آن میعاد و اجلی باقی است و مراد از محو و اثبات  
در آیه بخیر الله ما یثاب و اثبات محو کما یان و اثبات توبه است و صحایف اعمال یا  
محو فساد و اثبات کائنات و صحت ملائکه نه محو و اثبات و در علم خود بدلیس بلکه در  
اختریه فرموده است و عنده ام الكتاب و انما ری که از ایمه درین باب روایت  
میکنند همه موضوع و مغزیت و رواة آنها کذابین و وضاعین و مطالبه و لایل  
عقلیه قطعیه و شرعیه متواتره چه قسم توان شنید علی الخصوص که نصوص صریحه  
متواتره از ایمه نیز دلالت بر نبوت علم محیط و عدم جهل بحیر از ضیاع قبل  
الکون و بعد الکون است السوا می کنند چنانچه سابق گذشت و طرفه انت کتب  
عمه و قیاس ان در کتاب التوحید خود دیات و بد الهم من الله ما لم یکنوا یحسبون بر این

روایت  
شهادت  
مستور  
دری  
خان  
بل  
کم  
المد  
قان  
باز  
فان  
كان  
لله  
فان  
كان  
لله  
الشیخ  
استقام  
مسل  
وفاق  
بنفد



این طلب استدلال از اینجا خوش فتنه اجله علماء ایشان توان در یافت میرگاه در کتاب  
است که گفته فخر دوم و طو اینها ناس است این قسم غلط فهمیها دارند و کلام  
است خصوصاً آنچه در کیمیه و صندوق ایشان مخفی است و کسی نمائی نمایند چنانچه  
گردد اگر درین مقام کسی را بخاطر رسد که اینچنین و آیات شیعیه را که از ایشان آورده اند و  
موافق این در صحیح بخاری نیز در حدیث شافعی و ابرص و اعی دارد شده که بد الله انهم  
اهل السنه بر چه چیز جعل میکنند گویم بر لفظ محفوظ بودن این لفظ در بخاری و صحت  
این و آیات نزد اهل سنت محمول بر معنی مجازی است زیرا که افعال الهی در  
عالم دو قسم است قسمی آنکه اسباب کون و از هر طرف اقتضاء آنست مانند  
قسمی آنکه اسباب کون او مختص نشده اند بلکه موانع آن موجود اند پس در قسم  
لفظ به استعمال فرموده اند تا بر استعاره و تشبیه گویا این حالت تشبیه بحالت بد  
است و درین یک لفظ این مجاز وارد شده صد لفظ در احادیث و آثار محمول بر این  
قسم مجازات است مثل استخوان و استخوان و شک و ترزد که معانی حقیقه آنها با قطع ملود  
نیت و جمیع آیات صفات مثل و به وید من اصابع و یمن و غیر ذلک بر همین معانی  
محمول اند و در بعضی آثار به استعمال کرده اند نسبت بفهمندگان و فی الحقیقه  
به نسبت مثل قصه عمران که بنا بر تذکره و وجه و که ماسه البطن خود را محراب ساخته بود و لفظ  
وعد فی ربی خلافا گفته و همچنین در آیه کتب المدکم مراد از لفظ خطاب بنی اسرائیل اند  
نه حاضران فقط و در خطاب ملکین و شرط الابدان نسبت سلم ملکین و همچنین در لفظ  
کفیک و فنی معین نصیر و ده اند بلکه وعده کفایت بود و یک تذکره علم از  
و استیاب شد مانند آنکه تغییر را بخواب نمودند که در سجده ابراهیم و غل  
خوابیند و بخواب و دیگر سخا به فهمند بلکه اسل خوابیند که حال آن  
مراد بود و اگر در شان هم از لفظ کفیک محبت فهمید و باشد چه عجب

۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲











و ترکستان و خطا و حق و چین و حبش و فرنیای بسیار مرقوم رسول را شناسا کنند  
و نه در تواریخ اینها مرقوم است که کسی ستم رسالت پیش ایشان آمد و انطباق خبر  
نمود و پیغام الهی رسانید و نیز بعد موت نبی امام غالب غیر خایف نصب میفرمود  
و اورا بآیات ظاهره و محجرات قاهره نمایند می نمود تا بید غده تبلیغ احکام فرمایند  
و کلفین را عاقل از احکام شرع ندارد و سگان شواهی جبال و عورت یثا  
و امانت را بدست جماعت نمی سپرد که هرگز قدرت بر انطباق احکام و اقیقه غیره  
نداشتند بلکه خود هم و زنگ دیگر کفر و ظلمه تفتیه گذرانیدند و نیز کسانیه و مشرق  
نمانند زبیدی و جمیع امامیه لطف را واجب دانستند بر وجه خدا تعالی و معنی لطف بیان  
کنند که هوای ضرب العبد الی الطاعة و بعد عن الیه حصیته بحیث بودی الی الاشیاء  
و این نیز باطل است زیرا که اگر لطف واجب بودی هیچ عاصی را با سبب تخصیص  
بسیار بدی و هر قاصد طاعت را موجب طاعتش فراگمشتی و در عالم شایسته  
و محسوس است که اکثرالداران بسبب کثرت مال و قوت عساکر و زور بازو و ظلمها  
کنند و تنها مانید و اکثر فقر بسبب بی چیز و افلاس از عبادات محسوس ماند  
بسبب طالب علم که او را معنی غیر نیست و فراغت حاصل نه و قوت بدست نمی آید  
و بسا شهوت پرست معذختر که از هر طریقی بگرا و سبب فقر در دست شده است  
و مخالف کتاب و عترت و اما الکتاب فقولہ تعالی و لو شئنا لاتیناکل انفسکم ایضا  
و لکن حق القول منی لا لکالن جهنم من الجنة و الناس حبس عین و لو شئنا لجهلکم امته  
واحدة و لکن یضیل من یشا و یهدی من یشا فتم علی قلوبهم و علی سمعهم و علی  
ابصارهم غشاوه و آیات و االه برستند راج و کار استی و دورا فکندن از ایسان  
طاعت مثل کرده اند انما انعم علیکم و قیل انعم و اجمع القاعدین و امثال ذلک  
زیاده بر آن است که بشمار و در آید و اما العترت فمتدقیق بانی الکلمه عن العباد



الصادق علیه السلام قال اذا اراد الله بعد موتك ان يكتب ثوابك في كتابه وسد مسامح  
 قلبه وکل به شیطانا یضلمه ویغویه وینزکیسانیه واما میسه و فرقی ثمانیه از زبیده  
 اصلح ابر خدا می تعالی واجب دانست و این نیز باطل است مثل ما هر نیز اگر اصلح  
 بودی بر بنی آدم شیطان از که دشمن قیامت از غیر جنس انسان فی انسان او نمی بیند  
 تا از حشر از کج و او را دفع نماید و او را بنی آدمی بیند و متکلم از و سوسه است  
 و قادر بر برگرداند کردن او و تصرف شیطان بدل او میرسد تا با اعضا دیگر چه مستطیع  
 شیفر مودب و اگر دن شیطان باز القامی عداوت در میان او و انسان باز با  
 داشتن او و همال کردن او و قدرت بخشیدن او را بر اغوائی بنی آدم و تصرف  
 دادن او را بدل هر یک از ایشان داده اصلح را قلع میکند و نیز اصلح در حق بنی اسرائیل  
 آن بود که سامری جبرئیل را نمیداد و او را خاصیت اثر مافوق فیهس ایشان معلوم  
 نمی شد و اگر نه شد قادر بر قبض تراب می گشت و اگر گرفتار بود آن تراب از او  
 ضایع می کردند و چون این همه برخلاف واقع شد اصلح کجا ماند و نیز اصلح  
 در حق کافر سبکین منبلی تقبر و احزان الام و او جاع است که صلا مخلوق نشود و اگر  
 مخلوق شود صغیر میزد تا از عذاب ابدی اخبرت نجات یابد و صبح در حق  
 اصحاب رسول و است او ان بود که برخلاف او بکبر نفس صریح میفرمودند و برخلاف  
 حضرت امیر ایشان موافق ان نفس می کردند و برخلاف ان میفرستند و نیز حکما  
 الله میفرستد مایه که بل الله من علیکم ان به نیکم للامان اگر حدایت بایان بر دهم  
 او تعالی واجب بود که منت جز آنها و می زبیر که و را و او واجب منتی نمی باشد  
 اگر شخص ادا قرص شخصی نماید و باز بروی منت نه بد بطعون و ملامت تمام  
 خلاق خواهد گشت و نیز اما میسه و کیسانیه و فرقی ثمانیه زبیده گویند که عجم  
 بر دهم حق تعالی واجب است یعنی چون حق تعالی بر بند



بزرگوار از بندگان خود الهی نازل فرماید یا نقصانی در مال و بدن او رسد یا نقصی از  
 زینافع او را تقویت کند بنا بر مصلحت او مثل زکوة و صدقه الفطر و ائصال عمره  
 که مستحب است بعد نباشند یا بسبب نیکب غیر عاقل مثل سباع و حیات و عقار  
 پس بر ذمه حقتالی ضرور است که نفعی مستحق غالی از تعظیم با و بدید و این عقیده  
 ایشان بعد از دریافت علاقه مالکیت و مملوکت باطل محض بشود و عوض دفعی  
 واجب توان دانست که در ملک غیر تصرف نماید و غیر او تعالی را شکست  
 در حقیقت نعمیست و الوان لذا نذ انما محض تفصل است اگر کسی تمام عمر در طاعت  
 و عبادت او صرف کند شکر یک نعمتی از نعم حقیه او نیست تواند بجا آورد چه حاسی آنکه  
 عوسه را بر ویستحق تواند داشت و این معنی را صبیان مکتب که صدر دریا چپ  
 کلمان خوانده باشند می بینند چه جا که علما و فضلا و را حدیث آمده نیز این  
 معنی تواتر از شیعه به نبوت رسیده روی الشیخ ابن بابویه القمی فی الامالی من  
 طریق صحیح عن علی بن محمد بن حمید علیه السلام انه کان یدعوه بن الدعار الی و غیر  
 و جلالت و عظمتش که لو انی منذ ابدت فطره من اول الدهر عبدتک دوام خلود  
 ربوبیتک کل شعرة فی کل طرفه حدین سه الا بتحمید الخلائق و شکرهم اجمعین که  
 مقصود فی بلوغ شکر اخفی نعمته من نعمک و لو انی کریت سعادتکم جدید الدنیا با نیاب  
 و حرث ارضها با شفا ر عت و بکت من خشیتک مثل جبر السموات و الارضین و یا  
 و صدق الکلام و کک علیا من کثیرا یجب من فی حاک علی لو انک الی حد تنی بعد  
 و کک بعذاب الخلائق اجمعین و عظمت للذات خلقی و جسمی و ملات جهم و طباق  
 منی حی لا یكون فی النار معذب غیره و لا یكون لجهنم حطب سواک لکن  
 بعد کک علی علیا من کثیرا مستحب من عقوقتک و فی شیخ البلاخست من امیر المؤمنین  
 علیه السلام قال لا یاس من خیر هذه الامه من عذاب الله عقیده بیستم آنکه هر چه

[illegible]















مثل ما کتب له لو خلقه و لم یزاد با و سمع را محیط ثواب عمل گردانیده اند چنانچه در باب  
 الریاء از کلینی مفصل مذکور است من ذلک ما روی عن عبد بن خلیفه قال قال ابو عبد الله  
 کل ریاء شرک انه من عمل للناس کان ثوابه للناس من عمل لله کان ثوابه علی الله  
 نیز در حدیث متفق علیه مذکور است را توبه فرموده اند پس معلوم شد که دارا نیز عمل برخواست  
 قاسم چون در حالت ندامت خواهش عمل رفت اثر آن نیز رفت و لو بعد مدتی باز  
 طولی فی الکافی عن اسمعیل علیه السلام قال کفی بالندم توبه و ایضا عن ابی عبد الله ع قال  
 ان الرجل یذنب فیدخله الله به الجنة قلت یدخله الله به الجنة قال نعم انه یذهب  
 فلما یزال منه خائفا فاما نفسه فمرجه الله فیدخله الجنة و چون عاثر جزا بر نیست و میل نفس  
 استحسان قلب است اگر حق تعالی موافق اراده خویش عین خلق افعال نماید و این  
 جزا در طلب جزا باشد اراده می طلسم و فتنه تصور میشود که خلق افعال عباد ابتدا  
 میشود و چون خویش را داده نبوده مثل افعال عبادات کا حراق النار و قتل است فاعلم  
 الیسف چون خلق افعال بندگان تابع اراده و خواهش ایشان میشود و خلقی در انجام  
 یافتند و بحسب آن جزا میشدند و همین است معنی کسب و حساب عند تحقیق  
 آدمیم برین که این خویش و میل نفس پیدا کرده کیست ظاهر است که بنده را قدر  
 ایجادش نیست و حق تعالی چون خود خویش را هم پیدا کند پس بر آن خواست  
 جزا مواخذه نماید و جزا بدخواستش آنست که این شبهه با وجود اعتقاد خلق افعال  
 عباد از عجب و نیز وارد است پس شیعه را نیز فکر جواب آن باید کرد زیرا که بالبداهه  
 و الاجماع و داعی و ادوات بلکه جمیع اسباب صدور قیاس از قدرت و قوت  
 و خواست و جوارح بلکه وجود ذات بنده که اصل الاصول این افعال و اعمال است  
 پیدا کرده خداست بنده را در آن دست نیست و تحقیق المقام نیست که چون  
 توسط اختیار در فعل آمدن فعل اختیار می شود و از حد خطر و التیام امر و مورد

گفتند که اینست  
 هر عملی که بخواهد  
 باشد ثواب بزرگ  
 و هر عملی که بخواهد  
 باشد ثواب کوچک  
 گفتند که اینست  
 بندگان را در این  
 گفتند که اینست  
 بندگان را در این  
 گفتند که اینست  
 بندگان را در این  
 گفتند که اینست  
 بندگان را در این  
 گفتند که اینست  
 بندگان را در این



مدح و ذم و محل ثواب و عقاب گشت و بودن اختیار را اختیار خود ضرورت بلکه  
محال است للزوم التسلل چون در شاهد کسی را قدرت بر خلق اختیار و غیر خود نیست  
عقل را بقیاس فهمیدن انبغی و شوازمی اند اما بعد از آنکه از شواهب و اهام و گرفتار  
ماله فاش خود صفا حاصل میکنند خرم میکنند که در اختیار فیصل بر وجود اختیار نیست نه برای او  
فعل و نه برای او اختیار مثلا غلام کسی میخواهد که بگریزد و شخصی او را بامر او یا  
بوجهی دیگر اطلاق بر خواستن و شنیدن یافته برداشته تا مقصدش رسانید این  
که بختن البته عند العقل منسوب بآن غلام است اگر چه بهمانست فعل از دیگری است  
و خواستن فعلی غلام از دیگری حالا فرق در اعتقاد اهل سنت و شیعه بر قدرت است که  
اهل سنت اختیار بعد از محضوف از هر دو جانب بفعل الهی دانند از جانب فوقانی  
بخلق اختیار و اراده و خواستن و میل نفس و از جانب تحتانی بخلق فعل و شیعه اختیار  
او را از جانب فوقانی بفعل الهی اعتقاد کنند از جانب تحتانی و گویند که خلق فعل  
کار است در اینجا عاقل را غور باید کرد که چون جانب فوقانی اختیار و درست و دیگر  
شد جبر لازم آمد و همان اشکال در امر جزو ثواب و عقاب پیدا شد مفت بد است  
بفعلیه را که حاکم یا مستحاله یا از ممکن است دوست و اذن و باز در همان محل شیطان  
نحوطه یا خوردن چه لطف داشته باشد و سابق بر روایت صاحب محاسن که بر تری  
و بر روایت کلینی منقول شد عن ابی الحسن الکاظم انه قال لا یكون شیء الا ما شاء الله  
او را و عجیب است از علما امامیه که آیات صریحه قرآن که داشته و اخبار صحیحه امیر را بر  
بشت انداخته بقول شاعری جاهل تسک نموده اند درین اعتقاد و خود  
مصدق ایه و الشعر ایتیه هم الغا و ون کشته اند و می الشریف المر ترضی فی  
الغزوه الدبر عن النور س عن ابی عبیده قال اختم روبة ذوالرمة عند بلالی  
ان ابی برة فقال برة انما فخص طایر فحوصا و الا فخص صبح قمر صا الا  
روبة ذوالرمة که هر دو شاعر بودند نزد ملایان برای الی برده پس گفت رو بهم مجد انکاف

من القضاة  
بعدمسته فزید  
لکم کما فعل خلق  
بیرس کشتن  
پیران صفت کافر  
مکر و کسکی عیال  
ازین گفت آن  
فکر ۱۲

بیت  
بیت گفت خلد و فزید  
افزون اقول یا خلد و فزید

ایضا  
لکه که فزید اختیار  
فوزین و فزید و فزید

کلام  
جائز است درین طرز شریعت



الابصار من الصدوق فقال له ذوالرمة والصدوق راعى الكذب على الكذب ان ياكل  
 حلوى يعايل جبرائيل قال روية افقدته اكلها الكذب على الكذب فقال ذوالرمة  
 الكذب على الكذب خير من الكذب على رب الكذب قال المرتضى هذا الخبر صحيح في  
 قوله بالعدل واحتج به عليه ونضرو له انتهى كلام المرتضى ويجابه عاقل را تا مل بايد کرد  
 ونهشتم ان ايشان اين كلام ذوالرمة را که سر اسرواي و قام بوج است تلقی  
 بالقبول نموده و او را درین نهان سر التحسين و افرین فرموده اند شيعه است  
 که ذوالرمة شاعري و س را که قضاء حاجت بول و بر اثر در دست نمیدانست  
 با اين مطالب دقيقه مناسب و او را در بين قسم سايل اعتقادي قد و خود  
 از اهل دين چه لایق حال آنکه کلام او بنمايت مختل و معنی است زیرا که قوت کرک  
 از کوفت کوفت ان ساختن و او را قوت شکار کردن کوفت ان و او را  
 آن قوسه خو خوار را برین صفت نزار مسلط کردن و داعیه قتل و جرح کوفت ان  
 و در دل او انداختن با قدرت حرکت دویدن در و پیدا کردن کار کیست و این  
 امور بر قواعد شیعه ظلم صریح اند و نعم ما قبل قل لک سیدی فی العلم فلسفه  
 شینا و غایت عجب است یا ثم روی الشریف المرتضى عن الاصمعي عن ابن  
 بن مویذ قال انشدني ذوالرمة بيت و حینان قال السكونا فکانتا فقولان  
 بالاناب ما یفعل الخ فقلت فقولین خبر الکون فقال لو شئت لو شئت ما قلت عینک  
 فقولان فوصفتها بذلك قال المرتضى انما تحرر ذوالرمة بهذا الكلام من القول بخلاف  
 العدل انتهى کلامه و عجب است از شراف مرتضى که از این کلام ذوالرمة این عجب  
 را نمیدهد حال آنکه غرض ذوالرمة آنست که اگر لفظ فقولین را خبر کان میکرد و این  
 سخن کلام براسه آن می شد که حق تعالی دو چشم معشوق را فستاین  
 و جایزه و محفل ربای عاشقان آفرید و این معنی مقصود من نیست و در صورت

طریقه جاذبه را در میان جمیع عینک بعضی عینک

نقصان از خدا و قدر او بسیار است که گفت او را  
 ذوالرمة و س را که گفت بدیدم خدا را در کوفت  
 بر شرف کعبه ای بسیار است که گفت بدیدم خدا را  
 خود خود را درین موضع است بدیدم خدا را  
 و دفع کرد که بهرست او در دفع کرد که بدیدم  
 گفت مرتضى این خبر صحیح است و قابل بودن  
 بعل و عینک کلام مرتضى است  
 منیب ز نام شد کلام مرتضى است  
 را دعوی میکند و در علم نیست  
 و شکی نیست که ذوالرمة شاعر را و در علم نیست  
 بنظر اینست که ذوالرمة شاعر را و در علم نیست  
 فقولان فوصفتها بذلك قال المرتضى انما تحرر ذوالرمة بهذا الكلام من القول بخلاف  
 العدل انتهى کلامه و عجب است از شراف مرتضى که از این کلام ذوالرمة این عجب  
 را نمیدهد حال آنکه غرض ذوالرمة آنست که اگر لفظ فقولین را خبر کان میکرد و این  
 سخن کلام براسه آن می شد که حق تعالی دو چشم معشوق را فستاین  
 و جایزه و محفل ربای عاشقان آفرید و این معنی مقصود من نیست و در صورت



اگر کان را نامه آوردیم و فعلولان را صفت هنیان ساختیم سوق کلام بالا صالیه برای اثبات  
 قناتی و ساحر می و عقل ربائی دو چشم معشوق شد و این معنی مقصود من است و نیز  
 عالی دارد و نیز ثابت شد که هر دو چشم معشوق از آن جنس است که حق تعالی  
 آنها را بقدرت خاص خود و با مرکب کون خود آفریده مواد را استعدا پذیرفتن این صورت  
 نبود و مصوره قدرت الهی این نقش نداشت حالا باید دید که شریف مرتضی در  
 کدام وادی افتاده است از اینجا شرف منعی عالم بالا معلوم میشود و تحریر از خلاف  
 عدل در صورتی که فعلین نصیب می آورد و نیز بحسب ظاهر حاصل بود زیرا که وقت  
 را نسبت به حق تعالی نه کرده بلکه هر دو چشم معشوق نسبت کرده و ساحر و قنات را  
 ساحر و قنات را سخن نژاد و محکم خلاف عدل نیست اگر خلاف عدل است  
 وقت نه کردن است و اگر وقت نظر را کار فرماید در صورت رفع هم بحسب خلاف  
 عدل معتقد ایشان است زیرا که هیچکس از عطلانی گوید که خمر خالق اسکار است چشم معشوق  
 خالق عشق و جنون در عاشق و موافق فهم شریف مرتضی باید که خمر چشم معشوق نزع خالق  
 بعضی اعراض که قسمی است از موجودات عالم و شریک برادر کار باشند حال آنکه آنها  
 نیز شرک در حیوانات میکنند و در جادات و کلام شاعر محض منی بر بهالتم است  
 نه ارا و معنی حقیقی و بر چند این کلام شریف مرتضی را در اینجا نقل کردن و بران رو و قدح  
 نمودن بظاهر فضولی می نماید لیکن غرض تنبیه است بر قوت دانشندی این بزرگان  
 و در قیاس فهمی این بزرگواران که در معنی یک شعر از اشعارش عجب بود  
 چه قسم دست بر سر و پایی در کل مانده اند و با وصف این تقریرات که مضحک  
 الحاکم و طبع صبیحان است و ارجح سبج طایفه شیعه اما عیسی علیه السلام الهیدی لقب  
 داده و بنا بر دین و ایمان خود بر صواب و بدید او نهاده اند و در حقیقت این عیسی  
 ایشان مانده از زندگانه محسوس است که خالق شرور و قیاس را سوای آنست











دوم که حیاسی نیست و در قسم می بایستد ملاطمت طبع و منافع طبع متلازمانا با نالی صاحب جمال باغ و در اصل ملاطمت طبع است و لطافت باطنی و فوکل کریمه النظر به غریبه منافذ طبع و تمجید طاعات نیز از این دو قسم بیرون نخواهند بود و وضو و غسل بآب سرد و در تابستان ملاطمت طبع است و در ایام برف و یخبندی منافذ طبع پس این تقییر خیر و شر هیچ فایده ندارد و این بالاستسرای حاصل نشدگان معنی که سابق ازین تقییر مفهوم میشد لایمی شود و همان اشکال که قبل ازین عبارت لاحق بود و حلال هم هست مفهوم این دو کلمه سابقین طاعت و معصیت و کفر و ایمان نیست تا از اراده آن نفی اراده آنها شود بلکه از آنها عام تر است و اراده عام خود ملا شبیه منزوم و قول خاص است و در حکمی که متعلق بعام کرده اند این است خوش فهمی מאוד داشته اند ایشان است که رئیس الفقهاء اهل سنت ابوحنیفه کوفی رحمه الله علیه مرویست که گفت قلت لابن عبد الله جعفر بن محمد الصادق یا ابن رسول الله هل فوض الله الامم الی العباد فقال الله اجل من ان يفوض الی العباد و قلت هل جبرهم علی ذلك فقال الله اصل من الجبر علی ذلك فقلت وكيف ذلك فقال بین بین لا جبر ولا تفویض ولا کره ولا تسلط بر بین و دایت اهل سنت بنا وندب خود و نهاده اند و در نفی خلق از عباد و اشیات کسب برای ایشان مطابق ارشاد حضرت صادق اعتقاد دارند و الا سیمین روایت را بعینها از کتب شیعه اثنا عشریه نیز باید شنید صادق و کذب ایشان ظاهر کرده و در کتب محمد بن یعقوب کلینی عن ابی عبد الله انتقال لاجبر و لا تفویض و در کتب محمد بن اسمعیل عن ابی عبد الله مثل ذلك و در کتب محمد بن اسمعیل عن ابی الحسن محمد بن الرضا نحوه و در کتب جامع روایات مذکوره را که صحیح موثق است از علما ایشان در پی تاویل افتاده اند گویند که مراد از امر بین امر بین خلق تو نیست و قدرت و نظیر بر فضل است نه دخل در ایما و فضل انتقد نمیهند که سوال

باب اول در معرفت خداوند تعالی

نہایت سبب  
وہم کو اس کی پوری  
نہایت سبب  
نہایت سبب  
نہایت سبب

سید محمد علی حسینی

فرضه و تفسیر

حضرت الباقی و الباقی و الباقی

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

سید القضاة و القضاة  
سید القضاة و القضاة

لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين

١٠٠



[illegible]

اسمایل ارجو بود و جواب حضرات را بجا کشیده می بزند سوال از تقویض خلق قدرت  
و قوت بر فعل کدام عاقل میکند که بدیعی البطلان است اگر کجی و ترک است و خلق  
فعل است پس جواب حضرات را درین توجیه خود کلام لغوی سازند معاذ الله من  
و معجزه در نفی این تقویض علت بحث و اعتراض موجود است و نهان حرف و شش که  
الهدا اصل من ذلک بدیعی است که اگر شخصی دشمن خود را که قصد قتل او دارد و مقتول  
و سلسل نموده و مجروح بزند کند و شخصی دیگر اغلال و سلاسل او را دور کرده و مجروح را  
در کتاده و کار روی تیر بدست او سپارد و یکی را از غلامان خود با و بر کار و دلین  
شخص را عانت دهد و نماید بر قتل شخص اول و تخریض کند بر تیکار آن شخص و در کلام صبر  
کرده باشد و حق شخص اول و باطلی نظر از نیمه اهل سنت روایات صحیح و اگر کتب  
شعبه پراورده و در دست داند که ماده تاویل را ازین خوب قطع میکنند از انجمله روایات  
است که صاحب الفصول من الاهیة آنرا در فصول آورده و میخیزد آن کرده آن ابراهیم  
بن عیاش انه قال سال رجل الرضا علیه السلام انکلف الله العباد ما لا یطیقون فقال هو  
اعل من ذلک قال فیدرون علی الفعل کما یریدون قال هم اعجز من ذلک و یجوز  
صحب نقی قدس صبر فرموده از انجمله در نشر الدی است سال الفضل بن سهل  
علی بن موسی الرضا علیه السلام فی مجلس الامور فقال یا ابا الحسن الخلق تجبرون قال الله  
اعل ان یجبر فیذب قال فطریقون قال الله احکم من ان یهل عبده و بکالی  
نفس کاش و دشمنان ایشان فده از عقل سلیم را کار میفرمودند و بنظر نمی  
آید بندگان اقدار بر شر باز تقدیر بران داخل علم است یا نیست و در خلق فعل و  
خلق قدرت بر فعل و درین باب فرقی هست یا نیست اگر کسی چنین بگوید و غیر  
و است و عظم مصداق در بر قتل او و سلاحی بر آنگار میخورد و نمی باید و اگر شمشیر  
یا کار و می بدست او خواهد افتاد و می توقف او را خاک بکشت و انیمه را بدست بدست

[illegible]



نفس خیر و او عمر و راشت و حق عمر و ظلم صریح کرد با شد بلا شبهه چون مخالف  
این عقیده ایشان با عقیده حضرات از روی کتب معتبره ایشان بالا آمد  
واضح و یهودی باشد لکنی و خطابی که از حضور حضرات بسبب این مخالفت ایشان  
غایت شده تیز از کتب معتبره ایشان باید شنید و یکدور و روایت دیگر هم از کلام  
ارشاد الیام حضرات بنابر مزید تصریح باید دریافت روی محمد بن بابویه القمی فی  
کتاب التوحید با سند صحیح عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال القدریه مجوسند  
الامة ارادوا ان یصفوا الله بعد له فاخرجوه من سلطانه فیهم نزلت هذه الایة یوم یحیی  
الناظر علی وجههم ذوقا من سقرنا کل شیء خلقناه بقدر و روی الکلبی عن ابی بصیر  
قال قلت لابی عبد الله شاد و اراد و قدر و قضی قال نعم قلت و احب قال لا اعتقدت  
بکم لکنه هذا اتصال کانی و قرب شما یا حضرت حق تعالی متصوریت قربی که در خیانت تصور  
بدرجه منزلت و ضامنند و شنودی است و لیس و همین است مذرب اهل سنت و  
انبار صحیح مرویه از حضرت طاهره بروایات شیعیه گذشت که نفی مکان و این اتصال  
از انجذاب کرده اند و اکثر فرق امامیه قریب مکانی و صور که قایل اند و معراج را بر  
ملاقات متعارف جسمانی محمول دارند و روی امین بابویه فی کتاب المعراج عن حماد  
بن اعین عن ابی حمزه علیه السلام انه قال فی تفسیر قوله تعالی ثم دخی فندلی اونی الله  
عز وجل نبینه فلم یکن بیننا و بینک الا شخص من یلو و فیه فرشتش تیلو لو من ذوب فلما  
صوره فقیل یا محمد اعترف بهذه الصورة قال نعم هذه صورة من الله ابیطالب  
عقیده بیست و دوم آنکه حق تعالی را توان دید و متوسلین مدافرت بدیدار او مشرف  
شوند و کافران منافقان اینین نعمت محروم مانند همین است مذرب اهل سنت و  
جیسع فرق شیعیه غیر از مجبده اجماع دارند بر انکار رویت و گویند که او تعالی را نه  
توان دید و این عقیده ایشان مخالف کتاب و عزت است اما الکتاب بقوله تعالی

بابل العدل نامیده اند و یکدور و روایت دیگر هم از کلام  
ارشاد الیام حضرات بنابر مزید تصریح باید دریافت روی محمد بن بابویه القمی فی  
کتاب التوحید با سند صحیح عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال القدریه مجوسند  
الامة ارادوا ان یصفوا الله بعد له فاخرجوه من سلطانه فیهم نزلت هذه الایة یوم یحیی  
الناظر علی وجههم ذوقا من سقرنا کل شیء خلقناه بقدر و روی الکلبی عن ابی بصیر  
قال قلت لابی عبد الله شاد و اراد و قدر و قضی قال نعم قلت و احب قال لا اعتقدت  
بکم لکنه هذا اتصال کانی و قرب شما یا حضرت حق تعالی متصوریت قربی که در خیانت تصور  
بدرجه منزلت و ضامنند و شنودی است و لیس و همین است مذرب اهل سنت و  
انبار صحیح مرویه از حضرت طاهره بروایات شیعیه گذشت که نفی مکان و این اتصال  
از انجذاب کرده اند و اکثر فرق امامیه قریب مکانی و صور که قایل اند و معراج را بر  
ملاقات متعارف جسمانی محمول دارند و روی امین بابویه فی کتاب المعراج عن حماد  
بن اعین عن ابی حمزه علیه السلام انه قال فی تفسیر قوله تعالی ثم دخی فندلی اونی الله  
عز وجل نبینه فلم یکن بیننا و بینک الا شخص من یلو و فیه فرشتش تیلو لو من ذوب فلما  
صوره فقیل یا محمد اعترف بهذه الصورة قال نعم هذه صورة من الله ابیطالب  
عقیده بیست و دوم آنکه حق تعالی را توان دید و متوسلین مدافرت بدیدار او مشرف  
شوند و کافران منافقان اینین نعمت محروم مانند همین است مذرب اهل سنت و  
جیسع فرق شیعیه غیر از مجبده اجماع دارند بر انکار رویت و گویند که او تعالی را نه  
توان دید و این عقیده ایشان مخالف کتاب و عزت است اما الکتاب بقوله تعالی

نفس خیر و او عمر و راشت و حق عمر و ظلم صریح کرد با شد بلا شبهه چون مخالف  
این عقیده ایشان با عقیده حضرات از روی کتب معتبره ایشان بالا آمد  
واضح و یهودی باشد لکنی و خطابی که از حضور حضرات بسبب این مخالفت ایشان  
غایت شده تیز از کتب معتبره ایشان باید شنید و یکدور و روایت دیگر هم از کلام  
ارشاد الیام حضرات بنابر مزید تصریح باید دریافت روی محمد بن بابویه القمی فی  
کتاب التوحید با سند صحیح عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال القدریه مجوسند  
الامة ارادوا ان یصفوا الله بعد له فاخرجوه من سلطانه فیهم نزلت هذه الایة یوم یحیی  
الناظر علی وجههم ذوقا من سقرنا کل شیء خلقناه بقدر و روی الکلبی عن ابی بصیر  
قال قلت لابی عبد الله شاد و اراد و قدر و قضی قال نعم قلت و احب قال لا اعتقدت  
بکم لکنه هذا اتصال کانی و قرب شما یا حضرت حق تعالی متصوریت قربی که در خیانت تصور  
بدرجه منزلت و ضامنند و شنودی است و لیس و همین است مذرب اهل سنت و  
انبار صحیح مرویه از حضرت طاهره بروایات شیعیه گذشت که نفی مکان و این اتصال  
از انجذاب کرده اند و اکثر فرق امامیه قریب مکانی و صور که قایل اند و معراج را بر  
ملاقات متعارف جسمانی محمول دارند و روی امین بابویه فی کتاب المعراج عن حماد  
بن اعین عن ابی حمزه علیه السلام انه قال فی تفسیر قوله تعالی ثم دخی فندلی اونی الله  
عز وجل نبینه فلم یکن بیننا و بینک الا شخص من یلو و فیه فرشتش تیلو لو من ذوب فلما  
صوره فقیل یا محمد اعترف بهذه الصورة قال نعم هذه صورة من الله ابیطالب  
عقیده بیست و دوم آنکه حق تعالی را توان دید و متوسلین مدافرت بدیدار او مشرف  
شوند و کافران منافقان اینین نعمت محروم مانند همین است مذرب اهل سنت و  
جیسع فرق شیعیه غیر از مجبده اجماع دارند بر انکار رویت و گویند که او تعالی را نه  
توان دید و این عقیده ایشان مخالف کتاب و عزت است اما الکتاب بقوله تعالی



[illegible]

وجود یافته باشد تا آنکه در حق تعالی فی حق الکفار کلامی برهم برسد  
لکن در این علوم شد که مؤمنین را حجاب نباشد و حق تعالی این را نیز بشود  
نشد. اما بهمین فاعلا و آنکه نطق بهم فی الاخرة و لا یحکمهم العد و لا یظفر الیه و هم  
نمایند که چه ایمان عذاب بهم پس علوم شد که صراط النظم و کلام با حق تعالی  
آفرید و الی غیر آنکه من الایات و سابق و رباب و هم گذشت که متکالیان  
و رباب و ربوبیت غیر از سبب عباد و قیاس غایب بر شامد و شتاب عادیات سبب  
چیز و است عاقل بنا بر این است که قیاس فرانی را بجز سبب عاقل ناقص و قابل  
است. این ظاهر بوده و غیر و فکر و معانی آن نه کرده و خود و رایت الله که الاصل  
تقی اگر کسی را سبب است و واقع شده فتنی رفته او. اگر بچیز دیگر است. بر روی چیز  
پس معنی آید نیست که طریق دریافت ذات پاک حق تعالی سبب حال عادی نیست بلکه طریقی  
ریافت و عقل و قیاس است و کما بالفرض او را که معنی ربوبیت هم باشد فتنی ربوبیت بنابر  
اوست کرده اند و ظاهر است که و عقل او تعالی عادی نیست که هر کس خواهد بیند تا او خود و تا  
سی نمی توان دید و فتنی حاویات با نطق فی تفهید در کلام آبی واقع است مثل قوله  
مالی اندر یکم بر و قیاس بر سبب لازم و بهم و بالا تعالی ربوبیت بنیاطین جزو عاقل فتنی شرق  
است و واقع میشود و آنچه ربوبیت ملائکه را که کفاد و ربوبیت میگردند سبب عاقل  
ووه اند با آنکه اندیا و صلا و مؤمنین انهارا نیز می بینند و اما العترة فلما سبب من ربوبه  
من با او برین ابی بصیرت قال سالمت ابا عبد الله فقلت اخبرنی عن الله و جعل کل  
المؤمنون یوم القیامة قال نعم الی غیة ذلك من الاحباء و طرفه انت که رفته زود  
مأم الی دایه حمل کنند بر حصول علم یقینی حال آنکه و کتاب الله فتنی عاقل است و باقی  
صالح است که هرگز غیر از رهن خفیه احتمالی ندارد و در کار او ایضا نظر است و ربوبیت  
صالحان و اندر ربوبیت یوم القیامة و ابراهیم است و از آنکه با سبب عاقل

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

کتابخانه عمومی  
دانشگاه تهران  
موسسه تحقیقات  
پزشکی  
تهران



کسی چه سوال میکرد و خصوصیت علم یقینی بر فردیاست چیست مگر...  
را علم یقینی بذات و صفات او تعالی حاصل نیست نزد اهل سنت خود چه...  
علم یقینی بذات و صفات او تعالی از ضروریات ایمان است اگر شیعه را حاصل نباشد  
و حکم المرتضی علی نفسه در حق دیگران هم این سخن فاسد داشته باشند عجیب نیست  
باب ششم در بحث نبوت و ایمان بانبیا علیهم الصلوات  
سابق گذشت که نزد امامیه تکلیف عباد با و امر و نوبه از واجبات است بر زمره  
حق تعالی و تکلیف بدون بعثت انبیائی نمی شود پس بعثت انبیاء بر زمره از تعالی از ایشان  
واجب است و در این عقیده خللی و فساد می که هست ظاهر و نهی است چه هیچ چیز بر زمره  
بار تعالی واجب نیست و مرتبه الوهیت در یو بدست نمایان این ندارد از تکلیف  
داوان و بعثت پیغمبران نمودن واقع میشود و انحصار فضل و کرم است اگر گفتند عین نبوت  
است و اگر کنند جای شکایت نیست و بعین است نه بابل سنت اگر بعثت پیغمبران  
و از پیغمبر الله تعالی در آیات بسیار انهمضمون را در مقام امتناع و بیان افهام و بیان  
خود مذکور میفرمود زیرا که در او واجب منتی نمی باشد قوله تعالی لقد من الله علی  
المؤمنین اذ بعثت فیهم رسولا و حضرت ابراهیم را از خدائی خواست در حق در بر خود  
نیز که دعا با نجه واجب الوقوع است معنی ندارد و قوله تعالی انما انزلنا  
صلوات الله علیهم ربنا و بعثت فیهم رسولا منهم حالا باید و نبی باشد نزد امامیه  
می باید که هیچ زمان خالی از نبی یا وصی او که قائم مقام او باشد نماند و بعثت پیغمبر  
یا نصب وصی را بر زمره بار تعالی واجب شناسند و سبب از اسماء بلیه قایل بود خود  
وجود نبی و وصی هر دو را در یک زمان چنانچه در بابل در ذکر مذکور است گذشت  
و عجلیه در هر زمان بعثت نبی را واجب دانند و نبوت را منقطع نه انگارند پس آنچه  
بگذشت و اهل سنت هیچ چیز را از این امور واجب ندانند و این عقیده شیعه است

نزد اهل سنت  
کسی که از کلام  
یقینی بر فردیاست  
کلام عدوست  
از وصایای پیغمبر  
مستقل است و از ضروریات  
ایمان است  
نزد اهل سنت  
کلام عدوست  
از وصایای پیغمبر  
مستقل است و از ضروریات  
ایمان است  
نزد اهل سنت  
کلام عدوست  
از وصایای پیغمبر  
مستقل است و از ضروریات  
ایمان است



مخالف کتاب و معتز است اما کتاب پس ایات بسیار دلالت میکند بر وجود زنا  
فقرت که خالی از نبوت و انانیت است و نیز آیات بسیار دلالت صریح دارند بر ختم نبوت  
قوله فی القرآن و لکن رسول الله و خاتم النبیین فی انجیل یوحنا فی الصحاح الرابع عشر  
قال عیسی الخوارین و انا اطلبکم من ربی منیکم و یطیقکم فارقیط لیکون معکم و ایتاما  
الابد و فارقیط در لغت عبرانی بمعنی روح حق و یقین است که ام یقینی بغیب است  
و جمعی کثیر از نصارا و یهود که بشر فایان مشرف شده اند باین شهادت داده اند  
منهم ابو علی محمد بن عیسی بن جزله الطیب صاحب کتاب التوحید و التہلیل فی الطب که در  
اصل انصرانی بود و سلام آورد و گوئی در رد نصاری نوشت و ایات نوریت و  
عبارات انجیل که در لغت بغیبیه یا و خبر ظهور او خوانده بود در این کتاب ذکر کرده اما آنجا  
ایمہ درین باب پس زیاده از حد احصاست و تمسک نامیہ درین مسئلہ ہانست کہ  
لطف واجب است و این امر ہم داخل لطف است و این سابق گذشت حاجت اعلا  
نیت و اسماعیلہ درین مسئلہ نکات ثمرہ مرقمہ فلاسفہ ترک نمایند و گویند بچنانکہ در عالم علو  
عقلیت کامل کلی نفسی است ناقصہ کلیہ کہ مصدر کلیات است کا تقدم می باید کہ در  
عالم سفلی تیر عقلی باشد کامل کلی نفسی باشد ناقص کلی پسین رسول در تشریع  
چون نسبت عقل کامل است در ایجاد و نسبت وصی در تشریع چون نفس ناقصہ کلیت  
در ایجاد و بچنانچہ محرک افلاک بجز عقل و نفس است محرک نفوس انسانیتہ بوجہات و سبب  
درجات تجرک رسول و وصی باشند و علی بن ابی طالب در عصر و ہر زمان این وظیفہ عقل و  
در عالم سفلی مدام باشند و بر عاقل پوشیدہ نیست کہ انیمہ خرافات او بام تر خرافات  
فلسفہ خام است و الا بودن عقل و نفس در عالم علو کہ مسلم الثبوت است باز شمال  
عالم سفلی بر ہمہ انچہ در عالم علویت کی واجب و لازم و از حضرت امیر المؤمنین  
و در صفت درود و در کتب امامیہ ہمہ بن عبارت متواتر است اللهم وحي الملوک و



و یاری و اسمو کات اجل شرافت صلوات و نواهی بر کائنات علی محمد عبدک و رسولک  
 الحاقم ما سبق و نیز بعضی خطبها را بجناب که نزد امامیه متواتر است و اوست  
 علی فخر من الرسل و طول مجمع من الامم الی ان قال و امین و حید و خاتم رسله و بشیر  
 رحمته و نذر عقوبته و این خطبه چنانکه بر ختم نبوت و لالت میکند چنان بر وقوع حضرت نیز  
 و لالت دارد و معنی فخرت همین است که نبی باشد و نه قائم مقام او و اگر درستی  
 فخرت محض نبودن نبی منظور و دارند لازم آید که زمان حضرت امیر بعد از وفات پیغمبر  
 زمان فخرت باشد عقیده دوم آنکه انبیا بهترین مخلوقات اند و غیر نبی برابری  
 در قرب و قرب و منزلت عند الهی نواند شد چنانکه آنکه از او افضل شود  
 و بعین است مذکور جمیع فرق اسلام سوا امامیه که ایشان را درین سلسله با هم خوار  
 بسیار است بر آنکه خود اجماع دارند که حضرت امیر بر غیر اولی العزم افضل اند و از  
 پیغمبر از زمان افضل نیستند و در حق اولی العزم بعضی از آنها توقف نموده اند و این  
 مطهر علی نیز از متوقفین است و بعضی حضرت امیر را برابر آنها دانده و چون زیدیه و  
 باب روشنیع بر امامیه نموده اند و روایات متواتره ناص بر آنکه من قال ان اماما  
 من الایمه افضل من الانبیا فهو مالک ازایمه ثلثه یعنی حضرت امیر و بطین در کتب خود  
 آورده اند اهل سنت را حاجت اثبات انیم طلبان احوال عترت برقع شد لیکن  
 انهم این رساله از کتب امامیه نیز خبری منقول شود روی الیکه عن شام لاجل  
 عن زید بن علی ان الانبیا افضل من الایمه و ان من قال غیر ذلک فهو ضال  
 و روى ابن بابویه عن الصادق علیه السلام ما یصلی علی الانبیا احب  
 الی الله من علی کما یحیی انشاء الله تعالی و اما مخالفت ابن عقیده ایشان کتاب الله  
 پس ظاهر من شمس است زیرا که تمام قرآن دلالت میکند بر اصطفا و انبیا و اعتبار  
 بر زید بن ایشان بر تمام عالم و عقل نیز صریح دلالت میکند که نبی را واجب الطاعات

و یاری و اسمو کات اجل شرافت صلوات و نواهی بر کائنات علی محمد عبدک و رسولک  
 الحاقم ما سبق و نیز بعضی خطبها را بجناب که نزد امامیه متواتر است و اوست  
 علی فخر من الرسل و طول مجمع من الامم الی ان قال و امین و حید و خاتم رسله و بشیر  
 رحمته و نذر عقوبته و این خطبه چنانکه بر ختم نبوت و لالت میکند چنان بر وقوع حضرت نیز  
 و لالت دارد و معنی فخرت همین است که نبی باشد و نه قائم مقام او و اگر درستی  
 فخرت محض نبودن نبی منظور و دارند لازم آید که زمان حضرت امیر بعد از وفات پیغمبر  
 زمان فخرت باشد عقیده دوم آنکه انبیا بهترین مخلوقات اند و غیر نبی برابری  
 در قرب و قرب و منزلت عند الهی نواند شد چنانکه آنکه از او افضل شود  
 و بعین است مذکور جمیع فرق اسلام سوا امامیه که ایشان را درین سلسله با هم خوار  
 بسیار است بر آنکه خود اجماع دارند که حضرت امیر بر غیر اولی العزم افضل اند و از  
 پیغمبر از زمان افضل نیستند و در حق اولی العزم بعضی از آنها توقف نموده اند و این  
 مطهر علی نیز از متوقفین است و بعضی حضرت امیر را برابر آنها دانده و چون زیدیه و  
 باب روشنیع بر امامیه نموده اند و روایات متواتره ناص بر آنکه من قال ان اماما  
 من الایمه افضل من الانبیا فهو مالک ازایمه ثلثه یعنی حضرت امیر و بطین در کتب خود  
 آورده اند اهل سنت را حاجت اثبات انیم طلبان احوال عترت برقع شد لیکن  
 انهم این رساله از کتب امامیه نیز خبری منقول شود روی الیکه عن شام لاجل  
 عن زید بن علی ان الانبیا افضل من الایمه و ان من قال غیر ذلک فهو ضال  
 و روى ابن بابویه عن الصادق علیه السلام ما یصلی علی الانبیا احب  
 الی الله من علی کما یحیی انشاء الله تعالی و اما مخالفت ابن عقیده ایشان کتاب الله  
 پس ظاهر من شمس است زیرا که تمام قرآن دلالت میکند بر اصطفا و انبیا و اعتبار  
 بر زید بن ایشان بر تمام عالم و عقل نیز صریح دلالت میکند که نبی را واجب الطاعات

و یاری و اسمو کات اجل شرافت صلوات و نواهی بر کائنات علی محمد عبدک و رسولک  
 الحاقم ما سبق و نیز بعضی خطبها را بجناب که نزد امامیه متواتر است و اوست  
 علی فخر من الرسل و طول مجمع من الامم الی ان قال و امین و حید و خاتم رسله و بشیر  
 رحمته و نذر عقوبته و این خطبه چنانکه بر ختم نبوت و لالت میکند چنان بر وقوع حضرت نیز  
 و لالت دارد و معنی فخرت همین است که نبی باشد و نه قائم مقام او و اگر درستی  
 فخرت محض نبودن نبی منظور و دارند لازم آید که زمان حضرت امیر بعد از وفات پیغمبر  
 زمان فخرت باشد عقیده دوم آنکه انبیا بهترین مخلوقات اند و غیر نبی برابری  
 در قرب و قرب و منزلت عند الهی نواند شد چنانکه آنکه از او افضل شود  
 و بعین است مذکور جمیع فرق اسلام سوا امامیه که ایشان را درین سلسله با هم خوار  
 بسیار است بر آنکه خود اجماع دارند که حضرت امیر بر غیر اولی العزم افضل اند و از  
 پیغمبر از زمان افضل نیستند و در حق اولی العزم بعضی از آنها توقف نموده اند و این  
 مطهر علی نیز از متوقفین است و بعضی حضرت امیر را برابر آنها دانده و چون زیدیه و  
 باب روشنیع بر امامیه نموده اند و روایات متواتره ناص بر آنکه من قال ان اماما  
 من الایمه افضل من الانبیا فهو مالک ازایمه ثلثه یعنی حضرت امیر و بطین در کتب خود  
 آورده اند اهل سنت را حاجت اثبات انیم طلبان احوال عترت برقع شد لیکن  
 انهم این رساله از کتب امامیه نیز خبری منقول شود روی الیکه عن شام لاجل  
 عن زید بن علی ان الانبیا افضل من الایمه و ان من قال غیر ذلک فهو ضال  
 و روى ابن بابویه عن الصادق علیه السلام ما یصلی علی الانبیا احب  
 الی الله من علی کما یحیی انشاء الله تعالی و اما مخالفت ابن عقیده ایشان کتاب الله  
 پس ظاهر من شمس است زیرا که تمام قرآن دلالت میکند بر اصطفا و انبیا و اعتبار  
 بر زید بن ایشان بر تمام عالم و عقل نیز صریح دلالت میکند که نبی را واجب الطاعات

و یاری و اسمو کات اجل شرافت صلوات و نواهی بر کائنات علی محمد عبدک و رسولک  
 الحاقم ما سبق و نیز بعضی خطبها را بجناب که نزد امامیه متواتر است و اوست  
 علی فخر من الرسل و طول مجمع من الامم الی ان قال و امین و حید و خاتم رسله و بشیر  
 رحمته و نذر عقوبته و این خطبه چنانکه بر ختم نبوت و لالت میکند چنان بر وقوع حضرت نیز  
 و لالت دارد و معنی فخرت همین است که نبی باشد و نه قائم مقام او و اگر درستی  
 فخرت محض نبودن نبی منظور و دارند لازم آید که زمان حضرت امیر بعد از وفات پیغمبر  
 زمان فخرت باشد عقیده دوم آنکه انبیا بهترین مخلوقات اند و غیر نبی برابری  
 در قرب و قرب و منزلت عند الهی نواند شد چنانکه آنکه از او افضل شود  
 و بعین است مذکور جمیع فرق اسلام سوا امامیه که ایشان را درین سلسله با هم خوار  
 بسیار است بر آنکه خود اجماع دارند که حضرت امیر بر غیر اولی العزم افضل اند و از  
 پیغمبر از زمان افضل نیستند و در حق اولی العزم بعضی از آنها توقف نموده اند و این  
 مطهر علی نیز از متوقفین است و بعضی حضرت امیر را برابر آنها دانده و چون زیدیه و  
 باب روشنیع بر امامیه نموده اند و روایات متواتره ناص بر آنکه من قال ان اماما  
 من الایمه افضل من الانبیا فهو مالک ازایمه ثلثه یعنی حضرت امیر و بطین در کتب خود  
 آورده اند اهل سنت را حاجت اثبات انیم طلبان احوال عترت برقع شد لیکن  
 انهم این رساله از کتب امامیه نیز خبری منقول شود روی الیکه عن شام لاجل  
 عن زید بن علی ان الانبیا افضل من الایمه و ان من قال غیر ذلک فهو ضال  
 و روى ابن بابویه عن الصادق علیه السلام ما یصلی علی الانبیا احب  
 الی الله من علی کما یحیی انشاء الله تعالی و اما مخالفت ابن عقیده ایشان کتاب الله  
 پس ظاهر من شمس است زیرا که تمام قرآن دلالت میکند بر اصطفا و انبیا و اعتبار  
 بر زید بن ایشان بر تمام عالم و عقل نیز صریح دلالت میکند که نبی را واجب الطاعات



کردن و وحی بسوی او فرستادن و او را امر و نهای و حاکم علی الاطلاق ساختن و  
 امام زمان و تابع او گردانیدن بدون فضیلت نبی بر وی متصور نیست و چون این  
 معانی در حق هر نبی موجود اند و در حق هر امام مقتود و پیغمبر امام از پیغمبر نبی افضل نمی تواند بود  
 حال آنکه در باب امامیه در جمیع ائمه عین است که اگر جمیع انبیا افضل اند و تقدیم نمین  
 بر صد نقین و شهادت اصحابین در نقصوص قرآنی جای جادالات صریح بر خلاف این عقیده  
 فاسده می نماید و همیشه قاعده امامیه همین است که در فروع انقدر غلوی کنند که اصول بر  
 می شود چنانچه در الهیات جانب داری بنندگان انقدر پیشین نماید و خاطر ایشان را قائل  
 بوجود اصل و وجوب لطف و نسبت خلق افعال بنندگان به بنندگان و خلق شر و روق با  
 و برتر بر وجوب و الوهیت را برهم زدند و توحید باری تعالی و عموم قدرت و کمال بی نیاز  
 و را بعد از او ابطال کردند چنان در شرائط امامت که بالا جماع نیابت نبوت و فروع  
 آنست و در مناقب و در اصحاب ائمه انقدر افراط نموده اند که منصب نبوت را تحریف و ذلیل ساخته  
 و در تائید جناب امیر و ذریه طاهره او و شعبه امیت از شعبه ایلان و شریعت انقدر  
 خلط کردند که ایمان با نبیا از دست ایشان رفت و تحریف و ذلیل انبیا بر ایشان لازم  
 آمد حال آنکه خود میگویند که امامت نیابت نبوت است و پیغمبر است که مرتبه نبی است هرگز  
 بر مرتبه اصالت نمیرسد و نه از او بالاتر میرود و متمسک ایشان درین باب شبهاتی چند  
 ناشی از اخباری است چنانکه پیشوایان ایشان در وفات خود ثبت کرده رفته اند و حکم بحجوب  
 آن نموده اول حال آن روایات و حال بحال ایشان و کیفیت حکم بصحیح اخبار که از علماء  
 ایشان صادر میشود و نظایر این رساله را مفصل معلوم شده است باز آنچه چنانست و با  
 موافق قاعده اصولیه راست نمی آید زیرا که باجماع قطعی قبل ظهور این مخالفت معارض اند  
 پس قول بظاهر آن روایت روا نبود بل لابد تاویل باید کرد و نیز معارض اند بر روایات  
 دیگر مثل روایات کلینی از زید بن علی و ابن بابویه از صادق و غیر واحد اگر بی معارضیم با

نکته  
 قال قال  
 ر ۴  
 الم  
 بعض  
 دل  
 قال  
 منبر  
 بر



علمی است در اصول اعتقاد و ذات بان مشک نباید کرد بلکه نزد محققین شیعه امامیه مثل  
ابن زهره و ابن دریس ابن البراج و شریف مرتضی و اکثر قدامایان قابل احتجاج است  
و متاخرین ایشان همین مذهب را اختیار کرده اند و لهذا اخبار را حاد را در دلائل نمروده  
بلکه رد از واجب و نهسته خصوصاً در اعتقادات قال ابن مطهر الحلی فی مبادی  
الوصول الی علوم الاصول ان الخبر الواحد اذا اقتضى علما ولم يوجد فی الادلة القاطعة  
ما يدل علیه وجب رده و ظاهر است که مضمون این روایات در دلائل قاطعه موجود  
نیست بلکه خلاف آن موجود است و با قطع نظر از تفسیر این امور ان روایات دلائل محکم  
برده اند از بنیاد بنیچه بطریق نمونه چندی از ان شبهات و روایات وارد کنیم و در وجه  
دلائل ان روایات برده اند ایشان خطائی که هست بیان نمایم شبهه اول آنکه ای  
در علم افضل بودن بر انبیاء افضل باشند در مرتبه زیرا که خدا تعالی بفرستادن  
قل بل یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون قدر وی الراوندی عن ابی عبد الله  
علیه السلام قال ان الله فضل اولی العزم من الرسل علی الانبیاء بالعلم و ورثا علمهم  
و فضلنا علیهم و علم رسول الله صلی الله علیه و سلم ما لا یعلمون و علمنا علم رسول الله  
صلی الله علیه و سلم و علی قوله تعالی قل بل یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون جواب  
ازین شبهه آنکه این خبر علی فرض الصحة و دلائل میکند بر زیادتی امید و علم و استیفاء  
علوم مسلمان بر آنکه متاخر بر علم متقدم ناظر و مطلع می باشد و چون شخصی در زمان متاخر  
از علما سابقین بلا شبهه علم جمیع آن علما را احاطه میکند بخلاف علما معاصر یا متقدم که  
احاطه ایشان بر علوم معاصرین و متاخرین صورت نمی بندد و ازین فضیلت بجز  
فضیلت کلی در علم هم حاصل نمی شود چه با صفات دیگر و این را اثنائی روشن کنیم  
نخوی این زمان که مسایل کافیه و لباب و وافی و تضائیف ابن مالک و ابن بشام  
و از هر س و غیره علما و نحو را که سابق گذشتند اند احاطه نماید بلا شبهه علم او زیاد

شک  
خبریک را در  
چون فاضل  
اعتقاد سه راه  
یا نشود و در اول  
قطع بنیچه دلائل  
مستند بر ان اعتقاد  
واجب است در ان  
خبر و حدیث  
برستی خدا افضل  
و اوست اولو العزم  
و بنیچه ان بیکر بنیچه  
بعد از انکه علم  
یا علم اولو العزم  
و فضل و امانت  
و علم او رسول خدا  
و علم او بر علم  
صلی الله علیه و سلم  
ازین بنیچه انبیا  
و علم او بر علم  
صلی الله علیه و سلم  
و دلائل که در قول او  
فصل ۱۳



بر علم هر یک از این علما اندک و برین خواهد بود زیرا که هر یک از اینها بمسائل مستخرج و دیگر  
 نکات طبعی و فلسفی و اخلاقی و فقهی و مقرر است که الصناعات انما تکامل بتلاحق  
 الافکار و این نحوی بر همه آنها اطلاع حاصل کرده است و با اینهمه رتبه او در نحو برابر  
 همیشه یکی از این علما اندک و برین خواهد بود تا با فضیلت چه رسد زیرا که رسوخ و در علم  
 و تحقیق نظر و غور و فکر و مسایل را بدلائل آن شناختن و مآخذ هر دقیقه را در یافتن و استخراج  
 مسایل نا دوره بقوت نفس و تتبع کلام و اصالة فضیلتی است که اصلا استیجاب  
 عجز بر آن نمی رسد و سعه هذا القیاس منطقی این زبان را نتوان گفت که از اسطوار و  
 قار است و ابو علی بن سینا کوی سابقیت ربوده است حالانکه بر تنوع جات اینها  
 اطلاع دارد که هر یک را از اینها البته حاصل نبود و طفلی که عرض سیغی خوانده باشد  
 برخیل بن احمد بر تر و فایق نمی تواند شد سلنا لیکن از کثرت علم کثرت ثواب لازم نیاید  
 و مدار فضل عند الله بر کثرت ثواب است نه بر کثرت علم و الا تفصیل حضرت خضر  
 بر حضرت موسی لازم آید و بخلاف الاجماع سلنا لیکن کثرت علم که موجب کثرت ثواب  
 است آن علم است که مدار اعتقاد و عمل باشد نه علوم زائده و همان علم راوست در آیه  
 قل بل الله و الذین یعلمون الذین لا یعلمون و بهر بی را علمی که مدار اعتقاد و عمل است جو  
 اتم حاصل بود اگر زیادتی و فضیلتی آید را یا دیگر علما را باشد در علوم دیگر خواهد بود  
 دلیل این مدعا آنکه اگر آن علم در بی بوجه اتم حاصل نباشد از عهده تبلیغ بیان احکام  
 چگونه بر آید و غرض بعثت از وی چگونه حصول انجامد شبهه دوم تمسک  
 کنند بر روایت حسن بن کبش عن ابی ذر قال نظر النبی صلی الله علیه و سلم الی  
 ابن ایطال قال هذا خیر الاولین و الاخرین من اهل السموات و الارض فی غیر ذلک  
 همین حسن بن کبش عن ابی و ایل عن عبد الله بن عباس قال حدثنی رسول الله صلی  
 الله علیه و سلم قال قال لی جبرئیل علی خیمه البشیر من ابی فقه کفر جواب بلکه این روایات

علوم غزالی نیست که کامل می شود نه در بی علم را رسیدن انکار است



از آن جنس است که امامیه منصفانند بر وایت آنها و حالت رواة اینها قسمی است  
 سابق روشن شده است و معتمدان خود امامیه هم این هر دو خبر از خبر اعتبار را  
 اندوخته درست ندارند زیرا که حسن بن کبش و من بعده من الرواة همه مجابیل و صفحا  
 مانند کما فی علیهم علما و رجالهم و با اینهمه برید عانی نشینند زیرا که تخصیص بغیر انبیاء  
 مثل ابن عمووات در کلام رسول شایع و ذایع است اگر یکجا ذکر کرده باشند قیاس  
 بر جای می دیکر لم یخلو منظور خواهد بود و عام مخصوص حجت نمیشود یا حجت ظنی است لایع  
 بر فی الاعتقادات سلمنا العموم فی الاستثنای خاص لکن لاسم العموم فی الاوقات  
 این خبر است عام حضرت امیر را در باب پیغمبر خود بلا شکی و لا نزاع حاصل بود  
 بیچته آنکه پیغمبر از امیر افضل بود در جمله بشر و اولین و آخرین و اخل پس مراد غیر آنوقت است  
 و مراد از اولین و آخرین اولین و آخرین آنوقت اند و هو صحیح عند اهل السنة لانه  
 افضل البشر فی زمان خلافته و لا تمخو و رفیه و لا نزاع شبهه سیوم تسک کنند  
 روایت سعد بن عبد الله بن ابی خلف الاشعری القمی در کتاب قصاص عن ابی جعفر علیه  
 السلام و بروایت محمد بن یعقوب الکلینی فی الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام  
 انما قال فی تفسیر قوله تعالی قل الروح من امر ربی هو خلق اعظم من جبریل و میکائیل  
 لم یکن مع احد من مصطفی محمد و هو مع الایمة و یفقه و ید و یم جواب آنکه در سند  
 حدیث اول هشام بن سالم واقع است و حال او معلوم است که مجسم و مطعون  
 حضرات ائمه بود و در سند حدیث دوم ابوبصیر است که خود اعتراف بکذب خود  
 نمود و بر حضرات ائمه و افاضه اسراران بنده کواران کرده سلمنا صحته لیکن فحوا  
 ابن حدیث منافی عصمت پیغمبر و ائمه است زیرا که محتاج بانالیق و مؤوب کسی است  
 که خود معصوم نباشد و لهذا فرشتگان محتاج بانالیق و مؤوب نیستند پس خبر  
 ام نقصان ظاهر از انبیا است پس جناب پیغمبر و ائمه را حاصل میشود که آنها کمال

نحوه است  
 که است  
 و شخصی  
 که فی  
 بر سبب  
 عام است  
 در وقت  
 است  
 روح  
 مخلوق  
 است  
 پس  
 از حدیث  
 و کمال  
 نبوده است  
 هر کسی  
 در حدیث  
 غیر وارد  
 با حدیث  
 و تفویض  
 خاسته است  
 از حدیث







وانت ولا عسى الا الله وانت ولا عسى الا الله وانا باز خود شیخ ابن بابویه در کتاب  
 المعراج در ضمن خبر طوسی از ابو ذر عن النبی صلی الله علیه وسلم روایت کرده اند  
 ان قال لما عرج فی الی السموات جاء فی ملائکة کل سماء وسلموا علی وقالوا اذارجبت الی  
 الارض فاقول علینا من السلام واعلم ان شوقا له طویل فقلت لهم یا ملائکة ربی  
 بل تعرفونیا حق المعرفة قالوا لم لا تعرفکم الی آخر الحدیث پس این روایت صریح و دلالت  
 کرد که ملائکه هر اسمان بلق المعرفة پیغمبر و امیر المومنین حاصل بود پس هر  
 که در خیر تنسک به در دو جا واقع هست باطل محض گشت و ریجا هم شیخ ابن بابویه  
 غیر از عذر مقرر فی چیزی سرانجام نمیشود و نیز خبر اول مصرح هست با ملائکه انبیا و صل  
 اصل معرفت خدا که با هو الطاهر با حق معرفت خدا که با هو المرد حاصل نبود و هر که را  
 معرفت خدا که با یمنی حاصل نباشد قابل نبوت و رسالت چگونه خواهد بود و نیز خبر مذکور  
 دلالت میکند بر نفی حق معرفت از ایمه الطاهر مثل حسین من بعد ما و هو خلاف اینهم چون  
 حال شبهات ایشان در باب تفضیل ایمه و انبیا بطریق نمونه معلوم شد حالا لازم آمد  
 که علو ایشان در حق ایمه و تخییر و امانت ایشان در حق انبیا به تفضیلی که لایق این رساله  
 مختصر است بیان نمایند و با ایان بسبب مجامعت و صاحب اینفرقه از رو  
 انبیا در روز قیامت شریف نه کرد و در حق حضرات ایمه و دیگر اولیا و صلوات  
 که اغما و بربر کی ایشان در از جاده اعتدال بیرون نرود از جمله علو ایشان در  
 حق ایمه و تخییر انبیا علیهم السلام است که گویند پیدایش انبیا طفیلی ایمه است و مقصود  
 بالذات افرینش ایمه بود و این بدان ماند که اصیل را طفیلی نایب مقرر کنند و گویند  
 اصیل محض برای نصب نایب بود و هو خلاف العقل تنسک ایشان درین باب  
 روایت شیخ مفید است یعنی محمد بن النعمان که استاد شریف مرتضی و شیخ ابو  
 طوسی است عن محمد بن الحنفیه قال قال امیر المومنین معت رسول الله صلی الله

در کتاب المعراج  
 در ضمن خبر طوسی  
 از ابو ذر عن النبی  
 صلی الله علیه وسلم  
 روایت کرده اند  
 ان قال لما عرج فی  
 الی السموات  
 جاء فی ملائکة  
 کل سماء  
 وسلموا علی  
 وقالوا اذارجبت  
 الی الارض  
 فاقول علینا  
 من السلام  
 واعلم ان شوقا  
 له طویل  
 فقلت لهم  
 یا ملائکة ربی  
 بل تعرفونیا  
 حق المعرفة  
 قالوا لم لا  
 تعرفکم  
 الی آخر الحدیث  
 پس این روایت  
 صریح و دلالت  
 کرد که ملائکه  
 هر اسمان بلق  
 المعرفة پیغمبر  
 و امیر المومنین  
 حاصل بود پس  
 هر که در خیر  
 تنسک به در دو  
 جا واقع هست  
 باطل محض  
 گشت و ریجا  
 هم شیخ ابن  
 بابویه غیر  
 از عذر مقرر  
 فی چیزی  
 سرانجام  
 نمیشود و  
 نیز خبر اول  
 مصرح هست  
 با ملائکه  
 انبیا و صل  
 اصل معرفت  
 خدا که با  
 هو الطاهر  
 با حق معرفت  
 خدا که با  
 هو المرد  
 حاصل نبود  
 و هر که را  
 معرفت خدا  
 که با یمنی  
 حاصل  
 نباشد قابل  
 نبوت و  
 رسالت  
 چگونه  
 خواهد بود  
 و نیز خبر  
 مذکور  
 دلالت  
 میکند  
 بر نفی  
 حق معرفت  
 از ایمه  
 الطاهر  
 مثل حسین  
 من بعد  
 ما و هو  
 خلاف  
 اینهم  
 چون  
 حال  
 شبهات  
 ایشان  
 در باب  
 تفضیل  
 ایمه و  
 انبیا  
 بطریق  
 نمونه  
 معلوم  
 شد  
 حالا  
 لازم  
 آمد  
 که  
 علو  
 ایشان  
 در حق  
 ایمه و  
 تخییر  
 و امانت  
 ایشان  
 در حق  
 انبیا  
 به  
 تفضیلی  
 که  
 لایق  
 این  
 رساله  
 مختصر  
 است  
 بیان  
 نمایند  
 و با  
 ایان  
 بسبب  
 مجامعت  
 و صاحب  
 اینفرقه  
 از رو  
 انبیا  
 در روز  
 قیامت  
 شریف  
 نه کرد  
 و در حق  
 حضرات  
 ایمه و  
 دیگر  
 اولیا و  
 صلوات  
 که  
 اغما و  
 بربر  
 کی  
 ایشان  
 در از  
 جاده  
 اعتدال  
 بیرون  
 نرود  
 از  
 جمله  
 علو  
 ایشان  
 در  
 حق  
 ایمه و  
 تخییر  
 انبیا  
 علیهم  
 السلام  
 است  
 که  
 گویند  
 پیدایش  
 انبیا  
 طفیلی  
 ایمه است  
 و مقصود  
 بالذات  
 افرینش  
 ایمه بود  
 و این  
 بدان  
 ماند که  
 اصیل  
 را  
 طفیلی  
 نایب  
 مقرر  
 کنند  
 و گویند  
 اصیل  
 محض  
 برای  
 نصب  
 نایب  
 بود و  
 هو خلاف  
 العقل  
 تنسک  
 ایشان  
 درین  
 باب  
 روایت  
 شیخ  
 مفید است  
 یعنی  
 محمد بن  
 النعمان  
 که  
 استاد  
 شریف  
 مرتضی و  
 شیخ  
 ابو  
 طوسی  
 است  
 عن  
 محمد بن  
 الحنفیه  
 قال  
 قال  
 امیر  
 المومنین  
 معت  
 رسول  
 الله  
 صلی  
 الله







[illegible]

۱۰  
 خوارک یا فرستاده  
 پزیرنده که در اینست  
 موعود و مسکوت خود به  
 ولایت من کسبیم  
 پس اهل کسی  
 که کویت است و رسول خدا  
 بود صلوات الله علیه  
 و اسم الواسع من  
 تفضل تو بود و کما  
 پس اینست ان بناد  
 علم من درین بناد بود  
 نخستگان را بناد بود  
 علما علم من نمودن  
 مع خدمات من درین  
 مختصات من درین  
 بنی آدم را انوار کن  
 بلکن خطب بناد  
 و بر این بناد کرده  
 بیاد است این بناد  
 آری ای بناد و کما  
 انفس که درین



زیرا که اخذ میثاق از کاهن است که جنبه طاعت و عصبان هر دو در حق ایشان  
متمم است بخلاف ملائکه که لایصون اند اما هر چه میفعلون مایه مزون ایشان ایشان  
است اخذ میثاق از ایشان چه حاجت و نیز درین روایت خبره ذکر میثاق انبیاء  
نیست مگر از لفظ نبی آدم که عام است فهمیده شود و مثل مشهور است که ماس عام  
الاوقد خص منه البعض و نیز درین روایت اخذ میثاق طاعت منحصر بهین در جناب  
پیغمبر و امیر و امیه است و پس ایجاب طاعت انبیاء اولو الغرم و غیرهم که بلا شبهه واقع  
ثانی الحال بطریق بدامصلحت دید وقت شده باشد و روایتی که خاطر خواه این گروه  
است نیز در ایشان شیخ ابن بابویه یافته میشود و روی ابن بابویه فی خبط طویل  
عن ابن عباس رضی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه لا سکره و کلمه به قال بعد کلام  
انک رسولی الی خلقی وان علیا ولی امیر المؤمنین اخذت میثاق النبیین و ملائکته  
و جمیع خلقه بولایته و احوال صفار و ابن بابویه در رجال ایشان خصوصاً محمد بن مسلم  
و غیره قسمی که هست روشن است و رکاکت الفاظ این اخبار گواه عادل است  
بر آنکه کذب افتراء است و تعجداً اهل سنت را بفضل الله تعالی حاجت نویسن و  
این روایات یا تأویل و توجیه این فقرات نماند زیرا که شریف مرتضی که بر علم شیعه  
ملقب بعلم الهدی است در کتاب الدرر و الدرر برای تصحیح ابن القتیب و کذب خبر  
میثاق با لقمه غام نموده و مجرم بوضع و افتراء آن کرده و کفی الله المؤمنین فقال  
خلو سیمو انکه گویند انبیاء اقتباس انوار از ائمه کرده اند و افتاء ائمه را این بزرگواران نمود  
و هیچ معقول نمی شود که متقدم بکونه افتاء ائمه متاخر نماید و از وقتبسیان انوار  
کنند و اگر احوال ائمه ایشان از بوجی و الهام میشد پس چرا اصالة بایشان  
نظیر لیقمت نمودند نظیر لاطال چه ضرر بود که فلائیان این قسم خواسته کرد  
شما اتباع آنها گشتند مختصر این بود که شما فلائان و فلائ طاعت بجا آرید و بر صاحب

جمعی  
مستند  
نما  
ن  
ب  
ند  
خبر



عقل ظاهر است که اتباع انار و اقباس انوار کسی را در خواست که معرفت بکائنات  
و وصول بدرجات سوا سطر با وضوایت نساخته اند هرگاه بایشان و جمیع مکالمه  
نزول کتب و حکم و احکام بلا واسطه می شد ایشان را اتباع غیر خود کردن چه در کار بود  
و نیز از روی تواریخ و اخبار صحیح شریعت ثابت است که پیغمبر نبی روزه و نماز  
و زکوة و حج و دیگر عبادات و معاملات مطابق شرایع نجم الدین ابوالقاسم  
یا جامع عباسی عالمی که بر علم این گروه ائین و طریق ائمه است نه کرده و نه درست  
او این طریق رواج داشته پس اتباع انار ائمه از انبیا چه معنی دارد و تسمیه  
ایشان درین غلو هم همان ابنان شیخ ابن بابویه است روی شیخ و غیره  
من الامامیة البضا انه وجد بخط ابی محمد الحسن العسکری مضمونه ان خود با علمین  
قوم حد فوا محکات الکتاب و نسوارب الارباب و النبی و رسالت الکون و يوم الحساب  
و اظلی الطامنة الکبری و نعیم دار المتقین فخر انما الاعظم و فینا النوة و الولاية و  
الکرم عن منار الهدی و العروة الوثقی و الانبیا و کالوا یقتسبون من انوارنا و یقیقون  
انوارنا و سیظهر حجة الله علی الخلق و السیف المسلمون لاظهار الحق و  
این عبارت ظاهر اختراع صاحب رقعہ مزوره است که خود ایشان کرده بام حضرت  
امام حسن کرمی نوشته و این فقه خود هر جا شنیدند که خط فلان امام است  
بصرفه بران اعتماد میکنند و امور و نییه را از انجا اخذ می نمایند اینقدر نمی شنیدند  
که جعل و لباس در خطوط رایج است خصوصاً نسبت به بزرگان گذشته که نه  
خود ایشان موجودند تا تکذیب فرمایند و نه مردم را معرفت خطوط ایشان  
و مهارت در شناختن ان خطوط بسبب کیابی حاصل است و عجب این شیخ  
ابن بابویه است که در کتاب الاعتقادات خود ایشان مخطوطه یاد کرده و  
تسمیه آن سخت خورده که اهل سنت بر ما افتد

اینست بنده میگویم  
خط از قوی حافظ  
که در زیادت ثلثه و آن  
دو انوش که در  
بیت الارباب داد  
نمودار و ساقی کوز را  
در دست و قوی  
را که ائمت عظمی  
است و نعمت ماند  
نیت از این عالم  
بنیاد از کرم و  
در میان نبوت  
و در استوار رسالت  
با علم ثلث ائمه است  
دوست از عالم  
اینست که در کفر  
نور از قوه و معرفت  
و بی باغ و عریض  
ظاهر و پند و خیرت  
فخر اظلی و بیف







علی است انی فی الدنیا والاخره وانت اقرب الخلاق الی یوم القیامه فی الوقتین  
 الجبار وروی سعد فی الاربعین عن ابی صالح عن سلمان الفارسی عن النبی صلی الله علیه وسلم ان جبرئیل قال له اذا کان یوم القیامه نصب لک منبر عن یمین العرش  
 للنسب کلهم عن یمین العرش و یمین یدینه نصب علی کرسی الی جانبک اگر انا الی غیره  
 ذلک من الاخبار المصنوعه الموضوعه فی کتبهم و بالغرض اگر این اخبار صحیح هم باشند مفیدند  
 که تفصیل امیر از انبیا است نمی شود زیرا که مفاد این اخبار آنست که تبعیت خاتم الانبیا  
 بغیر از الطهاره و اوراد بعضی مواضع تقدم بر سبب خلق خواهد شد و ازین  
 تقدم تبعی تفصیل لازم نمی آید زیرا که امت مصطفویه بالا جماع پیش از همه اعم و در بنیست  
 داخل خواهد شد و هر بنی همراه امت خود خواهد بود و تا از گذرگاه تنگ بلصر الطهاره را  
 بگذرانند پس این امت را پیش از انبیا به تبعیت پیغمبر خود و دخول بشت نصیب خواهد  
 و بالا جماع تمام این امت از انبیا افضل نیست و انمیعنی را موجب تفصیل  
 و انستن خلاف عقل و شرع و عرف است در گذرگاه و در وازه ازک با و نشانی  
 خود متکبران و احشام امیری بر امیری به تبعیت امیر اول مقدم میشوند و موجب  
 تفصیل انبیا بر ان امیر نمیکرد و عقیده سیوم انکه انبیا از کنایان محصور اند و ممکن است  
 نذیب اهل سنت لیکن تفصیلی دارند که از کتاب و اخبار صحیح مفهوم می شود  
 از کتابی و ضغایر اعمدا محصور اند و بعضی ضغایر اندایشان سهوا و اصاد و می شود  
 که از از ائمه نامند و زلّه در لغت لغزش قدم را گویند و چون کنایه از پیغمبران  
 یا نبی ص و است صاد و میشود که قصد طاعتی یا مباحی میکنند و سبقت مجاورت ان  
 یا مباح به کنایه در ان کنایه واقع میشود انبیا است شبیه است به است و هر که قصد را  
 رفتن می کند سبقت مجاورت راه با سنگی کل و لای پایی او افش منور از پیغمبر کنایه  
 پیغمبران از ائمه نامیده اند و نیز اهل سنت گفته اند که ضغایری اند که از پیغمبر و ائمه



میبکشد مثل دزد بدین یک جبهه با کم کردن بکدام از حق کسی از پیغمبر این بطریق بهیتر صادر  
 نمی شود زیرا که موجب ظلم میگردد عوام را از اتباع انبیا و نقض عوض لعنت لازم می آید و حق  
 مرتبه نبوت و فایده لعنت مقتضی عصمت این بزرگواران است بچند وجوه اول آنکه اگر از انبیا  
 کنایان محاصره شوند و امت مامور است با اتباع ایشان قبل از کثرت تخلف بعد فاتبوعی و خود  
 ایشان از معاصی و کنایان مردم را باز میدارند و نمی میکنند پس تناقض در میان دعوت  
 قوی فعلی لازم آید دوم آنکه اگر کنایه کنند باید که باشد عذاب شیعه ند لقله تعالی او الا و قیاس  
 ضعف الحیوة وضعف الهیات و لقله یا ایها النبی من یات منک بغاشة مبذیة بضاعت  
 لها العذاب ضعیفین و معذب شدن خاصه باشد عذاب منافق و مخالفت منصب نبوت است  
 زیرا که نبی شافع است و شاهدینکی و بدی ایشانست و چون خود در کار خود در مانده  
 باشد شفاعت که کند و شهادت که ادا نماید بیوم آنکه اگر کنایه میکردند مثل سلاطین  
 چار میشدند که مردم را زجر میگشت و سیاست می نمایند بر رسوم فاسده و از نکای اخلاص  
 و خود بعمل می آورند و لابد روش انبیا از ملوک جابر و سلاطین ظالم ممتاز و بسیار مجزای  
 آنکه اگر کنایه کنند موجب ایزاد امانت و عقوبت گردند و قیاس الله تعالی الذین  
 یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعد لهم عذابا مهینا نجیم آنکه اگر کنایه ایشان  
 است ظاهر شود سنگاف تا نید از اطاعت ایشان و از نظرشان بچینند بلکه من بعد  
 تصدیق نکند و تکذیب نمایند و گویند که اگر ایشان را جبار و مواعید خود درست می  
 گفتند خود چه امر بک این کار میبشدند فرقه مجبوریه از امامیه از انبیا توحید گفتند صد و  
 ثوب را و آنچه این فرقه صراحت میگویند بقیه امامیه در پرده می سرانید که امور شریکه کنایه  
 ضمیمه در کتب خود از انبیا روایت کرده اند چنانچه عقرب بگویند پس بعد از انبیا الله تعالی  
 چهارم آنکه انبیا از دفع گفتن و بهتان نمودن مطلقا معصوم اند خواه عمد  
 باشد خواه سهوا خواه پیش از نبوت خواه بعد از ان امامیه گویند که کذب حایز بلکه واجب است



هست بر انبیا از روی تقیه و قول حضرت ابراهیم را که انی سقیم فرمود بر من حمل کنند  
 عالمانه اگر کذب جایز باشد بر انبیا گو از روی تقیه و فوق و اعتماد با قوال ایشان نمایند  
 و غرض بعثت منتقص کرد و تقیه انبیا را جایز نیست و الا تبلیغ احکام الهی صورت  
 نپذیرد زیرا که در اول امر که هنوز محمد و ناصری نمی باشند احتیاج تقیه پیشتر میدیاند  
 و چون در آنوقت ایشان خلاف حکم الهی ظاهر نمایند و از ایدلای قوم تبرسند  
 و بیکر حکم الهی چشم معلوم شود و عقرب تحقیق این مسئله بیاید ان الله تعالی  
 و آنچه در حدیث وارد شده است که لم یکنزب ابراهیم الا لثب کذباته پس مراد از  
 کذب معنی حقیقی آن نیست بلکه تعریض است که نسبت بفهم سر سر سامع مشابه  
 بکذب می باشند بطریق مشابه بکذب نام کرده اند و در باب تحقیق این کذب عتیده  
 پنجم آنکه انبیا را معرفت واجبات ایمان قبل از بعثت و بعد از آن ضرورت زیرا که  
 چهل در عقاید موجب کفر زندقه است و معاذ الله که انبیا را این چهل باشد آری احکام  
 شرعی بدون ورود وحی ایشان را علم حاصل نمیشود و در همین علم وارد است  
 قوله تعالی و علمک ما لم تکن تعلم جابیه سلیم و یهود و نصاری برین عقیده اجماع  
 دارند و جابجا در حق انبیا در خصوص قرانی و کلام آئیناه حکما و علما و ابتناء انجکرم صیا  
 و آئیناه الحکمة و فضل الخطاب و غیر ذلک صریح برین مدعا دلیل است و در بعضی مواضع  
 ذکر بعثت و ارسال و وحی و انزال کتاب بعد از نیمضون واقع شده و غیر ذلک  
 لقمان علیه السلام وحی و نبوت داشته باشد لفظ حکمة فرموده اند پس معلوم شد که این علم  
 قبل از نبوت و وحی هم حاصل می شود و اما میده گویند که انبیا را معرفت اصول عقاید در  
 حین بعثت بلکه در عین مناجات و کلام که اعلا مراتب بشری با خداوند است  
 حاصل نمی شود معاذ الله من هذا الاعتقاد الباطل بدل علم ذلک ما رواه  
 محمد بن بابویه القمی عن عیون اصحاب الرضا علیه السلام



مقدم

التوحید عن علی ابن موسی الرضا عن ابی علیهم السلام الی امیر المومنین و محمد بن محبوب  
 الكلینی عن ابي جعفر فی الکافی ان موسی بن عمران صلوات الله وسلامه علیه قال التمد  
 تعالی قال یا رب العبد انت منی فانا ویکم قریفاً جیک و آیین خبر صریح و دلالت  
 میکند که حضرت موسی تا ایوقت که حالت مناجات و کالمه بود از قرب و بعد  
 منزه بودن باری تعالی معلوم نبود و حقیقت این خبر آنست که در حضور جناب رسالت  
 اعرابی جاهل آمده سوال کرده بود که یا محمد العبد ربنا فینا و یدام قریفینا جیه جناب  
 رسالت در جواب آن اعرابی بی فهم تامل فرمود که اگر چه در وقت بعد و قرب مکا  
 رافعی میکند بن بدوی جاهل که کر قرار او نام و پابند حواس خود است بر نفی وجود بار  
 تعالی محمول خواهد کرد زیرا که در هم میزن حکم میکند که کل موجود و اذافیس الوجود اخو قما  
 بعد مندا و قریب تجرد موجود را از یکان جهت و قرب بعد کذا می فهمد و یاد میکند و در  
 اثبات حق تعالی خود متکفل جواب میدهد و اذاسا لک عبادی عشق فانی قریب درین آیه اثبات  
 بدقیقه شد که چون بعد کانی منفی شد قرب حاصل شد که قرب مکانی نباشد زیرا که آنچه  
 از قرب مکانی حاصل میشود بسبب اتقاء بعد کانی در اینجا هم حاصل است بدلیل آنکه  
 اجیب دعوة الداع اذا دواعی و این ارشاد هدایت نظام مسطر جمیع صفات کمال و در  
 انداز آنجمله الفاظ ذکور در جناب او تعالی اطلاق کردن بسبب اتقاء و ثبوت و  
 از آنجمله ضحک و شش و فرج بسبب اتقاء حزن و بکا و از آنجمله است جیا بسبب اتقاء  
 وقاحت و از آنجمله صبر و شکستباری بسبب اتقاء خزع و بی صبر و علی به القیاس  
 اگر چه معنی حقیقیه این الفاظ هم در اینجا متحقق نیست و همین است طریق هدایت خداوند  
 که کر قرار آن او نام را نیز موافق معلومات و موهومات ایشان تسلی می بخشد و در  
 ترس بصرف معلومات نمیدهند تا آنکه از کثرت بی عقل بر اثبات مکان آنجا  
 قناعت کردند و وقتی که پرسیدند که این امر حق است فی السماء و فی الارض و فی الارض  
 فی الارض

این  
 راجع  
 به  
 زین  
 بدیع  
 ستم  
 بنیز  
 ستم  
 سبب  
 زین  
 ستم  
 تبوا  
 م  
 موجود  
 راجع  
 قیاس  
 ستم  
 ستم  
 ستم  
 ستم







بلاک باشد اما میسر درین عقیده خلافت دارند و در حق بعضی انبیاء این بار و این کس  
 روی الکلیه محسن ابن ابی یعقوب نقل سمعت ابا عبد الله یقول و هو یضع یدیه الی السماء رب  
 لا تکلمنی الی نفسی طرفه صین ابرو لا اقل من ذلک فاما کان یاسر من ان محمد بن عبد الله رب  
 من جوانب یثیه ثم اقبل علی قال ابن ابی یعقوب ان یونس بن عتی و کله عبد الله  
 و جعل الی نفسه اقل من طرفه صین فاصدث ذلک فالت فبلغ به کفر اصلک الله تعالی لا یکن  
 الموت علی ملک الحال کان بلاک باید و نهست که آنچه از نص قرآن در تقدیر حضرت یونس  
 ظاهر میشود همین قدر هست که حضرت یونس بچ اذن پروردگار قوم خود را گذاشت  
 و برین امر معاضه و نیز در دعای بد کردن بر قوم خود و جعلت نفسی و تحمل بر بند ایدان  
 و تکذیب آنها نه نمود و طاهر است که این پروردگار نگاه نیستند کبیره چرا باشند  
 زیرا که نزد حضرت یونس قراین قویه قایم شدند بر انگار ایشان ایمان نخواهند آورد پس  
 دعای بد فرمود و نیز بعد از انکشاف عذاب ایشان رسید که مرایدا شدند و خواهند  
 رسانید و تکذیب صریح خواهند کرد که موافق وعده بوقوع نماید ناچار کریمت رفت  
 و منتظر حکم پروردگار نمایند چون منصب انبیاء علی است بر همین قدر او را معاضه  
 شد و تادیب و ارشاد فرمودند و حال هم اگر شخصی غلام یا نوکر خود را عامل کرده بود  
 بفریب و بگوید که ز سیداران و مزارعان آن دیه با تو کسرشی نمایند و تن با طاعت  
 ندارند پس خواهی نوشت که قوسج از محذور خود برای حق آن دیه خواهم فرستاد  
 و آن غلام یا نوکر در آن دیه رفت و بقدر رجوع در سننالت رعایا و جزیب ترسید  
 آنها گوشید و آنها اصلا تن با طاعت اند و اندو حکام او را قبول نیستند بلکه در  
 ایدار هستند و او را مسخر کردند و او انتظار حکم خاوند خود نه کرد و خود عو ضه  
 در خواست مدد و فوج موعود فرستاد و خاوند بوجب وعده خود فوج عظیم فرستاد  
 ز سیداران چون از قصد فوج مطلع شدند و کبلی بطور خفیه نزد خاوند دیه روان نمودند

این حدیث در کتب معتبره  
 آمده و در کتب معتبره  
 درست و قدس  
 است و این حدیث  
 که در این حدیث  
 من در حدیث  
 کبلی در حدیث  
 پس این حدیث  
 لغت و کتب معتبره  
 در آن آمده و آن  
 می باشد و آن  
 اطلاع بر آن  
 در آن آمده و آن  
 می باشد و آن  
 پس این حدیث  
 در آن آمده و آن  
 می باشد و آن  
 پس این حدیث  
 در آن آمده و آن  
 می باشد و آن



[illegible]



اوم سوره در حق آن ابو الا با جقوق شنيع بکار برزد و کمال بی ادبی نماید و او را بحد  
و بعضی و سایر خصال نامرضیه وصف کنند و مصر بر معصیت و نافرمانی خدا انکار  
و انچه اهل بیت نسبت بحضرت اوم پیش آمد که حد کرد و امر سجده را قبول ننمود  
عبد خدا را در حق او ترک داد و ملعون ابدی شد اینها در حق حضرت اوم نسبت یابید  
طهارت است کنند که حد اینها نمود و پیشان و لایت ایشان اقرار نکرد و بعد خدا  
را در حق اینها ترک داد و حق تعالی بروی غضب فرمود و همیشه در غضب ماند معا و بعد  
من ذلک روی محمد بن بابویه فی عیون اخبار الرضا عن علی بن موسی الرضا علیه  
سلام انه قال ان اوم لما اکره الله تعالی یا سجا و الکلام لیکله و لو خاله الجنة قال فی  
نفسه انا اکرم المخلوق فنادی الله عز وجل ارفع راسک یا اوم فانظر الی ساقی عرس  
فرجع اوم راسه فوجد فیہ مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله امیر المؤمنین و جنة  
فاطمة سيدة نساء العالمین و الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة فقال اوم یار  
من هو لا فقال عز وجل هو لا یرح ذریک و هم خیر منک و من جمیع خلقی و لو اجمع  
یا خاتنک و ما خلقت الجنة و النار و لا السما و لا الارض فایاک ان تنظر الیه هم عینک فاضربک  
عن جوارحک ففطر الیه هم عینک فسلط علیه الشیطان حتی اکل من الشجرة التي  
فی الجنة فقالی جنبا و ابصر و سمع فارجع الی ساقی عرس  
عین الی عبد الله قال لما اسکن الله عز وجل اوم و زوجته الجنة قال لهما کلاما منها رغدا  
میت است و لا تقر باذناه الشجرة فتکون من الظالمین ففطر الی منزلة محمد و  
و فاطمة و الحسن و الحسین و الایمة من بعدهم فوجدوا الشرف المتنازل من منازل ال  
الجنة فقالوا ربنا من هذه المنزلة فقال الله عز وجل ارفعوا رؤسکم الی ساقی عرس  
فرضا و سبها فوجدوا السما محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الایمة مکتوبت علی  
اقبال العرش من نور من نور انوار من علاله فقالا لایا ربنا ما الهم هذه المنزلة علی

اوم سوره در حق آن ابو الا با جقوق شنيع بکار برزد و کمال بی ادبی نماید و او را بحد  
و بعضی و سایر خصال نامرضیه وصف کنند و مصر بر معصیت و نافرمانی خدا انکار  
و انچه اهل بیت نسبت بحضرت اوم پیش آمد که حد کرد و امر سجده را قبول ننمود  
عبد خدا را در حق او ترک داد و ملعون ابدی شد اینها در حق حضرت اوم نسبت یابید  
طهارت است کنند که حد اینها نمود و پیشان و لایت ایشان اقرار نکرد و بعد خدا  
را در حق اینها ترک داد و حق تعالی بروی غضب فرمود و همیشه در غضب ماند معا و بعد  
من ذلک روی محمد بن بابویه فی عیون اخبار الرضا عن علی بن موسی الرضا علیه  
سلام انه قال ان اوم لما اکره الله تعالی یا سجا و الکلام لیکله و لو خاله الجنة قال فی  
نفسه انا اکرم المخلوق فنادی الله عز وجل ارفع راسک یا اوم فانظر الی ساقی عرس  
فرجع اوم راسه فوجد فیہ مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله امیر المؤمنین و جنة  
فاطمة سيدة نساء العالمین و الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة فقال اوم یار  
من هو لا فقال عز وجل هو لا یرح ذریک و هم خیر منک و من جمیع خلقی و لو اجمع  
یا خاتنک و ما خلقت الجنة و النار و لا السما و لا الارض فایاک ان تنظر الیه هم عینک فاضربک  
عن جوارحک ففطر الیه هم عینک فسلط علیه الشیطان حتی اکل من الشجرة التي  
فی الجنة فقالی جنبا و ابصر و سمع فارجع الی ساقی عرس  
عین الی عبد الله قال لما اسکن الله عز وجل اوم و زوجته الجنة قال لهما کلاما منها رغدا  
میت است و لا تقر باذناه الشجرة فتکون من الظالمین ففطر الی منزلة محمد و  
و فاطمة و الحسن و الحسین و الایمة من بعدهم فوجدوا الشرف المتنازل من منازل ال  
الجنة فقالوا ربنا من هذه المنزلة فقال الله عز وجل ارفعوا رؤسکم الی ساقی عرس  
فرضا و سبها فوجدوا السما محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الایمة مکتوبت علی  
اقبال العرش من نور من نور انوار من علاله فقالا لایا ربنا ما الهم هذه المنزلة علی

اوم سوره در حق آن ابو الا با جقوق شنيع بکار برزد و کمال بی ادبی نماید و او را بحد  
و بعضی و سایر خصال نامرضیه وصف کنند و مصر بر معصیت و نافرمانی خدا انکار  
و انچه اهل بیت نسبت بحضرت اوم پیش آمد که حد کرد و امر سجده را قبول ننمود  
عبد خدا را در حق او ترک داد و ملعون ابدی شد اینها در حق حضرت اوم نسبت یابید  
طهارت است کنند که حد اینها نمود و پیشان و لایت ایشان اقرار نکرد و بعد خدا  
را در حق اینها ترک داد و حق تعالی بروی غضب فرمود و همیشه در غضب ماند معا و بعد  
من ذلک روی محمد بن بابویه فی عیون اخبار الرضا عن علی بن موسی الرضا علیه  
سلام انه قال ان اوم لما اکره الله تعالی یا سجا و الکلام لیکله و لو خاله الجنة قال فی  
نفسه انا اکرم المخلوق فنادی الله عز وجل ارفع راسک یا اوم فانظر الی ساقی عرس  
فرجع اوم راسه فوجد فیہ مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله امیر المؤمنین و جنة  
فاطمة سيدة نساء العالمین و الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة فقال اوم یار  
من هو لا فقال عز وجل هو لا یرح ذریک و هم خیر منک و من جمیع خلقی و لو اجمع  
یا خاتنک و ما خلقت الجنة و النار و لا السما و لا الارض فایاک ان تنظر الیه هم عینک فاضربک  
عن جوارحک ففطر الیه هم عینک فسلط علیه الشیطان حتی اکل من الشجرة التي  
فی الجنة فقالی جنبا و ابصر و سمع فارجع الی ساقی عرس  
عین الی عبد الله قال لما اسکن الله عز وجل اوم و زوجته الجنة قال لهما کلاما منها رغدا  
میت است و لا تقر باذناه الشجرة فتکون من الظالمین ففطر الی منزلة محمد و  
و فاطمة و الحسن و الحسین و الایمة من بعدهم فوجدوا الشرف المتنازل من منازل ال  
الجنة فقالوا ربنا من هذه المنزلة فقال الله عز وجل ارفعوا رؤسکم الی ساقی عرس  
فرضا و سبها فوجدوا السما محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الایمة مکتوبت علی  
اقبال العرش من نور من نور انوار من علاله فقالا لایا ربنا ما الهم هذه المنزلة علی







و این امور را بکلمه محبت اسلام بپوشش آمده و در کتاب خود که سی فقره در  
 است انکار خبر نفاق نموده و حکم بوضع و اختراع آن کرده و این صفات و شیوخ  
 او را از دایره ایمان بر آورده و جدا کرده و عجب است از این فقره که در نظم قرآن مجید تا مل  
 نمیکشند و درنی یابند که محل عتاب بر آدم محض اکل شجره که گناه کبیره است ببلای  
 گردانیده اند و اگر این امور واقع می شد لازم بود که محل عتاب همین امور را می گردانید  
 و آنان خبر میدادند دیگران را مثل ابو بکر و عمر و عثمان خیمه عورت و امی خنده از امثال این  
 قبایح اجتناب میکردند و این بدان ماند که شخصی بپشتن شخصی را کشته باشد و فرمان جده  
 او را انکار کرده باشد و از درخت خانه او بی برانگی دانه میوه چیده خورده باشد  
 در مقام عتاب آنهمه معاصی را در یک گناه نهاده اند محض به خوردن آن چند از  
 درخت شورش کند و امور دیگر را اصلاً درو گزینار و با وجود عقل کامل انیض  
 متصور نیست و در ترک عهد و رایتی دیگر از آما میهن برزیده حضرت آدم در کتاب ایشان  
 دیده شد روی الصفا را که کورنی قوله تعالی و لقد عهدنا الی آدم قال عهد الی  
 آدم فی محمد و الایة بعده فترک و لم یکن له عزم انهم یکنوا اصل حقیقت نیست که این صفا  
 مردی بود از طایفه مجوس که نام جد او فرخ بود و او خود را از موالی موسی بن  
 حبیبی اشعری میکرد و جنابش جموعیت در اصل و نیل او باقی ماند نهایت آنکه  
 شتره شیعی می نمودند و دلیل صریح برین آنکه این صفا را و یا از ایدمی آورد که در حقیقت خود  
 این نیز قریح میکند مثل اخبار مذکور که بر همه طوائف مسلمین از یهود و نصاری و  
 مسلمین بر بزرگی حضرت آدم و ابوالبشر و کرامت ایشان نزد پروردگار خود  
 و مصطفای ایشان بر عالمین اجماع دارند و چون چنین روایات از امام و در علم منتشر شود مردم  
 غالبه از حقیت امامت ایشان بیکه از حق و دیانت ایشان به اغفاد و متغیر گردند  
 و ایام عظیم دانستند و راه یابید و دعا بگویند و از او آید و از او آید و از او آید



اهل سنت برخیاست این گروه مطلع شده اند و روایات اینها را جدا از آنچه نقل  
 شده چنان مطروح ساخته لیکن شیعه را شیطان راه رنی گرفته پس روایت  
 ضلالت گردانده دین و ایمان خود را یعنی برده است این بدو میان ساخته اند  
 و ایمان خود را در راه متابعت این اهل بیت انسان و یاخته من فضیل الله فالله اعلم  
 بشتیم بلکه پیغمبر نبی از رساله استغفار ننموده و از اداء احکام الهی غافل  
 نیاموده و متکبرین است مذہب اهل سنت و امامیه گویند که بعضی اولوالعزم از  
 رسولان استغفار از رساله ننموده اند و تعلل و بدافعت پیش آورده و عذر  
 بیان کرده از آنجمله حضرت موسی است علی السلام که چون او را حقیقت  
 بلا و خطه کسی خود ندان فرمود و ارشاد نمود که ایت القوم الطالین قوم فرعون  
 در جواب گفت که مرا این کار معاف و از زیر که من می ترسم از آنکه مرا بدین  
 نسبت کنند و از قبل و قال انها و لنک شکون و نیز زبان من سببت لکنتی که دارم  
 در نظیر مطلب کوتاهی میکند و نیز بر تفسیر و اران قوم دیک را از آنها گشته ام  
 میاد و امر و عرض او بکشند پس ما رسول را که برادر من است رسالت ده و مرا  
 معاف دار و این خصمون را از آیات قرآن می برانند و از کلام الهی می فهمند حال آنکه  
 استغفار از رساله متضمن رد و محی است تسلیم عدم انقیاد و لا امر و انبیا از  
 امور معصوم اند و آیات قرآنی این ترا جاست که نیست بلکه همان آیات عظمی  
 ایشانرا از امیدمند زیر که این کلام حضرت موسی اصطلاح قرآن منقول نیست که از این  
 کار معاف دار و عرض من را رسالت ده آنچه شوقی انحرافه نامی است از  
 از تکذیب قوم فرعون و از آنکه قتل کنند پیش از اداء رساله و دل شکلی و کوتاه  
 زبانی خود میان کرده اند لیکن نه بنا بر استخفا و تعلل بلکه برای طلب عذر  
 بر امتثال امر و تمسک عذر در طلب معین و این خود عین حجت قبول است بشاکی



پادشاه شخصی را بر مویی معین سازد و آن شخص قلت رنقا خود و کثرت اعدا و  
 شوکت آنها بپایان نماید یا ضعف حال خود از جهت قاتل و منال مذکور کند غرضش آنکه  
 از حضور پادشاه با وساعده غایت شود و سر دران عمده با فوج ثنایسته  
 همراه او تعیین شوند پس اینکلام او صریح دلالت بر قبول داری و نبرد و دفع و در  
 آیه و چهل و وزیر امن امانی مارون انجی باشد و بازری و اشترک فی امری قسیر  
 این مضمون دارد و شده که غرض ایشان تشریک برادر خود را بر رسالت بودن و یافتن خود  
 و مارون را عوضی خود و بچنین اخاف ان کذبون و اخاف ان یقولون محض بر  
 استدفاع بلا و استجلاب خطرات جانب خدا بودند و دفع این منصب عالی از خود  
 معاذ الله من سوء الفهم و سوء الظن لا سیما فی حق الانبیاء خصوصاً اولی العزم  
 من الرسل عقیده هم آنکه مبعوث الی الخلق كافة در زمان خسرو بر وزیر محمد  
 بن عبد الله بن عبد المطلب ابو دعلی الله علیه وسلم من عند الله نه علی بن ابیطالب  
 بن مطلب و حضرت جبرئیل امین خداست بر روحی از طرف خود یا وحی نیارده  
 و در ادراک رسالت نیات نه کرده و نیز معصوم است از سهو و خطا در این امور  
 خطاب در این امر غلطی نه کرده و اشتباه او را واقع شده غرابیه که سابق حال  
 شان گذشت در باب اول مخالف این عقیده دارند و جبرئیل علیه السلام گفتند  
 و در اینجا خصوص قرآنی و اخبار امیه اهل بیت آورده خالص از سماجی نیست و جهنما  
 اسکا که خصم هم نمیکند زیرا که چون بهمت بر جبرئیل است قرآن و شرایع بهلذخیر  
 اعتبار افتاد و اهل بیت پیر مخالف نیستند بحد خود که ایشان را بلا و شرف حاصل  
 است خواهند گفت تا چار از تورا و انجیل نقل باید آورد که غرابیه هم ائمه معتقد  
 پیشین میباشند و جبرئیل است که در این کتبیه هم نعت محمد صلی الله علیه وسلم  
 درج میگردد که انور مرابا و سر و کار می باشد فی سب و آنکه این احتمال هم پیدا کنند که







میکنند فی الزبور نسخه محفوظه عند الیه و یا احمد فاضل الرحمة علی شفیعک من اجل  
 ذلک ابارک علیک فتقلد السیف خان بهارک و حمدک الغالب بپورکت کلمه الحق خان  
 ناموسک و شریعتیک مقرونه تهذیبینیک بهامک مسنونه والا هم بحر و تحجک کتاب  
 حق چاره المذنبین و القندیس من جبل فاران و امتلاات الارض من تحبید احمد  
 و تقدیس و ملک الارض و رقاب الامم فی موضع اخر من الزبور اذ فی القندیس غنم  
 من بهار احمد و امتلاات الارض من حمده و اهل کتاب همیشه از مولد معبت و نسب  
 و نفوت و شمایل نبی آخر زمان و اخراج کفار قریش و اوزار و وطن خود و محل هجرت او  
 بوجهی خبر میداونند که بسبب تخصیصات و تقیدات احتمال شرکه ابهامی مرفوع و  
 منتفی گشته کلی منحصر فی فرد واحد شده بود و گفته اند وقت ظهور آن عالی جناب  
 ان صفات را بر و منطبق یافته بلکه منحصر در و شناخته باره در بقا انقیاد و آراءند و  
 برخی وعده نصرت و امداد بروقت مصمم نموند اما قضا و قدر پیش دستی کرد و انجا قبل از  
 رسیدن وقت بدار القرائش یافتند و نیز وقت تولد علاماتی که ظهور آمد و تکلم  
 احجار و اشجار و اخبار کاینین و هفت هفتاد جن و بانگ زدن اصنام و شیاطین  
 و همچنین در وقت بعثت انچه وقوع یافت احتمالات و یکرار آمد و ساخت باز  
 ظهور معجزات و استجابات دعوات و امداد و نصرتی که پی در پی از جناب الهی با و انتفاع  
 اومی رسید و برکات و انوار که از و در عالم منتشر شد و باقی ماند و دلیل انی  
 تخصیص او کردند و قطع نظر ازین همه احتمال غلط و اشتباه در حق جبرئیل و سقته  
 متخیل و متوهم می شد که مدار ارسال وحی و تقیین موحی الیه محض بر نمودن تصور او  
 می شد و ذکر نام و نشان و نفوت و شمایل با آن نمی بود و خدا تعالی تدارک این غلط  
 و تنبیه برین اشتباه نمی توانست کرد و اینهمه شقوق بدیهه البطلان اند و معجزه انشا  
 صورتی در میان انجناب و حضرت امیر متواتر مخبرین از شیعه و غیر شیعه که عنایت

فی القوم عاصیان  
 تحت یرکان و تارین  
 سبب برکت بیست  
 نیز در پس علی که  
 نه که و شری و در کتاب  
 غالب است و در  
 یافت سستی  
 فی پس بر این  
 اعلام و در شریعت  
 و متعارف است  
 بیست و دست و  
 نیز با سواد و نیز  
 و است با حاکم  
 شوند از و علم و در  
 است است او  
 در انداخته است  
 از که فاران و پر  
 در من از سبب این  
 و تقدیر است و ملک  
 درین و از انهای است  
 ۲



بزرگ نادر روایت کرده اند باطل و بی اصل است اگر نویسه و ذبا به بطریق خرافات  
او عا نماند نفی عرانی و طین خربانی پیش نخواهد بود عقیده و هم انکه انجذاب  
خاتم النبیین است لانی فجد جمیع فرق اسلامیه بین قایل اند الا چند فرق از شیعه  
مثل خطابیه و مکرریه و منصوریه و اسحاقیه و مفضلیه و سبغیه که بی پرده مخالف این عقیده  
دارند چنانچه در باب اول در ذکر انبیا پیشان گذشت و امامیه هر چند بظاهر ختم نبوت  
انجذاب قرار میدهند لیکن در پرده بنیوت ایم قایل اند بلکه ایما را بهتر و بزرگتر از انبیا شمارند  
چنانچه در همین باب بتفصیل گذشت و تفویض امر تحلیل و تحریم که خلاصه نبوت بلکه بالاتر  
از نبوت است بر ائمه اثبات نمایند پس در معنی منکر ختم نبوت اندیل علی ذلک  
مارواه الحسین بن محمد بن جمهور القمی فی النوادر عن محمد بن سنان عن اسمعيل قال كنت  
عنده فاجريت اختلاف الشيعة فقال يا محمد ان الله تعالى لم ينزل تنصرا دابا لوصدا  
ثم خلق محمدا وعليا وفاطمة و الحسن و الحسين فكنوا الف و سب مخلق الاشياء و هو سبهم  
خلقتهم و اجري طاعتهم عليها و فوض امورهم اليهم يحلون ما يشاؤون و يحرمون ما يشاؤون  
و مارواه الكليني عن محمد بن الحسن النبيني عن ابي عبد الله قال سمعته يقول ان الله  
تعالى ادب رسوله حتى قومه على ما رآه فوض اليه و منه فقال يا ايها الرسول  
قد وه و ما نهيك عنه فانتهوا فانفوضه الله تعالى الي رسوله صلى الله عليه و سلم فقد  
فوضه اليها و اين بر دو روایت موضوع و مفسری اند زیرا که الحسين بن محمد از  
روایت میکند و مراسيل را بيشتر در کتابها خود می آرود قال الجاشي فذكره و صفحا  
بذلك و محمد بن حسن مبنی از محبت است که ایمان ندارد در روایت او را چرا اعتبار  
باید کرد و اگر در اینجا اعتبار کنند تخم او را که نبرازا میوه روایت میکند قبول باید داشت  
اول در تفویض امر دین به پیغمبر صلی الله علیه و سلم سخن است تا بد بگری چه  
بدرست صحیح است که امر تشیع مفوض به پیغمبر نبی باشد زیرا که منصب پیغمبر

بودم من ز بار خواجه  
سپید سخن جانم ز زلف  
شعله سپید گفت ای چمن  
سنان بگریختی فلحال  
بمیان بود تنها و جدایت  
افروغ محمد درو علی را ز غم  
و زان که در غم خود نشاند  
خیزد بکوشد و بگریزد  
بیدار شس از ضلالت  
که در حالت این عالم غلابی  
و سپید و کارهای غلابی  
ایشان طالع نشد برید  
خواندند و در کتب  
که یافتند از صفی صافی  
خدا تعالی را یافت  
را از آنکه است که در کتب  
فراست بود که در کتب  
بنی خورشید و در کتب  
شمار پس که در کتب  
کتابی بود که در کتب  
خدا تعالی را یافت











و بعضی گویند که در زمین دیدار آنجناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر عرش دیدار  
 الله جایگزین میل مقرب را که بایشان مرافقت آنجناب نبود و باشد بشیر و طاعت  
 که شریک منصب آنجناب تواند بود و اگر در زمین دیدار آنجناب بر عرش دیدار ممکن بود پس  
 صلعم را مقت مشقت این سفر طویل چه امید او ندگر بصیرت او معاف الله بمکمل  
 داشت که از دور نمی توانست دیدن شک اینفرقه روایت ابن بابویه است فی کتاب  
 المعراج فی خبر طویل ان علیا کان لیلۃ المعراج فی الارض و لکنه رای من ملکوت السموات  
 براه النبی صلی الله علیه و سلم و سابق گذشت که این روایت معارض است بروایت  
 صحیح دیگر نزد ایشان ان علیا کان علی ناقه من فوق الجنة و بیده لواء الحمد و حوله  
 الی اخر ما سبق نقله و قد سبق انهما تعارضتا فطاولا و اگر این روایت صحیح باشد  
 تمام شیعه را شریک با پیغمبر صلعم در معراج حاصل میشود پس ولی و انسب این است  
 که این روایت را ترجیح دهند و اموی که فرقه ایست از امامیه اعتقاد شریک حضرت امیر  
 در اصل نبوت دارند و گویند که نسبت امیر جناب پیغمبر صلعم نسبت حضرت مازون بود  
 حالانکه لفظ خاتم النبیین حق آنجناب امیر مازون است نه از جمیع امامیه و در صورت  
 ختم نبوت چنین صورت نبود که حضرت امیر بعد از رحلت جناب پیغمبر نبادت  
 سی سال در قید حیات بود و غل غلبی از نبوت محال عقیده و و از وجهی آنکه نصوص قرآن  
 و احادیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم همه محمول بر معانی ظاهره اند سبغیه از امام علی علیه و  
 خطابه و منصوریه و معمریه و باطنیه و فراسطه و زرامیه از فرق شیعیان رفته اند که  
 آنچه در کتاب و سنت اخذ و تمیم و صلوة و صوم ذکر و حج و زکوة و نماز و قیامت  
 و حشر و آرو شده بر ظاهر آن محمول نیست بلکه اشاره است بچیزهای دیگر که آنها را خرافات  
 معصوم ندانند پس نزد اینفرق اعظم تقلید کن کتاب الله است قابل تسک مانند جناب  
 سبغیه گفته که و خصوصاً الامام است و تمیم اخذ از مازون مرغیبت امام و صلوة



عبارت از ناطق حق که رسول صلی الله علیه و سلم است بدلیل آن الصلوة هی  
 عن الفحشاء و المنکر و زکوة عبارت از تزکیه نفس معارفی حق و کفایتی است و بابت  
 وصف آدم و حوا و سنین و میقات مردم اند و بلیه اجابت دعوت امام و طواف بقع کعبه  
 عبارت است از امورات ائمه سبعه که فایزین نطقا با مشرعی می باشند و شریعت  
 سابق را تا آمدن لاحق برپا میدارند و اختلاف عبارت از افتاء اسلام را برپا  
 تا اعلان کر غیر قصد واقع شود و غسل عبارت از تجدید عهد با امام و جنت راحت بد  
 از تکلیفات شرعی تا مشقة تکالیف بر دوش و عمل بطوایر نمودن و قراطه و یا طینه نیز  
 ازین قسم خدایا و بنایان بسیار دارند و عمل بطوایر را دشمن اند و لهذا قتل حجاج و حریم  
 و نهیب اموال شان نمودند و حجر اسود را کتفه بر دند و او را بر خاک ریختند از خاکریزها کوفته اند  
 و همه اینها به ابحاث محرم و محرمات قابل اند و بر حقیه اکثر انبیاء را انکار کنند و حسن نمایند و یا  
 گویند که صوم و صلوة و حج و زکوة همه پیدا کرده و ساخته خلفاء اوله است و روزه ماه رمضان  
 بدقت عرضی الله عنه است و خطایه و منصوریه و حمیری و خیابیه گویند که در انفس مذکوره و غیر  
 نام مردانی است که ما را بدرستی شان فرموده اند و محرمات نام مردانی که ما را بدستی  
 شان فرموده اند و منصوریه و زرا میه جنت را تاویل کنند با امام و تا را بد دشمنان او  
 مثل حضرت ابوبکر و عمر رض و حمیری گویند که جنت نعیم دنیا و اارا لام دنیا است و دنیا را  
 نخواهد بود و در زمان مطیع باعد این فرق را با وصف این شیوه می گویند و از غلبه  
 تسلط کلی حاصل گشت و عالمی را که راه کردند تا عبرت عاقلان باشد و خبر بدست  
 ترکان چکری علف تیغ انتقام پروردگار گشتند و همراه شان خشک و تر بسیار گشت  
 قوله تعالی و تقوا فتنه لا تضییبن الدین ظلموا انهم خاصه عقیده منیر و هم آنکه  
 حق تعالی بعد از خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم ملک را برسی برسم رسالت  
 نفرستاد و وحی نازل نشده اگر چه بدون معاینه و مشاهده بلکه بحدی و سماع صوت باشد



اما میباید گویند که حضرت امیر را این منصب بود و بسوی انجناب حجتی آمد و فرق در میان  
 وحی رسول الله صلی الله علیه و سلم و وحی امیر رضی الله عنهما بود که رسول صلی الله علیه و  
 سلم ملک را بشاید میکرد و امیر او را وحی شنید و صورت او بی دیگر و الکلیبی فی  
 الکافی عن سعد بن عبد الله بن علی بن ابي طالب که آن محدثان بنو الذی یسئل الله الیه الکلیبی  
 وسیع الصوت و لا یرا الصورة و انهم از کاذب مفسرات انقیوم است و بعد از این  
 است بروایات دیگر از این که در کتاب ایشان موجود است از آنکه حضرت پیغمبر صلعم  
 اینها الناس لم یبق بعدی من النبوة الا المبتدیان و از آنکه ابی خیالی کتابی فائز فرمود  
 بود مختم بخاتم ذی سبب بسوی پیغمبر زمان صلعم و انجناب بانی رسانید و امیر حضرت امام از  
 هم و بکذا و بکذا الی الله و هر سابق لاحق را وحیت می نمود که یک خاتم را از انساب  
 خاک نماید و مضمون ان عمل نماید و علم نماید از همان کتاب است و چون چنین باشد حاجت  
 فرستادن فرشته و شنوایان او از چهره افتد و عجب و کارخانه الهی محال است و ظاهر  
 از امامیه و عاصم فاطمه نمایند و گویند که حضرت زهرا بعد از رحلت پیغمبر صلعم وحی می  
 آورد و وحی را حضرت امیر جمع نموده مصحف فاطمه نام نهاده و اکثر وقایع ائمه و فضائل آن است  
 در ان مذکور است و اینکه از روی همان مصحف مردم را بر اخبار غیب مطلع میکردند و بخاریه  
 از شیعه ادعای وحی بسوی مختار ثقفی که حال او در باب اول گذشت میکنند و بجهت امامیه  
 و مفضلیه و منیریه و عجلیه صراحت در عی نبوت و انزال وحی بر پیشوایان خود اندکامری  
 الباب الاول عقیده چهارم در هم آنکه کالیف شرعی بعد از وفات پیغمبر صلعم  
 مرتفع نشده و نخواهد شد معمریه و منصوریه و حمیریه از فرق اسماعیلیه بخوبی  
 استقامت جمیع کالیف شرعی نمایند بکلم امام وقت چنانچه ابوالخطاب کتبش مع است  
 جمیع کالیف را از تابعان خود اسقاط نمود و جمیع محرمات را حلال گردانید و تبرک  
 قرائض امر نمود و منصوریه گویند که هر که یا امام وقت در خود از جمیع کالیف خود بخود سا

اینکه  
 این ابطال  
 بود و  
 دفتر  
 است از  
 کتاب  
 فرشته را  
 پس کلام  
 میکند  
 و او می  
 دارد  
 سنه  
 در صورت



ساقط گشت هر چه خواهد کرده باشد زیرا که جنت عبارت از امام است و بعد از  
وصول جنت تکلیفی باقی نمی ماند و حمیره گویند که امر شرعیست منقوض بحدیث وقت است  
تکالیف و زیاده و نقصان در آن بدست اوست حسن بن ابی بکر بن ابراهیم  
که در قرن پنجم از هجرت بود و او را حجت قیامتند اسقاط تکالیف شرعیه را مصلحت  
دیده حکم تجلیل محرمات ترک فرائض نمود و عقیده پانزدهم آنکه امام را نمیرسد  
که حکمی از احکام شرعیه را نسخ و تبدیل نماید اثنا عشریه بلکه سایر امامیه  
و حمیره باین رفته اند که امام را نسخ جمیع احکام میرسد و این عقیده ایشان خلاف  
ظاهر عقل است زیرا که امام نایب پیغمبر است در ترویج شریعت و تعلیم آن او را در  
تغییر و تبدیل احکام اگر دخلی باشد منافض پیغمبر و مخالف او بوده نایب و پیغمبر  
است که امام بلکه نبی نیز شارع نیست شارع حق تعالی است قوله تعالی شرع لکم من  
الدین ما و صبه به فو الحال و لکل جعلنا منکم شرعته و منها جا و جایجا و حق کسانی  
که بعضی تخیر پیغمبر و سوا یب و دیگر ماکولات و تحلیل میند و امثال ذلک کرده بودند  
بوجود اعم که دیگران را هم شامل است بی تخصیص در قرآن مجید وارد است پس چون  
نبی را بخودی خود نسخ حکمی نرسد امام را چگونه این منصب حاصل تواند شد که شرکت  
در الوهیت است نه نیابت نبوت و تنگ اثنا عشریه نیز درین باب بر و ابای چند  
که اقتراع واقعه ابراهیم نموده اند منها ما روی محمد بن بابویه القمی عن ابی عبد الله علیه السلام  
ان الله تعالى اخبرنا الارواح في الازل قبل ان يخلق الاجسام بالنعی عام فلو لم يبق  
قائم اهل البيت و رث الا من الذين اخبرنا في الازل ولم يورث الا من لا  
دلیل صریح بر کذب این روایت نیست که تکالیف شرعیه چون بر عاتق ناس اند  
می باید که منوط باشند بعلامات ظاهره و امور حلیه مثل تولد و نکاح قرابت که علم  
بشرع بر یافت آن تواند رسید و موافقه انبی که میت معین را با کبیت و

گفتند که  
عقد بر سر  
بست در میان  
روح و ازل  
پیش ازین  
سید اندر جام  
را بفرستد  
بس که پیغمبر  
نمود حکم نبوت  
وارث کرده اند  
پادشاهان  
که عقد  
بر او رسد  
نموده است  
و بیان  
و کس و ازل  
و وارثانند  
پادشاهان  
که از روی  
و وارثانند







چنانچه در حق خلفاء اربعه و بعضی صحابه و بکر واقع است و امامیه گویند که رئیس عام را مقرر  
کردن بر ذمه خدا واجب است حال آنکه در الهیات گذشت که واجب شدن چیزی بر ذمه  
خدا معنی ندارد بلکه وجوب چیزی بر او منافی شان الوهیت و ربوبیت است و نیز کلاما  
مکلفین از اقامت حدود و جهاد و تجهیز و پیش و تقسیم غنائم و خمس و فی و ترویج  
احکام و غیر ذلک البسته بوجود رئیس عام است پس باید که نصب این نیز بر مکلفین واجب باشد  
زیرا که مقدمه واجب بر کسی واجب میشود که واجب بر ذمه اوست نه بر دیگری مثلا  
و صور شرعیه و استقبال قبله و نظایر آن در مکان بیرونه مصلی است بر ذمه این نصب امام که  
مقدمه واجبات بسیار است و انهم بر ذمه مکلفین اند نیز بر ذمه مکلفین واجب باشد  
نیز بر ذمه خدا بلکه اگر تامل نظر کنیم معلوم توانیم کرد که نصب امام از اجابت خدا متضمن  
بسیار است زیرا که آرای عالمیان مختلف و خواستهش نفوس ایشان متفاوت پس  
در تعیین شخصی بلکه شخصی چند برای تمام عالم و جمیع از منتهای دنیا موجب آنچنین  
قصد ما و کثرت هرج و مرج منجر به تعطیل امر امامت و غلبه و تعلیل و محمول و تفسیر آن شخص  
بلکه در معرض بلاکت انداختن ایشان و همیشه خائف و محقق بودن آن اشخاص است چنانچه  
در حق جماعه که اعتقاد امامت دارند همین قسم واقع است پس نصب امام را لطف گفتن ترا  
بر ذمه خدا واجب دانستن سخنی است که عقل سرگردان را باور میکند و بعد از تامل هرگز  
تجوز نمیکند و اگر نصب امام لطف باشد بشرطی باشد که امام را نماند و اظهار و غلبه و  
نی لغب و معاندین نیز براه باشد و الا مفسد می که مذکور شد دست بگیران اند و چون  
نماند و اظهار اصلا در میان نیست لطف بودن آن صریح مخالف عقل است و آنچه بعضی  
از علماء امامیه در جواب این سخن گفته اند که وجود امام لطفی است و نصرت او و تصرف  
دادن او لطفی دیگر است و عدم و تصرف ابد از جهت فساد و بندگانست که ایما را باین ترتبه  
اضافت و تهدید نموده اند که بر جان خود خواهند شد از اظهار امامت بیگانه می گردند و زعفران امام

۱- قائلان نصب امام  
۲- من الواجبات بالاجماع والواجبات  
۳- فایده امامت و الواجبات  
۴- فایده امامت و الواجبات  
۵- فایده امامت و الواجبات  
۶- فایده امامت و الواجبات  
۷- فایده امامت و الواجبات  
۸- فایده امامت و الواجبات  
۹- فایده امامت و الواجبات  
۱۰- فایده امامت و الواجبات  
۱۱- فایده امامت و الواجبات  
۱۲- فایده امامت و الواجبات  
۱۳- فایده امامت و الواجبات  
۱۴- فایده امامت و الواجبات  
۱۵- فایده امامت و الواجبات  
۱۶- فایده امامت و الواجبات  
۱۷- فایده امامت و الواجبات  
۱۸- فایده امامت و الواجبات  
۱۹- فایده امامت و الواجبات  
۲۰- فایده امامت و الواجبات  
۲۱- فایده امامت و الواجبات  
۲۲- فایده امامت و الواجبات  
۲۳- فایده امامت و الواجبات  
۲۴- فایده امامت و الواجبات  
۲۵- فایده امامت و الواجبات  
۲۶- فایده امامت و الواجبات  
۲۷- فایده امامت و الواجبات  
۲۸- فایده امامت و الواجبات  
۲۹- فایده امامت و الواجبات  
۳۰- فایده امامت و الواجبات  
۳۱- فایده امامت و الواجبات  
۳۲- فایده امامت و الواجبات  
۳۳- فایده امامت و الواجبات  
۳۴- فایده امامت و الواجبات  
۳۵- فایده امامت و الواجبات  
۳۶- فایده امامت و الواجبات  
۳۷- فایده امامت و الواجبات  
۳۸- فایده امامت و الواجبات  
۳۹- فایده امامت و الواجبات  
۴۰- فایده امامت و الواجبات  
۴۱- فایده امامت و الواجبات  
۴۲- فایده امامت و الواجبات  
۴۳- فایده امامت و الواجبات  
۴۴- فایده امامت و الواجبات  
۴۵- فایده امامت و الواجبات  
۴۶- فایده امامت و الواجبات  
۴۷- فایده امامت و الواجبات  
۴۸- فایده امامت و الواجبات  
۴۹- فایده امامت و الواجبات  
۵۰- فایده امامت و الواجبات  
۵۱- فایده امامت و الواجبات  
۵۲- فایده امامت و الواجبات  
۵۳- فایده امامت و الواجبات  
۵۴- فایده امامت و الواجبات  
۵۵- فایده امامت و الواجبات  
۵۶- فایده امامت و الواجبات  
۵۷- فایده امامت و الواجبات  
۵۸- فایده امامت و الواجبات  
۵۹- فایده امامت و الواجبات  
۶۰- فایده امامت و الواجبات  
۶۱- فایده امامت و الواجبات  
۶۲- فایده امامت و الواجبات  
۶۳- فایده امامت و الواجبات  
۶۴- فایده امامت و الواجبات  
۶۵- فایده امامت و الواجبات  
۶۶- فایده امامت و الواجبات  
۶۷- فایده امامت و الواجبات  
۶۸- فایده امامت و الواجبات  
۶۹- فایده امامت و الواجبات  
۷۰- فایده امامت و الواجبات  
۷۱- فایده امامت و الواجبات  
۷۲- فایده امامت و الواجبات  
۷۳- فایده امامت و الواجبات  
۷۴- فایده امامت و الواجبات  
۷۵- فایده امامت و الواجبات  
۷۶- فایده امامت و الواجبات  
۷۷- فایده امامت و الواجبات  
۷۸- فایده امامت و الواجبات  
۷۹- فایده امامت و الواجبات  
۸۰- فایده امامت و الواجبات  
۸۱- فایده امامت و الواجبات  
۸۲- فایده امامت و الواجبات  
۸۳- فایده امامت و الواجبات  
۸۴- فایده امامت و الواجبات  
۸۵- فایده امامت و الواجبات  
۸۶- فایده امامت و الواجبات  
۸۷- فایده امامت و الواجبات  
۸۸- فایده امامت و الواجبات  
۸۹- فایده امامت و الواجبات  
۹۰- فایده امامت و الواجبات  
۹۱- فایده امامت و الواجبات  
۹۲- فایده امامت و الواجبات  
۹۳- فایده امامت و الواجبات  
۹۴- فایده امامت و الواجبات  
۹۵- فایده امامت و الواجبات  
۹۶- فایده امامت و الواجبات  
۹۷- فایده امامت و الواجبات  
۹۸- فایده امامت و الواجبات  
۹۹- فایده امامت و الواجبات  
۱۰۰- فایده امامت و الواجبات







الاول و اگر امر الهی مختلف آمده در حق تارکین بطریق مذنب یا اباحت مدعی مستتر بین  
 بوجوب و فرضیت لازم آید که حقیقتی ترک صلح کرده باشد در حق احدی از غیرین  
 ایضا باطل عند الشیعه و نیز گوئیم که احتقا اگر قتل است پس قتل خود موجب خوف  
 نمیشود در حق ائمه لایمیه میوفون یا اختیار هم و اگر از اید ابدا فی است  
 لازم آید که ائمه فرار از عبادت مجاهده و امر خیر بل صبر و مشقت نموده باشند زیرا که  
 تحمل اذیت و مشقت در راه خدا اجر دارد و جهاد سر مشقت اذیت است  
 و درجات عالیات مجاهدین سلم الثبوت است حالانکه ائمه از اعظم عباد و اندوخت  
 ایشان در سرباب علی و اتم از عبادات سیار ناس است علی الخصوص احتقا اصحاب  
 الزمان را خود اصلا وجوب نیست زیرا که او را یقین معلوم است که من تا نزول عیسی بن  
 مریم زنده ام پنجکس مرا نمی تواند کشت و من بالک شرق و غرب زمین خواهم شد پس  
 بکدام حیثه از طعن و تشنیع و تحریف و تمذیب مخالفین می ترسد و چرا بر ملا دعوت  
 تا مشقت اندازی ایشان بر دارد و چرا مخالفت میکند با ائمه با ضعیف خصوصاً با امام  
 صابر که آنها را ظلمه و فخره بیش از حد ترسانیدند بلکه نوبت بقتل و خون رسانیدند و آنها را  
 ترسیدند و امر بالمعروف نهی عن المنکر بجا آوردند حالانکه آنها را طول عمر خود معلوم  
 نبود و تسلط خود نیز معلوم نبود محض اداء الواجب و طلب المصااة الله تعالی بدین حال  
 و عرض خود را در راه خدا تار کردند و آنچه شریف مرتضی در کتاب تنزیه الانبیاء و الائمة  
 باین سخنان که خیلی قریب بعقل اند متنبه نشده گفته است که فرق است میان صاحبان در  
 میان ابا کرام او که او مشار الیه است بلکه بهر حال قائم است و صاحبین و شایق و صاحبان و قائم  
 از آنجا که غیر من فیل ملک دولت آنها است و او را خوفی است و دیگر از این و کلام است و شایع است  
 با ترافات بقای این نیز که خوف قتل البته متفق است لایمیه را و او را یقین معلوم است که هر کسی را  
 و ملاقات با عیسی بن مریم خواهند نمود و اوست که از او بجا و حال مقامه خواهد کرد و مردم را عباد و خدا خواهد

University Library,  
 Aligarh.  
 MS. / NULLAH COLLECTION





جسبانی و انتقام واجبی از اعدای خود و اعدای سلف خود و احکام گرفت بعد از این  
 همه خود بخود حقیقت لاف و جملات این دو جنات امن و اطمینان را بخاطر می آید و بود  
 خوف را که محض موهوم اندیش فطری و روحانی است این بواعث هم خلاف واقع اندر آنکه  
 صاحب الزمان را که امام است البته علم با کمال و مایکون حاصل خواهد بود و الاقل از  
 کسی که درین غیبت از شیعه با و میرسد شنیده باشد که مخالفین او هرگز در کوه  
 مبدویت او را پیش از هزار سال بلکه زیاده قبول نخواهند داشت زیرا که نزد مخالفین از  
 سلامت است که ظهور الایات بعد از ائمتین بکفر او و وصود از هجرت می باید بگذرد و بعد  
 از آن علامات قیامت شروع خواهند شد و غیر مخالفین او میگویند که مهدی سر صده خواهد  
 برآمدند و در اوساط آن و قریب بخروج عیسی بن مریم خواهد بودند و با صلواتی او را  
 ابرسایه خواهد کردند و هر دو این سرمن رای و مخرج لوحی شریف بیکه است نمون  
 و دعوی امامت در عجم چهل سال خواهد کردند در حالت صغر و نه در اوان سن و خجسته پس اگر  
 در علامات و امارات مذکور خلاف کرده برآید و در وقتی از اوقات مردم را در یک  
 علامت و شایع دعوت بدین احکام شریعت بکنند و خوارق عادات و معجزات نماید پس  
 اگر کسی متعرض حال او نخواهد بود و الاقل شیعه که بدل و جان خوانان این روزانه  
 و از خدا این مراد می خواهند و نیز او را خبر رسیده باشد که باقریه دعوی میکنند که مهدی  
 موعود باقرست و نادیده دعوی میکنند که مهدی موعود جعفر صادق است و مطهریه میگویند  
 که موسی بن جعفر است و این و عاود تمام است شایع و ذائع شد و یکسایان یکی از این گروه  
 بابت مبدویت نیافتاد و نه رسانیدند و را چرامی رسانیدند و سید محمد جوینو  
 در مشهد و سستان بیابانک بلند او را مبدویت نمود و جماعتی از افاغنه و کمر و در این زمان  
 خود را مهدی و یقین کرده اتباع او کردند و یکسایان آنها را قتل و سیاست نه کردند و خصوص  
 و تمام علت این هجرت ضعیف البشیر که در عافیه و خراسان قتل و صدها پیرو او و در آن سلاطین

محرر ابوالحسن  
 در ظهور امام مهدی



بهمنید و عادل است همیشه که در نهایت مرتبه علو شمع و شمشیر می رسیدند و در  
 وسند و بکاله در آن عهد که سلطنت جهانگیر بادشاه بود و نور جهان حکیم و اقارب او در  
 سلطنت میکردند و همه از مردم عراق و خراسان بودند و وزیر او امر او صوبه در آن زمین  
 مذہب غلو تمام داشتند آنوقت را چار از دست داد و خروج نفرمود و او لیا خود را  
 بنابر توهم از خانان ماوراالنہر و قیصره روم نفاذ و لطف محروم و شہت و او را چهره  
 بد که اول بطریق ظفره در بخارا و سمقند یا در اسلام بول ظهور نماید که خوف این مردم باشد  
 اینهمه قطار وسیع و محال است چه بروی تنگی میکرد و آنچه شریف مرتضی ذکر کرده که در  
 ابتدا بر او لیا خود و ظاہر و از اعیان خود مستبر بود و چون امر طلبید شد از دشمن دست  
 پنهان شد تا دوستان نادان خبر او را فاش نکند و موجب بغلاندن دشمنان نشوند  
 کلام است که قتیان فن تاریخ را بان فریب توان داد و واقعان این فن است و سحر  
 نایب هیچ یک از امور زمین و تاریخ خود نوشته که جامع و ظلمت بن الحسن العسکری جاسوس  
 کرده و در آن خانه باور آمده باشند یا حرف تلاش ایشان در آن زمان در بغداد و سران  
 بر زبان خلائق افتاده باشند یا خلیفه و امر او ملوک آن عصر را این غرض خاطر رسیده باشد  
 غیر از علما و اشاعت شریکه که در مقام توجیه غیبت آن بزرگ این احتمالات موهوم ذکر میکنند  
 کسی واقف این مرتبت بلکه تا حال از روی تواریخ این هم به ثبوت نرسیده که در  
 امام حسن عسکری چندی و چنان پیدانشد و از مردم مهدی موعود دانسته در پی  
 ایذا و قتل او قتل و قتل و کلا و معتمد اغیبت گیری بعد از هفتاد و چند سال از  
 آن بزرگوار واقع شده و در غیبت در آن خلفا و ملوک و امر آن عصر همه مقرر گشته  
 بودند و اینها برهم شده و کدام عاقل باور میکند که طفلی چهار پنج ساله او عا  
 امامت نموده باشد و معجزه بروی دعوی ظاہر نموده و ملوک و امر آنوقت او را  
 مکتوب و تحوین نموده در پی ایذا او قتل و چار و سوسان تعیین کرد



و یکی مرد بیکر اوصی این کار ساخته باشد تا او بها و ساهای بگذرد و جانشینان  
 خلقا و ملوک از طلب او دست باز نداشته باشند بلکه شدت و طلبت و میل او  
 نباشند در انصورت عذر افتاد و ضیعت کبری مسموح می باشد باز در دست  
 که هیچکس طالب ایندوان امام عالمی مقام نبوت و زمان دولت صفویه بلکه از نامه به بجان دل  
 شتاق و دیدار ان عالمی مقدار باشند و جان و مال خود را بشمار مقدم نمایند  
 و لها نمایند همه متفق الکلمه و شیون بنیاد دهند و فریاد فغان کنند که ای امام زمان  
 بغیر از درس و مارا بدیدار خود شرف ساز و انجاء در کثرت و عددش از یک یابان  
 و برک درختان باشند تو هم خدی از او باش تو را نید و رویه انقدر صحن نمودن هرگز  
 خود را حاضر نه کردن بلکه روز بروز زیاده برامضی در تشر و افتخار کوشیدن منافی  
 منصب امامت که سر اسرینا، او بر شجاعت و دلیریت خواهد بود و با وجودیکه اصلا  
 جان ندارد و طول عمرش معلوم خود شنان قطع است و نیز امام را علم کائنات و مایه  
 ضرورت پس اینهمه شتیاق فرق شیعه در بلاد عراقین و خراسان هند و سند  
 خصوصاً بلاد پورب و نکاله و دکن و لکنو و فیض آباد مفصل او را معلوم خواهد بود  
 و مقدار کثرت افواج و ملتین با می ساختگی اینها با فرنگیان و چانه و آلات حرب که مقتضای  
 و مخلصان او دارند نیز نزد او ظاهر و با وصف اینهمه خود را محتفی و شستن توهم بلکه مبادا  
 مثل مرزا منظر مرحوم کسی بدعا قصد شستن من نماید که هر آنکه گشت که مقدسیت بر چه  
 چیز عمل توان کرد و در هر ائمه و دین صالحان و انبیاء و اوصیا که شسته اند و نمازین  
 و معاندین آنها در پی ایذا افتاده بلکه تک عرض و نقصان بدن و تلف نفسان کرده  
 و آنها تن به بلا کشی در رضای الهی داده و صبر را پیش نهادیمت خود ساخته است  
 و احتما و قرار اختیار نه کرده و گفته اند که و کاین من نبی قاتل محمد رسول الله و کثیر فاش و نهوا  
 لا اصابعهم فی سبیل الله و یا صغیرا و یا شکانا و یا العذیب الصابیرین جان ناکه صوبت

۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰  
۵۱  
۵۲  
۵۳  
۵۴  
۵۵  
۵۶  
۵۷  
۵۸  
۵۹  
۶۰  
۶۱  
۶۲  
۶۳  
۶۴  
۶۵  
۶۶  
۶۷  
۶۸  
۶۹  
۷۰  
۷۱  
۷۲  
۷۳  
۷۴  
۷۵  
۷۶  
۷۷  
۷۸  
۷۹  
۸۰  
۸۱  
۸۲  
۸۳  
۸۴  
۸۵  
۸۶  
۸۷  
۸۸  
۸۹  
۹۰  
۹۱  
۹۲  
۹۳  
۹۴  
۹۵  
۹۶  
۹۷  
۹۸  
۹۹  
۱۰۰







و این بجهت شب بود چون کفار از نقص و تقیض سیر شدند و نشانی نیافتند نسبت  
 طایفه منوره بجزت فسرود این تسرو اختفای مقیس علیان تسرو اختفا کردند این  
 چه چیز عمل توان کرد دعوت و تبلیغ احکام اظهار نبوت درین اختفا مفر که ام یک برهم  
 شد تا قیاس صحیح باشد اینک کتب سیر و قوانین طرفین موجود اند چنانچه ما و مشقها بدنی  
 و بعضی که از دست کفار نگویند با بنجاب رسید و از اظهار کلمه الحق بیگانه ساکن  
 نشد و با قطع نظر از شبهه فرقی هست واضح که بر هیچ عاقل پوشیده نمی تواند ماند در میان  
 اختفای که مقدمه ظهور و خروج باشد و اختفای که لازمه ان گمنامی و محول و ترک و محو  
 باشد اختفای سید الا بر آسمان شب کاری کرد که پنج وین عالمان برکنند و سودا و فقیه  
 را ضعاف مضاعف ساخت پس اختفای کدای خود از باب تدبیرات و حیل است که  
 ارباب غم و خروج در ابتدا امر عمل می آرند و از بهترین سببای تبسم مراد خود می نمایند  
 نه اختفای که برهم شیعه صاحب الزمان اختیار نموده که صیرج ازان جبر و فرار از دعوی و وضع  
 امامت از خود می تراود و درین غنیمت دراز کدام فرقه را با خود مستحضر ساخت و کدام  
 ملک از خود کرد و اگر صاحب الزمان بیست و سه سال و عجز غار ثور سر و دایه برین  
 رای و در بدل مدینه منوره دار المؤمنین قم و دار الایمان کاشان و بجای انصار پیغمبر شیعیان  
 و عراق که بهزاران مرتبه در کثرت و سامان بر انصار زیادت و از بدو خواست میکرد که در  
 در نیصورت پروبال خود را فراهم آورده بر اصلاح حال امت خروج خواهم کرد اهل سنت  
 و دیگر مسلمین تحمل این شرایط هم میکردند که رتبه امام دون رتبه پیغمبر است قیامت نیست که  
 بهزار سال گذشت و مهلت دراز یافت و اکثر بلاد مسلم و مذنب شیعه درآمدند شهرها  
 بیس با فضا و دست اولیا اوست که هر یکی از آنها را شکایت جفا و جاحیت منیلوم  
 است و انصار و اعموان او قوتی گرفتند که هیچ مذنب را اینقوت حاصل نیست باز هم  
 میل خروج بلکه خیال ظهور ندارد و در روز بروز تسرو اختفای ترقی میفلسه بد ازین امام و محول























[illegible]







هو الذی جعله خلافت الارض الی غیر ذلک من الایات و حضرت امام بن ابی حمزه  
 با معاویه و ترک خلافت با وجودیکه تحقیق این امر در وقت ذوات عالی مقامات ایشان  
 منحصر بود و در جانب مخالف بنی امیّانی ظاهر نیست که حضرت امام فرستاده بودند که از  
 خلافت منقضی شده و وقت باو نشانی کردند و در ظاهر ظهور پیدا می نمود اگر کسی  
 متصدی ریاست خواهم شد چون مقتدر نیست منتظم نخواهد شد و فتنه و فساد عظیم  
 و غم و در میان خواهد آمد و مصاحبی که در امامت ملخو و منظور اند کیفیت خواهم شد  
 تا چار از ریاست انوقت کنار گرفت و تفویض امر می نمود که لایق ریاست انوقت بود  
 و این صلح و تسلیم بر حقیقت و ذلت و قوع نیافتد زیرا که همه امام فرج کثیر متعجبانند که  
 بودند و بکند و یک رو در حضرت امام سید یکس چون در فتنه ای سال بود و  
 شده بود ترک این امر فرمود و آنچه صاحب فصول از امامیه نقل کرده که روایت کرده که امام  
 با معاویه در ساخته بودند و امام را با یقین حال ایشان حسرت شده بود و که از آن روایت  
 فاسد حکم کرده اند که امام را گرفته خوانده ان با ستمی و بی عدالتی و بی احترامی  
 امامیه در کتب خود خطبه حضرت امام را روایت کرده اند و بی احترامی و بی عدالتی  
 ما فعلت انتقام علیکم و در خطبه دیگر که شریف مرسله در باب الفصول هر دو آورده  
 اند ثبت است که حضرت امام فرمود لا ابرم الا علی بن ابی طالب و من سخطه ان یفکنا  
 حقانی و نه فطرت الصلاح الا الله و قطع القننه و نه فتنه و نه فتنه و نه فتنه و نه فتنه  
 سانی و تحاربوا من جارب بنی وایت ان جارب بنی وایت ان جارب بنی وایت ان جارب بنی  
 بنک الاصلاح و درین هر دو خطبه دلیل صریح بر استقامت و تقیض و تسلیم ریاست  
 و ملک و تصرف بسوی معاویه از این بسیار است که در مابین آنکه بنابر رعایت  
 مصالح که شایان حضرت امام بن ابی حمزه بود این صلح فرمود و در خطبه ثانیه صریح بر  
 فریق ثانی معلوم میشود زیرا که حضرت امام با کفار و منافقان و فتنه خیزان نیست بلکه

و در این صلح و تسلیم بر حقیقت و ذلت و قوع نیافتد زیرا که همه امام فرج کثیر متعجبانند که  
 بودند و بکند و یک رو در حضرت امام سید یکس چون در فتنه ای سال بود و  
 شده بود ترک این امر فرمود و آنچه صاحب فصول از امامیه نقل کرده که روایت کرده که امام  
 با معاویه در ساخته بودند و امام را با یقین حال ایشان حسرت شده بود و که از آن روایت  
 فاسد حکم کرده اند که امام را گرفته خوانده ان با ستمی و بی عدالتی و بی احترامی  
 امامیه در کتب خود خطبه حضرت امام را روایت کرده اند و بی احترامی و بی عدالتی  
 ما فعلت انتقام علیکم و در خطبه دیگر که شریف مرسله در باب الفصول هر دو آورده  
 اند ثبت است که حضرت امام فرمود لا ابرم الا علی بن ابی طالب و من سخطه ان یفکنا  
 حقانی و نه فطرت الصلاح الا الله و قطع القننه و نه فتنه و نه فتنه و نه فتنه و نه فتنه  
 سانی و تحاربوا من جارب بنی وایت ان جارب بنی وایت ان جارب بنی وایت ان جارب بنی  
 بنک الاصلاح و درین هر دو خطبه دلیل صریح بر استقامت و تقیض و تسلیم ریاست  
 و ملک و تصرف بسوی معاویه از این بسیار است که در مابین آنکه بنابر رعایت  
 مصالح که شایان حضرت امام بن ابی حمزه بود این صلح فرمود و در خطبه ثانیه صریح بر  
 فریق ثانی معلوم میشود زیرا که حضرت امام با کفار و منافقان و فتنه خیزان نیست بلکه



بلکه ترک قتال و غلبه ایشان عین شهادت است قوله تعالی وقاتلوهم حتی لا تكون فتنة و  
 يكون الدين لله و نیز سابق گذشت که صاحب الفصول و غیره از علماء امامیه زوایت  
 کرده اند عزیزی مخفف انه قال کان الحسین بن علی مبدء الکراهیه لاکان بن الحسین  
 صلح معاویه و یقول بوجوه انقی کان احب الی ما فعله انی و این کلام حضرت امام سید  
 نیز دلیل صریح است بر آنکه تفویض و تسلیم بنابر لاجار که دور ماندگی نبود زیرا که  
 حرکات اضطراری اصل عتاب و شکایت نمی باشد قاعده مقر است ان ضرورت  
 تبیع المخطورات و نیز در کلام سعادت فرجام حضرت امام شافعی که از کتب شیعه  
 مرویست دلیل است بر آنکه کراهیت فعل امام وقت و ناخوشی از وظایف عموم  
 بنابر آنکه خلاف مصلحت معقوله خود است قباحی ندارد و نیز معلوم شد که کار  
 دین را هم در عایت مصالح وقت و حال اختلاف واقع شده و نیز ناخوشی  
 و موجب قبح و یکی از جانبین نه گردیده این دو فایده عمده را بسیار نفیست  
 باید داشت و هرگز از دست نباید داد که جای کار حواصنه آمد و نیز مقام باید داشت  
 که بعضی از جهال امامیه از راه فرط غنا و تقصب گویند که زوایل سنت بعد از عثمان  
 امام معاویه بن ابی سفیان است و این کلامی است ناشی از کمال وقاحت شوخ خمی  
 و دودخ گویم بر رو گو و الا بهر حال فارسی خوان بلکه طفل و بستان که عقاید نام فاسد  
 سنت را که نظم مولانا نور الدین عبد الرحمن جلی است خوانده یا ویده باشد یقین  
 که اصل سنت قاطبه اجماع دارند بر آنکه معاویه بن ابی سفیان از ابتدای امامت حضرت امیر  
 لغایت تفویض حضرت امام حسن با نیغاه بود که الاماعت امام وقت شدت بعد از تفویض  
 امام بدو از ملوک شد نهایتش آنکه ملوک نواحی را جدا جدا امام منصوب میساز و آنها را  
 اولاد و خویش میسازد و این ملک سلطان عام بود بر جمیع ممالک مسلم که بنابر مصلحت و در هر  
 امام این عموم سلطنت او را افرمود بود و گاهی بعضی قریب اتباع امام بودند و گاهی بعضی







عداوة و بغض را مرتب بر محض ایمان بی قید عمل صالح کرده اند پس این دو مسأله  
معنی ترک عداوت و بغض و احتراز از لعن که لازم طلب مغفرت است باین شخص  
بایمان ضرور شد و اگر ازین قبل آیات را در قرآن انقض کثیر میسر بر آید و اما  
الغیرت پس در کتب امامیه بخاطر رسیده که حضرت امیر از لعن اهل شام منع  
فرمود و از منع حضرت امیر متنع شدن کار اهل سنت نیست آری شیعه در تعقیب  
گفته اند که منع حضرت امیر نه باین بود که اهل شام مستحق لعنت نبودند بلکه تهدید  
و حسن کلام بایران خود تعلیم میفرمود و چنانچه این لفظ که در روایت منع وارد است  
بر معنی دلالت دارد و فانی اگره لکم ان تکلوا سبأ بین اهل سنت کونید که هر چه حضرت  
امیر برای ما کرده و شمت ما و از چشم محبوب داریم بلکه قربت و عبادت نماید ما را  
حکم امام خود بجا باید آورد و مکرده و را مکرده باید و شمت را چه که ایت را امام میداند  
در نیز اهل سنت گفته اند که در نهج البلاغه روایتی دیگر موجود است که شیعه از ان شیم  
پوشی میکنند و آن روایت صریح و دلالت دارد بر آنکه نافع لقاء شرکت اسلام  
و اخوت ایمانی بود و هوانه لا سمع لعن اهل الشام اصحاب خطب قال اصبحنا قاتلا  
انخوانا فی الاسلام علی ما دخل فی من الزیغ و الاوجاج الشبهة و التایل و یوز  
روایت در کتب صحیح امامیه نیز موجود است و بخاطر روایت اولی نیز در کتب شیعیه  
است و دلالت دارد بر آنکه نافع از لعن ترک اعتیاد و زبان در را و اصلاح ادب  
گفت و خواست کردیم بر آنکه روایت اولی در حق کسانی است که لعن باوصف  
میکردند که ان در شیعیه جایز است اما مبلغان شریعت را مثل انبیا برای استیجاب  
صفات ضروری و محققان لعن در کلام خود استعمال نمایند و دیگر از آنکه این  
ندارد و در بیان شان در کلام مذکور آن لعن هم خود کشوند و در حق کسی که ایت آن ندارد  
نیز نمیخواهند کرد و مکرده و ترک است که بطریق وظیفه ثبات و لعن بعد از اسارت و لعن بعد از

عداوة و بغض را مرتب بر محض ایمان بی قید عمل صالح کرده اند پس این دو مسأله  
معنی ترک عداوت و بغض و احتراز از لعن که لازم طلب مغفرت است باین شخص  
بایمان ضرور شد و اگر ازین قبل آیات را در قرآن انقض کثیر میسر بر آید و اما  
الغیرت پس در کتب امامیه بخاطر رسیده که حضرت امیر از لعن اهل شام منع  
فرمود و از منع حضرت امیر متنع شدن کار اهل سنت نیست آری شیعه در تعقیب  
گفته اند که منع حضرت امیر نه باین بود که اهل شام مستحق لعنت نبودند بلکه تهدید  
و حسن کلام بایران خود تعلیم میفرمود و چنانچه این لفظ که در روایت منع وارد است  
بر معنی دلالت دارد و فانی اگره لکم ان تکلوا سبأ بین اهل سنت کونید که هر چه حضرت  
امیر برای ما کرده و شمت ما و از چشم محبوب داریم بلکه قربت و عبادت نماید ما را  
حکم امام خود بجا باید آورد و مکرده و را مکرده باید و شمت را چه که ایت را امام میداند  
در نیز اهل سنت گفته اند که در نهج البلاغه روایتی دیگر موجود است که شیعه از ان شیم  
پوشی میکنند و آن روایت صریح و دلالت دارد بر آنکه نافع لقاء شرکت اسلام  
و اخوت ایمانی بود و هوانه لا سمع لعن اهل الشام اصحاب خطب قال اصبحنا قاتلا  
انخوانا فی الاسلام علی ما دخل فی من الزیغ و الاوجاج الشبهة و التایل و یوز  
روایت در کتب صحیح امامیه نیز موجود است و بخاطر روایت اولی نیز در کتب شیعیه  
است و دلالت دارد بر آنکه نافع از لعن ترک اعتیاد و زبان در را و اصلاح ادب  
گفت و خواست کردیم بر آنکه روایت اولی در حق کسانی است که لعن باوصف  
میکردند که ان در شیعیه جایز است اما مبلغان شریعت را مثل انبیا برای استیجاب  
صفات ضروری و محققان لعن در کلام خود استعمال نمایند و دیگر از آنکه این  
ندارد و در بیان شان در کلام مذکور آن لعن هم خود کشوند و در حق کسی که ایت آن ندارد  
نیز نمیخواهند کرد و مکرده و ترک است که بطریق وظیفه ثبات و لعن بعد از اسارت و لعن بعد از







[illegible]



[illegible]



وعده فرمود کسانی را که در وقت نزول سوره نور ایمان آورده و کل صحاح کرده بودند  
 بلکه جمعی را از ایشان خلیفه ساخته و بر زمین مسلط کند مثل خلیفه ساضن کسانی که بتبر  
 از ایشان گذشته اند مثل حضرت داود که در حق ایشان یاد او و انما جعلناک  
 خلیفه فی الارض و دیگر انبیا بنی اسرائیل و نیز وعده فرمود که دین ایشان را که مرخص  
 و پسندیده خداست در زمین بماند یعنی رواج و شیعیان عطا فرماید و مستحق  
 گرداند و نیز وعده کرد که اینهار ابدل خوشی که در آنوقت داشتند اسیر گلی از سر  
 فرمایند پس مجموع این امور چون در وعده الهی داخل شدند واقع شد فی انذوالاخر  
 در وعده صحیح لازم آید و مجموع این امور در اسواران خلفا و ثلثه واقع شده زیرا که  
 مهدی در وقت نزول این سوره بالاجماع موجود نبود و حضرت امیر اکرم در آنوقت  
 موجود بود لیکن رواج دین ایشان که مرضی الهی و پسندیده اوست بر عجم شیعه  
 حاصل نشد چنانچه در تفسیر الانبیا و الایمه شریف مرضی نصیر نموده است بلکه حضرت امیر  
 و شیعه او همیشه دین خود را اخفا فرموده اند و در پرده دین مخفی نگه داشتند و اسیر گلی  
 خوف نیز در زمان ایشان حاصل نبود چنانکه اصل امامت ایشان را بلاد کثیره و اقطار طویل  
 مثل شام و مصر و مغرب معکوماند چنانچه جای قبول احکام ایشان و همیشه از افواج شام و  
 و هراس لاحق بحال و شکریان انجمنایند و معجز حضرت امیر رض بکفر و است از انجازه و  
 لفظ جمع را بر یک کس حمل نمودن خلاف اصول شیعه است لا اقل کسی باینده تا الفاظ  
 جمع در است افتد و انامیه دیگر که بعد از حضرت امیر عیسی باشند چه حرف توان زد که هم در آن  
 حاضر بودند و هم تسلط ایشان در زمین و رواج دین پسندیده ایشان بر عجم شیعه واقع  
 و هم امن نداشتند بلکه همیشه خائف و محتش بودند پس لازم آمد که خلفا و ثلثه از جانب الهی  
 موعود با استتمالات باشند و دینی که در زمان ایشان رواج یافته مرضی پسندیده  
 خدا باشد و هم بر است معنی خلافت حقه که مراد است امامت است و ملا بعد از آنکه بعد











































لشاه ایران بخیار ولا القاب ان برد و اما الشورک للها جری الاضا فان اجتماع  
على رجل و سموه اما كان المدعى في خان خرج منهم خارج الطعن او بدعة رده الى ما خرج منه  
فان الى قاتله على اتباعه غير سبيل المؤمنين و ولاه الامهات و له و اصلا جهنم و ساء  
مصير ابيد و انت كه منتهى كوشش علماء اماميه و امثال ابن رضوي طاهر است  
كه كونيديون باب محاربات الخصم لغني دلائل الزام است مركز مقدمات مسلم  
كه عند التمدل مسلم نباشند و درين تاويل بلكه تحريف بلكه تكذيب عاقل را غرر فكر بايد كرد  
اول كلام معصوم را بر آنچه مطابق نفس الامر نباشد حمل نمودن باز چشم پوشي كردن از ابطال  
و جواب كلام كه زايد بر قدر الزام است زيرا كه الزام حين قدر حاصل ميشد كه ذكوت  
ميفرود و عبارت باسته كه فاذا اجتمعوا على رجل و سموه اما ما الى اخره است و الزام  
دخل ندارد و امام معصوم كذب بياصل جبرائيلان آرد و انهم بربك ان كان الله  
و اصلا جهنم و ساء مصير اجمال نشاط تحريف و تاكيد و تكذيب و عاذ الله من سوء الظن و اگر  
از شبهه در كذريه دليل الزامی راسه بايد كه مقدمات او عند الخصم مسلم باشد و حوی  
معتقد اين مقدمات بود كه براي الزام او انجناب اين مقدمات را ترتيب دهد و تسليم نماید  
تاها محويه در كتب اماميه و زير يد تحريف ذكر ابو حضرت امير منقول و مذکور اند و سب  
اول است كه هر مسلمان فرشي خواهد از مهاجرين اولين باشد خواه از غير ايشان چون  
قادر بر تفقيه احكام و جهاد و كفار و سياست رعایا و تجهيز و جوش و حمايت حوزه هلام و حفظ  
شعور و دفع مفاسد باشد و جامع از مسلمين با او بيعت نمایند خواه اهل اعراق و خواه اهل  
و خواه اهل طريقه و امام است هر چون كه باشد و بهر جهت او عا و امامت خود ميكرد و بعد  
از قصه حكيم و الاكلام كس از مهاجرين انصار را بيعت کرده بود و او را من بين الناس  
اختيار نمود و حضرت امير را كه اتباع نمی كرد و امامت ايشان را نكر ميشد زياران خود  
انجناب را ستم ميكرد و سعی در قتل عثمان و حمايت قاتلانش كه نزد او سگاني الارض با فساد بودند و

سید خبیه بن علی بن ابی طالب علیه السلام  
در بیان فضیلت خود و بیان آنکه  
او را از طرف خداوند تعالی  
برای هدایت امت مقرر فرموده  
است و این را در حدیثی از  
عنه علیه السلام مشاهده می  
کنیم که فرموده است: «ما  
جعل الله لي من الدنيا الا  
هذا و هذا» و این دو چیز  
یعنی دنیا و آخرت را برای  
خود نگذاشته و آنرا را  
فقط برای هدایت امت  
مقرر فرموده است.

و این را در حدیثی از  
عنه علیه السلام مشاهده  
میکنیم که فرموده است:  
«ما جعل الله لي من الدنيا  
الا هذا و هذا» و این  
دو چیز یعنی دنیا و  
آخرت را برای خود  
نگذاشته و آنرا را  
فقط برای هدایت امت  
مقرر فرموده است.

و این را در حدیثی از  
عنه علیه السلام مشاهده  
میکنیم که فرموده است:  
«ما جعل الله لي من الدنيا  
الا هذا و هذا» و این  
دو چیز یعنی دنیا و  
آخرت را برای خود  
نگذاشته و آنرا را  
فقط برای هدایت امت  
مقرر فرموده است.







در این عبارت دست و پا کم کنند و مضطربانه بتوجهیات رکیکه دست اندازند که قابل  
 ذکر نیست مگر بحیثیه نسبت الحاظ سامع یا تنبیه بر مقدار غور این دو اندک آن قیاس  
 نزد ایشان آنست که انجذاب گاه گاه اوصاف بدیخ تخمین بنابر تجاذب قلوب ماکر  
 و تمالت رعایا خود که خیلی معتقد حسن برت شیخین و انتظام امور دین در عهد ایشان  
 بود و بیان میفرمود این عبارت هم از ان واد است لیکن بر عاقل منصف پوشیده  
 نیست که ده دروغ مو که قبلم نسبت بجناب معصومی نمودن که برای غرض سهل دنیا  
 یعنی ولداری چند کس بجهت حصول انتظام ریاست ظاهر که تحقق آن غرض هم ممکن  
 نبود بلکه ایس از و حاصل شده بود و غرض دین بالکل فوت میشد که انتقام غرض  
 و جبار را که صریح عصبیان رسول صلی الله علیه و سلم بلکه از ادبش گرفته و  
 تحریف کتاب الله و تبدیل دین خدا نموده استایش نماید حال آنکه حدیث صحیح از  
 مع الفاسق غضب الرب شنیده باشند از کتاب میکرو از دین و دیانت عقل و  
 کیاست چه قدر بعید است و که ام ضرورت بلبی و اینهمه تا کیدات و مبالغه و ایمان غلط  
 شده بود اگر مجرد مع ایشان بحسن انتظام امور خلافت نیاید بصحبت سهل منطوق  
 می بود این ده دروغ گفتن چه لازم بود همین قدر میفرمود که بعد از فلان  
 جاهد الکفره و المردین و شیع بسعید الاسلام فی البلدان و وضع الجزیه و سنجی  
 المساجد و لم تقع فی خلافته فتنه و مانند این درین مضامین و مضامینی که عبارت  
 حضرت امیر مندرج اند تفاوت اسمان و زمین است از معصوم می آمد که  
 باطل را با نیرنگه بستاند و جمعی کثیر را که اکثر امت ایشان اند بکلام خود در خلا  
 اندازد و چه نسبت که موجب قدح در خود شن باشد از مدح کفره فخره و حکم به قرب  
 و صلاح باطن ایشان بجهل آورد بلکه بر ذمه انجذاب واجب بود که قوا و  
 و معائب و مثالب آن جماعه را بر ملا تفصیل تمام اظهار فرمایند تا مردم از آنها

چون معنی کرده شود فاسق را غضب کبر دروغ طاری

چون معنی کرده شود فاسق را غضب کبر دروغ طاری

چون معنی کرده شود فاسق را غضب کبر دروغ طاری



[illegible]

اسد بابیان و حسن ظن نسبت بایشان باشد و در وسط صلوات بقیه مطالب  
 حدیث صحیح افکروا الفاسق باینچه نذره الناس و اگر این قسم اغواض دنیوی را در نظر  
 این بزرگواران قدری ووقعی باشد در میان مکاران و مغروران دنیا طلب که همیشه  
 ریاست مرکب این قسم امور شنیده و خوش آسود و خوش فخران میشوند و در میان  
 این اظهار پاک کرده خدا فرقی نماند شاو کلا که حضرت امیر الانبیا غرض فاسد و ثامن  
 پاک او تواند شد و بعضی از ایا میر گفته اند که مرا و انجناب ازینم و شخصی دیگر است از جمله  
 صحابه رسول صلعم که در زبان آنسر و غنوده و قبل از وقوع فتنه ازینجهان گذشت  
 و روانی بمن قول ریاست دیده و اختیار نموده و اینجا هم عقل را کار فرمایید شد و اوصا  
 مذکوره را قیاس باید کرد که بر این شخص منطق می توان شد شد بانه در زبان آنسر صلعم  
 وحی نازل می شد و غیر موجود بود و اواعط و تقویم او و اقامت سنت و دیگر  
 چرا می کرد و اگر می کرد و نام و نشان او چرا معلوم نمی شد و کدام عاقل تجویز میکند که  
 در زمان آنسر و شخصی میر و مردم است را در اینها پراکنده که موجب حیرت مکران و استغما  
 اهل هدایت باشند بکار و حال که نفس این بنیاد صلعم هنوز در اینها موجود است و  
 نازل میشود و فیض الهی و مبدا و تکمیل و این تمام نعمت و در جوش است بعضی از ایا  
 چنین گفته اند که غرض حضرت امیر توح عثمان و تعرض بر او بود که او سیرت چنین است  
 فتنه و فساد و در زبان او بسیار واقع شد و این توضیح بوج ترا بر دو توضیح سابق  
 است اول آنکه توح عثمان همان قدر حاصل میشد که در روی این دو دروغ گفتن  
 لازم نمی آمد دوم آنکه اگر سیرت بنحین مجبور بود پس ااست آنها ثابت شد و اگر مجبور  
 نبود پس عثمان را بر بزرگ آن سیرت مذمومه توح چه اسیرت می نمودم آنکه مخافت عثمان مرست  
 شیخین را بر گفته درین عبارت مذکور نیست لاصرا نه و الاشارة و این عبارت در خطبها و کوفی  
 شده در آنوقت عثمان کجا بود و وقتیکه کجا گذشت که است بر عدم سیرت تمام امور خلافت و زمان

[illegible][illegible]







که فلان بار غار فلانی است پس فضیلت او بر جمیع اصحاب پیغمبر در معنی مصاحبت ثابت  
 شد و لا اقل از اصحاب جمیع پیغمبر و حق با قطع افضل شد و هر که از جمیع اصحاب پیغمبر ان  
 افضل باشد البته لایق امامت و خلافت خواهد بود زیرا که در آنها هم مردم که لایق اینکارند  
 مثل کالب بن یوفی که از اصحاب حضرت موی خلیفه انتخاب شد بعد از حضرت یونس و اصف  
 بن برخیا از اصحاب حضرت سلیمان نیز لایق اینکار بود و اگر از نسبه و درک شتم لا اقل خود  
 حقوق عامه مسلمین فضلا عن عمرة الرسول خود از و بصدور نخواهد آمد و الا فضیلت بکله فضیلت  
 منقود خواهد شد دوم آنکه چون صحابه رسول من حیث المجموع افضل از اصحاب جمیع پیغمبر  
 شدند لا بد جور و غلبه و غصب حقوق اهل بیت رسول صلعم و تحقیر و امانت آن خاندان عالیشان  
 نه خواهند کرد زیرا که هیچکس از اصحاب پیغمبر ان این فعل شنیع نکرده اگر انچه  
 مساوی اصحاب جمیع پیغمبر ان میشد لازم بود که مرتکب این کارهای شنیع نشوند چرا  
 آنکه افضل باشند و مرتکب این امور شوند و در مقام امام فخر الدین را از تصریح دارد  
 بغایت دجس و دهن نشین گفته است که فرقه روافض نزد من کمتر از مورچه سلیمان اند  
 عقل و اعتقاد نیک پیغمبر خود زیرا که مورچه سلیمان بنایان خود گفت که یا ایها النمل اخلوا  
 مساکنکم لا یحسبکم سلیمان و جنوده و هم لا یسعون یعنی ای فرقه موران در  
 سوراخها خود در آید مباد الشکر ان سلیمان شمارا نادانست یا ایها الناس  
 پس بقدر فهمید که فرقه پیاه و شکریان که در ظلم و تعد بغایت بصرفه و سب و بد  
 می باشند میرکت صحبت پیغمبر افتد و همدیشه اند و صحبت سیرکسنی و زانها  
 شے تاثیر کرده که دیده و دانسته بر مورچه ضعیف هم ظلم نخواهند کرد بلکه در تحت  
 الاقدام پا بال هم نخواهند کرد و گروه روافض هرگز نه فهمیدند که صحبت پیغمبر غم  
 المرسلین که افضل پیغمبر ان است در صحابه کبار خود که دایما ملازم انتخاب  
 بودند و بار غار و رفیق تنگ را گفته می شدند تا نیری گروه باشند و خیانت و















بر ان مصر با شسته بخوم انکه حقتالی در این تقسیم بعد از ذکر فقر امیر مہاجرین میفرماید اول انکه بحکم  
الصادقون و جمیع مہاجرین ابو بکر رضی اللہ عنہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم می گفتن دین اگر وظیفہ  
نہ باشد آنہا صادق نہ باشند و بہ خلاف النص جمیع انکہ با ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ جمع  
کہ اصلا درینہ قدسات و پاس سمران و پدران و پدران و اقارب خود ننمودند و انہا را برادرین  
و سر نام بریدند و بر شقیبہا چا و صبر کردند و محنت ماکشیدند و اینچہ مخالف تر سیدند و خود  
را بار نامبرای دین بکشتن و اودن چنانچہ امیر المومنین بر ایشان نیز شہادتین مہنی در  
خطبہا نمود و دادہ کہ اسبجی نقلہا فی باب طاعن الصحابہ و چون جماعہ کہ حال ایشان چنین  
باشد بر امری اتفاق کنند البدان امر خلاف شرع نخواہد بود و اینچہ انکہ اتفاق جماعہ صحابہ رضی  
اللہ عنہم با ابو بکر رضی اللہ عنہ واقع شد و ہر چہ متفق علیہ جماعہ است باشد حق است و خلاف آن باطل  
بدلیل انچہ در نہج البلاغہ کہ با جماعہ شیعہ صحیح و متواتر است از امیر المومنین رضی اللہ عنہ روایت نمودہ  
کلامہ الزنوا السواد الاعظم فان اللہ علی الجماعۃ و ایاکم و الفرقة فان الشاذ من الناس  
الشیطان کما ان الشاذ من الغنم للذیب و ایضا در شرح نہج البلاغہ کہ تصنیف امامیہ  
اند نوشته اند ما صحیح عن امیر المومنین رضی اللہ عنہ کہ لے معاویہ الا ان للناس  
جماعۃ ید اللہ علیہا و غضب اللہ علی من خالفہا فنفک قبل حلول الغضب  
و قد اورد الرضا بعضہا فی کتابہ و اسقط منہ صدرہ لکونہ مخالف لالذنب المبنی علی  
الفرقة فروئے اخرہ و ہو قولہ و اتق اللہ فی الدیک و انظر فی حقہ علیک و ایضا  
فی شرح نہج البلاغہ لامامیہ و المقرنہ ما کتب الے معاویہ و انکنت  
الا بجلال من المہاجرین اوردت کما اورد و او اصدرت کما اصدر و او ما کان اللہ  
بجسمہ الضلال این کتاب را ہم رضی اللہ عنہ ابتر کردہ پارہ را در نہج البلاغہ  
آوردہ و ہو اما بعد فقہ و رد علی کتاب امری لیس لہ لہیر یدیدہ و لا قائلہ  
یہ شدہ لیکن این عبارت را صدر کتاب دیگر ساخته و این رضی

[illegible]















تصیف شده و ظاهر است که اهل سنت را مقصدی جواب آن دلائل شدن بر اهل سنت  
 باز خدایا مگر نقل آن دلائل برای اظهار دانش مندی و خوش تقریری این بزرگواران  
 کرده آید تا بر مکرر موضوع و مقدمه مدخله تنبیه کرده شود و دوم دلائل داله بر استحقاق امامت  
 حضرت امیر را و آنکه آنجناب در وقت از اوقات خلیفه بر حق و امام مطلق است و این  
 دلائل را نیز اهل سنت اقامت کرده اند و مقابل فواصی و خواص که منکر امامت حضرت امیر  
 بودند و در استحقاق آنجناب این منصب کار قیام میکردند و آنچه از آن دلائل استفاد  
 شود همین قدر است که آنحضرت مستحق خلافت راشده است و امامت او مرضی نیست  
 شارع است بی تعیین وقت و زمان و بی تخصیص بر اتصال زمان او بر زمان نبوت یا اتصال  
 او از زمان نبوت و مقصدی جواب این دلائل اهل سنت البته نخواهند شد که حدیثی است  
 نشان و خلاصه مطلب این است که در بعضی جاها بر آئینیه هر یک دو مقدمه مختصر است این  
 دوران دلائل افزوده اند و بر عموم و تقریب تمام کرده و سیوم دلائلی که دلالت دارند بر امامت  
 آن جناب بلا تفصیل سلب استحقاق امامت از غیر آنجناب و در حقیقت دلائل مختصه  
 شیعه و آنچه متفرق اند با آنحضرت آن همین قسم اخیر است و این قسم بسیار اقل قلیل است و مختص  
 المقدمات که تعلیل یعنی کتاب و عزت بزرگدین مقدمات آن دلائل دو کواصداق و  
 شاه عادل اند پس درین رساله از هر قسم یک یا دو کنیم قسم اخیر را بالا استغیا  
 بیان نماییم و بر متن و موقوف آن خبر دار سازیم حقیقت دلائل ایشان معلوم شود و لا یقین  
 و مباوے آن دلائل می یابند که مسلم الثبوت اهل سنت هم باشند زیرا که عرض از اوقات  
 دلائل الزام اهل سنت است و الا هر گاه که خود کند در کوچ خود شیخ را آن است روایا  
 شیعه و اصول اینها را که در ابواب سابقه حال تفصیل گذشت اهل سنت چه  
 نمی خرد پس یا از قبیل آیات قرآنی خواهند بود یا احادیث متفق علیه یا دلائل عقلیه  
 یا خود از مقدمات مسلمة فیه یا از مطاعن خلفاء آنکه در باب سلب استحقاق



امامت از آنها می آید و چون باب مطاعن علیّه معقود خواهد شد تمام مسئله را درین باب  
آورده شود اما الایات فتنها قوله تعالی انما اولیکم الدور و رسولہ والذین امنوا الذین یقینون  
السنوة و یؤتون الزکوة و هم را کون کونید کمال نفی اجماع دارند که این آیت و نشان  
حضرت امیر نازل شده و قتی آنحضرت خود در احوالات کوع بسایل داد و کلانها مقید  
حضرت و لفظ ولی بمعنی متصرف در امور و ظاہر است که در اینجا تصرف عام جمیع مملکت  
مراد است که مساوی امامت است بقرینه ضم ولایت او با ولایت خدا و رسول  
پس امامت انجذاب ثابت شد و نفی امامت غیر او بحجیه مستقدا کشت  
هو الذی جواب بچند وجه داده اند اول نقصان آنکه اگر این دلیل دلالت کند بر  
امامت امیر متعم از و خیا نچه تقریر کرده اند نیز دلالت کند بر نفی امامت امیر متباخر از و  
همان تقریر بعینه پس باید که سبطین من بعد بهما من الایة امام نباشند اگر شیعه این را بگوید  
باشند باین دلیل تمسک نمایند حاصل آنکه منبای این استلال بوجهی که در مقابل اهل سنت  
میگذرد بر یک حضرت و حضرت خیا نچه اهل سنت را منصرفت شیعه را نیز منصرفت است بر آنکه  
امامت امیر پیشین و پسین همه باطل میگردد و هر چند در باب اهل سنت هم باطل نیست اما در باب  
شیعه هم در بطلان مقصوری ندارد بلکه اگر اهل سنت را نقصان سه امام شیعه بخواب  
را نقصان باز ده امام شد از سه تا باز ده فرقی نه است پوشیده نیست غیر از  
حضرت امیر که با اتفاق امام است و دیگر امام مانند پیغمبر است که از زقیان  
و امن کشان گذشتی بگوشت خاک ما هم براید و رفته باشد و اگر جواب این نقصان  
باین طریق و است که مراد حضرت ولایت است در انجذاب فی بعض الاوقات یعنی در  
وقت امامت خود نه در وقت امامت سبطین من بعد بهما که تو هم حجابا بالوافق  
ندید ما نیز همین است که ولایت عامه و انجذاب است فی بعض  
الاقوات محصور بود و ان وقت وقت امامت انجذاب است



است نه پیش از آن که زمان امامت خلفاء ثلثه بود و اگر گویند که اگر حضرت امیر  
 در زمان خلفاء ثلثه صاحب ولایت عامه نبود نقضی بجناب او لازم می آمد بطلان  
 وقت امامت سبطین که چون در قید حیات نبود امامت دیگری در حق او موجب  
 نقض شد لان لموت روافع لجميع الاحکام الذبویه گوئیم این استدلال دیگر شده است لا  
 بآیت نماذیر که بنمای این استدلال بر دو مقدمه است اول آنکه صاحب ولایت عامه  
 را حد و لا دیگری بودن و لونی وقت من الاوقات نقض است دوم آنکه صاحب ولایت  
 عامه را هیچ گونه در هیچ وقت نقضی لاحق نباشد و این هر دو مقدمه از آیت کجا فهمیده میشود  
 این صفت را در عرف متناظره فرار گویند که از دلیلی بدلیلی دیگر انتقال نمایند بی انفصال  
 برخاسته در مقدمات دلیل اول اما بالا قرار و اما بالا اثبات و اگر این فرار را هم که از این  
 نیز در مقدمات این استدلال انتقال خواهیم کرد و خواهیم گفت که هر دو مقدمه بالکل  
 است و این استدلال نیز منقوض است بحضرت سبطین که در زمان ولایت حضرت امیر  
 مستقل بالولایت بودند و در ولایت دیگری بودند و نیز منقوض است بحضرت امیر در زمان  
 ولایت غیر صلح عمری حال و ششند پس صاحب ولایت عامه را در بعضی اوقات در ولایت  
 دیگری بودن نقض نیست و اگر بالفرض نقض است پس صاحب ولایت عامه را این نقض لاحق  
 فبطال الاستدلال الذی فرغتم التیمیج المقدمات جواب دوم حضرت شیخ ابراهیم کرد  
 علیه الرحمه و دیگر اهل سنت نوشته اند که ولایت الذین امنوا در زمان خطاب البته مراد  
 نیست بالاجماع زیرا که زمان خطاب زمان وجودی بود و امامت نیابتی است بعد  
 موت او پس چون زمان خطاب مراد شد لابد زمان متاخر خواهد بود از موت پیغمبر  
 را حدی نیست بعد چهار سال باشد یا بعدیت و چهار سال پس این دلیل هم غیر محل  
 نزاع قیام شده و دعای شیعہ یعنی امامت بلا فصل حاصل نکشت و اگر نظر فیضیه در مقدمات  
 این دلیل نائیم اول اجماع مفسرین بر آنست که علماء تفسیر را در تفسیر قول این آیت

سید ابوالحسن  
 در بیان این  
 است و در بعضی  
 روایات دیگر



است ابو بکر تفاسیرش که صاحب تفسیر مشهور است از حضرت امام ابو جعفر محمد الباقر علیه السلام  
 روایت نموده که نزالت فی اممها جبرئیل الانصار کونینہ کفبت ما شئیدہ ایم نزالت فی علی بن  
 ابیطالب امام فرمود ہونہم یعنی انجذاب نیز در مہاجرین و انصار داخل است و این روایت  
 بسیار موافق است لفظ الذین را وضع جمع را کہ در تفسیر و یونون و یوم را کہون را مذہ  
 است و جمعی از مفسرین از عکرمہ روایت کرده اند کہ نزالت فی شہان الی بکر و مویہ بن قحط  
 سابق ایتہ است کہ در قتال مرتدین واقع است و این قول کہ نزالت فی علی بن ابیطالب و  
 روایت قصہ سابل و تصدق بیاختہ در حالت رکوع فقط تعلیل آن متعذر است و محض  
 اہل سنت فاطمہ ثعلبی را در روایات اورا بجوی نمی شمارند و اورا طایل خطاب داده اند کہ  
 در رطب و یابس تفرقہ نمیکند و بیشتر روایات اورا تفسیر از کلمی است عن اصحاب و ہی  
 مایروی من التفسیر عنہم وقاضی شمس الدین بن خلکان در حال کلمی گفته است کہ کان کلمی بن  
 اصحاب عبد اللہ بن سبا الذی کان یقول ان علی بن ابیطالب لم میت و انه رجع الی اللہ  
 و بعضی از روایات تعلیمی منتهی میشوند بحدیث مروان السدی الصغیر و اورا سلسلہ کتب و  
 دانند و رافضی خالی بوده است و صاحب باب التفسیر آورده کہ در شان عبادۃ بن  
 نازل شدہ وقتی کہ از خلفا خود کہ یہودیان بودند تبرا نمود بر خلاف عبد اللہ بن ابی  
 کہ او تبرا نہ کرد و از حمایت و خیر خواہی انہا دست بردار شد و انیقول مناسبت تمام دارد  
 یا سابق ایتہ زیرا کہ بعد ازین آیات الذین امنوا لا تتخذوا الیہود و النصار اولیا و اورا  
 و جماعہ از مفسرین کونید کہ چون عبد اللہ بن سلام کہ از اہل بار یہود بود و شہرت  
 سلام شہرت شد تمام قبیلہ او اورا ترک نمود و با قطع سلوک نمود او شکایت بن  
 حادثہ بحضور رسالت پناہ آورد و گفت یا رسول ان قومنا یجروننا پس بن آیت نازل شد  
 ذہ باعتبار فن حدیث است قول اصح الاقوال است دوم آنکہ لفظ اوسے مشکک است در  
 معانی بسیار المحب و الناصر و الصدیق و المتضر فی الامر و از لفظ مشکک یک

الباقی فی التفسیر

آیتہ الذین اتخذوا الذین امنوا اولیا و الذین امنوا لا تتخذوا الیہود و النصار اولیا و اورا  
 مشکک و الکفار و اولیا ۱۱۱







بر آن معنی بلا ضرورت نیز جایز است که ما هو المقر فی محله و نیز کونیم حل یونون الزکوة بر قصد  
 خاتم سبیل مثل حل لفظ رکوع است بر غیر معنی شرعی او فاما هو جوا کفیه فهو بانها اگر  
 بلکه ذکر رکوع بعد از اقامت صلوات موبد یا است که تکرار لازم نیاید و ذکر رکوة بعد از اقامت  
 صلوة مخالف است با که در عرف قدسان هر جا رکوة را مقرون بصلوة حتی آنکه در اذان  
 رکوة مفروضه می باشد نه تصدق مطلقا و اگر رکوع را بر معنی تحقیقش حل کنیم باز هم حال از  
 یقین الصلوة است تمام مبر جمیع مومنین را زیرا که احتراز است از نماز نبود کفالی از رکوع  
 بود و در صورتی نبی از موا لاه یهود که بعد از این آیت وارد است بسیار بسیار است  
 و نیز اگر حال از یونون الزکوة شود صفت معنی ماند بلکه در مفهوم یقین الصلوة مقصور  
 آرد جمیع فضیلت نماز آنست که خالی باشد از هر عملی که مخلوق نماز را در خواست قلیل خواهش  
 خاتیش آنکه کثیر مفید نماز نیست و قلیل غیر مفید اما در معنی اقامت صلوة البته مقصور می آورد  
 و کلام الهی را بر تناقض و مخالف حل کردن رویت و معنی این قید را با لاجماع مطلق نیست  
 لا طر و اولی عکس و صحیح است پس در تعلیق حکام است باین قید لغویت کلام را بر تعالی  
 لازم می آید مانند آنکه گویند قابل با و شما هست شما کسی است که خامه شرح دارد و اگر آنست که  
 اگر این است دلیل حضرات است در حضرت امیر باشد آیات دیگر معارض او خوانند و در اینجا  
 شیعه را نیز متکلم بمعارضه او در اثبات امامت ائمه اطهار ضرور خواهد افتاد و دلیل آن  
 متکلم است که معارض آیات ناصیه بر خلافت خلفا و ثلثه سابق تحریر نموده شد و احتجاج  
 آنکه ملا محمد باقر صاحب اطهار را بحق برای تصحیح این استدلال بر معنی خود سعی  
 را نهایت رسانیده حال آنکه کلمات او در مقام با وجود بینه نسبت با مثال خود نمی دارد  
 خیلی بی مغز واقع شده اند بنا بر نحوه و ششندی امتا زان این فقره را نیز اقل کرده شود  
 و چنانکه او را غلط افتاده بیان کرده اند از آنجه آنکه ملا محمد باقر گفته که امر محبت و دوستی  
 و اشتراک خدا و رسول خدا یقین که بطریق وجوب است پس امر محبت و ولایت مومنین

نفاذ امر است در خارج است

نفاذ امر است در خارج است  
 از این جهت که در خارج است  
 با یونون الزکوة  
 لا طر و اولی عکس و صحیح  
 مستند است  
 در حق افکار است  
 و اما عکس بر  
 برای آنکه در حق  
 با یونون الزکوة  
 از این جهت که در خارج است  
 انبیا و ائمه  
 ثابت است  
 حنین می باشد  
 و احتمال آنکه  
 که در حق است  
 و با یونون الزکوة



مومنین متصف بصفات مذکور تر بر می باید که بطریق وجوب باشد چه اگر حکمی که  
 از یک کلام و از یک قضیه که موضوع او یکی باشد و محمول او یکی باشد یا متعدد و  
 معطوف بر یکدیگر بعضی از آن واجب و بعضی از آن ندب نیست و اند بودن و یک لفظ  
 را در استعمال واحد بدوئی گرفتن جایز نیست پس مقتضی و مفاد آیه واجب میشود و لا  
 صورت مومنین که متصف باشند بصفات مذکوره و مودت ایشان ثالث مودت  
 خدا و رسول خدا میشود که واجب است علی الاطلاق بدون قیدی و حتی پس مراد از آن  
 مومنین اگر کافه مسلمین کل است گرفته شود باین اعتبار که از شان ایشان است انتصاف  
 بصفات مذکوره است نمی شود چه اگر بر هر یک متعدد است معرفت کل چه چاک موت و ایشان  
 باشد که بسبب از اسباب مؤمنی را بمؤمنی دیگر معاوات مباح شود بلکه واجب پس مراد از  
 یا است فقط انتهی کلامه و درین کلام عاقل را غوری در کار است تا مقدر فرماید علی  
 این فقره ظاهر گردد و موالاة جمیع مومنین من جهة الایمان عام است بدون قیدی و  
 که در حقیقت موالاة ایمان است و اگر عداوتی و بعضی بسبب از اسباب مباح شود و از  
 گردد موالاة ایمانی را چه ضرر و خود شیعه را درین سبب حکم نمیکند که بجهت تشیع با هم  
 دوستی دارند و این دوستی عام است بدون قیدی و در جمیع مذاکرات و معاملات و بیو  
 با هم عداوت هم نمیشود و موالاة تشیع بحال خود می ماند و اگر ازین آیه این منفی  
 را محذور و مجال دانسته فهمند از تمام قرآن خود چشم پوشی نمی توان کرد و که  
 المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیا لبعض یا مرون بالعرف و نهیون عن المنکر  
 و یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و یطیعون الله و رسولہ اولئک یرحمهم الله  
 و اگر موالاة ایمانی با جمیع مومنین عام از آنکه مطیع باشد یا عاصی ثالث مودت  
 خدا و رسول گردد که ام استحاله عقد درین امر لازم می آید از مودت و دوستی  
 که بر سه محبت در یک درجه و یک مرتبه باشند در اخلاص و چون محبت خدا بالا



هست و محبت رسول بالتبع و محبت مومنین و عامه تبع تبع با هم مساوات مانند و اتحاد  
 قضیه در موضع و محمول در اینجا تحقق نیست ملاسمه مذکور را محض کلام با اصطلاح منطق  
 برای ترسانیدن خیال اهل سنت منظور افتاده تا اورا منطقی گمان برده از قبح  
 در کلام او احتراز کنند و ابد اخود مشنبه شده گفته است یا متعدد و معطوف بر یکدیگر  
 اینقدر تفهیمیده که در صورت تعدد و عطف این مقدمه ممنوع است زیرا که عطف موجب  
 تشکیک در حکم است نه در جهت حکم مثاله من العقليات قولنا انما الموجود فی الخارج اولوا  
 و الجواهر و العرض حالانکه نسبت موجود بواجب جبهه وجود دارد که ضرورت است و ملزم  
 دوام و نسبت وجود بجهت عرض جهت امکان دارد و من الشریعات قوله تعالی  
 قل هذا سبیل ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعنی خالاکم دعوت بر غیر واجب است  
 و بر دیگران مندوب و لهذا اصولیین گفته اند که قرآن فی الظلم موجب قرآن حکم  
 و این نوع استدلال را از مسالک مردوده نوشته اند و اگر از نیمه در گذریم پس  
 ظاهر است که اتحاد نفس و جوب محبت محذور نیست و آنچه محذور است اتحاد مرتبه و در  
 است در اصالت و محبت و ان لازم نیست و نیز محبت جمیع مومنین را حسب الامکان  
 موقوف داشته بر معرفت هر فردی از مومنین با خصوص حالانکه هیچ کفری نیست که ملا  
 آن بعنوان وحدت توان کرد و لو کانت اکثر غیر متناهیة فضا عن التناهیة مثلا اگر کو  
 کل عدد فهو نصف مجموع جاشیتیه و برین حکم توجه جمیع مراتب اعداد اجمالا واقع شد  
 و مراتب اعداد بلا شبهه غیر متناهی است اند و در کل حیوان جاس حکم واقع شد  
 بر جمیع افراد حیوان حالانکه انواع حیوان بجمیع ما را معلوم نیست چه جای اصناف  
 و افراد پس ما را سنو از بلا خطه اجمالی که صبیان و سوقیان می نمایند خبر نیست  
 و فرق در عنوان و معنوی نمی کنند و اگر این تقریرات را از علم محمول دانسته جمیع  
 قبول اصفا نمانند از مسلمات و بنیه فراهم بر رسید و خواهم گفت که ترک مولاه ملک

با این  
 ده  
 کلام  
 فاح  
 بهر  
 ضا  
 به  
 ده  
 می  
 بر کلام  
 کلام  
 ۱۸  
 از این  
 جمیع  
 در این  
 در این



کفر یکایم اجماعین من حیث الکفر واجب است یا نه اگر شق اول اختیار کردند همان محدود لازم آمد  
که معرفت کل حاصل نیست چه جائے عداوت کل و اگر شق ثانی اختیار کردند عداوت برید  
و مردان را چه قسم ثابت خواهند نمود و آیات قرآنی را چه جواب خواهند داد حالانکه معرفت  
ایمان امتیاز نیست فرق مومنین را حاصل میشود و الفاعل کفر اصلاً معلوم باینست تا امتیاز  
النوع کاغذان توانیم کرد چه جای اشتخاص آنها و نیز منقوض است بوجوب موالاة علوی که در  
اعتقادات ایشان داخل است و معرفت اشخاص و اعداد علوی با وجود دانش را ایشان  
در مشارق و مغارب زمین در قعر کرم از عامه مومنین نیست و از آنجمله آنکه گفته است که از بعضی  
احادیث اهل سنت ظاهر میشود که بعضی صحابه را حضرت رسول صلی الله علیه و سلم انما من خللا  
نمودند فی المشکوه عن حدیثه قال قالوا یا رسول الله لو اختلفت قال لو اختلفت علیکم فضعتموه  
عذبتهم و لکن ما حکمکم حدیثه قصد فرموده ما اقرأکم عبد الله فقرأه رواه الترمذی و همچنین  
شیخی که منرا و ارامت باشد نیز از وی نموده عن علی قال قبل یا رسول الله  
من نومی بعدک قال ان نومی و ابایکم تجده امیناً زاهدانی الدین راغب فی الاخرة و ان  
نومی و اعمرکم تجده قویاً امیناً لا یخانی فی الدلومة لا یخون فی النعم ان نومی و اعلیا و لا انکم فایز  
تجدو ما دیا مہدی یاخذکم الصراط المستقیم رواه احمد این التماس مستحضر میخورد  
نزد و را در حضور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم عند نزول الایة پس ملول  
انما باطل نشد استی کلامه در نیجا بم خورد در کار است نفس سوال و استفار و وقوع نزد  
راستے خواهد آری اگر بعد از شنیدن جواب پیغمبر با هم مشوره این کار میکردند و یک  
با دیگر در تعیین علی الامر اختلاف و تنازع می نمودند ملول انما متحقق می شد و مجرور  
سوال و استفار مقام استعمال انانیت بنایچه در او ایل علم معارف و موکدات اسناد  
این محبت مذکور است که این مقام استعمال ان است نه انما پس نزد ملا منور در ان و تا فرق  
واضح نشد و نیز وقوع تردد هم اگر میشد از کی تو هستیم دانست که قبل از نزول

۵ گفتار صحیح  
بر سر خلیفه

پیشوایان

سنہ ۱۹۸۷ء

پیشانی

مجلس

سید محمد رضا علی

دانشگاه آزاد اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشروان

۲۹

سید محمد علی

10

١٠

10

...

والله اعلم

پایبند و  
در نقد و نقد



اولاد الله  
رحمته

استیضاح

١٠٠

100

100



بود یا بعد از آن و اگر قبل از نزول آیه بود متصل بود یا منفصل و اگر متصل بود اتصال  
 داشت یا سبب نزول سمی شده باشد همه این امور را بسند بیان باید کرد و احتمال است را  
 اول در مقام استدلال کجایش نیست دوم در تعیین سبب نزول مسبوخ می شود زیرا که اگر  
 نیست بدون خبر صحیح ثابت نمی توان کرد بلکه سبب نزول مفسر آن شیعه و سنی این سبب را  
 نزول این آیه ذکر کرده پس معلوم شد که اتصال داشت یا بعد از نزول آیه بود و بهر تقدیر  
 مفید نمی شود و طرفه آنست که حدیثی وارد کرده است منافات می دارد با کلامی که از پیرا که  
 جواب آنحضرت صلوات الله علیه در تفسیر شخصی که نه او را خلافت یافت باشد حاصل او آنست که خلافت  
 خلافت هر یکی را از این ائمه اگر ارام حاصل است اما در تزییف که اسامی اشاره بتبعیدیم  
 حقیقت شیخین نمود پس سوال مذکور و جواب حضرت رسالت نباه منافات دارد با کلام  
 انما در آیه برای خلافت باشد در مرتضی و الا الا آیه متقدم باشد بخلاف رسول باقران لازم آمد  
 و اگر آیه موخر باشد تکذیب قرآن مر رسول را لازم آید و ادعای نسخ یکی مرد دیگر را در اینجا کجایش  
 نیست لان الحدیث و کذا الا آیه من باب الاخبار و الاخبار لا تکمل النسخ و مع هذا چون  
 تقدم یکی بر دیگری مجهول است عمل به رد و ساقط گشت و اگر گویند که حدیث خبر احد است  
 در مسئله امامت بآن مشک جایز نیست گوئیم در اثبات تردد و نزاع هم تمسک بدان  
 جایز نخواهد بود و مع هذا تمسک بایه موقوف است بر ثبوت تردد و نزاع پیش کشیده بایه نیز  
 باطل شد زیرا که در مسئله امامت بایه که دلالت آن موقوف بر خبر واحد باشد نیز  
 تمسک جایز نیست و نیز در حدیث اول استخلاف را ترک اصلح در حق امت فرمود  
 پس اگر آیه انما ولیکم الله و لیس فی خلاف کجاست استخلاف که ترک اصلح است از جایی  
 صادر خواهد شد و بهر حال پس حدیث اول نیز منافی تمسک ایشان است باین آیه در باب  
 انست حال سخنان محمد این گروه که اجله علماء اند از هر کدام بر سر آمدند و دیگر سخنان  
 اینهارا که مثل خطرات البعیر بصیرفه ازینها سر می آید اگر نقل کنیم تطویل لاطایل لازم خواهد

زیرا که حدیث و باین آیه از قسم خبر است و خبر باطل است  
 زیرا که حدیث و باین آیه از قسم خبر است و خبر باطل است



خواهد آمد و منها قوله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيرا  
گویند مفسرین اجماع کرده اند که این آیت در حق علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام  
نازل شده و دلالت میکند بر عصمت ایشان تا ابد تمام غیر مخصوصه لا یكون الا بالحق  
هم مصدقات همه مخدوش اند اول اجماع مفسرین بر این ممنوع این ابی حاتم از ابن  
عباس روایت میکنند که آنها نزالت فی نساء النبی صلی الله علیه وسلم و ابن جریر  
از عمره روایت میکنند که انه کان ینادی فی السوق ان قوله انما يريد الله لیزیل  
فی نساء النبی صلی الله علیه وسلم و ظاهر از ملاحظه سابق و سابق آیه هم همین است زیرا که  
از ابتدا یا نساء النبی است یا حد من النساء تا قوله و اطعن الله بلکه تا و احکمته خطاب ازواج  
مطهرات است و امر و نهی با ایشان واقع میشود پس در اثنای کلام حال دیگران مذکور  
کردن تنبیه لقطع کلام سابق و افتتاح کلام جدید معارف روش بلاغت است که کلام را  
از ان پاک باید دانست و اضافه بیوت از و اج درین قول که و یتوکلن نیز دلالت دارد  
بر آنکه مراد از اهل بیت درین آیه اند چه بیت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و غیر  
که از و اج در او باشند نمی تواند شد ملاحظه الله گفته که جمعیت بیوت در یونکن و افراد  
بیت در اهل البيت و آل است بر آنکه بیوت ایشان غیر بیت نبوت است و اگر ایشان اهل بیت  
بودند و ذکرن ملئکة فی بینکن واقع میشد انتهی کلام با نصاب باید دید که چه حرف  
بمعنی است زیرا که افراد بیت در اهل البيت که اسم جنس است و اطلاق او بر قلیل و کثیر جاریز  
یا اعتبار اضافت بیت یا حضرت است که همه بیوت از و اج باعتبار این اضافت یکسان  
است و جمعیت بیوت در یونکن باعتبار اضافت بیوت باز و اج است که آنها متعددند  
و آنچه ملاسه مذکور گفته که لا یبعد ان تقع بین المعطوف والمعطوف علیه فاصل و ان  
طال جناحه و درین آیه که میوه واقع شده قل طیعوا الله و طیعوا الرسول فان تولوا فان علیکم عذاب  
بعد تمام ذوالایه و اقیموا الصلوة و اؤتوا الزکوة قال المفسرون و اقیموا الصلوة عطف







نزول آیت در حق ازواج بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم این چهار کس را نیز بدعا فرمود  
درین وعده داخل ساخت و اگر نزول آیت در حق اینها نمی بود حاجت بدعا چه بود و آنحضرت  
صلی الله علیه و سلم چه تحصیل حاصل میفرمود و لهذا ام سلمه را درین دعایش یک  
نکر کرد و در حق او این دعا را تحصیل حاصل دانست و محققین اهل سنت بر آنند که  
این آیه در مخاطبه ازواج واقع است اما بحکم العبرة لعموم اللفظ لا بخصوص السبب جمیع  
اهل بیت درین شارت داخل اند و جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم که این دعا در  
حق چهار کس موصوف فرمود نظر مخصوص سبب بود و نیز قرآن خصوصیت بازواج  
از سابق و لاحق کلام دریافته نرسید که مبادا خاص بازواج باشد و لهذا در روایت  
صحیحی مثل این معانی حضرت عباس و سایر اهل بیت ثابت است و مدعا آنحضرت صلی الله  
علیه و سلم همین بود که جمیع اقارب خود را در لفظ اهل البیت که در خطاب اهل و ارشد  
داخل اند مانند آنکه یاد شاه کرم کی ارم صاحبان خود راغب باید که اهل خانه خود را  
حاضر گردانند و هم و نوازش فرمایند این صاحب عاقل است همه متوسل  
خود را گوید که اینها اهل خانه من اند و خلعت و لوازش یادشایی هر سبب را نصیبی باشد  
اخرج البیهقی عن ابی سعید الساعی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم للعباس  
ابن عبد المطلب یا ابا الفضل لا ترم من ترک انت و بنوک عندی حتی ایتکم فان فی فیکم  
حاجة فانظروا حتی جاء بعد ما اصحی فدخل علیهم و قال السلام علیکم فقالوا و علیک السلام  
و رحمة الله و بركاته قال کیف اصبحتم قالوا اصبحتنا بحمد الله فقال لهم تعاربوا فرفیت  
بعضهم الی بعض حتی اذا اکلوا شتمل علیهم ثم قال یا رب ید و ضواری و هو لا اهل  
استرهم من النار استرهم من النار استرهم من النار استرهم من النار استرهم من النار  
و قالت آمین آمین آمین بانه نیز این حدیث را مختصر روایت کرده و محدثین دیگر نیز  
این قصه را بطریق مستفاده در اعلام النبوت روایت کرده اند و آنچه ملاحظه

فرد رسول خدا صلی الله علیه و سلم را  
این آیه در خطاب  
خود و فرزندان خود و بنو  
بناست با جمیع  
خانواده و اهل بیت  
نماید که اهل خانه من  
سید اهل بیت است  
و درود سلام بر شما  
و علیکم السلام و بركاته  
و در روزی که جمیع  
مردان و زنان و بچه  
ها را در پیشگاه  
رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
حاضر کردند و فرمود  
یا ابا الفضل ایضا  
این حدیث را در  
کتابهای معتبره  
روایت کرده اند  
و در بعضی روایات  
این حدیث را  
در بیان آنکه  
رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
در روزی که جمیع  
اهل بیت را در  
پیشگاه خود  
حاضر کردند و  
فرمود سلام بر  
شما و بركاته  
و در بعضی روایات  
این حدیث را  
در بیان آنکه  
رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
در روزی که جمیع  
اهل بیت را در  
پیشگاه خود  
حاضر کردند و  
فرمود سلام بر  
شما و بركاته



گفته که مراد از بیت بیت نبوت و اهل بیت لغت شک نیست که شامل ازواج بلکه خاوی  
 و اما ازواج که مسکنی در بیت دهم شده باشند نیز هست اما معنی لغوی باین وسعت باطن  
 مراد نیست پس مراد از اینها خمس آل عبا باشد که حدیث کما خصیص الی ان کرب  
 انتهى کلامه نیز از قبیل سخنان گذشته است زیرا که اگر معنی لغوی باین وسعت مراد باشد  
 مخدوری که لازم می آید همان عموم عصمت است که در شیعه ازین آیه ثابت میشود و چون آل  
 سنت در فهم عصمت ازین آیه با شیعه اتفاق ندارند و معتقد عصمت در حق خمس آل عبا  
 و ازواج مطهرات نیستند پس در فقه این عموم چه اتفاق خوانند کرد که در حدیث و احادیث  
 الهی راتنگ گردانست و نیز اراده معنی لغوی باین وسعت اگر مراد نباشد از آنچه  
 نخواهد بود که قرآن و آیهات سابقه و لاحقه تعیین مراد میکنند و نیز عقل فهم تخصیص نماید  
 این لفظ را در عرف کسانی که در خانه سکونت دارند بقصد انتقال و تحول و تبدل در آنها  
 عاده جاری نباشد مثل ازواج و اولاد نه خدمتکاران و کنیزکان و غلامان که عرض تبدیل  
 و تحول انداخته انتقال از ملک به ملک و اتفاق و سبب و وسیع و اجاره و تخصیص بکس و وقتی ولایت  
 بر تخصیص این چند کس با اهل بیت بودن میکرد که فایده دیگر در این تخصیص ظاهر نمیشود و در نجای  
 فایده هاشم دفع منظر نبودن این اشخاص در اهل بیت است نظر باینکه مخاطب ازواج اند  
 فقط و عجیب آنست که با اتفاق اهل اسلام چه شیعه و اهل سنت در عظیم ازواج آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم لفظ مطهرات میگویند چنانچه در کلام قلصه نور الله شوشی  
 و ملا عبد الله شهید و دیگر علماء ایشان بهر جا دیده است و این لقب ظاهر است که از آیه  
 تطهیر ما خود است و لفظ ازواج مطهرات پیشک و بید غرضه بر زبان منصفان این  
 جاری میشود و اگر کسی گوید که آیه تطهیر شهر تطهیر ازواج است رک کردن بر آیه  
 به بحث و جدال می آویزند العباد الله دوم آنکه ولایت این آیه بر عصمت یعنی بر جنس است  
 یکی آنکه کلیت بیت عظمی در کتب نجوسه چه محل دارد و مفعول له بر اسمی بر











البش ان در فوئند پس ثلثنا منقطع است و امام فخر زانے و جمیع مفسرین تلخیص کن  
معنی را پس ندیده اند زیرا که معنی اول مناسب ان نبوت نیست شیمه طالبان نیاست که کار  
کنند و فخر ان کار بر اے اولاد و قارب خود خواهند و اگر انبیا نیز این قسم اغراض را بد نظر  
باشند در میان ابش ان و در میان دنیا داران فرقی نماند و موجب تهمت و التباس  
در اقوال افعال ابش ان گردد و نقص غرض بعثت لازم آید و نیز معنی اول مناسب آیات  
کثیره است قوله فاما سالکم من اجر فوئکم ان اجرى الاعلى الله و قوله فاما تسالهم اجر فوئکم ان  
مشتولون بالی غیر ذلک و نیز در سوره فخر از زبان جمیع انبیا نفی سوال اجر حکایت فرموده اند  
پس اگر خاتم الانبیا سوال اجر نماید مرتبه او کمتر از مرتبه دیگر انبیا باشد و به خلاف الاجماع  
جواب دیگر لانسلم که هر که واجب المحبت واجب الطاعت است و لانسلم هر که واجب الطاعت است  
صاحب امت است یعنی ریاست عامه اما اهل پس بر آنکه اگر واجب محبت مستلزم واجب  
طاعت باشد لازم آید که جمیع علویان واجب الطاعت باشند زیرا که شیخ ابن بابویه در  
کتاب الاعتقادات خود نوشته است ان الامامیة اجماعا علی وجوب محبت العلویة و نیز لازم آید  
آنست حضرت فاطمه زهرا و لیل و به خلاف الاجماع و نیز لازم آید که هر یک از این چهار امام  
در زمان پیغمبر و بطین امام باشند در زمان حضرت امیر و به باطل بالاتفاق و اما ثانی پس  
آنکه اگر هر واجب الطاعت صاحب خلافت کبری باشد لازم آید که هر یکی صاحب خلافت کبر باشد  
و این نیز باطل است زیرا که شمول عربی واجب الطاعت بود و طاعت صاحب عامت  
کبری بود و پس قرآن ان الله قد بعث لکم طالوت و لکما جواب دیگر لانسلم که وجوب محبت منحصر است  
در چهار شخص مذکور بلکه در دیگران نیز یافته میشود و لکما فاطمات ابوطالب و علی بن ابی طالب و فاطمه بنت اسلم  
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حب آلک و کبر و واجب علی کل امتی که در این سطر عده  
نموده و من طریق آخر عن سهل ابن سعد الساعی و خود و آج الح فط عمر ابن محمد ابن خضر اسلمانی  
سیره عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال ان الله قال لفریض علیکم حب

[illegible]







است که حضرت امیر و این بزرگوار همراه برودن و مخصوص سر مودن و بی محرمی میخواست و آن  
از و عزیز برودن نسبت یاری آنی بود که این بزرگواران را نهایت عزیز میداشت و چون اینیار  
در مقام مبادله که در آن محبت ظاهر خطر ملک بهم بود حاضر از دنیا فیض را جدا نمود و اعتماد و دو  
قوی بر صدق نبوت خود و حقیقت خلقت حضرت عیسی که از آن خبر میداد از آنحضرت  
امده علیه و سلم یقین نمود زیرا که عیسی عاقلی تا جازم نباشد بر صدق دعوی خود خود را  
لغو خود را در معرض هلاک و استیصال نمی اندازد و بر اینها قسم خورده و عین حجت است  
اکثر اهل سنت و شیعه چنانچه ملاحده اند نیز در اظهار الحق همین خبر رسانیده و ترجیح  
پس درین آیه عزیز برودن این شیخ خاص نزد پیغمبر ثابت شد و چون پیغمبر این را محبت و محضر  
نفسانی معصوم اند این غرت ایشان لابد بحسب بین و تقوی و صلاح خواهد بود  
اینهمه عاقلی برای این شیخ ثابت شد و چون در هرب نوعی خلاف آنست و در مقابل  
انها مفید افتاد بایر آن بود که این حضرات تیر در دعای بد که بر کفار بخوانند و بدتر  
شوند و انجذاب بنامین خود امداد نمایند که زود در دعا انجذاب بین گفتن ایشان تسبیح شود  
چنانچه اکثر شیعه گفته اند و ملاحده اند هم ذکر نموده و برین تقدیر نیز علوم مرتب ایشان  
دین و استجاب دعا ایشان عند الله ثابت شد و اینهم در مقابله نوصب مفید است و آنچه  
نوصب در هر دو تقدیر فصح کرده اند که این همراه برودن انجذاب این شیخ خاص را نه بنابر وجه  
اول بود و نه بجهت ثانی بلکه از راه الزام ختم بود باینکه علم الثبوت عند و تریخا لاف  
اگر کفار بودند مسلم بود که در وقت قسم و اولاد و امداد را حاضر کنند و بر با که آنها قسم خورند  
آن قسم معتبر نیست و انجذاب نیز بطریق الزام همین عمل فرمود و ظاهر است که قاری و اولاد  
چون که باشند با اعتقاد مردم عزیز ترمی باشند از غیر قاری و اولاد که ترمی دشمن  
نداشته باشند و دلیل بر نیوچه آنکه این قسم مبادله کردن و قسم بر اولاد خود در آن انجذاب  
هم مسلم می بود در شریعت نیز وارد می شد حال آنکه در شریعت ممنوع است که اولاد را حاضر سازد



و قسم بر آنها بخورند پس معلوم شد که اینهمه برای اسکات خصم بود و عین القیاس و حکما  
 نیز درست نمیشود زیرا که بپاک و بدبحران چندان اہم المہات نبود از ان بالاتر و سخت تر  
 بر انجناب حوادث دیگر رسیده و مشتعل گردید و در اینجا ازین شخصی در دعای مدہ ست  
 و متحقق علیہ است کہ دعا پیغمبر در مقابلہ کفار و معارضہ انہا البتہ مستحباب میباشد و الا کذب  
 پیغمبر لازم آید و نفی غرض بعثت متحقق شود و پیغمبر را در استجابت این دعا حاجت مرد  
 لاحق می تواند شد کہ استعانت بآمین گفتن دیگران نباید پس باطل و فاسد است بفضل اللہ  
 کلام این از اہل سنت قلع و قمع و ایچہ نموده اند چون درین رسالہ مقام آن بحث است  
 بخوف الحالت متعرض آن نشدہ باجماع این ایدہ در اصل دلیل این دعاست شیعیان  
 راہ غلو این است را در مقابلہ اہل سنت آورده اند بلیت کس نبی و سخت علم تر ازین  
 کہ مرا قبت نشان نگرد و درین شک بوجہ بسیار خلل راہ یافته اول آنکہ لایسم  
 کہ مراد از انفسنا حضرت امیر است بل نفس پیغمبر است و انجہ علماء این در ابطال  
 این احتمال گفتند کہ اشخاص لایدر جو نفی کلامی است شبہ بکلام حجہ از دبی اندہ بود  
 عالمی از پی رسیدای فلفانی دران دیدہ جواز را فی ہم میکنند و جوازنا ہم میکرد گفت انون  
 سخن فہمیدہ کو جواز را فی رسانند و جواز فی کرد در کار و امیر اند و کار و میکرد و در عرف  
 قییم و جدید شایع و ذایع است دعوت نفسی کہ او دعوت نفسی کہ افطوت علیہ  
 نفسی شایع و امرت نفس و شلوات نفسی الی غیر ذلک من الاستعمالات الصحیحہ الواضحہ  
 کلام البغایہ پس حاصل معنی ندع انفسنا نفسنا و فیہ از جانب پیغمبر کہ حضرت  
 مصداق انفسنا و اردویم از جانب کفار در انفسکم کہ ام کس لمصدوق انفس  
 کفار و فریویم و او حالانکہ در صیغہ نزع انہا ہم شرکت دارند از اولای مغیرہ عودہ النبی صلی اللہ  
 علیہ وسلم آیا ہم و انبا ہم بعد قولہ تعالیٰ پس معلوم شد کہ حضرت امیر  
 و انبا داخل است بجا چہ حسنین نیز حقیقہ در انبا نیستند کما داخل انباشند و ان

این دعا مستحب است  
 و در مقابل کفار و منافقین  
 و در وقت جنگ و جدل  
 و در وقت غم و اندوه  
 و در وقت خوف و ترس  
 و در وقت غیبت و غم  
 و در وقت غم و اندوه  
 و در وقت غم و اندوه



ولان المعروف بعد الفتن اناس غير ربي في ذلك ونيز نفس محبة قريب وهم نسب هم دين وهم  
 ملت قدرة قوله تعالى يخرجون النفسهم من ديارهم اهل دينهم ولا تفرزوا انفسكم ولولا  
 اذ يجمعونهم المومنون والمومنات بالنفسهم خير ايسر حضرت امير راجون الصال اليك  
 قرابت ومصايرت واتحاد دين ملت وكثرت معايشة والفت مجرسة بود كه على  
 وازمانه در حق او ارشاد شده اگر نفس فقير فرمايش چه بعيد است فلا يلزم  
 المساواة كما يلزم في الايات المذكورة دوم انكه اگر مساوي در جميع صفات مراد است  
 لازم ايد كه حضرت امير در نبوت و رسالت و خاتميت و بعثت الي كافة الخلق و اختصا  
 بزيادت كمال فوق الاربع و در جبر رقيه و زرقياست و شفاعت كبرى و مقام محمد و فوز  
 وحى و ديكر احكام خاصه بغير شريك بغير باشد و هو باطل بالا جماع و اگر مساوي در بعض  
 مراد است فائده نكته كند زير كه مساوي در بعض اوصاف با افضل و او لى بالفضل  
 افضل و او لى بضرر نمى باشد و هو ظاهر جدا و نيز اگر ايت دليل امامت باشد  
 لازم ايد امامت امير در حين حيات بغير حصر صله الله عليه وسلم و هو باطل بالاتفاق و اگر  
 انقياد كنند بوقتي دون و قتي مع انه لا دليل عليه في اللفظ مفيد مدعيه خود ايد بود زير كه اهل  
 سنت نيز امامت امير را در وقتي از اوقات ثابت ميكنند و منها قوله تعالى انما انت منذر  
 و لكل قوم هاد و بر دق الخبر المتفق عليه عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال انا  
 المنذر و على الهادي و اين روايت تعليلي است و تفسير و مرديات او را بخير دان اعتبار  
 نيست و اين آيه نيز بستر ازان آيات است كه اهل سنت بكار و در نه خارج و ثواب و نصيب  
 انما اين روايت تفسير نمى كند نموده دلالت بر امامت جناب امير و نفى امامت غير او صلا  
 و قطع اندازد زير كه مادي بود دن شخص مستلزم امامت او نميشود و نفى بابت انخير نميكنند  
 اگر چه در ايت دلالت بر امامت كند امامت مصطلح اهل سنت كه بعضي بنسبت او دين خود ايد بود و غير  
 الزامه قال الله عز وجل انهم ائمة يهدوننا بما نعلمنا ما جبروا وقالوا لئن لم نكن منهم لولم نكن منهم و انما جبروا



و نهیون عن المنکر الی غیر ذلک و منها قوله تعالی و ففهم انهم مسئولون گویند که از ابو  
 سعید خدری مرفوعاً و کشته انده قال و ففهم انهم مسئولون عن لایة علی بن  
 ایطالب در حقیقت این تمکات بر آیات اندنه بایات و حالت این روایت معلوم  
 که نزد اهل سنت اعتبار دارند خصوصاً این روایت در سند فردوس و فیه مرقع است  
 کتاب مخصوص بر اس کے جمع احادیث ضعیف و اسیب است و با خصوص کشته این روایت  
 ضعیف و مجاہل بسیار در میان آمده اما قابل احتجاج نیست لاسیما آن مثال نهی و مطالب  
 الاصولیه و مع هذا نظم شریانی مذهب این روایت است زیرا که این خطاب در حق مشرک  
 است بدلیل و ما یجیدون من دول الله و مشرکین را اول سوال از مشرک  
 عبادت غیر الله خواهد بود و نه از ولایت علی بن ایطالب و نیز نظم شریانی دلالت  
 میکند بر آنکه سوال از مضمون جمله استفهامیه لکم الا تصرون است بر اونی و تقییر  
 نه از غیر و یک و لهذا افراد اجماع دارند بر ترک وقف بر مسئولون و بر تقدیر صحت روایت  
 و فک نظم قرانی مراد از ولایت محبت است و در تصویرت و ولایت نمیکند بر مرقع  
 کبر که محل نزاع است و اگر مراد از عامت کبر است همه با است نه تفید مدعا نشود  
 زیرا که مغایرت و وجوب اعتقاد امامت جناب امیر است فی وقت من الاوقات و هو عین  
 اهل سنت و اجماعت و این روایت را واحد و تقییر خود آورده و در این روایت که  
 ولایت علی و اهل البیت فطاهر است که جمیع اهل بیت الیمین نبوده اند و شیعه معتقد امامت  
 جمیع اهل بیت نیستند پس متعین محل ولایت بر محبت زیرا که ولایت اهل بیت است و فک  
 خارجیه احد العینین متعین میشود بالجمله سوال از محبت امیر و امامت او اجماع است  
 اهل سنت نیز قایل اند بان بحث در آن میرود که حضرت امیر بلا فصل امام بود و غیر او  
 هیچکس از صحابه مستحق امامت نبود و این آیه صحیح و جایز مدعا مساس ندارد و نهی  
 قوله تعالی و اهل البیت و اهلک المقرنون روایت این عباس مرفوعاً و الله قال

این روایت صحیح است  
 این آیه از کوفه  
 شیعه عبادت  
 ان مشرک  
 قال ابو عامر  
 کتاب و کلام  
 قال الامام  
 در حدیث این  
 ان کبر  
 ان ابی الک  
 ان بید  
 ان عباس  
 و کلام یقول  
 ابی یقول قال  
 سبانی نهی  
 الا نهی  
 ابن ایطالب  
 ذکره الطوسی  
 سنه  
 شیعه عاصف  
 سالی



قال السابقون ثلثة فالباقى الى موسى عليه السلام يوشع بن نون والسابق الى محمد  
عليه السلام صاحب ياسين والسابق الى محمد صلى الله عليه وسلم ابن اسباط  
والبن ترك كجم حديث است باينه فثبت وان حديث بروايت طبراني وابن مردويه  
ابن عباس رضو وويلي از عايش ثابت شده ليكن ما رينا داود ابو الحسن  
كه بالاجماع ضعيف است قال العقيلي يوشع متر وكا حديث ولا يعرف هذا الخبر وهو  
حديث مشترك بلكه امارات وضع نيز درين حديث يافته ميشود زيرا كه صاحب ميراث  
من ابن عباسى عليه السلام نسبت بلكه اول من امن برسل عيسى است كما يدل عليه  
فصل الكتاب وبهر حديثى كه در اخبار و قصص مناقض مدلول كتاب باشد موضوع  
است كما هو المقرر عند المحققين ونيز انحصار سابق درسه كس غير معقول است زيرا كه  
پير نبي را سابقى خواهد بود و بعد التى والتى چه ضرورت است كه هر سابق صاحب زعامت  
كبرى باشد يا هر مقرب امام باشد و نيز اگر روايت صحيح باشد مناقض صحيح آيت  
كردن زيرا كه در حق سابقين فرمود ثلثة من الاولين و قليل من الاخرين و ثلثة بمعنى جمع  
كثير است و دو كس را جمع كثير توان گفت و نيز واحد را قليل نيز توان گفت پس معلوم  
شده كه از آيت سابق حقيقى مراد نسبت بلكه سبق عوفى يا اصحاكه شامل جماعه كثير است  
بلايل آيت ديگر و السابقون الاولون من المهاجرين والانصار والقرآن تفسير بعضو  
ونيز باجماع شيعه سنى اول من امن حقيقه حضرت خديجه است عليها السلام پس  
مجموع سبق بايمان بجهت امامت شود لازم آيد كه خديجه رضي الله عنها باشد و هم باطل  
بالاجماع و اگر گويند كه در خديجه است تحقق شده و هو الاوثى كوايم در حضرت امير نيز مانع تحقق شده  
قبل از رسيدن وقت امامت او چون آن مانع مرفوع شده امام شده و آن مانع وجود  
خلقا ثلثة رضه اصلح بوده اند و در حق رياست نسبت با او ضرر نيز و هم باطل است بايقا  
انخياب بعد از خلقا ثلثة و موت ايشان قبل از ورود تفضيله فانه قالوا لو كان اماما

[illegible]



عند وفات النبی صلی الله علیه وسلم لم یزل احد من الخلفاء والا امامته واثباته عند وفاته  
 سبق فی علم السدان الخلفاء اربعة فلام الترتیب علی الموت بالحدس کما یتضح بایات  
 از همین جنس است و صاحب التینین بهین طریق آیات بسیار در این مدعا دلیل ساخته و  
 چون حال اولی و اقوی معلوم شد بقی را بر این قیاس باید کرد و کلیه آنکه تقریر اکثر استدلالا  
 ایشان بایات تمام نمیشود و احتمالات مسدود نمیکرد و الا بضم مقدمات مختصره و خود  
 ممنوعه در روایات متروکه مردوده و بانویجه استدلال لطیفی ندارد ولیکن چون غشاة تعصب  
 بر بصیرت نیست نه در قبیح از حسن متمیز نمیکرد و دو ساخته و در افتخار خود خوشتر از  
 هر چه مقابل نیست می نماید و اما احادیث که بآن درین ادعایک کرده اند پس  
 و از زده روایت است اول حدیث عنبر جمکم بطریق بسیار در کتاب ایشان مذکور  
 میشود و از انقض قطع درین مدعی انکارند حاصلش آنکه بریده بن الحصبی اسلامی  
 روایت کند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غدیر خم که هنگام مراجعت از حجة الوداع  
 میان مکه و مدینه بآنوضع رسید جماعه مسلمین را که در رکاب انتخاب بودند حاضر فرمود  
 خطاب کرد که یا معشر المسلمین اونی یکم من انفسکم قالوا بلی قال من كنت مولاه  
 فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و کونید که موسی یعنی اولی حضرت است  
 و اولی بنصرف بودن عین امامت است اول غلط درین استدلال است که اهل عربیه  
 قاطبه انکار کرده اند که موسی یعنی اولی آمده باشد بلکه گفته اند که مفضل یعنی افضل پیغمبر  
 جواد رسوخ ماده نیامده چه جای این ماده علی الخصوص الا بتقرید اقوی که لایق  
 را تجویز نموده و تمسک او قول عبیده است در تفسیر سے مولیکم ای اولی  
 یکم لیکن جمهور اهل عربیت در بن تجویز تمسک تخطیه کرده اند و گفته اند که اگر انقول  
 صحیح باشد لازم آید که بجای فلان اولی منک مولی منک کونید و هو بال منک  
 بالا جماع و نیز گفته اند که تفسیر ابو عبیده بیان حاصل معنی است یعنی النار مفر کم و غیره







فهم مسلمانان واضح میگفت چنانحضرت صلی الله علیه وسلم افضل الناس وواضح  
 کترین مردم بود بر اینهمه میگفت یا ایها الناس خذونی امری والقائم علیکم بعد  
 فاسمعو الله واطیعوا بعد از آن گفت قسم خداست اگر خدا و موشش علی را جهت این  
 کار اختیار میکرد و علی امتثال امر خدا و رسول نمیکرد و اقدام بر این امر کار نمیبرد  
 بر اینهمه بسبب ترک امتثال فرموده حقیقی و حضرت سید القوس اعظم الناس  
 خطای می بود شخصی گفت آیا گفته است رسول خدا صلی الله علیه وسلم من کنتم مولاه  
 مولاه حسن وکنت اگاه باش قسم خداست اگر اراده میکرد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم  
 خلاف راه را نیند و واضح میگفت و تصریح میکرد و چنانچه بر صلوٰه و زکوة کرده است و پیغمبر  
 یا ایها الناس ان علیا و الی امرکم من بعدی و القایم فی الناس با امری و نیز در حدیث  
 دلیل صریح است بر اجتماع ولایتین در زمان واحد زیرا که تئید بلفظ بعد واقع نیست  
 بلکه سوق کلام بر یکسویه و ولایتین است فی جمیع الاوقات و من جمیع الوجوه چنانچه  
 بر ظاهر است و بیدار است که شرکت امیر را آنحضرت صلی الله علیه وسلم در تصرف در عین  
 آنحضرت صلعم منع بود پس این اول دلیل است بر آنکه مراد و وجوب محبت او است زیرا که  
 در اجتماع مجتنب محذور و نفی نیست بلکه یکی است لازم دیگری است و در اجتماع تصرف مجذور است  
 بسیار است و ان قید ناه بایدل علی امامته فی المال وول المال فرجایا با لوفای لان  
 اهل السنه قایلون بذاک فی عین امامت و وجه تخصیص حضرت سر قضا اینست که  
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بوجی معلوم است که در زمان امامت حضرت و قضا  
 و فساد خواهند و بعضی مردم انکار امامت او بود خواهند نمود و طرفه است که بعضی  
 ایشان وراثیات آنکه مراد از مورس الی ولی تصرف است که کرده اند بلفظی که در  
 حدیث واقع است و هو قوله است او سله یا المنین من انفسهم یا همان سخن است که  
 رجاء لفظ اولی می شنوند و ای تمیز در مراد میکنند چه ضرورت است که این لفظ را هم بر آن



اولی تبصیر محل نمایند بلکه در اینجا هم مراد همین است که است اولی بالمؤمنین من الله است  
 بلکه اولی در اینجا مشتق از ولایت است که معنی محبت است یعنی است احب الی المؤمنین  
 من انفسهم تا یلایم آخر کلام و تناسب محل مشتق از نظام حاصل شود و حاصل معنی  
 این خطبه چنین است که ای گروه مسلمانان مقرب است که مرا از جان خود دوست میدارید  
 هر که مراد دوست دارد صریحاً دوست دارد و بار خدا یاد دوست دار کسی که دوست دارد  
 او را و دشمنی دار کسی را که دشمنی دارد او را عاقل را باید که درین کلام مربوط غور کند و درین  
 انتظام او را دریابد و این لفظ پیغمبر است اولی من المؤمنین من انفسهم خود از آیه قرا  
 است و از همین راه او را از مسلمات اهل اسلام قرار داده بروی تفریع حکم آورده فرمود  
 و در قرآن این لفظ جاسه واقع شده که معنی اولی یا انصرف در اینجا اصلاً است  
 و هو قوله تعالی البنی اولی بالمؤمنین من انفسهم و از واجبه است اولی الامام  
 پنجم فی کتاب الدس سوق این کلام بر اتفی نسبت متبنی است و بیان آنست  
 که زید بن جاریه را زید بن محمد نباید گفت زیرا که نسبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مسلمان  
 نسبت پدر شفیق بلکه زیاده بر آنست و زمان پیغمبر همه باوران اهل اسلام اند و اهل قرآن  
 در نسبت احمق و اوسلمی است اند از غیر ایشان اگر چه شفیقت و تعظیم دیگران زیاده  
 تر است پس بدان نسبت بر قرابت است اگر در متبنی و متبنی مفعول است نه بر مفعول و تعظیم  
 و همین است کتاب الدس یعنی حکم خدا و معنی اولی تبصیر درین مقصود است  
 ندارد پس در اینجا هم مراد همان معنی است که در حدیث اراده کرده باشد و اگر انصاف  
 صدر حدیث را بمعنی اولی تبصیر کرد انیم نیز محل موی بر اولی تبصیر مناسبت ندارد  
 در انصورت این عبارت بر اسس تنبیه خالطین است تا بحال توجه و اصفا تابع کلام  
 نمایند و اطاعت این امر ارشادی را واجب دانند مانند آنکه پدر در مقام وعظ و نصیحت  
 به پسر خود بگوید که ای پسر پدر تو نیم و چون پسر او را بگوید



منظور دارد و بفرماید تا بحکم بر سرے واجب قبول نماید و بوشق آن عمل کند سبب است  
 بالمؤمنین در مقام مثل السبب رسول الله الیکم یا السبب بیکم واقع شده و مناسبت بر لفظ  
 از کلام انبیه بر سرے این عبارت حبش و در خوشن کمال مناسبت است تمام کلام را باین  
 عبارت ربطی که هست کافی است و از این طرف ترا که بعضی از مفسرین این را بر معنی محبت و  
 دوستی دلیل آورده اند که افاده دوستی حضرت امیر امر است که در ضمن آیه المؤمنون  
 و المؤمنات بعضی اولب اثبات شده بود پس انچه در این نیز اگر افاده محبت  
 نماید خوب است و فهمیده اند که افاده دوستی شخصی در ضمن عموم چیز است دیگر است و  
 اینجا دوستی همان شخص بالخصوص امر است دیگر اگر شخصی بمبلغ انبیا و رسول الله  
 ایمان آورد با خصوص نام محمد رسول الله کبر و اسلام و معتبر نیست اینجا دوستی ذات  
 حضرت امیر نفر شخیصه منظور است و در آیه دوستی بوصف ایمان که عام است  
 منقاد شده بود و بر رفت بر اتحاد مضمون آیه و حدیث باز چه قباح است که تفسیر  
 خود همین است که تاکید مضامین قسطن و تاکید آنها میکرد و باز خصوصاً هر گاه و سبب و  
 سستی از کلین و عمل بموجب قسطن در باب اول نموده ذکر فان الذکر شفع المؤمنین  
 و بیچ مضمون در قرآن نیامده الا همان مضمون را در چند آیت تاکید فرموده اند باز از باب  
 بیست و یک تاکید و تفسیر این کس انبیه اند تا الزام محبت و اتمام نعمت کرده باشند و هر که  
 قسطن و حدیث را دیده باشد مثل این کلام بفرج خواهد گفت والا تاکیدات و تفسیر را  
 بیچ در باب روزه و نماز و زکوة تلاوت قرآن همه خواهد شد و نزد خود شیع  
 اخص است حضرت امیر را بار بار گفتن و تاکید کردن همه فرموده خواهد بود معاذ الله  
 من ذلك و سبب فرمودن این خطبه چنانچه مورخین و اهل سیر آورده اند صحیح دلا  
 میبخشد که منظور افاده محبت و دوستی حضرت امیر بود زیرا که جماع از صحابه که در مهم  
 ملک بمن یا اینجا شیع شده بودند مثل بریده سلمی و خالد بن الولید و دیگر نامداران



اما در این هنگام مراجعت از آن سفر کاتبها ایجا از حضرت امیر حضور صلعم عرض نمودند چون  
جناب رسالت بنامه دید که این رسم هر قیام مردم را بر زبان رسیده است و اگر من یک  
دو کس را از بن کاتبها منع خواهم نمود و محمول بر بایس علاقه ناز که که حضرت  
اخیرا با جناب او بود و خواهند داشت و قطع نخواهند شد لذا خطبه عام فرمود و این  
نصیحت را مضمدا ساخت بلکه که مخصوص است در قسطنطنیه است و ابوالحسن بن  
انفسم یعنی هر چه میگویم از راه شفقت و خبر خواهی میگویم محمول بر پاسدار گشتی نمایند  
و علاقه کسی با ما من در نظر نیارند محمد بن اسحاق و دیگران این تفصیل این قصه را آورده اند  
حدیث دوم در کجایار و مسلم از ابن عازب روایت آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
حضرت امیر را در غزوه تبوک بر اهل بیت از نسا و نبات خلیفه کرد و گوشت و خود و غزوه  
متوجه شد حضرت امیر عرض کرد یا رسول الله تخلفی فی النساء و الصبیان پس فرمود  
علیه وسلم فرمود اما نه رضی ان تکون منی بمنزله مارون بن موسی الا انه لا یجوز ان یکون  
مترک است خمس و بیست و یکو علم پس عالم باشد جمیع منازل را الصحه الاستثناء و چون  
هر تنبوت را استثناء فرمود جمیع منازل تا به مارون بر حضرت امیر ثابت شد و از  
آن منازل صحت امامت و اقتراض طاقه هم هست اگر مارون بعد از آنکه موزنه بدو زیاده و حال  
حیات میگویند بدست بعد از او مگر آنیم نیز از روز ایل شد لازم اندر ایل او و غزل نبی جانشین  
زیر که امامت پس از آنیم نیز هم حضرت امیر ثابت باشد و هو الامامه اصل اینجاست هم دلیل اهل  
است در اثبات فضیلت حضرت امیر و صحت امامت ایشان در خود نیز که از جانشین است و امیر  
استحقاق آنجناب بر امامت امیر یعنی امامت غیر او و آنکه امام بلا فصل حضرت امیر و پس از نبوت  
فبیله نیست و هر چه در اوصاف اهل بیت است که اهل سنت هم قدح کرده اند و گفته اند که این خلافت نه  
خلافت بود که محل نزاع است تا استحقاق آن خلافت بدادن این خلافت ثابت شود زیرا که ابا جهم  
اهل سیر محمد بن مسلم را صودار و مدینه و سلم بن عوف را کونوال مدینه و این امیر مکتوم را پیش از

ایضا  
نهی است  
کتاب است  
از بنی امیه  
مارون از  
مس  
بگویند  
نمی بیند  
مجاز است







امیر را ثابت نیست پس اگر استثنای متصل کردیم و منزلت را بر عزم عمل کنیم که  
در کلام معلوم لازم خواهد آمد و هم آنکه لایق که از جمله منازل مارون با موخلاف او بود  
بعد از موت زیر که اگر مارون بعد از موت زنده میماند رسول منتقل بود و بر تریه و غیره کانی  
زایل نمیشد و باخلاف منافات دارد زیرا که خلافت نیابت نبی است و اصلت را باینجا  
چند سبب معلوم که ازین راه استدلال بر خلافت حضرت امیر بر کس نیست آید و معلوم که این  
گفته اند که اگر اخیر تریه از مارون زایل میشد لازم آمد غل او و غل نبی جایز نیست و حکم انقطاع  
عمل را غل فتن خلافت عرف و لغت است زیرا که یادش امان حسین بر آمدن و کار دارا  
نایبان و کاستن کان خود را خلیفه خود میکند و بعد از معاودت و مراجعت خود بخود این  
خلافت منقطع میشود و هیچکس آنها را مغزول نمیداند و نه در حق آنها امانت میدهد و اگر غل  
باشد چون نبوت استقلالی بعد از موت موبارون میرسد که مرتبه اعلی است بهر درج  
از خلافت چهره موجب نقصان و امانت اوست شد بلکه در زکاتان میشد که نایب و وزیر را  
موت و وزیر غل کرده و وزیر منتقل سازند و غیر چون حضرت امیر را تشبیه کرده اند حضرت  
مارون و معلوم است که حضرت مارون در حیات حضرت موسی بعد از غیبت ایشان خلیفه بود  
و بعد از وفات حضرت موسی یوشع بن نون و کالب بن یوفنا خلیفه شدند لازم آمد که  
حضرت امیر نیز خلیفه آنحضرت باشد در حیات ایشان بعد از غیبت نه بعد از وفات بلکه بعد  
از وفات آن باشند تا پیش کامل شود و شبیهی که در کلام رسول مر واقع شود و از آن تشبیه  
عمل کردن کمال بی ویا است و الباقی و باشد اگر اینهمه که در پیش در حدیث کجا و لایق است  
اما خلافت ایشان تا بعد از انابت شود غایتا الباقی تحقیق امانت بر آنحضرت است باینجا نیست و او فوت  
میرد و قاضی و عین سبب اهل السنه حدیث سیدم روایت میرد مرفوعه آن قال ان علیا منی و امان علی  
و بعد از کل مومن میرسد و این حدیث باطل است زیرا که در سناده و اصل و واقع شده و او نبی است و بعد از او  
و بعد از او در انصاف که در اندکین حدیث و احتجاج توان کرد و نیز ولی از انظار گفته است که حضرت امیر را

بلا بجنبه سخنان ایشان  
فصلی در بیان خلافت  
ان مارون را در کمال  
است و بعد از موت  
ولی الامر بود و  
بن نون را که در  
و بعد از آنکه  
علیه السلام  
الامیر بنی هاشمی  
و سلم صاحب  
الفاخر الدین  
معه است و در حق  
از انکه در کمال  
و بعد از آنکه  
مارون را که در  
و بعد از آنکه  
علیه السلام  
الامیر بنی هاشمی  
و سلم صاحب  
الفاخر الدین  
معه است و در حق  
از انکه در کمال  
و بعد از آنکه







در تلافی ابوبکر و عمر از منی نوشت شد مثل اقد و ابوالدین بن اصبغ  
غیر ذلک حدیث چشم روایت جابر بن ابی سلمه علیه وسلم قال انما  
باب او این خبر نیز معلول است قال محیی بن معین الاصل له وقال النجاشی  
وجه صحیح و قال الترمذی انه منکر غریب و ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و قال  
الشیخ فی الدین ابن دقیق العبد هذا الحدیث لم یثبوت قال الشیخ محیی الدین النجاشی  
و اما حلقه شمس الدین الهیثمی و الشیخ فی الدین الحریز ان موضوعه شیخ باجادی  
موضوعه که اهل سنت از او انزوای شک و احتجاج خارج کرده اند در مقام الزام  
ایشان دلیلی صریح است بر رد استناد علماء شیعه و این بدانکه شخصی معرفت  
بیدار کند با نوکر شخصی که او از نوکری بطرف کرده و تقصیرات او را دیده و بیانات او را  
معلوم ننموده از خانه خود بر آورده و در شهر کرد آنکه غلام نوکر را با من سر و کار  
نست من فیه و از نوستیم و عهده معاملات او ندارم این شخص ساده لوح انیمه مراتب  
را دانسته بآن نوکر معامله دین نموده و از معامله آن شخص در خوشترن آغاز نماید این ساده  
لوح نزد علماء در کمال مرتبه سخاوت خواهد بود و مع هذا مفید ما هم نیست زیرا که شخصی باب  
مدینه العلم شده لازم است که صاحب ریاست عالم هم باشد بلا فصل بعد  
غایه ماقول الهاب آنکه یک شرط از شرط ایمان است و در و بوجه اتم مستحق گشت  
از وجدان یک شرط وجود شرط لازم نمی آید با وصف آنکه آن شرط از آنکه از آن  
در دیگران هم روایات اهل سنت ثابت شده باشد مثل ما صلب ابد شیعیانی صدر  
الا و قد صیبت فی صدر بانی بکر و مثل لو کان بک منی کان عمر اگر روایات اهل سنت را  
اعتبار است در هر جا اعتبار باید کرد و الا قصد الزام ایشان نباید نمود که بایک  
روایت الزام نموده حدیث ششم حدیثی است که از امامیه روایت میکنند  
خبر و عا نه قال الحسن از او این شرط را آدمی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم

در تلافی ابوبکر و عمر از منی نوشت شد مثل اقد و ابوالدین بن اصبغ  
غیر ذلک حدیث چشم روایت جابر بن ابی سلمه علیه وسلم قال انما  
باب او این خبر نیز معلول است قال محیی بن معین الاصل له وقال النجاشی  
وجه صحیح و قال الترمذی انه منکر غریب و ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و قال  
الشیخ فی الدین ابن دقیق العبد هذا الحدیث لم یثبوت قال الشیخ محیی الدین النجاشی  
و اما حلقه شمس الدین الهیثمی و الشیخ فی الدین الحریز ان موضوعه شیخ باجادی  
موضوعه که اهل سنت از او انزوای شک و احتجاج خارج کرده اند در مقام الزام  
ایشان دلیلی صریح است بر رد استناد علماء شیعه و این بدانکه شخصی معرفت  
بیدار کند با نوکر شخصی که او از نوکری بطرف کرده و تقصیرات او را دیده و بیانات او را  
معلوم ننموده از خانه خود بر آورده و در شهر کرد آنکه غلام نوکر را با من سر و کار  
نست من فیه و از نوستیم و عهده معاملات او ندارم این شخص ساده لوح انیمه مراتب  
را دانسته بآن نوکر معامله دین نموده و از معامله آن شخص در خوشترن آغاز نماید این ساده  
لوح نزد علماء در کمال مرتبه سخاوت خواهد بود و مع هذا مفید ما هم نیست زیرا که شخصی باب  
مدینه العلم شده لازم است که صاحب ریاست عالم هم باشد بلا فصل بعد  
غایه ماقول الهاب آنکه یک شرط از شرط ایمان است و در و بوجه اتم مستحق گشت  
از وجدان یک شرط وجود شرط لازم نمی آید با وصف آنکه آن شرط از آنکه از آن  
در دیگران هم روایات اهل سنت ثابت شده باشد مثل ما صلب ابد شیعیانی صدر  
الا و قد صیبت فی صدر بانی بکر و مثل لو کان بک منی کان عمر اگر روایات اهل سنت را  
اعتبار است در هر جا اعتبار باید کرد و الا قصد الزام ایشان نباید نمود که بایک  
روایت الزام نموده حدیث ششم حدیثی است که از امامیه روایت میکنند  
خبر و عا نه قال الحسن از او این شرط را آدمی علمه و الی نوح فی تقواه و الی ابراهیم















ازین دو کارخانه عمده حاصل میشود و در حدی که شیخین در کتب خود آورده اند و هو قوله  
 علیه السلام انک یا علی تقاتل الناس علی ما یحل القرآن کما قالتم علی شریکین است  
 تصریح باین آیه و امتیاز است زیرا که مقایسات شیخین همه بر تشریح قرآن بود پس کویا  
 شیخین بقیه زمان نبوت بود و زمان حضرت امیر را بعد از دوره ولایت نند و لهذا شیخ  
 طبرقی و ارباب معرفت و حقیقت انجباب را قاضی باین لایت محمدیه و حاتم ولایت مطلقه  
 انبیا نوشته اند و از نسبت که سلاسل جمیع فرق اولیا الله با انجباب است می شود و مانند جدول  
 از بحر عظیم مشعب میگردد و چنانچه سلاسل تلذذها شریعت و مجتهدین طریقت شیخین و نوب انبیا  
 مثل عبد الله بن مسعود و مغاذ بن جبل و زید بن ثابت و عبد الله بن عمر و غیره و شیخ از  
 علوم ایشان میگردد و معنی امامت که در اولاد حضرت امیر با ماند و یکی هر دیکر را بر  
 آن می ساخت همین قطبیت است از شاد و منبیت قبض ولایت بود و لهذا الزام این امر بر  
 خلائق از انبیا اطهار و گذشته بلکه یاران چیده و مصاحبان برگزیده خود را بآن فضی  
 خاص شرف می ساختند و هر یک را بقدر استعداد او باین دولت می نواختند این فرق  
 بنفهم آنچه اشارات ایشان را بر ریاست عامه و استحقاق تصرف در امور ملک و مال فرود  
 آورده در ورطه ضلالت افتاده اند و نیز از نسبت که حضرت امیر و ذریه طاهره او را تمام  
 بر مثال ایشان و مرشدان می پسندند و امور گوناگون را با ایشان وابسته میداند و فائز  
 و درود و صدقات و نذر و نیت بام ایشان رایج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیا  
 الله همین معامله است و نام شیخین را درین مقدمات کسی بزرگان نمی آورد و فائز و درود و نذر  
 و نیت و عرس و مجلس کسی شریک نمیکند و امور گوناگون را وابسته بایشان نمیدانند و گفته که کار  
 و فضیلت ایشان باشد بر مثال انبیا مثل حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی و بر آن کمال  
 ایشان مثل کمال انبیاء یعنی بر کثرت و تفضیل و مغایرت است و کالات اولیا اجماع از حد  
 و جمیع و صیغیت اند پس اولیا را امرت ملائکه فصل الهی بلکه صفات الهی می توانند کرد











و ما تا که منها اختلف و بعد التقيا والاقى دلالت بر دو خاندان در زیر که شکر است حضرت امیر  
و نور نبوت مستلزم و موجب امامت او بلا فصل نمیشود ملازمست درین هر دو امر  
بیان باید کرد و بوی که بخار منع بر آن نشیند و در غیر طالعاده در قریب نسب حضرت امیر  
انجذاب بخانی نیست اما کلام درین است که این قریب موجب امامت بلا فصل است یا اگر  
مجرد در نسب موجب تقدم در امامت می شد حضرت عباس اولی می بود و امامت و خلا  
الکون عمه و صنوبیه و العلم اقرب من ابن العلم عرفا و شرعا و اگر گویند عباس السجیه محروم باشد از  
نور یافت امامت حاصل نشد زیرا که نور عبد المطلب ششم در عبد الله و ابوطالب  
دیگر پس آن اورا نصیبی رسید گوئیم اگر در تقدم و امامت بر قوت و کثرت نور است  
چنین اولی و اخراج باشند با امامت از حضرت امیر هر دو وجه قوت و کثرت اما قوت  
از آنجه که چون افتام نور واقع شده و حصه غیر پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسید از همان  
حصه اشعاب حسنین بهم شد بخلاف حضرت امیر که در اصل نور شریک بود در حصه غیر و  
بر روشن است که حصه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از نور اولیت از حصه غیر او اما کثرت سبب  
از آنجه که حسنین جامع بودند در میان نور مصطفی و نور مرتضی و الاثنان اکثر من  
الواحد قطعا حدیث نهم روایت عمر بن الخطاب رضی الله عنهما صلی الله علیه و سلم قال یوم  
خبر الحلیب الایة عذر جلا حب الله و رسوله و محبة الله و رسوله ففتح الله علیهم و بدیه و انجته  
سببا صحیح و قوی الروایت است و اهل سنت از اگر اس و العین نیست و در کتب خود  
برای دفع مقالات نو اصبیح و خوارج بکار برند لیکن مدعا شیعہ ازین حاصل نمیشود  
زیر که در میان محبت خدا و رسول و محبوبیه هر دو در میان امامت بلا فصل ملازم  
تست و نیز اثبات این دو صفت بر یک شخص در کلامی نفی آن دو را در این می کنند کیف قد  
قال الله تعالی حق الی بکر رض و فقا و بهم و محبونه و قال فی حق اهل بدران المدحبه الذین  
فقا لاولان فی سبیل رضا کما نهم بنیان مرصوص و لا شک ان محبة الله محبة رسول الله

[illegible]















میگردانند و با شیخین با وجود کثرت احوال و انصار که ازین روایت صریح مستفاد میشود لازم  
 نمی آید که پیغمبر وصیت کرده باشد تعطیل امر الهی و محروم داشته باشد امت را از الحظ  
 وصیت کرده باشد حضرت امیر با نیاع اهل باطل معاذا الله من کفّال الله تعالی یا ایها الذین  
 عرض المؤمنین علی القتال در زمانی که یک سلمان ده کافر با هم مقابل می شدند بنیاب پیغمبر  
 باین تأکیدات تکلیف جهاد میداد و در زمانیکه دین تمام شده و احوال نعمت تحقق گشته بود  
 را امر بجهاد و خوف و ترک تبلیغ احکام و تحویز فتنه و فساد و تحریف کتاب الله و تبدیل دین نماید  
 حاشا و کاشان نبوت و رسالت کمال منافات دارد با این وصیت قوله تعالی یا ایها الذین  
 بعد از آنکه مسلمون و کابری میکنند که این گستاخت و لطمه را موافقت و مناصحت حضرت امیر  
 با خلفاء ثلاثه محض نیاید و اقتدا با افعال الهی که تانی و ترک عجلت است و این وجه را این  
 طاووس سبط ابو جعفر طوسی استخراج کرده و دیگران بغایت پسندیده اند و طریقه توجیهی است که بیرون  
 ندارد زیرا که اقتدا با افعال الهی واجب بلکه جایز هم نیست اقتضای او امر الهی در کار است و مقتضای  
 در بعض اوقات کافران انصرت میبندند و مسلمان صالح را میرانند و تحکیم انصرت کافران  
 مسلمان جایز نیست نشان بندگی هم نیست که فرمان خاوند خود را قبول نماید و موافق  
 آن کار کند نه بلکه اقتدا با افعال مالک خود نماید که در علاقه بستگی و خاوندی دنیا که اسیر  
 مجاز در مجاز نیست نیز این معنی معیوب و سطه و است چه جای علاقه بندگی و خاوندی حقیقی  
 و آنچه گفته است که تانی و ترک عجلت محموم است پس در امور خیر محمود نیست زیرا که رسولان خود  
 را و عباد خود را خواند ایشان هرگاه تعجیل امر فرماید ایشان تانی نمایند صریح در تعجیل  
 بر خود که در قوله تعالی و ان منکم لمن یطعن فی قوله تعالی فی مدح عباده المنعجلین و انک  
 بسیار عون فی انجیرات و هم لها ساقون و ایند امثل مشهور است که در کار خیر حاجت بیج  
 استخاره نیست و امام را که منصب هدایت خلق و ارشاد کمران است چگونه تانی جائز باشد  
 کار او دین تانی و اجبات کثیر و نفوت میشوند و نیز تانی را هم حدیث است و بحال که در حدیث آمده است



بنکذا رمدو اگر گویند تانی حضرت مرتضی با مرالی بود پس ترک واجبات لازم نیامد گوئیم پس  
 معلوم شد که امامت حضرت امیر در الوقت متحقق نبود و الا نصب مامور او را امر کرد و آن  
 بتانی و ترک ادای لوازم امامت با هم مناقضت دارد و بدان میماند که شخصی را با شاه قاجار  
 کند و بگوید که تائب و پنج سال هرگز اظهار قضا خود مکن هیچ قضیه را بحضور خود آمدن ده  
 و هرگز در میان دو کس حکم مکن صریح دلالت دارد بر آنکه بالفعل و عده قضاست هنوز قاضی  
 نکرده است بعدیت و محال قاضی خواهد کرد و اگر محلی بر ظاهر نمانیم تا قضا صریح و قنوت  
 که از نصب قاضی است لازم خواهد آمد و آن عین سفاقت و قبح آن پوشیده نیست فعالی الله  
 عن فلک علو اکبر و نیز چون حضرت امیر از جانب خدا بتانی مامور و اصلا لا اظهار دعوی  
 امامت نکرده مکلفین در ترک متابعت او معذور خواهند بود و اگر بنا بر خط دین و دنیا  
 خود کار و روائی مهمات خود در نیت دیگر بر نصب نمایند محل عقاب و عتاب خواهند بود  
 اذ لا یكلف النفس الا و جهاد حدیث یازدهم روایت ابو سعید حدیث ان النبی صلی الله علیه و آله  
 قال لعل انک تقابل علی بن ابی طالب و القرآن کما قالت علی بنسریه و این خبر با مدعیان سنن  
 زید که مفاد حدیث آنست که تو در وقتی از اوقات بر تاویل قرآن قال خویشی کرد و چون  
 من باب اهل سنت است که حضرت امیر در مقامات خود بر حق بود و مصیبت مخالفان او بر غیر حق  
 و مخطی و در نیت بکدام وجه دلالت است بر آنکه حضرت امیر امام بلا فصل است زیرا که  
 ملازمی نیست در مقابل بر تاویل قرآن و در امامت بلا فصل بایسته بوجه من الوجوه پس  
 انجیدیش را در مقابل اهل سنت آوردن کمال نادانی است بلکه اگر انجیدیش را دلیل بر نهی است  
 سنت که غیر تواند شد زیرا که از انجیدیت معلوم میشود که حضرت امیر در زمانه امام خواهد بود  
 که قال بر تاویل قرآن خواهد بود و وقت قال ایث ان معلوم است که کی بود و در اصل  
 انجیدیت هم دلیل اهل سنت است بر آنکه حق در جانب حضرت امیر بود و مقابلان او بر خطا که  
 بعضی قرآن را تفهیم بودند و خطا را جهاد کرده این صاحبان کمال و قاحت خود



ایقسم احادیث را در مقام وار و میکنند و خود میگویند زیرا که بخلاف حقیقت  
 ایشان در ثلاث تخرج و از ثلاث انکار و ثانی انکار و ثالث انکار و این کتب بالاجماع اگر معنی آنها را از  
 کسی انکار کنند بنا بر غلط فهمی خود باز هم در کفر و صحت است چه جا که معنی حق را که تاویل  
 بهمان است انکار کنند و عقیده ایشان اینست که محاربوه کفره چنانچه در تخریک العقاید  
 موجود است حدیث دوازدهم روایت زید بن ارقم عن النبی صلی الله علیه وسلم انی تارک  
 فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا ابدا کما احبها اعظم من الاحکام ابدا و عمر  
 و این حدیث هم بدستور احادیث سابقه بامری مساس ندارد زیرا که لازم نیست که  
 تمسک صاحب زعامت کبر باشد سکنایکین انجیریت هم صحیح است علیکم بستی و  
 انکافا، الرشیدین المهدیین من بعد تمسکوا بهما و اعضا علیها بالنواجذ سکنایکین عقرت و  
 عرب معنی قاریت پس اگر دلالت بر امامت کند لازم آید که جمیع اقارب شخص صلی الله علیه وسلم  
 باشند و اوجب الطاعت علی انحصار من مثل عبد الله بن عباس و محمد بن الحنفیه و زید بن  
 علی و حسن ثنی و اسحاق بن جعفر الصادق و امثال ایشان از اهل بیت و نیز در حدیث  
 صحیح وارد است خذوا منکم ذریه و منکم ذریه او و منکم ذریه او و منکم ذریه او و منکم ذریه او  
 عمار و مسکوا بعد ابن امیر و نصبت لکم ماضی الامم ابن امیر و علمک بالکمال و کرم مع  
 بن جبل و امثال ذلک کثیره خصوصاً قوله و ابی الدین من بعد ابن امیر و علمک بالکمال و کرم مع  
 و توانر مغوی سیده پس لازم آمد که همایین شش شخص امام باشند و اگر انجیریت  
 دلالت بر امامت حضرت نماید حدیث صحیح مروی حضرت امیر که نزد مشیبه متواتر است  
 انما استور اللهها جبرین الانصار چگونه درست شود چنین حدیث مثل اهل بی فیکم مثل  
 فوج من رکیبنا نحن و من تخلف عننا عرق و دلالت نمیکند مگر بر انکه خلع و عیدیه مربوط بدوستی  
 ایشان و منوط باتباع ایشان است و تخلف از دوستی و اتباع ایشان موجب طلاق  
 است یعنی بفضل الله تعالی محض نصیب اهل سنت است و پس از جمیع فرق اسلامی و خاص

قال رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 و من تخلف عننا عرق و دلالت نمیکند مگر بر انکه خلع و عیدیه مربوط بدوستی  
 ایشان و منوط باتباع ایشان است و تخلف از دوستی و اتباع ایشان موجب طلاق  
 است یعنی بفضل الله تعالی محض نصیب اهل سنت است و پس از جمیع فرق اسلامی و خاص

و این حدیث هم بدستور احادیث سابقه بامری مساس ندارد زیرا که لازم نیست که  
 تمسک صاحب زعامت کبر باشد سکنایکین انجیریت هم صحیح است علیکم بستی و  
 انکافا، الرشیدین المهدیین من بعد تمسکوا بهما و اعضا علیها بالنواجذ سکنایکین عقرت و  
 عرب معنی قاریت پس اگر دلالت بر امامت کند لازم آید که جمیع اقارب شخص صلی الله علیه وسلم  
 باشند و اوجب الطاعت علی انحصار من مثل عبد الله بن عباس و محمد بن الحنفیه و زید بن  
 علی و حسن ثنی و اسحاق بن جعفر الصادق و امثال ایشان از اهل بیت و نیز در حدیث  
 صحیح وارد است خذوا منکم ذریه و منکم ذریه او و منکم ذریه او و منکم ذریه او و منکم ذریه او  
 عمار و مسکوا بعد ابن امیر و نصبت لکم ماضی الامم ابن امیر و علمک بالکمال و کرم مع  
 بن جبل و امثال ذلک کثیره خصوصاً قوله و ابی الدین من بعد ابن امیر و علمک بالکمال و کرم مع  
 و توانر مغوی سیده پس لازم آمد که همایین شش شخص امام باشند و اگر انجیریت  
 دلالت بر امامت حضرت نماید حدیث صحیح مروی حضرت امیر که نزد مشیبه متواتر است  
 انما استور اللهها جبرین الانصار چگونه درست شود چنین حدیث مثل اهل بی فیکم مثل  
 فوج من رکیبنا نحن و من تخلف عننا عرق و دلالت نمیکند مگر بر انکه خلع و عیدیه مربوط بدوستی  
 ایشان و منوط باتباع ایشان است و تخلف از دوستی و اتباع ایشان موجب طلاق  
 است یعنی بفضل الله تعالی محض نصیب اهل سنت است و پس از جمیع فرق اسلامی و خاص

و این حدیث هم بدستور احادیث سابقه بامری مساس ندارد زیرا که لازم نیست که  
 تمسک صاحب زعامت کبر باشد سکنایکین انجیریت هم صحیح است علیکم بستی و  
 انکافا، الرشیدین المهدیین من بعد تمسکوا بهما و اعضا علیها بالنواجذ سکنایکین عقرت و  
 عرب معنی قاریت پس اگر دلالت بر امامت کند لازم آید که جمیع اقارب شخص صلی الله علیه وسلم  
 باشند و اوجب الطاعت علی انحصار من مثل عبد الله بن عباس و محمد بن الحنفیه و زید بن  
 علی و حسن ثنی و اسحاق بن جعفر الصادق و امثال ایشان از اهل بیت و نیز در حدیث  
 صحیح وارد است خذوا منکم ذریه و منکم ذریه او و منکم ذریه او و منکم ذریه او و منکم ذریه او  
 عمار و مسکوا بعد ابن امیر و نصبت لکم ماضی الامم ابن امیر و علمک بالکمال و کرم مع  
 بن جبل و امثال ذلک کثیره خصوصاً قوله و ابی الدین من بعد ابن امیر و علمک بالکمال و کرم مع  
 و توانر مغوی سیده پس لازم آمد که همایین شش شخص امام باشند و اگر انجیریت  
 دلالت بر امامت حضرت نماید حدیث صحیح مروی حضرت امیر که نزد مشیبه متواتر است  
 انما استور اللهها جبرین الانصار چگونه درست شود چنین حدیث مثل اهل بی فیکم مثل  
 فوج من رکیبنا نحن و من تخلف عننا عرق و دلالت نمیکند مگر بر انکه خلع و عیدیه مربوط بدوستی  
 ایشان و منوط باتباع ایشان است و تخلف از دوستی و اتباع ایشان موجب طلاق  
 است یعنی بفضل الله تعالی محض نصیب اهل سنت است و پس از جمیع فرق اسلامی و خاص



بند هب اهل سنت لا يوجد في غيرهم زیرا که ایشان تمامک اندیجمل و دوا جمع اهل بیت  
و بر قیاس کتاب الله که انتمون یغضب الکتاب و مکفرون یغض و در رنگ ایمان بالانیا که  
لا فرق بین احد من رسله با بعض محبت و ایمان و با بعض بغض و کفران نمی و در نجات  
که هیچ فرق ایشان جمیع اهل بیت را درست ندارد و بعضی بکافیة را محبوب سازند و  
را متبغض می دارند و بعضی طایفه دیگر را و همین است حال اتباع که اهل سنت بکافیة را  
نمی کنند از هر چه روایات دین خود می آرند و بدان تسکمی چونید چنانچه تفسیر و  
حدیث و فقه ایشان بر آن کواه است و اگر تلب اهل سنت را اعتبار نکنند روایات  
که از عقاید الهیه گرفته تا فروع فقهیه موافق اهل سنت درین رساله نقل کرده شد چه جواب  
است و در مقام بعضی از خوش طبعان شیعه تفسیری دارد خیلی و تفسیری بدو اگر آن  
تفسیر و عمل آن ترویج نموده اند گفته است که تشبیل اهل بیت در حدیث بنفیه اقتضا  
می نماید که محبت جمیع اهل بیت و اتباع کل ایشان در نجات و فلاح ضرورت است زیرا که  
اگر شخصی در یک گنج گشتی یا گرفت بلا شبهه از غرق او را نجات حاصل شد بلکه در  
در تمام گشتی و گاهی گنجی شستن گاهی گنج دیگر معمول و عادت است پیش شیعه چون  
متن که بعض اهل بیت شدند و اتباع بعضی از ایشان پیش گرفته بلا شبهه نا  
باشند و طغی که اهل سنت بر ایشان بابت انکار بعض اهل بیت نمایند دفع  
و محمد صلوات الله علیه درین جواب او بدو وجه سخن دارند اول بطریق نقل آنکه در صورت  
انامیه را باید که زیدیه و کیهانیه و ناوسیه و افطیه را که اندانند و باقی و منقطع انکارند زیرا  
هر یکی ازین فرقه مذکوره و امثال ایشان گنجی ازین گشتی وسیع گرفته و در آن گنج  
های خود ساخته و یک گنج گشتی را نجات از غرق کافی است بلکه در صورت تعیین  
اثنا عشر نیز مخدوش گشت زیرا که بر گنج گشته در نجات تشدید آن موج دریا  
کافیست و معنی امام همین است که اتباع او موجب نجات آخرت باشد و تمامه را نجات

[illegible]



بلکه امامیه برهم شد و اگر این کلام را دیدید بگویند همین صورت در مقابل آنها گفته خواهد شد پس مقتضی  
 نمیشود برای خود هیچ فرقه را از فرق شیعه درست نیست بلکه جمیع مذاهب را باید که حق  
 دانست و صواب انکار نمود و لکن در میان مذاهب آنها تا قضا و فضا دو واقع است و هر دو  
 جانب تناقض را حق دانستی در غیر اجتهادات قابل باجماع نقیضین شدن نیست که بدیهی  
 الاستحالة است دوم بطریق حل آنکه با گرفتن در یک گنج گشتی و رفتن بجات بخش از فرق  
 حدیث است که در گنج دیگر از آن گشتی رخنه نکنند و چون در یک گنج نشست و در گنج دیگر نشاند  
 کردن آغاز نهاد بلا شبهه غرق خواهد شد و هیچ فرقه از فرق شیعه نیست الا در یک  
 گنج این گشتی نشسته و در یک گنج دیگر رخنه کرده آری اهل سنت هر چند در کتبها مختلفه  
 سیر و دعوای نمایند اما گشتی ایشان سالم است و هیچ گنج رخنه نکرده اند تا از آن طرف  
 هیچ دریا در آید و غرق نکند و الحمد لله و باقتیاد روش اهل سنت الزام توان داد و نصیب  
 در انکار این روایت که بدلیل عقلی در صحت این هر دو قبح کرده اند و گفته اند که مفاد این  
 هر دو حدیث تکلیف بمقتضات عقلیه است که بالبداهته محال است زیرا که اکثر مسککین اهل  
 بیت نموده اند و بلا شبهه در عقاید و فروع ایشان اختلاف و تناقض رود و آدمی باید که آینه  
 مکلف باشد جمیع مبین نقیضین و سوج بالبداهته و اکثر مسکک بعض ایشان کرده اند  
 یا بتجربین خواهد بود یا بتجربین در شق اول ترجیح بلامرجح لازم خواهد آمد و در روایات تعیین  
 حق بجانب خود نیز اینها را اختلاف واقع است باز همان اش اجتمع نقیضین در یک کاسه  
 می آید یا ترجیح بلامرجح و اگر شق ثانی را در ادب باشد لازم آید تجوید عقاید مختلفه و شریع متفاوت  
 در یک دین و احد از خود شایع حال آنکه لکل جماعت منکم شرعه و مشایخ با صریح مخالف  
 این تجوید است و بصورت دینییه اشحاله ان ثابت و هیچ فرقه از فرق شیعه از عهد  
 جواب این حدیث ان شفیانی تواند آمد الا چون روش اهل سنت اختیار کند اما دلایل  
 عقلیه شیعه مبین بیش از حد احصاست چنانچه الفین و دیگر کتب ایشان کافله است

در این کتاب  
 جمیع مذاهب  
 و فرق  
 مذکور



استیفاء دلایل است اما در اینجا قاعده بدست اهل سنت حواله نموده خود که مرد لیس  
 ایشان را بیان حل توانست نمود اول باید دانست که دلیل عقلی برین مدعا جانی از عقل  
 نیست یا جمیع مقدمات او عقلی است چنانچه دلیل پنجم از آنچه درین رساله مذکور است یا  
 مقدمات او عقلی و بعضی نقلی چنانچه دلیل اول است یا جمیع مقدمات آن نقلی است  
 مثل دلیل دوم و این اصطلاح مشهور کلام است که دلیل عقلی بر آنچه  
 از عقلیات صرفه مرکب باشد و دلیل نقلی بر آنچه یک مقدمه او موقوف بر نقل بوده و امکان  
 کند یا بحدی بر قسم دلایل عقلیه لابد با خود اندازند از شرایط امانت یا موانع آن بطریق تعیین  
 آن پس اصل اینها در دلائل مباحث امانت است و مباحث امانت فسخ مباحث نبوت است  
 زیرا که نیابت اوست و مباحث نبوت فسخ الهیات زیرا که نبوت رسالت خداست  
 پس چون اصول شیعه و مقررات ایشان از ادهر سه مباحث برهم کرده شد بخلاف گفتگان  
 و معتز و عقل گوید دلائل ایشان را در سه مرتبه زیر منع گرفته شد و در نسبت شهادت ایشان  
 ناسه شپت قبح نموده اند و این را منشیانی روشن کنیم مثلاً این مقدمه ایشان که در دلائل  
 بسیار اخذ است الا امام حجب ان یکون منصوباً علیه اصلش آنست که نصب الامام حجب  
 علی البدل و اصل این اصل آنکه بعثت البی و واجب علی البدل و اصل این اصل آنکه الکلیف  
 واجب علی الله تعالی و اصل این اصل آنکه اللطف واجب علی الله تعالی  
 و چون در هر چهار بحث مذکور اینها از اشهادت شایرین حدیثین یعنی کتاب معتز  
 عقل باطل کرده باشد دیگر در بطلان این مقدمه چه شبهه ماند پس باین قاعده حالت  
 جمیع دلائل ایشان بر حسب المقدمات و الملو و ماقول را معلوم در روشن شد و بمانند که  
 صورت اشکال که در رنگ شمشیر جوین طبعه الخصال و بیست و شش فاین با مال هر روز زال  
 است و لهذا از ذکر دلائل عقلیه ایشان درین رساله فیضه نقایه استغناء حاصل  
 است اما چنانکه از دلائل ایشان را که بر علم خود عروۃ الوثقی و عمده اقوال قرار







که تواتر و اخباری است نیز که تواتر بحسن شرط افاده علم ضروری است و در غیر محسوسات مثل مان  
فی غیر مفید و الاخبار فلا سغه بقدم عالم مفید علم ضروری بود و یو باطل بالاجماع  
و خبر خدا و رسول درین باب موجب علم نمیشود بر احوال شیعه اول آنکه بداد اخبار  
جایز است پس جایز است که در وقتی خبر از عصمت شخصی دهند و در وقتی دیگر خبر از غیر  
همان شخص فرمایند و احد الخبرین نزد ما رسیده باشد و خبر دیگر رسیده و یا  
الارادة نیز باجماع شیعه جایز است پس در وقتی اراده متعلق شود بعصمت و در وقتی  
دیگر بفسق او پس لطیفان برخاست و وثوق و اعتماد ناکند که این شخص بر عصمت خود  
باقی باشد تا آخر عمر دوم آنکه وصولی خبر خدا و رسول بکلفین یا بواسطه معصومیت  
یا بواسطه تواتر در شق اول دو صریح لازم می آید زیرا که عصمت او را بهر خبر ثابت است  
اگر این خبر را بعصمت او ثابت سازیم توقف الشیء علی نكته او در شق ثانی حرف است  
زیرا که هر تواتر مفید علم واهی نیست نزد شیعه مثلی تواتر شرح غسل بر جلین در غنوه  
والی المراق و امتهی الرحمن فی الفاظ القرآن و صیغه التحیاتی فی قعدة الصلوة و ایشال  
ذلک پس لابد تواتری خاص را تعیین باید کرد و آن هم غیر مفید زیرا که حصول علم  
از تواتر محض نابر کثرت تاقلید و چون در یکد و ماه کذب برآمد اعتماد از مرتبه قیام  
برخواست و اما کبر پس برای آنکه حضرت امیر رضویاران خود فرمود لا تفتوا عنی  
بجی او مشورة بعدل فانی است بفق ان اخطی و لا آمن من ذلک فی فعلی کذا فی خبر ایشال  
و ظاهر است که این قول از معصوم نمی آید خصوص در اخر کلام این عبارت واقع شده  
ببقی الصدق نفسی یا هو مالک بیتی که دلیل صریح بر عدم عصمت است زیرا که معصوم  
حق تعالی مالک نفس خودش میگرداند و یا آنچه در حدیث وارد است که ان الله لا یخبر  
و عا حضرت امیر و است اللهم فخری یا تقربت الیک ثم خالفه فلیک اورد و اگر نعم البلاغه  
دوم امام باید که چه نظر کرده باشد لقوله تعالی انما عهدنا الذین کانوا ظالم لقوله تعالی و کانوا







باید شد و نص در غیر حضرت امیر رضا یافته نمیشود پس غیر او امام نباشد در اینجا هم خبری  
ری میفرماید اندام صغری همان معنی امیر المؤمنین یعنی همانا که کثرت لها جبرین و الانصار  
ان اخبار و ارجاء و سمعه اما ما کان لدر رخصه و اما الکبری فلان لوجود النص فی عهدها  
القرآن او الحدیث و قد مر الامر ان جمیع اولاد لوجود النص لکان متواترا اذ لا عبرة بالاجماع  
الاصول و لا اقل من ان يعرفه اهل بیت و هم قد انکروه و لانه لو وجد النص فی الامام لوجد  
کل الایمة و قد اختلف اولاد کل امام بعد موتة فی دعوی الامامة و لو وجد النص لما  
قع الاختلاف بینهم و لانه لو وجد النص فاما ان یبلغه النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
اولا ما ان یمکنه عند الحاجة الی الظهارة او یظهره لاسبیل الی الثاني بالاجماع و الاول  
قع الامان عن التواتر و یستلزم کتب التواترات و ان لم یبلغه النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
محمّدیه علی الکلیفین فیشی فایده النص بل یلزم ترک التبلیغ فی حق النبی صلی الله علیه و سلم  
بیل جبارم لکه حضرت امیر رضا همیشه متظلم و شک از خلفا ثلاثه ماند و خود را مظلوم و  
ظهور بیان نمود ماذک الا الغصب الایمة عنه فیکون الامامة متقدون غیره اذ الامیر محمد  
مصدق بالاجماع جواب ازین دلیل منع صحت این روایات است زیرا که نزد اهل  
سنت هیچ روایت درین باب نرسیده بلکه روایات موافقت و مناصحت و شنا  
و دعای حق بهر کرم و معاونت و امداد بتواتر انجامیده و روایات امامیه را مختلف یافته  
شد کثری موافق روایات اهل سنت که حضرت امیر با ایشان موافق و مناصح بودند  
ایمانات و مشوره نمیک میداد چنانچه در قصه عمر بن الخطاب رضی الله عنه نقل شده  
و نیز بعد موت ایشان ثافر مود و اعمال ایشان را و شهادت غیرت و نجات داو چنانچه بلاد  
بکر الی اخر الخطبة نیز بهج البلاغه منقول شده و اکثر روایات شیعه مخالف این نیز یافته شد پس  
اهل سنت متفق علیه را افند نمودند و مختلف قیه را که محض شیعه یا وصف معلوم بودن  
حال رداة ایشان روایت میکنند طرح کردند لال الحاق اقل بانه بالنسب علیه و تکرر مختلف

باید شد و نص در غیر حضرت امیر رضا یافته نمیشود پس غیر او امام نباشد در اینجا هم خبری  
ری میفرماید اندام صغری همان معنی امیر المؤمنین یعنی همانا که کثرت لها جبرین و الانصار  
ان اخبار و ارجاء و سمعه اما ما کان لدر رخصه و اما الکبری فلان لوجود النص فی عهدها  
القرآن او الحدیث و قد مر الامر ان جمیع اولاد لوجود النص لکان متواترا اذ لا عبرة بالاجماع  
الاصول و لا اقل من ان يعرفه اهل بیت و هم قد انکروه و لانه لو وجد النص فی الامام لوجد  
کل الایمة و قد اختلف اولاد کل امام بعد موتة فی دعوی الامامة و لو وجد النص لما  
قع الاختلاف بینهم و لانه لو وجد النص فاما ان یبلغه النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
اولا ما ان یمکنه عند الحاجة الی الظهارة او یظهره لاسبیل الی الثاني بالاجماع و الاول  
قع الامان عن التواتر و یستلزم کتب التواترات و ان لم یبلغه النبی صلی الله علیه و آله و سلم  
محمّدیه علی الکلیفین فیشی فایده النص بل یلزم ترک التبلیغ فی حق النبی صلی الله علیه و سلم  
بیل جبارم لکه حضرت امیر رضا همیشه متظلم و شک از خلفا ثلاثه ماند و خود را مظلوم و  
ظهور بیان نمود ماذک الا الغصب الایمة عنه فیکون الامامة متقدون غیره اذ الامیر محمد  
مصدق بالاجماع جواب ازین دلیل منع صحت این روایات است زیرا که نزد اهل  
سنت هیچ روایت درین باب نرسیده بلکه روایات موافقت و مناصحت و شنا  
و دعای حق بهر کرم و معاونت و امداد بتواتر انجامیده و روایات امامیه را مختلف یافته  
شد کثری موافق روایات اهل سنت که حضرت امیر با ایشان موافق و مناصح بودند  
ایمانات و مشوره نمیک میداد چنانچه در قصه عمر بن الخطاب رضی الله عنه نقل شده  
و نیز بعد موت ایشان ثافر مود و اعمال ایشان را و شهادت غیرت و نجات داو چنانچه بلاد  
بکر الی اخر الخطبة نیز بهج البلاغه منقول شده و اکثر روایات شیعه مخالف این نیز یافته شد پس  
اهل سنت متفق علیه را افند نمودند و مختلف قیه را که محض شیعه یا وصف معلوم بودن  
حال رداة ایشان روایت میکنند طرح کردند لال الحاق اقل بانه بالنسب علیه و تکرر مختلف

لکن الله اعلم بالصواب







السنون قال له جاء بالصديق محمد صلى الله عليه وسلم وصديق به ابو بكر وصديق  
صين نخلوا وقت يوم عند المكاره حين عنقه ووجهته في العبد حسن الصورة تان  
الاخير وصاحبه في الغار والتمترل عليه السكينة ورفيقه في الهجرة وخليفته في دين  
عز وجل وامة حسنة انخلاقه حين ارتد الناس وقت بالامر بالمعروف والنهي عن المنكر  
حين وهن اصحابك وبزرت حين استكانوا وقويت حين ضعفوا وزلت منهج رسول  
الله صلى الله عليه وسلم في اصحابه اذ كنت خليفة تحاطوا لم تراج ولم تفدع برغم الناس  
وكبت الكافرين وكره النجاسين وصغر الفاسقين وزرع الباطنين وقت بالامر  
حين فشلوا ونطقت حين تعيوا وضيت لقودا اذ وقفوا فاجعوك فهدوا وكنت  
صوتوا واطاعهم قوتوا واطاعهم كلاما واصوبهم منطقا واطاعهم سمعا واطاعهم قولا واطاعهم  
واشبههم واعرفهم بالامور واشرفهم ملاكنت والهدى الدين يعوبوا ولاحين نظر الناس  
واغفر حين فشلوا وكنت للمؤمنين اباحيا اذ صاروا واعليك عيا لا تحلث افعال ما صنعوا عنه  
ورعيت ما اهلوا وحفظت ما اتصاعوا وعلوت اذ اهلوا وصبرت اذ هجرعوا وادركت  
اوطارا ما طلبوا وادرجوا ارشدهم برأيتك فظفروا وانا لوابك مالم يحسبوا وجليت عنهم  
فابصر كنت على الكافرين غذايا صبا والمؤمنين رحمة وانا صا وصيا فطرت الله  
بعباها وفرت بعباها وذهبت بفضائلها وادركت سوا بقها لم تغفل حجابك لم  
بعيتك ولم تجبن نفسك ولم نزع قلبك كالجبل لا تحركه العواصف ولا يزيله  
القواصف وكنت كما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم امن الناس  
عليه في صحتك وذات يدك وكما قال ضعيف في بذكائك فيك في امر الله  
متواضعنا في نفسك عظيما عند الله جللا في اعين المؤمنين كبيرا  
في نفوسهم لم يكن لاصدك مخز ولا قاتل فيك مهز ولا لاصدك فيك  
مطمع الا الضعيف الذليل عتدك قوسه عزير











[illegible]



در کتب اهل سنت از ان اثری نیست محض روایت شیعیه است که چون آنحضرت صلعم  
در غزه بنی المصطلق برآمد چهره نعل ۱۴ در راه خبر رسانید که در فلان چاه جنیان جمع شدند و  
که بر شکر شام یکدیگر کنند پس آنحضرت صلعم امیر را فرستاد و امیر آنها را بقتل رسانید  
این روایت صحیح باشد پس معجزه غیر خواهد بود و اگر امیر غیر و چون در وقت امامت  
شاهد امامت چگونه تواند شد که قمار زنی بخند یا دگر نحو شرط است بالا جماع و ستم  
بن عیسی اردبلی در کشف الغم آورده است که این محاربه بامر غمیه بود پس بپاریس معجزه  
پیغمبر صلعم شد و رفع صخره عظیمه نیز در کتب اهل سنت موجود است در کتب شیعه ایامیزه  
و دیده از خطب از زم که زید است در کتابی دخیلین آورده است که چون تو حضرت  
لبوی صفین شدی را از اثر تشنگی بهر سیده و آب یافت شد پس امر رض فرمود تا موی  
را بیاوند نزد یک دیر برای که در ان وادی میبود پس در انجا کافتن سنگ که کلا  
ظاهر شد و از نقل ان سنگ عاجز شدند و خبر بامیر رسانید پس خود فرو داد و اثر در  
و با صاف در ان زرافت و زیر ان سنگ چشمه ای ظاهر شد و نری در دوسم هر دم  
از ان آب خورند و شینند چون راهب دیر این امر را شنید بهر سلام آورد و  
با در کتب قدیمه یافته ایم که شخصی خدین و چنان نزد این دیر نزول خواهد کرد و از این  
را خواهد برداشت و آن شخص بهر دین حق خواهد بود با جمله اگر این کرامت بهم ثابت شود  
مثل سایر کرامات انجناب خواهد بود و کرامت در نیاید گوشت و نه در مقابل  
اهل شام این قصه بوقوع آمده و اگر مقام تحدی اهل شام این قسم معجزا ظاهر میشد موجب  
خنکی چشم اهل سنت میکرد و باید عاریت شیعه ساسی مذمت زیر که در وقت  
بالا جماع امامت حق حضرت امیر رض بود و جانب باغی و خلاف و اما در شمس ان اثر معجزه  
اهل سنت مثل طحاوس و غیره فصلح آن کرده اند و از عجزات پیغمبر است بلا شبهه  
وقت فوت مار عصر از حضرت امیر بدعا انجناب واقع شد تا مار عصر را فرمود و ان

[illegible]











انما ویتة لان هذا سے نقلنا ہر ایسا حال الیکہ خود درج ہر معنی و درجہ ہر معنی و درجہ  
 وادکہ ہشت تا دوازہ تہ تقرر باید کرد و بایں دلیل کہ اتہ ادا سکندری و ادا ہندی ہر  
 پس در اجتہاد خود شک نیست و از انجملہ است کہ وکیلین و عقبہ را چہل تازیانہ رو بہ  
 پس مدائمتہ کرد و در حدالہ بر و در اسے عثمان رضکہ و لید بن عقیبہ قرابتہ با و شد  
 و از انجملہ است کہ شخصی کہ شہر را راجد یا بقصاص نمودہ بود قصاص از نو معاویہ  
 این خلاف حکم شہر عست کہ النفس بالنفس و از انجملہ است کہ مولاہ طاہب رحمہ اللہ  
 او کثیر بود بر کثیر رحم نیست و از انجملہ است کہ زید بن ثابت اورا الزام صریح داد و  
 مکاتب کہ ہر عبدیست علیہ در ہم و نہ رب امیر رضاین بود کہ ہر لوطی و کافر و قہر  
 مالہ بود عبد کا ہونہ قول شخصی الصلح از انجملہ است کہ اول تحکیم حکم کرد بعد از ان  
 میفرمود کہ عشرت عشرہ لاجبرہ و السوف البس بعد اجلہ النمر حال الیکہ القرض حکم جائز نیست  
 و از انجملہ است کہ شعبی روایت کردہ کہ ان علیا قطعید السارق من اصول الاحصاب  
 پس اقامتہ حد سارق نہ شد و جہال بقامتہ حد و لایق امامت نیست و از انجملہ است کہ  
 شہادت صبیان بعض را بر بعض قبول نمودہ لاکمالہ البالد استہفتہ قصہ صبیان از اعتبار نیست و خدا  
 میفرماید و شہد و شہیدین من حالہم الایۃ و از انجملہ است کہ احد نصف دین از قصاص  
 گیرند و خود مقرر فرمودہ حال الیکہ صریح خلاف شریعت العین بالعدن و از انجملہ است کہ حد  
 جسی نابالغ اقامت نمودن بچہ در کتب شیعہ موجود است حال الیکہ خود روایت فرمودہ  
 عن ثلثہ عن الصبی حتی یبلغ النحر و از انجملہ است کہ روی محمد بن یوسف البغہی  
 الفقیہ انہ جاہل الی امیر المومنین و اقرار بسترۃ اقر القطع بہ الفیلم یقطعیدہ و ہذا  
 در اقامتہ حد و کسرہ است و از انجملہ است کہ لوطی شے خانی شاعر اکریتہ اور فرزند گاہ  
 رضا ان شہر اسے خورہ بود و نیست تازیانہ در دافرو زہدکار و امیر محمد بن یوسف البغہی  
 و زیادت در حدالہ جائز نیست و از انجملہ است کہ شہر فترتہ تازیانہ البغہی البغہی

[illegible]







مسبوط اهل سنت تفصیل و شریع متصلان خرافات موجود است و جواب اجماع  
 ازین مطاع مذکور بر اصول اهل سنت نظر است زیرا که سلاح مال عثمان بود که حضرت  
 امیر از آن صرف نمود از آن قبیل خواهد بود که تعلق به بیت المال داشت و از لوازم خلافت  
 بود که هر که خلیفه شود منصرف بر گردن چنانچه تخت و چتر و قیلان و اسپان و توپخانه در  
 زمان مانعاص ملک عثمان و این قسم مال بعد از فوت خلیفه اول تصرف خلیفه ثانیه میسر  
 نه بود از آن اول و چون و از آن عثمان این سخن را نفی میبرد و در وقت میگردند و  
 نیز اهل سنت حضرت امیر را مجتهد اعتقاد میکنند و در اجتهاد رجوع از ندیده بپذیری جایگاه  
 و واقع است چنانچه شیخین عثمان را نیز بارها بوقوع آمده و اجماعی که در عهد عمر و عمر  
 مع اجماع اولاد اعتقاد یافته بود اجماع قطعی نزد حضرت امیر نبود بلکه شایسته نزد  
 حضرت امیر ان اجماع ظنی باشد لهذا مخالفت آن نمود و اجماع ظنی و مخالفت میتوان  
 مثل اجماع سکونی و نیز بقای اهل اجماع بر قول خود نزد اکثری از اصولیین شرط است در  
 حجیت او و چون حضرت امیر نیز از اهل اجماع بود و اجتهاد او متغیر شد آن اجماع در حق او  
 حجیت نماند و در حکم حد ابو بکر و زیدین ثابت باجم اختلافها دارند و در عهد عمر بن الخطاب  
 درین باب مناظره مارفته و چنانچه طول کشیده در صورت اختلاف مجتهدین اگر یک مجتهد را  
 ترجیح جویند حکم بحسب اوقات مختلفه در نظر آید چه مضایقه و آنچه فرموده است که من اراد  
 ان یخرج الی من لم یخرج من اهل اجماع است که مسئله بعد مختلف فیهاست و وجه بسیار از هر طرف  
 برای ترجیح قائم اند منصفه درین باره آورده پس هر که با وجود اینهمه قول جازم نماید  
 باک ولی احتیاط است و همین است شأن مخاطبین از علماء را سخنی که در اجتهاد و ان مختلف  
 فیها خبر جمیع اطرافین کند و احراق زناده و لوسط نیز با جهاد بود و چون خبر صحیح  
 شنید بران ندانست منفرمود و استیجاب جمیع اخبار در اجتهاد شرط نیست بدین  
 آنکه ابو بکر امیر است و بعد معلوم نبود چون مغیره بن شعبه و محمد بن مسلمه آن خبر را در قول



قبول کرد حال آنکه ابو بکر با جماع نواصب بی خوارج مجتهد بود و دیت دادن محمد و دنی انحر  
تیر نابرا احتیاط بودن بنابر شک در اجتهاد خود و عمل بالا احتیاط کمال تقوی و قوی  
است که نشان حضرت امیر و امثال اوست و ولید بن عقبه را از انجمنه الکتاب چهل تا زبان  
فرمود که در شهادت حد او شبهه راه یافته بود زیرا که یک شهادت او شهادت بر شریک  
داد و یک شاهد بر قتل کردن خمر خند خود حضرت عثمان این شبهه را در نزد معتز نشاند  
و فرمود که باقی با الا قد شربها اما حضرت امیر نباید احتیاط الکتاب اقل حدین بود و حاکم  
که حضرت امیر در اقامت حد پاسدار سه قرابت عثمان نماید حال آنکه عثمان را بکمال  
برستیفا حد آورده چنانچه کتب سیر و تواریخ متفق علیها بدین النصب اهل السنه بر  
ولایت دارند و معاف کردن قصاص نه از حضرت امیر بود بلکه از اولیا مقتول بود  
مبشوره حضرت امیر زیرا که این قصه در کتب معتبره چنین روایت شده که شخصی شخصی دیگر  
را در خرابه کشت از راه عداوتی که با او داشت و قاتل فرکر در چون اولیا مقتول بر سر  
تلاش او رسیدند متصل آن خرابه خرابه دیگر بود که شخصی دیگر در آن کار در کلین بخون  
گرفته بولی میکرد آن شخص را گرفته آوردند و با هماء او نیز بخون رنگین بود چون بحضور  
حضرت امیر رسید غیر از اقرار چاره ندید و گفت آری من شنیده ام هر چه حکم شرع  
باشد تابع آنم زیرا که لوث صریح و شاهد صحیح دارم مرا از متصل مقتول بدین حالت گرفته  
جاس انکار نیست و درین حکام قاتل آن مقتول برین باجر مطلع شد و خود در  
آمد و بحضور حضرت امیر در محاکمه اقرار نمود که یا امیر المؤمنین شنیده آن شخص منم و این  
آن هفت گرفتار شده مرا اقبصاص رسانید و این را خلاص کنید حضرت امیر از شخص  
پرسیدند که قصه تو چیست و ترا چه در پیش آمد که اقرار کردی او گفت یا امیر المؤمنین  
من در خانه خود کو سفید برافین کرده بودم و مرا اصلا برین باجر اطلاع نبود و با  
من بخون آن کو سفید رنگین بود و کار و خون الوده بدست من بود آن کو سفید را با



میکرد که یک ناکاه مرابول گرفت درین خرابه براسه قضا حاجت بول داخل شدیم  
دیدیم که شخصی شته افتاده است ترسیدیم و از آن خرابه برآمده در خرابه دیگری متصل اولوب  
بول کرده بچویم که بچانه خود روم باز دیبا که کردن آن کو سفند مشغول شویم که ناکاه  
راشان مقبول رسیدند و مرا گرفته آورده چون دیدیم که علامات قتل منه درین موجود  
خیر از اقرار چاره ندیدیم حضرت امیر جدا پس بجای آورد و آن قاتل مقرر استایش فرمود که  
هر خنده تو یک کس را کشتی لیکن یک کس را جان بخشیدی اگر نمی رسید اقرار میکرد  
این بچانه مفت کشته می شد تو شایان آنی که قصاص از تو معاف باشد و ایها مقول  
چون این کلام حضرت امیر شنیدند از سر خون او در گذشتند و قصاص معاف گردید پس درین  
قضا اصلاحی نیت و رجیم مولاة حاطب جایز نیست که بعد از اعتاق او باشد  
پا حضرت امیر را بر کنیز بودن آن مولاة اطلاع نشده باشد و ظاهر بازیدنی است و ازین  
او در یک مسئله موجب حثارت حضرت امیر می شود که اتباع حق شان تقسیم  
از خلیفه ثانی عمر ابن الخطاب نیز مقبول است که بکفته یان قاتل شده و فرموده کل الناس  
افقه من عمر حتی اخذت فی الحجال نقض حکیم وقتی لازم می آمد که هر دو حکم بشکری قابل  
چیزی قرار میدادند و انفصال میکردند چون یک حکم از جانب معویه بود حکم دیگر را عمر و  
قریب از جابر دو اورا فرصت نایل و فکند و حکیم تحقیق نشد تا نقض آن لازم آید و قطع است  
از اصول اصیل خطباء جلاد بودند و فرموده حضرت امیر تباهل او لازم آید و شهادت  
صبیان بعضی بعضی در امور که فیما بین آنها جاکر میشود هنوز هم نزد امام مالک  
مقبول است و آیه فاستشهدوا من ترون من قبلی من غیر امور صبیان زیرا که حضور  
والغیر در مایع صبیان متحذر است مثل آنکه شهادت کنایه بعضی بعضی مقبول است  
پس با طعن نیست لانه بعضی معتقدین و اخذ نصف همیشه احوار بنا بر وقت  
فقهیه زیرا که عین خود محض در یک فرد است پس حکم غلبین دارو پس صا و قصاص که این

Handwritten manuscript page featuring dense Arabic script in Maghrebi style, likely from a historical document or letter. The text is written vertically in a single column.



که این صین واحد را که در حق او حکم عیدین است کور کرد پس گویا یک سینه از  
حق خود کور کرد و دیت بر دلازم آمد اما بجهت نفس قرصی که العین بالعدین قصاص  
روا باشد پس در اینجا عمل بالتحقیق و الشبهه بر دو تحقیق کشت اگر چه مذرب سی از  
مجهدین نیست اما از نظیر آن از قواعد شرع ثابت می توان کرد مثل گرفتن ثبوت لبون در حق  
بجائے ثبوت مخاض و باز دادن قیمت زاید با جمله اجتهادات را حاکم طعن ساختن  
کمال بصیرت است و استیفاء حد سر قدر ضعیفی نابالغ اگر صحیح باشد بنا بر سیاست  
خلافت بودن بنا بر حکم شرع و هر چند قلم شرع از اطفال مرفوع است لیکن سیاست خلفا  
و ادب انهم مرفوع نیست لیسیل حدیث صحیح اضربوهم علیها و هم انبا عشر سنین و رواه  
محمد بن بابویه در در حد از سارق غلبرقه و افزودن بیت تازیانه بر حد شارب حمز  
در رمضان مقبول نیست اما محتاج جواب باشد اگر چه اخیر التوجیه توان کرد که این  
بجهت سیاست بودن زیادت بر حد مقرر و روایت مهور یقینا یا در کتب اهل سنت اصلا موجود  
نیست پس جواب آن کذب این روایت است بلکه روایت خلاف آن در کتب ایشان صحیح است  
فی الاستیعاب روی ابو سلمه موسی ابن اسماعیل عن ابی عوانه عن خیر بن یزید  
بهر زمانه قال حمل النخرا بالامر عن عمره بالمدین الی علی ابن ابیطالب فلما فرغ اخرج کیسافیه  
نمره شمر و بها فقال یا من اجور الموصات فقال علی ویک ما و الاجور الموصات ثم قام  
النخرا و علیه مقطعه امر افلا مسلم قال علی ما قاله الله لوشق عن قلبه الا ان لوجه ملائ من  
حب اللات والعزى انتی کذانی الاستیعاب فی ذکر النخرا معلوم شد که روایتی که یکسافیه  
است اقرار اکتان مختار است که بر سر گرفتن این مال و دفع قضیعت خود ساخته و بر و اخته عیامه  
شکران و اتباع خود نشان داده و رفته رفته منتشر شده و در دراهم سکه غش  
علیه پس بعد از انقطاع رواج آنها که حکم ثبوت زایل میشود حالا هم نزد شما قضیه حاصل  
جایز نیست و حرمت ندارد و شاید آنچه حضرت امیر خود بر فرمود از جهنم باب خواهد بود و در حد

در حد از سارق غلبرقه و افزودن بیت تازیانه بر حد شارب حمز  
در رمضان مقبول نیست اما محتاج جواب باشد اگر چه اخیر التوجیه توان کرد که این  
بجهت سیاست بودن زیادت بر حد مقرر و روایت مهور یقینا یا در کتب اهل سنت اصلا موجود  
نیست پس جواب آن کذب این روایت است بلکه روایت خلاف آن در کتب ایشان صحیح است  
فی الاستیعاب روی ابو سلمه موسی ابن اسماعیل عن ابی عوانه عن خیر بن یزید  
بهر زمانه قال حمل النخرا بالامر عن عمره بالمدین الی علی ابن ابیطالب فلما فرغ اخرج کیسافیه  
نمره شمر و بها فقال یا من اجور الموصات فقال علی ویک ما و الاجور الموصات ثم قام  
النخرا و علیه مقطعه امر افلا مسلم قال علی ما قاله الله لوشق عن قلبه الا ان لوجه ملائ من  
حب اللات والعزى انتی کذانی الاستیعاب فی ذکر النخرا معلوم شد که روایتی که یکسافیه  
است اقرار اکتان مختار است که بر سر گرفتن این مال و دفع قضیعت خود ساخته و بر و اخته عیامه  
شکران و اتباع خود نشان داده و رفته رفته منتشر شده و در دراهم سکه غش  
علیه پس بعد از انقطاع رواج آنها که حکم ثبوت زایل میشود حالا هم نزد شما قضیه حاصل  
جایز نیست و حرمت ندارد و شاید آنچه حضرت امیر خود بر فرمود از جهنم باب خواهد بود و در حد

در حد از سارق غلبرقه و افزودن بیت تازیانه بر حد شارب حمز



در حدیث رسول صلی الله علیه و سلم در هم فضا الصدقة یا در هم رایج که ثلثت در خطبه  
 البیان خطبه الاقحار اصلا در کتب اهل سنت نیست بلکه حکم بوضع آن کرده اند و رواة  
 آنها از امامیه نیز که این اندا فراتر و بهتان را محل طعن ساختن بجاست مقام است و با تعرض  
 اگر صحیح هم باشد پس این کلام ناشی از جذبات خفایه و سکر حال است که اولیا و اسد  
 روی دهد و از زبان حقیقه احتقایق کلام میکنند و در شرع هم این سکر عالی و غلبه واردات را  
 عذر ساخته اند و حدیث صحیح و نبیه واقع است که انتیجی و اناریک خطا من شده القمر و غیر  
 این کلام گویا حکایت زبان حال است مثل قولهم قالت الارض للوئیم تشقی قالت لا تسکنتی  
 و اسأل من سبقتی و مشکلی فی الحدیث بل تدرون ما ذاقا لریکم ای بیان الانشاره و الاطلاق  
 علی سانی العجازه لانه غیر ممکن حتی یستفهم عنهم و تفویض امارت و ایالت با قارب خود  
 که تن با طاعت و اجبی دهند بهتر است از کسانی که الاماعت نمایند چنانچه عثمان نیز بعمل آورد  
 و توقفت نمودن در قصاص عثمان بجهت عدم تعیین قاتل بود و قتلش قاتل بر ذمه خلیفه نیست  
 بر ذمه و ارثان مقبول است و ابو جحش را مالک است و غلامان او امانت کردند بی ذمه  
 حضرت امیر در کوفه و خانه او را سوختند و حضرت امیر را اطلاع انبغی نبود چنانچه در تاریخ  
 کبریه ثابت است و امانت ابو مسعود انصاری بجهت آن بود که طرفداری بجهت امیر بودیم  
 در شان عایشه قبل از نزول بر او بود که مخدوری نه دارد لانی خبر بخل الصدق الکذب  
 و عیارت قلمه المد و انامعه از قبل توریه بود که بنا بر ضرورت بخل آورد مثل بده اتقی در حق  
 حضرت ساره که از حضرت ابراهیم سر زد و آن ضرورت خوف بدو افتد و سارا و ان قاتلان  
 عثمان بود در شکر بلکه خوف آن بود که قصد قتل حضرت امیر نمایند با کجمله بر دو طرفه فوسب و شیعه را  
 شیطان زنده و در عیب جوئے دوستان خدا که عیال بر روی آن لعین است و وائیده کا  
 خود را از دست ایشان میگردانید بر کر او خواهد خدا پرده در میبش اندر طعنه پاکان  
 نهد و الحیاد با لحد شتمه بحجت الامامه قدرشتر که در جمیع فرق مشیخه کبریا

قال در حدیث رسول صلی الله علیه و سلم در هم فضا الصدقة یا در هم رایج که ثلثت در خطبه  
 البیان خطبه الاقحار اصلا در کتب اهل سنت نیست بلکه حکم بوضع آن کرده اند و رواة  
 آنها از امامیه نیز که این اندا فراتر و بهتان را محل طعن ساختن بجاست مقام است و با تعرض  
 اگر صحیح هم باشد پس این کلام ناشی از جذبات خفایه و سکر حال است که اولیا و اسد  
 روی دهد و از زبان حقیقه احتقایق کلام میکنند و در شرع هم این سکر عالی و غلبه واردات را  
 عذر ساخته اند و حدیث صحیح و نبیه واقع است که انتیجی و اناریک خطا من شده القمر و غیر  
 این کلام گویا حکایت زبان حال است مثل قولهم قالت الارض للوئیم تشقی قالت لا تسکنتی  
 و اسأل من سبقتی و مشکلی فی الحدیث بل تدرون ما ذاقا لریکم ای بیان الانشاره و الاطلاق  
 علی سانی العجازه لانه غیر ممکن حتی یستفهم عنهم و تفویض امارت و ایالت با قارب خود  
 که تن با طاعت و اجبی دهند بهتر است از کسانی که الاماعت نمایند چنانچه عثمان نیز بعمل آورد  
 و توقفت نمودن در قصاص عثمان بجهت عدم تعیین قاتل بود و قتلش قاتل بر ذمه خلیفه نیست  
 بر ذمه و ارثان مقبول است و ابو جحش را مالک است و غلامان او امانت کردند بی ذمه  
 حضرت امیر در کوفه و خانه او را سوختند و حضرت امیر را اطلاع انبغی نبود چنانچه در تاریخ  
 کبریه ثابت است و امانت ابو مسعود انصاری بجهت آن بود که طرفداری بجهت امیر بودیم  
 در شان عایشه قبل از نزول بر او بود که مخدوری نه دارد لانی خبر بخل الصدق الکذب  
 و عیارت قلمه المد و انامعه از قبل توریه بود که بنا بر ضرورت بخل آورد مثل بده اتقی در حق  
 حضرت ساره که از حضرت ابراهیم سر زد و آن ضرورت خوف بدو افتد و سارا و ان قاتلان  
 عثمان بود در شکر بلکه خوف آن بود که قصد قتل حضرت امیر نمایند با کجمله بر دو طرفه فوسب و شیعه را  
 شیطان زنده و در عیب جوئے دوستان خدا که عیال بر روی آن لعین است و وائیده کا  
 خود را از دست ایشان میگردانید بر کر او خواهد خدا پرده در میبش اندر طعنه پاکان  
 نهد و الحیاد با لحد شتمه بحجت الامامه قدرشتر که در جمیع فرق مشیخه کبریا



بیوان اجماع دارند همین است که حضرت امیر بر حق امام بود بلا فصل و امامت خلفا و ملکه باطل  
است و بی اصل و درین قدر مشترک گفتگوی اهل سنت و ایشان مبین شد و مخالفت  
این فرق جمیع فروجهاد و اعضاها با خصوص کتاب و اقوال عتره طاهره طاهره طاهره  
ازین قدر مشترک پس اختلاف کثیر در میان فرق ایشان واقع است و بعضی ایشان بر  
بعضی دیگر را تضلیل و تکفیر و ابطال و تشنیع نمودند و کفری الدالمومنین القتال درین کتاب  
که گفتگوی شیعه و سنی است آوردن این اختلافات ضرور نیست و نه از این اختلافات  
اهل سنت را ضرر که گوشت خور و دندان سگ لیکن بنابر آنکه کثرت اختلاف فی شیء دلیل  
کذب نقل اقوال ایشان در شرط و تمسکی امامت و تعیین امیه و عذر آنها منظور افتاده  
تا امارات کذب این مذہب از جهات کثیره قایم شوند و طعنی که بر اهل سنت بابت اختلاف  
فقهی می نمایند بر ایشان متطلب کرد و بافتش وجهی را که اختلاف ایشان در اصول خود است  
و اختلاف اهل سنت در فروع و ادیان انبیاء را بقین در فروع مختلف بودند و اندک  
اصول متفق مانده قوله تعا شرع لکم من الدین ما کونوا الایه پس زنی که اصول آن  
قیه باشد طرفه دینی است که تشبیه بدین هیچ یک از انبیای باصفین نیست چه با اسلام چه  
نست که نزد غلاة معنی امامت محض حکومت و اجراء احکام و او امر و نواهی است فی  
شائی است از شیون الوهیت و غیر غلاة گویند که معنی امامت نیابت پیغمبر است بر امور دین  
و زیدیه قاطبه عصمت را در امام شرط ندانند و نص را نیز در حق او ضرور نه انکارند و فروع  
نیز لازم نشناسند بلکه خروج بسیف و اظهار از جمله شرایط امامت اعتقاد کنند و برین  
مطالب و دلائل اقامه نمایند و اسماعیلیه سوا آنرا به عصمت را شرط نکنند و از این اثبات کنند  
نه نقی و گویند که امام غیر تکلف است بفرع و آنچه کند از لواطت و زنا و شرب خمر و غیره و از این  
و شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی از شیخ خود که ابو عید الد محمد بن النعمان بن ابی  
الملک بمقید است در تنذیب نقل آورده که او گفت ابو الحسن با و ز اولی از تفاوت

و نه بیدار  
غدا از طرف  
میتوان  
بجای  
از

تشیع  
سخت  
بجای  
نیاید  
صحت  
و صحت  
چون نسخ را



مشهد و شت و قابل با است بودی آخر با چون سبب اختلاف کثیر امامیه بود و التماس  
 امر واقع شد و اخبار این گروه را بشدت مختلف و متناقض و متعارض یافت رجوع کرد  
 و شافعی شد و کسانی که در مدت عمر از و تلمذ و مستفید بودند نیز باتباع شیخ خود برگشتند  
 و ازین مذہب پیوار شدند و فی الواقع هر که درین مذہب خوب غور کند اخبار اصحاب  
 این مذہب و اختلاف اقوال ایشان مطلع شود یقین یابد که بسبب تجارب درین طریقه  
 مسدود و در راه خلاص از مضیق تعارض در مذہب موقوف است ناچار از آن بایستد و بسبب  
 دیگر رجوع کند تفصیل این اجمال آنکه اینها از امیه خود روایات متعارض بسیار دارند از آنکه  
 امام مخالف امام دیگر و مخالف کتاب الله و سنت رسول الله صلعم روایت کنند و احتمال  
 درینجا متغنی است زیرا که آنرا نسخ کلام بنی عمری و دیگر نمی باشد و امام را نیز سبب نسخ احکام  
 الهی یا سنت پیغمبر نماید و الا امام امام نباشد چنانچه است که امام نایب پیغمبر است نه مخالف  
 و نبی مستقل و نیز اگر نسخ قابل شیخ لابد امام متاخر را تا نسخ کلام امام مقدم خواست  
 پس در اصل بر روایات امام متاخر باشد حال آنکه در جای بسیار اجماع فرقه بر روایت  
 و تفسیر نسخ در احکام موبده جایز نیست و الا کذب معصوم لازم آید حال آنکه در احکام موبده  
 نیز اختلاف روایات ایشان واقع است پس احتمال نسخ خود با لکمی نایل گشت و وجوه  
 ترجیح احد الجبرین علی الآخر بحجت توثیق رواه ایشان مطلقا بنده زیرا که کتابی چند را که او المثل  
 من السماء قرار داده اند و آنچه یکمی می آرد دیگری او را برابر خاک می شمارد پس اگر با عقاید  
 و احادیث ان همه را موقوف داریم ترجیح یکی بر دیگری نمی تواند شد و اگر گفته بعض اخبار را  
 در حق بعض دیگر قبول داشته طعن و خرج شروع کنیم همه مطعون و مجروح خواهند بود پس  
 ترجیح بیست و چهارت اقطار روایات لازم آمد و هر شیطیل احکام گردید و این همه در  
 روایات یکفره ایشان است که اثنا عشر نباشد مثلاً که هر عاقل از ایشان روا  
 دارد و مخالفه روایت دیگر مثلاً جمعی با سند صحیح روایت کرده اند که لا یغنی عن العوض و دیگر



دیگر با سناد صحیح روایت میکنند که تقیض الرضوا و جماعتی گویند که سجده بود زمار و اجتناب از  
توسعه روایت میکنند که واجب میشود و اولیه هم عبده بود کرده اند و بعضی روایت میکنند  
شعر خواندن و ضو را می نهند و جمعی روایت کنند که نمی شکند و جمعی روایت کنند که اگر  
در حالت نماز صلی بر پیش خود یا بدگر احصاء خود باز نکند نماز تباه میشود و بعضی  
کنند که اگر بخایه و ذکر باز نکند نیز نماز جایز است و مثل مشهور است که اگر پیش و کجا خایه  
و این حالت در جمیع اخبار ایشان یافت میشود و در یک و چند جایچه کتاب ملاحظه کنید  
بر آن گواه است و اگر اخبار و روایات جمیع فرق شیعه را در نظر آوریم عجیب تاملی و حسن  
در جمیع اصول و قروع ظاهر میشود که نهایتش بدانیت و بعضی از علماء ایشان که قصد  
جمع بین الروایات شد فطره حکم را بهما عمل آورده اند از جمله اینها سمرقانی  
الطائفه محمد بن الحسن الطوسی است صاحب تہذیب و تبصیر و مشہور است که این مرد عین  
است که محل برقیه میکند حال آنکه در بعضی جاها نیز بر اصل برقیه کرده که مذہب مخالف  
نمیست یا مذہب ضعیف است که از مخالفان یک دوس پس اندیش را اختیار کرده و  
ظاهر است که این عظیم بقدر هم جان و خایه بودند که توهم آنکه شاید کسی این مذہب را  
یافت و این وقت حاضر نمود عباد است خود را باطل و فاسد سازند محاذ الله  
من سواد الاعتقاد فی جناب الایمہ والاویا و بعضی جاها یک جمله را از جعل برقیه نمود  
و در اول جمله ثانیه را که مخالف مذہب اہل سنت است بر حال خود داشته اگر تفسیر بود در یک  
جمله تفسیر نمودن و در جمله دیگر اظهار کردن چہ نسبت با حضرت ائیمہ علی عقل اعتقاد  
کنند محاذ الله من ذلک مثالی خبر علی رضی الله تعالی عنہ ان النبی صلی الله علیہ وسلم امرنا  
الوجہ من وجہ الی اصابع الرطبین من غنایا حال آنکه غسل الوجہ ترین مذہب شیعی است  
مذہب سنیان که اجماع بر سنیہ تشکیل و از مذہب جمیع ازم اند و در میان اظهر و تفسیر  
بود و بعضی جاها تا آنکه اگر از کتاب مسوده که ظلام امام را از مرتبه بلاغت سوزان انداخته

لا اعلم الى صغابا  
 من الامانة و هو على علم  
 اخرج به و قد وردت امان  
 مروان صبحان في اوقاف القاص  
 من و جوبه شينيات ما و جوبه  
 الى الاول و ما و جوبه  
 قال سال ابنا و جوبه  
 الرسل الى جوبه  
 فقال يا اسد لا فطرت ابنا و جوبه  
 فقال يا اسد و انما لا فطرت  
 ابنا و جوبه  
 ثم قلت يا اسد لا فطرت  
 ما و جوبه  
 قال يا اسد لا فطرت  
 ثم قلت يا اسد لا فطرت  
 على التقي و جوبه  
 و لكن على التقي و جوبه  
 فخرج خذنا الى جوبه  
 لا فطرت يا اسد لا فطرت  
 فخرجت على التقي  
 ثم قلت يا اسد لا فطرت  
 ما و جوبه



از انچه است تاویل ایشان کلمه حضرت بخدا که در دعا میفرمود الهی عصمت و خلقت و  
 توانیت و این دعا از انچه دیگر هم در کتب صحیح ایشان مرویست و بر هر دو تقدیر صدق  
 و کذب من عصمت و محل محل تقیید بود زیرا که حالت مناجات بود با عالم الهی و انحراف  
 گویند که مراد حضرت ائمه انیت که الهی ان شیعته اصحاب و ظلموا و تو انوا لکن رضینا شیعه  
 و رضوانا لیتة فانا حالهم و حالهم حالنا سبحان الله اگر این اتحاد در میان شیعه و ائمه ثاب  
 است چه اصحابان ظلم و توانی شیعه یا ائمه سرایت کرد و طاعت و عدل و عبادت و  
 قنوت ائمه در ایشان سرایت نکرد پس احکام شیعه بر ائمه غالب آمد و احکام ائمه مغلوب  
 شد محاذ الدین سوز الاعتقاد و سرگزین قسم تا ویلات را در محاورات عرب و عجم نظیر  
 و مثالی یافته نمیشود و در کتابها نحو سه که در اینجا لازم آمد پوشیده نیست از محل تا و مشکوک و  
 بر جمع و صیغه کلم بر غیبت و اضافه مشکوک فعل غیر را بسوی نفس فرخ و جلاله نسبتیه و امر به  
 و مثل انیکلام فاسد را بجای آنی که در هر چه قصص از بلاغت بودند نسبت میکنند و باعث چه  
 که حضرت ائمه صریح نسبت ظلم و عصیان شیعه خود نمودند و خود را باین نسبت الوده فرمود  
 منکران عصمت را دست اویز محکم و عروۃ الوثقیه عنایت ساختند و باعث کمر است  
 جمع کثیر یک دو کلمه که هیچ ضروری نبود گشتند دیگر لکن بر ظاهر و هویدا است که در سایل فرو  
 در قرون اولی تحت اطلاقها واقع شده اهل سنت هم باینکه بگردان مسائل اختلافی دارند  
 و اختلاف فرو سر را نقضاتی نمی انگارند و نه یکدیگر با هم مطاعنه و معاتبه درین باب  
 می نمایند بلکه مناظره و مجادله در فروع در زمان اول خیلی رایج و کثیر بود و کس اظهار مذہب  
 خود و اقامت دلائل بر آن می نمود از قرن صحابه گرفته تا وقت عباسی این بدرویات  
 و زور و خور و در میان مانده بی دغدغه و بی وسوسه اجتهاد و استنباط و ترجیح اقوال  
 خود و تضعیف دلائل خصم بعمل می آوردند حضرت ائمه راجع باعث بود که در سایل فرو عبیه  
 تقیید فرمایند و اظهار حکم مثل نمایند حال آنکه حضرت امیر مفسر در زمان خلیفه ثانی و خلیفه

قول کرد  
 این را  
 علم و دانش  
 فحول کرده  
 در این  
 برین  
 حاصل  
 ایشان  
 است  
 حال  
 ایشان  
 حال



و خاتمه ثالث رض و مقدار سبع اشیاء اولاد و متعجج و دیگر سایل مناظر با فیه موده و  
 از جانبین بغف و خنونت نوشت نوشت رسیده و یکس دم نرود علی الخصوص خلیفه تا رض  
 که بزعم شیعه هم درین باب خیلی انقیاد پیشه بود هر که پیش او رسید از کتاب منست ذکر  
 میکرد قایل می شد حتی که زن از زنان عوام او را در مقدمه مقالات بر او ایم داد و قایل  
 شد گفت که کل الناس اقص من عمر رض حتی السجدرات فی الحال و این قصه را شیعه بطاع او نموده  
 اند پس چرا حضرت امیر رض در انوقت در سایل فردی قیام نایب و اطهار حکم منزل من الله  
 که بر ذمه او واجب بود ترک دهد و نیز امیر پسین مثل حضرت سجاد و باقر و صادق و کاظم و رضا  
 همه تقید یان و میشو یان اهل سنت بوده اند که علماء ایشان مثل زهری و امام ابو حنیفه و امام  
 مالک و انصاریان کرده اند و صوفیه انوقت مثل معروف کرخی و غیره از انجناب قیض اند و  
 و شایع طریقت سلسله انحضرات را سلسله الذبب نامیده و محمد بن اهل سنت  
 از ان بزرگواران در بر فن خصوصاً در تفسیر و سلوک دفتر ذکر احادیث روایت کرده  
 چه احتمال است که این حضرات ازین مردم خوف کنند و تقیه نمایند اگر ازین مردم احتمال  
 تقیه با از رجال شیعه احتمال تقیه اقوی خواهد بود سبحان الله از کجا بکا افتادیم نحن در ان  
 که امامیه و سایر فرق شیعه را در اصل امامت بعد از حضرت امیر رض اختلافی است که حد  
 ندارد و منجر شد با اختلاف روایات باز بر سر مطلب ویم باید دانست که امامیه قایل اند با تخصیص  
 ای که در حد مثل فرق ثلثه اسماعیلیه لیکن با هم در عدد اختلاف دارند بعضی که گویند پنج اند و  
 گویند هفت و بعضی که گویند هشت و بعضی که گویند دوازده و بعضی که گویند سیزده و غلظه  
 گویند که ایما الله الله اولهم محمد صلی الله علیه و سلم انی الحسن بن علی بن ابی طالب و سلم و  
 انی جعفر بن محمد رض و هو الله الا صغر و خاتم الائمة بعده و ابیهم من صلح من ابنا جعفر و  
 فرقا از غلظه بانی زلفه اند که امام درین است دو کس اند محمد صلی الله علیه و سلم و  
 رض و باقی نواب ایشان اند هر که لیاقت اینکار داشته باشد از اولاد من رض







کنت تعلم اني فخر الله علي عني الا نطق بذا كسويت له مخي يخرج عن راي فقال يا محمد بن  
 عرب بن مبلين يا محمد بن علي اسمع واطع علي بن الحسين فانه فخر الله عليك علي بن مبلين  
 خلقه فقال ابن الحنفية غندرك سمعت واطعت وعلقت وكيسانيد اين دعوتك لانه فخر  
 تانيد وشهادت را انكار كنند بلكه كويند كه شهادة بالعكس واقع شد و محمد بن اسود بن مبلين  
 بن الحنفية كواهي داد و علي بن الحسين قائل با امامت محمد بن علي شد و تير كويند كه شهادت  
 بدين امر آنست كه بعد از نبوة هر كز علي بن الحسين نام امامت بمنزبان نباد و در وكوت  
 اختيار نمود چنانچه اماميه تير بسكوت او قائل اند و محمد بن الحنفية با مختار شيعه كوفه در  
 مقاتلات مردانيه مشغول بودند و رسل و رسايل شرموع كرد و همه با و رجوع آور دند و علي  
 بن الحسين با وجودي كه هر دو در يك محل و يك شهر مدنيه سكونت داشتند و در وينا شيعيان  
 كوفه محمد بن علي ميرسيد و هر كز علي بن الحسين رسانيدند و نه او ايت را بخود ميخواند و  
 قاض نور الله شوشتري در مجالس المؤمنين نوشته است كه چون محمد بن الحنفية  
 وفات يافت شيعه او اعتقاد امامت پيش داشتند كه ابو هاشم بود و عظيم القدر بود  
 و شيعه او را تابع بودند و محمد بن الحنفية بر اے او وصيت امامت كرده بود پس صريح معلوم  
 شد كه محمد بن الحنفية از اعتقاد خود برگزيده تا امامت را بخاندان خود سپرد و نيافته نور  
 كتاب محمد بن الحنفية را كه بشيعه كوفه و مختار فرستاده بود نقل نموده باين عبارت كه اني  
 نواز كه بكوفه برو و شيعه ما را بگو تا برون آمده خون امام حسين را طلب كنند و بيعت از  
 كوفيان بستانان كويند كه بعينه اظهار مختار نامه محمد بن الحنفية را اكثر مردم كوفه را بگويان  
 رد كرد ان شدند پس سليمان به شيعه خود گفت كه اگر مي خواهيد از قبل محمد  
 بن الحنفية برون آيد و متايقه نيت اما امام من علي بن الحسين است انهي كلامي در  
 جارت درو كرد ان شدن شيعه كوفيه از سليمان صريح دالالت بدان است كه محمد بن  
 از معتقد خود برگزيده و نيافته از ابو الهويد بخوارزمي كه از يك بيت نقل يكسر



















اصل خلقت ایشان جالاهم باشد عقیده دوم بر خدا تبارک و تعالی بحث عباد و اجبه  
 نیست که در ذکر آن قبحی باشد عقلی آری موافق وعده او بعث و شتر و شتر شدنی  
 است تا خلف وعده لازم نیاید و همین است مذہب اهل سنت و امامیه قایل اند بوجوب  
 بعث و جوباً عقلی و آیات کثیره که دلالت دارند بر آنکه بعث و معاد واجب است بوجه اول  
 است و در آخر آن آیات ان الله لا یخلف الیعاد و امثال این عبارات واقع اند صریح  
 مذہب این عقیده ایشان است و در الہیات گذشت که وجوب بر خدا معنی ندارد و تمسک  
 امامیه درین باب عقلیات ناقصه خود است گویند که هرگاه تکلیف بندگان با او امر و نهی  
 کرده باشد اگر ثواب بر طاعت ندهد و عقاب بر معصیت نکند ظلم لازم آید و ظلم قبیح است عقاب  
 آن در جناب الہی قبیح تر و ثواب عقاب بدون بعث نمیتواند شد پس بعث تیر واجب شد و  
 بطلان این استدلال پوشیده نیست بنحیض اول آنکه ظلم از خالق و مالک متصور نیست چه  
 هر چه خواهد در ملک خود تصرف فرماید دوم آنکه از کسی ظلم متصور است مثل مالکان مجاز  
 ثواب بر طاعت ندادن ظلم نیست مثلاً شخصی زنده خود را آنچہ ضروریات معاش او است  
 همه بدو اورا تکلیف دهد کار کسی که مقدار طاقت او است و او آن کار را سر انجام  
 دهد هیچ اجرم و در دیگر بران شخص واجب نشود باجماع العقلاء کسی اورا در ترک ثابت  
 ملائمت نکند و ترک عقاب بر معصیت خود بالبداهت ظلم نیست بلکه عفو و احسان است  
 عازق خود که مشتق است کسی که این را ظلم خیال نماید بغایت سفیه باشد و سابق  
 در الہیات از حضرت امیر و حضرت سجاد و ثواب منقول شده که اگر حق تعالی عابدترین  
 بندگان خود را بعد از اشد کافری ابد الہم مغذی کند آن همه عدل باشد ظلم با بچه فرق  
 شیعہ را در اینجا بدستور سایر عقاید ضروریہ افراط و تفریط پیش آمده امامیہ را افراط و تفریط  
 بر ضد خدا بعث و معاد را واجب ساخته اند فرق مزبوره را اول باب تفریط پیش گرفته اند  
 بعث نموده اند و تمسک هر دو گروه عقلیات ناقصه خود را چنانچه صرف امامیہ مذکور شد و

و در  
 بنوعی از عقاید  
 بصیرت و عین  
 المناقضات از  
 او قوی و مهمان  
 السکاک ظهور  
 الیجان الیج  
 انما یحصل اذا تم  
 بکانت من  
 یستحق العقاب  
 و یغفر له  
 ما المواقف  
 بدلائل من  
 منقصره  
 و اعلم ان  
 یجب علی  
 فخره  
 و اعلم ان  
 بحسب  
 البیرون  
 با







این که در این کتاب مذکور است  
و این که در این کتاب مذکور است  
و این که در این کتاب مذکور است  
و این که در این کتاب مذکور است  
و این که در این کتاب مذکور است  
و این که در این کتاب مذکور است  
و این که در این کتاب مذکور است  
و این که در این کتاب مذکور است  
و این که در این کتاب مذکور است  
و این که در این کتاب مذکور است

و چون شعله بود قبل از اکل اکل و بواسطه آن شمع و تغذیه خواهد شد و این از باب تسامح  
نمیت زیرا که تسامح انتقال ارواح است در ابدان و نه برای تسکین و اینجا تعلق  
بدن از سر و برای جزا و حفظ بدن بجنبه در جزا و نیست بلکه قبض و بسط ابدان بزیاده و  
نقصان در احادیث متواتر است و در آیات قرآن نیز مخصوصا کما نصبت جلوه دم  
به ما هم جلوه و غیره بالید و قوا العذاب و مثالش از شدت حدی که اگر شخصی لباسی پوشیده  
بود و مصدر خیانت شد و در آن حالت گرفتار آمد و در همان لباس تغذیه  
میکند و اگر مصدر خیانت شده بود در حالت پوشش و از حمام او را عریان کردند  
لباسی دیگر بقدر ستر عورت او را پوشانیدند سیاست می نمایند بدن نسبت به روح  
حکم لباس دارد نسبت به شخص **و** دم بدم که شود لباس بدل شخص صاحب لباس را بچل و  
پشت و در این احوال از ابتدای سخن طغیوت تا آخر شیخوخت با وصف تبدل اجزا و بدن و تحمل آن در  
امراض و ریاضات خصیصه شخص باقی می ماند و اختلاف شخصی هرگز در خیال نمی آید و احکام  
آن شخص در تغذیه و تنجیم با وصف این تبدل بر و جاک می نمایند بلا تکیه و بعضی اما می بینند  
تسک میکنند آیات داله بر آنکه در آخرت جزا اعمال است کتوله تعالی جزا بما كانوا  
يعملون و کتوله یوم تمیز کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم و کتوله فمن عمل مثقال ذره خیرا  
یراه و کونید ازین آیات مستفاد میشود که عمل سبب جزا است پس اثابته مطیع و عقاب عاص  
واجب باشد کونیم این آیات دلالت بر وقوع جزا و وصول ثواب و عقاب بقابل اعمال  
و بر وجوب ثواب و عقاب بر خدا اصلا دلالت ندارد مثلا اگر شخصی اجنبی گرفته بود  
قول و قرار نکرده بر خدمت او یا بر تقصیر او او را انعام یا سزا نداد می توان گفت که  
این انعام جزا خدمت بود و این سیاست جزا تقصیر حالانکه وجوب سزا بر کسی ازین هر دو بزرگ  
اوست و نیز اگر عوایب واجب میشد بر محاسنی مرکب کبیره را واجب میشد و در قرآن نفس  
صریح بر خدمت واجب است و قوا فضلا عن وجوب عقاب لعل الله لا یغفر ان شری

و این که در این کتاب مذکور است  
و این که در این کتاب مذکور است  
و این که در این کتاب مذکور است  
و این که در این کتاب مذکور است  
و این که در این کتاب مذکور است  
و این که در این کتاب مذکور است  
و این که در این کتاب مذکور است  
و این که در این کتاب مذکور است  
و این که در این کتاب مذکور است  
و این که در این کتاب مذکور است

انتقال



بیشتر که به و میفرمادون ذلک لمن یثاب عقیده سوم همه عذاب القبر حق است و عین است  
مذهب اهل سنت و اکثر فرق شیعه منکر عذاب القبر اند حتی زیدیه نیز در قرآن مجید آیات  
بسیار دلالت بر وقوع عذاب القبر و تعظیم القبر میکنند قوله تعالی ما حطیبا تم اغرقوا فاد  
ناروا الفاء المتعقیق بلاهمله و الصیغه للمضی محسوم شده که دخول نار بعد از اغراق  
بلا فصل واقع شده است در زمان ماضی و قوله النار یعنی ضون علیها عدد و اعشیا وین  
آیه عطف عذاب قیامت بر عذاب عرض صریح است در مدعا و اخبار و احادیث از  
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و امیر دین یاب متواتر اند و تعظیم قبر نیز در آیات بسیار است  
منها قوله تم لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون  
قوله بالیت قومی یعلمون باغضبی ربی و جلانی من الکفرین فانه قبل یوم القیمه یرفعین  
زیر که روز قیامت همه را حال او و مغفرت و اکرام او معلوم خواهد شد و متکبر  
قبر که کند بسمع و عقل اما السمع فتقوله تعالی لانیروز قون فیها الموت الا الموت  
پس اگر در قبر حیات می بود البته موتی هم در عذاب اومی بود و ثبوت الاحیاء یوم القیمه بالا  
پس دو موت می چشیدند نه یک موت جوالبش آنکه در قبر احیاء امانت حقیقه نیست  
الغکاس نعمه روح بر بدن تعلقی پیدا میشود که تعذیه و تنسیه بدن همراه آن می باشد  
تا معنی حیات متحقق باشد بلکه آن تعلقی شبیه است به عشق به معشوق یا مالک  
بلوک یا صاحب خانه بچانه که آلت تعذیب و تعظیم میتوان شد و اینهم در صورت است که  
بدن فایده باشد و مدفون و الا عذاب نعمت روح رست که نفس مخدوم است و بدن  
روح هوایی است و روح هوای را تعلیق میکنند ببدن دیگر از عالم مثال با هم که باز برای  
جمادات بهیمنی و کمالی که میندند را امتیاز در میان آن بدن بدن دنیا و حاصل نشود و این  
باب تا نسخ نیست زیرا که حقیقه تنازع انتقال روح است از بدنی بنده ببدن دیگر بطریق تعذیه  
و تنسیه و این تعلیق محض است بنا بر ایلام و ملذذ و غایب بطریقی در نفس خود آورده است











نمی کند چه چاک حرکات و متعده اوضاع اندک باشد و غیر از این در خواب خود را می بیند  
 خویش را شکل جمیع در محافه و بوس کن را بجل می آرد حتی که تزلزل و احتلام هم میشود  
 و تلذ و هم بر می دارد و اثر این امور را صلا دیگران بر بدن او دارد آن می کنند و تیره کلاه و طلا کف  
 با عانت روحانیات که اگر کتب حرکات آنها قابل اند و بیکس را محسوس نشود و چنانچه از ثبات  
 این قهر در باب ثانی نقل آن گذشت و خدا تعالی قادر است بر آنکه دانه را در دل بر آید و خود  
 بله داند و روح آن میت را با وصف تعلقی که ببدن خود پیدا کرده و هم و مغرب کرده  
 نهایت کار استبعاد است و بهوایسم و لایغی من جوع چون شئی در حیرت امکان عقل آمد  
 و صادق با و خبر داد و اجب القبول گشت خواه مالوف و عاده باشد و خواه نباشد  
 و لایات سرد سیر نزد کان ولایات گرم سیر در استبعاد و استعجاب همین مرتبه دارد و مر  
 شده که مجوسی نزد خلیفه ثانی آمد و همراه خود سه کاسه سر آورد و گفت که پیغمبر گفته است که هر  
 از دنیای ایمان بعد از ارباب نفس سوزند خلیفه ثانی گفت ای مجوسی گفت اینک سر با پیر  
 برادر و مادر من است دست خود را بر آن بند و اثر سوزش از آن دریافت کن خلیفه ثانی به رضا  
 و قطعه آهن و سنگ نزد آن مجوسی آورد و گفت که ای مجوسی دست برین هر دو بگذار و هم اثر  
 گری می بیند گفت نه هر دو سر داند باز گفت که این آهن برین سنگ بزن بچنان کرد و شکر بلند  
 بر آمد گفت این تشل از کجا بر آمد مجوسی گفت که درین هر دو تشل کاس بود و سبب سحر ظهور نمود  
 گفت پس چرا انکار میکنی که شاید درین هر دو تشل کاس باشد و دست ترا محسوس نمیشود  
 مجوسی توبه کرد و با سلام مشرف شد فرق انبیت که سنگ آهن را با هم سودن بود و طبع  
 تشل کامنه آنهاست و در بدن کافر بوی کون تشل است که اصلا دریافت نمیتواند شد تا  
 تعلیل در حجاب غلبت محبوب شهید و چمی تواند گفت کسی در حق میر نبی که بخارات حاره یا ما  
 متبیه قلب دارد دیگر اعضا او سوزش میکند چنانچه صاحب اخس و امثال او را می باشد  
 هرگز بر بدن او گرمی محسوس نشود چون عالم قبر اول منازل است الهام را سر او نمودن



و شش اهر او کاینی در نیالیم کردن ایمان بالغیب را منافی است و دارا تکلیف را که بنا بر  
بر متجان عقل است نه بر عیان حسن مضاد و مناقض و معهد ابر افندی کافین احوال فیرمگاه کا  
بر مردم مکلف میشود و در زمانات بلکه در نقطه نیز احوال بعضی موتی از خوبی و بدی ظاهر  
میگردانند اصل تنعیم و تعذیب بعد از موت نزد چاهای فرق عظام متیقن و مطلق عباد  
از نیست که هر فرقه ازینند و مسلمان و غیر هم در آمد اوداعانت مروکان خود بقا تاج و در  
و صدقات مشغول اندا که خوف و رجا از ان عالم ندارند انهمه بر اچیت عقیده چهارم  
انکه آنچه در قرآن و احادیث وارد شده است از سوال و جواب و از اعمال و دادن نامها  
وسایات و صراط و حوض شفاعت همه بر ظاهر است اول بمعانی دیگر نیست و همچنین  
ناحق است و موجود است و نقاصیل خست و ناسل اشجار و انهار و حور و قصور و فواکه و ثمار و عمار  
و حیات و ادویه و عقیات و بضع جلود و تبدیل آن بجلود دیگر همه بر حق است و این است  
اهل سنت و اکثر فرق روافض مثل زیدیه و اسماعیلیه این چیزها را انکار کنند و تاویل نمایند  
آیات صریحه قرآن و روایات صحیحه خاندانی در تکذیب ایشان دو کواهد عادل است عقیده  
پنجم انکه تنازع باطل است اکثر فرق شیعه مثل قرامطه و کالمیه و منصوریه و مفصلیه و غیر  
گویند که ارواح تناسخ میکنند و انتقال می نمایند از یک بدن به بدن و معاد عبارت از همین انتقال  
است پس ارواح کالمه بقایه حقه و طاعات انتقال میکنند بدن شخصی که صاحب رو  
و نعمت است و صاحب عاقبت و صحت مزاج است مانند سلطان و امیر و همین است بخ  
جنت و ارواح ناقصه انتقال می نمایند به بدن شخصی که صاحب فقر و مرض و مبتلا لغموم  
و اخراج است و گاهی تناسل میکنند با بدن حیواناتی که مناسبت ایشان باشد در اوصاف  
مثل مورچه بر کمر بعن و شیه و پلنگ بر استیجاع و متبک و خرگوش و مانند آن بر ارجیان و در  
برای سکاره و غدار و بوزنه بر اسنخره و خرس بر اوز و طاووس بر اخود و اردو و محجب  
بر عقیده در اصل با خود ازین است و بعضی تصور فرار از تحریف لفظی و معنوی



بر آن حمل نمایند مثل و ما من داخر فی الارض و لا طائر یطیر حیة الاحم امثالکم حالانکه معنی  
ایه نیست که جانوران چریده و پرند و انواع جداگانه اند مثل بنی آدم در آنکه هر یک  
را خواص احکام و ارتفاعات مناسه اخلقت او داده اند المراد معنی تناسخ باشد  
لازم آید که بچگونگی از جانوران اخلقت است بدانسانکه افراد حیوان در اصل او میان باشند  
که بطریق تناسخ جانورشده اند حالانکه منسوب الی تناسخ این نیست و شکل کما الضمیت جلوه دوم  
بدانچه جلوه اخیر که در حق و در خیال مغرب دارد است نه در حق ارواح منتقله در دنیا  
مثل کما ارادوا ان یخرجوا منها اعیید و منها که صریح ضمیر راجع بنا را از وی است و همچنین احادیثی که  
دالات کند بر تبدل صورت و در روز قیامت و بر شتر مردم در صور مختلفه بآدمها ایشان ماسخی دارد  
زیرا که حقیقت تناسخ آنست که در همین عالم انتقال روح از بدنی بدنی دفع شود نه در عالم آخرت و مشا  
دالات برین دارند بر آن نیز تناسخ این است که بدن ثانی بجمیع اجزایه سفار بدین اول باشد نه بیک  
و استاد اجزاء بدن اول بتبدل صورت و شکل همان اجزاء و معبره اوله اقلطیه فاهم اند با کله  
اجزاء همان تناسخ محال است زیرا که در حالت چیزایه من کلیف محال است دیدن تکلیف سابق  
اجزای محال این چرود محال در صورت لازم می آید بیان ملازمست آنکه اگر شخصی اعمال نیک باید  
کرد و سلب این روح او اگر بعد از موت منتقل شد بدین دیگر ثانی پس در بحالت هم تکلیف است  
هم مجزئی زیرا که هر فرد انسانی محال و بی تکلیف نمی ماند و اگر در بدن انسانی غیر تکلیف مثل صبی یا  
بلوغ یا در بدن حیوانی منتقل شد لابد بعد از موت این بدن منتقل خواهد شد بدین  
دیگر ثانی تکلیف یا غیر تکلیف یا بدن جوانی و او را تنعم و تالم در آن بدن و پیش خویش خواهد آمد پس  
در آن حالت مجزئی خواهد شد حالانکه سابق تکلیف نه است و اگر این تنعم و تالم اتفاقی است در  
مقابل عمل نیست پس طریق جزا طریق جزا نماند زیرا که جزا بر حکمت و تنبیه است و چون بی گنا باشد  
بایم در پیش اندر آنچه گناهکاران را در پیش می آید عبرت چه قسم حاصل شود و مثل در اصل مخلوط و  
طبیقت است و همچنین آنچه بطبع را رسید غیر بطبع را هم رسید تعظیم و اکرام او حاصل شد و نیز

۲۲  
بازگراشته شوند و در آن  
پیرودان پنداران نش

فيلسوف

ما ولا تغفوا  
واذا كانت الاخبار الواردة

فصل اول در بیان کلیات

والله اعلم بالصواب

هذه الامتيازات هي التي جعلت من

فان يكون من غير الاربع

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشانی

١٠٠



الگویند و صاحبین بلکه بنیاد و پایه را در این فلسفین متعین مثل سلاطین و امرا تاسخ  
واقع شود لازم آید که ارواح این گروه بعد از موت ثانی معذب شوند و از سعادت بشقاوت  
انتقال کنند و با وجود تعظیم و تکریم مستحق امانت و تذلل گردند و اگر در این متعین صلا  
و نبی واقع شود لازم آید که کسلی و بنیاد و پایه هر عصر که از عصر سابق نباشد بلکه سکا  
باز آید و معجزا کلمه تنعم و آسوده و بیخلاف الواقع و نیز تعلق روح بدن هر چه  
معارف تنعم و آسودگی باشد از بعضی الامم خالی نباشد مثل جو ۴ و وج و مرض و امثال  
ذلک پس تعذیب مطیعین اینها و پایه لازم آید که ظلم صریح است و همچنین تنعم و آسودگی  
هر چه معارف ناممکن باشد خالی از راحتی هم نمی باشد و لکن بعضی الاوقات پس تنعم و آسودگی  
و جبار و لازم آید و نیز اگر بدان غیر شایسته اند پس قدم نوع انسانی لازم آید بلکه در زمان  
نقصان بدان انسانی از زمان سابقتر محال باشد و اگر سجدی منتهی شوند لازم آید خلوص کلف  
از مجازات در صورت انقطاع لاحق و خلوص از تکلیف در صورت انقطاع سابق و هر دو  
در صورت انقطاع عین اگر گویند که عند انقطاع النوع امر مجازات منتقل می شود و در  
آخرت جزا یا سزا گویند جزا اعمال سابقه بر اعمال بدن اخیر منتهی می قطع بود جزا اعمال  
در بدن اخیر جزا ابدی و دایم باشد اگر اول مقتضای عدل بود ثانی ظلم شد و اگر ثانی مقتضای  
عدل بود و اول ناقص نیست و همچنین اگر گویند در ابتدا نوع تنعم و تامل اتفاق بود و نه بطریق جزا گویند  
پس در حق طبقات متاخر ظلم شد زیرا که از تنعم است و اتفاق محروم ماند و در حق طبقه  
اولی نیز ظلم شد که بدون تفصیل ایلام کردند با جمله تاسخ را بطریق جزا قرار دادن صریح  
مخالف قواعد عقلیه عرفیه است و در نیکام ابطال همین قسم از تاسخ مقصود است  
عقیده ششم آنکه موات را قبل از قیاست حجت نیست و در دنیا اما صبی قاطبه  
بعضی فرق دیگریم از اگر اقص بر حجت بعضی اموات قایل اند و گویند که پیغمبر و وصی و سبط  
و اعدا ایشان یعنی خلفا و نه معاویه و یزید و مردان و دیگران و قائلان به بعد از خود

فلسفین متعین مثل سلاطین و امرا تاسخ  
واقع شود لازم آید که ارواح این گروه بعد از موت ثانی معذب شوند و از سعادت بشقاوت  
انتقال کنند و با وجود تعظیم و تکریم مستحق امانت و تذلل گردند و اگر در این متعین صلا  
و نبی واقع شود لازم آید که کسلی و بنیاد و پایه هر عصر که از عصر سابق نباشد بلکه سکا  
باز آید و معجزا کلمه تنعم و آسوده و بیخلاف الواقع و نیز تعلق روح بدن هر چه  
معارف تنعم و آسودگی باشد از بعضی الامم خالی نباشد مثل جو ۴ و وج و مرض و امثال  
ذلک پس تعذیب مطیعین اینها و پایه لازم آید که ظلم صریح است و همچنین تنعم و آسودگی  
هر چه معارف ناممکن باشد خالی از راحتی هم نمی باشد و لکن بعضی الاوقات پس تنعم و آسودگی  
و جبار و لازم آید و نیز اگر بدان غیر شایسته اند پس قدم نوع انسانی لازم آید بلکه در زمان  
نقصان بدان انسانی از زمان سابقتر محال باشد و اگر سجدی منتهی شوند لازم آید خلوص کلف  
از مجازات در صورت انقطاع لاحق و خلوص از تکلیف در صورت انقطاع سابق و هر دو  
در صورت انقطاع عین اگر گویند که عند انقطاع النوع امر مجازات منتقل می شود و در  
آخرت جزا یا سزا گویند جزا اعمال سابقه بر اعمال بدن اخیر منتهی می قطع بود جزا اعمال  
در بدن اخیر جزا ابدی و دایم باشد اگر اول مقتضای عدل بود ثانی ظلم شد و اگر ثانی مقتضای  
عدل بود و اول ناقص نیست و همچنین اگر گویند در ابتدا نوع تنعم و تامل اتفاق بود و نه بطریق جزا گویند  
پس در حق طبقات متاخر ظلم شد زیرا که از تنعم است و اتفاق محروم ماند و در حق طبقه  
اولی نیز ظلم شد که بدون تفصیل ایلام کردند با جمله تاسخ را بطریق جزا قرار دادن صریح  
مخالف قواعد عقلیه عرفیه است و در نیکام ابطال همین قسم از تاسخ مقصود است  
عقیده ششم آنکه موات را قبل از قیاست حجت نیست و در دنیا اما صبی قاطبه  
بعضی فرق دیگریم از اگر اقص بر حجت بعضی اموات قایل اند و گویند که پیغمبر و وصی و سبط  
و اعدا ایشان یعنی خلفا و نه معاویه و یزید و مردان و دیگران و قائلان به بعد از خود

فلسفین متعین مثل سلاطین و امرا تاسخ  
واقع شود لازم آید که ارواح این گروه بعد از موت ثانی معذب شوند و از سعادت بشقاوت  
انتقال کنند و با وجود تعظیم و تکریم مستحق امانت و تذلل گردند و اگر در این متعین صلا  
و نبی واقع شود لازم آید که کسلی و بنیاد و پایه هر عصر که از عصر سابق نباشد بلکه سکا  
باز آید و معجزا کلمه تنعم و آسوده و بیخلاف الواقع و نیز تعلق روح بدن هر چه  
معارف تنعم و آسودگی باشد از بعضی الامم خالی نباشد مثل جو ۴ و وج و مرض و امثال  
ذلک پس تعذیب مطیعین اینها و پایه لازم آید که ظلم صریح است و همچنین تنعم و آسودگی  
هر چه معارف ناممکن باشد خالی از راحتی هم نمی باشد و لکن بعضی الاوقات پس تنعم و آسودگی  
و جبار و لازم آید و نیز اگر بدان غیر شایسته اند پس قدم نوع انسانی لازم آید بلکه در زمان  
نقصان بدان انسانی از زمان سابقتر محال باشد و اگر سجدی منتهی شوند لازم آید خلوص کلف  
از مجازات در صورت انقطاع لاحق و خلوص از تکلیف در صورت انقطاع سابق و هر دو  
در صورت انقطاع عین اگر گویند که عند انقطاع النوع امر مجازات منتقل می شود و در  
آخرت جزا یا سزا گویند جزا اعمال سابقه بر اعمال بدن اخیر منتهی می قطع بود جزا اعمال  
در بدن اخیر جزا ابدی و دایم باشد اگر اول مقتضای عدل بود ثانی ظلم شد و اگر ثانی مقتضای  
عدل بود و اول ناقص نیست و همچنین اگر گویند در ابتدا نوع تنعم و تامل اتفاق بود و نه بطریق جزا گویند  
پس در حق طبقات متاخر ظلم شد زیرا که از تنعم است و اتفاق محروم ماند و در حق طبقه  
اولی نیز ظلم شد که بدون تفصیل ایلام کردند با جمله تاسخ را بطریق جزا قرار دادن صریح  
مخالف قواعد عقلیه عرفیه است و در نیکام ابطال همین قسم از تاسخ مقصود است  
عقیده ششم آنکه موات را قبل از قیاست حجت نیست و در دنیا اما صبی قاطبه  
بعضی فرق دیگریم از اگر اقص بر حجت بعضی اموات قایل اند و گویند که پیغمبر و وصی و سبط  
و اعدا ایشان یعنی خلفا و نه معاویه و یزید و مردان و دیگران و قائلان به بعد از خود



[illegible][illegible]

۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰











بر خدا واجب است چنانچه گذشت و این عادل نموده اند و اما مخالفت روایات پس از آنچه که از حضرت امیر حضرت سیاد و به یگی گریه و زاری و پناه گرفتن از عذاب خدا و بجهت رسول قرآن و کعبه توسل حسنین در اوعیه صحیح ایشان مرویست و چون این بزرگواران باین مرتبه ترسان و پراسان بوده باشند کسی را چگونه بمحبتشان معذور بود و بران تمکین کردن روا باشد و در اصل این عقیده ایشان ما خود ازیهو و است و قالوا این تسال النار الا ایا ما معدودات و غیره فی دینهم ماکانوا یفترون تکلیف اذا جمعناهم لیوم الایام فیه و وفیت کل نفس ما کسبت و هم الا یظلمون و عده متمسکات ایشان در این روایات جدیدی است که رسا ایشان برای فریضن معقوض و خراع کرده اند از علیهم روایت این بابویه قمی است و اکثر نسخه ها نفس نقل قلب اکیسه همین بزرگ می براید روی فی هلال الشریع عن الفضل بن عمر و قال قلت لابی عبد الله ع صار علی قسمی محبته و النار قال لا ان حبه ایمان و بغضه کفر و اما خلقت محبه لایل الایمان و النار لایل الکفر و قسم النار و محبه لایدخل محبه الایمان و لایدخل النار الا بمغضوه و دلیل کذب این روایت است که حضرت امیه مخالف شرع ان شریعت میفرمایند و الا تکذیب خود و تکذیب اباء خود کرده باشند و درین روایات بچند وجه مخالفت قواعد مقرر شرعیت است اول آنکه اگر حب شخصی این بغضی را نباشد لازم نمی آید که او قسم حبت و نار باشد زیرا که سارنیا و مرسلین امیه و سبطین و عین مرتبه دارند و قسم محبه و النار نیستند دوم آنکه حب عام ایمان نیست و الا توحید نبوت و ایمان میجاد و دیگر عقاید ضروریه شیعه همه باطل شوند و دیگر باید گفت چنانچه از اول و دوم روا باشد معاذ الله من لگ و چون نام ایمان نشاید چیزی از اجزاء ایمان کفایت مرد خول حبت نمی تواند کرد و این بر ظاهر است سیوم آنکه این کلمه یعنی لایل النار الی بغضه صریح دلالت میکند بر آنکه هیچ کافر شل فرعون و هارمان و شداد و عمرو و عاد و ثمود در دوزخ نخواهد رفت زیرا که بغض عام نبوده اند و مو باطل الاجاح حسابم آنکه اگر انچه

[illegible]











امامی جاحد الولاية محمد بن علی وفاطمة و الحسن و حسین با سکنه جنی پس کسانیه با وصف  
 حورو و لایت بطین و غلاة با و جود مخالفت عفت و اسیر باید که ناجی بهشتی باشند و اگر  
 امامیه گویند که درین ردایت حورو و لایت هر پنج مذکور است که از آنجمله ولایت حضرت امیر هم  
 نیست پس شاید عدم قبول عبادات انشخص منسوب به جنی باشد که حورو و لایت امیر هم  
 گویند در نصیبت حورو و لایت محمد صلی الله علیه و سلم هم که مستلزم کفر است بالاجماع کافی  
 باشد در ضبط اعمال بی آنکه حورو و لایت علی را مدخلی باشد پس از اینجا معلوم شد که در پنج حورو  
 ولایت منسوب به فردی فرادس منطوریست و بیست الله عا چون این کلام منجر شدند  
 که احوال فرق شیعه غیر از اثنا عشریه در حق آنها بیان کرده آید باید دانست که اثنا عشر  
 را عقیده آنست که جمیع فرق شیعه غیر از اثنا عشریه مخلد در نار خواهند بود  
 و اثنا عشریه ناجی صرف اند اینست مشهور میان آنها و این طهر علی در شرح تخرید خود  
 گوید که درین فرق علماء ما را اختلاف است بعضی گویند که مخلد در نار اند لعدم اتحافهم  
 بجهنم و بعضی گویند که از دوزخ برآمده در بهشت خواهند درآمد و این نوعی دیگر علماء را گویند  
 که از دوزخ خواهند برآمد بسبب عدم کفر و بهشت خواهند یافت بسبب عدم ایمان  
 صحیح که مقتضی استحقاق ثواب جنت باشد بلکه در اعراف خواهند بود و صاحب التوفیق که از اهل  
 علماء امامیه است گفته است که محض شیعه بر فساد و دوزخ متفرق شده اند و ناجی از جمله آنها اند  
 عشریه اند و باقی فرق شیعه چندی در دوزخ معذب خواهند شد و باز به بهشت خواهند رفت  
 باجماع لغزب ای ای با تعذیب منقطع در حق محبان حضرت امیر با هم نماند میکند و نیز صاحب  
 التوفیق گفته که امامی القوق الاسلامیه کلهم مخلدون فی النار پس از این معلوم  
 که اینست نیز نزد ایشان مخلد در نار اند حال آنکه محبت حضرت امیر دارند و از اجزاء  
 ایمان می آید که پس قاعده محبت حضرت امیر مطلقاً و عکساً منتقض شد حال این نیز بر آن  
 گویند چنانچه با و داشت و گوشش را حواله شنیدن این روایات باید کرد و روی این باب و چون این







در این کتاب است و در این کتاب است

با هم مختلف شده اند لیکن بر یک تمسک بقرآن احادیث و آثار است طرق متنوعه در فهم  
 متکون و علل شرایع موجب اختلاف اینها گردید بخلاف این کرده که اصلا شرایع مختصه بشان باشد  
 قرآن حدیث مانا نیست گو یا شریعت بهر دیده یا نصرا نیست یا بدین شاسته شریعت است یا بدین شاسته  
 است و چون این بحث بظایر تطویل میخیزد ناچار نموده از حد و ار و اندکی از بسیار در اینجا ذکر کنیم  
 که العاقل تکفیه الاشارة اول احکام ایشان حکم است بکفر صحابه و خلفاء ثلاثه و چند از ائمه اثنی عشرین  
 که احب از واج کسب پیغمبر بود و بعد بالاجماع و مخالفت این حکم با انزال الله بظاهر و روشن است دوم  
 تفضیل لعن عمر رضی الله عنه و درین لعن ابریس که اصل الاصول ضلال و کفر است و لعن  
 شمرده اند چه جاست آنکه از افضل طاعات از حج دانند و در قرآن مجید صریح وارد است و لذا  
 اکبر سیوم آنکه لعن اعظم مهاجرین و انصار و خلفاء ثلاثه و اکثر عترة مشرکه مثل طلحه و زبیر و غیره  
 و عایشه و حفصه را بعد از نماز پنجگانه واجب دانند و این نیز مخالف سلب جمیع شرایع و ادیان است  
 زیرا که جمیع انبیاء و مرسلین را دشمنان بوده اند مثل فرعون که سالی سال بنی اسرائیل  
 را انواع انبیا و رسل رسانیده قتل و اذیت نمود و اذ اینها کم سن ال فرعون میگویند که سوا الله انقبولون و انما  
 و یستجیرون نساکم و قوله تع و کذا لک جعلنا کل نبی عدوا شیاطین الانس و الجین و یستجیرون  
 لعن کثیرا از اعداء انبیا و رسل فرض ساخته و عقوبت الصلوة بان شتغال بغيره و ده بلکه سب و بد  
 و مستحب هم نه گردانیده و بران ثواب اجر و عده نه کرده چهارم احداث عید نیست یعنی این عید  
 نبی حج و این عید را تفضیل دادن بر عید الفطر و عید الاضحی و عید اکبر می گردان که هیچ مخالف  
 شریعت است پنجم احداث عید بابا نبی ع الدین که نزد ایشان اقباب ابو لولو که مجوسی قاتل عمر است یعنی  
 روز نهم از ربیع الاول بر عید ایشان که علی بن مظاہر الواسطی عن احمد بن اسحاق ان قال ان یوم  
 یوم العید الاکبر و یوم الفطر و یوم النبی و یوم الزکوة العظمی و یوم الکریم و یوم التعلیه و این  
 بن اسحاق اول کسی است که در اسلام احداث این عید نموده و من بعد و تابع او شدند و این عید را  
 تعین این عید را نسبت باین شروع کردند حال آنکه در اصل این عید هم مجوسیانی که در شام و ایران

مورد  
 در این کتاب  
 الزوال نصف  
 سلف و پیغمبر  
 شکر الله  
 امة و الاصل  
 و الری و الله  
 علی بن ابی طالب  
 مرات و فضل  
 ابو الصالح  
 این عید با کثرت  
 فیما و الخیر  
 و التضرع  
 و التضرع  
 بلکه در این  
 در شرف  
 بنی اسرائیل  
 و ذکره  
 علامه











ولا یلی از آدم تا که در فرق بسیار است و اگر کسی از اثنای عشرین بگذرد یک سئله شود اینک نهی این  
حاضر طهارت آب استنجاء و جواز استعمال او را بار دیگر از اجامیات فرقه نوشت است و از آن جمله  
است طهارت خمر نص علیه ابن بابویه و بعضی و ابن عقیل و ابن حکم صریح خلاف آیه است انما الخمر و  
والانصاب الذی لا یلام حرس من عمل الشیطان و حرس رقت الله نجاسته را کونیه بنیامی در حق  
خمر فرموده و خانه حرس و نیز خلاف روایه امیه است که در کتب شیعه موجود است حکار و اجام  
قریب السناد و صاحب کتاب المسائل در ابو جعفر الطوسی عن ابی عبد الله انه قال لا یصل فی  
الثوب قد اصاب الخمر و از آن جمله است حکم طهارت بگردان مخالف حدیث صحیح متفق علیه است  
المراد بحدیث من یسجد علی ما علیه ان قال سال النبی عن الخمر فقال یغسل طرف ذکره و ابو جعفر  
طوسی نیز روایات صریحه در نجاسته می آورده لیکن فتوی و عمل بر آن ندارد و از آن جمله است حکم  
انتقاض وضو بخر و می خورد حال آنکه از امیه خلاف آن روایه کنند روی الطوسی عن یعقوب بن  
عن ابی الحسن انه قال انما یسجد الوضوء و رواه کر و عن قال قلت لادب من النبی عن الخمر فقال  
انما یسجد وضوءه و وضوءه لا یسجد و از آن جمله آن است که حکم کنند طهارت دو و آن بول غلیظ است بطلا  
و بول خشن است باجماع شرایع ثلاثه بلکه دیگر ادیان باطله نیز و از آن جمله است حکم پاکه بر آید آن و شکسته  
وضو نیست حال آنکه مخالف روایه امیه است روی الراوندی عن علی مرفوعا انما وضوءه و وضوءه  
ابی عبد الله مثل ذلک و از آن جمله آنست که بعد از بول اگر قضیب را بر افشانند بعد ازین بسیار  
بر آید پاک است و ناقص وضو نیست و ابن حکم صریح مخالف شرع است که خارج از تعلیل نیست و  
ناقص وضو نیست و نشان دادن سابق را طهارت الاضغی و عدم تنافض وضو و فصل و که اعم از این و این است  
بدرست باید که در دو سائیه بیان موجود است که اگر وضوء کرده بر آنجا تحریم است در آنجا نهی است که بر آنجا  
موجب ظل در نماز نمیشود و این قسم مسائل بیهنهایان کتابت است که شخصی بر ملاقات شخصی که زیارت  
و لباس و غیره درست کرد و از مدتی انتظار کشید چون آن شخص آمد بر نهی محض و درش برداشت  
که آن ملاقات او کرده بودم که در آنشای ملاقات بر نهی شد و در نهی من و نیز مخالف

باز این روایت صحیح است که در کتب شیعه موجود است حکار و اجام





قال ابن القيم رحمه الله تعالى في معرفة احوال المذنبين  
من ذل النفس الباسية والاعمال  
وذكر من هو في مرتبة الكمال  
وذكر من هو في مرتبة النقص  
وذكر من هو في مرتبة العجز  
وذكر من هو في مرتبة الضعف  
وذكر من هو في مرتبة الجهل  
وذكر من هو في مرتبة الغفلة  
وذكر من هو في مرتبة النسيان  
وذكر من هو في مرتبة التوهم  
وذكر من هو في مرتبة الخيال  
وذكر من هو في مرتبة الوهم  
وذكر من هو في مرتبة الهوى  
وذكر من هو في مرتبة الشهوة  
وذكر من هو في مرتبة الغضب  
وذكر من هو في مرتبة الحسد  
وذكر من هو في مرتبة النفاق  
وذكر من هو في مرتبة البغضاء  
وذكر من هو في مرتبة العداوة  
وذكر من هو في مرتبة الكراهة  
وذكر من هو في مرتبة التبرؤ  
وذكر من هو في مرتبة النفي  
وذكر من هو في مرتبة القطع  
وذكر من هو في مرتبة التخليص  
وذكر من هو في مرتبة النجاة

روايات ائمه استروا عن عيسى بن ابي بصير انه كتب اليه بل بحسب الوضوء فخرج من المذبح شي بعد الاذان  
قال نعم وانا نجله انست كنه حاله في حاله ما كان باك است حاله في حاله ما كان باك است حاله في حاله ما كان باك است  
نجا است او ثابت شده در كتب معتبره اين كه رو محمد بن الحسن الطوسي فاعل ان كتب بل صا  
العكس له من فقه الحجاج يجوز الصلوة في كلب و غيره مخالف قاعده كونه في ان است ان  
فوق السحلال من الجوان خمس نص عليه ابن القيم رحمه الله تعالى في بيان حاله في حاله ما كان باك است  
شده في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
تمامه و ذلك في كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
نرا كنه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
ونه انما يمد روايه آتیه و امير المؤمنين در كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
و هزاران هزار خلقي ديند و روايه كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
مستند از لاله پايين بشير چون متصل فقه سيد لادنير و در كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
شستن انقدر از كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
را حكا و جبهه شمس تايم و استه استه قبض كنه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
شعره بر اعلام مكلفين اندنه براي شمس و غير كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
مخالف سنت شمس است كه همیشه در غسل غایت اول وضوء بغرود بعد از ان اب بر بدن ترخت  
چنانچه تواتر ثابت است و غير مخالف روايات ائمه رو الكلبی عن محمد بن بشير عن محمد بن عبد الله عن  
ابن سعد عن الحسن بن ابي بصير انها قالوا نوضاء ثم غسل حين سلاهن كيفية غسل الحائض و غير غسل نور و  
سنت كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
يرشان بگر از يمين صلعم و امير و كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
روز نور و زرا نميد نهند و اين روز از اعياد خاصه است و تميزه بر يكفره مقرر كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
و خلاف اين باطل است رو العلماء عن محمد بن سعد عن احمد حافل ساله عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم انه قال

روايات ائمه استروا عن عيسى بن ابي بصير انه كتب اليه بل بحسب الوضوء فخرج من المذبح شي بعد الاذان  
قال نعم وانا نجله انست كنه حاله في حاله ما كان باك است حاله في حاله ما كان باك است حاله في حاله ما كان باك است  
نجا است او ثابت شده در كتب معتبره اين كه رو محمد بن الحسن الطوسي فاعل ان كتب بل صا  
العكس له من فقه الحجاج يجوز الصلوة في كلب و غيره مخالف قاعده كونه في ان است ان  
فوق السحلال من الجوان خمس نص عليه ابن القيم رحمه الله تعالى في بيان حاله في حاله ما كان باك است  
شده في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
تمامه و ذلك في كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
نرا كنه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
ونه انما يمد روايه آتیه و امير المؤمنين در كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
و هزاران هزار خلقي ديند و روايه كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
مستند از لاله پايين بشير چون متصل فقه سيد لادنير و در كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
شستن انقدر از كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
را حكا و جبهه شمس تايم و استه استه قبض كنه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
شعره بر اعلام مكلفين اندنه براي شمس و غير كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
مخالف سنت شمس است كه همیشه در غسل غایت اول وضوء بغرود بعد از ان اب بر بدن ترخت  
چنانچه تواتر ثابت است و غير مخالف روايات ائمه رو الكلبی عن محمد بن بشير عن محمد بن عبد الله عن  
ابن سعد عن الحسن بن ابي بصير انها قالوا نوضاء ثم غسل حين سلاهن كيفية غسل الحائض و غير غسل نور و  
سنت كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
يرشان بگر از يمين صلعم و امير و كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
روز نور و زرا نميد نهند و اين روز از اعياد خاصه است و تميزه بر يكفره مقرر كونه في حاله ما كان باك است كونه في حاله ما كان باك است  
و خلاف اين باطل است رو العلماء عن محمد بن سعد عن احمد حافل ساله عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم انه قال























است از عمل کجایان بنیاد و گسبان برین پایه و از رسم جامه عربی است بختی است از بطور  
 و نه جاده نشسته بر اطراف خانه و بر دو دیوار و از این زیاد تر رعایت کنند که بی ادبانه گشت  
 عورت نموده خود را بر سوا خلق سازد و پوسوسه که لیل مالیه بر تنگی را در طوفت عبادت سعی  
 در نشاندن شک کند و طبع سلطان قلع شود و طبعی نیست که اگر در احرام هم زناده شود زرد  
 طالع نه زن آنرا خستر چه انقضای و فساد می رسد و اگر در آری نه این نشانی عورت چون بود  
 است از آنکه تنگی فاضل باشد چنان که خدا تعالی میفرماید فلا فرس لا فسوق ولا جهل فی  
 الحج و بالازان زیاد عالم رفتی نیست و نیز گوید که اگر یکبار در احرام عذر کند کفاره و میگوید  
 اگر بار دیگر این کار کند نکارت و عیب می شود و حال آنکه معنی خیانت بار دیگر زیاد از اول است  
 قرانی نیز مطلق عامه کفاره فرموده و گفته و من قتلته منکرمه افکاره و چه در احرام کفاره که کسی  
 زمان این سرور بود و خلاف حضرت امیر با حست لاجرم من قبل تسلیم صورت یا بهرام امام  
 یا کسی که بهرام امام عهد خواهد بود و سوگوارین خچر و رفت در از من دیگر جهاد از ایشان عبادت یا جهاد  
 بنیست اما آنکه بجهاد حاضر ایوم القیمه نصرتا نیز است یا اینکه در جهاد و غیره یا بهرام اندکی میگوید  
 و زمان اقامه شده اند و بعضی آیات صریح دلالت موجود است بر آنکه جهاد و غیر این از منجه  
 عبادت و متوجبا بر عظیم است مثل بجا بودن قبل اند که که حق رفیقان خطبه اول است  
 ستمون الی قوم الایه که در حق الشک و مصلحتی می باشد چون جهاد که در غیر این از من و اقامه شود  
 نزد ایشان جهاد فاسد است جهاد فاسد آنست که غنایم بگویم شرو و غنیمت پس باید که جهاد فاسد و محکوم  
 نشوند و منتهم بانهادرست نباشد فتوی مجیب بر آنست که این شکل باورده اند و صاحب قبحه نور بار  
 با بوی این فتوی را نسبت با امام صاحب زبانی نموده آن جواری همه ملک امامند و همه جواری  
 خود را برای شیعیه تحویل میفرمودند پس این جمله سری بجهاد و با سوره درجه با فاشیه را در  
 سبحان الله چه فرمای گویند که همان زمین از فضل آن سبزه و جمال که بیایم و بیایم در جنب  
 قضیه که که همه فقیم در آن ایمان است می گویند و چون ایستند در برابر اینها می گویند

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
 است از این که در دنیا  
 و نه جاده نشسته بر اطراف خانه  
 عورت نموده خود را بر سوا خلق سازد  
 در نشاندن شک کند و طبع سلطان قلع شود  
 طالع نه زن آنرا خستر چه انقضای و فساد می رسد  
 است از آنکه تنگی فاضل باشد چنان که خدا تعالی میفرماید  
 حج و بالازان زیاد عالم رفتی نیست  
 اگر بار دیگر این کار کند نکارت و عیب می شود  
 قرانی نیز مطلق عامه کفاره فرموده  
 زمان این سرور بود و خلاف حضرت امیر  
 یا کسی که بهرام امام عهد خواهد بود  
 بنیست اما آنکه بجهاد حاضر ایوم القیمه  
 و زمان اقامه شده اند و بعضی آیات  
 عبادت و متوجبا بر عظیم است  
 ستمون الی قوم الایه که در حق  
 نزد ایشان جهاد فاسد است  
 نشوند و منتهم بانهادرست  
 با بوی این فتوی را نسبت با امام  
 خود را برای شیعیه تحویل میفرمودند  
 سبحان الله چه فرمای گویند که  
 قضیه که که همه فقیم در آن ایمان



در صورت امیر اخول بدست بنده بایمیه خفیه را که در عهد خلیفه اول است حال بن الولید امیر  
شده آمده بود که فرمود و محمد بن عقیقه از لطن او بود امیر پس اگر چه در انوقت و تقسیم آن  
خلیفه بنی هاشم حضرت امیر طبرستان بنمود در جواب میگویند که نزد ما رویه صحیح رسیده است  
که حضرت امیر را در عتاق فرمود باز تزوج نمود این قدر میفهمند که عتاق بدون ملک  
منصوب است پس اول ملک شد بعد از آن عتاق نمود و عتاق چه نوعی است از تصرف  
و بیعت المدعا و کجای و بیع را بغیر زبان سخن تجویز کند حال آنکه در عتاق است و بیع نیز عتاق  
در چه نوعیست نیاید نه حضرت امیر در زمان خود مردم خراسان را برین تکلیف آده اند باینکه ملک  
خود را بفرمان عرب عقد کرده باشند بلکه آنچه و بیع ایشان را که بفرمان خود منع کرده بودند یافتند  
و جاریه شده اند و بیع معقول نمیشود که زبان غر را در صحت عقد و معاملات مثل کلام بیع  
و طلاق چه قسم دخل تواند بود درین عقد و مقصود اظهار باقی الضمیه است و اظهار باقی الضمیه  
هر قوم را لغنی معین معناد است و نیز گویند که جدا بود در بیع مال صغیر چهار است و مالیه  
دارد حال آنکه در شرع و عرف از مقررات است که با وجود ولی اقبالی العبد را و خلض نیست و هر با  
و نیز گویند که تجارت نفق اگر فرق از بیع منکره است حال آنکه خدا تعالی بیع را مباحل ابدیه و افعال  
الان چون تجارت و بیع منکره و غیر منکره در بیع است زیرا که مبنای تجارت و بیع  
تفصیل نفقه نیست و تجارت هیچ است و جمیع اعضاء و مصارف بخلاف آنست و اگر شخصی خواهد که  
در دار الاسلام محض تجارت نماید و اجاره نباشد پس بلاد کثیره و مثل ایران خراسان عراق و  
وین ازین بلاد و محرم باشند حال آنکه بنیاد آنکه فقر تجارت و بیع منکره با وجود که عقد نفق فرموده اند  
نیز گویند که بیع بغیر قبض منکره بیع تجارت است حال آنکه در شرع قبض را از ضروریات و لوازم  
در بیع ساخته اند و قوله فرما را مقبوضه و بیع قبض فایده که از بیع مقصود است متحقق نمیشود زیرا که  
لیز و اندر قبض منکره نیست ملک که دارند است و منافق او را نیز بنویسند بغیر اذن او که بیع  
است و بیع منکره است که عند حاجت از قبض خود وصول تواند نمود اگر چه بیع نباشد فایده درین غایب







است و آن امانت دار را میبرد که با آن نیز یکجا با صحبت داشته باشد و همچنین اگر شخصی شخصی کف  
که جمیع منافع این نیز که را بتو بجل کردم آن شخص را جمیع آن نیز که حلال طیب میشود و عاریت داد  
خرج کنیزگان خواه با مخصوص خواه در ضمن جمیع منافع نزد ایشان جایز است و اعم و دلدار نیز بر او  
عاریت دادن درست است و انبیه الحام مخالف نص صریح نیست است قوله تع و الدنیم لفرق  
حافظون لا علی از و اجهه او مالک است با نام فایده غیر ملوکین من اشبعی و را و ذلک فاولک هم الفاعل  
و نیز گویند که اگر طفل هوشیار از و از ثانی خود که نموده نزد کسی برسد او را القاط کردن و در خانه  
خود بکشد ایستادن جایز نیست حال آنکه طفل هوشیار نیز خوف ضیاع دارد و حجه کران لوطیان  
این قسم جنس غریز را خیلی خواهان و جویان می باشند در ترک القاط او بلا شبهه مالک  
است گاه هوالمجرب آن طفل بدخورد و سگ حاضر است از دفع موزیات کسب لیس القاط  
او موکد تر باشد از القاط جانوران و نیز گویند اجاره بغیر از زبان خود منعقد نمیشود و نیز گویند که اگر  
بهاد کفار و چوکیداری قطع الطریق خود را و اگر سازد در زمان غیبت امام بعد از سستی اجرت نمیشود  
زیر که جهاد در زمان غیبت امام فاسد است پس اجاره اش صحیح نمیشود و نیز گویند که اگر شیعی امام و دل خود را  
نوکری شخصی ساخت برای خدمت و اخیل گری و فرج او را بر او بگری حلال کرد خدمت بر او  
است و وظای بر آنانی و نیز گویند که بنیعدون بغیر از زبان خود درست نیست پس اگر شخصی هزار بار گوید  
که بخشیدم بخشیدم بنیعدون و گویند بنیعدون طوطی ملک خود فقط درست است و عاریت فرج میشود  
و نیز اکثر ایشان گویند که رجوع در صدق جایز است حال آنکه خدا اینها را بطریق اولی و انما فاعله  
و بنیعدون میگوید که العاید فی صدقه کالکلی بعد فی قیسه و نیز گفته اند که اگر بر او وقف کردی حاجت  
خدا را که در که چه فایده است و بان که نام انتفاع ناوقف او جایز باشد باز باید که اگر زنی را  
که با او می آمده باشد و نیز گفته اند بالا جماع که وقف کردن فرج جاریه درست است پس آن باقی  
خارجی برود و مستحق و اجرت از آن کسی بر او وقف کرده است حلال طیب است و بخان فرمایند  
علی نهانند سبب حال در شریعت و این را چنانکه بودی پس تفاوت نماند و نیز گویند که بلوچ و خواش

[illegible]



بزرگ نکاح کردن مستحب است حال آنکه خلاف سنت نبویا و اوصیاء است زیرا که خودیم نکاح کرده اند  
و دیگر از ائمه پنج فرموده اند از سی انبیاء و اوصیاء این سله معلوم نبود که خویش جمیع منته و فرج  
عاریتی تفریع می تواند شد باریک نکاح چه در نیز گویند که نکاح کرده است در آن ایام که قهر و غم  
باشد یا تحت الشعاع حال آنکه این چیزها مخالف مقاصد شرع است که برای ابطال محرم  
انده بلکه مخالف اصول حق است و موافق روش صابین نیز گویند که دخول ازین قبل  
از آنکه رساله شود حرام است اگر چه توانا و بر گوشت باشد حال آنکه این مقدمه در شرع هیچ اصل  
نیست و نیز گویند که نکاح حلال شرط کردن مرثه جماع در زمان معین مثلا گویند که فقید در  
روز و شب جماع خواهم کرد و در دست بگاه بنقد جائز است و موافق شرط ازین رو طرف السلام  
و موقوفه میرسد حال آنکه خدا تعالی میفرماید و لا تأخذوا من قبله و من قبله لا تأخذوا من بعده و لا تأخذوا  
کرده اند و طی در بر سنجیده و محموله و جاریه عاریت و وقف و امانت دین منعه حال آنکه خدا تعالی  
میفرماید قل سیوافی قاعه لو النساء فی المحض لعنبت نجاست حیض فرج را حرام فرموده اند  
نجاست باز در بر جوارح نام باشد که هر وقت این باباکی در عمارت صله و بر وجودی باشد و قهر  
میفرماید ملعون من الی امرافی در بار و نیز میفرماید انقوا محاش النساء ای دبار و من و من و من و من  
علیه فص علیه لمقلد و نیز درین خبر لعنبت حرمت نیز اشاره فرمود که این وضع جای باز نماند  
است مثل میت اخلا ندر که محث در لعن عرب بیت اخلا را گویند و مننه قوله ان محشون مخضفر  
و درینجا بعضی اوقات فتن شریج را شبیه خاطر میگذرد که فرج هم جای قبول و ناپاکی است پس نه فرج را  
جرا حلال کرده اند و دفع این شبهه مسدود شریج این عضو می تواند شد و در فتن شریج نه فرج است  
فرج زن شتمل است بر سه تجویف بالا کسمه تجویف است که نشانه می رسد ان تجویف نادر است  
است بعد از ان تجویف است باریک متصل با یک از ان بره جانا ناپاکی می رسد پس با یک  
تجویف است پس در وقت جماع ذکر در ان می رود و متصل است بر جم و خون حیض و بچه از  
مهر و جم را بر اید پس در فرج جای جماع هر یک ناپاک نباشد الا در ایام حیض و در ان

است و در حدیث است  
ابداً علی الاطلاق  
بجاست ما بعد ما ارشاد  
۵۲  
شده و قهر و غم  
و از این جهت  
۵۳  
معنی و در حدیث است  
عن صفات  
و الاطلاق  
فی القبل  
فی فی فی  
ارشاد  
ان نبال  
۵۴  
بسیار  
در حدیث  
قال  
فی  
قد  
بالقول  
و از این جهت



ایام جماع حرام است بخلات و در یک مجرای او متصل با معالک معده و بواسطه غلیظت  
 و نیز بخور نکند و در یک مجرای او متصل با معالک معده و بواسطه غلیظت  
 ایشان گفته اند که در کتاسای فائت است لاجرم انکاره صورتش آنکه جماع با یک  
 سعه مانند و در نوبت مقرر کنند و بر یکی آن جماع کنند حال آنکه در جمیع شرایع مجتهدین  
 و آباء در یک هم درست است و اما لامتنی از آدمی از حیوانات حفظ نسبت اینها  
 حفظ نسبت اینها ضروریات خمس که در هر ملت حفظ آن ضرر نوده اند داخل ساخته اولیا  
 النفس ثم حفظ البین ثم حفظ العقل ثم حفظ النسب ثم حفظ المال و لهذا اقتصاد می یابد  
 اقامت حدود و تحریم سگرات و زنا و شحه و سرقة و غصب سائید تمام در هر عین و در هر وقت  
 این امر ضروری است و جواب صاف است و حیاء غیرت با سن موس که با جماع مل و محل محمود  
 آن مضموم و مطرود و انداز و بن برکنند است بلکه اگر عاقلی در اصل سعه نایل کند تا آنکه  
 در عین فاسد چه منفذهاست که نیمه نانی سرع و مضاد علم الهی است این جمله الضعیف و الاولاد  
 ابلک ستمو شان زیرا که چون اولاد این شخص در سر و پیر و شیر و شیر نشسته و نزد یک این شخص  
 غایب باشد رسیدن این شخص به بیعت و بیعت اینها ممکن نشد و مثل اولاد الزانی تربیت جاسند  
 اگر بالفرض آن اولاد از قبیل انان باشد زیاد تر رسوائیت زیرا که انکاح خیابا که اگر بر صورت  
 نمی شود و از انجمله و طی و طوره پدر و پسر متع یا نکاح بلکه و طی دختر و دختر و دختر و پسر و پسر و پسر  
 و نکاح من الحرام و در بعض صورت خصوصاً در مدت طولی که در هر وجه بگاه بلکه زیاد از آن نیز علم  
 بکل زنا حاصل نمیشود خصوصاً چون سعه در سعه واقع شود و سغیر هم در آن باشد و در هر سیر  
 اتفاق سعه جدید افتد و در هر سعه علق و ولد و در بعضی از آن علقات و سغیران تولد شوند و این  
 شخص بعد از دو سال از آن سهر رجوع کند و با او بار بار او را نسیان می گذرد و با آن دختر از  
 سعه نماید یا نکاح کند از انجمله است عدم یقین است کسی که سغیرا بسیار کرده باشد زیرا که در آن  
 معلوم نیست و نه عدم آنها معلوم است و نه نام آنها و نه مکان آنها این معلوم است و نه نام آنها

در بیان جماع حرام است بخلات و در یک مجرای او متصل با معالک معده و بواسطه غلیظت  
 و نیز بخور نکند و در یک مجرای او متصل با معالک معده و بواسطه غلیظت  
 ایشان گفته اند که در کتاسای فائت است لاجرم انکاره صورتش آنکه جماع با یک  
 سعه مانند و در نوبت مقرر کنند و بر یکی آن جماع کنند حال آنکه در جمیع شرایع مجتهدین  
 و آباء در یک هم درست است و اما لامتنی از آدمی از حیوانات حفظ نسبت اینها  
 حفظ نسبت اینها ضروریات خمس که در هر ملت حفظ آن ضرر نوده اند داخل ساخته اولیا  
 النفس ثم حفظ البین ثم حفظ العقل ثم حفظ النسب ثم حفظ المال و لهذا اقتصاد می یابد  
 اقامت حدود و تحریم سگرات و زنا و شحه و سرقة و غصب سائید تمام در هر عین و در هر وقت  
 این امر ضروری است و جواب صاف است و حیاء غیرت با سن موس که با جماع مل و محل محمود  
 آن مضموم و مطرود و انداز و بن برکنند است بلکه اگر عاقلی در اصل سعه نایل کند تا آنکه  
 در عین فاسد چه منفذهاست که نیمه نانی سرع و مضاد علم الهی است این جمله الضعیف و الاولاد  
 ابلک ستمو شان زیرا که چون اولاد این شخص در سر و پیر و شیر و شیر نشسته و نزد یک این شخص  
 غایب باشد رسیدن این شخص به بیعت و بیعت اینها ممکن نشد و مثل اولاد الزانی تربیت جاسند  
 اگر بالفرض آن اولاد از قبیل انان باشد زیاد تر رسوائیت زیرا که انکاح خیابا که اگر بر صورت  
 نمی شود و از انجمله و طی و طوره پدر و پسر متع یا نکاح بلکه و طی دختر و دختر و دختر و پسر و پسر و پسر  
 و نکاح من الحرام و در بعض صورت خصوصاً در مدت طولی که در هر وجه بگاه بلکه زیاد از آن نیز علم  
 بکل زنا حاصل نمیشود خصوصاً چون سعه در سعه واقع شود و سغیر هم در آن باشد و در هر سیر  
 اتفاق سعه جدید افتد و در هر سعه علق و ولد و در بعضی از آن علقات و سغیران تولد شوند و این  
 شخص بعد از دو سال از آن سهر رجوع کند و با او بار بار او را نسیان می گذرد و با آن دختر از  
 سعه نماید یا نکاح کند از انجمله است عدم یقین است کسی که سغیرا بسیار کرده باشد زیرا که در آن  
 معلوم نیست و نه عدم آنها معلوم است و نه نام آنها و نه مکان آنها این معلوم است و نه نام آنها



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

تعمیل سیرت کسان که از متعه پیدا شده اند نه بر آن که بر آن را با آنها معلوم اند و تا و کس  
در عددی معلوم نشود تقسیم میراث ممکن نیست و تا وقتی که صفات و رتبه از ذکر و رتبه و وجوب و حرام  
معلوم نشود پس میراث هم معین نمیتواند شد با جمله در ضمن تحلیل متعه بر غیر آن امر شرعی خصوصاً اگر نکاح  
و امر میراث صحیح لازم می آید و تفصیل این مقام را در فواید القلوب یکی از محققان اهل سنت باید  
دید و این عمل در تحلیل جوار و اجبات اولاد بیشتر از متعه لازم می آید پس در نفع انسانی فساد  
عظیم بر پا می شود و در این تحقیق در حکم کتاب خود حاضر فرموده است اسباب حل و طبع را در همین دو چیز  
نکاح صحیح ظاهر التامید دوم ملک عین که بسبب این دو عقد اختصاص نام زن را با مرد حاصل میشود  
و در حسانت و حمایت او می باشد و حفظ ولد و وارث که این بی تحقیق میگرد و همین مضمون را در دو سوره بنابر  
تاکید تکرار نموده قوله تعالى الا على ائله از داجهم او مالک ایا بنهم فی سورة المؤمنین فی سورة الاحقاف  
و در حق این آیه در هر دو جا فرموده است فمن استغنی در اول ذلک فاولئک هم العادون و ظاهر است که زن  
متعه روجه نیست الا میراث و عده و طلاق و نفقه و کسوت و دیگر لوازم رزق و تیه در او متعلق می بود  
و ملک عین هم نیست والا یصح و بیه و اتفاق او جایز می شد فقها متعه نیز اعتراف نموده اند که رزق و تیه در  
میان مرد و زن متعه هم میرسد در کتاب اعتقادات این باب بود صحیح موجود است که اسباب حل المرأة عند  
اربعه النکاح و ملک العین و التمتع و التحلیل الی اخره و نیز محققانی میفرمایند فان ختمان لا تعدوا اقواحدة او  
مالک ایاکم یعنی اگر تیر سید که در صورت تعدد منکوحات عدل نخواهد کرد پس بر یک منکوحه  
قراحت کنید یا بکنیزگان خود قضاء حاجت نمایند پس در اینجا سکوت در معرض بیان صحیح مفید خواهد بود  
خصوصاً مقام مقتضی ذکر جمیع آنچه در آن عدل واجب نیست بود و متعه و تحلیل در برین امر  
پیشین قسم اند زیرا که نکاح و ملک عین اخر بعض حقوق واجب می شوند و هر یک آن ظلم متصور میگرد  
بخلاف متعه که غیر از اجرت مقرری هیچ حقی واجب نمیشود و بخلاف تحلیل که محض حل و ابد و دست  
غیر از منت بردار مالک فرج چیز بر ذمه نمی آید و نیز تحقیق میفرماید و لیستغف الذین لا یجدون کما حاکما  
حتی ینسبهم الذین فیضله اگر متعه و تحلیل جایز بود و امر با استغفار چه میفرمود و نیز محققان

و در این مقام که در این متعه پیدا شده اند نه بر آن که بر آن را با آنها معلوم اند و تا و کس  
در عددی معلوم نشود تقسیم میراث ممکن نیست و تا وقتی که صفات و رتبه از ذکر و رتبه و وجوب و حرام  
معلوم نشود پس میراث هم معین نمیتواند شد با جمله در ضمن تحلیل متعه بر غیر آن امر شرعی خصوصاً اگر نکاح  
و امر میراث صحیح لازم می آید و تفصیل این مقام را در فواید القلوب یکی از محققان اهل سنت باید  
دید و این عمل در تحلیل جوار و اجبات اولاد بیشتر از متعه لازم می آید پس در نفع انسانی فساد  
عظیم بر پا می شود و در این تحقیق در حکم کتاب خود حاضر فرموده است اسباب حل و طبع را در همین دو چیز  
نکاح صحیح ظاهر التامید دوم ملک عین که بسبب این دو عقد اختصاص نام زن را با مرد حاصل میشود  
و در حسانت و حمایت او می باشد و حفظ ولد و وارث که این بی تحقیق میگرد و همین مضمون را در دو سوره بنابر  
تاکید تکرار نموده قوله تعالى الا على ائله از داجهم او مالک ایا بنهم فی سورة المؤمنین فی سورة الاحقاف  
و در حق این آیه در هر دو جا فرموده است فمن استغنی در اول ذلک فاولئک هم العادون و ظاهر است که زن  
متعه روجه نیست الا میراث و عده و طلاق و نفقه و کسوت و دیگر لوازم رزق و تیه در او متعلق می بود  
و ملک عین هم نیست والا یصح و بیه و اتفاق او جایز می شد فقها متعه نیز اعتراف نموده اند که رزق و تیه در  
میان مرد و زن متعه هم میرسد در کتاب اعتقادات این باب بود صحیح موجود است که اسباب حل المرأة عند  
اربعه النکاح و ملک العین و التمتع و التحلیل الی اخره و نیز محققانی میفرمایند فان ختمان لا تعدوا اقواحدة او  
مالک ایاکم یعنی اگر تیر سید که در صورت تعدد منکوحات عدل نخواهد کرد پس بر یک منکوحه  
قراحت کنید یا بکنیزگان خود قضاء حاجت نمایند پس در اینجا سکوت در معرض بیان صحیح مفید خواهد بود  
خصوصاً مقام مقتضی ذکر جمیع آنچه در آن عدل واجب نیست بود و متعه و تحلیل در برین امر  
پیشین قسم اند زیرا که نکاح و ملک عین اخر بعض حقوق واجب می شوند و هر یک آن ظلم متصور میگرد  
بخلاف متعه که غیر از اجرت مقرری هیچ حقی واجب نمیشود و بخلاف تحلیل که محض حل و ابد و دست  
غیر از منت بردار مالک فرج چیز بر ذمه نمی آید و نیز تحقیق میفرماید و لیستغف الذین لا یجدون کما حاکما  
حتی ینسبهم الذین فیضله اگر متعه و تحلیل جایز بود و امر با استغفار چه میفرمود و نیز محققان







در بعضی از اینها پس اگر شمع است از زمان که خود تادیت میگویند کام  
میراد نمایند و فایده افزون این عبارت است که کسی تویم بخند که خوب نام هر معنی است بکنند  
تمام معنی کجاست و عرف مشهور است که ثمت هر را محمل میکنند و کشین را مومل میدارند  
بقا از کمال پس این محمل سبب و فن خنیا را حاصل میشود و الا در حکم شروع بعد از این  
از خود تمام میرا مطالع نماید پس اگر الی محمل مسمی قید عقد باشد باید که متعذر از شیعہ الی  
العمرو باد و درست نشود حال آنکه جمیع شیعہ درست و سیاق این را بنویسند و معنی السطع حکم الانچه  
در عقد نکاح است یعنی اگر بقدر مال نداری که مهر نفقه هر روز بدهی و ادبش کام کنی نیز کان در آن  
دنی خود را پس در بیان قلم کلام کردن و عبارت میانگی را بر معنی محمل نمودن صریح تحریف کلام است  
بلکه اگر کسی در سیاق این آیه مایل کند حرمت متعذر صریح در باید زیرا که درین آیه الکفای حکم کنیز کان  
اندر متعذر کلام سابق تحلیل میشود پس ایگفتند که سن لم یسطع حکم طولانی که در متعذر  
اسطاعه کلام خود در قسای حاجت جمیع متعذر چنانی داشت بلکه حکم کل حد بداند و متعذر و غیر متعذر  
کنیز کان را با قصد بستن در الزام شرط و قیود حلال کردن در کار بود و با محمل این بخوابد و در آخر حلال  
شهر متعذر میکنند این یکسایه که بر زمین شیعہ دلالت بر جل متعذر میکند حالش معلوم شد که در حقیقت  
بالعکس است و چون در طرف شیعہ طرف است لال است طرف مخالف طرف منع مانع را فقط احتمال کافی است  
چه جای که ظاهر میادیم باشد مستلزال لاهی احتمال هم بطلان میکند چه جای که قوی و غالب  
باشد و در مسدود صلح باز نه یا اگر طحل شد و غیر خود این باز نه یا بی بی بلافاصله باشد و خوب  
میشود و اگر اعلی الزام باز نه یا بر همین قسم شیخ خود باشد موجب حرمت میشود و نشان مالک این حکم در غرض  
و کلام تعدی و با جمیع متعذر شد و لیکن ناوی خود دیگر قید توانی که کلام تعدی خود این را و این قید را  
ایشان حکم متعذر باقی گذاشتن از خود و تشریح کردن و محال است که الی مودت و خود از این قید  
که شیخ خود را مطلقا در دیت ضماح موجب حرمت است خواه شمر صفات باشد خواه کمتر از آن حال که تمام  
تمام متعذر در محال با طوکار که بقدر متعذر است باز آن را تقید باشد و چنانچه بوجه علم

در بعضی از اینها پس اگر شمع است از زمان که خود تادیت میگویند کام  
میراد نمایند و فایده افزون این عبارت است که کسی تویم بخند که خوب نام هر معنی است بکنند  
تمام معنی کجاست و عرف مشهور است که ثمت هر را محمل میکنند و کشین را مومل میدارند  
بقا از کمال پس این محمل سبب و فن خنیا را حاصل میشود و الا در حکم شروع بعد از این  
از خود تمام میرا مطالع نماید پس اگر الی محمل مسمی قید عقد باشد باید که متعذر از شیعہ الی  
العمرو باد و درست نشود حال آنکه جمیع شیعہ درست و سیاق این را بنویسند و معنی السطع حکم الانچه  
در عقد نکاح است یعنی اگر بقدر مال نداری که مهر نفقه هر روز بدهی و ادبش کام کنی نیز کان در آن  
دنی خود را پس در بیان قلم کلام کردن و عبارت میانگی را بر معنی محمل نمودن صریح تحریف کلام است  
بلکه اگر کسی در سیاق این آیه مایل کند حرمت متعذر صریح در باید زیرا که درین آیه الکفای حکم کنیز کان  
اندر متعذر کلام سابق تحلیل میشود پس ایگفتند که سن لم یسطع حکم طولانی که در متعذر  
اسطاعه کلام خود در قسای حاجت جمیع متعذر چنانی داشت بلکه حکم کل حد بداند و متعذر و غیر متعذر  
کنیز کان را با قصد بستن در الزام شرط و قیود حلال کردن در کار بود و با محمل این بخوابد و در آخر حلال  
شهر متعذر میکنند این یکسایه که بر زمین شیعہ دلالت بر جل متعذر میکند حالش معلوم شد که در حقیقت  
بالعکس است و چون در طرف شیعہ طرف است لال است طرف مخالف طرف منع مانع را فقط احتمال کافی است  
چه جای که ظاهر میادیم باشد مستلزال لاهی احتمال هم بطلان میکند چه جای که قوی و غالب  
باشد و در مسدود صلح باز نه یا اگر طحل شد و غیر خود این باز نه یا بی بی بلافاصله باشد و خوب  
میشود و اگر اعلی الزام باز نه یا بر همین قسم شیخ خود باشد موجب حرمت میشود و نشان مالک این حکم در غرض  
و کلام تعدی و با جمیع متعذر شد و لیکن ناوی خود دیگر قید توانی که کلام تعدی خود این را و این قید را  
ایشان حکم متعذر باقی گذاشتن از خود و تشریح کردن و محال است که الی مودت و خود از این قید  
که شیخ خود را مطلقا در دیت ضماح موجب حرمت است خواه شمر صفات باشد خواه کمتر از آن حال که تمام  
تمام متعذر در محال با طوکار که بقدر متعذر است باز آن را تقید باشد و چنانچه بوجه علم







رسیده باشد و رسم از اخذ بر سر نه نموده باشد و ولد متعلق گردیده بخلاف کسی که مقطوع الاثباتین باشد که از وی تولد نمی ممکن نیست که قنیه بشناسد و بدو نیز کو نیه ظاهر واقع نشود چون زوج از ایقاع طهارت بر سر از وجه خود خواهد نیک و طبعی حال آنکه شارع را قصد از اینجا طهارت سبب باطل است پس اگر در اضرائیج واجب نشود مناقضت با مقصود شارع لازم آید و همدان مخالف نص در جاحد و اما از اینست که بی تقدیر واقع اند و در کتابشان مردی و صحیح و نیز گویند اگر منظر از ادا اخصال گفته عاخر شود و برده روز روز که در این کفایت میکند و ظاهر است که این حکم تشریع دین است از طرف خود بخلاف ما از نزل الصدیر که در شرح اصلی ندارد و ظلاف نص کتاب است و نیز در لعان شمر کند که روجه باید مدخول بها باشد حال آنکه در تهرمت برنا عاگر که مدخول بها را لاق می شود زیاده از آن غیر مدخول بها را لاق می شود و لعان بر اوقع عاثر تهرمت است و همدان مخالف نص کتاب است قوله نعم والذین یرمونه از وجه و طم کین لعمریه ایا انفسهم اخر الا اینکه بی تقدیر مدخول عاگر و از این جنس احکام ایشان صریح معلوم میشود که اینها مقاصد شرعیست را تفهیده اند و از طرف خود بعقل ناقص خبر نتراشیده و نیز گویند که بلفظ علق علق واقع نمیشود و اگر طم و طم کین صبان هم بر آن منسخر می نمایند و نیز گویند که بلفظ فک رقبه نیز علق واقع نمیشود حال آنکه در قرآن مجید خبر از علق بلفظ فک رقبه تغییر واقع شده و حقیقت شرعی در این باب است قوله تعالی فک رقبه و اطعام فی يوم اخره و نیز گویند که اگر غلام یا کنیز که در ذریه مخالف اثنا عشر باشد علق او صحیح نمیشود و این حکم را که از تعصبا یا خدنی از کتاب سنت نیست بلکه بموجب آیات صحیح آمده که سابق مذکور شد ایمان اهل صحیح است و بنسب نجات اند و نیز گویند که اگر غلام مجذوم شود یا اعمی گردد یا مقید شود خود بخود از ادا سیر کردنی بلکه مالکش از ادا کند حال آنکه خلاف قاعده شرع است که مال کسی سببی نیست و مالک او بر اید بدون اراده مالک در شریعت هرگز مال از ملک بر نمی آید و همدان از اقوال مقاصد شرع است که اگر عاقل بر افع عید است و در تصورات مخصوص مالک چند زیرا که بسبب این عاقل و عاقل است و رفت و نفقه و کسوت که بر ذمه مالک می آید بر ذمه خود او افتد و لایحه نخواهد کرد که اگر مالک

کسر العان  
امران  
الاول  
فلف الاثبات  
المقصود  
معا المودع  
بها بارنا  
۱۲  
فلف قال انت  
یعنی لم یقع  
دلف قال  
اعلمکوم  
۱۳  
و بعد از این  
القرارد الا  
عنان و  
نک الوث  
و بنسب نجات  
دو عاقل و عاقل  
بضم لاقدر  
عق ۱۲  
الوث



عبارت این است که از خدمت باز ماندن کونیم مالک را تکلیف خدمت با و نیز سد و نفقه و کسوت باز ماندن  
نه باز از خدمت بسا غلام و کنیز که بسبب و امراض و دیگر عوارض خدمت میکنند از این حکم  
اجیر است که تا وقتی که خدمت بجا نیاورد اجوره او با و نرسد و چون از خدمت باز ماند موقوف نمایند  
مالیک نیز گویند که اگر لطفه سید از شکم کنیز که بیرون افتد ام ولد میگردد و این طریقه سید است زیرا که  
در خصوص هر جاریه موطوعه ام ولد خواهد شد زیرا که عادت زنان همین است که بعد از جامع لطفه  
می اندازند الا در حقیقه که حل کنند و لطفه منعلق شود باز هم قهر به رسیده است که بقدر انفاق بماند و با  
می بماند و می بینند که خروج طغه اگر دلیل باشد دلیل خواهد بود بر عدم انفاق و بسبب عدم انفاق  
چگونه جاریه ام ولد شود که ام ولد بودنش البته با انفاق و ام ولد بلکه تمام طاعت اوست و بدین است که اگر کنیز  
از اجاره مادیه نمی نهد و کسی نهد نتوان گفت که آن نمی نهد و اوست مثل یک رشته از جاریه نیز گویند که  
اگر کنیزی را شخصی نزد شخصی کرده اند و او را طوطی کرده و او نیز آورده ام ولد مرتب شده حال آنکه  
وطی مرتب صاف زن است الا لا ملک و لا تحلیل عندیم و اگر تحلیل هم باشد تحلیل موجب ام ولدیه  
نی کرد و عند الفتره ایضا نیز گویند که عین و ولد بغیر اذن والد در غیر فعل واجب ترک قبیح و همچنین عین  
زن بغیر اذن شوهر بی غیر فعل الواجب و ترک القبیح منع نشده و این صریح مخالف نصی است  
است که با طلاق آمده اند قوله تم و لکن بواضحه ما عهده الامان و قوله قالی و لکن بواضحه ما عهده  
فلو که آری در توبه مکتوب است که نذر وجبی اذن روج و نذر و لکن صغیری اذن و لکن منع نشده  
و معلوم نیست که این حکم محرف است یا اصلی و بر تقدیر که اصلی هم باشد در عین ضرورت نیاز و در باب  
و تا بالغ فرق بسیار است و مع هذا چون قرآن مجید ناسخ کتب سابقه است بخلاف قرآن که  
بنوعیه نمودن بهبودی صرف است و نذر و انقضائه اذن روج در نذر زن که متعلق بتطوعات باشد  
نیز شرط است و آن نیز مخالف طلاق قرآن است قوله تم و لیوفونکم و قوله تم و لیوفونکم بالاندر  
و نیز گویند که اگر نذر کند که کسی خانه کعبه بپایه رود و حج گذارد این نذر ساقط شود و نص علی وجهه الط  
و این نیز مخالف نص قرآنی است و نیز گویند که نذر بقصد قلب لازم شود و بی آنکه تلفی نذر سر و

کلیت اینست که از خدمت باز ماندن کونیم مالک را تکلیف خدمت با و نیز سد و نفقه و کسوت باز ماندن  
نه باز از خدمت بسا غلام و کنیز که بسبب و امراض و دیگر عوارض خدمت میکنند از این حکم  
اجیر است که تا وقتی که خدمت بجا نیاورد اجوره او با و نرسد و چون از خدمت باز ماند موقوف نمایند  
مالیک نیز گویند که اگر لطفه سید از شکم کنیز که بیرون افتد ام ولد میگردد و این طریقه سید است زیرا که  
در خصوص هر جاریه موطوعه ام ولد خواهد شد زیرا که عادت زنان همین است که بعد از جامع لطفه  
می اندازند الا در حقیقه که حل کنند و لطفه منعلق شود باز هم قهر به رسیده است که بقدر انفاق بماند و با  
می بماند و می بینند که خروج طغه اگر دلیل باشد دلیل خواهد بود بر عدم انفاق و بسبب عدم انفاق  
چگونه جاریه ام ولد شود که ام ولد بودنش البته با انفاق و ام ولد بلکه تمام طاعت اوست و بدین است که اگر کنیز  
از اجاره مادیه نمی نهد و کسی نهد نتوان گفت که آن نمی نهد و اوست مثل یک رشته از جاریه نیز گویند که  
اگر کنیزی را شخصی نزد شخصی کرده اند و او را طوطی کرده و او نیز آورده ام ولد مرتب شده حال آنکه  
وطی مرتب صاف زن است الا لا ملک و لا تحلیل عندیم و اگر تحلیل هم باشد تحلیل موجب ام ولدیه  
نی کرد و عند الفتره ایضا نیز گویند که عین و ولد بغیر اذن والد در غیر فعل واجب ترک قبیح و همچنین عین  
زن بغیر اذن شوهر بی غیر فعل الواجب و ترک القبیح منع نشده و این صریح مخالف نصی است  
است که با طلاق آمده اند قوله تم و لکن بواضحه ما عهده الامان و قوله قالی و لکن بواضحه ما عهده  
فلو که آری در توبه مکتوب است که نذر وجبی اذن روج و نذر و لکن صغیری اذن و لکن منع نشده  
و معلوم نیست که این حکم محرف است یا اصلی و بر تقدیر که اصلی هم باشد در عین ضرورت نیاز و در باب  
و تا بالغ فرق بسیار است و مع هذا چون قرآن مجید ناسخ کتب سابقه است بخلاف قرآن که  
بنوعیه نمودن بهبودی صرف است و نذر و انقضائه اذن روج در نذر زن که متعلق بتطوعات باشد  
نیز شرط است و آن نیز مخالف طلاق قرآن است قوله تم و لیوفونکم و قوله تم و لیوفونکم بالاندر  
و نیز گویند که اگر نذر کند که کسی خانه کعبه بپایه رود و حج گذارد این نذر ساقط شود و نص علی وجهه الط  
و این نیز مخالف نص قرآنی است و نیز گویند که نذر بقصد قلب لازم شود و بی آنکه تلفی نذر سر و



مکمل کرده باشد و این را بعد از تمهید گویند حال آنکه در شرع هیچ چیز بقصد طلب از مجلس احوال لازم  
نیست و مثل بدین نکاح طلاق و عتق و حجت بر سر و چهاره و سب و تصدقه و غیره که حد  
صیحه منقوله علیه است که ان الله تجاوز عن منتهای ما وسوست به صدورنا ما لم نعلم به و حکم و نیز  
گویند که قضا و قضای در حد نافذ نمیشود اما معصوم میباید پس زمان غیبت امام باعد منقطع  
نمیگردد چنانچه اکثر اوقات بلکه کل اوقات این مهل و حال که نشسته تعطیل حدود لازم اند اگر اهل  
امام معصوم نبود باشند در سرزمین ای مکر بلا و علی و خجسته اشرف خواهد بود در فیض امام و حکم  
کسب آن قاصد و نماید اگر انساب او با اجازه و اقامه تواند نمود پس اجازت خدا و اهل طایفه چه  
دارد قوله تعالی فاعلموا انما نزلنا فی حجه و الا که در حد و احوال حد و قوله تعالی  
الساوق الساقه فاقطعوا ایدیها و جمع عبادت و معاملات و کفارات در شریعت است و نیز  
امام غیبت اقامه حدود که نیز جمله عبادت حق بقیام از جمله کفارات در حق محدود  
چرا که بسته بخصو امام خواهد بود و نیز از ایشان علم کتابتیم شرط قضا است حال آنکه از کتابت و بر  
بشرط از این دلیل نیست بلکه خلاف آن لیلیست زیرا که خاتم النبیین استنبیه قضا و شریعت  
قصود در نیابا و از این بود بدلیل نص امانی اما از این کتابتیم که کتابتیم که من الناس ما اوتی  
الله حال آنکه حکم کتابتیم بدلیل قرآن نیز و ما کنتم تلکون قبله کتابا و الا خطبه بیکان نیز سنن  
قباله و احکامات و خواندن آن را متصدیان و القضا است اگر چه قاضی این امر را نتواند کرد و  
قضا او چه نقصان نیز خیار بدین است از آنکه طهارت و خصوص صریح عدم شرط علم قضا که از آن  
در کتاب الدعوی مسائل عر سباده و انداز جمله آنکه اگر زنی که خضر بر سر است و دعوی کند که نزد  
خبر شریفه فاه خود فلان فلان مناع یا یا دلم است بر دهم بلامینه شود اگر چه مقبول است  
علیه بر این بود این صریح مخالف فیه حد شرع است که بلا شبهه و هیچ دعوی مقبول نیست الا بقول اهل احوال و علیه  
بار بجهت است و اقا و امام باعد منقطع قضا و حکم است و بعد از این مقصد شرع که حفظ اموال است  
و نه بجاوت و بشود و از آنجهت اگر چه بشرط شخصی او دعوی نماید و در حد و آن قسم و احوال

مکمل کرده باشد و این را بعد از تمهید گویند حال آنکه در شرع هیچ چیز بقصد طلب از مجلس احوال لازم نیست و مثل بدین نکاح طلاق و عتق و حجت بر سر و چهاره و سب و تصدقه و غیره که حد صیحه منقوله علیه است که ان الله تجاوز عن منتهای ما وسوست به صدورنا ما لم نعلم به و حکم و نیز گویند که قضا و قضای در حد نافذ نمیشود اما معصوم میباید پس زمان غیبت امام باعد منقطع نمیگردد چنانچه اکثر اوقات بلکه کل اوقات این مهل و حال که نشسته تعطیل حدود لازم اند اگر اهل امام معصوم نبود باشند در سرزمین ای مکر بلا و علی و خجسته اشرف خواهد بود در فیض امام و حکم کسب آن قاصد و نماید اگر انساب او با اجازه و اقامه تواند نمود پس اجازت خدا و اهل طایفه چه دارد قوله تعالی فاعلموا انما نزلنا فی حجه و الا که در حد و احوال حد و قوله تعالی الساوق الساقه فاقطعوا ایدیها و جمع عبادت و معاملات و کفارات در شریعت است و نیز امام غیبت اقامه حدود که نیز جمله عبادت حق بقیام از جمله کفارات در حق محدود چرا که بسته بخصو امام خواهد بود و نیز از ایشان علم کتابتیم شرط قضا است حال آنکه از کتابت و بر بشرط از این دلیل نیست بلکه خلاف آن لیلیست زیرا که خاتم النبیین استنبیه قضا و شریعت قصود در نیابا و از این بود بدلیل نص امانی اما از این کتابتیم که کتابتیم که من الناس ما اوتی الله حال آنکه حکم کتابتیم بدلیل قرآن نیز و ما کنتم تلکون قبله کتابا و الا خطبه بیکان نیز سنن قباله و احکامات و خواندن آن را متصدیان و القضا است اگر چه قاضی این امر را نتواند کرد و قضا او چه نقصان نیز خیار بدین است از آنکه طهارت و خصوص صریح عدم شرط علم قضا که از آن در کتاب الدعوی مسائل عر سباده و انداز جمله آنکه اگر زنی که خضر بر سر است و دعوی کند که نزد خبر شریفه فاه خود فلان فلان مناع یا یا دلم است بر دهم بلامینه شود اگر چه مقبول است علیه بر این بود این صریح مخالف فیه حد شرع است که بلا شبهه و هیچ دعوی مقبول نیست الا بقول اهل احوال و علیه بار بجهت است و اقا و امام باعد منقطع قضا و حکم است و بعد از این مقصد شرع که حفظ اموال است و نه بجاوت و بشود و از آنجهت اگر چه بشرط شخصی او دعوی نماید و در حد و آن قسم و احوال











باشد و سبانی دیگر نزد خود طعام دارد و آن گرسنه را نمیدید که گرسنه را میبرد که آن سلمان با قفل کند  
 و طعام را گرفته بخورد و قصاص و سبب بر آن گرسنه واجب نشود حال آنکه طعام ندان و گرسنه  
 در هیچ شرعیت مجبور قتل نیست و نیز گویند که اگر ذمی سلمان را قفل کند تمام مال آن ذمی را بر او رانان  
 سلمان باید داد و دار ثمان مختار اند اگر خواهند آن ذمی را غلام خود سازند و اگر خواهند او را  
 بکشند این حکم صحیح خلاف شرعیت است کتاب الله فقط قصاص بوده و جرم کردن در میان  
 و گرفتن مال غلام کردن بر کفر و شرع جایز نیست و نیز گویند که اولاد صغیر السن آن ذمی را و دار ثمان مقتول  
 غلام و کنیز خود سازند حال آنکه لا تزر وازرة وزر اخرى آیه قرآنی است باجملة اختراعات ایشان در مسائل  
 دین از این جنس بسیار است و بر آن مؤمنان این که شکافی است با حقیقت دین باین اصول و فروع  
 بر عاقلان روشن گردد معلوم شود که این اصول سر اسر در روح و فروع بی فروع را نسبت بامیه گردان  
 مذمت باینها بسیار آن بکان استن در چه حد است از بهتان افترا و مخالفت و ایات که نزد ایشان  
 موجود است از جناب این رگزاران **باب پنجم** در مطاعن خلفاء ثلاثه و دیگر صحابه کرام و امامان  
 عاقله صدقه که شیعه در کتب خود داده اند و آن مطاعن را از کتب اهل سنت نیز خود ثابت نموده  
 جواب آن مطاعن باید دانست که بعد از تتبع استقرا معلوم شده که در عالم سچان نبوده است الا زبان بویا  
 و عیون باین طعن قریح او جاری شده بلکه حرف و جناب کبریا الهی است معلوم است که معتزله بفریب  
 عصمت انبیا و پیغمبر از ابتدای حضرت ادم تا حضرت پیغمبر نسل شده اند که صحابه و کبار جناب ایشان  
 نسبت ذکر و بر سر همه بیایات و احادیث با ثبات رسانیده و چنین فرقه نبوده و در انکار عصمت ملائکه عاقلان  
 را پیغمبر اند و خارج و فروع و جناب حضرت امیر ائمه است کرام همین میره پیش گرفته اند لب کنی عاقلان  
 پوشیده نیست که این همه خود را بکان نسبت بنور شانی ماه است اصلا نقض منزلت آن بزرگان  
 نمیکند و اذ انما تکلفی من ناقص فی الشهادة بیانی کامل پس بچی از جوهری خلفاء و صحابه  
 و امامان این توان داشت که این بگوینان با وجود کمال عناد و نهایت جهاد تا این در نهایت حقیر چند  
 شبیه در اولی قلنا انهم یباشرونا فانه حال آنکه زیاده بر مقدار در تحسین عیوب ایشان بسیار بود و کلام

لا بدید که گرسنه را نمیدید که گرسنه را میبرد که آن سلمان با قفل کند  
 و طعام را گرفته بخورد و قصاص و سبب بر آن گرسنه واجب نشود حال آنکه طعام ندان و گرسنه  
 در هیچ شرعیت مجبور قتل نیست و نیز گویند که اگر ذمی سلمان را قفل کند تمام مال آن ذمی را بر او رانان  
 سلمان باید داد و دار ثمان مختار اند اگر خواهند آن ذمی را غلام خود سازند و اگر خواهند او را  
 بکشند این حکم صحیح خلاف شرعیت است کتاب الله فقط قصاص بوده و جرم کردن در میان  
 و گرفتن مال غلام کردن بر کفر و شرع جایز نیست و نیز گویند که اولاد صغیر السن آن ذمی را و دار ثمان مقتول  
 غلام و کنیز خود سازند حال آنکه لا تزر وازرة وزر اخرى آیه قرآنی است باجملة اختراعات ایشان در مسائل  
 دین از این جنس بسیار است و بر آن مؤمنان این که شکافی است با حقیقت دین باین اصول و فروع  
 بر عاقلان روشن گردد معلوم شود که این اصول سر اسر در روح و فروع بی فروع را نسبت بامیه گردان  
 مذمت باینها بسیار آن بکان استن در چه حد است از بهتان افترا و مخالفت و ایات که نزد ایشان  
 موجود است از جناب این رگزاران **باب پنجم** در مطاعن خلفاء ثلاثه و دیگر صحابه کرام و امامان  
 عاقله صدقه که شیعه در کتب خود داده اند و آن مطاعن را از کتب اهل سنت نیز خود ثابت نموده  
 جواب آن مطاعن باید دانست که بعد از تتبع استقرا معلوم شده که در عالم سچان نبوده است الا زبان بویا  
 و عیون باین طعن قریح او جاری شده بلکه حرف و جناب کبریا الهی است معلوم است که معتزله بفریب  
 عصمت انبیا و پیغمبر از ابتدای حضرت ادم تا حضرت پیغمبر نسل شده اند که صحابه و کبار جناب ایشان  
 نسبت ذکر و بر سر همه بیایات و احادیث با ثبات رسانیده و چنین فرقه نبوده و در انکار عصمت ملائکه عاقلان  
 را پیغمبر اند و خارج و فروع و جناب حضرت امیر ائمه است کرام همین میره پیش گرفته اند لب کنی عاقلان  
 پوشیده نیست که این همه خود را بکان نسبت بنور شانی ماه است اصلا نقض منزلت آن بزرگان  
 نمیکند و اذ انما تکلفی من ناقص فی الشهادة بیانی کامل پس بچی از جوهری خلفاء و صحابه  
 و امامان این توان داشت که این بگوینان با وجود کمال عناد و نهایت جهاد تا این در نهایت حقیر چند  
 شبیه در اولی قلنا انهم یباشرونا فانه حال آنکه زیاده بر مقدار در تحسین عیوب ایشان بسیار بود و کلام







کلی در نهاده است و بر حسب حدیثی که بر خالده بن خالد روایت شده از وی قصاص گرفت حال آنکه بنیفا  
قصاص اجرا بر حدیثی که در حدیث بود و عمر بن خطاب را بر وی انکار نمود و خالده گفت که اگر سن و االی امر  
میشوم از تو قصاص بگیرم جواب این طعن موقوف بر بیان این قصه است موافق آنچه در  
کتاب معتبره فرموده است باید دانست که خالده بعد فراغ از مهم طلبیدن بن خولید اسدی  
تبعی که با غواش بطانی این دعوی باطل آغاز ننموده بود بواسطه بطاع توجه ننمود و کسر اباباطراف در  
جوانب فرستاد و بر طبقه مسنونه جناب پیغمبر فرمود تا بر سر فرمی که تبارند اگر از اذان بر انقوش کنند  
دست از غارت و قتل و سلب باز دارند و اگر از اذان بگوش ایشان نرسد آن مقام را در آن محل  
و او دست قتل و غارت بکشاید و از نو مار انقوم بیاوند اتفاقا سیر کرد که او فتاده انصاری نیز در میان  
شان و مالک بن نوید که با برخصرت ریاست لطایح خدمت اخذ صداقت مکان آن نوع احکام  
تعلق داشت گرفتیش خالده آوردند و فتاده گواهی داد که من با یک نماز از میان قوم منی شنیدم چنانچه  
و دیگر که هم در آن سرتیه بودند عکس آن طایفه نمودند و این رخ و شباهت مردم گرد و نواح نبوت رسیدند  
که یکجام شماع خبر قیامت از وفات جناب پیغمبر زمان غایب این مالک بن نوید خوانندگی و شواهد  
دیگر که او هم فرستاد و شادی بعمل آورده شامت اهل اسلام نموده بودند اتفاقا مالک بن نوید خالده در مقام  
سوال جواب حق جناب پیغمبر را گفت خالده و صاحبکم گذا و این اضافت یک سو اهل اسلام  
شبهه که در این زمان بود سابق اینهم منتهی شده بود که بعد شماع خبر چشت از وفات پیغمبر مالک  
نویسند که از قوم خود گرفته بود بر اینبار و نمود و گفت که باری از دست این شخص خلاص نشدند یا بخیر  
خالده این ادوارند از و صادر شد خالده حکم فرمود که او را بقبول رسانند چون خبر بدیدند منوره رسید  
از حج که خالده بنو فتاده بنضاری آشفته نیز بداد اختلاف آمد و خالده را تخطیه نمود و عمر بن الخطاب را اول  
و سلبه همین دانست که این قتل مجا واقع شد و بر خالده قصاص صحیح آید چون ابو بکر صدیق خالده را  
بخصوص خود طلبید و از او استفسار حال نمود و ماجرا عرض طایفه شد و حق سبب خالده را یافته متضرع حال  
و او را با اینصفت الامر بحال فرموده حالا در قضیه تامل باید کرد و حکم فنی این صورت باید فهمید که قصاص صحیح

در حدیثی که در حدیث است















مدینه نیاز فوجا عه از صیبا به بعض ابو بکر را رسانند که در وقت برادران لشکر سنگین برین مهم دور  
و در از اصلاح وقت نیست که عراب مدینه را خالی دانسته باشد و آشوبش نمایند و قسطنطین و دود  
و اسبی با مل مدینه برسد ابو بکر نیز برگزیند و گفت اگر سبب فرستادن لشکر ساسانی  
مدینه لغوه سابع خواهد شد خلاف فرمان رسول جائز ندارم اما از ساسانیان خواست نمود که عمر  
بر این خطا باز نگردد و می نماید و در محافظت مدینه و کشاکش نشود و شکیبایی است  
با ذن اسامه بن خطاب پیوسته نمود و در جرم لسانی اسامه کوچ کرد و کسان می نمودند  
آنچه در فضیلت صفاء و فضیلت الاحباب و حبیب السیر و دیگر توابع مقبره شریفه می موجود است و اگر  
بوجه دوم است یعنی خلف از وفات اسامه پس چند جواب دارد اول آنکه رئیس وقت پگاه  
کند شخصی در لشکری از آن شخص را خدمتی از خدمات حضور خود مامور از صریح و الا سلب  
آنکه این شخص از تعیناتیان موقوف گرد و ستمنا نمود و حکم اول مسوخ شد و در اینجا بعد موقوف  
شد زیرا که غیاب در اول مرض این لشکر را جدا فرموده همراه اسامه سفین است چون مرض باشد  
گنبد اسامه و تبیین در کوچ توقف نمودند ابو بکر را از خدمت مامور باز نماند و ساخت با هیچ  
عظیم شغل فرموده تا آنکه غیاب پیغمبر وفات یافت پس تعیناتی ابو بکر موقوف شد و ابو بکر  
شمر حق او بر برابر باز و در شریعت ثابت است که تداوی و فرض با کفایت است و پیغمبر صلی الله علیه و آله  
نیز از همین باب بود پس در ترک خروج با اسامه ابو بکر را با خصوص این لازم نیاید و دفع وقت کفایت نماید  
مدینه فرض عین اگر این را از دست میداد بزرگ فرض لازم می آمد پس ابو بکر فرض با کفایت برای ادا فرض  
عین نکرد و دو سو حکم شرعی خاصه چون تمام لشکر خمینه و تحریص ابو بکر بر آمد ثوابان همه با ابو بکر  
شد و آن فرض با کفایت هم در جرمه جمال و نابت گشت دوم آنکه تعین اشخاص معین بر ابعاد ستمی  
همراه امیر از نابت است که موقوف بصواب بدین قس است نه از حکام مترنس و نه از ابو بکر  
و نابت یافت یا است نه تعلق با ابو بکر گفت حال این امور بسته بصلح و بدو شدند که از ابو بکر  
و بدو نه موقوف نگارند و از ابو بکر در برابر و اگر چه آمد نه بر اید باشد که با دست می لشکر است

اینکه در فضیلت صفاء و فضیلت الاحباب و حبیب السیر و دیگر توابع مقبره شریفه می موجود است







بلکه ضروری عدالت است و از ارتکاب یک دوکان چغیر حاکم است بر همه شد و ابو بکر رضی الله  
عنه بود و از ارتکاب یکبار از روز کسی از شیعه و سنی ثابت نیست بخم که ایک دو طعن ابو بکر  
و امثال او شیعه از روایات اهل سنت ثابت میکنند اول ثابت نمیشود و بالعکس از کتاب ختم نویسن  
جمع روایات اهل سنت را که در حق ابو بکر از فضایل و مناقب بشارت بدرجاء حالت است که از  
آیات و احادیث و اخبار امیر و دیگر اهل بیت می آید و از آن در کتب شیعه هم مروی است و در کتب اهل سنت  
نهادن این دو طعن در راه دیگر و با هم باید تجدید از آن جواب باید طلبید و شیعه هم از شیعه هم  
برای موجب عقید نیست که ان شاء الله تعالی فی الله و العزیز اگر امر صحیح باشد حصول ابو بکر ثابت می شود  
در تمام راه فتن اسلام و ابو بکر تردید هیچ خللی نیاورد که شاید این امر بر کتاب ابو بکر و امیر مصیبت  
ایم هم بر جمله اهل سنت مختلف نمائید در کتب اهل سنت موجود است تا محلی جواب و توبه و اگر انظار  
وجود هم باشد لفظ من عام است شیعه که اکثر کتب اصول پس در بصورت حضرت امیر و دیگر  
مسلمین در این عهد شریک باشند پس آنچه از طرف همه جواب خواهد بود از طرف ابو بکر هم خواهد بود و اگر ابو بکر  
عید خاص است معنیان اسلام که هر چه از ایشان اسلامیه خطاب میکنند آن تواند شد چه شیعه و مسلمان هر دو  
اسلامیة اند و اسلام را فرمودن کلام صحیفی است پس خطاب عام است به مسلمین و جمله اهل بیت و صحابه و کلام مذکور  
پس تخصیص معنیان ندارد و ختم آنکه مخالفت حکم خدا و او را طعن از حضرت آدم و حضرت یونس و سایر  
ثابت است چنانچه در باب نبوات گذشت اگر یک حکم رسول را امامت خلاف کرده باشد چه کار که امام  
فی است و نباید چه چیز نباشد از اصیل کمتر خواهد بود و طعن چهارم که شیعه خدام گای ابو بکر را بر امری  
باقامه و دین شرع متین تعلق داشته باشد و الی نسخا اند و دیگر کمال ولایت که امر مسلمین نباشد و  
ولایت عامه مسلمین چیم خواهد بود جواب از این سخن چند وجه داده اند اول آنکه این معهود در  
مخصر و متناقص است با جمیع اهل سیر و تاریخ از شیعه و سنی ثابت و صحیح است که ابو بکر را بعد از شکست  
جوان خبر سید که ابوسفیان بعد از مراجعت تا دم شده بخواب که بر بدین بناد از انجمن در خواب او حضرت  
و ابو بکر مقابله آنها بر داشت و در سال چهارم در غزوه خی انصاریه شمی ابو بکر سه روز از انصر شکر است











اولو کان بعد از این که عمر ارشد او شد این غزل در یافت امامت نقصان نه کرد چون بگریخت  
 پیغمبر است که از آنچه منع فرموده باشد از کتاب نمایند بلکه مغول او را منصوب کنند پس اگر چه  
 از نصب عمر رضوی میفرموده بود که او را منصوب بسید و البته مخالفت لازم می آمد و چون این مانع  
 نشد مخالفت از کجا و اگر کردن این چه حضرت نه کرده باشد مخالفت انحضرت لازم آید که حضرت امیر  
 در جنگ کردن یا عایشه رضیه عنها مخالفت اینجا بکرده باشد معاذ الله و طعن ششم آنکه  
 انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بیعت و تابع عمر و بن العاص ساخت و او را ایشان امیر کردند و بنی اسامه را ایشان  
 سر کرد و اگر ایشان را لیاقت ریاست می بود و درین بالفضل و اوصی بود و در میان ایشان این  
 و دیگران را بیعت ایشان ساخت جواب این طعن بخند و گفته اند اول آنکه اگر امیر کردن این  
 به عدم لیاقت ایشان یا به افضل نبودن ایشان جای بد لایب امیر کردن بر لیاقت و بر فضیلت و لا  
 خواهد کرد اگر شیعه معتقد لیاقت امامت بر عمر و بن العاص و اسامه بن زید قابل با فضیلت ایشان باشند  
 درین باطل سنت محتاج چنانچه بود و الا نه و هم آنکه در مقدمه خاص امیر کردن متفصل بر آن  
 ندارد و این نامیر خاص لایق نیست بر فضیلت امامت که بر آنکه در مقدمه خاص ریاست و امامت  
 بنا بر مصلحت خیریه خاصه باشد که متصل نیست به کلی از فضولان و کمتر آن سر انجام میشود و بدست  
 و بهتر آن مثل آنچه در امارت عمر و بن العاص واقع شد که او مرد و او صاحب مکر و حیل بود و منطوق این بود  
 که عمر بن الخطاب را بگوید یا از کایده و مکر او داخل مکر و مکر او واقف بود و دیگر را این وقت  
 آنکه بگوید که ای یحیی بن یساف که در این فوج که پیش من میهند و از امر اکابر من که ازین خدمت من انجام  
 یابد در میان من تسلیم و اطاعت و محبت زده و ماتم کشیده و تسلیم سیده منظوری افتد و بخواهد  
 در حق اسامه واقع شد که پدرش از دست فوج شام و روم شهید شده بود اگر او در شام میزد  
 بدست او انعام پدرش میکردند و او را تسلیم و اطاعت و محبت زده و ماتم کشیده و تسلیم سیده منظوری  
 چنانچه در روایتی که عمر بن الخطاب را مطلع سازند میگوید که ای یحیی بن یساف که در این فوج که پیش من  
 میهند و از امر اکابر من که ازین خدمت من انجام یابد در میان من تسلیم و اطاعت و محبت زده و ماتم کشیده و تسلیم سیده منظوری















که در حق خود چه میفرماید که مذکور است شیطان محتاجی سوء الطریق و الضیق و البخل و سوء الجوار  
و طاعه نفسی له حالا در بین عبارات و عبارات ابو بکر موارنه باید کرد و لفظ غیرتی و انبخت در یک بیت  
که نیست و لفظ ملک عینا و طاعه نفسی در یک جمله و قضا حلیه را که در کلام امام واقع است ملحوظ باید داشت  
که دلالت بر وقوع طفرین نسبت با بنجر هم بین طرفین میکند قضیه شرطیه ابو بکر را نیز بخاطر باید آورد که آن  
هم که وقوع طفرین را آنچه بدو فرموده باید فهمید که اعتراض شیطان دست یافتن بر مقصود نقصان حدیث  
بلکه قضیه است و از سوره یوسف اول این بسیار و اما بر نفسی ان النفس لا یزک بالسوء الا بحکم  
ملاوت باید کرد و ابو بکر را با بر یک از منصب یا مته نباید انداختن هم که از عمر بن الخطاب مروی است  
که گفت الا ان سیده ابی بکر کانت فلتة و فی الله المومنین شرفهم عن الی مثلها فاقبلوه و در روایت بخار  
الفاظ دیگر اندک حاصل معنی آن همین است پس این روانه صیر می کند دلالت میکند بر بیعت ابو بکر با کاه مشهور  
و بی تامل واقع شده بود و تمسک بدین بیعتی او را خلیفه کردند پس خلافت او بی برکت نباشد پس امام حق بنو حوا  
این کلام عمر در جواب شخصی واقع است که میگفت در زمان او که اگر عمر را موت برسد بی باغیانی بیعت  
کرد و او را خلیفه خواهیم ساخت زیرا که ابوبکر هم یک دو کس و لافلتت بیعت کرده بودند و عمر انقدر  
نشیند همه مهاجر و انصار تابع او شدند و در حاکم را این کلام مذکور است پس کلام عمر ضرر در جواب این  
انست که سیده بکر در سن تامل و مراجعت میبندیدند مشهوره اهل حل و عقد میخیم نیست آنچه در حق ابو بکر واقع  
شدیم چیز ناگه بود تامل و مراجعت اما بجا خود نیست و حق بخدا رسید و بی نیفتاد و بی نیفتاد بر این  
خلافته او از امامنه ناز و دیگر فراین جالی و مقالیه پیچید و محاطا که با او میکرد و فضیلت او بر بر حجاب و  
بر کس که ابوبکر رضای قیاس نتوان کرد بلکه اگر دیگر از حق بیعت نماید و در اقبال باید رسانید آنچه در حق است  
از تامل و احتیاج و احتیاج اهل حل و عقد ذکر و باعث قضا و شر در اهل اسلام و در حق کلام که شیعه او را  
برای نردن چه میفرمود و نقل کرده اند این لفظ هم واقع است و ایمان مثل ابوبکر نیست و شاکل ابوبکر در افضلیت  
خیر است و عدم امتیاز به مشهوره و تامل در حق ابوبکر معلوم شد که معنی رقی الله شرع با هم است که خلافت  
شیر بیعت واقع شد در معنی ساعدی که خطبه بر خاش انصار و حضرت مشهور بود و این خطبه را بطول بیان کرد

این کلام شیطان  
نعم ما ادر ما کفرنا  
طهر قیاسی بنی انش  
بناکم از این کلام  
بر کلام ابوبکر  
نفسی ان و اولی  
و در روایت  
نیکو معنی خود را  
بنا بر این کلام  
نست و بیعت  
بدر سواد کلام  
نکند و در کلام  
الا بکیندر لکن  
بیعت ابوبکر بوده  
است با انوار کلام  
و در کلام  
مسلمانان از او  
شاید این کلام  
بدر کلام شیعه  
کار پسند او را



لیکن آنچه از این عجلت خود است بابت که بجهت بجا خود بنقد و بالاین بر مصدق است و در حدیث را  
واقع نشد و حق بر کفر قرار گرفت و ظاهر است که مراد عمر رضی الله عنیه است که بعد از این سب که بعد از این سب  
نشد زیرا که عمر و ابوعبیده بن الجراح همین دو کس را با ابوبکر صدیق در سفینه معین نموده اند بعد از آن  
دیگر آن و هر دو در حق ابوبکر در آن وقت گفته اند که انت خیرنا افضلنا و این کلام ایشان را جمیع حاضران از  
هم بجز بنی انصار اقرار نکرده بلکه مسلم شده پس خیریت و فضیلت ابوبکر نزد جمیع صحابه مسلم الثبوت و  
بود و انصاف هم بر خاش در همین است که خلیفه از انصار میسر میباید کرد نه آنکه ابوبکر قابل خلافت نیست  
و در روایای صحیح اهل سنت ثابت است که سعد بن عباد هم با ابوبکر بعد از این صحبت بخیر کرده و حضرت امیر  
برین نیز خیر کرده اند و عذر تحلف در روز اول بیان نموده و نکایت آنکه هر اسوقوف بر مشور و مانند بی  
آورند و ابوبکر در جواب آن نکایت بر خاش انصار عجلت آنها درین کار مذکور نموده و حضرت امیر در آن  
نیز این عجلت را پسندیده و قبول فرموده اند چنانچه در جمیع صحاح اهل سنت ثبت و در انساب است که  
باین قول عمر در حق ابوبکر تسک نمایند لازم است که جمیع اقوال عمر که در حق ابوبکر و خلافت او وارد  
شده باید رد و او را نه بر این قول مواز نه باید کرد که این در مقام اقتدار آن فخر باطل و باطل و باطل است  
امامته و خلافت ابوبکر نزد من طرفه ماجر است که در بیان آن قطع در هم آنکه ابوبکر میگفت که گویم  
و علی فیکم پس اگر درین قول صادق بود البته قابل امامت نباشد زیرا که مقتضای او بود اهل این امامت  
و اگر کاذب بود نیز قابل امامت نباشد زیرا که کاذب است و القائل لا امامة الا بعدی و این روایت در  
سبع کتابی از کتب اهل سنت موجود نیست نه بطریق صحیح و نه بطریق ضعیف و اول این روایت را از  
اهل سنت باید بر آورد و بعد از آن جواب باید خواست و باقرات شیعه ارام اهل سنت خوانند که انا  
است دوم اگر این روایت را بکفنه شیعه قبول داریم گوئیم که حضرت امام همام زین العابدین سلام بر او  
کامل که نزد شیعه بطریق صحیح معتبر نیست و بعد از آن وقت از آن عمر که درین کلام صادق بود و قابل امامت  
نباشد لآن القائل لا امامة الا بعدی و اگر کاذب و غیر قابل امامت نباشد زیرا که کاذب است و القائل لا امامة  
الا بعدی و لا شیعه من بعدی و این کلام جوانی خواننده گفت بجا جواب از طرف اهل سنت در حق ابوبکر قول فرمایند و

نقد و بالاین  
بر مصدق است  
در حدیث را  
واقع نشد  
بابت که  
بجهت بجا  
خود بنقد  
و بالاین  
بر مصدق  
است  
که بعد از  
این سب  
که بعد از  
این سب  
نشد  
زیرا که  
عمر و  
ابوعبیده  
بن الجراح  
همین دو  
کس را با  
ابوبکر  
صدیق در  
سفینه  
معین  
نموده  
اند  
بعد از  
آن  
دیگر آن  
و هر دو  
در حق  
ابوبکر  
در آن  
وقت  
گفته  
اند  
که انت  
خیرنا  
افضلنا  
و این  
کلام  
ایشان  
را  
جمیع  
حاضران  
از  
هم  
بجز  
بنی  
انصار  
اقرار  
نکرده  
بلکه  
مسلم  
شده  
پس  
خیریت  
و  
فضیلت  
ابوبکر  
نزد  
جمیع  
صحابه  
مسلم  
الثبوت  
و  
بود  
و انصاف  
هم  
بر  
خاش  
در  
همین  
است  
که  
خلیفه  
از  
انصار  
میسر  
میباید  
کرد  
نه  
آنکه  
ابوبکر  
قابل  
خلافت  
نیست  
و در  
روایات  
یصحیح  
اهل  
سنت  
ثابت  
است  
که  
سعد  
بن  
عباد  
هم  
با  
ابوبکر  
بعد  
از  
این  
صحبت  
بخیر  
کرده  
و حضرت  
امیر  
برین  
نیز  
خیر  
کرده  
اند  
و عذر  
تحلف  
در  
روز  
اول  
بیان  
نموده  
و نکایت  
آنکه  
هر  
اسوقوف  
بر  
مشور  
و مانند  
بی  
آورند  
و ابوبکر  
در  
جواب  
آن  
نکایت  
بر  
خاش  
انصار  
عجلت  
آنها  
درین  
کار  
مذکور  
نموده  
و حضرت  
امیر  
در  
آن  
نیز  
این  
عجلت  
را  
پسندیده  
و قبول  
فرموده  
اند  
چنانچه  
در  
جمیع  
صحاح  
اهل  
سنت  
ثبت  
و در  
انساب  
است  
که  
باین  
قول  
عمر  
در  
حق  
ابوبکر  
تسک  
نمایند  
لازم  
است  
که  
جمیع  
اقوال  
عمر  
که  
در  
حق  
ابوبکر  
و خلافت  
او  
وارد  
شده  
باید  
رد  
و او  
را  
نه  
بر  
این  
قول  
مواز  
نه  
باید  
کرد  
که  
این  
در  
مقام  
اقتدار  
آن  
فخر  
باطل  
و باطل  
و باطل  
است  
امامته  
و خلافت  
ابوبکر  
نزد  
من  
طرفه  
ماجر  
است  
که  
در  
بیان  
آن  
قطع  
در  
هم  
آنکه  
ابوبکر  
میگفت  
که  
گویم  
و علی  
فیکم  
پس  
اگر  
درین  
قول  
صادق  
بود  
البته  
قابل  
امامت  
نباشد  
زیرا  
که  
مقتضای  
او  
بود  
اهل  
این  
امامت  
و اگر  
کاذب  
بود  
نیز  
قابل  
امامت  
نباشد  
زیرا  
که  
کاذب  
است  
و القائل  
لا امامة  
الا بعدی  
و این  
روایت  
در  
سبع  
کتابی  
از  
کتب  
اهل  
سنت  
موجود  
نیست  
نه  
بطریق  
صحیح  
و نه  
بطریق  
ضعیف  
و اول  
این  
روایت  
را  
از  
اهل  
سنت  
باید  
بر آورد  
و بعد  
از  
آن  
جواب  
باید  
خواست  
و باقرات  
شیعه  
ارام  
اهل  
سنت  
خوانند  
که  
انا  
است  
دوم  
اگر  
این  
روایت  
را  
بکفنه  
شیعه  
قبول  
داریم  
گوئیم  
که  
حضرت  
امام  
همام  
زین  
العابدین  
سلام  
بر  
او  
کامل  
که  
نزد  
شیعه  
بطریق  
صحیح  
معتبر  
نیست  
و بعد  
از  
آن  
وقت  
از  
آن  
عمر  
که  
درین  
کلام  
صادق  
بود  
و قابل  
امامت  
نباشد  
لآن  
القائل  
لا امامة  
الا بعدی  
و اگر  
کاذب  
و غیر  
قابل  
امامت  
نباشد  
زیرا  
که  
کاذب  
است  
و القائل  
لا امامة  
الا بعدی  
و لا شیعه  
من بعدی  
و این  
کلام  
جوانی  
خواننده  
گفت  
بجا  
جواب  
از  
طرف  
اهل  
سنت  
در  
حق  
ابوبکر  
قول  
فرمایند  
و







قرآنی باشد یا نه و ادراک او و حقوق جمیع خلق الله و احکام جمیع شریعت و قرآن چه قسم ازین اوست  
و اما در این است **جواب** درین و این طرفه خط و خط و اقم شده مثال آنکه کسی گفته است **بسم الله**  
بسم الله است معذرتیها الا یا ایها الناس ادرکاسا و ناولها یا مانند استغفار و شکر که شکر  
خشن بر سر دشمنان معویه را چه حکمت تفصیل این مقدمه آیه و آیات است درین قصه مختلف  
نذ اکثر روایات باین مضمون آمده اند که ابو بکر رضی الله عنهما را برای تاسع حج منصوب کرده روانه کرده بودند که برای  
رسیدن برات و حضرت امیر را بعد از روانه شدن ابو بکر رضی الله عنهما چون سوره برات نازل شد و تفصیل شکر  
در آن سوره فردا در عقب فرستادند تا بلیغ این حکام تازه نمایند پس در نصیبت عزل ابو بکر رضی الله عنهما  
و فهم نشد بلکه این مرد و کس برای و این مختلف منصوب شد پس درین و آیات و جوامع شکر شده نماید  
در آن بر عزل ابو بکر رضی الله عنهما چون نصب نبود عزل چرا و معشود و در بعضا و مدارک زبانی تنظیم  
نیشا ابوی حنیف القلوب شرح مشکوٰۃ همین جایه را خیار نموده اند و همین است صاحب نزاع و حدیث و انصار  
در سینه و معارف روضه الاحباب و عیب السیر و در این چنان ظاهیر میشود که اول آنحضرت را ابو بکر رضی الله عنهما  
را بقرائن این سوره آمده بود و بعد از آن علی رضی الله عنهما را در یک زمان فرمودند و این دو احتمال است  
آنکه ابو بکر صدیق رضی الله عنهما را ازین صفت عزل کرده علی رضی الله عنهما را منصوب فرمودند بجا و دوم آنکه علی رضی الله عنهما  
شریک ابو بکر رضی الله عنهما این مرد و باین خدمت قیام نمایند چنانچه روایات روضه الاحباب و بخاری و  
در دیگر جمیع محدثین چنان حال دوم را قوت می بخشد زیرا که اینها باجماع روایه کرده اند که ابو بکر صدیق رضی الله عنهما  
را در روز خمر با جماعه دیگر منعینه علی رضی الله عنهما فرمود تا ساد می شد لایحه بعد العام شرکت لایطوف بالبلد است از  
ازین روایات هر چه معلوم میشود که ابو بکر صدیق رضی الله عنهما را بختی عزل شده بود و الا در خدمت غیر عزل  
سبک و دمناد باز نصب نمی فرمود پس در نصیبت هم چون عزل اقامت نکند چنانکه شیعیه میگویند که در این  
اول که ظاهیر لایذی علی الاصل یعنی از قوت می بخشد و نیز حکم آنست که سوره برات را از ابو بکر صدیق رضی الله عنهما  
بر تقدیر جهت انجاء مومنین شود و گوئیم که این عزل اسبب عدم لیاقت و قصور قابلیت ابو بکر رضی الله عنهما  
بابت است که ابو بکر را نارسا می نمود و چون لیاقت سردار می هم که متضمن اصطلاح عبادات و خدمت

و اما در این است جواب درین و این طرفه خط و خط و اقم شده مثال آنکه کسی گفته است بسم الله

و اما در این است جواب درین و این طرفه خط و خط و اقم شده مثال آنکه کسی گفته است بسم الله







در ساندن او از بکوش بر سر محاسن است که در میان ایشان شد و بعد کردن او را در مجلس به رسم و در  
هر سال مدتی باز از این نایب از امیر جمعی از ایشان شد زیرا که او مشغول است بحج و از اعمال خیرگاه  
و شستن مردم و فتنه فساد و فساد احرار و دیگر جنایات حج بر ایشان شخصی دیگر میاید و چون انکار هم از  
جهات عظیمه و پس لایزال شخص عظیم القدر و بزرگ مرتبه باشد مثل ابوبکر و بعد از انکار غیر از  
برای انکار امیر ساخت و ابوبکر را بر هر چه نام و دو هم خوبی و در وقت سر انجام پذیرد و هر دو کار نزد مردم مقصود  
بالذات دریافت شود و اگر انکار بر نادان ابوبکر سیف و مردم را کمان داشت که مقدمه و همان نزد  
چندان ضرر و نبود که بر انکار شخصی متعل منصوب نفرمود و در اینجا لطیفه دیگر است که بعضی از فقهاء  
سنت یا آن کرده اند که ابوبکر رضی الله عنه صفت رحمت الهی بود و بسند از حق و او را شایسته فرموده اند که  
ارجمت منی یا منی ابوبکر پیش کار مسلمان را که مورد رحمت الهی اند و او را فرمود علی مرتضی خرد و ظاهر  
جلال و قهر الهی بود و کافر کشی شیوه او نقص عهد کافر از آنکه مورد قهر و غضب بزرگمه و اگر نیکو صفت  
جمال و جلال الهی در آن مجمع عظیم که نمونه مشهور و مسلمان کافر بود از این دو قاره دریایی پایان  
صفحات محتایه و خوش نند و طرفه است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در یکایک رسم ملا علی مرتضی بود و بخارا را بهر  
روایه موجود است که او را با جماعه دیگر متغیبه علی مرتضی نمود و خود نیز گاه گاه شریک یا خدمت میشد و چنانچه  
در نزد حکام بر روایت این عیاس ثابت است که کان علی نیادی فاذا عی قام ابوبکر فنادی بها و روایت  
فاذبح قام ابوبکر فنادی بها یا بخله و جبرل ابوبکر همین بود که نقص عهد را موافق عادت و طایفه  
آید تا اینکه عریان را با جاذبه نماید که ما را موافق رسم و این را نقص عهد گاهی نشد تا راه خود میگیریم و  
چاره خود ساختیم و این وجه در محال و زاهد و ضعیف و شرح مجرب و شرح موافق و صحت و شرح مشکو  
و دیگر کتب اهل مذکور و مسطور است و بعد از این پیغمبر خدام در حدیث بعد از مصالحه اوس و انصار را که  
در صنعت کثابت مهابرت تمام داشت برای نوشتن عهد نامه طلبیدند و سبیل بن عمر و کذا طرف مشرکان  
مصالحه آمده بود گفت یا محمد یا ای که این عهد نامه را پیغمبر تو علی بن ابی طالب نوشتن اوس را قبول داشت  
چنانچه در درج و معارج و دیگر کتب سیره قوم است جواب دیگر سنان که ابوبکر را از پیغمبر ان غل

در ساندن او از بکوش بر سر محاسن است که در میان ایشان شد و بعد کردن او را در مجلس به رسم و در  
هر سال مدتی باز از این نایب از امیر جمعی از ایشان شد زیرا که او مشغول است بحج و از اعمال خیرگاه  
و شستن مردم و فتنه فساد و فساد احرار و دیگر جنایات حج بر ایشان شخصی دیگر میاید و چون انکار هم از  
جهات عظیمه و پس لایزال شخص عظیم القدر و بزرگ مرتبه باشد مثل ابوبکر و بعد از انکار غیر از  
برای انکار امیر ساخت و ابوبکر را بر هر چه نام و دو هم خوبی و در وقت سر انجام پذیرد و هر دو کار نزد مردم مقصود  
بالذات دریافت شود و اگر انکار بر نادان ابوبکر سیف و مردم را کمان داشت که مقدمه و همان نزد  
چندان ضرر و نبود که بر انکار شخصی متعل منصوب نفرمود و در اینجا لطیفه دیگر است که بعضی از فقهاء  
سنت یا آن کرده اند که ابوبکر رضی الله عنه صفت رحمت الهی بود و بسند از حق و او را شایسته فرموده اند که  
ارجمت منی یا منی ابوبکر پیش کار مسلمان را که مورد رحمت الهی اند و او را فرمود علی مرتضی خرد و ظاهر  
جلال و قهر الهی بود و کافر کشی شیوه او نقص عهد کافر از آنکه مورد قهر و غضب بزرگمه و اگر نیکو صفت  
جمال و جلال الهی در آن مجمع عظیم که نمونه مشهور و مسلمان کافر بود از این دو قاره دریایی پایان  
صفحات محتایه و خوش نند و طرفه است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در یکایک رسم ملا علی مرتضی بود و بخارا را بهر  
روایه موجود است که او را با جماعه دیگر متغیبه علی مرتضی نمود و خود نیز گاه گاه شریک یا خدمت میشد و چنانچه  
در نزد حکام بر روایت این عیاس ثابت است که کان علی نیادی فاذا عی قام ابوبکر فنادی بها و روایت  
فاذبح قام ابوبکر فنادی بها یا بخله و جبرل ابوبکر همین بود که نقص عهد را موافق عادت و طایفه  
آید تا اینکه عریان را با جاذبه نماید که ما را موافق رسم و این را نقص عهد گاهی نشد تا راه خود میگیریم و  
چاره خود ساختیم و این وجه در محال و زاهد و ضعیف و شرح مجرب و شرح موافق و صحت و شرح مشکو  
و دیگر کتب اهل مذکور و مسطور است و بعد از این پیغمبر خدام در حدیث بعد از مصالحه اوس و انصار را که  
در صنعت کثابت مهابرت تمام داشت برای نوشتن عهد نامه طلبیدند و سبیل بن عمر و کذا طرف مشرکان  
مصالحه آمده بود گفت یا محمد یا ای که این عهد نامه را پیغمبر تو علی بن ابی طالب نوشتن اوس را قبول داشت  
چنانچه در درج و معارج و دیگر کتب سیره قوم است جواب دیگر سنان که ابوبکر را از پیغمبر ان غل



اما غرض شخصی که صاحب عدالت باشد و نیز جاسم و ابیات قرآنی بر عدالت و گواهی داده باشد بحکم  
بصالحیت جزئیه دلیل نشود و بر همه صلاحیت او ریاست با خصوصاً چون در حد که از آن غرض اول شده قضای  
و خیانتی از نوعی صدور یافته باشد زیرا که حضرت امیر المومنین عین بن ابی سلمه که نبی خاص پیغمبر بود و از  
شبه مخلصین حضرت امیر و خلی عاید و زاهد و این عالم و فقیه متقی از ولایت بحرین غل می نمود و در مقام  
عذر نامه باو نوشت که در کتب صحیح مل اصح المکتب شیعه که کتب البلاغه است موجود است تا با عدالتی  
و نسبت النعمان بن عجلان الله و رفی علی البحرین و نزعت بک فلا ذم لک الا لشریک فکد جنت  
الولایة و ادب الامانة فاقبل غیر طنین لا ملوم ولا مشتم و لما توم و بالمیقین ثابت است که عمر بن ابی سلمه از نعمان  
بر عجلان و رفی افضل بود و هم از راه دین هم از راه نسب و ولایت از خوبی سرانجام  
بوده و اما نکاح چنانچه او را نموده و اگر ابو جوح صدیق بر نه لیاقت و قابلیت او را یک حکم قرآنی است و او را  
امیر هم ساختن که بحد مرتبه هم ترقی و عظم تر است از او و این به حالت چه بعضی داشت از پیغمبر که با اجتماع  
معصوم است چه قسم صد و بیست و یک **طعن** و از دهم که ابو بکر در فاطمه را از خانه بیرون کرد و بیرون کرد و او بود  
ارث نماد پس فاطمه گفت که ای سیر ابو جاحفه تو از بد خود بدیارت گیر می من از بد خود بدیارت گیر که علم  
انصاف است و در مقابل فاطمه بر این یک کس که خود شن بود و حجاج نمود و گفت که من از بد خود بدیارت گیر  
ام که بر من نمود و او دم که فرقه با با بنیم از کسی بدیارت بگیریم و کسی از ما میراث بگیرد و حال آنکه این خبر بر من  
نقض قرابت بود و حکم الله اولاد کم لکن در مثل خط الانقیادین زیرا که این نص عام است و شامل است نبی را  
و غیر نبی و نیز مخالف نص است که در است سلمان او دو سب که بر لک لیاری نبی و برت من الله  
بر من خود که انبیاء و ارشتم می شود و از ایشان هم و از ثانیان میان میراث بگیرد جواب از این پس آنکه  
سخن بر آن از فاطمه محض می شنیدن این نص از پیغمبر نمود و نتیجه عداوت و بغض فاطمه بدلیل آنکه از او  
مطهر است پس بر نقد برینست حصه از آن که پیغمبر میسرید عالم بود و دختر ابو بکر نیز از جمله آنها بود اگر ابو بکر با فاطمه  
و عداوت داشت باو و از مطهرات و بدران و برادران آنها خصوصاً دختر خود که عداوت بود و او را هم  
عداوت بود و که پیغمبر هم میراث کرده اند و نیز قریب نصف مشرق که پیغمبر هم بهیاس هم بر او میراث شده و

بسیار است که  
که در میان کلام  
و دست از این  
و کتب هم دست  
نزد آن نه  
تو بود و آن الزام  
بر تو پس تو بر این  
نیک کردی و عاقل  
را داد و کردی  
لایست بر این  
تو بود و تو بر این  
بروگان بد  
باشم و نه  
و نه نیست و نه  
جست و نه  
سیکند خدا الله  
فعلی ای الله  
شماره ای در این  
نصفه و در نزد  
۱۲















و متی که در نظر ایشان دینی قدری نیست بزرند و ازین بگذرا طهارت و زکوة و طلال و خوف در  
 جناب خداوندی نمایند که اینجی صریح کمال محبت و تعلق ولی را بخواهد و نیز اگر حضرت زکریا از ان میسر بیدند که  
 مال را بخواه اعلام سبب بیاخرج کنند و در هر موردی صرف نمایند اول حاجی شمس بود که چون شخص فوت شد  
 بود است مال را بگیری شد صرف آن مال بر ذمه آن دیگر است خواه بجا کنند خواه بجا ندهند را بران صرف  
 سوا نده و عتباتی نیست و معین اینجی است با بجناب الهی رضی الله عنده بود و دفعه ای جمع در دست  
 بود تمام مال را بپیش از وفات خود خیرات و تصدق میفرمود و آن داران را بدین طایفه و بخواه  
 میکردند و بیا را بروت خود را کاشی میدادند و مخیر بیا زنده بخت بخت فجاءه میزدند پس از این  
 داشت منصب که شرازی پس از بعد ازین منصب چو مستولی گشته بود آخرت حکام الهی بود  
 شرازم بانی نمایند و علم را حفظ کنند و بران عمل بجا یارند و عظیم گردند پس قصد ایشان از  
 طلب و علم هر چه حکام الهی را ترجیح شریعت و بقا نبوت در خاندان خود است که موجب ضعف اجر و بقا  
 آن نامه دراز باشد بجز مال بعضی از علماء در اینجا بحث کنند که اگر از غیر که میراث نمی گیرند بخواه  
 از واک در میراث آنها وادند و غلطی این بحث بر روش نیست زیرا که اقارب از واک در دست از واک  
 بجهت ملک ایشان بودند بجهت میراث بدستوار از واک در حضرت زکریا در دست ایشان که جناب غیر  
 چه را با نخواستند بدست او و الا فرموده بود پس بدین مقصود متحقق شد و آن موجب است بلکه  
 حضرت زکریا و حضرت اسماء را نیز بگویند که خانها را ساخته و الا فرموده و آن اشخاص ملک آن خانها  
 بودند و بخواه بجهت تصرفات ملک آن خانها بودند دلیل برین می آید که بخواه بجهت میراث است که بخواه  
 حضرت امام حسن را وفات نزدیک شد از ام المومنین عایشه را بپرسیدند که این موضوعی بر او حق  
 بود خود بدید اگر چه من ام المومنین ملک او بود این آئینه ان معنی نداشتند و الا است که بخواه  
 از واک حاکم که از واک نیز نمیدانند که خانها را ساخته و الا فرموده و آن اشخاص ملک آن خانها  
 و الا قائم آن بود و بفرموده و آن فی بیت الرسول نیز بعضی علماء میگویند که اگر چنین بود پس بشیر و بفرموده  
 شبانه یعنی دل و مثال آن است که بخواه بجهت میراث از واک دلیل صریح است که بخواه بجهت میراث



بنود زیر که حضرت امیر را خود بخوبی میراث پیغمبر نبی سید اکواریت بشمار آورده و هم عباس را شایسته  
 پس دادن حضرت امیر نسبت که مال خلیفه از وفات حکم وقف دارد بر جمیع مسلمین خلفه و نسبت هر که را  
 خود بخوبی بر تخصیص نام حضرت امیر باین چیزها لایق بلکه التیق دانسته خلیفه اول تخصیص نموده و نیز بعضی  
 اشیا از میراث که بجناب بر سر بن العوام که عمره را در جناب پیغمبر بود نیز داده اند و محمد بن مسلمه انصاری را نیز  
 بعضی چیزها داده اند پس این تقسیم دلیل صریح است بر عدم تورث و این را در بعضی شبهه آوردن دلیل  
 دیگر برای اینست افزودن است **بیت** عدو شود و سبب خیر گردد اخلاص نماییه دو کان شریف گشت  
 است در بخافانده عظیمه باید نیست که شیعه را دل در باب مطاعن بود که بر پیغمبر است می نوشتند و گفتند  
 چون از عمل امیه محصور بود از وی روایات این حضرات عدم تورث پیغمبر ثابت شد ازین روایات انتقال نمودیم  
 دیگر ترا شنیدند و طعن دیگر بر آوردند که آن طعن بر نفی **طعن سیزدهم** ابو جعفر که ابی فاطمه و احادیث  
 پیغمبر برای او پیاده بود و دعوی فاطمه را اسمع سمع نمود و از وی گواه و شاهد طلبید پس چون حضرت علی مرتضی  
 و جبه و امیر این برای شهادت او در و شهادت ایشان کرد که بکران میکرد و در شهادت کفایت نمیکند بلکه  
 بکران دیگر هم باید پس فاطمه در غضب و ترک کلام کرد با ابو بکر و حال آنکه پیغمبر در حق فاطمه فرموده است که من  
 اعضبها یعنی **جواب** ازین طعن آنکه دعوی سید از حضرت امیر و شهادت دادن حضرت علی مرتضی  
 امیر را چنین علی اختلاف روایات در کتب اینست اصلاً موجود نیست محض افزون تراشیده است  
 مقام الزام اینست آوردن جواب این طلبید که کمال غایت است بلکه در کتب اینست خلاف آن موجود است در  
 مشکوٰۃ از روایت ابو داود و از مسنده او که چون عمر بن عبد العزیز که سید عبد العزیز ابن مروان خلیفه شد بنوعی  
 با جمیع مردم گفت آن رسول الله که از کفایت فغان بیفت و منیا و بعد منیا علی صغیری با ششم روز و پنج  
 پیش از آن فاطمه را نزد آن بجعلها الیها فحان که کاف فی حیات رسول الله حتی قضی سبیلها فلان جواب  
 علی فبا جماع علی رسول الله فی حیوة حتی قضی سبیلها فلان و عمر ابن الخطاب علی منیا با جماع حتی  
 سبیلها ثم قطعها و ان ثم صلات لعمر ابن عبد العزیز و ان امرائهم رسول الله فاطمه را پس سبیلها  
 اندر کفایتی در دنیا علی کاف است یعنی علی بعد رسول الله را بی کرد عمر بن عباس چون سید و واقعه قضی شد



مردود و خود و فوج شهادت ازین شخص که نزد شیعه معصوم و زود محقق اند و کان گنجایش ندارد  
جواب یک گفتند شیعه این را قبول کردیم لیکن این مسئله جمیع علمای شیعه و سنی است که موافق یک  
مردود نیستند و تا وقتیکه در قبض تصرف او زود و خودک بالاجماع در حین حیات بنی بر تصرف هر ضایع  
بلکه دست انجانب بود در تصرف لایق تصرف نیست و هر ضایع را در حق بنی که یک تصدیق  
نمود لیکن مسئله فقیه بیان کرد که هر شبهه موجب ملک میشود و تا وقتی که قبض متحقق نکند و در نصیحت حاجه  
گواه و شاهد طلبیدن اصلا نبوده و اگر بالفرض حضرت علی و ائمه این طریق اجبار محض این شبهه را الطهار  
فرموده پس این را شهادت که محض جیل است اینجا حکم گرفته شهادت این کرد و نیز در شهادت آنها  
در شهادت نیست که شاهد را تمت دروغ و زندقه و فریاد و صدق و شایسته و در کسبت حکم  
کردن موافق شهادت او نیز دیگر و هر که در میان این دو چیز فرق نکند و عدم حکم را تندیست باید می پندارد  
نزد علماء قابل خطاب مانند چون مسئله شرع که مخصوص قرانت همین است که تا وقتیکه یک مرد و زن  
باشند حکم کردن نمیشود و هر که درین حکم کردن مجبور حکم شرع بود و آنچه گفته اند که بنی در حق فاطمه خیر موجه  
که من اینها غضبها پس محال تا دلت بلغث عرب زیرا که اخفا است که شخصی بقول با فضل در غضب او  
شخصی فاضله را که او را که بر فاضله غضبند باز او را در مقام عذر میگویند که او را با نیت رسول الله  
آن فراموش رسول الله است اصل من اینها غضبها از جانب متحقق در عید چه خل و در آری  
بهر حال بنا بر حکم شریعت در غضب است با لیکن چون عید بلفظ اغضب است نه غضب بگو ازین جهت اگر کسی  
عید واقع باشد که حضرت علی علیه السلام را با خود میگوید غضب حضرت زهرا حضرت امیر و مقتدا  
خاک را بارها بوقوع آمده از آنجا وقتی که خطبته ابی جهم را خود نمودند حضرت زهرا اگر باین پیش پدید خود  
رفت و چهره تقریب انجانب این خطبه فرمود که الا ان فاطمه که غضب منی یوننی با او و بر منی مارا بها من  
اغضبها اغضبتنی و از آنجا که حضرت امیر با حضرت زهرا که غضب فرموده از خانه بر آمده و بنی و بر منی  
سیغیرش خواب فرمود و خواب بنی را بر این ماجر اطلاع دست و او زود بر آمد و سپید که بنی بر سر  
آید که انما ضعیفی فخرج و ما یقل عند و این هر دو روایت متفق علیهم است و از اجلا بدیهات است که هر که

غضبنا که شده  
فاطمه بر دوس  
غضبنا که شده  
حق بر دوس

شخصی  
ای هم رسول الله  
کلیه بر دوس  
فرمان رسول خدا صلعم  
دوس نیست نزد ک  
من بسو که در آن از آن

غضب رسول الله  
فرموده رسول الله  
او شد عذر منی الطاهر  
الاول فی قصه رسول الله

فاطمه را که با او است  
ازین با او است که او را  
که او را با او است که او را

بکنند و او را که او را  
بکنند و او را که او را  
بکنند و او را که او را











و خواهران ایشان چرا از میراث خود و محمد و ساحت شیعہ ازین سخن چهار جواب گفته اند چهار باطلی  
 که در آنهاست نوشته می آید اول آنکه اهل بیت معصومان باز نمیگیرند چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 خود را که در گم داشتند بعد از فتح مکه از خاصیت گرفته و در حج ابل خلل است زیرا که در وقت عمر بن عبدالمطلب  
 خود در آن صحبت تمام نموده و داد ایشان گرفته و در دست ایشان بود و خلفا عباسیه بر آن تصرف ننهادند  
 در سده و صد بیست سالون عجم کمال خدیجه و فخر ابن جعفر نوشتند که فدا با و لا و فاطمه زهرا و بنو قریظ و امام حسن  
 از فتنه باز نیامدند و عباسی این تصرف را بعد از آن محقق دان نمودند و باینکه تصرف سند باز نگرفتند در آن خود  
 بنیامین و چنانچه حضرت نورالدین در رجال خود نیز تفصیل فرموده که اگر اهل بیت معصومان را کسی بگریزد این حضرت را چهر گرفته و نیز حضرت  
 امیرالمومنین خلافت معصومان بعد از شهادت عثمان چرا قبول کرد و حضرت امام حسین خلافت معصومان را از زیر پایی جدا  
 خواهم این صورت و منبر شهادت گوید جواب دوم که شیعه گفته اند نیست که حضرت امیر فدا بجهت فاطمه زهرا و  
 فدا فتنه نشد و در حج ابل سر اخلل است زیرا که بعضی میگویند که فدا گرفتند و بان منقسم شدند چنانچه حضرت  
 فاطمه زهرا را نزد دینارین فدا فرض بود بانه اگر فرض بود بانه اگر فرض بود بانه دیگر چرا ترک فرض نمودند اگر  
 بود حضرت امیر بر آن فعل زل فرض کرد که حق بقدار رسانید نیست و نیز فدا در فعال اختیار شخص میباشد در  
 افعال منظر ایه اگر حضرت زهرا از راه طعمه و ستم تقصیر بر نفع از فدا یافت ما چرا بود در مظلومیت که سر لرحم  
 و ما چرا گلی است فدا چنانچه دارد و نیز اگر فدا امیر فدا و بان منقسم نباشد حسن و خواهران ایشان چرا محرم گشتند  
 میساخت جواب سوم که شیعه گفته اند نیست که مردم بدانند که شهادت حضرت امیر بر آن منقسم خود و بنو حبه فدا  
 در بر جواب نیز خلل است اول آنکه مردمی که گمان غرض حضرت امیر بقتل نباشد در بنیامین مردم خود نمید بود که  
 شهادت ایشان باینکه یا وصیت نمودن و یا فدا در زمان خلافت حضرت امیر بود و دیگر فتنه در زمان خلافت حضرت امیر بود  
 نوشته شد و مردم آنکه چون بعضی از اولاد حضرت امیر گرفته و نیز وصیت و یا فدا را تو می شنید باشد که شهادت حضرت  
 امیر بر آن بقتل با و لا خود بود بلکه مدتی که ملک با غرض فدا و لا و بیشتر منظور می افتد از نفع خود پس می گویست  
 که اولاد خود را نیز وصیت میفرمود که هرگز بر کز این را نخواهند گرفت تا شهادت من خلل نیاید و نیز اولاد را در  
 مانع گرفتن میشد یکی فدا بجهت فدا و دوم فدا بجهت حضرت امیر جواب چهارم از طرف شیعه آنکه بنیامین را فتنه بود و نیز

این که در کتب معتبره است  
 است و بنیامین را فتنه بود و نیز  
 فدا و لا و فاطمه زهرا و بنو قریظ و امام حسن  
 از فتنه باز نیامدند و عباسی این تصرف را بعد از آن محقق دان نمودند و باینکه تصرف سند باز نگرفتند در آن خود  
 بنیامین و چنانچه حضرت نورالدین در رجال خود نیز تفصیل فرموده که اگر اهل بیت معصومان را کسی بگریزد این حضرت را چهر گرفته و نیز حضرت  
 امیرالمومنین خلافت معصومان بعد از شهادت عثمان چرا قبول کرد و حضرت امام حسین خلافت معصومان را از زیر پایی جدا  
 خواهم این صورت و منبر شهادت گوید جواب دوم که شیعه گفته اند نیست که حضرت امیر فدا بجهت فاطمه زهرا و  
 فدا فتنه نشد و در حج ابل سر اخلل است زیرا که بعضی میگویند که فدا گرفتند و بان منقسم شدند چنانچه حضرت  
 فاطمه زهرا را نزد دینارین فدا فرض بود بانه اگر فرض بود بانه اگر فرض بود بانه دیگر چرا ترک فرض نمودند اگر  
 بود حضرت امیر بر آن فعل زل فرض کرد که حق بقدار رسانید نیست و نیز فدا در فعال اختیار شخص میباشد در  
 افعال منظر ایه اگر حضرت زهرا از راه طعمه و ستم تقصیر بر نفع از فدا یافت ما چرا بود در مظلومیت که سر لرحم  
 و ما چرا گلی است فدا چنانچه دارد و نیز اگر فدا امیر فدا و بان منقسم نباشد حسن و خواهران ایشان چرا محرم گشتند  
 میساخت جواب سوم که شیعه گفته اند نیست که مردم بدانند که شهادت حضرت امیر بر آن منقسم خود و بنو حبه فدا  
 در بر جواب نیز خلل است اول آنکه مردمی که گمان غرض حضرت امیر بقتل نباشد در بنیامین مردم خود نمید بود که  
 شهادت ایشان باینکه یا وصیت نمودن و یا فدا در زمان خلافت حضرت امیر بود و دیگر فتنه در زمان خلافت حضرت امیر بود  
 نوشته شد و مردم آنکه چون بعضی از اولاد حضرت امیر گرفته و نیز وصیت و یا فدا را تو می شنید باشد که شهادت حضرت  
 امیر بر آن بقتل با و لا خود بود بلکه مدتی که ملک با غرض فدا و لا و بیشتر منظور می افتد از نفع خود پس می گویست  
 که اولاد خود را نیز وصیت میفرمود که هرگز بر کز این را نخواهند گرفت تا شهادت من خلل نیاید و نیز اولاد را در  
 مانع گرفتن میشد یکی فدا بجهت فدا و دوم فدا بجهت حضرت امیر جواب چهارم از طرف شیعه آنکه بنیامین را فتنه بود و نیز







عام بود در دین شبه دوم آنکه چون در میان ابو بکر و حضرت زهرا بابت اسیر شدن و صلح صفای انجامید  
در دفع کدورت فحشوی حاصل کردید چنانچه از در روایات شیعه و سنی بیخود رسیده است باینکه چه کسی که  
حضرت زهرا را وادار حاضر شدن ابو بکر بخانه فرستاد و حضرت امیرت را نشناختند باینکه چه کسی که  
و فتنه فرمود و دفع این شبهه آنکه این وصیت حضرت زهرا باینکه کمال است و جوابا و چنانچه مرویست بر او  
که حضرت زهرا در مرض موت خود فرمود شرم دارم که مرا بعد از موت بی پرده در حضور مردان ببرد  
آنها عادت آن زمان چنان بود که زنا را بی پرده بدستور مردان بیرون می آوردند اسکانت کیست  
من در چشم دیدم که ارحم آنها را غشی فاش کرده سازند حضرت زهرا فرمود که بخشنور من باینکه  
اسما را ساخته زهرا انو بسیار خوشوقت شد و تبسم کرد و بر کردار بعد از اوقع آنحضرت خود خوشوقت  
و تبسم نمودند و با هم وصیت کرد که بعد از مرگ تو غسل دهی و باده باشد و دیگر آنکه اگر در آید  
با اینحضرت امیر علی بخانه حضرت زهرا بطلبید و بقوی حضرت عباس با چندی از اهل بیت نماز گذارد  
در شب دفن کردند و بعضی روایات آمده که روز دیگر ابو بکر صدیق و عمر فاروق و دیگر اصحاب بجا آمدند  
بجهت تعزیه آمدند شکایت کردند که چرا ما را خبر نه کردی ما شرف نماز و حضوری و ریافتیم علی مرتضی گفت فاش  
و وصیت کرده بود که چون از دنیا بروم مرا شب دفن کنی تا چشم نامحرم بر جنازه من نیفتد پس موجب  
وصیت و عمل کردم و اینست روایه مشهور و فصل الخطاب آورده ابو بکر صدیق و عثمان و عبد الرحمن  
ابن عوف و زبیر بن عوام وقت نماز عشا حاضر شدند و در طاعت حضرت فاطمه در میان مغرب و عشا نشستند و  
ماه مبارک رمضان بعد از شش ماه از واقعه سر در جهان بوقی آمده بودند بنین عمرش بیست و شش بود و ابو  
موجب گفت علی مرتضی پیش امام شد و نماز کرد و چهار کبیر بر آورد و در کبیر عقلی بر آنکه حاضر کردن ابو بکر  
جنازه حضرت زهرا از این جهت بود نه بنا بر که ورت و ناخوشی آنست که اگر بنا بر کدورت و ناخوشی باشد آن  
خواهد بود که ابو بکر بروی نماز گذارد و این امر خود درستی نمی شود زیرا که با جمیع مومنین طرفین از  
دوستی چون جنازه امام حسن بصره آوردند امام حسین رضی الله عنه بن ابی العاص که از جانب معاویه  
امارت مدینه داشت اشاره کرده فرمود که آنحضرت جد من بران بود که امام جنازه همیر باشد هرگز ترا











[illegible]







سرخیزید که نزد پیغمبرین تبارخ و شور و شغب لایق نیست و نوشتن کتاب باین قضیه بیجا است موقوف  
 اندیشیت قصه قرطاس که خاطر خواه شیده موقوف روایات صحیح الطبع است و درین قصه چند و طبع و  
 بر می شود اول آنکه در کتب و قول حضرت و قول حضرت همه وحی است قوله تعالی ما یطق عن الهوی ان هو الا  
 وحی یوحی و وحی کفر است قوله تعالی و من لم یحکم بما انزل الله فاولک هم الکافرون و دوم آنکه گفت که  
 ایا حضرت را نه یان اختلاف کلام و داده که آنکه انبیا ازین امر معصوم اند و چون بالاجماع بر اینها جاریست  
 والا عجماء از قول و فعل شان بر خیزد در همه حالات قول فعل انبیا معتبر قابل تبع است سیوم آنکه  
 رفع صوت و سماع کرد بحضرت پیغمبر لایق است بصوت بجهت آنجا که کبریاست بدلیل قرآن ایها الذین یؤمنون  
 لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت الذین لا یخفون الله الا یقول کلمه بعضکم لبعض ان تجذب عواظکم انتم لا تشعرون حیایم  
 حق تعالی است خود را که اگر کتاب مذکور نوشته میشد است از لایق محفوظ می ماند و حالادیر و او سر سیمه حیر  
 اند و خلاف پیشمار در اصول و فروع پیدا کرده اند پس در زود بال سهمیه شکافان برگردن عمر است نیست  
 فقر طبعی باز و شور یکبار در دو پیچ کتاب باین طبع طریقی پیدا نمیشود **جواب** ازین مطاعن جاپا که اول  
 بطریق جمال نیست که این کتاب را فقط عمر نکرده است تمام حاضران حمزه درین مقدمه در کرده بودند و حضرت  
 عباس و حضرت علی نیز در آنوقت حاضر بودند پس اگر در کرده مانعین بودند شرک عمر شده در همه مطاعن اگر  
 در کرده حمزه نیز بوجه بدلا بعضی مطاعن ایشان هم علیه گشت مثل رفع صوت بحضرت پیغمبر خصوصاً در آنوقت که  
 است بسبب تبیین از حضرت طاهر و در آنوقت که در آنوقت و نه بعد از آن که فرصت دراز نبود آورده آن  
 کتاب نویسانند پس این وجه طعن شرک است در غیر غیر و که بعضی از انبیا باجماع شیعده و غیر  
 مطعون نیست و خوانند و چون طعن شرک شد در طعون غیر مطعون ساقط گشت محتاج جواب  
 نه مانده بلکه اگر اهل کلام برده شود وجه اول از طعن نیز شرک است زیرا که امر حضرت بلفظ استغفر  
 الله قرطاس خطیب جمیع حاضرین بودند نه بجهت مخصوص پس اگر این امر برای جواب فرضیت بود همه گناه  
 و مخالف فرمان شرع شده نهایت کار آنکه دیگر از باعث برین نافرمانی گردید و دیگران قبول حکم کرد  
 مخالفت حکم رسول بجا آورند و در عهدین لم حکم بما انزل الله بلا شبهه داخل شدند پس نیست عجماء و چون

این قول صحیح است و پیغمبرین تبارخ و شور و شغب لایق نیست و نوشتن کتاب باین قضیه بیجا است موقوف اندیشیت قصه قرطاس که خاطر خواه شیده موقوف روایات صحیح الطبع است و درین قصه چند و طبع و بر می شود اول آنکه در کتب و قول حضرت و قول حضرت همه وحی است قوله تعالی ما یطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و وحی کفر است قوله تعالی و من لم یحکم بما انزل الله فاولک هم الکافرون و دوم آنکه گفت که ایا حضرت را نه یان اختلاف کلام و داده که آنکه انبیا ازین امر معصوم اند و چون بالاجماع بر اینها جاریست والا عجماء از قول و فعل شان بر خیزد در همه حالات قول فعل انبیا معتبر قابل تبع است سیوم آنکه رفع صوت و سماع کرد بحضرت پیغمبر لایق است بصوت بجهت آنجا که کبریاست بدلیل قرآن ایها الذین یؤمنون لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت الذین لا یخفون الله الا یقول کلمه بعضکم لبعض ان تجذب عواظکم انتم لا تشعرون حیایم حق تعالی است خود را که اگر کتاب مذکور نوشته میشد است از لایق محفوظ می ماند و حالادیر و او سر سیمه حیر اند و خلاف پیشمار در اصول و فروع پیدا کرده اند پس در زود بال سهمیه شکافان برگردن عمر است نیست فقر طبعی باز و شور یکبار در دو پیچ کتاب باین طبع طریقی پیدا نمیشود **جواب** ازین مطاعن جاپا که اول بطریق جمال نیست که این کتاب را فقط عمر نکرده است تمام حاضران حمزه درین مقدمه در کرده بودند و حضرت عباس و حضرت علی نیز در آنوقت حاضر بودند پس اگر در کرده مانعین بودند شرک عمر شده در همه مطاعن اگر در کرده حمزه نیز بوجه بدلا بعضی مطاعن ایشان هم علیه گشت مثل رفع صوت بحضرت پیغمبر خصوصاً در آنوقت که است بسبب تبیین از حضرت طاهر و در آنوقت که در آنوقت و نه بعد از آن که فرصت دراز نبود آورده آن کتاب نویسانند پس این وجه طعن شرک است در غیر غیر و که بعضی از انبیا باجماع شیعده و غیر مطعون نیست و خوانند و چون طعن شرک شد در طعون غیر مطعون ساقط گشت محتاج جواب نه مانده بلکه اگر اهل کلام برده شود وجه اول از طعن نیز شرک است زیرا که امر حضرت بلفظ استغفر الله قرطاس خطیب جمیع حاضرین بودند نه بجهت مخصوص پس اگر این امر برای جواب فرضیت بود همه گناه و مخالف فرمان شرع شده نهایت کار آنکه دیگر از باعث برین نافرمانی گردید و دیگران قبول حکم کرد مخالفت حکم رسول بجا آورند و در عهدین لم حکم بما انزل الله بلا شبهه داخل شدند پس نیست عجماء و چون



















در عظم اصول خود که امر رسول بلکه خدا بلا واسطه نیز محمل مذمت مقتضی وجوب نسبت بالغیر  
یعنی جهت توان کردن و واضح شود که مراد از این امر وجوب است باینکه اگر شریف المرئی فی الدنیا  
البر و چون چنین باشد عمر در مرتبه اجتناب با وجود تمسک باینکه ذی در باب اختیار تحمل مشقت که صریح  
دلالت بر مذمت این امر ممکن چه نقصی که ام گناه و جهانی از طعن یعنی آنکه عمر خطا کلام را بی غیر نسبت  
از پس بر جایست زیرا که اول آنکه باینکه ثابت شود که گوینده این لفظ یا بجهت استغفار و عمر بود و اگر  
قالا دفع است محمل است که مجوزین و درن قرطاس و دوات تقویت قول خود کرده باشند باین طریقه  
استفهام انکاری بود یعنی هر دو زبان زبان پیچیده و مقر است که جاری نمی شود پس آنچه فرموده  
است بآن استقام نمایند و آنچه نوشتن آن ارشاد میشود بر سید که چه منظور دارند و محمل است که  
باینکه نیز بطریق استفهام انکاری گفته باشند که اگر سید زبان نمیکوید و ظاهر این کلمه لغوی نمی آید  
پس باینکه سید آیا نوشتن کتاب حقیقه مراد است یا چیزی دیگر و چه تعبیر این کلمه صریح فطری بود  
زیرا که عادت شریف آنحضرت آن بود که حکام الهی اسجد نسبت میفرمود و در اینجا فرمود که ان الله  
امر ان ان کتابکم کتابا فی فضلوا بعدی ما نعین التوهم بداند که خلاف عادت الله فرموده باشد  
نعمیه تحقیق باید کرد و نیز قطعا معلوم است که انتخاب نمی نوشتن متنی این جهت که این صفت از او  
بصد نمی آید و فعل الله متعین و فوق نص قرآن و ان کتابکم تلو من قبل من کتاب لا تحطه جنیک و در  
عبارت نسبت آن خود فرموده است کتابکم این چه معنی دارد این استفهام باید کرد که اگر کتابکم  
بذیان خود نخواهد بود و نیز عادت انتخاب بود که غیر از قرآن چیزی دیگر ننویسند بلکه بکار عمر  
احتساب شده از نوازه آورده میخاند انتخاب و مانع فرمود پس در بوقت که خلاف این عادت فرموده  
سوگن آن نسبت خود نوشتن فرمود و حال تعجب حاضرین را و داد و بچه نفی بر زبان راه زدند  
بطریق استفهام انکاری استفهام تعجبی بر زبان بعضی از ایشان گذشت که عرض است اینها باینکه سید  
و شد این میگفتند که باز بر سید بلکه میگفتند که گذارید کلام باینکه اعتباری نیست و تفصیل  
کلام درین مقام است که بعد در لغت عرب معنی خطا کلام است بوجهی که فیه نشود و این خطا

۴۲  
بازار سیاحتی  
و اسکان  
کوتاهه نخل  
غنیته نخل  
قران بنجر  
زنگنه کوچه  
ان را بابت  
راست  
خود ۱۱۲  
۱۷







در این قصه بوجه بسیار از جناب غیر خطاف عادت بگه بر رسید چنانچه سابق تفصیل نوشته شد اگر بعضی حاضرین را توهم پیدا شده باشد که با و از جنس اختلاف کلام است که در بین حاضرین روید بر بعد نیست و محل طعن و تشنیع نمیتواند شد علی الخصوص که شدت در و سر و انتهای می در انوقت بر انجناب زور کرده بود و از روایت دیگر صریح اینمیشد و این استبعاد معلوم میشود که باشد اجماع استغنی و معنی از راه مراد است ادب این گوینده هم توهم نکرده بر سبیل نزد که ایا اختلاف کلام است با نامی قسیم یا دیگر استقامت کند تا واضح فرماید و بقیه و بهو خیال است ارشاد کند تا دوات و کاغذ بیاوریم و الا ورنه که چندان حاجت مشتقت کشید نش نیست بهر بر اندر نیست که قلم اخیر از اختلاف کلام مراد باشد و اگر قسم اولش مراد باشد یعنی انضیاد اختلاف عادت غیر می بینیم مراد از این صفت ناطقه الالباب که در زیافته به شیم الفاظ دیگر است و تا دیگر نمی شنویم یا دیگر استقامت کند تا واضح فرماید و بقیه معلوم کنیم که این الفاظ اندک کلام دوات و کاغذ بیاوریم پس اصلا اشکال نمی آید و وجهی هم از طعن بر اسرار خط فحشی یا از حق چشم پوشیست زیرا که رفع صوت بر صوت خیسیم معنی است و از کسی درین قصه واقع نشده نه از معروفه از غیر معروفه و رفع صوت با هم در حضور انحضرت بقرب مناظرات و مشاجرات همیشه جاری بود و اصلا از این منع نفرموده اند بلکه اشاره ترانی نموده آن سفید بید و وجه اول بابی که لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و این نفرموده که لا ترفعوا اصواتکم بیکم عند النبی و دوم بیکم بعضی بعضی پس صریح معلوم شد که هر بعضی بعضی باینست و معنی از کجا ثابت نمود که اول عمر رفع صوت کرد و باعث تنازع گردید این را باید سلیقه ثابت باید کرد و بعد از آن نیز بان طعن یا کیناد و این همه جمعی که می بودند و مقامات جمع گشته بر رفع صوت و اندکی پس شاد و خجسته که الانبیا غنی تنازع نیز بین مدعا کواه است زیرا که لایق نیست که اولی را گویند نه حرام که بهر را اگر که که نکراد و نه مناسب است نزد انا بشرع حکم میکرد و در لفظ قوموا عنی از باب تنکس خرج مراد

را با حق نمیدانند و چنانچه انبیا در شب می خود از انبیا و انبیا و وقوع سحر و راد و انبیا کرده اند و چون درین قصه بوجه بسیار از جناب غیر خطاف عادت بگه بر رسید چنانچه سابق تفصیل نوشته شد اگر بعضی حاضرین را توهم پیدا شده باشد که با و از جنس اختلاف کلام است که در بین حاضرین روید بر بعد نیست و محل طعن و تشنیع نمیتواند شد علی الخصوص که شدت در و سر و انتهای می در انوقت بر انجناب زور کرده بود و از روایت دیگر صریح اینمیشد و این استبعاد معلوم میشود که باشد اجماع استغنی و معنی از راه مراد است ادب این گوینده هم توهم نکرده بر سبیل نزد که ایا اختلاف کلام است با نامی قسیم یا دیگر استقامت کند تا واضح فرماید و بقیه و بهو خیال است ارشاد کند تا دوات و کاغذ بیاوریم و الا ورنه که چندان حاجت مشتقت کشید نش نیست بهر بر اندر نیست که قلم اخیر از اختلاف کلام مراد باشد و اگر قسم اولش مراد باشد یعنی انضیاد اختلاف عادت غیر می بینیم مراد از این صفت ناطقه الالباب که در زیافته به شیم الفاظ دیگر است و تا دیگر نمی شنویم یا دیگر استقامت کند تا واضح فرماید و بقیه معلوم کنیم که این الفاظ اندک کلام دوات و کاغذ بیاوریم پس اصلا اشکال نمی آید و وجهی هم از طعن بر اسرار خط فحشی یا از حق چشم پوشیست زیرا که رفع صوت بر صوت خیسیم معنی است و از کسی درین قصه واقع نشده نه از معروفه از غیر معروفه و رفع صوت با هم در حضور انحضرت بقرب مناظرات و مشاجرات همیشه جاری بود و اصلا از این منع نفرموده اند بلکه اشاره ترانی نموده آن سفید بید و وجه اول بابی که لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و این نفرموده که لا ترفعوا اصواتکم بیکم عند النبی و دوم بیکم بعضی بعضی پس صریح معلوم شد که هر بعضی بعضی باینست و معنی از کجا ثابت نمود که اول عمر رفع صوت کرد و باعث تنازع گردید این را باید سلیقه ثابت باید کرد و بعد از آن نیز بان طعن یا کیناد و این همه جمعی که می بودند و مقامات جمع گشته بر رفع صوت و اندکی پس شاد و خجسته که الانبیا غنی تنازع نیز بین مدعا کواه است زیرا که لایق نیست که اولی را گویند نه حرام که بهر را اگر که که نکراد و نه مناسب است نزد انا بشرع حکم میکرد و در لفظ قوموا عنی از باب تنکس خرج مراد

در این قصه بوجه بسیار از جناب غیر خطاف عادت بگه بر رسید چنانچه سابق تفصیل نوشته شد اگر بعضی حاضرین را توهم پیدا شده باشد که با و از جنس اختلاف کلام است که در بین حاضرین روید بر بعد نیست و محل طعن و تشنیع نمیتواند شد علی الخصوص که شدت در و سر و انتهای می در انوقت بر انجناب زور کرده بود و از روایت دیگر صریح اینمیشد و این استبعاد معلوم میشود که باشد اجماع استغنی و معنی از راه مراد است ادب این گوینده هم توهم نکرده بر سبیل نزد که ایا اختلاف کلام است با نامی قسیم یا دیگر استقامت کند تا واضح فرماید و بقیه و بهو خیال است ارشاد کند تا دوات و کاغذ بیاوریم و الا ورنه که چندان حاجت مشتقت کشید نش نیست بهر بر اندر نیست که قلم اخیر از اختلاف کلام مراد باشد و اگر قسم اولش مراد باشد یعنی انضیاد اختلاف عادت غیر می بینیم مراد از این صفت ناطقه الالباب که در زیافته به شیم الفاظ دیگر است و تا دیگر نمی شنویم یا دیگر استقامت کند تا واضح فرماید و بقیه معلوم کنیم که این الفاظ اندک کلام دوات و کاغذ بیاوریم پس اصلا اشکال نمی آید و وجهی هم از طعن بر اسرار خط فحشی یا از حق چشم پوشیست زیرا که رفع صوت بر صوت خیسیم معنی است و از کسی درین قصه واقع نشده نه از معروفه از غیر معروفه و رفع صوت با هم در حضور انحضرت بقرب مناظرات و مشاجرات همیشه جاری بود و اصلا از این منع نفرموده اند بلکه اشاره ترانی نموده آن سفید بید و وجه اول بابی که لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و این نفرموده که لا ترفعوا اصواتکم بیکم عند النبی و دوم بیکم بعضی بعضی پس صریح معلوم شد که هر بعضی بعضی باینست و معنی از کجا ثابت نمود که اول عمر رفع صوت کرد و باعث تنازع گردید این را باید سلیقه ثابت باید کرد و بعد از آن نیز بان طعن یا کیناد و این همه جمعی که می بودند و مقامات جمع گشته بر رفع صوت و اندکی پس شاد و خجسته که الانبیا غنی تنازع نیز بین مدعا کواه است زیرا که لایق نیست که اولی را گویند نه حرام که بهر را اگر که که نکراد و نه مناسب است نزد انا بشرع حکم میکرد و در لفظ قوموا عنی از باب تنکس خرج مراد















بود که راه دین اعتقاد کنند معاذ الله من هذا الطعن الفاسد مراد ایشان بی تبری دینوی بود  
 که بپران کار آمدنی را که بخدمات قیام دارند چندان دوست نگیرد و در بهر آن خور و سال کم  
 وقاصر الحسرت را نوبت بعثت رسانیده پس در اینجا هم مراد از تضلعو اختلا در تدریس ملک است نه کمری  
 دین و دلیل قطعی برین براده آنست که در مدت بیست و سه سال نزول وحی و قرآن تبلیغ انما  
 اگر کفایت در هدایت ایشان دفع کمری ایشان نه شده بود درین دو سه سطر کتاب چه شمس کفایت  
 اینجا میثوانست شد و نیز در اینجا بطر بعضی میرسد که مبادا منظور اینجا نباشد نوشتن امر خلافت باشد  
 و بسبب مخالفت عمر این امر هم در ضمیر توقف افتاد گوئیم اگر منظور نوشتن خلافت باشد از دو جهت  
 بیرون نیست یا خلافت او بیکر خواهد بود یا خلافت حضرت امیر بر تقدیر اول انحضرت مبادا بیکر در  
 مرض این داعیه بخاطر مبارک آورده خود بخود موقوف ساخت بی آنکه عمر بادیگری مخالفت نماید بلکه  
 حواله بر خدا و اجماع مومنین فرمود و دانست که این مقدمه واقع شدن است حاجت نوشتن نیست  
 صحیح مسلم موجود است که انتخاب عایشه صدیقه را در همین مرض فرمود که ادعی بی ابابکر  
 اکتب لها کتابا فانی خاف ان یمشی من یقول قایل تا و لا و یابی العدا و المومنون الا ابابکر  
 بطلب نزد من ببرد و برادر خود را تا من بنویسم وصیت نامه ندید که بفرستم که از او کند از نزد  
 یا گوید که منم و دیگری نیست و قبول نخواهد کرد خدا و مردم با ایمان مگر او بیکر را در اینجا  
 حاضر بود که از او بپسایندان وصیت نامه مخالفت کرده باشد و بر تقدیر ثانی نیز حاجت نوشتن  
 نبود زیرا که قبل از این واقعه بحضور ایشان کس در میدان غدیر خم خطبه ولایت امیر المومنین  
 نمود و حضرت امیر را مولا هر مومن و مومنه ساخته و آن قصه مشهور اتفاق در زبان در خلافت  
 گشته بود اگر با وصف ان تقدیر و تاکید شهرت و توان از موافق آن عمل نه کنند ازین نوشتن چنانکی  
 که چند کس پیش در این حاضر نبودند چه می گشتو باطلان هیچ صورت در مخالفت ازین کتابت حق  
 است تلف نشده و همانندی در برده خفا نامه و این خیال باطل بعینه مثال خیال غیبت امام مهدی  
 است خداوند خود که بواسطه پیش نیست و در مرض سواس را علاج بطعن و دهم آنکه مرض

و نیز این حدیث  
 لا تضلعوا بعد انزلت  
 من انزلت را که از خدا  
 حضرت مرتضی علی  
 در دفع ضلالت از امت  
 است حاجت  
 آنکه صحیح مسلم  
 شریف درین  
 اعتقاد است که خلافت  
 عایشه که بپسایندان  
 و از خطبه در غدیر  
 را مسلم بن عبد الله  
 و بعد از این خبر  
 معجزه از ضلالت  
 پس اگر مولا بنویسد  
 خلافت مرتضی  
 شده بود در دفع  
 و بعد از آن تضلع و عده  
 که از این خبر  
 بنویسد حدیث است  
 بالا جامع











العوام ابن عمر رسول منیر از جمله آن جوانان بود که برای تهدید و ترسبشان عمر این کلام گفت و  
 بعد حضرت زهرا آن جوانان بی هشتم را وزیر را نیز جواب داد که در خانه من بعد از این مجلس و اجتماع  
 نه کرده باشم بجهان السلام هیچ نمیشود که در خلافت ابو بکر اگر زهر بن العوام بدیر افتد نماید محکم  
 و واجب التعظیم کرده و در آن قصاص خود شش عثمان اگر سخن درشت بگوید واجب القتل و التعلیه شود  
 و چون در خانه حضرت زهرا مردم داعیه کرد و کناش فتنه برپا کنند واجب القبول باشند  
 و هرگاه در حضور مردم محرم رسول و همراه او که بلا شبهه ام المومنین بود دعوی قصاصی یا شکایت  
 از قتل عثمان بر زبان آرند واجب الرد و الازاله گردانند و بفسق منته نیست مگر بر اصول شیعیه و اگر  
 خوانند که اهل سنت را بر اصول خود الزام دهند چه اقتدار فطریل مسافت باید کرد و یک سخن کافی  
 است و هرگاه بزرگ جماعت که از مسن مومنه است و فایده آن علیه مجلس مکلف است فقط و بیج  
 ضرری از ترک آن میسکین نمیرسد بفرموده باشد با حراق بیوت درین قسم مفید که نشان  
 نا، آن نام سیدین علی و فاطمه و بن را برسد چنانچه با حراق بیوت جایز نباشد و هرگاه پیغمبر بیرون  
 برود با منتقل و تصادیر در خانه حضرت زهرا در آید تا وقتی که از ازاله نکند بلکه در خانه خدا نهد و تا وقتی که  
 صورتها حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل از آن خانه برآند اگر عمر بن الخطاب بهم سبب بدین  
 دوران خانه کرامت شهادت و وقتی غنیمت یافتند الکنیز در اینجا آن مردم را تهدید کند با حراق آن  
 خانه چنانکه بر زنده و لازم شود نهایت کار آنکه مراعات ادب مقتضی این تهدید نبود لیکن  
 معلوم شد که ریاست ادب درین قسم اصول عظام کسی نگیرد بایلی فعل حضرت امیر با عایت صحت  
 که بلا شبهه زوجه محبوبه رسول و امام جمیع المومنین و واجب التعظیم کافه خلاف این احببین بود  
 پس هر چه از عمر مطابق فعل معصوم و وقوع آید جرمی طعن و تشنیع کرد و در طعن سیوم  
 آنکه عمر را موت رسول منمود و قسم خورد که انجناب غمزه است تا آنکه ابو بکر را برادر و برادر  
 بر خاندانک میت و انهم میتون و این طرف طعنی است که شخصی بسبب کمال محبت رسول از انحراف  
 انجناب به مشهور شدت مضر آن عالی قباب الله را به هوش و ذایل شده که از عقل ذایل شده

و در این کتاب  
 از حضرت زهرا  
 علیه السلام  
 در این باب  
 از حضرت زهرا  
 علیه السلام  
 در این باب

و در این کتاب  
 از حضرت زهرا  
 علیه السلام  
 در این باب  
 از حضرت زهرا  
 علیه السلام  
 در این باب











[illegible]



فرموده است که بجز آن قلم کلیف جاری نشد پس حضرت عمر رجم او را موقوف بود پس معلوم  
شد که مسئله عدم رجم مجنون حضرت عمر را معلوم بود و آنچه معلوم نبود مجنون بودن این زن با مخصوص  
بود و ظاهراست که مجنون بودن مطابق نباشد و صاحب آن حرکات و صوتاتی ربط ندارد  
به حج و عقل در یافتن نشود زیرا که صورت مجنون از صورت عاقل متمایز نمی نماید  
و اگر حسیه عقلیه را نسبت نقصانی در نبوت نمیکند چه جای امامت سابق از روایت  
شریف مرتضی در کتاب الغر و الدر منقول شد که جناب پیغمبر را چه حقیقت حال آن قطعی آن نزد ما  
قطعی مدو رفت بیکر در هم اطلاع نبود که محبوب است یا عین با سلم الاعضا و فعل و نیز پیغمبر را حال  
انرا که حدیثه الفاس بود نیز معلوم بود که خون او منقطع شده است یا نه اگر عمر را هم اطلاع حجاب  
زنی اینچنین دیگر نباشد گد ام شرط امامت او محتمل نشود آنچه شرط امامت است معلوم است حکام  
شرعیه است نه معرفت حقیقتات با عقلیات خبریه معرفت جمیع احکام شرعیه بالفعل نه در نبوت  
شرعیست نه در امامت آری نبی با وجی احکام شرعیه معلوم میشوند و امام را با جتهاد و بسا که در جهات  
خطا واقع میشود و چنانچه در تریز موجود است عن عمرته ان علیا احرق قوما و ارد و علی بن ابی طالب  
یفعل ذلک ابن عباس فقال لو کنت انا لقلیلم لقول رسول الله من یبذل دینه فاقوله و لم یکن للاحقر  
لان رسول الله قال لا تعذبوا ابدا الله یفعل ذلک علیا فقال صدق ابن عباس باحمله و یزید  
خطایابی جهادی هم جاطعون و ملاست نیست چه جا آنکه فی اطلاعی و خبری از مقامی که اطلاع  
و خبر داشتن ضرور نباشد محل طعن گردانیده شود آمدیم بر اینکه در اینجا نکالی است که نواصب  
بالله اشکال در او بخفته اند که حضرت ای خود اینجا حدیث رفع قلم را از سه شخص مکرر روایت فرموده است  
و سهویان در کتب تبعیه چنین مرویست که ان علیا کان یأمر یا قاتمه حد السرقه علی الصبی قبل ان  
یتعلم رواه محمد بن بابویه القمی فی من لایحضره الفقیه و ابن جریر خالف و روایت پیغمبر است بلکه  
عمر را اقام میشود یک مجنون مخصوصه در لکد لوب حدیثی مرد و از قول حضرت میر که صبی را اقامه  
فرمود و نیز ان صبی ناقص الاعضا خوانند شد معلوم نیست که شیعه ازین روایت چه جواب میگفتند

در روایت است  
از علما که علی را کشت  
جانی ز کمر نداشتند  
بودند از دین اسلام  
پس رسیدن خبر آن  
عباس را پس گفت  
گزارن که با او در قتل  
سیکرم ایندار ای  
قل رسول خدا صلی  
الله علیه و سلم را  
بندید که درین بود  
پس بکشید او را  
از من می اند که کرم  
اینرا برای آنکه کرم  
مذا صلی الله علیه  
و سلم فرموده است  
عزیز نگیند بعد از  
این که کرم را از  
خبر علی را در کشت  
راست گفتن این  
عباس است  
پس خاک علی را  
باید











و این ضعیفی که چون شاهد چهارم برای او اشتهاد آمد و گفت که اری و آنچه بجل الاقصی الله جل  
من سید جواب از بن طعن آنکه در حدیث ثبوت آن میشود شاید چهارم چنانچه باید  
شهادت نماید اصل حدیث نشد دفع وجه معنی دارد و تلقین شاید افتراقی محض و  
بهیئت آن میرسد است آن جبریطری و محمد بن اسماعیل بخاری در تاریخ خود و حافظ عماد  
الدین ابن اثیر و حافظ جمال الدین ابو الفرج بن جوزی و شیخ طوس الدین بن مظفر سبط ابن  
جوزی و دیگر مؤرخین ثقات نقل کرده اند که معبران شیعه امیر بصره بود و مردم بصره با  
بدو بودند و میخواستند که او را عزل کنند بروی بهیئت زمان بر بسته و چند کس از اشرافان زور  
مقرر کردند که بحضور امیر المؤمنین عمر بن الخطاب شهادت این فاحشه بر میخیزد اما سید و خبر  
بهیئت زمان در بصره شایع شد و رفته رفته بعمر رسیدیم میرسد بر بحضور خود طلبید معبر شود  
اربعه در محل حکومت بحضور صحابه که حضرت امیرم در آن مجلس بود حاضر اند و در میان اهل بصره  
دعوی نمودند که معبر بن شیعه زنا کرده است با زنی که او را ام حبیل میگفتند و شیوه دیگر  
شهادت حاضر شدند یک شس از شیوه پیش آمد و گفت که رأیه بین فخریه با بیل امیر  
عمر گفت که لا والله حتی یسیدانه یلیق فیها و لوج اللود فی الکحله پس آن شاهد گفت  
نعم انتم علی کذب باز شایه دیگر رجاست و همین قسم ادای شهادت نمود باز سوم  
و همین قسم گواهی داد چون نوبت بنیاد چهارم رسید که زنی او این همه بود اند و نیز رسید  
که نوم موافق باران خود گواهی میدی او گفت این قدر رسیدم که رأیت مجلساً و نفس حشاً  
و تنه را و رأیه است طنیه و در طبع کانیها اذا نأحار پس عمر گفت که حل رأیه کالیس فی الکحل  
قال لا درین قصه باید دید که نزد علما است ثبوت حدیث و بانه و تلقین شاید چه قسم و در قسم  
در جای که بحضور صحابه که باشد و مثل حضرت امیرم در آنجا حاضر بود اگر دایم شری و ثبات  
حد و دواستی میرفت این قدر جمع کثیره با سه چمن کار حاضر شده بودند و شیوه اندک  
و مجامع بود در سر امر ناحق و در بنیاب یاس کسی نداشتند چه طور سکوت میکردند و حدیث

[illegible]

۱۱- ابن عباس (رضی اللہ عنہ) نے فرمایا کہ جو شخص اپنے آپ کو اللہ کے رسول کے ساتھ جانتا ہے وہ اللہ کے رسول کے ساتھ ہے۔











طلاق بلا شبهه جایز است و حضرت امیر خیر مردم کوفه را منع میفرمود و از تزویج حضرت امام حسن  
بلا شبهه جایز بود و میگفت اهل الکوفه لا تزوجوا الحسن لانه مطلق للنساء و از کلام عمر علیه السلام  
منقولست هر چه معلوم میشود که مخالفات را جایز نمیدانست اما بنا بر دعاست عاقبت او منتهی  
و اگر مقصود آن زن حرست است و او مجهول بود پس اگر از آنیه حرست معلوم نمیشود در حق  
ازواج و شوهران معلوم میشود نه در حق خلفا و ملوک که بر این تنبیه و توجیه است و ادعایند که  
و ان اردتم استبدال و چه کان زوج و آنچه حدیثیست قطار او و عید نمودن بضبط مال و بیت  
المال محض بنابر تهیدیدست و تزویج همو اینست امام را بپسندید که بر این جایز چون منضم فاسد  
حالی و وقتیه باشد تعزیر نماید و بضبط مال تعزیر و حدیث است از تعزیر آنچه در طعن آورده اند که عمر علیه السلام  
بخطا نمود پس خطاست در نقل در هیچ روایت اعتراف بخطا نموده آری این تصحیح است  
که گفت کل الناس امة من عمری آخره و این از باب توضع و عظم نفس حسن ظن است که  
جامه تحقیق بسیار آبی را برای مطلب خجسته رسانده است اگر استنباط او را بتوجهات  
باطل گنم دل شکسته میشود و بار غمت با استنباط معاذ کتاب السنن می نماید لابد و انحصار افزیز  
مخو در اسباب و مسرت و قایل انما یکم که است و او دیگر از آنحضرت باشد بر تنبیه معانی  
قرآن و استنباط دقایق او و این باب کتاب السنن در حدیثیست که مردم با جتهاد و استنباط  
از قرآن که از این قصه و از قصص دیگر ادعای ثابت میشود و منتهی است که مخصوص باوست و الله اعلم  
رئیس خبری گواری میکند که در آنحضرت ایمان اکابر زنی نادان قایل و ملزم گردانند و او سکوت  
نماید چه جای آنکه او را تحسین و افزیز کند این قصه را و بطاعن او آوردن کمال بی انصافی  
است اگر بالفرض بدایه عمر را جواب دیگر میسر نمیشد پذیر خود از دست گرفته بود که میفرمودم  
زن را بجنید که من فکر سنت سنیه میسر میکنم و این بی عقل قرآن را مقابل می آر دگر پیغمبر  
قرآن را میفهمید تا این زن از دست پیغمبر بکشتن اکابر دین بمن را اقتضای میفرماید که بگوید  
از انصافیت و سخن پرور در جوهر نفوس ایشان نمائند و محض سب و عی و منظور ایشان قتل

لایق  
کرده پس  
سن این  
بودن  
او پسند  
طلاق  
زنا  
عمر  
پسند  
شاید  
زنی  
یک  
نموده



















زیر این طعن **سوم** آنکه عمر در این احوال که در دین آنچه در آن نبود یعنی نماز نداشت و اقامت  
 آن جماعت که با عزت و ادب است در حدیث شریف علیه مرویست که من احدث فی امرنا  
 فی المالین سه فیه و دکل مبعثه ضلاله و باین طعن الزام الحسنت نمی تواند شد زیرا که در جمیع  
 کتب ائمه اثنان شهرت و نو از ثابت شده است که پیغمبر در سه شب از رمضان جماعت  
 تراویح ادا فرموده و مثل دیگر فوافل از آنجا که آمده و عذر در ترک مواظبت بر آن بیان  
 نموده که آنی شیت این نفع علی که چون بعد وفات پیغمبر این عذر را ائمه عمر اجماعاً  
 نیوی نمود و فاعده استوار شدیم و کسی معتزست که چون حکم موجب نفس شرع معلول باشد  
 یعنی تدرار قلع ان علت مرتفع میشود و آنچه گویند که با عزت عمر بدعت است زیرا که  
 خود گفته است لغمت البعده بیه پس آن معنی است که مواظبت بر آن با جماعت چیزی  
 نبود است که در زمان آن سرور نبود و چیزی حاست که در وقت خلفاء راشدین و پیغمبر  
 و اجماع است ثابت شده و در زمان آن سرور نبود و آن چیزها را بدعت نمی نامند و اگر عیال  
 چه سرور بود بدعت نیست پس حدیث منقول مخصوص است با پیغمبر در شرع هیچ اصل  
 نداشته باشد و انداخته و این جماع است این پیغمبر و پیغمبر است و اندک شیعہ  
 در حدیث عید غدیر و عظیم نور و زوادی که در فضل عمر یعنی نیم ربع الاول در تحلیل فرموده  
 و محرم کردن بعضی اولاد از بعضی که دیگر این چیزها در زمان آن سرور نبود و این احداث  
 کرده اند نیم سیه چون نزد ائمه است خلفاء راشدین و پیغمبر اجماعاً بدعت است و  
 کین بعثت پس بعد از پیغمبر اختلافات که اندک است بستی سنت خلفاء راشدین  
 من حدیث و احادیث با ائمه احداث است و این استوار احداث است و دیگر بدعت  
 نیست و اندک اگر بدعت است و این حدیث است و این حدیث است و این حدیث است  
 آنکه که ان عمر رضی فی حجب را بدعت است و این حدیث است و این حدیث است  
 نیز و است گفته و بدعت است که در حدیث است و این حدیث است که اول این حدیث است

[illegible]

وہاں سے لے کر آج تک ہر لمحہ میں رہا ہے۔



و قه دیگر از اینست و مذکور بود که خود او در وطن غالب است که اکثر اشیاء هر دو فرقه در بعضی  
 اشیاء صلیب اللغه است که هر دو فرقه از شاگردان او دیده و از یک منبع فیض برداشته اند لیکن ایام  
 را در روایت این لفظ بنا بر عادت خود که تصحیف روایات و اختلاف در هر چیزیست افتاد و بعضی  
 بحکم روایت کنند و بعضی سجا و در بعضی روایات ایشان لفظ حد الحمر واقع است و بهر تقدیر  
 چون این عبارت بگوش اینست نرسیده محتاج بحجاب دادنش نیستند و اگر بنا بر تشریح است  
 جواز این نیز بقدریکه مراد حد الحمر باشد هیچ طعن متوجه نشود زیرا که چون حد حمر از روایت  
 کتاب نیست قدر معین نیست لابد در تقدیر احوال مختلفه بخاطر صحابه میسرید و عمر بن  
 قول هر کس را در زمین خودی سنجید تا آنکه جماع بر صوابید حضرت علی و عبد الرحمن بن عوف  
 واقع شد که سابق و اگر لفظ حد الحمر باشد کذب محض است زیرا که در زمان ابوبکر صدیق رضی الله عنه  
 و میراث جد اختلاف واقع شد و دو قول قرار یافت قول ابوبکر و آنکه بجای پدر است که  
 و قول زید بن ثابت آنکه او را هم شریک میراث کنند و یکی از برادران شمارند عمر را در ترجیح یکی  
 ازین دو قول تردد بود با صحابه درین مسئله مباحثه با و مناظره با سبک دوبار یکبار آخر ترجیح  
 ابوبکر در خانه ابی کعب و زید بن ثابت و دیگر که با صحابه رفت و دلائل بسیار از جانبین ذکر  
 آمد و این بر دو مات و گفت شنید مناظره را احدی نیست بر یک مدعا نیز دلیل تقریر شود و هر  
 دلیل قضیه جد است این را محل طعن گرفتن خیلی نادانی است و آخر ما مذکور شد بن ثابت نزد یک  
 او مرجع شد و زید بن ثابت او را بخانه خود برد و نهی کرد که در آن نهی جو را بر آورد و از آن جو را  
 چوبچه چار خود دیگر را برد و آب را در آن نهی بوضع جاری کرد که همه شاخها و شعبه هارید باز یک  
 شعبه سفلی از پیشین برگردان آن شعبه باز گشت و در شعبه وسطی رسید و بکعبه سفلی  
 حلیا برد و منش گشت و تنها شعبه علیا زلفت پس باین تمثیل و تصویر بن ثابت شد که آنچه از  
 جد منتقل شد بر او و از پس پسران او باز تنها سجد نمیرسد بلکه قرابت جد بحال خود داشت  
 برادران بحال خود گوی که میرا باطل نمکین ازین تمثیل بخاطر عمر بن زید بن ثابت و اگر گرفت طعن باز



آنکه مردم را از منعه الناب منع فرمود و منع اجماع را نیز بخوبی ذکر و حالا که میفرمود در زمان آن  
 مرد مبارک بود پس نسخ حکم خدا کرد و تحریم باطل افتاد و این مستحق احترام خودش  
 کتب الهیه است جای که از روایت میکنند که او میگفت متعذران کائنات علی محمد و آل  
 الله و اما انبی و پیغمبا و اب این طین آنکه الهیه است صحیح ترین کتب صحیح است و در آن  
 صحیح روایت مسلم بن الکوع و سقر بن معبد بنی و در صحیح دیگر روایت ابو هریره نیز موجود است  
 که حضرت خود متعه را حرام فرمود بعد از آنکه تاسع در حضرت داده بودند آن تحریم را مودحت  
 الی قیام القیامه در جنگ او طاس و بروایت حضرت مرقضی علی تحریم متعه از آن جناب افتد  
 بشهرت و نواتر رسید که نام اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام از روایت کرده اند و در  
 موطا و بخاری و مسلم و دیگر کتب است و اول بطریق متعدده آن روایات ثابت اند و شبهه که  
 درین روایات بعضی از شیخان پیدا کرده اند که این تحریم در غزو خیبر واقع شده بود در جنگ  
 او طاس با جلال شد پس جوابش اینست که این همه غلط فحشی خود است و الا در روایت حضرت  
 علی در صل غزو خیبر را تاریخ تحریم محرم حرم انسیه فرموده اند تاریخ تحریم منعه یکبار است مهم  
 است که تاریخ هر دو باشد این هم را بعضی محقق کرده نقل کرده اند که منی عن متعه النساء یوم خیبر  
 و اگر حضرت مرقضی درین روایت تحریم متعه را تاریخ خیبر مورخ کرده روایت میفرمود در بر این عامر  
 و الزام او چه قسم صورت مییست حالا که در وقت همین دو الزام این روایت فرمود  
 و این عامر را تاریخ متعه زجر شده نموده و گفته که آنک را جل نای پس سر که غزو خیبر را تاریخ تحریم  
 متعه گوید گویا دعوی غلطی در استلال حضرت مرقضی میکند و این غرضی است که چهل توفیق  
 او نیست و جماعه از محدثین الهیه است و آیه کرده اند از عبد الله و حسن بن محمد بن حنفیه  
 عن اسمعین امیه المؤمنین انه قال امرنی رسول الله ان اذا تخیرتم المتعه بین معلوم که تحریم  
 متعه یکبار بود و بار در زمان سرور شده بود کسی که منی رسید از آن متعنه شد و کسی را که نرسید  
 از آن از نیام چون در وقت هر روز در بعضیها این فعل شنیع شروع یافت پس

اینکه مردم را از منعه الناب منع فرمود و منع اجماع را نیز بخوبی ذکر و حالا که میفرمود در زمان آن  
 مرد مبارک بود پس نسخ حکم خدا کرد و تحریم باطل افتاد و این مستحق احترام خودش  
 کتب الهیه است جای که از روایت میکنند که او میگفت متعذران کائنات علی محمد و آل  
 الله و اما انبی و پیغمبا و اب این طین آنکه الهیه است صحیح ترین کتب صحیح است و در آن  
 صحیح روایت مسلم بن الکوع و سقر بن معبد بنی و در صحیح دیگر روایت ابو هریره نیز موجود است  
 که حضرت خود متعه را حرام فرمود بعد از آنکه تاسع در حضرت داده بودند آن تحریم را مودحت  
 الی قیام القیامه در جنگ او طاس و بروایت حضرت مرقضی علی تحریم متعه از آن جناب افتد  
 بشهرت و نواتر رسید که نام اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام از روایت کرده اند و در  
 موطا و بخاری و مسلم و دیگر کتب است و اول بطریق متعدده آن روایات ثابت اند و شبهه که  
 درین روایات بعضی از شیخان پیدا کرده اند که این تحریم در غزو خیبر واقع شده بود در جنگ  
 او طاس با جلال شد پس جوابش اینست که این همه غلط فحشی خود است و الا در روایت حضرت  
 علی در صل غزو خیبر را تاریخ تحریم محرم حرم انسیه فرموده اند تاریخ تحریم منعه یکبار است مهم  
 است که تاریخ هر دو باشد این هم را بعضی محقق کرده نقل کرده اند که منی عن متعه النساء یوم خیبر  
 و اگر حضرت مرقضی درین روایت تحریم متعه را تاریخ خیبر مورخ کرده روایت میفرمود در بر این عامر  
 و الزام او چه قسم صورت مییست حالا که در وقت همین دو الزام این روایت فرمود  
 و این عامر را تاریخ متعه زجر شده نموده و گفته که آنک را جل نای پس سر که غزو خیبر را تاریخ تحریم  
 متعه گوید گویا دعوی غلطی در استلال حضرت مرقضی میکند و این غرضی است که چهل توفیق  
 او نیست و جماعه از محدثین الهیه است و آیه کرده اند از عبد الله و حسن بن محمد بن حنفیه  
 عن اسمعین امیه المؤمنین انه قال امرنی رسول الله ان اذا تخیرتم المتعه بین معلوم که تحریم  
 متعه یکبار بود و بار در زمان سرور شده بود کسی که منی رسید از آن متعنه شد و کسی را که نرسید  
 از آن از نیام چون در وقت هر روز در بعضیها این فعل شنیع شروع یافت پس











فمن منع بالعمرة الى الحج و بر من منع به و واجب ساخته نه بر من و پس صریح معلوم شد  
که در منع نقصانی هست که منجر به بدی میشود زیرا که باستقرار و شریعت با قطع معلوم  
است که در حج بدی واجب نمیشود و در حجیه قصور و معذرات منع و قرآن هم جایز است و از حدیث  
اختیار فرمودن انحضرت افزا در بر منع و قرآن صریح دلیل فضیلت افراد است زیرا که انحضرت  
در حج الاولاد حج فرموده و در عرفة القضاء عمره جعزانه افزا عمره نمود و با وجود فرصت یافتن در عمره  
جعزانه حج نکند و بعد نیمة منوره رجوع فرمود و از راه عقل نیز فضیلت افراد هر یک از حج عمره معلوم  
که احرام هر یک بر یک برادر است چون جدا جدا باشند تضاعف سنات حاصل خواهد شد چنان  
در استجاب صورت بر آن نماز و رفتن مسجد بر آن نماز ذکر کرده اند و آنچه عمره را از آن نهی کرده و  
از آن حجیر ننموده متعه الحج بمعنی دیگر است یعنی فسخ حج سبوعمره و طرح از احرام حج بافعال عمره  
بجهد و بر همین است اجماع امت که این متعه الحج بلا عذر حرام است و جایز نیست را انحضرت  
این فسخ از اصحاب حج و بنا بر مصلحتی گناینده بود و آن مصلحت دفع رسم جاهلیت بود که عمره  
در شهر حج از آن حج مجزیه میداشتند و میگفتند که از اعفا الاثر ویرالد بر فسخ الصفر طلت العمرة  
لکن عمره لکن این فسخ مخصوص بود به آن زمان دیگر از اجایز نیست که فسخ نکند بغير عذر و این  
تخصیص روایت ابو ذر و دیگر صحابه ثابت است اخرج مسلم عن ابی ذر انه قال كانت المتعة  
فی الحج لاصحاب محمد خاصة و اخرج النسائی عن جابر بن بلال قال قلت یا رسول الله  
فسخ الحج لنا خاصة ام للناس عامة فقال بل لنا خاصة قال النوء فی شرح مسلم  
الما زری اختلف فی المتعة التي نهی عنها عمر فی الحج فقيل فسخ الحج الى العمرة وقال القاضي  
عياض ظاهر حدیث جابر و عمران بن حصین و ابی هريرة ان المتعة التي اختلف فيها انما  
فی فسخ الحج الى العمرة قال و لهذا كان عمر يضرب الناس علیها و لا یضربهم علی مجرد انتم  
ای العمرة فی شبهة الحج و آنچه از عمر رضه نقل کرده اند که نهی کرده اند و اینها معنیش اینست  
است که نهی من در دلها شمایا تاثیر بسیار دارد زیرا که خلاف فقه و در امور و نشانه

شدن از احرام  
بدون قصد  
۱۲۰۴

در حج اولاد  
احرام قبل اتمام  
افعال الاولاد ۱۲

در استجاب

تکلیف کفایت

یا رسول الله

بجایز است فسخ

یا رسول الله

بجایز است فسخ

یا رسول الله

بجایز است فسخ

یا رسول الله

بجایز است فسخ

این فسخ از اصحاب حج و بنا بر مصلحتی گناینده بود و آن مصلحت دفع رسم جاهلیت بود که عمره در شهر حج از آن حج مجزیه میداشتند و میگفتند که از اعفا الاثر ویرالد بر فسخ الصفر طلت العمرة لکن عمره لکن این فسخ مخصوص بود به آن زمان دیگر از اجایز نیست که فسخ نکند بغير عذر و این تخصیص روایت ابو ذر و دیگر صحابه ثابت است اخرج مسلم عن ابی ذر انه قال كانت المتعة فی الحج لاصحاب محمد خاصة و اخرج النسائی عن جابر بن بلال قال قلت یا رسول الله فسخ الحج لنا خاصة ام للناس عامة فقال بل لنا خاصة قال النوء فی شرح مسلم الما زری اختلف فی المتعة التي نهی عنها عمر فی الحج فقيل فسخ الحج الى العمرة وقال القاضي عياض ظاهر حدیث جابر و عمران بن حصین و ابی هريرة ان المتعة التي اختلف فيها انما فی فسخ الحج الى العمرة قال و لهذا كان عمر يضرب الناس علیها و لا یضربهم علی مجرد انتم ای العمرة فی شبهة الحج و آنچه از عمر رضه نقل کرده اند که نهی کرده اند و اینها معنیش اینست است که نهی من در دلها شمایا تاثیر بسیار دارد زیرا که خلاف فقه و در امور و نشانه

این فسخ از اصحاب حج و بنا بر مصلحتی گناینده بود و آن مصلحت دفع رسم جاهلیت بود که عمره در شهر حج از آن حج مجزیه میداشتند و میگفتند که از اعفا الاثر ویرالد بر فسخ الصفر طلت العمرة لکن عمره لکن این فسخ مخصوص بود به آن زمان دیگر از اجایز نیست که فسخ نکند بغير عذر و این تخصیص روایت ابو ذر و دیگر صحابه ثابت است اخرج مسلم عن ابی ذر انه قال كانت المتعة فی الحج لاصحاب محمد خاصة و اخرج النسائی عن جابر بن بلال قال قلت یا رسول الله فسخ الحج لنا خاصة ام للناس عامة فقال بل لنا خاصة قال النوء فی شرح مسلم الما زری اختلف فی المتعة التي نهی عنها عمر فی الحج فقيل فسخ الحج الى العمرة وقال القاضي عياض ظاهر حدیث جابر و عمران بن حصین و ابی هريرة ان المتعة التي اختلف فيها انما فی فسخ الحج الى العمرة قال و لهذا كان عمر يضرب الناس علیها و لا یضربهم علی مجرد انتم ای العمرة فی شبهة الحج و آنچه از عمر رضه نقل کرده اند که نهی کرده اند و اینها معنیش اینست است که نهی من در دلها شمایا تاثیر بسیار دارد زیرا که خلاف فقه و در امور و نشانه

این فسخ از اصحاب حج و بنا بر مصلحتی گناینده بود و آن مصلحت دفع رسم جاهلیت بود که عمره در شهر حج از آن حج مجزیه میداشتند و میگفتند که از اعفا الاثر ویرالد بر فسخ الصفر طلت العمرة لکن عمره لکن این فسخ مخصوص بود به آن زمان دیگر از اجایز نیست که فسخ نکند بغير عذر و این تخصیص روایت ابو ذر و دیگر صحابه ثابت است اخرج مسلم عن ابی ذر انه قال كانت المتعة فی الحج لاصحاب محمد خاصة و اخرج النسائی عن جابر بن بلال قال قلت یا رسول الله فسخ الحج لنا خاصة ام للناس عامة فقال بل لنا خاصة قال النوء فی شرح مسلم الما زری اختلف فی المتعة التي نهی عنها عمر فی الحج فقيل فسخ الحج الى العمرة وقال القاضي عياض ظاهر حدیث جابر و عمران بن حصین و ابی هريرة ان المتعة التي اختلف فيها انما فی فسخ الحج الى العمرة قال و لهذا كان عمر يضرب الناس علیها و لا یضربهم علی مجرد انتم ای العمرة فی شبهة الحج و آنچه از عمر رضه نقل کرده اند که نهی کرده اند و اینها معنیش اینست است که نهی من در دلها شمایا تاثیر بسیار دارد زیرا که خلاف فقه و در امور و نشانه











موجود است اما بعد فانی بپیشکشانی که در این کتاب و جملات شکاری بطنانی و علم کن فی این اصل اولی  
منک فی نفسی لمواسانی و موازینی اداء الامانه الی درین عبارت تا ملایم کرد و مرتبه حسن نظر خسته  
امیر روحی آن رسویه باید فهمید فلما رایت الزمان علی ابن عمک قد کلب العبد قد حریب و امانه  
الناس قد خربت و بذه الامه قد فتکت و شغرت قلبت لاین عکس طهر المحج ففارقت مع الفارق  
و خذلت مع الخاذلین خسته مع الخائنین فلما ابن عمک و سیت و لا الامانه ادبت و کان لم  
یکن البتد ترید جهاد و کان لم تکن علی بنیة من ربک و کانک تکیه بذه الامه عن دنیا جم و تنو  
عزیم عن فیهم فلما ملکک الشده فی خیانه الامه سرعت الذکر و عاجلت الوثبه و خبطت  
ما قدرت علیه من اموالهم المصنونه لادلهم و ایتایهم خطاف الذنب الازل و هیة المنزعه  
الکثیره فخلعت الی الحجاز رجب الصده تحمله غیرتاً ثم من اخذه کانک لا ابالک امرت الی ملک  
ترانک من سبک و امکن سبحان الله و ما تو من بالبعد او ما تخاف من نقاش الحیا  
ایها المعد و ممن کان عندنا من ذو الالباب کیف لتیغ طعاما و شرابا و انت  
تعلم انک تاكل خبزا و تشرب حراماً و تبتاع الامارات و تنجو الناس من اموال الیامی و یساکیر  
و المؤمنین المجابین الذین افاد الله علیهم بذه الاموال و احضر لهم هذه البسلا  
فاتق الله و ارد الی سولاء القوم اموالهم فانک ان لم تفعل فاکفین الله  
منک لا غدر دن الی الله فیک ولا ضرر لک بسیفی الذی ما ضربت به احد  
لا دخل النادر من اموالهم مضمون این ماده نامل باید کرد و خیانت و خیانت آن عامل رسویه  
باید دریافت که هرگز این بد در خیانت و خیانت بنحاله اعمال عثمان از کسی منقول نشده  
خصوصاً ماخو رسته و اگر بخین از طبقه و نیز از اعمال حضرت امیر سندی جبار و عبدی بود  
که او هم خیلی غایب و دزد و برادر و بعد از ظهور خیانت او حضرت امیر باو نیز تهدید نامه رستم فرموده  
ان بندگانم نیز از شما پیر کتب حضرت امیر است در هیچ البلاغه و دیگر کتب انامیه که مکتوب  
عبارت ارشاد و اشارت نیست اما بعد فضلاح ابیک عرسه فی منک و طشت انک تتبع

[illegible]







حارث بود و هم در کجای غلام حارث ان پسر را در صغر سن بعد از حارث لقب میکرد و آنکه کثر  
السن میویشا شد و انار نجابت و بلاغت و خوش نفسی و سراسنی او زبان زد خلق گشت  
خزیری کی فطنت او شهره افاق گردید روزی عمر بن العاص که یکی از بزرگان قریش و دایه  
ایشان بود گفت که لو کان هذا الغلام من قریش لسا بق العرب عبدا و ابوسفیان این را  
شنید و گفت و الله انی لاعرف من وضعه فی بطن امه حضرت امیر هم در ان مقام حاضر بود و پرسید  
من هو یا ابوسفیان فقال ابوسفیان ان اطفالا مهلا یا باسفیانا فقال ابوسفیان اما و الله لو لا ان  
نخصن برانی یا علی من الاغداد لاطهره صخری حرب و لم تکن المقالة عن زیاد و قطالت مجامعی  
و نرکی فیهم الف و زیاد هم این قصه را شنیده بود و از فرط حیا بی پیش مردم میگفت که من در اصل  
نطفه ابوسفیان از انسل و نیش ام چون امیر المومنین و او را فارس ساخت و در ضبط بلاد و اصلاح  
از وی نزد و ما یان تدبیرات نیک ظهور پیدا مینمود و بنیان مکاتبه و مصلحه شروع کرد و دوستی  
او را بطمع استلحاق بدست خود رفیق سازد و از رقعات امیر جدا کند که جلد شدن انقبس و از جوین  
صاحب محبت از صریح غنیمت است و او را و عده هم داد که اگر کسی آن بی تر از او در خواست  
و از لولا ابوسفیان از دم چاه نطفه ابوسفیانی در نجابت و شهنشانت و فطانت و در پرشاه صدر  
این دعوای از وی چون حضرت امیر برین مکاتبات و مراسلات بنها و قوف یافت و زیاده نامه نوشت که  
عبارتش اینست **عزیز من** مویکتب الیک بتل ابک و یقل عنک اطاف حذره فانما یوشیطان یا الم  
من بین یدیه و من خلفه و عن مینه و عن شماله یقتح غلظه و **عزیز من** حذر و حذر و قد کان  
من ابی سفیان فی زمن عمر بن الخطاب غلظه من حدیث النفس و تره من نزعات الشیطان  
لا یتب بها نسب الایستی بها میراث و المنطق بها کالو اخل المدرع و النوط الذی یجب  
این نامه را ندانید و خواند گفت و رب العبه شهید ابی الحسن **یا ابی سفیان** ما بنهم از راه  
احمال حیا می بود تا وقت شهادت حضرت امیر هر حال ظاهر داری میکرد و در کفرافه انجناب بی  
پرده نمی نمود چون بعد از شهادت حضرت امیر سعید نام و لانا الحسن المحببتی تفویض امر ملک

[illegible]







چون این نامه ناپاک که صاحب از اقای تعالی عدل خود چنان زیاده ازین چه گویم بحضرت امام  
 رسید بحسب از نزد معویه ملفوف کرده فرستاد و رقم فرمود که قصه چنین است و من زیاده  
 را چنین نوشته بودم و او در جواب من این نامه نوشته است بحد رسیدن این نامه معویه را  
 و بدست خود برای زیاد نوشت من معویه بن ابی سفیان الی زیاد اما بعد فان احسن من  
 الی کتابک الیه جواب کتابه الیک ثم این شرح فضیلت انک من این را بمن ابی  
 سفیان رای من سینه اما انک من ابی سفیان فحلم و عزم و اما الذی من سینه فکما لکن  
 را سینه شهادت من ذلک کتابک الی احسن شیم اما و تعرض له بالفسق و لعمر است  
 اولی بالفسق من احسن و لا بولک او کنت تنسب الی عبد اولی بالفسق من سینه انکان احسن  
 بدراسه ارفعا مما انت فان ذلک لم یضیع اما تشویه فباشع فی شفعه عن فک  
 الی هو اولی بمنک فاذا انک کتابی بذل فخل مانی یکر سعید بن شرح و ابن له داره و لا تعرض  
 له و اردد علیه و عیاله فک کتبت الی احسن ان خیر صاحبه بذلک فان شایا اقام  
 عنده و ان شایع الی بلده فلیس لک علیه سلطان بید و ان و اما کتابک الی  
 احسن باسمه و لا تنسبه الی ایبل الی امه فان احسن و لیک من لایر من بالرجوع  
 افا تصغر اباه و هو صبی بن ابی طالب ام الی امه و کتبه و سه فاطمه بنت  
 الرسول فملک فخر له ان کنت تعقل و اسلام بالجملة شرارت و بد ذاتی ابن زیاد و اولادنا  
 و خصوصاً عبید الله قاتل حضرت امام حسین رضی الله عنه در حق کافه مسلمین و ما در حق نمائند  
 حضرت امیر خصوصاً بجد است که زبان اقلام از تقریر بیان ان تن بجر در داده و مسلم  
 مشکل نزد شیعه نیست که ابن زیاد و ولد الزنا بود و ولد الزنا نزد امامیه بحس العیر  
 است و با وصف این حضرت اسرار بر مردم فارس و شکر مسلمانان امیر فرمود  
 و در اوقت امامت نماز پنجاه و جمعه و عیدین بر ذمه امیر مسیوس من لد الزنا  
 پیش میرفت و نمازهای خلق الله را تهاه میکرد و این سلسله نزد امامیه صحیح است  
 السلام

این کتاب است که از اقای تعالی عدل خود چنان زیاده ازین چه گویم بحضرت امام رسید بحسب از نزد معویه ملفوف کرده فرستاد و رقم فرمود که قصه چنین است و من زیاده را چنین نوشته بودم و او در جواب من این نامه نوشته است بحد رسیدن این نامه معویه را و بدست خود برای زیاد نوشت من معویه بن ابی سفیان الی زیاد اما بعد فان احسن من الی کتابک الیه جواب کتابه الیک ثم این شرح فضیلت انک من این را بمن ابی سفیان رای من سینه اما انک من ابی سفیان فحلم و عزم و اما الذی من سینه فکما لکن را سینه شهادت من ذلک کتابک الی احسن شیم اما و تعرض له بالفسق و لعمر است اولی بالفسق من احسن و لا بولک او کنت تنسب الی عبد اولی بالفسق من سینه انکان احسن بدراسه ارفعا مما انت فان ذلک لم یضیع اما تشویه فباشع فی شفعه عن فک الی هو اولی بمنک فاذا انک کتابی بذل فخل مانی یکر سعید بن شرح و ابن له داره و لا تعرض له و اردد علیه و عیاله فک کتبت الی احسن ان خیر صاحبه بذلک فان شایا اقام عنده و ان شایع الی بلده فلیس لک علیه سلطان بید و ان و اما کتابک الی احسن باسمه و لا تنسبه الی ایبل الی امه فان احسن و لیک من لایر من بالرجوع افا تصغر اباه و هو صبی بن ابی طالب ام الی امه و کتبه و سه فاطمه بنت الرسول فملک فخر له ان کنت تعقل و اسلام بالجملة شرارت و بد ذاتی ابن زیاد و اولادنا و خصوصاً عبید الله قاتل حضرت امام حسین رضی الله عنه در حق کافه مسلمین و ما در حق نمائند حضرت امیر خصوصاً بجد است که زبان اقلام از تقریر بیان ان تن بجر در داده و مسلم مشکل نزد شیعه نیست که ابن زیاد و ولد الزنا بود و ولد الزنا نزد امامیه بحس العیر است و با وصف این حضرت اسرار بر مردم فارس و شکر مسلمانان امیر فرمود و در اوقت امامت نماز پنجاه و جمعه و عیدین بر ذمه امیر مسیوس من لد الزنا پیش میرفت و نمازهای خلق الله را تهاه میکرد و این سلسله نزد امامیه صحیح است السلام

این کتاب است که از اقای تعالی عدل خود چنان زیاده ازین چه گویم بحضرت امام رسید بحسب از نزد معویه ملفوف کرده فرستاد و رقم فرمود که قصه چنین است و من زیاده را چنین نوشته بودم و او در جواب من این نامه نوشته است بحد رسیدن این نامه معویه را و بدست خود برای زیاد نوشت من معویه بن ابی سفیان الی زیاد اما بعد فان احسن من الی کتابک الیه جواب کتابه الیک ثم این شرح فضیلت انک من این را بمن ابی سفیان رای من سینه اما انک من ابی سفیان فحلم و عزم و اما الذی من سینه فکما لکن را سینه شهادت من ذلک کتابک الی احسن شیم اما و تعرض له بالفسق و لعمر است اولی بالفسق من احسن و لا بولک او کنت تنسب الی عبد اولی بالفسق من سینه انکان احسن بدراسه ارفعا مما انت فان ذلک لم یضیع اما تشویه فباشع فی شفعه عن فک الی هو اولی بمنک فاذا انک کتابی بذل فخل مانی یکر سعید بن شرح و ابن له داره و لا تعرض له و اردد علیه و عیاله فک کتبت الی احسن ان خیر صاحبه بذلک فان شایا اقام عنده و ان شایع الی بلده فلیس لک علیه سلطان بید و ان و اما کتابک الی احسن باسمه و لا تنسبه الی ایبل الی امه فان احسن و لیک من لایر من بالرجوع افا تصغر اباه و هو صبی بن ابی طالب ام الی امه و کتبه و سه فاطمه بنت الرسول فملک فخر له ان کنت تعقل و اسلام بالجملة شرارت و بد ذاتی ابن زیاد و اولادنا و خصوصاً عبید الله قاتل حضرت امام حسین رضی الله عنه در حق کافه مسلمین و ما در حق نمائند حضرت امیر خصوصاً بجد است که زبان اقلام از تقریر بیان ان تن بجر در داده و مسلم مشکل نزد شیعه نیست که ابن زیاد و ولد الزنا بود و ولد الزنا نزد امامیه بحس العیر است و با وصف این حضرت اسرار بر مردم فارس و شکر مسلمانان امیر فرمود و در اوقت امامت نماز پنجاه و جمعه و عیدین بر ذمه امیر مسیوس من لد الزنا پیش میرفت و نمازهای خلق الله را تهاه میکرد و این سلسله نزد امامیه صحیح است السلام







و تا دریا و سراسر گشتی نمود و عجب است که در آن سرگوشی که قیمت لطفه که بود شفاعت این گنجه  
 کرده باشد و پذیرایم شده باشد و دیگری بر آن مطلع نشد و نیز ثابت شد است که حکم در خمر خور  
 از اتفاق و ساد نوید کرده بود و چنانچه من بعد از و چندی بوقوع نیامد و معیند ابر و فوت شده بود  
 و قوای او تساقط گشته خوف فتنه او نموده بود پس در آوردن او در مدینه در بحال است و اقبال نظر  
 به جنبیه که زوال فوت که در شکل باشد خواهد بود و صلاح محل طعن نیست **طعن سید و هم** اما اگر  
 بیت و قارب خود را مالهای قطیع بخشش فرمود و سرافت از حد گذشت و بیت المال الحرام  
 کرد چون حکم بن ابی العاص بن عبدیه او را یک لکبه درم با بخشید و پس او را که حارث بن حکم بود  
 محصول باورهای مدینه و مشور کنج و سندیات ایجاد نمایند و مروان را خمس افریقیه داد و عیسی  
 بن خالد بن اسید بن ابی العاص بن اسید را چون از که نزد او آمد سه لکبه درم انعام فرمود  
 یک دختر خود را داد و دانه مروارید دار که قیمت آنها از حساب تجار و جوهریان در گذشت بود  
 دختر دیگر اسمی از زر مرصع به یا قوت و جوهر کران قیمت بخشید و اکثر بیت المال از تقسیم  
 عمارات و باغات و اراضی و مزارع خود صرف نمود و عبد الله بن الارقم و معقیب و سبی این  
 حالت را دیده از خدمت دار و عکلی بیت المال که از عید عمر بن الخطاب با ایشان تعلق داشت  
 استحقاق نمود و گذشتند ناچار شده ان خدمت بزرید بن ثابت ضعیف نمود و در زمی ایجاد  
 تقسیم بیت المال بقیه که باقی بود و از این بزرید بن ثابت بخشید آن بقیه زیاده از لکبه درم بود  
 و طایفه است که مبدی و سرف در مال خود مطعون و ملام شرع است چه جای آنکه در مال  
 سیدان تقسیم کارها کند و ائلاف حقوق نماید **جواب** این اتفاق کثیر از  
 بیت المال قرار دادن و محل طعن گرفتن افزا و بهیمان صریح است مالدار است و ثروت  
 عثمان در قبل از خلافت خصوصاً در آخر عمر خلافت عمر بن که فتنه بسیار از هر طرف  
 میرسد قیمت میشد تمام صحابه صاحبان ثروت و دولت شده بودند چنانچه بعضی  
 فقر و مپا جبرین را که در زمان اسیر و رنجان شنبیه محتاج بودند و شنبیه تا و شاد و خندان

عنه  
 علی بن العاص  
 قال قتاد بن  
 مع رسول  
 ان عبد الله بن  
 عیسی  
 سید و هم  
 لاریطه و جوهر  
 علی بن عیسی  
 انجو و دران  
 صدق البیوم  
 لا ارجو ان  
 انفا و سنی  
 رواه ابن  
 صدقه و علی  
 متبع و بعضی  
 رایت و کثیر  
 در  
 در بخار



برآمد و حضرت امیر انیز و سعت و فراخی تمام بود و عمارت و باغات و مزارع و مزارع بسیار  
 بودند عثمان چون از سابق تم غنی بود و تجارت او عمده در بوقت خیلی مال داشته بود و این خرج و بده  
 او محض بر قبیلۀ خودش نبود در راه خدا و عمارت برده با و دیگر وجه خیرات و تبرعات صرف  
 میکرد چنانچه هر جمعه یک بجه از او میکرد و بر سر فرقه مهاجرین انصار را ضیافت میداد و طعامها  
 سکافته بنیت مجموعی بخواران شب چنانچه حسن بکتر گفته است که شهادت سنا عثمان بنیاد  
 یا ایها الناس عندوا علی اعطیا کم فی غن و فیاخذ و منها و افره یا ایها الناس عندوا علی انکم  
 فی غن و فیاخذ و منها و فی غنی حتی و الله لفرقه سمعه اذ مای یقول علی کسوتکم فیاخذون المحلل غن  
 علی السمن العسل قال الحسن الرضا داره و خیر کثیر و اه ابو عمر فی الاستیعاب التفات  
 او را در تواریخ باید دید و سخاوت و جود او را اندکی باید فهمید شرح کس جود و اتفاق فی سبیل  
 الله را اسراف گفته لاسر ف فی اخیر حدیث صحیح است و ظاهر است که چون اتفاق بر قارب  
 و خوشاوندان و دانه صبر مضاعف میشود چنانچه در حدیث صحیح است که صدقه بر یکدیگر تنها  
 صدقه است بر قارب و خیر است هم صدقه و هم صله و در قرآن مجید نیز قارب بر یکدیگر صدقه است  
 مقدم ساخته اند قوله تعالی و اتی المال علی وجه ذوی القربی و الینامی المساکین و ابن السبیل و اما  
 احمد از سالم بن ابی جعفر روایت کرده است که عثمان جماعه را از صحاب سول منجمله آنها عمار بن  
 یاسر هم بودند و خود طلبید و گفت پیش شما سوال میکنم باید که است گوید قسم میخورم شما را بخدا ایا  
 میدانید که پیغمبر صلعم در بخشش و عطایا و ریش را برادر یک مردم ترجیح میداد و باین تنی ما شرم  
 بر دیگر و ریش تمام جماعت صحابه سکوت کردند پس عثمان بن گفت اگر بدست من کلید یا حاجت نیست  
 البته من نمی آید بطلبش از اینها بیرون نماند همه در بهشت و غلظتند لیکن این همه تفات  
 را از بیت المال فهمیدن محض تعصب و عناد است خود عثمان را چون از این باب پرسیدند و  
 جواب گفت که مال من پیش از خلافت معلوم دارید و بدل اتفاق من نیست باین پس این را  
 بجا و مظهره ای دور از عدالت و تقوی هر چه این بنمایند آیدیم بر شرح این قصه تا که نکوشد باید و نیست



که در بن نعل سراسر غلط و خطا راه یافته است قصه دیگر است و اینها دیگر دایه میکنند صلا ذکر  
بیت المال در روایت پنج قصه نبوده آنچه مرویست نیست که عثمان پس خود را با دختر حارث بن حکام  
کرد و او را از نعل مال خود یک لک در مبرم سپاختی فرستاد و دختر خود را که مردمان بود با مردمان  
بن حکام کج کرد و در بهر نیز او نیز یک لک در داد و اینها از نعل مال خودش بودند از بیت المال  
و این دوان صله رحم است که در زمان عالم و خاص محمود است و عند الله و عند الناس بخوبی  
و نیکو میشود است قصه بخشیدن خمس از بقیه مروان نیز غلط محض است اصل قصه نیست که  
عثمان بن عبد الله بن سعد بن ابی سرح را یک لکپس از لشکر سوار و پیاده همراه داده بر افتح  
مغرب زمین فرستاد و چون متصل شهر افتح شد که بای تخت مغرب است جنگ افتح شد مسلمانان  
بعد از کشتن و کوشش بسیار فتح یافتند و غنائم بسیار بدست آوردند عبد الله بن سعد بن  
ابی سرح خمس آن غنائم که از نفوذ بقدر پنج لکپس انشرفه رایج الوقت آن دیار بودند بر آورده  
نزد حلیفه وقت فرستاد و آنچه بابت خمس از قسم لباس و مویشی و اثاث و متعه دیگر باقی  
بود بسبب بعد مسافت که از دیار اختلافه یعنی مدینه منوره چند مایه راه بود بار برداری  
آن خرج بسیار بخوش است و معینا سیفقت عظیم داشت انچه بدست مردان بیک لکپس در وقت  
و از مردان اکثران مبلغ وصول کرده نیز بدین فرستاد قدری از قیمت آن اسباب بر فومنه  
مردان باقی بود که در بعضی وصول نیامده و مردان درین زمان نفوذ خمس را گرفته بدین سه روانه  
شد و با عبد الله قرار کرد که من بقیه قیمت این اسباب را نیز در مدینه مخصوص خلیفه خود بفرستد  
و در مدینه منوره بسبب صعبت این جنگ و بعد مسافت آن دیار و هتاد پر خاش و آفتاب  
طرق و شوارع جمیع مسکن در تنگ و تنگ بود و هر یک را برادر می یابید  
یا شوهر می یابید و دیگر قریب دین جنگ بود و از حال آنها اطلاعی نه بجمعی شنیدند که غنیمت پر نور  
است و جنگ بسیار سخت و مردم بسیار شهید شده اند هر چه را جواس بر گنده و در لیا  
بال کوبیده عجب در ارامی داشتند که بایستگاه مردان باین مبلغ خطیه در مدینه منوره رسید







سک درم انعام فرمود و نیز غلط است از روی توایح معتبر ثابت که ای سلیم او را این  
المال فرض داد و بزمه او نوشت تا بازستاند خیا شجیه خود عثمان این امر را در جواب اهل صفی  
که محاصر اش کرده بودند گفته است و خبر عبد الله مذکور آن سلیم را در بیت المال رسانید و آنچه گفته  
که حارث بن حکم بازارهای مدینه و کینج منده و یات داد که عشورا آنها را گرفته تصرف در برده باشد  
نیز غلط است صحیح نیست که حارث بطریق محتبان از روغه امویان را کرده بود از نرخ خبر را  
و دغا و خیانت و غش و ظلم تعدی و افسندن ندید و یکایک معاریف و منجات را تعدیل و تعویم  
ناید و سه روز با خجسته قیام نموده بود که اهل شهر شکایت او آوردند و گفتند که نماز خسته با خمر را برای  
شتران و خریدار و دیگر بویاریان را خریدن او شتران هم از دانه مانند عثمان عاقل است او را عاقل  
فرمود و تو خنوده اهل شهر را ندی داد و در بچه حبس بعمان عاقل میکرد بلکه عین انصاف است که با وجود  
قرابت قریبه او بحد و سماع شکایت عزلش فرمود و در وجه استعفاء این ارقم و دقیق و وزیر  
و کبزی دخل کرده اند صحیح نیست که این مرد و بجهت آسودن عزیز از قیام حق بخجسته سخت طلب استعفا  
نمودن و عثمان بعد از استعفاء ایشان بنی خطبه بر خواند که ایها الناس ان عبد الله ابن ارقم لم یزل یلو  
خرانکم منذ من ان یکرم علی الیوم و انه قد کرم عنقه و قد ولینا علیک من ثلث و آنچه از عمارات  
ما باغات و مزارع عثمان را نسبت کرده اند که از بیت المال بود و نیز دروغ و فقر است حقیقت الامر  
که عثمان را نه در باب کثرت مال علمی داده بودند که هیچکس را بعد از وی این معنی نیست که او به جلال الحال  
عزت بی تعب و مشقت از قدر مال اکسب نماید و همیشه در فضیلت خدا بوجه خیرات و برات فقر  
میفرمود و صدق نعم المال الصالح للرجل الصالح و شید پیش از خلافت هم طرق کسب مال و بسیار بود  
در انوار و نجابت تقصیر نمید و بعد از خلافت تیر و دیگر بخاطرش سپید که به جاز من حیوات می یافتیم  
سواد عراق و هم در حجاز در آن صیفه میبخت و جماعه از خلیان و موالی خاص و در باب مال  
زراعت در نجارگاه سپید شت تا آن بفره اممو رساند و از محصول آن قوت خود نمایند و در شانده  
و تجارت میوه دارد و کند آن بار و اجزای آنها را مشغول شوند تا آنکه زمین عرب با وجهت تطویر و



کرد است در زمان رقابت نشان او حکم زمین بازندان و کشمیر و کون گرفتار بود که هر چارشنبه  
 جاری و اسباب است و آن و شجره میوه دار همی و زراعت گوناگون موجود و نیز بسبب آبادی  
 و بودن غلمان موالی و در صحراهای او دیده و بیشه ها قطع طریق و عیاری و در دی همه موقوف شد و  
 و ضرر سیاه در نه مثل شیر و پلنگ و گرگ در تیر قریب بعد مرسیده و جای منزل مسافران و یافتن  
 علف و از قوت پیله گشته باین اسباب مسافران و تجارت با امنیت خاطر تردد می نمودند و نقل و مصلحت  
 و تحالف بلدان و اقالیم مختلفه بسبب این اسباب و ازین پر و معنى یعنی حصول امن و رقابت و آبادی  
 و زراعت که در عهد سعادت میبود و بوقوع آفنده و نسبت بلاد عرب از خوارق عادات و عجایب و احوال  
 میبود در حدیث شریف خبر داده اند لا یقوم الساعة حتى تقوم ارض العرب و جواهر انهار و نیز عدی بن عامر  
 طائی را فرمودند که این طالت بک حیوة لترین الظعینة تسافر من حیره النعمان الى الکعبة لا یخاف احد  
 الا الله و از و فخران و کثرت مال و ثروت و تکلفات مردم در زمان عثمان و نیز در احوال و  
 بسیار خبر فرموده اند و بحال خوشی و نشاط است از آن ذکر نموده و چون عثمان را با و س این تدبیر  
 نیک شد اکثر صحابه بکار این روش را پسندیده و خستیار آن نمودند از آن جمله حضرت امیر مومنان  
 علی بن ابی طالب و فدک و زید و دیگر فرقه و طلحه و زبیر و جابر و ان نواح و زبیر و جابر و ان نواح و زبیر و جابر و ان نواح  
 شروع کردند و علی بن ابی طالب و دیگر فرقه در زمین مجاز خاصه در حوالی مدینه منوره یعنی آبادانی و نمو  
 بهر سید که چند سال دیگر فرمان عثمان در ازنی شد زمین مجاز رشک گلگشت بصلای شبه از آن  
 که از نگاه برات میشد و چون حیاه و اموات و تعمیر اراضی غیر ملوک که مال خود و کس را باذن امام جابر است  
 خود امام را بهر احوال بنیاد و محصور و ارجح احلال ندانند و متصرف نشود در روایات صحیح و ائمه  
 و در تاریخ مسطور و ذکر که حیاه و اموات و تعمیر اراضی و احداث باغات و حفر بار و اجزاء انهار و  
 از حال خالص خود میکرد و بکمال احوال و مداخل او هر روز در رضاعت و از یاد بود و گذارم بکمال  
 بل مدینه در زمان او بود که زراعت نیک و دماغ غنی نشاند و قصه دادن مال باقی از بیت المال نیز  
 ثابت نیز بکسب و مصلحت صرف بالکذب است و روایت صحیح نیست که عثمان را بکمال خود و بکمال مال



درستحقین پس بقدر نیاز دردم بانی ماند و مستحسان محام شدند و بدین ثابت حواله نمود که موافق  
صد و ابد بخود در مصالح مسکین خیر نماید چنانچه بدین ثابت ان مبلغ را برتریم و اصلاح عمارت  
مسجد نبوی علی صاحبہ الصلوٰۃ و التسلیمات حضرت خود میکند و اگره الحی الطبری مغیر من الم  
استغنی فی جمیع القصور للتقدمه غرض که این گروه بسبب وطنی که از نذر جالظ عثمان و اولاد  
مال بجایا با قارب خود و دیگر مسلمانان یا تعمیر مسجد رسول الله و دیگر مواضع متبرک میشوند و بهر  
زین در بیت المال اکتاف حقوق مردم حل میکنند این سبع و ظن را و این امانی را علانی نسبت و این  
ایشان بدانند که چون فتنه ایجاد شدی در میان شهر دلی سر آمدند و موال معتبر مردم را تصرف  
کردند و گاه در بازار می بایستند و صاحب طلائی و عمارات منقش و بارش و رباطات را که لوگو  
امراء ان شهر ساخته بودند میدیدند بی اختیار کلمات حسرت و فوس از زبان شان می بارید  
بعضی اچیر و گریان می نمودند و شهر ازین بابت پرسیدند و جواب گفتند که فسوس و حسرت ما  
ازینست که اینهمه مال شاه را چه قسم ضایع کردند اگر کاش این موال را ذخیره کرده می گذشتند بکارشاهی  
**طعن چهارم** آنکه عثمان در خلافت خود عزل کرد جمعی از صحابه را مثل ابوموسی اشعری از انصار و بجا  
او عبد الله بن عامر بن کریمه منصوب ساخت و عمر بن العاص را از انصار و بجای او عبد الله بن جعد  
بن ابی سرحه را فرستاد و او مردی بود که در زمان آنجناب متدشده بود با مشرکین لایق گردیده و او  
خون او را بهای فرموده در روز فتح مکة آنکه عثمان او را بحضور آنحضرت او را و بجد تمام عفو فرمود  
و بیعت اسلام نمود و عمار بن ابی اسرار از کوفه و مغیره بن شعبه را نیز از کوفه عبد الله بن مسعود را از  
قضاء کوفه و داروکی خنیز بن ابی مال نجاشی را ازین طعن آنکه عزل و نصب اعمال کا خلفا  
و ائمه است و لا ینفیت که اعمال سابق را بحال دارند و الا همان و محترقند از بی عزل عامل بوجهی  
که در عزل این شخص را وجهی است که در تواج مفصل مذکور و منظور است بعد از اطلاع از  
وجه است و بی عثمان معلوم میشود و فی الواقع عزل این اشخاص و نصب این اشخاصی که مذکور شد و  
اینکه اموات و قتل و سار و دیگر تفاوت در گون گشت و بیعت و شهادت و ولایت و احوال و عمارت

نقد  
بر  
مجلس  
نقد  
بر  
مجلس  
نقد  
بر  
مجلس  
نقد  
بر  
مجلس



طول و عرضی پیدا کرد که بر کوه در زمان اکاسره و قیصره خواب میسیدند و قسطنطنیه ناعدن عرض  
 ولایت اسلام بود و از اندلس تا بلخ و کابل طول آن کاش اگر قسطنطنیه دو و از سال دیگر  
 تن بصیرت بودند و سکوت کرده می نشستند و هند و ترک و چین نیز مثل ایران و خراسان  
 یا علی می گفتند آن اشقیای نفیست که هر چند عثمان رضی الله عنه را مسلط کرده و در دست ایشان  
 گرفته اما از نام نام محمد و علی است خراسان را عبد الله بن عامر بن کریم فتح نموده و طاعه  
 و شیراز و نیشابور و هرات غیر از نوره حیدری شنیده نشود آخر چون عثمان بن ابی ذر بنک و حسین  
 و ابی طالب هندوستانه رسیدند محمد و ابی محمد مردم این دیار شناختند و غیر از رام کوش و کاکا و جیلا  
 پیری می رفتند و از نوره حیدری و خطا و ترک ایستادند و می گفتند که نام این بزرگوار کسی شناسد و می نماید  
 و به مقام ناجا بطریق قصه خوانی علی سبیل الاجال و جوه این غزل و منصب را بیان کرده اند و این  
 قتیبه را آن تم کوفی و مساطی را که عمر و رضی الله عنه شنیده اند شاید این فسانه سرای آورده شود و قابل  
 اعتدال باشد اما قصه ابوموسی پس اگر غزل او دیگر و فساد می عظیم بر می خاست که مدتش حکم  
 همیشه کوفه و بصره هر خراب گشت بسبب اختلافی و فغانی که در لشکر و فتنه واقع شده بود  
 بعد از آن که در زمان خلافت عمر بن الخطاب نام ابوموسی اشعر و ابی بصره بود و بجهت فریب و فاسد  
 شوکت زمینداران انجا ابوموسی از پیشگاه خلافت در محبت مد نمود از حضور خلافت لشکر کوفه برآ  
 مد و او بجهت که در جبل الزلکه لشکر کوفه نزد ابوموسی آمد و از راه آنها را استیضاح فرمود و بجهت که  
 که شهرت عظیم با بصره فارس و ابی بصره از لشکر کوفه بآن سمت توجه شد و فتح نمایان کرد و شهر را تصرف نمود  
 خارت کرد و قلعه را نیز تسخیر نمود و مال بسیار در نهان بشیخار از زن و بچه بدست آورد و چون این  
 ابوموسی رسید خوش است که لشکر کوفه را تنها با غنایم مخصوص بخند و لشکر بصره را که بار بار مشقت  
 آن بلاد کشیده بودند محروم کند و لشکر کوفه گفت که اینکانات را که شما خارت کردید و این  
 داده بودم و ملت منظور دیشتم تا به حالت بواجی بگردم و نقض عهد لازم نیاید شما را محض  
 تخویف آنها متعبد کرده بودم عجلت نمودند و با آنها و افتاد و لشکر کوفه را بر این کار خود گفتند که



که قصه ایان محض افتراست و در میان رد و بدل بسیار واقع شد و عیالین هر دو لشکر را از قاهره  
 گردیدند این ماجرا خلیفه نوشتند و عمر ابن الخطاب را فرستاد که آنچه صحتی لشکر ابو موسی و کبر اصحاب که  
 در آنجا هستند مثل خلیفه بن الیمان و برادرین عازب و عمران بن حصین و انس بن مالک و سعید بن عروه  
 و انس بن مالک و امثال ایشان بعد از نقیضت و قسم دادن ابو موسی بر آنکه تا شش ماه امان داده بود و چون  
 بر طبق آن عمل خواهم نمود ابو موسی بحضور اعیان مذکورین قسم خورد و حکم خلیفه رسید که مال بنی  
 را باطل باید مذکور باز نهند و مادت منوجه تعرض نمایند این قصه موجب دل گزافی لشکر کوفه شد  
 از ابو موسی و جماعه از آن لشکر حضور خلیفه رسیدند و اظهار نمودند که اگر امان میداد و در لشکر بصره خود  
 ماندن معلوم میشد و معروف می شد تا حال کسی از لشکر بصره بر اشیای اطلاع ندارد پس ابو موسی  
 در دفع خود و خلیفه ابو موسی را بحضور طلبید و از قسم او سوال کرد و او گفت و امید من بحق خود  
 ام خلیفه گفت که پس چرا لشکر بر سر آنها فرستادی تا گردن آنها بچرخ زدند اگر در دفع و قسم نداد و در صحت  
 ملکداری البتة خطا کاری ای وقت ما را میبست که دیگری قابل انکار بجای تو نصب کنیم و بر  
 صواب و بصره و در آن لشکر انجا قیام نماید از قسم ترا بخدا سپردیم تا وقتی که شخصی قابل انکار در  
 نظر ما پیدا نشود انگاه از عزل کنی و درین اثنا عمر رضایت ابو موسی را نپذیرفت و نوبت خلافت  
 حضرت عثمان رسید لشکریان بصره نیز وفرة شکایت و تنگی نمودن برداد و دشواری از ابو موسی  
 خلیفه وقت آمده اظهار نمودند و لشکریان کوفه خود از سابق دلیر داشتند عثمان رضو داشت که اگر  
 حالا این را تغییر کنیم همه لشکر بر هم می شوند و در کارها عجزه دل نمیدهند و حال ملک بصره و صوبه  
 بخرابی می افتد لاچار او را تغییر کرد و عبد السمیع عامر بن کریر را که اگر فتنیان قریش بود و فتنه  
 او را حضور بر سر آورده بودند و انجا با بنی سبک خود و کوه او چکانده بود و انار شهادت و جنگ  
 و لوازم سرداری و ریاست از حکایت و اقوال و افعال او در نوونی ظاهر میشد بجای او نصب کرد  
 و در حاکم انتظام آن نواحی و بر دولتش کرد و بر احمد بن ابی سبک در اینجا هم در وایت میکند که  
 فتح عبد السمیع بن خراسان قال لا یعلن سکره ی السد ان اخرج مع بعضی من اهل مکه فخرج من خیابان

لشکر اول  
 من وضع  
 سن التکلیف  
 فی سنة ۱۱۰  
 بنی خلیفه عثمان  
 الناس  
 بنی بنی بنی بنی  
 مکه  
 کما یخرج و یصله  
 بنی طاهر و سنان  
 سنت التبعین  
 فخرهم سخت  
 سن سده فخر  
 کما یخرج ازین  
 مکان فخرهم  
 بنی سبک  
 ازین بود



و رواه محمد بن منصور فی مسند الفی و اما محمد بن العاص پس او را بجهت کثرت شکایات اهل مصر  
 غل فرمود و سالی در عهد عمر بن الخطاب سبب بعضی امور که از بعضی خلافت عمر بن شد معروف شد  
 بود چون اظهار توبه نمود یا رجال کرده بودند با جمله عمارت از غل ابو موسی محمد بن العاص مطعون  
 کردن بشیعه نمی زیبد که این هر دو در میان واجب القتل انداخته و غل چرا نباشند و قابلیت  
 اسلام اشتند تا بر بابت اسلام چه رسد و لهذا بعضی طریقان نیست این طبع را از طرف شیعه  
 بزرگ دیگر تفریز کرده اند که عثمان بن عفان را که کفار غل فرمود و قتل نمود و قتل خود را بکلی است  
 و امام وقت از ایشان بوقوع نیامدی بعضی طریقان دیگر جواب این طعن باین روش داده اند که عثمان  
 نیست که اگر این هر دو را می کشتم اما من نزد عام و خاص ثابت خواهم شد زیرا که علم غیب خاصه امام  
 است و شیعه را جای انکار نخواهد ماند و از آنجا که خلق چهار فرقه عثمان غالب بود و از کتب صحیح شیعه  
 شرم کرد و کفار غل نمود اما اشاره باشند بصحیحات او و الشیعه گویند که اگر ابو موسی حایز الغل بود  
 حضرت امیر او را از طرف حکم میکرد و گویم از روی تواریخ ثابت است که این حکم کردن بنا بر رای  
 نه اختیار و اگر بالفرض خستیار هم باشند چون درین کار هیچ خطا در معلوم شد که قابل عزل بود و فایده  
 جلیله در اینجا باید دانست که مطاعین چنین اند از شیعه کسی تقریب نکند و لهذا در کتاب نیست  
 که این مطاعین از کتب شیعه منقول اند اکثر اصول شیعه می نشینند و چنان میشوند بخلاف مطاعین  
 عثمان که اکثر اصول شیعه نمی نشینند و وجه این عدم انطباق است که مطاعین بر عثمان و فرقه  
 شیعه و خارج پس مطاعین عثمان نیز دو قسم اند قسمی آنکه بر اصول شیعه می نشینند و قسمی آنکه بر اصول  
 خارج مطبق میشوند در کتاب نیست هر دو قسم را میخواهم آورده می آرند بلکه شیعه نیز در کتب خود  
 اکثر سواد مطاعین هر دو قسم را می نیز و فرقه ذکر میکنند از این سبب است که مطاعین عثمان که در  
 کتب نیست شیعه وجود است بر اول شیعه مذنب ایشان را نیست نمیدارد و طعن علی ابو  
 نیز از همین باب است و الله اعلم بالصواب و ابن العاص نیز بر اصول شیعه مطبق میشود و نیز بر اصول  
 خارج که در دو فرقه او را که میخواهند در هر یک از این دو فرقه که عثمان او را غل کرد کلمات و حرکات



فرز و صاحب شده بود لیکن چون خسرو با کافور و مرتضی غزل پسر عثمان محض را مات غماز  
باید نمیدانید چرا که از وی در باب غزل موی شیعه در خواست میکردند و بی ایشان نبود که  
عمر بن العاص غزل فرمود و عبد القدر بن ابی سرح را بجای او منصوب کرد و او هر چند در  
ابتدای امر مرتضی بود لیکن بعد از اسلام و بارش امری شیع از وقوع نیامد بلکه  
حسن بن محبوبی نیست او تمام غرب بن مین فتوح شد و تراقن و افره و بعضو خلافت فرستاد و بلاد  
دو دست را و از اسلام ساخت تا آنکه در جزایر مغرب نیز غارتها کرد و غنائم آورد اهل را بکشتن  
اند که از غنائم او بیست شیخ الله در بنار ز سرخ نقد جمع شده بود و اثاث و یوشاک زیور و سوار  
و دیگر اوصاف مال خود شماری نبود و خمس این همه را بعضو خلافت فرستاد و در میان  
مقسوم شد و چهار خمس بار آوریدان لشکر خود بوجه شرم و تقسیم نمود و در کار بسیار  
از صحابه و اولاد صحابه بودند سیر می از سیرت او خوش آمدند و بهر وجه با وضاع او کار کردند  
از جمله آنها عقب بن عامر بنی عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن عمر بن العاص باز چون فتنه  
قتل عثمان بوقوع آمد خود را کنار کشید و در هیچ طرف شریک نشد و گفت که ما با خدا عهد بسته  
ام که بعد از قتل کفار قتال مسلمین نکنم تا آخر عمرم آنرا گذارید و اما عمار بن ابییس غزل را  
نسبت بثمان آوردن خلافت واقع است او را عمر بن الخطاب غزل کرد و حجت کثرت شکیاست  
اهل کوفه از او و بعد از غزل و عمر بن الخطاب این کلمات گفت که من بعد از من اهل الکوفه  
ان استعملت علیهم تقیاً استغفوه و ان استعملت علیهم فوجیه و بجای او مغفین شعبه را  
کرد چون فرمود عثمان از مغیره بن شعبه نیز شکایات آورد و در او را متهم بر شورش کردند حال آنکه مغیره  
بود با چهار بار بارس خاطر جایا و اسفول بود و حال ابن مسعود شکایت الله تعالی در طعن دیگران  
مخفی میباید شود که باعث طلبیدن او از کوفه بدینچه بود و با قطع نظر از این چو نه که او اهل کوفه  
غزل نصب عمل میکرد بجای من نیست غزل کردن صحابی را بی تقصیر و بوجه و نصب کردن  
مغیره صحابی بجای او از حضرت امیر بار بار بوقوع آمده از آنجا عمر بن ابی سلمه که پیام سلمه ام المومنین



انحضرت ۲ بود از جانب حضرت امیر بکمر بن صوبه دار بود اورا بی تقصیر بر جوی خواجه حضرت امیر  
 عزل نامه برای او نوشتند و در باب مطلق ابو بکر نقل آن نامه از پنج البلاغه گذشت تغییر فرمود  
 و بجای او عثمان بن عفان بود که صحابی نبود و عیش و عشرت مرتبه عمر بن ابی سلمه در علم و تقوی و عبادت  
 و دیانت نرسید بنصوب فرمود و قیس بن حدیب عبادت را که نشان برد از حضرت پیغمبر بود  
 و صحابی عهد صحابا زاده حضرت امیر از مصر عزل فرمود و مالک شتر را که نه صحابی بود و نه صحابا زاده  
 و صدق و فساد کرد و عثمان را شهادت کرده و طلق و زیر را ترسانیده باعث برنجی گشته بود و چون  
 معلوم بود که چون او در مصر خواهد رسید معاویه به هرگز سکونت نخواهد کرد و بر صحرای فاج خواهد نشست  
 و کار دشوار خواهد شد بجای او نصب فرمود و علی بن القیاس طعن نخیم انکه از عهد العبدین مسعود  
 و ابی بن کعب سالیانه ایشان که از عهد عمر بن الخطاب رضی الله عنه بودند فرمود و ابو ذر از زنده بیدار  
 که به کینه رنده اخراج نمود و عبادت بن الصامت را بابت امر مسعود که با معاویه کرده بود عتاب کرد  
 عبد الرحمن بن عوف را منافق گفت و عمار بن یاسر را القدر زد که فتن پیدا کرد و کعب بن عبه  
 را امانه و تالیل نمود بنابر کلمه حق که از وصایا شده بود و انبیا اجله صحابه که با انکه که مانده نشان نزد  
 اهل سنت موجب طعن در دیانت شخص میشد و چون دیانت او از اهل سنت درست نباشد انکه  
 او چگونه صحیح خواهد بود تفصیل این قصه با انکه ابو ذر بخاری در شام بود چون او را کردار او را نشان  
 عثمان زبانی قاصدان مدینه مکشوف شد عیوب عثمان را بر لا کفتن از خانه نهاد و انکار بر اخیار  
 او شروع نمود معاویه عثمان رضی الله عنه نوشت که ابو ذر تر از زوم و حقیر میکند و مردم را از اطاعت  
 تو خارج می نماید و اگر این واقعه زود فرما عثمان رضی الله عنه معاویه نوشت که شخصه ای علی مکرر و عوف  
 عقیقه معاویه بهین صفت او را به بدینه رسان کرد چون نزد عثمان رسید عثمان رضا او را عتاب  
 نمود که چرا مردم را بر من خیره میکنی و از اطاعت من بیرون می آری ابو ذر گفت که از زوم  
 شنیده ام که چون او را حکم بن ابی العاص پس می در سند مال خدا را دولت خود را فرستاد  
 و بنده کمال خدا را غلام و کنیز که خود شمارند و درین خدا را بیکله و زود و دخل سازد و چه چنین







خبردار شد و بعلالت او رفت و گفت ای ابن سعود بر ای من از خدا استغفار کن ابن سعود گفت  
 باز خدا یا تو عفو می داری لیکن از عثمان در گذر نمی تا قصاص من از وی نگیری چون صحابه بنی  
 عثمان را زده شدند عبد الرحمن بن عوف را بر تو لیت و عتاب نمودند عبد الرحمن نامش  
 و گفت من این اسمم که چنین خوانده بر آمد و حال اختیاریست شماست پس ابن قولی عثمان را  
 گفت که عبد القحان منافق است هیچ پروا ندارد که چه بگوید عبد الرحمن قسم خلیفه یا در که باز نه  
 است یا عثمان بن حنظل بخود و بر زمین مشارکت و مهاجرت مرد پس اگر عبد الرحمن منافق بود بیعت  
 او با عثمان صحیح نشد و اگر منافق نبود پس عثمان بیعت کردن و اتفاق فاسق شد و فاسق با  
 امامت نیست و قصه ضرب عمار بن ابیه آن که قریب بخاه کس از صحابه رسول مجتهدند قلیع  
 عثمان را در نامه نوشتند و عمار را گفتند که این نامه را عثمان برسان تا باشد متنبه شود  
 ازین امور شنیده باز اید و در آن نامه اینهمه مرقوم بود که اگر ازین بدعات باز مگردی ترا غل کنیم و بجای  
 تو دیگر را نصب نماییم چون آن نامه را عثمان بخواند بر زمین انداخت عمار گفت که این نامه را حقیر  
 میسند از که صحابه رسول این را نوشته اند و نزد تو فرستاده و قسم بخدا که من از راه ضعیف و خجسته  
 آورده ام و بر تو میسر شد عثمان گفت کثرت با این سبیه و غلامان خود را فرمود که او را بزنند  
 و قدر زدند که بر زمین افتاد و بهوش شد و بعد از آن عثمان خود برخاست و بر شتم و ذلک او را که  
 کرد تجدید که او را فقی پیدا شد و با چهار ده تیر ساریموش ماند و بعد از افاقه قضا کرد و اول کسی که  
 قنبان برای فقی پوشید او بود بنو مخزوم نهفته شدند و گفتند که اگر عمار ازین فقی بمیرد ما و عمار  
 شیخی خطیبی را از بنی امیه بقبل سائیم و عمار از آن باز در خانه خود نشست تا آنکه حضرت امیر مصلحت  
 قصه کعب بن عجره بهتر می آمد و از اهل کوفه نامه نوشتند با عثمان و بدعات و قبایل او را  
 در آن نامه مذکور داشتند که اگر ازین بدعات باز امدی منها و الا ما از اطاعتت خارج می شویم  
 خبر شطرت و بدست شخصی از کاروان سپیدند و کعب بن عجره جدا گانه نامه نوشت  
 که در آن کلام عجب نژاد شونت بسیار مذکور بود و بدست همان نامه رسیده و عثمان را بجهت خود

یک تیر مار و ده این  
 آنجا فانی تیر مار  
 الدین بنسند  
 ابن عبد الرحمن  
 ابن عوف توفی  
 ابی القیس  
 احد  
 و عثمان  
 بطرقة و دین  
 بالقیس و دین  
 مدینه عثمان  
 دکان و دین  
 بن کعب  
 عثمان



و بر پشت و عید بن ابی العاص بن نوشت که لعب بن محمد را از کوفه اخراج کن و بگو سنان سرده  
 و در خانه کعب رفت و او را بر بنه ساخت و بیت نازید و باز اخراجش فرمود بگو سنان و همین سعید بر  
 ابی العاص شتر نخنی را نیز امانت نمود و شک حضرت کرد و قصه شش آنکه چون سعید کوفه صوبه دار گشت  
 و در مسجد را دیدم همه جمع گشتند و ذکر کوفه و خوبی سواد او در میان آمد عبد الرحمان بن خنبل که  
 کو تو ال سعید و در ساله او پادگانش بود گفت کاش سواد کوفه میزد چنانکه امیر باشد شتر نخنی گفت که  
 این چه میگوید و خدای تعالی این ملک را بشمشیر با مفتوح نموده و ما را مالک آن کرده عبد الرحمن گفت  
 خاموش اگر امیر خواهی میوه سواد را ضبط نماید شتر را و سخت شد و ترشی کرد تمام اهل کوفه بحاجت شتر  
 و پیاس منین باز نمود عبد الرحمان بلو کرده انقدر کوفتند و زدن که بر پهلوی خود افتاد و سحر این با خبرا  
 عثمان بن نوشت عثمان بن نوشت که شتر را با جمعی که احانت او کرده بودند از کوفه بسوی شام اخراج نماید  
 بنام شتر و تا فتنه قتل عثمان را انجام دادند و خسر سعید بن العاص مدینه را گریخته آمدند و بست کوفه را  
 سر نخان شد و مردم برو بلو کرده خرجه نمودند و در نیوقت سرداران کوفه را بی شتر نشاندند که برادران  
 مسلمان قومه یک عهد یک قسم شده اند سعید را بر آورده اراده خرجه عثمان را در نیوقت با غنیمت  
 و خود را بهارسان که با اتفاق این یکم را پیش بریم شتر بجلت تلاد کوفه رسید ثابت بن قیس را که کو تو ال  
 شتر بر آورده بر آوردند و شتر و جمیع عساکر کوفه مجتمع شدند سو گند باد کردند که من بعد مال عثمان را کوفه  
 آمدن نزد بنی آخر عثمان را ناچار شده بود و بجهت مالش ایشان ابو موسی شمر را بصوبه داری کوفه تاد  
 جواب اجمالی از بنی طعن آنکه اکثر اشخاصی که کوفه گشتند نزد شیعه واجب القتل بودند و هیچ کس  
 نمشت زیرا که نص پیغمبر از کتمان کردند و حق اهل بیت را بعد گارسی ظالمان تلف نمودند و از شهوات  
 حق سکوت نمودند پس آنحضرت امیر ادرحق آنها با بستی کرد و عثمان سجاد و بجای طعن چرا شد  
 و ابو ذر و عمار چند نزد شیعه حبس ظلم ازین کرده استن بودند و قابل اخراج و امانت نیکو حکم خبر  
 که انقیاد دینی و دین ابا که تقیه را که بهانه آنها واجب بود از دست دادند و ترک واجب نمودند  
 و قتل حضرت امیر کردند که بر عایت تقیه آنها را از عثمان گوارا میکرد و سکوت می نمود







می کرد مردم را بر سر پشته یافت فرمود که این مرد و اشاره عثمان نمود از روز نزدیک بریدند  
بود و جمعی کثیر از صحابه این قصه را روایت کرده اند و در ذکر عمر بن خطاب و دیگر فرموده که هر که  
قفسه نشسته باشد بهتر است از کسی که ایستاده باشد و ستاده بهتر است از رفته و رفته بهتر است  
از دنده و نیز در مرض موت خود روزی فرمود که لیث غندی رجلا اکلمه چون اهل بیت عرض کردند  
که بچه منو است ابو بکر و عمر را بطایفه فرمود لا باز گفتند علی را بطایفه فرمود لا باز گفتند عثمان را بطایفه  
فرمود چون عثمان آمد بادی در سر کوفتی تا در چیز با فرمود و جناب پیغمبر را در آنوقت طاقت نشستن  
نیز فرمود عثمان را بر سینه خود گرفته با او وصایا میفرمود و چهره عثمان متغیر میشد و با و از نینبی اختیار  
از زبان او بر می آمد که الله مستعان الله استخوان و آنحضرت را نیز چند کس از ازواج مطهرات  
و خادمان خانگی انجمناس که در آنوقت حاضر بودند روایت کرده اند و ابو موسی اشعرس را  
نیز فرمودند که عثمان را بشارت بهشت ده و یکو که بواسطه عام بر تو خواهد شد با تحلیله در نواخته خانه  
نصوص قطیعه و وصایای تا که به پیغمبر نزد عثمان محفوظ و موجود بود و عثمان رضایان صحبت  
مستقیم ماند چون دید که بعضی از اصحاب نیز با این منافقین در باب خلع و نزع آن خلعت  
هم صفر و هم او از می شوق خوشتر تا این فتنه را حتی الامکان فرو نشاندن صحابه را قیام الحشم  
نامی کرد و اکثر ایشاان این فتنه قوت نگیرد و منافقین و او با شش را قیامی بود آن  
ایشان شپیت گرمی نشود و نزد اهل سنت عصمت خاصه اندیاست صحابه را مصححون میفهمند  
و آنکه حضرت امیر و شیخین بعضی از صحابه را حد زده اند و خود جناب پیغمبر صلعم را که از آنکس  
بدر بود و سان بن ثابت را ازیر حد زده گرفته اند و کعب بن مالک و مراره بن ابی ریح و هلال بن  
امیه را که دو کس از ایشان حاضران غزوه بدر بودند و در سری خلفه از غزوه بتو که ناچاره روز  
مطلوب و مضروب داشته اند و با عزم سله را رجم فرموده اند و بسیار با تفریر و دشواری  
خمر جارب فرموده چون تفریر هر کس بحسب منصب و مرتبه است عثمان بر سر الله نشسته  
نیز این چند کس را بموجب حال خشم نامی فرمود تا هم در میان منافقین و او با شش نشینند



و در یاری شریک کردند و بعد از آنکه بنشیند و آنچه شد که یکس از صحابه که امیر قبل عثمان بوده اند  
 محض شافقت و فاسقین و او باش مصدع حرکت گردیدند و در اوقات عثمان چون نقد را از زبان  
 آنحضرت دانسته بود برگرد فحبت نکردن مکتبش در داد و صبر عظیم کرد و بعد از آنکه این مردم را بعد  
 از کوشش و چشم نمایی راضی کرد و در خواست و حال عثمان درین امر خود امانت مثل حال  
 حضرت امیر است قدم مقدم کرد و او را نیز خباب بنخبر و صیت فرموده بود که یا علی ای جمیع الامه علیه  
 بعدی و انک قاتل الناکثین و القاسطین و المارقین و قتی که حضرت امیر سوار را می خلافت داشته  
 پیوسته اند بقدر مقدور تسکین فتنه و دفع مخالفان که طلحه و زبیر و ام المومنین عایشه صدیقه و علی بن  
 سید ابوموسی اشعری دیگر صحابه کرام بودند کوشش و سعی فرمود از قتل و قتل و جنگ و جدال با ایشان  
 باک نفرمود و چند تقدیر مساعد شد و انتظام امور خلافت صورت بدست پس در صورتی که امر  
 صحیح آنحضرت هر یک ازین دو بزرگوار درین باب منطبق بود دیگر ادب صحبت و ذرات نگاه  
 هاشم و آنجناب تقویت نمودن چه گنجایش داشته باشد مثل مشهور است که الامور حق الله  
 چون این جوابهای جمالی بنجامر نشست حال جواب تفصیل ازین قصه بایستید باید دانست که  
 این قصه با وضعی که در طعن منقول شده از اختراعات و مفتریات شیعه اند و در تواریخ معتبره اصلا وجود  
 ندارد این قصه را با وضعی که در تواریخ معتبره مذکور اند بایستید تا خود بخود جواب حاصل گردد اما قصه  
 اخراج ابوذر پس موافق روایت ابن سیرین و دیگر کلمات تابعین چنین است که ابوذر در صلح  
 خنونی و سلاطت سانی داشت بجزو پیغمبر بعضی خدشگاران آنجناب که بلالی بودند و بزرگ  
 او جمع علیه طوافی اهل اسلام است در افتاده بود با او در کمال درخش کرده خباب بنخبر او را برین  
 زبان درازی توینم شدید فرمودند و گفتند عجزت باسه انک امر رفیک جالبهیه چون در لشکر نام افرا  
 افتادش شد فرمودند و در عهد عثمان در دولت و ثروت و اموال عظیمه بدست اهل اسلام آمدیم و  
 مهاجرین و انصار صاحب لگوشتند ابوذر زبان طعن در حق جمیع مالداران دراز نمود و اول با معونه  
 گفتند و او این است تمک ساخت الذین یکتون الذین یکتون الفتنه و لا ینفقون فی سبیل الله

و در یاری شریک کردند و بعد از آنکه بنشیند و آنچه شد که یکس از صحابه که امیر قبل عثمان بوده اند  
 محض شافقت و فاسقین و او باش مصدع حرکت گردیدند و در اوقات عثمان چون نقد را از زبان  
 آنحضرت دانسته بود برگرد فحبت نکردن مکتبش در داد و صبر عظیم کرد و بعد از آنکه این مردم را بعد  
 از کوشش و چشم نمایی راضی کرد و در خواست و حال عثمان درین امر خود امانت مثل حال  
 حضرت امیر است قدم مقدم کرد و او را نیز خباب بنخبر و صیت فرموده بود که یا علی ای جمیع الامه علیه  
 بعدی و انک قاتل الناکثین و القاسطین و المارقین و قتی که حضرت امیر سوار را می خلافت داشته  
 پیوسته اند بقدر مقدور تسکین فتنه و دفع مخالفان که طلحه و زبیر و ام المومنین عایشه صدیقه و علی بن  
 سید ابوموسی اشعری دیگر صحابه کرام بودند کوشش و سعی فرمود از قتل و قتل و جنگ و جدال با ایشان  
 باک نفرمود و چند تقدیر مساعد شد و انتظام امور خلافت صورت بدست پس در صورتی که امر  
 صحیح آنحضرت هر یک ازین دو بزرگوار درین باب منطبق بود دیگر ادب صحبت و ذرات نگاه  
 هاشم و آنجناب تقویت نمودن چه گنجایش داشته باشد مثل مشهور است که الامور حق الله  
 چون این جوابهای جمالی بنجامر نشست حال جواب تفصیل ازین قصه بایستید باید دانست که  
 این قصه با وضعی که در طعن منقول شده از اختراعات و مفتریات شیعه اند و در تواریخ معتبره اصلا وجود  
 ندارد این قصه را با وضعی که در تواریخ معتبره مذکور اند بایستید تا خود بخود جواب حاصل گردد اما قصه  
 اخراج ابوذر پس موافق روایت ابن سیرین و دیگر کلمات تابعین چنین است که ابوذر در صلح  
 خنونی و سلاطت سانی داشت بجزو پیغمبر بعضی خدشگاران آنجناب که بلالی بودند و بزرگ  
 او جمع علیه طوافی اهل اسلام است در افتاده بود با او در کمال درخش کرده خباب بنخبر او را برین  
 زبان درازی توینم شدید فرمودند و گفتند عجزت باسه انک امر رفیک جالبهیه چون در لشکر نام افرا  
 افتادش شد فرمودند و در عهد عثمان در دولت و ثروت و اموال عظیمه بدست اهل اسلام آمدیم و  
 مهاجرین و انصار صاحب لگوشتند ابوذر زبان طعن در حق جمیع مالداران دراز نمود و اول با معونه  
 گفتند و او این است تمک ساخت الذین یکتون الذین یکتون الفتنه و لا ینفقون فی سبیل الله

و در یاری شریک کردند و بعد از آنکه بنشیند و آنچه شد که یکس از صحابه که امیر قبل عثمان بوده اند

و در یاری شریک کردند و بعد از آنکه بنشیند و آنچه شد که یکس از صحابه که امیر قبل عثمان بوده اند



بعذاب الیم و انفاق کل مال یا فاضل قرار داد پس چند موعود میخوابید و دیگر او را فهمانیدند که مراد انفاق  
 قدر زکوة است نه کل مال و شاید برین اراده آیت و میراث فاضل است زیرا که اگر انفاق کل مال  
 واجب می بود تقسیم می شد و چیزی نداشت اصرار بر معتقد خود نمود و خشونت و عنف با هر کس آغاز نمود  
 لشکر بانیان شام و ارمغاناقت چه بود آنست که گشت نگار دندیرجا که سیرت جامعه جماعه حقوق جوق  
 کرد و می شد و این ایرابا و از بلند میخواندند تا در جنون آید و ستیزه نماید چون این حالت که بفرموده  
 و طنز میگشت مناسبان و مریدان و نبود موعود این ماجرا را عثمان ۲۰ نوشت عثمان فرمود تا  
 او را بدین حضرت نماید بغیرت و احترام بدین روان شدند آنچه گفتند که بر کعب حنیف و سابق شید  
 روانه شد کرد چون در مدینه منوره میرسد مردم راقصه او با مردم شام سمیع شد و بود و نجایان  
 دنبال او چونان خوش طبع و صبیان فراح دوست افتادند و او را ازین آیه کریمه معنی آن پرسید  
 گرفتند و او را نقل مجلس سازند و درین اثنا عبدالرحمن بن عوف که بالقطع بیست و شصت یکی از ده  
 بهشتی بود رحلت فرمود و مال فراوان گذاشت بحدی که بعد از او دین و نفیذ و صلیامی او  
 چون ترک او را تقسیم نمودن مال باقیش چهار زن او رسید بجمعه آن چهار بکران از یاده برشته  
 هزار درهم در حصه میرسد چون او را در مرض مطلقه نموده بود تمام حصه شش نوزاد برشته  
 هزار درهم صلح نمودند با او در حال او را همین مردم طرافت طلبیان کردند و او از راه رفتدی که  
 آمد داشت از بنات پیغمبر حقی و غفلت و زریده حکم بناری بودنش نمود و این سخن صحیح خلاص  
 نصیحی است که حسب بار که یکی از علماء اهل کتاب بود در عهد عمر بن الخطاب و ثقیف اسلام  
 رفت شده با او گفت که ای ابوذر بالا جماعه ثابت است که ملت حنفیه سهل اللیل و امس آنها العا  
 کل مال در ملت یهودیت که ضیق الملل داشتند آنهاست نیز و جب نیست ملت حنفیه چه قسم و جب  
 خواهد بود سخن با خیمه گو بود بسبب جدی که در مزاج داشت بر شمت و گفت ای یهودی  
 ترا با این سایل چه کار و عصاره داشت تا کعب حسب بار را از کعب حسب بار از انجا که رحلت  
 و ابوذر دنبال او گرفت تا آنکه مجلس عثمان رسیدند کعب حسب بار در بیت عثمان پناه گرفت



و ابودرد بانه از چو نیندیشید و عصای خود را اندکونید که ضرب عصا بای عثمان هم برسد چون  
عثمان ای حال شد که در غلامان خود را فرمود تا ابودرد را از کعب باز دارند که خیلی سحر اس و سحر در  
سبا و او را بجا نیند و موجب تسل او کرد و غلامان عثمان رض او را با شکلی بر پوشته بخانه اش رسان  
بعد افاق از آن حال ابودرد پیش عثمان رض آمد و گفت که نه سبب همین است که اتفاق کل مال را از دست  
می شنایم و مردم شام و حال مردم مدینه کرد اگر در من جمع میشوند و بخوانند که مراد یوازد  
سازند و حق بر صلاح جنت عثمان رض فرمود که فی الواقع امر چنین است که مردم بر تو  
جمع شوند و انبوه می کنند اگر ترا بخاطر اید از جماع مردم کنار گیر و در قصبه از قصبات بوا  
مدینه اقامت تا ابودرد از آن باز در قصبه رنده که بر هر مرحله از مدینه است رخت اقامت اندخت  
چندی بمرز یارت مسجد نبوی و ملاقات عثمان می آمد و درین حالات هرگز شکایت عثمان از او نمیگفت  
نه شده بلکه کمال اطاعت و انقیاد نسبت به او داشت و دلیل واضح برین اینک جمیع مورخین نوشته اند  
که چون در قصبه رنده رسید عامل آن قصبه نظرف عثمان رض غلامی بود از غلامان عثمان که امامت  
نیکبانه در مسجد جامع میکرد و وقت نماز آن غلام ابودرد را تقدیم کرد و گفت تو افضل و بهتر از منی باید  
که امام شو و ابودرد گفت تو نایب عثمان و عثمان بهتر از من است و نایب شخص در حکم آن شخص  
لازم همین است که تو امام باشی آخر آن غلام را امام کرد و عقب و نماز گذارد و قصبه ابودرد نسبت به تخریر  
و انقیاد از راه انقبض و عمو که در آن تحریف قصه ما واقعه می نمایند و هر یک را با دو قصه دیگری نیند  
و از آن نمائی خیالی و صحنی موهوم از روی تخیل و وقوع خطای بر خود تراشیده از اسب و سوار  
اندر و آن متخون و قصه عبادت بن الصامت خود محض افترا و بهتان است نه معویه شکایت  
او نوشت و نه او را عثمان بخندید و طلبید و هیچ تاریخ مذکور نیست بلکه در تواریخ معتبره چنین مسطور  
که چنان معویه بر بزرگوار قبر غرض خود عبادت بن الصامت نیز همراه او بود زیرا که فضایل این عزمه  
و شهادت بخت غازیان آن مهم دریا از جناب پیغمبر او و زوجه او امام هر امام مدینه  
شنیده بودند چون خبر بره مذکور فتح شد و عثمان هم انجا بدست رسید این افتاد و محوین خطا

و ابودرد بانه از چو نیندیشید و عصای خود را اندکونید که ضرب عصا بای عثمان هم برسد چون  
عثمان ای حال شد که در غلامان خود را فرمود تا ابودرد را از کعب باز دارند که خیلی سحر اس و سحر در  
سبا و او را بجا نیند و موجب تسل او کرد و غلامان عثمان رض او را با شکلی بر پوشته بخانه اش رسان  
بعد افاق از آن حال ابودرد پیش عثمان رض آمد و گفت که نه سبب همین است که اتفاق کل مال را از دست  
می شنایم و مردم شام و حال مردم مدینه کرد اگر در من جمع میشوند و بخوانند که مراد یوازد  
سازند و حق بر صلاح جنت عثمان رض فرمود که فی الواقع امر چنین است که مردم بر تو  
جمع شوند و انبوه می کنند اگر ترا بخاطر اید از جماع مردم کنار گیر و در قصبه از قصبات بوا  
مدینه اقامت تا ابودرد از آن باز در قصبه رنده که بر هر مرحله از مدینه است رخت اقامت اندخت  
چندی بمرز یارت مسجد نبوی و ملاقات عثمان می آمد و درین حالات هرگز شکایت عثمان از او نمیگفت  
نه شده بلکه کمال اطاعت و انقیاد نسبت به او داشت و دلیل واضح برین اینک جمیع مورخین نوشته اند  
که چون در قصبه رنده رسید عامل آن قصبه نظرف عثمان رض غلامی بود از غلامان عثمان که امامت  
نیکبانه در مسجد جامع میکرد و وقت نماز آن غلام ابودرد را تقدیم کرد و گفت تو افضل و بهتر از منی باید  
که امام شو و ابودرد گفت تو نایب عثمان و عثمان بهتر از من است و نایب شخص در حکم آن شخص  
لازم همین است که تو امام باشی آخر آن غلام را امام کرد و عقب و نماز گذارد و قصبه ابودرد نسبت به تخریر  
و انقیاد از راه انقبض و عمو که در آن تحریف قصه ما واقعه می نمایند و هر یک را با دو قصه دیگری نیند  
و از آن نمائی خیالی و صحنی موهوم از روی تخیل و وقوع خطای بر خود تراشیده از اسب و سوار  
اندر و آن متخون و قصه عبادت بن الصامت خود محض افترا و بهتان است نه معویه شکایت  
او نوشت و نه او را عثمان بخندید و طلبید و هیچ تاریخ مذکور نیست بلکه در تواریخ معتبره چنین مسطور  
که چنان معویه بر بزرگوار قبر غرض خود عبادت بن الصامت نیز همراه او بود زیرا که فضایل این عزمه  
و شهادت بخت غازیان آن مهم دریا از جناب پیغمبر او و زوجه او امام هر امام مدینه  
شنیده بودند چون خبر بره مذکور فتح شد و عثمان هم انجا بدست رسید این افتاد و محوین خطا

و ابودرد بانه از چو نیندیشید و عصای خود را اندکونید که ضرب عصا بای عثمان هم برسد چون  
عثمان ای حال شد که در غلامان خود را فرمود تا ابودرد را از کعب باز دارند که خیلی سحر اس و سحر در  
سبا و او را بجا نیند و موجب تسل او کرد و غلامان عثمان رض او را با شکلی بر پوشته بخانه اش رسان  
بعد افاق از آن حال ابودرد پیش عثمان رض آمد و گفت که نه سبب همین است که اتفاق کل مال را از دست  
می شنایم و مردم شام و حال مردم مدینه کرد اگر در من جمع میشوند و بخوانند که مراد یوازد  
سازند و حق بر صلاح جنت عثمان رض فرمود که فی الواقع امر چنین است که مردم بر تو  
جمع شوند و انبوه می کنند اگر ترا بخاطر اید از جماع مردم کنار گیر و در قصبه از قصبات بوا  
مدینه اقامت تا ابودرد از آن باز در قصبه رنده که بر هر مرحله از مدینه است رخت اقامت اندخت  
چندی بمرز یارت مسجد نبوی و ملاقات عثمان می آمد و درین حالات هرگز شکایت عثمان از او نمیگفت  
نه شده بلکه کمال اطاعت و انقیاد نسبت به او داشت و دلیل واضح برین اینک جمیع مورخین نوشته اند  
که چون در قصبه رنده رسید عامل آن قصبه نظرف عثمان رض غلامی بود از غلامان عثمان که امامت  
نیکبانه در مسجد جامع میکرد و وقت نماز آن غلام ابودرد را تقدیم کرد و گفت تو افضل و بهتر از منی باید  
که امام شو و ابودرد گفت تو نایب عثمان و عثمان بهتر از من است و نایب شخص در حکم آن شخص  
لازم همین است که تو امام باشی آخر آن غلام را امام کرد و عقب و نماز گذارد و قصبه ابودرد نسبت به تخریر  
و انقیاد از راه انقبض و عمو که در آن تحریف قصه ما واقعه می نمایند و هر یک را با دو قصه دیگری نیند  
و از آن نمائی خیالی و صحنی موهوم از روی تخیل و وقوع خطای بر خود تراشیده از اسب و سوار  
اندر و آن متخون و قصه عبادت بن الصامت خود محض افترا و بهتان است نه معویه شکایت  
او نوشت و نه او را عثمان بخندید و طلبید و هیچ تاریخ مذکور نیست بلکه در تواریخ معتبره چنین مسطور  
که چنان معویه بر بزرگوار قبر غرض خود عبادت بن الصامت نیز همراه او بود زیرا که فضایل این عزمه  
و شهادت بخت غازیان آن مهم دریا از جناب پیغمبر او و زوجه او امام هر امام مدینه  
شنیده بودند چون خبر بره مذکور فتح شد و عثمان هم انجا بدست رسید این افتاد و محوین خطا



جدا کرده و باران خلدانه فرستاد و خود شست تا باران در شرقت قسم نماید و جماعه از صحابه  
 در گوشه جدا نشستن تا وضع تقسیم را ملاحظه نمایند که بر طبق سنت غیر است یا نه از آن خلد عباد  
 بر انصاف و شادمانی و اوس هم و ابو الدرداء و ابو المہلب بن الاسقع و ابو امامه باہلی و عبد اللہ بن  
 در ان شاء این حال دو کس از شکر بیان و در دراز گوش خوب را کرده می بودند عباد بن الصامت  
 از باہنا پرسید که این بہر دو دراز گوش را کجای می برد و اینہا چہ کارہ اند شکر بیان گفتند کہ معویہ  
 با بخشیدہ است بچہ آنکہ بر نیل حج قائم عبادہ گفت کہ این گرفتار شمارا حلال نیست و در آن  
 معویہ را حلال نیست پس آن شکر بیان آن دراز گوش را بخصو معویہ باز کرد و اندید  
 و گفتند کہ عبادہ چنین گفتہ است چون ما را اگر خون حلال تھا با چگونہ بکیریم و بران حجم بکذا میگوید  
 عبادہ را طلبید و از صورت سئو پرسید عبادہ گفت کہ سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ  
 خیر و الناس کلیمون فی السخام فاخذوا برؤس من یغیر و قال باہی عافا اللہ علیکم من ذل الغنم  
 مثل الذئب و الخمس و الخمس مردود علیکم فاتق اللہ یا معاویہ و قسم الغنائم عین و وجہا و لا  
 احد امنہا اکثر من حقه معاویہ گفت قسمت غنائم را بطور خود بکیر و مرا ازین بار عظیم سبکبار  
 کردن کہ منت تو خواہم برداشت عبادہ دار و قہ شمش و ابو امامہ و ابو الدرداء و غیرہ یاد  
 درین جمع شریک و قسمین شدند و تا آخر خلاف عثمان فرغ برچین اسلوب مانند و وفات عبادہ  
 بن الصامت در شام است و در فن او بیت المقدس او بہرگز از معاویہ جدا نشدہ و بہدینہ  
 پس این قصہ بہر سلسلہ خطیبہ و آنچه در وجہ ناخوشی عبد اللہ ابن مسعود ذکر کردہ اند نیز غلط و تہ  
 و در کتب صحیحہ از ان اثری نیست صحیح انقدر بہست کہ چون عثمان اختلاف مرحوم در قرأت  
 قرآن بکند مشاہدہ نمود کہ اکثر خواہم الفاظ غیر متکررہ میخواندند و باختلاف قرآن قرأت عبادہ  
 بہشورہ و حفصہ بن الیمان و دیگر اصحاب صحابہ کہ حضرت امیر ہم از آن خلد بود و دوست تاہر طوابع عرب  
 عجم یکہیم صحیف سبع شومہ و از ان مختلف نور زرد و این غم را افضل آورد عبد اللہ بن مسعود  
 بن کعب کہ بعض قرأت شاذہ در صحفہا خود نوشته بودند حال آنکہ بعضی عبارات او غیر قویست

[illegible]











نظایر این که در این کتاب مذکور است  
عمران که در این کتاب مذکور است  
امیر که در این کتاب مذکور است  
چهارم که در این کتاب مذکور است  
پنجم که در این کتاب مذکور است  
ششم که در این کتاب مذکور است  
هفتم که در این کتاب مذکور است  
هشتم که در این کتاب مذکور است  
نهم که در این کتاب مذکور است  
دهم که در این کتاب مذکور است

از سحر کشیده بیرون کردند و گفتند صد استبداد در شرح سر مرتبه است حالا از حد شمری تجاوز  
کردی مقرر تو واجب شد چون این خبر بخوان رضو رسید خود دیده سجد آمد و مردم را حاکم در محار را  
طلبید و سوگند یاد کرد که این امر شنیع بکفایت من واقع نشده است و آن غلام را پنج فرمود و گفت بده  
یدی همان غلیتقص منی انشاء عمار دست او را بوسید و راست دل کوب بر او زد و ایام حصار عثمان رضو  
عمار از فقره بود که علوم بلوایان را حقوق عثمان بجهانید و ایشان را از حصار او منع میکرد و چون باب  
بر عثمان رضو شد کرده بود و عمار بر آمد و با او از بلند گفت سبحان الله قد شکر بر رفته و متعوبه ما و ما  
باز دیده نرود علی کرم الله وجهه آمد و گفت مردم بلوایان را از حصار عثمان رضو اب را نیک کرده اند و چون جهانید  
نفسیدند چید باید که در کعبه عثمان رضو آب برسد امیر المؤمنین گفت در بلوایان هیچ چیز نماند و دیگر از راه دیگر که هستی  
سعی میکنیم آخر سعی و تلاش یک پخال شتراب ندان راه عثمان رضو رسانیدند بنی هجرت عمار طعن بر عثمان رضو  
نمودن مضر به مقصد آن مثل خوبی شدنت که رضی انضمام و لم رض الفاضل قصه حب این  
عبده بنی نام نام است نصف قصه او را ذکر کرده اند و نصفش را از حد کفر کرده اند و نیمه قصه است  
چون خبر از آن کعب عثمان رضو رسید علی الحاصل از خبر نوشت نوشت که کعب از من است و کعب هم سبب  
چون کعب از عثمان رضو رسید گفت که ای کعب نامه دیتی من نوشتی و این مشوره و نصیحت برادر  
این میباشد نصیحت را این و رفتی باید نوشت نه بد نوشتی خصوصاً نسبت بر و سا و خلفا و حق و حق  
که از شقیاء مقرر است خدا تمیز گیر اولوا الامر خود را ادب تعلیم فرموده که نقول الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله  
نه نوشته بودم بی امر من تر ضرب واقع شد اینک فیض خود را از بدین بختش هم جایک حاشه کن اگر  
میخواهی خصاص از من بیک کعب گفت چون باین مرتبه انصاف فرمودی من از حق خود و کعب ششم  
الواقع در نوشتن کلمات غلیظه تقصیر وارم من بیک کعب از عثمان ماند و از مصاحبان حاضر بود  
و اما قصه از شخصی پس صحیح است و او نه سخا بود و نه سخا نه زاده بلکه از او باش گفته بود که با من اول الامر  
نمود و حوام را بر امانه عامل عثمان بر غلانیه اگر او مثل این امور رئیس وقت در کرد و در حصار عثمان  
و استر شخصی عانت که قصه خود را کردید و نوبت قبل عثمان رسانید و باز شکر او را نداشت و طوطی و بزر

نظایر این که در این کتاب مذکور است  
عمران که در این کتاب مذکور است  
امیر که در این کتاب مذکور است  
چهارم که در این کتاب مذکور است  
پنجم که در این کتاب مذکور است  
ششم که در این کتاب مذکور است  
هفتم که در این کتاب مذکور است  
هشتم که در این کتاب مذکور است  
نهم که در این کتاب مذکور است  
دهم که در این کتاب مذکور است  
نظایر این که در این کتاب مذکور است  
عمران که در این کتاب مذکور است  
امیر که در این کتاب مذکور است  
چهارم که در این کتاب مذکور است  
پنجم که در این کتاب مذکور است  
ششم که در این کتاب مذکور است  
هفتم که در این کتاب مذکور است  
هشتم که در این کتاب مذکور است  
نهم که در این کتاب مذکور است  
دهم که در این کتاب مذکور است  
نظایر این که در این کتاب مذکور است  
عمران که در این کتاب مذکور است  
امیر که در این کتاب مذکور است  
چهارم که در این کتاب مذکور است  
پنجم که در این کتاب مذکور است  
ششم که در این کتاب مذکور است  
هفتم که در این کتاب مذکور است  
هشتم که در این کتاب مذکور است  
نهم که در این کتاب مذکور است  
دهم که در این کتاب مذکور است







الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد واهله الطيبين  
الطاهرين

ابن قيس بن ابي شيبه  
ابن قيس بن ابي شيبه  
ابن قيس بن ابي شيبه  
ابن قيس بن ابي شيبه

کامه پراز آب خلیفه بدست او دادو گفت اگر تا خودن آب سرخ شدن مرا امان بدید من بخود  
والا چه حاصل که در پیش از خودن آب سرخ شدن من جب الکنه خلیفه فرمود تا این آب بخوردی  
اما آن کسی که بخورد گشت دوسه بار بجهنم مردم نکر این امر را که نماند آب بجز زمین اندخت گفت  
که حالا اگر بسکشید نقص امان لایسم ای خلیفه از سر گشت او خبی متعجب شد و فرمود که مرد زیرک بیما  
بیت که در اسلام و رای او کلمه اسلام بر زبان راند و باین تقریب در مدینه منوره سکونت  
ورزید و چند پرگنه از عراق در جاگیر یافت و در اینجا نشسته وضع خلیفه را دیده که مخالف وضع  
ملوک در میان دارد و دنیا پس باین نهاد باز را میگرد و منوس کرد که خلیفه میان بی نهایت  
راگشتن چه قمار است ملوک ملک فارس خلی در غفلت انداخته خلیفه را ابو لولو نصیب داده او  
این کار کرده و خلیفه و دیگر کفر را با خود فقی ساخت و تدبیر و کنکاش این مهم در خلوت با آنها میکرد  
چنانچه عبد الله بن عمر بن عبد الرحمن بن ابی بکر و دیگر صحابه را شایسته اند که ابو لولو خلیفه نزد هم  
در خلوت می نشستند و مشوره قتل عمر را می نمودند و خنجر در رویه پیرمزان طیار کنانیده بود و سکوت  
که کدام جوان مرد باشد که بحیثیت قوم و دین خود این شخص که نه سوس مارا که نهشت و نه دولت مارا  
نه دین مارا داد و بستاند ابو لولو این را قبول نمود پس در آمد بودن پیرمزان شکی نماند و اینها بصحبه  
چنین قرار یافت که آن خنجر را بیاورند اگر مطابق آن صفت باشد که شایده آن میگوید شکر است  
هر سه کس در قتل عمر ثابت میشود و الا نه چون خنجر او را ندیدیم همه دیدند که مطابق آن صفت بود  
ازین راه عثمان در گرفتن قصاص توقف نمود که قتل امر بقبل نیز واجب دانست چنانچه در دست  
و مالاک اکثر میسرین است و حق احادنا صیجای خلفا و رؤسا که امر بقبل ایشان خود البته  
قصاصانه کنند سیاست کشن و اجتناب وجه دوم آنکه در گرفتن قصاص خسته عظیم بخوار نیست زیرا که  
نویسم و بنوعی این بود و ناز قتل بکینه نویسم و بنوعی نویسم و بنوعی نویسم و بنوعی نویسم  
عثمان از عبید الله قصاص گیرد خانه خنجر خواهم که در خانه عمر بن العاص که نویسم و بنوعی نویسم  
حکمه گفت که ای پادشاهان قصاص قتل امیر المؤمنین بالاسم و قتل ابنه الیوم لا والله لایکون هذا الیوم

فان حرمه ان یمنه فلو الامار سید و لا واجب  
فان حرمه ان یمنه فلو الامار سید و لا واجب  
فان حرمه ان یمنه فلو الامار سید و لا واجب  
فان حرمه ان یمنه فلو الامار سید و لا واجب



[illegible]

در آن شب که  
 لوارث الارض در آن  
 و زانگاهم غم  
 این چنین که  
 لایح اجدید  
 که بگشت در وقت  
 غم خوردن و دیدن  
 غم آن با بر لبین  
 با دو صید است  
 شد که خنده  
 فرمودند او را  
 در دایب که  
 کوفت بر روی  
 دادند بر جای  
 که تمام قصه  
 او را ای اراد  
 ترا و خفت  
 نزد اهل علم  
 سوار در آن  
 و یک در سید  
 بر روی خفت  
 که در دایب  
 که از دایب  
 که در دایب







در آن که سکین شد پس حاضر شدن در بیعت الرضوان بر یک است که بیعة الرضوان  
 غیر موت او واقع شده بود حضور او تصور نبود و اگر او حاضری شد بیعة الرضوان چه بود و  
 و بعد از این بنیاد پیغمبر دست رست خود را بر دست چپ خود زد و فرمود که همه بخوان و در  
 روایات بنده عثمان دارد دست یعنی این بیعت از طرف عثمان است پس کسی را که این است  
 جای موجود باشد حاضر شدن او چه نقصان دارد با جمله این هر دو طعن را نظر و وضع بطلان  
 آنها کرده اکثر علماء امامیه را کتب خود در کرده اند **طعن هفتم** آنکه عثمان رضایه نیست رسول ص  
 نمود و در مینی که مقام بودن حاجیانست از دهم ذی حجه تا چهار دهم چهار رکعت خواند الا که  
 جناب پیغمبر همیشه در سفر ناقص میفرمود و با خصوص در بیعت هم چهار گانی را دو کانه گذارده است  
 چنانچه جمیع صحابه بروی انکار این فعل نمودند **جواب** از این طعن آنکه حضور عثمان رض  
 این طعن برد کرده بود و چون از حقیقت حال او اطلاع نداشتند بهرگاه عثمان رض و انبوه کنی در یک  
 کلام کرده ام و خانه دار شده ام و قصد اقامت در آن تعبیه مبارک دارم مسافر مانده ام  
 تا سفرانه ادانایم و تقسیم را با جمیع قصر جان بنیت اینجیته است که تمام ناز میکنم هر چه صحابه از انکا  
 باز ماندند و این جواب عثمان را امام احمد و طحا و ابو بکر بن ابی شیبه و ابن عبد البر در کتب خود آورده  
 اند و لفظ آن روایت نیست ان عثمان صلی بالناس منی اربعاً فاکثر الناس علیه فقال ایها الناس  
 انی تأملت بکة منذ قدمت و انی سمعت رسول الله ص یقول من تأمل بکة فلیصل صلاوة التیمم فیها  
 آخره احمد عن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی ذباب عن ابی نعیم عن غیره عن غیره عن ابی سلمة عن ابی سلمة  
 که در این صورت با جمیع علماء تمام واجب است **طعن هشتم** آنکه عثمان رض فرق کرد فیق را از  
 حوله مدینه که چراگاه مشهور است و مردم را از آن جبراکاه منع فرمود و آهسته آهسته  
 اضغاف آن مکان را داخل مدینه ساخت حال آنکه پیغمبر ص فرموده است اسکنون فی مکانکم  
 الماروا الکلاء و الاناروا زار مدینه را فرق فرمود که کسی از آنجا خسته نماند و آخره و اوقتی که کاشته  
 عثمان رض از غیر خود فارغ نشود و ستفاین بجزا فرق ساخت که سوا بی تجارت او و دیگران نماند

عنه  
 هم رسول خدا ص  
 بکبر و الا که در شیخ  
 در نسخه است  
 بنیست تمام است  
 چنانچه در کتب  
 فقیر ایشان است  
 چنانچه در کتب  
 بزرگ عثمان از آنکه  
 با هم در مینی جاریست  
 این طعن که در کتب  
 سبب است ای و ان  
 خانه دار شده ام  
 از آن بکده که پیغمبر ص  
 شنیده ام رسول خدا ص  
 که پیغمبر ص که خانه دار  
 بود و پیغمبر ص که  
 پیغمبر ص که  
 پیغمبر ص که  
 پیغمبر ص که



















عليكم انتم واولادكم وبنوكم وكنان بن جفيس يقول هم الملائكة وجميعهم واورا نسبت لصحابه  
محض افترا وبنان است اينك و آيات ايل ميت بايد شنيد عن ابن عباس قال ايت النبي في  
المنام على بردون وعليه عمامة من نحرهم بها وبيده قضيب من الفرو وسمي قطيت يا رسول الله  
في الى روياك بالاشواق واراك سادا قال قلت التي وسم و قال ان عثمان بن عفان ضحك  
محمد في الجنة لكما عروا وقد دعنا الى وليمة فاما سادركم واه حسين بن عبد الله  
الغناء الفقيه والوثج عثيرة وبيدك ان شامير محمد بن است وشيعة نيز اورا معتبر يدانند  
در كتاب فتحي از ابن عباس بن جوابا بهمين سلوب آورده و خواب حضرت امام حسن نيز مشهور  
و صحيح الرواية است بيد محمد و منتهى آورده عن حسن بن علي قال كنت لاقا قتل بعدد ويارا بيتا  
رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم وضعا يده على العرش ورايت ابا بكر وضعا يده على  
منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم ورايت عمر وضعا يده على منكب ابي بكر ورايت عثمان  
وضعا يده على منكب عمر ورايت دما و نه فقلت اينذا فقالوا دم عثمان اطلب الله وروى ابن اسحاق  
عن قيس بن عباد قال سمعت عليا يوم اجمل يقول اللهم اني ابراهيم اليك من دم عثمان و لعل طاش عظمي  
يوم قتل عثمان انكرت نفسي و جاز و اني للبيعة فقلت الا سحجي من الله ابايع قوا قتلوا رجلا قال له رسول  
الله الا اسحجي من اجل سحجي منه الملائكة و اني لاسحجي من الله ان ابايع عثمان فقبل  
في الارض لم يدفن بعد فانصر قوا فلما دفن رجع الناس يسلكون البيعة فقلت اللهم ا  
تشفع مما اقدم عليه ثم جارت عزيمة فبايعت قال فقالوا يا امير المؤمنين فكمنا ماصد علي وروى  
مضا عن محمد بن الحنفية ان عليا قال يوم اجمل لعن الله قتل عثمان في السهل و اهيل و عنه ايضا ان  
عليا بلغه ان عايشة بلعن قتل عثمان فرغ يد يدي بلعن بها وجهه فقال انا لعن قتل عثمان لعنهم الله في  
السهل و اهيل مرثون او ثلثا وروى ابو جعفر محمد بن الحسن بن الحسن بن علي و قد ذكر عنه قتل عثمان فاجل  
حتى مل عتبة و عن خبيب قال دخلت على حفصة فقال لي ما فعل الرجل يعني عثمان فقلت اقام قاله  
فقال ان قتلوه كان في الجنة و كان في النار ايت اقول البيت در باب قتل عثمان و قتل او

و در كتاب فتحي از ابن عباس بن جوابا بهمين سلوب آورده و خواب حضرت امام حسن نيز مشهور و صحيح الرواية است بيد محمد و منتهى آورده عن حسن بن علي قال كنت لاقا قتل بعدد ويارا بيتا رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم وضعا يده على العرش ورايت ابا بكر وضعا يده على منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم ورايت عمر وضعا يده على منكب ابي بكر ورايت عثمان وضعا يده على منكب عمر ورايت دما و نه فقلت اينذا فقالوا دم عثمان اطلب الله وروى ابن اسحاق عن قيس بن عباد قال سمعت عليا يوم اجمل يقول اللهم اني ابراهيم اليك من دم عثمان و لعل طاش عظمي يوم قتل عثمان انكرت نفسي و جاز و اني للبيعة فقلت الا سحجي من الله ابايع قوا قتلوا رجلا قال له رسول الله الا اسحجي من اجل سحجي منه الملائكة و اني لاسحجي من الله ان ابايع عثمان فقبل في الارض لم يدفن بعد فانصر قوا فلما دفن رجع الناس يسلكون البيعة فقلت اللهم ا تشفع مما اقدم عليه ثم جارت عزيمة فبايعت قال فقالوا يا امير المؤمنين فكمنا ماصد علي وروى مضا عن محمد بن الحنفية ان عليا قال يوم اجمل لعن الله قتل عثمان في السهل و اهيل و عنه ايضا ان عليا بلغه ان عايشة بلعن قتل عثمان فرغ يد يدي بلعن بها وجهه فقال انا لعن قتل عثمان لعنهم الله في السهل و اهيل مرثون او ثلثا وروى ابو جعفر محمد بن الحسن بن الحسن بن علي و قد ذكر عنه قتل عثمان فاجل حتى مل عتبة و عن خبيب قال دخلت على حفصة فقال لي ما فعل الرجل يعني عثمان فقلت اقام قاله فقال ان قتلوه كان في الجنة و كان في النار ايت اقول البيت در باب قتل عثمان و قتل او

و در كتاب فتحي از ابن عباس بن جوابا بهمين سلوب آورده و خواب حضرت امام حسن نيز مشهور و صحيح الرواية است بيد محمد و منتهى آورده عن حسن بن علي قال كنت لاقا قتل بعدد ويارا بيتا رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم وضعا يده على العرش ورايت ابا بكر وضعا يده على منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم ورايت عمر وضعا يده على منكب ابي بكر ورايت عثمان وضعا يده على منكب عمر ورايت دما و نه فقلت اينذا فقالوا دم عثمان اطلب الله وروى ابن اسحاق عن قيس بن عباد قال سمعت عليا يوم اجمل يقول اللهم اني ابراهيم اليك من دم عثمان و لعل طاش عظمي يوم قتل عثمان انكرت نفسي و جاز و اني للبيعة فقلت الا سحجي من الله ابايع قوا قتلوا رجلا قال له رسول الله الا اسحجي من اجل سحجي منه الملائكة و اني لاسحجي من الله ان ابايع عثمان فقبل في الارض لم يدفن بعد فانصر قوا فلما دفن رجع الناس يسلكون البيعة فقلت اللهم ا تشفع مما اقدم عليه ثم جارت عزيمة فبايعت قال فقالوا يا امير المؤمنين فكمنا ماصد علي وروى مضا عن محمد بن الحنفية ان عليا قال يوم اجمل لعن الله قتل عثمان في السهل و اهيل و عنه ايضا ان عليا بلغه ان عايشة بلعن قتل عثمان فرغ يد يدي بلعن بها وجهه فقال انا لعن قتل عثمان لعنهم الله في السهل و اهيل مرثون او ثلثا وروى ابو جعفر محمد بن الحسن بن الحسن بن علي و قد ذكر عنه قتل عثمان فاجل حتى مل عتبة و عن خبيب قال دخلت على حفصة فقال لي ما فعل الرجل يعني عثمان فقلت اقام قاله فقال ان قتلوه كان في الجنة و كان في النار ايت اقول البيت در باب قتل عثمان و قتل او

و در كتاب فتحي از ابن عباس بن جوابا بهمين سلوب آورده و خواب حضرت امام حسن نيز مشهور و صحيح الرواية است بيد محمد و منتهى آورده عن حسن بن علي قال كنت لاقا قتل بعدد ويارا بيتا رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم وضعا يده على العرش ورايت ابا بكر وضعا يده على منكب رسول الله صلى الله عليه وسلم ورايت عمر وضعا يده على منكب ابي بكر ورايت عثمان وضعا يده على منكب عمر ورايت دما و نه فقلت اينذا فقالوا دم عثمان اطلب الله وروى ابن اسحاق عن قيس بن عباد قال سمعت عليا يوم اجمل يقول اللهم اني ابراهيم اليك من دم عثمان و لعل طاش عظمي يوم قتل عثمان انكرت نفسي و جاز و اني للبيعة فقلت الا سحجي من الله ابايع قوا قتلوا رجلا قال له رسول الله الا اسحجي من اجل سحجي منه الملائكة و اني لاسحجي من الله ان ابايع عثمان فقبل في الارض لم يدفن بعد فانصر قوا فلما دفن رجع الناس يسلكون البيعة فقلت اللهم ا تشفع مما اقدم عليه ثم جارت عزيمة فبايعت قال فقالوا يا امير المؤمنين فكمنا ماصد علي وروى مضا عن محمد بن الحنفية ان عليا قال يوم اجمل لعن الله قتل عثمان في السهل و اهيل و عنه ايضا ان عليا بلغه ان عايشة بلعن قتل عثمان فرغ يد يدي بلعن بها وجهه فقال انا لعن قتل عثمان لعنهم الله في السهل و اهيل مرثون او ثلثا وروى ابو جعفر محمد بن الحسن بن الحسن بن علي و قد ذكر عنه قتل عثمان فاجل حتى مل عتبة و عن خبيب قال دخلت على حفصة فقال لي ما فعل الرجل يعني عثمان فقلت اقام قاله فقال ان قتلوه كان في الجنة و كان في النار ايت اقول البيت در باب قتل عثمان و قتل او



و حقیقه نیز نزد شیعه صادق الحدیث است بحکم حدیث پیغمبر که در کتب ایشان نیز موجود است  
 حدیثی که حذیفه بن یشیع و اگر از سایر صحابه و تابعین سخن در دست عظام قتل عثمان شده باشد  
 در حق او و شهادت بنابر در حق قاتلان او منقول ثابت است ذکر نامیم و فائز به طبعی باید  
 بزحمت و تیز ازین و ایات مشهوره متعدده ثابت شد که ماسر و زافاد و مذکر لاش عثمان  
 محض افتراء دروغ است و در جمیع تواریخ کذب آن موجود است زیرا که با جماع موحدین شهادت  
 عثمان بعد از عصر و زوجه شریع ذی حجه واقع شده است و دفن او در بقیع شبستان  
 وقوع یافت بلا شبهه چون در حق کسی پیغمبر صادق بشارة قطعیه بدخول بهشت بلا حساب  
 داده باشد و بتواتر نزد ماسریده دیگر حاجت استشهاد چه مانند نباست که این سخن را  
 مختصر کنم و بطلب دیگر ازیم و فیما ذکر کفایه و لایل البصر بدایه و الهام و الهام و الهام و الهام  
**امام مومنین عایشه صدیق** زوجه محبوبه مطهره رسول و آن مطهر است **طعن اول**  
 آنکه این مطهره از مدینه نماند و از آنجا بیرون رفت حال آنکه خدا تبارک و تعالی از برآمدن از خانه خود منع  
 فرموده باشد و در آن وقت مطهره امر نموده و قول فرمود و قرن بگویند که لا یرجی الجاهلیه الا و الا  
 پس او را چه نماند که ناموس رسول را محافظت ننمود و در شرک کینه زاده برساند و نیز اگر این را  
 و از اول آن جمع بودند ببلد **جواب** این طعن آنکه قرار در بیوت و عدم خروج از خانه اگر مطهره  
 بمیو بایستی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از وراج را بعد از نزول این ایه برای حج و عمره می برد و در غزوه  
 همراه می برد و زیارت والدین و عیادت مرایضان و نغمه مردکان از آفاق ایشان فتن نمیداد  
 و بموجب قطعی این معلوم شد که مراد ازین امر و نهی تا کید امر است و حجاب نامش عاجز و پوشاننده  
 که چه بوزار سیرزه گردی نکنند و سفر کردن منافی تست و حجاب نیست زنان مخدر که در غایت تست  
 و حجاب می باشد مثل خواتین بزرگ بکجابت باوشای نیز در لشکر با می برانید خاصه چون سفر  
 باشد تضمین مصلحت پیچیدنیومی مثل جهاد و حج و عمره و این سفر تری چون بر صلاح ذات البین و  
 حکم قصاص خلیفه عادل که بظلم مقتول شده بود واقع شد مثل حج و عمره گردید و اگر چه این زنان هم در سفر

و حقیقه نیز نزد شیعه صادق الحدیث است بحکم حدیث پیغمبر که در کتب ایشان نیز موجود است  
 حدیثی که حذیفه بن یشیع و اگر از سایر صحابه و تابعین سخن در دست عظام قتل عثمان شده باشد  
 در حق او و شهادت بنابر در حق قاتلان او منقول ثابت است ذکر نامیم و فائز به طبعی باید  
 بزحمت و تیز ازین و ایات مشهوره متعدده ثابت شد که ماسر و زافاد و مذکر لاش عثمان  
 محض افتراء دروغ است و در جمیع تواریخ کذب آن موجود است زیرا که با جماع موحدین شهادت  
 عثمان بعد از عصر و زوجه شریع ذی حجه واقع شده است و دفن او در بقیع شبستان  
 وقوع یافت بلا شبهه چون در حق کسی پیغمبر صادق بشارة قطعیه بدخول بهشت بلا حساب  
 داده باشد و بتواتر نزد ماسریده دیگر حاجت استشهاد چه مانند نباست که این سخن را  
 مختصر کنم و بطلب دیگر ازیم و فیما ذکر کفایه و لایل البصر بدایه و الهام و الهام و الهام و الهام  
**امام مومنین عایشه صدیق** زوجه محبوبه مطهره رسول و آن مطهر است **طعن اول**  
 آنکه این مطهره از مدینه نماند و از آنجا بیرون رفت حال آنکه خدا تبارک و تعالی از برآمدن از خانه خود منع  
 فرموده باشد و در آن وقت مطهره امر نموده و قول فرمود و قرن بگویند که لا یرجی الجاهلیه الا و الا  
 پس او را چه نماند که ناموس رسول را محافظت ننمود و در شرک کینه زاده برساند و نیز اگر این را  
 و از اول آن جمع بودند ببلد **جواب** این طعن آنکه قرار در بیوت و عدم خروج از خانه اگر مطهره  
 بمیو بایستی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از وراج را بعد از نزول این ایه برای حج و عمره می برد و در غزوه  
 همراه می برد و زیارت والدین و عیادت مرایضان و نغمه مردکان از آفاق ایشان فتن نمیداد  
 و بموجب قطعی این معلوم شد که مراد ازین امر و نهی تا کید امر است و حجاب نامش عاجز و پوشاننده  
 که چه بوزار سیرزه گردی نکنند و سفر کردن منافی تست و حجاب نیست زنان مخدر که در غایت تست  
 و حجاب می باشد مثل خواتین بزرگ بکجابت باوشای نیز در لشکر با می برانید خاصه چون سفر  
 باشد تضمین مصلحت پیچیدنیومی مثل جهاد و حج و عمره و این سفر تری چون بر صلاح ذات البین و  
 حکم قصاص خلیفه عادل که بظلم مقتول شده بود واقع شد مثل حج و عمره گردید و اگر چه این زنان هم در سفر



عام کسی بگوید که فلان زن خانه نشین است بیرون نمی آید از وی چه فهمیده می شود انصاف  
باید کرد و غلط فحی را باید گذاشت **جواب** دیگر در کتب شیعه است و می توانست که در زمان  
خلافت ابو بکر صدیق رضی عنہ چون غصب حقوق اهل بیت واقع شد حضرت امیر حضرت زهرا رضی  
رأسها عنہا را گرفته در محلات مدینه و مسکن انصار خانه بخانه و در بدر وقت شب گردانید و طلب انداز  
و اعانت خود در پی غور یابید کرد که دختر در ناموس بودن اگر زیاده برز و جبه نباشد که خود البته  
نخواهد بود و از خانه خود برآمده بخانه های دیگران رفتن نسبت با نکه از خانه خود برآید و در جبه و  
خرگاه خود بماند و بخانه دیگری نرود چه قدر تفاوت دارد و مقدمه دوسه دین معصومه که ضرر طبع  
از آن بخود عاید میشود و مقدمه قتل خلیفه برحق میجویم فساد و فتنه در میان امت که ضرر آن  
عاید تمام دین است با هم چه فرق دارند چون آن امور موجب طعن نشاندن این امور را موجب طعن  
خواهند شد **جواب** دیگر جمیع ازواج مطهرات مثل ام سلمه و صفیه رضی عنہا که نزد شیعه مقبول و مغیره اند  
در حج و عمره می برآمدند بلکه ام سلمه در بین سفر نیز ناکه معظمه شریک بود و نیز حضرت امیرا حاشیه شرا  
برآید عمر ابن ابی سلمه پیشتر بنا بر مصالح عمریه خود مانع آمد و چون خدا تعالی ازواج مطهرات را  
تجوز بر خروج بائین برده و سفر فرموده باشند دیگر طعن و تشنیع نمودن را از حقایق مخصوص است  
یا ایها الذین علی لازواجکم و بناتکم و نساء المؤمنین یدنین علیهن من جلابهن ذلک ادنی ان  
یعفرن فلا یؤذین و کان المد غفوراً رحیماً و در حدیث صحیح وارد است که آنحضرت ص بعد نزول این آیه  
فرمود از آن لکن آن تخمین لما جئکم آری شرط مسافرت زنان وجود محرم است همراه ایشان  
و در پی سفر عبدالله ابن الزبیر رضی عنہ را فرستاد و حقیقی وی همراه بود و طلحه بن عبید الله  
شعبه خواهرش بود ام کلثوم بنت ابی بکر و زبیر بن العوام شعبه خواهر دیگرش بود اما نسبت ابی  
و اولاد این هر دو نیز همراه و این قبیه که بر تدریج هوا عتقاد شیعه زیاده از کتاب الهی است در  
تاریخ نه می نویسد اما طبعاً بیجه علی رضی عنہ است آن حمل لها بوج من جدید و جعل فیها موضع  
الدخول و انخروج فخرت و اینها طلحه و الزبیر و جها و نیز ازواج مطهرات پیغمبر رضی عنہ را هیچ بجان

این حدیث را هم ملاستحق  
بناستحقان عقیب دوم است و در کتب  
فی کلان کل فاعلم مدعی است  
عالم و انما بائین است  
بویله اسلام است و در کتب  
الاخبار و غیره است و در کتب  
والمؤمنه است و در کتب  
شیخ فخر المیزان است  
احمد بن محمد بن ابی  
خود را و حضرتان و در کتب  
مسلمانان و از کتب شیعه  
خود را و از کتب شیعه  
غریب تر است بلکه شایسته  
شود که کسی را نداند که در کتب  
خدا بخشنده و مهربان است











جواب

این طبع انکه اراده رجوع از حضرت عایشه به موجب این آیات و روایات  
 پنج در روایات اهل سنت مصرح به است که فرمود در دوفی در دوفی لیکن در روایات  
 اهل سنت تمام این قصه چنین صحیح شد که حضرت عایشه در باب مراجعت اسنادی کرد و اول  
 حکم در رجوع با دوفی موافقت نمی نمودند و با هم مطارحه این امر بود درین اثنا و ان بن حکم  
 و دیگر مردم عکس قریش بناد کس را زد و پا قین گرد و فواج شد آمد و زد که این آب جواب  
 نام نیست آبی دیگر است پس عایشه نه بیشتر روانه شد نیست جواب این طبع موافق روایت  
 اما بحسب روایت جواب دیگر دارد و آن است که در حدیثی نمی از مرور آب باقی غیبت و  
 شامی بآن دارد آنچه از بنی حدیث استفا و میشود و بعد قدر است که یکی را از شما این مصیبتی پیش خواهد  
 آمد و فی الواقع ان حادثه مصیبتی عظیم بود که موجب سخت حریم محترم حضرت رسول الله  
 شده و کاری که مقصود بود یعنی صلاح ذات البین سر انجام یافت و مفتضیلین واقع شد  
 و از حدیث زیادیه برین استفا و میشود پس از بنی حدیث نمی بعد از ان مخالفت و صرا  
 بخالف است نسبت کردن از چه را و تواند بود علی الخصوص که لفظ ایاک ان تکونی یا حمیر او  
 در کتب معتبره اهل سنت موجودی ندارد و اگر بالفرض موجود هم باشد پس از ان باب است که  
 هر کسی از عملا را اهل عیال اولاد و از واج خود را تخذیر میکند از اخات معلومه الوقوم یا مطنونه  
 الوقوم مثل مخادف طریق و سوره بیه برات خالکی و این تخذیر نمی شرعی نمی شود حضرت رسول  
 هم این قسم امر و بعزل ملامت و تا و قلیکه صحیح نمی شرعی نباشد مخالفت از معصیت گفتن با هم  
 از کمال تعصب و عناد است و حضرت امیر چون خیاب پیغمبر شب یکام خانه اش نشسته بود  
 نقیضه از تخیل بود صحیح در جواب گفت و الله لا انصلي الا ما كتب الله لنا و خیاب پیغمبر از انجا  
 برگشت و در انهای مبارک میکوفت و میفرمود کان الانسان اکثر شیهة بعد الا ان مخالفت را  
 با آن مخالفت باید بخیزد این اصرار را با آن اصرار موازنه باید کرد حال آنکه حضرت عایشه رضی  
 الله عنها درین اصرار معذور بود زیرا که وقت خروج از مکه نمیدانست که درین راه چشمه جواب نام واقع  
 است

این طبع انکه اراده رجوع از حضرت عایشه به موجب این آیات و روایات  
 پنج در روایات اهل سنت مصرح به است که فرمود در دوفی در دوفی لیکن در روایات  
 اهل سنت تمام این قصه چنین صحیح شد که حضرت عایشه در باب مراجعت اسنادی کرد و اول  
 حکم در رجوع با دوفی موافقت نمی نمودند و با هم مطارحه این امر بود درین اثنا و ان بن حکم  
 و دیگر مردم عکس قریش بناد کس را زد و پا قین گرد و فواج شد آمد و زد که این آب جواب  
 نام نیست آبی دیگر است پس عایشه نه بیشتر روانه شد نیست جواب این طبع موافق روایت  
 اما بحسب روایت جواب دیگر دارد و آن است که در حدیثی نمی از مرور آب باقی غیبت و  
 شامی بآن دارد آنچه از بنی حدیث استفا و میشود و بعد قدر است که یکی را از شما این مصیبتی پیش خواهد  
 آمد و فی الواقع ان حادثه مصیبتی عظیم بود که موجب سخت حریم محترم حضرت رسول الله  
 شده و کاری که مقصود بود یعنی صلاح ذات البین سر انجام یافت و مفتضیلین واقع شد  
 و از حدیث زیادیه برین استفا و میشود پس از بنی حدیث نمی بعد از ان مخالفت و صرا  
 بخالف است نسبت کردن از چه را و تواند بود علی الخصوص که لفظ ایاک ان تکونی یا حمیر او  
 در کتب معتبره اهل سنت موجودی ندارد و اگر بالفرض موجود هم باشد پس از ان باب است که  
 هر کسی از عملا را اهل عیال اولاد و از واج خود را تخذیر میکند از اخات معلومه الوقوم یا مطنونه  
 الوقوم مثل مخادف طریق و سوره بیه برات خالکی و این تخذیر نمی شرعی نمی شود حضرت رسول  
 هم این قسم امر و بعزل ملامت و تا و قلیکه صحیح نمی شرعی نباشد مخالفت از معصیت گفتن با هم  
 از کمال تعصب و عناد است و حضرت امیر چون خیاب پیغمبر شب یکام خانه اش نشسته بود  
 نقیضه از تخیل بود صحیح در جواب گفت و الله لا انصلي الا ما كتب الله لنا و خیاب پیغمبر از انجا  
 برگشت و در انهای مبارک میکوفت و میفرمود کان الانسان اکثر شیهة بعد الا ان مخالفت را  
 با آن مخالفت باید بخیزد این اصرار را با آن اصرار موازنه باید کرد حال آنکه حضرت عایشه رضی  
 الله عنها درین اصرار معذور بود زیرا که وقت خروج از مکه نمیدانست که درین راه چشمه جواب نام واقع  
 است

این طبع انکه اراده رجوع از حضرت عایشه به موجب این آیات و روایات  
 پنج در روایات اهل سنت مصرح به است که فرمود در دوفی در دوفی لیکن در روایات  
 اهل سنت تمام این قصه چنین صحیح شد که حضرت عایشه در باب مراجعت اسنادی کرد و اول  
 حکم در رجوع با دوفی موافقت نمی نمودند و با هم مطارحه این امر بود درین اثنا و ان بن حکم  
 و دیگر مردم عکس قریش بناد کس را زد و پا قین گرد و فواج شد آمد و زد که این آب جواب  
 نام نیست آبی دیگر است پس عایشه نه بیشتر روانه شد نیست جواب این طبع موافق روایت  
 اما بحسب روایت جواب دیگر دارد و آن است که در حدیثی نمی از مرور آب باقی غیبت و  
 شامی بآن دارد آنچه از بنی حدیث استفا و میشود و بعد قدر است که یکی را از شما این مصیبتی پیش خواهد  
 آمد و فی الواقع ان حادثه مصیبتی عظیم بود که موجب سخت حریم محترم حضرت رسول الله  
 شده و کاری که مقصود بود یعنی صلاح ذات البین سر انجام یافت و مفتضیلین واقع شد  
 و از حدیث زیادیه برین استفا و میشود پس از بنی حدیث نمی بعد از ان مخالفت و صرا  
 بخالف است نسبت کردن از چه را و تواند بود علی الخصوص که لفظ ایاک ان تکونی یا حمیر او  
 در کتب معتبره اهل سنت موجودی ندارد و اگر بالفرض موجود هم باشد پس از ان باب است که  
 هر کسی از عملا را اهل عیال اولاد و از واج خود را تخذیر میکند از اخات معلومه الوقوم یا مطنونه  
 الوقوم مثل مخادف طریق و سوره بیه برات خالکی و این تخذیر نمی شرعی نمی شود حضرت رسول  
 هم این قسم امر و بعزل ملامت و تا و قلیکه صحیح نمی شرعی نباشد مخالفت از معصیت گفتن با هم  
 از کمال تعصب و عناد است و حضرت امیر چون خیاب پیغمبر شب یکام خانه اش نشسته بود  
 نقیضه از تخیل بود صحیح در جواب گفت و الله لا انصلي الا ما كتب الله لنا و خیاب پیغمبر از انجا  
 برگشت و در انهای مبارک میکوفت و میفرمود کان الانسان اکثر شیهة بعد الا ان مخالفت را  
 با آن مخالفت باید بخیزد این اصرار را با آن اصرار موازنه باید کرد حال آنکه حضرت عایشه رضی  
 الله عنها درین اصرار معذور بود زیرا که وقت خروج از مکه نمیدانست که درین راه چشمه جواب نام واقع  
 است







بیت المال را که حق خود میدانستند نهیب کردند و در صورت چه جای ملامت و عتاب تواند شد  
و بعد از آنکه کسی را از اهل سنت معتقد عصمت عایشه و طلحه و زبیر نیست چه جای آنکه معتقد عصمت  
تمام لشکریان باشد تا صدور از این امور از لشکریان محل اعتقاد ایشان باینگاه صدور قل طلحه  
و زبیر و انانت عایشه را که از لشکریان حضرت امیر واقع شدند محل اعتقاد ایشان نشده با و مرتبه  
اشخاص معلوم است که از اهل سنت نسبت بغمان بن خنیف حکم بهم رسانان زمین را در صدور امیر  
چرا محل اعتقاد ایشان نبود و عین محض بن زیاد نصبی قال سمعت الاحنف بن قیس يقول لاطم علی علی  
اهل الجبل ارسل الی عایشه ان الی الکریمه قال فابت قال فاعاد الیها الرسول و الله لرجع الیها  
الیک نسوة من کبرین و اهل معین صرنا و یا خذک بها فلما رأت ذلک ضربت رواه ابو بکر بن خنیف  
المصنف طعن فیهم آنکه عایشه را افترا سرخی بر منسوب بود بخص قرآن که اذا سر الی الی بعض  
و او چه در اینها ثابت است و آنکه عایشه را عرض عن بعض فلان یا یا به قالت من لک بانک هذا قال  
بنانی العیلم الخیر جواب آنکه افترا سر با اتفاق مفسرین قصه صدمه است که آنحضرت سر را با تار  
قبضه بر فراش خود اندر در دروازه دید و آنحضرت او را فرمود که انی صرمت ما ریت علی کان علی  
نفسیه پس قصه رفت و بکمال فقر و سرور که از شنیدن تحریم ماریه او را دست داد از حفظ سر بخت  
و زبیر با عایشه ایشان را از اطهار نمود و باین تقریر جماعه انجمن از بابا ماریه نیز ذکر کرد و چنان که آن  
که آنحضرت گمان سر ماریه را که از در دروازه دیده بود فرموده است نه قصه تحریم را اینست افترا  
این سر لغایت رض محض تهیت و افراست و آنچه از قصه موقوف آمده نیز محل اعتقاد اهل سنت  
در حق او نیست زیرا که اگر امر بر سر و جوب باشد نه ندب نهایت کار آنکه محصیت خواهد بود  
و آینه ان توبال له الله صریح دلالت میکند که از این محصیت توبه مقبول است و بالا جماع ثابت  
است که قصه توبه نمود و مقبول شد چنانچه تا آخر عمر در از واج مطهرات داخل بود و بشارت  
یافت در مجمع البیان طبری که از مقبره زین قنایه شیعه است میگوید قیل ان رسول الله صلی الله  
و سلم قم الا باهم این نه فلما کان یوم حفصت قال لیت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم

و آنکه عایشه  
نفس عیب و نقص  
نزد اهل سنت  
سید چون خبر داد  
آن زن بآن سخن  
در مجلس ساخت او را  
خداوند عالم  
طعن از  
طعن از  
و اعراض از  
سید چون خبر داد  
آن زن از این باور  
آن گفت که خبر داد  
آن زن این حرفت چه  
داد سر را با عجب  
سید حرم  
سر ماریه  
را به حدیث  
نیمان در از امر  
و از آنکه



ان الى الى حاجه فاذن الى ان زوره فاذن لها فلما حرت ارجل رسول الله صلى الله عليه وسلم الى جارية مارية القبطية ام ابراهيم وقد كان ابداه المنقوس فلا دخلها بيت حفصة فوقع عليها فاحانت حفصة فوجدت الباب مغلقا فخرجت الباب فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم ووجهه نظير عرقا فاحانت حفصة انما اذنت الى من اجل هذا ادخلت هناك بيتي ثم وقعت عليها في يومى وعلى فراشي امار است الى حرمته وحققا قال صلى الله عليه وسلم ليس جاري قد اهل الله ذلك الى اسكتي في حرام على النفس ذلك صاك ولا تخبر به بذلك امراء منهن وسو عندك فانه فلما خرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فرغت حفصة ابجد الله بنينا ومن عايشة فقالت الا انك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قد حرم عليه امه مارية وقد ارجنا الله منها وخرجت عايشة بيارات دكانا مسددا فبقين منظارا فبقين على سائر ازواج فقلت يا ايها النبي لم حرم ما اهل الله ذلك فاعزل النساء تسعة وعشرين يوما وقد عسى ام ابراهيم لم حتى تركت اية التخيير وقيل ان النبي لم يخلو بها كعايشة مع مارية القبطية فوقت حفصة على ذلك فقال لها رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تعلمي عايشة بذلك وحرم مارية على نفسه فاعلمت حفصة عايشة ان خبرا سكتتها اياه فاطلع العنبية على ذلك وسو قوله اذا سر النبي الى بعض ازواج حرمه فاعلمت حفصة ولما حرم مارية القبطية اخبر حفصة انه يملك من بعده ابو بكر وعمر ففرها بعضا فاشت من اخبر عرض عن بعض ان ابابكر وعمر يكانا كعبه وقرة عين ذلك بارواه العيا بالاسناد عن عبد الله بن عطاء الك عن ابن جعفر عليه السلام الا انه زاد في ذلك ان كل واحد منهما حدث ابابكر ذلك فحاجتهما في امر مارية وما عليه من ذلك وعراض ان يعاينتهما في الامر الا خراستيه وازين بر وايت صريح معلوم شكك انما اسر حفصة فمؤونة عايشة وحفصة هم بابر كمال فرحت وندادى با عايشة ففقت حفصة عايشة ان يخبرها ان اسرا ونداشت از جهت غلبه سرور و فرحت هم سترت است نمود و نيز معلوم شد بموجب روايت عياشي از امام باقر ع كه حمده خبر اين شيعه

بمنعده و فرقت حفصة عايشة ان يخبرها ان اسرا ونداشت از جهت غلبه سرور و فرحت هم سترت است نمود و نيز معلوم شد بموجب روايت عياشي از امام باقر ع كه حمده خبر اين شيعه

بمنعده و فرقت حفصة عايشة ان يخبرها ان اسرا ونداشت از جهت غلبه سرور و فرحت هم سترت است نمود و نيز معلوم شد بموجب روايت عياشي از امام باقر ع كه حمده خبر اين شيعه

بمنعده و فرقت حفصة عايشة ان يخبرها ان اسرا ونداشت از جهت غلبه سرور و فرحت هم سترت است نمود و نيز معلوم شد بموجب روايت عياشي از امام باقر ع كه حمده خبر اين شيعه















مجن جاشه الانبیا لا نزلت ولا نورث نموده و سایر ازواج را از طلب میراث مانع آمده چه هم ادعا  
میراث می نمود و سوار شده به آمدن راجه حاجت بود و مسکن عایشه را به چنان نحوه خاص بود  
اگر حاجت منظور می شد در حجر را نید میکرد و جواب این عباس چه قسم صحیح شود حال آنکه تسبیح  
از شن کل متر و کات آنحضرت از خجرات و زمین سنگی و زرع و دیگر مصالح و اشتران و  
استعمال و سپان بالیقین ناید بر حجره عایشه را بود و عایشه را چرا بر خوردن کل میراث طعم  
میکرد که کل میراث آنحضرت با قطع در دست او نبود و نه او خود و نه غرض آنکه از پیش پس حسب  
و راست بر این افترا توده توده فضیحت و رسوائی می بارد و همین است بزبان الهی که باز از زبان  
خود رسوا میکند **طعن پنجم** آنکه زوزی آنحضرت خطبه خواند و اشاره به مسکن عایشه را فرمود  
و گفت الا ان القننه سینا لکنا من حيث یطلع قرن الشیطان پس مراد از قننه عایشه است  
و قتی که از مدینه بصره برآمد برای قتال بر اموالین و باعث قتل هزاران کس از مسلمان گردید و  
ازین طعن آنکه بنیعی باطل از حدیث حق فهمیدن تحریف صریح است کلام پیغمبر را زیرا که این عبارت  
در موضع بسیار جایگاه فرموده است و اشاره به جهت مشرق نموده میرجا مسکن عایشه را  
بجا بوده اتفاقا در آنوقت که این خطبه در مسجد بخواند و اشاره به مشرق فرمود و مسکن عایشه  
واقع شد زیرا که مسکن او در آن سمت بود و عبارت نبیده یعنی حیث یطلع قرن الشیطان  
مضرط است درین مراد زیرا که طلوع قرن شیطان با قطع از مسکن عایشه را نمی شد و در آن  
که نصیر بانی را در بعضی سمت مشرق بنیاد نیز در کتب شیعه موجود است از راه شترت و فوافض  
و عناد و غماض نظر از آن نموده این معنی فاسد را ترجیح میکنند و روایت ابن عباس و دیگر صحابه  
این قصه را در حل این شبهه بجا کافی است لغزش نیست راس الکفر نه با و اشاره به مشرق  
حیث یطلع قرن الشیطان فی سبیه و مضر و درین استقامت و حومه فرقتی که بنیاست  
از هر طرف بر خاسته اول قسما خروج مالک شتر است و همجاب و عثمان را که کوفه کفر  
رویدیم است و در جواب این مسکن حجره و مضر واقع اند باز قننه عایشه را بنیاد که جنب

لایقند  
که قننه عایشه است  
به بار فرمود  
از عایشه را طعن  
بیکند  
شیطان  
دو  
الشیطان  
عن ابی هريرة  
راس الکفر  
المشرق و دریا  
عن ابی مسعود  
الانصار  
جاء الحسن بن  
المشرق و دریا  
سلم بن عابد  
العدو  
المشرق و الاقبا  
فی الیام  
سید کفر  
استقامت  
و عثمان را که کوفه کفر  
رویدیم است و در جواب این مسکن حجره و مضر واقع اند باز قننه عایشه را بنیاد که جنب



شهادت امام حسین (ع) دید بازفتنه منجاری لقی و دعوی نبوت کروئش با خروج  
اکثر اهل مدینه و حدوث عهده از انحرار زمان فرج پس مدین و افاض قاطبه کوفه است  
نشود و نماز معتزله از بصره و حبشه <sup>بطله</sup> ایشان و اصل عطاء بصری و قرطبه از  
سواد کوفه پیداشده اند و خارج از نهروان و جبال از صفهیان و سرکه حجه عایشه را  
در اوقت که عایشه را با سفر بصره در پیش آمد محل فتنه گمان برد بلا شبهه کافرت  
مکر اس اهل بیان محمد مصطفی صلعم بود که گفت فتنه ز نام او میگردد و طرفه نیست  
که عایشه رضی الله عنه از آن حجه باراده حج مکبر روانه شد بود و نه براس فتنه گری اگر عایشه را  
گفت بر این باری از آن باز خواند بود که از مکبر بصره روانه شد پس بایستی که با محل فتنه میگفتند  
حجه عایشه را بیدیت جو کفر از مکبر بخیزد که مانند سلمانی طعن و محرم انکه وایت کنند آن  
عایشه شوق جاریه و فالت اعلنا نصیب به بعض فضیلتان قریش یعنی عایشه که دختر  
نبیه پرورد خود را یار است گفت بعض جوانان قریش السبب این خیزار است و پیرشته کما  
میکنم و او را مشغوف محبت این دختر که میانم که می خستند و اینان شکل مادر خود و در دم  
انقیاد کن آید جوانان این طعن نیست که اول این و بیت بنجد و جبر مجرم است زیرا که این خبر را و  
این ابراج عن عمار بن عثمان عن امراه عن عنین عن عائشه خاوده است و عمار بن عثمان مجهول  
احمال است امراه عن عنین مجهول الاسم و السببی فلا یصح الاحتجاج بها و باز درین وایه عایشه  
محل ارسال انقطاع باقیم روایات بی قرین در مطاعن اعیان او منین است که بن عثمان  
موسنین نیست و اگر از جهات دیگر با شخصی حداده مفطر کسی شسته باشد یا نعم بن محمد و بیت  
در دین و فصل انداز شود و از انصاف چه جا انکه موجب بیسین شوق و هیق سبب است  
آن دو دم جای طعن نیست زیرا که طلب کفر کیم برای خیر خانه پرورد خود چه دارد و تفریق تخلیه آن  
عیب نیست در کجای نیست و چون مستحب است و عینه را بر جار است در فحاح موجود است که میفرمود و حق تبار او  
آن دو که استامین برید بود و دریم المنظر و سیاه است بود و غیره و لو کان استامه جاریه لکسونا و لکسونا











[illegible]







باطلون خبر و قوله الفقراء انهما جبرین الذین انما جبروا من ديارهم و اموالهم یسعون  
 ضلوا و انما یخبرون الله و رسوله اولئك هم الصادقون الى اخر الاية الثانية و انما  
 ایضا احتمال نفاق این جماعه با صریح وجهی نماید و قوله تعالی یومئذ یخبر الی الله البقی  
 و الذین معه نورهم یسعی بین یدیم و بایانهم دلالت میکند که ایشان را در آخرت هیچ عذاب  
 نخواهد شد بعد از موت پیغمبر ایشان خبط و زایل نخواهد گشت و الا نور خبط شده و در او  
 پذیرفته و روز قیامت چه قسم بکار ایشان می آید و قوله و الا تطرو الذین یدعون ربهم بالغیر  
 و العشیه یدرون وجهه نیز بسطل احتمال نفاق است و قوله و اذا جاءک الذین یؤمنون بایا  
 فصل سلام علیکم کتب بکم علی نفس الرحمة انه من عمل منکم سوء یجباله ثم تاب من بعده و سلح  
 خانه غفور الرحیم صریح دلالت قطعی نموده بر آنکه اعمال بد ایشان مغفور است هیچ مواخذه بران  
 نخواهد شد و قوله ان الله یشتري من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل  
 فیقتلون و یقتلون و عدا علیهم فی التوراة و الانجیل و القرآن و من اوفی بعهده من الله ینسج  
 شد که در حق ایشان بر امثال است که ایشان را بعد از اخبار مغفرت و بهشت عذاب  
 و درخ و دست زری که در وعده با جاوید است و الا خلف وعده لازم آید و قوله لقد رضی الله عنکم  
 اذ یابونکم تحت الشجرة فعلم ما فی قلوبهم ازین آیه معلوم شد که رضا از عمل ایشان نهان بود  
 بلکه آنچه در دل ایشان از ایمان و صدق و اخلاص مستقر و ثابت شده بود و در رک و بهشت  
 ایشان سرایت کرده و آنچه بعضی سفهاست یکه گویند که رضا از انکار مستلزم رضا از انکار  
 نمیشود و بجای این می رود که حق تعالی رضی الله عن المؤمنین فرموده است نعم ربیع المؤمنین  
 و باز فعل ما فی قلوبهم نیز بان غیر سیاه ساخته و ظاهر است که محل غرایم و ثبات و اخلاص دل است پس  
 رضا به صاحب فعل متعلق است نه فعل و منشا و فعل متعلق است نه بصورت فعل با محمول  
 تر از آنکه نیست که در زیر یکی صحابه تردد داشته باشد اگر چه حدیث و روایت را در نظر نیاورد زیرا که  
 اکثر قرآن مجید است از تعریف و توصیف این جماعه و ظاهر خوانان یک لفظ را از یک است گوشت میکنند







[illegible]







تا و اتشی است که در قیام یکتا بر آن رفتند و روح آخرت و آن آتش کزایت از عاصی شهوت اند  
 که غالباً موجب قبول نارا آخرت می باشد که در حق بعضی اشخاص نشوند و مراد از اینجا وقوع صحابه  
 در دو روح نیست قطعاً و الا مخالف صریح قرآن باشد قوله تعالی و کنتم علی شفا حفرة من النار  
 فانقذکم منها و نیز در قرآن مجید اعداد هشت برای ایشان وعده نور عظیم و اجر حسن در آیات  
 بسیار مذکور است و معنی اکثر بجم لفظ استدلال است پس هر چه را شامل باشد حضرت امیر نیز در آن  
 داخل خواهد است معاذ الله من ذلک اگر خصوص خطاب است که میکنند طعن الحکل ففعل البعض  
 لازم می آید و این خلل در مطاعین سابقه نیز باید فهمید طعن منقح هم در صحیح مسلم واقع  
 است که عبد الله بن عمرو بن العاص روایت میکنند از رسول الله صلی الله علیه و سلم قال  
 اذا فحمت علیکم خرائن فارس و الروم ای قوم انتم قال عبد الرحمن بن عوف کما امرنا الله تعالی  
 فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا بل تنافسون ثم تحاسدون ثم تنادون ثم تمباغضون  
 چو این طعن آنکه در اینجا حذف تته حدیث نموده بر محل طعن اقتضای نموده اند و عبارت آنست  
 را که معین مراد و دافع طعن از صحابه است در شکم فرو برده از قبیل تسکین کلمه لایق و الاصل  
 و سرقه احادیث در مثل این مقام غایت قبیح است تنماید خیریت نیست ثم تطلقون ای ساکن  
 آنها بجرین فحلمون بعضی علی رقاب بعض و ازین تمهید صریح معلوم شد که این تمساجد و بناخص و بنا  
 کنندگان فرقه دیگر است غیر از مهاجرین و آن فرقه یا انفصار اند یا غیر ایشان از انفصار  
 هرگز بوقوع نیامد که مهاجرین را بر علانیده با هم بچکانند پس این فرقه نیست مگر از تابعین بلکه  
 صحابه که حرف در آنها میرود و مختص اند و مهاجرین و انفصار و بودن این فرقه از مهاجرین  
 بموجب حدیث باطل شد و بودن این فرقه را از انفصار واقع گندی کرد و ازین بهر جهت  
 صراحتیه شده که این عمل شیعه بعد از فتح خراسان و روم خواهد شد که جماعه از فرقه  
 بسبب کثرت فتوح و خراسان مغربی و بکبر و فساد خواهد ورزید و مهاجرین را که خلافت درایت  
 حق آنهاست بسنخاندن سحر امین خود و فرقه با هم کردند و بچکانند حالا در تواریخ باید دید که

[illegible]

۱۸۱۱  
 ۱۸۱۲  
 ۱۸۱۳  
 ۱۸۱۴  
 ۱۸۱۵  
 ۱۸۱۶  
 ۱۸۱۷  
 ۱۸۱۸  
 ۱۸۱۹  
 ۱۸۲۰  
 ۱۸۲۱  
 ۱۸۲۲  
 ۱۸۲۳  
 ۱۸۲۴  
 ۱۸۲۵  
 ۱۸۲۶  
 ۱۸۲۷  
 ۱۸۲۸  
 ۱۸۲۹  
 ۱۸۳۰  
 ۱۸۳۱  
 ۱۸۳۲  
 ۱۸۳۳  
 ۱۸۳۴  
 ۱۸۳۵  
 ۱۸۳۶  
 ۱۸۳۷  
 ۱۸۳۸  
 ۱۸۳۹  
 ۱۸۴۰  
 ۱۸۴۱  
 ۱۸۴۲  
 ۱۸۴۳  
 ۱۸۴۴  
 ۱۸۴۵  
 ۱۸۴۶  
 ۱۸۴۷  
 ۱۸۴۸  
 ۱۸۴۹  
 ۱۸۵۰  
 ۱۸۵۱  
 ۱۸۵۲  
 ۱۸۵۳  
 ۱۸۵۴  
 ۱۸۵۵  
 ۱۸۵۶  
 ۱۸۵۷  
 ۱۸۵۸  
 ۱۸۵۹  
 ۱۸۶۰  
 ۱۸۶۱  
 ۱۸۶۲  
 ۱۸۶۳  
 ۱۸۶۴  
 ۱۸۶۵  
 ۱۸۶۶  
 ۱۸۶۷  
 ۱۸۶۸  
 ۱۸۶۹  
 ۱۸۷۰  
 ۱۸۷۱  
 ۱۸۷۲  
 ۱۸۷۳  
 ۱۸۷۴  
 ۱۸۷۵  
 ۱۸۷۶  
 ۱۸۷۷  
 ۱۸۷۸  
 ۱۸۷۹  
 ۱۸۸۰  
 ۱۸۸۱  
 ۱۸۸۲  
 ۱۸۸۳  
 ۱۸۸۴  
 ۱۸۸۵  
 ۱۸۸۶  
 ۱۸۸۷  
 ۱۸۸۸  
 ۱۸۸۹  
 ۱۸۹۰  
 ۱۸۹۱  
 ۱۸۹۲  
 ۱۸۹۳  
 ۱۸۹۴  
 ۱۸۹۵  
 ۱۸۹۶  
 ۱۸۹۷  
 ۱۸۹۸  
 ۱۸۹۹  
 ۱۹۰۰  
 ۱۹۰۱  
 ۱۹۰۲  
 ۱۹۰۳  
 ۱۹۰۴  
 ۱۹۰۵  
 ۱۹۰۶  
 ۱۹۰۷  
 ۱۹۰۸  
 ۱۹۰۹  
 ۱۹۱۰  
 ۱۹۱۱  
 ۱۹۱۲  
 ۱۹۱۳  
 ۱۹۱۴  
 ۱۹۱۵  
 ۱۹۱۶  
 ۱۹۱۷  
 ۱۹۱۸  
 ۱۹۱۹  
 ۱۹۲۰  
 ۱۹۲۱  
 ۱۹۲۲  
 ۱۹۲۳  
 ۱۹۲۴  
 ۱۹۲۵  
 ۱۹۲۶  
 ۱۹۲۷  
 ۱۹۲۸  
 ۱۹۲۹  
 ۱۹۳۰  
 ۱۹۳۱  
 ۱۹۳۲  
 ۱۹۳۳  
 ۱۹۳۴  
 ۱۹۳۵  
 ۱۹۳۶  
 ۱۹۳۷  
 ۱۹۳۸  
 ۱۹۳۹  
 ۱۹۴۰  
 ۱۹۴۱  
 ۱۹۴۲  
 ۱۹۴۳  
 ۱۹۴۴  
 ۱۹۴۵  
 ۱۹۴۶  
 ۱۹۴۷  
 ۱۹۴۸  
 ۱۹۴۹  
 ۱۹۵۰  
 ۱۹۵۱  
 ۱۹۵۲  
 ۱۹۵۳  
 ۱۹۵۴  
 ۱۹۵۵  
 ۱۹۵۶  
 ۱۹۵۷  
 ۱۹۵۸  
 ۱۹۵۹  
 ۱۹۶۰  
 ۱۹۶۱  
 ۱۹۶۲  
 ۱۹۶۳  
 ۱۹۶۴  
 ۱۹۶۵  
 ۱۹۶۶  
 ۱۹۶۷  
 ۱۹۶۸  
 ۱۹۶۹  
 ۱۹۷۰  
 ۱۹۷۱  
 ۱۹۷۲  
 ۱۹۷۳  
 ۱۹۷۴  
 ۱۹۷۵  
 ۱۹۷۶  
 ۱۹۷۷  
 ۱۹۷۸  
 ۱۹۷۹  
 ۱۹۸۰  
 ۱۹۸۱  
 ۱۹۸۲  
 ۱۹۸۳  
 ۱۹۸۴  
 ۱۹۸۵  
 ۱۹۸۶  
 ۱۹۸۷  
 ۱۹۸۸  
 ۱۹۸۹  
 ۱۹۹۰  
 ۱۹۹۱  
 ۱۹۹۲  
 ۱۹۹۳  
 ۱۹۹۴  
 ۱۹۹۵  
 ۱۹۹۶  
 ۱۹۹۷  
 ۱۹۹۸  
 ۱۹۹۹  
 ۲۰۰۰  
 ۲۰۰۱  
 ۲۰۰۲  
 ۲۰۰۳  
 ۲۰۰۴  
 ۲۰۰۵  
 ۲۰۰۶  
 ۲۰۰۷  
 ۲۰۰۸  
 ۲۰۰۹  
 ۲۰۱۰  
 ۲۰۱۱  
 ۲۰۱۲  
 ۲۰۱۳  
 ۲۰۱۴  
 ۲۰۱۵  
 ۲۰۱۶  
 ۲۰۱۷  
 ۲۰۱۸  
 ۲۰۱۹  
 ۲۰۲۰  
 ۲۰۲۱  
 ۲۰۲۲  
 ۲۰۲۳  
 ۲۰۲۴  
 ۲۰۲۵  
 ۲۰۲۶  
 ۲۰۲۷  
 ۲۰۲۸  
 ۲۰۲۹  
 ۲۰۳۰  
 ۲۰۳۱  
 ۲۰۳۲  
 ۲۰۳۳  
 ۲۰۳۴  
 ۲۰۳۵  
 ۲۰۳۶  
 ۲۰۳۷  
 ۲۰۳۸  
 ۲۰۳۹  
 ۲۰۴۰  
 ۲۰۴۱  
 ۲۰۴۲  
 ۲۰۴۳  
 ۲۰۴۴  
 ۲۰۴۵  
 ۲۰۴۶  
 ۲۰۴۷  
 ۲۰۴۸  
 ۲۰۴۹  
 ۲۰۵۰  
 ۲۰۵۱  
 ۲۰۵۲  
 ۲۰۵۳  
 ۲۰۵۴  
 ۲۰۵۵  
 ۲۰۵۶  
 ۲۰۵۷  
 ۲۰۵۸  
 ۲۰۵۹  
 ۲۰۶۰  
 ۲۰۶۱  
 ۲۰۶۲  
 ۲۰۶۳  
 ۲۰۶۴  
 ۲۰۶۵  
 ۲۰۶۶  
 ۲۰۶۷  
 ۲۰۶۸  
 ۲۰۶۹  
 ۲۰۷۰  
 ۲۰۷۱  
 ۲۰۷۲  
 ۲۰۷۳  
 ۲۰۷۴  
 ۲۰۷۵  
 ۲۰۷۶  
 ۲۰۷۷  
 ۲۰۷۸  
 ۲۰۷۹  
 ۲۰۸۰  
 ۲۰۸۱  
 ۲۰۸۲  
 ۲۰۸۳  
 ۲۰۸۴  
 ۲۰۸۵  
 ۲۰۸۶  
 ۲۰۸۷  
 ۲۰۸۸  
 ۲۰۸۹  
 ۲۰۹۰  
 ۲۰۹۱  
 ۲۰۹۲  
 ۲۰۹۳  
 ۲۰۹۴  
 ۲۰۹۵  
 ۲۰۹۶  
 ۲۰۹۷  
 ۲۰۹۸  
 ۲۰۹۹  
 ۲۱۰۰  
 ۲۱۰۱  
 ۲۱۰۲  
 ۲۱۰۳  
 ۲۱۰۴  
 ۲۱۰۵  
 ۲۱۰۶  
 ۲۱۰۷  
 ۲۱۰۸  
 ۲۱۰۹  
 ۲۱۱۰  
 ۲۱۱۱  
 ۲۱۱۲  
 ۲۱۱۳  
 ۲۱۱۴  
 ۲۱۱۵  
 ۲۱۱۶  
 ۲۱۱۷  
 ۲۱۱۸  
 ۲۱۱۹  
 ۲۱۲۰  
 ۲۱۲۱  
 ۲۱۲۲  
 ۲۱۲۳  
 ۲۱۲۴  
 ۲۱۲۵



که اینجا که کامسان بوده اند از آنجمله محمد بن ابی بکر است و از آنجمله مالک ششم است از آنجمله  
 مروان بن الحکم است و امثال ایشان پس اصلا این طعن متوجه صحابه نیست و الا در کلام  
 پیغمبر کذب لازم آید جواب دیگر در بحث نبوات گذشت که موافق روایات شیعه حضرت  
 آدم ابو البشر علیه الصلوٰه و السلام در حد و فضل امیه اظهار با وجود تنبیه قریح حق تم طول  
 گرفتار ماند و اصرار نمود و موافق فعل پیغمبر معصوم اگر صحابه هم رفته باشند چه باک و اگر فعل  
 پیغمبر معصوم جوانی و توجیهی نزد شیعه داشته باشد همان جواب و توجیه در اینجا هم اهل سنت کار  
 خواهند برد **طعن ششم** آنکه حضرت پیغمبر فرموده است که من افسه علی فدا شدی  
 و نیز در حق حضرت زهرا فرموده است بن غضبها غضبته و صحابه اتفاق کردند بر عداوت  
 علی و انداختن زهرا و با آنکه علی جنگ کرد و فدا شد و از آن و نمودند در وقت که ابوبکر و  
 اراده سوختن خانه و کس کرد و قصه شش آنکه ابوبکر قفسه ابن عمر را برضرا لبوس  
 علی فرستاد تا او را حاضر سازد و بیت ناید پس علی بنام عمر را غضب در گرفت و خود  
 سوی خانه آن هر دو مظلوم روان شد و پشته ما بهنرم و نش بهره گرفت چون بد خانه رسید  
 دید که دروازه بند است با و از بلند نگردد که یا ابن ابیطالب فتح الباب علی سکوت کرد و در  
 نکش و عمر دروازه را فاش داد و سوخت و درون خانه بیجا با در آمد چون زهره را چید و بی  
 اختیار از حجره برآمد مقابل عمر شد و او از بلند کرد و ندید پدر را غارتها و که و التباه پس عمر را  
 باینام در پهلوی مبارکش خلانید و علی را گفت که مان برخیز و با ابوبکر بیعت کن و الا ترا قتل  
 خواهم آورد و صحابه همه در نیوا قعه حاضر بودند و یکس دم نزد و خرد و اما پیغمبر را در دست  
 طالمان سپردند و وصیت پیغمبر را در حق اهل بیت پس نشست انداختند **جواب** این طعن که این  
 دروغ پیغمبر و کس از سماع ان موسی بن اهل ایمان می خیزد از مقررات شیعه و کذا بان کوفه  
 است جواب این غیر از این نیست که نسبت میگوید دروغ را جریا باشد دروغی و اگر از  
 هر دروغ خود جواب از اهل سنت در خواست نمایند یقین است که تن پیغمبر خواهند داد

و اما در این طعن که در حد و فضل امیه اظهار با وجود تنبیه قریح حق تم طول گرفتار ماند و اصرار نمود و موافق فعل پیغمبر معصوم اگر صحابه هم رفته باشند چه باک و اگر فعل پیغمبر معصوم جوانی و توجیهی نزد شیعه داشته باشد همان جواب و توجیه در اینجا هم اهل سنت کار خواهند برد  
 آنکه حضرت پیغمبر فرموده است که من افسه علی فدا شدی و نیز در حق حضرت زهرا فرموده است بن غضبها غضبته و صحابه اتفاق کردند بر عداوت علی و انداختن زهرا و با آنکه علی جنگ کرد و فدا شد و از آن و نمودند در وقت که ابوبکر و اراده سوختن خانه و کس کرد و قصه شش آنکه ابوبکر قفسه ابن عمر را برضرا لبوس علی فرستاد تا او را حاضر سازد و بیت ناید پس علی بنام عمر را غضب در گرفت و خود سوی خانه آن هر دو مظلوم روان شد و پشته ما بهنرم و نش بهره گرفت چون بد خانه رسید دید که دروازه بند است با و از بلند نگردد که یا ابن ابیطالب فتح الباب علی سکوت کرد و در نکش و عمر دروازه را فاش داد و سوخت و درون خانه بیجا با در آمد چون زهره را چید و بی اختیار از حجره برآمد مقابل عمر شد و او از بلند کرد و ندید پدر را غارتها و که و التباه پس عمر را باینام در پهلوی مبارکش خلانید و علی را گفت که مان برخیز و با ابوبکر بیعت کن و الا ترا قتل خواهم آورد و صحابه همه در نیوا قعه حاضر بودند و یکس دم نزد و خرد و اما پیغمبر را در دست طالمان سپردند و وصیت پیغمبر را در حق اهل بیت پس نشست انداختند  
 این طعن که این دروغ پیغمبر و کس از سماع ان موسی بن اهل ایمان می خیزد از مقررات شیعه و کذا بان کوفه است جواب این غیر از این نیست که نسبت میگوید دروغ را جریا باشد دروغی و اگر از هر دروغ خود جواب از اهل سنت در خواست نمایند یقین است که تن پیغمبر خواهند داد



مسئله مشهور است که نزد درویش و غلام و سگ جواب است اول این قصه را باید از کتب معتبره برد  
بعد از آن جواب خواست و چون شیوه اینست دروغ سبک در روایات نیست ناچار  
آنچه است و بی کرم و کاست است بقلم می آید باید دانست که هیچکس از صحابه در سبک اندک  
حضرت امیر و زبیر را عینا فاده و با او برخاسته نکرده بلکه همیشه تعظیم و توقیر و محبت و نصرت او  
نموده اند و وقتی که طلب نصرت از ایشان نمود و محتاج نصرت شد عبد الرحمن بن ابی سفيان گوید  
شیر ناصغین مع علی فی ثمانیة من بلع تحت الشجرة بیعة الرضوان و قل منهم ثلثة و شون  
رجلا منهم عمار بن یاسر و جندب بن یثرب و دو اشهاد تین و جمع کثیر من المهاجرین و الانصار و قد ذکر  
آنهم کفی الاستیعاب و غیره و انیک خطبها حضرت امیر در پنج البلاغه و نامها آنجا است  
معه و موجود است رفاقت مهاجرین و انصار را با وجود دلیل حقیقت خلاف خود می  
آید اگر خداوند تعالی بنفسم رویداد بر امیر و زبیر در زمان ابوبکر بدست عمر و فقد بجهول الاسم و المسمى  
سیکنتت چه امکان است که آنهمه مهاجر و انصار که در جنگ صفین در رفاقت دادند در وقت  
کرمان صحبت پذیرند و یک ذات حضرت زبیر بضعة الرسول موجود و ابوبکر و عمر را سبک  
انقلاب و شوکت بهمین دو فرقه بخلاف معویه که قریب الیکهس از ایل شام و پہلو مانان این زمین  
همراه داشت و بودن مهاجر و انصار را یسوی نمی شمرد و با وصف این درین وقت رفاقت  
کردن و در آنوقت که مهاجر و انصار هم بودند و کثرت حاضر بودند هیچکس از اینها ندیده و شیب  
نه گشته ترک رفاقت نمودن خصوصاً در مقدمه ظلم و غضب که مقام دفع ظالم از خاندان رسول  
بود برخلاف مقدمه معویه که او بر حضرت امیر نیاید بود از راه انجی او حضرت امیر بر وفج کشیده  
هرگز در عقل سیم عاقل نمی آید الا کسی که عمل او را شیطان و خوان اشیاطین چنانچه  
بر او داده حیران تیر خلاصت گردانیده باشد نیست حال جمهور صحابه آدمیم بر ابوبکر و عمر را پس  
ابوبکر همیشه فضائل امیر را بیان می نمود و مردم را بر حب و تعظیم و توقیر از ناکی میفرمود و در  
از شصت روایت میکند که بنا بر ابوبکر جالس او ظلم می نمود فلما راه قال من سره ان یظفر  
در آن حالت که ابوبکر نشسته بود ناگاه نمودند شد علی بسید او را گفت که

بنا بر  
شعبه در جنگ  
صفین همراه  
علی امیر جمعه  
مشتدک  
از آنکه بیعت  
کردند و بر جبهه  
بعثت و فتن  
و گفته شد  
از آنکه شصت  
دست و در آنجمله  
علی بن ابی طالب  
فرغین بن زبیر  
که حکم داشتند  
در آن وقت و با او  
بسیار از صحابه  
و انصار بودند  
و ذکر کرده است  
آنچه که پیشتر  
در این باب



الى اعلم الناس منزلة وافرهم قرآنه وفضلهم بحاله الشريف عمن رسول الله عليه طرا الى هذا الطالع  
 وبعين محمد بن الخطاب ربه نير عيشه ورفيعه ووقره مشوره پر سبدن وصلاح خواستن از  
 حضرت اميرزاده تر با لفظه مفرود دارقطنی انصاف بن السبب روايت کرده عن عمر بن الخطاب  
 انه قال ايها الناس اعلموا انه لا يتم شرف الا بولاية علي بن ابي طالب وكون صحابه  
 را با هم اختلاف است و در بعضي مودود و محلي كه ساقط ميكنند يكمايه و دو مايه داخل مودود است  
 بانه بعضي متورعان را ایشان گفته اند كه اينهم مودود است و حضرت امير فرمود و الله لا يكون  
 المودود حتى ياتي عليها النار السبع قال له عمر صدقت اطال الله لبناك ابو القاسم  
 حريري و درة الفواص في غلاط الخواص گفته است كان عمراول من نطق بهذا الدعاء  
 و عبد الله بن عمر كه خلف رشيد پدر بزرگوار خود است و صحيح است از عمده صحابه عيشه بنت  
 سید كه چرامه حضرت امير در حربه بغاة شريك نشدم و رفاقت نكردم و طبراني در اوسط  
 المعاجم روايت ميكنند كه عبد الله بن عمر چون خبر توجه امام حسن بن سبب عراق رسيد از  
 مكه و بيه بر سر سه شب با او ملحق گرديد و گفت اين ترديد فقال الحسين بن العراء فاذا معه  
 كتب طوامير فقال بده كتيبه وبعثهم فقال لا انظر الى كتيبه و لا تاثير فقال ابن سمراني محمد شك  
 حديثان جبريل ابي النبي الفخيرة بن الدنيا والاخرة فالأخبار الاخرة واما بضعة من  
 الله لا يلبسها احد منهم فابي ان يرجع فاعتنقه ابن عمر فبكى و ارجس في الكا و قال انشود  
 الله من قبل و روى البرازخوه باسناد حسن حبس آدميم بر حرو سبب كه طاهر و زبر و ام  
 المؤمنین را با حضرت امير و هميشه آمد بسو بالقطع حجة بعض و عداوة امير نبود و نه قصد اذمار  
 او داشتند بلكه بسباب ديكر كه شرح ان در كوايخ ثقات مسطور است انهم به وقوع امر  
 مجلس امير چون حضرت عثمان را مردم كوفه و مصر شهيد كردند حضرت امير بابر صحت  
 وقت لغرض با آنها اصلاح نديد و سكوت فرمود و ان اشقيبا باين فعل شنيع خود  
 افتخار نمودن گرفتند و عثمان را نه را بد گفتن و حققت خود درين مقدمه اظهار

و صاحب السبع التي انشده الباقى  
 القرآن من قوله لا يكون  
 و قوله لا يكون  
 من سلكه من طين من خضبان  
 نقطة في فرا كبريخ آخر الزمان  
 كما اراده دارقطنى  
 فرمود امام حسين كسى را كه در خطبه او  
 بن گريبان خود را بر سر او نهاده و  
 و بعد از آن كه از سر او جدا شد  
 اين سخن را بگويد و بگويد  
 ان شاء الله بن سبب  
 كسى كه بگويد اين سخن  
 يك نيكبختى است و يك نيكبختى  
 و بعد از آن كه از سر او جدا شد  
 اين سخن را بگويد و بگويد  
 ان شاء الله بن سبب  
 كسى كه بگويد اين سخن  
 يك نيكبختى است و يك نيكبختى



نمودن شروع کردند و جماعه از غطا و صبا به مثل طلوع و زبر و نعمان بن بشیر و کعب بن عجره و غیر هم بر  
 قتل عثمان بفرستادند و ناسف می نمودند و میگفتند که این حادثه درین امت سخت شنیع و  
 قبیح واقع شد اگر میدانستیم که این بلایا بر این حد خواهد رسید از ابتدا امانت میکردیم  
 و او مظلوم گشته شد و بر حق بود و قاتلان او بر باطل چون این کلمات این صحابه بکوشش قاتلان  
 عثمان می رسیدند و می گفتند که صحابه مذکورین را نیز با عثمان ملحق سازند مردم مخلص برین اراده فایده  
 شان مطلع شده صحابه مذکورین را نیز در اسرا خنندند تا بران صحابه مذکورین بسوی مکه  
 روانه شدند و در انعام المومنین جایزه برآید که برای حج رفته بود دریافتند و عرض کردند که  
 مادر بنیاه تو آمده ایم زیرا که تو مادر مسلمانانی و هرگاه طفل از خیر می رسد در دامن مادر  
 بنیاه میگیرد و لازم که شرعاً و عرفاً از سر مایه سازی که امیر المومنین بنا بر مصلحت وقت  
 از دفع شر این اشتیاق سکوت دارد و انتقام بکوت او خیره شده دست و زبان ظلم و تعدی  
 دراز کرده اند تا رفته که قصاص عثمان رضی الله عنه بشود و این بزرگوار را سیاست و احیای  
 فریب انبیا و امثال انبیا خیلی در خون ریز و ظلم دلیر خواهند شد و ما را هرگز الطمینان حاصل  
 نخواهد شد عایشه رضی الله عنها فرموده صلح آنست که تا وقتی که آن اشتیاق در مدینه اند و در بار امیر المومنین  
 رافضی گرفته و او را مجبور خود ساخت شما در مدینه نروید و جاسی دیگر که محل امن و الطمینان باشد  
 قرار کنید و علی ابن ابیطالب را از ان جماعه بحلیه و ندب جدا کرده در خود نگهید چون خلیفه  
 بدست شما افتد و فرستاد شما کرد آن حکام فکرنهیه سیاست و گرفتن قصاص خلیفه مقتول  
 نماید که اینده دیگر از چشم عبرت و اشد و تنقیص کار بزرگ را سهل ندانید همه صحابه مذکورین  
 این صلاح را پسندیدند و اطراف عراق و بصره را که مجمع جنود مسلمین در آنوقت بود ترجیح  
 دادند و عایشه رضی الله عنها نیز باعث شدند که تارفع فتند و حصولی امن و درستی امور خلافت و  
 ملاقات بابا خلیفه وقت همراه مایشان تا پاس ادب نو که مادر مسلمانانی و حرم محترم رسول  
 و از جمله از ولی محبوب تر و مقرب تر بود و این اشتیاق قصد میکنند و ما را امانت از انجا بر







[illegible]

بیتہ الدائمہ میں قیوم العالیہ بہ اقصیٰ وقتہ الحق صحیحاً بہد و اصغیٰ مع النظر والاختیار



[illegible]

عداوت انهادن و ايمان خود ميدانند چه طوار با  
 نيست که دين و ايمان خود را دست بچم قران مجيد و اقوال  
 در ابواب بقیه بتفصيل معلوم شد چه قسم روایات کاذبه این  
 قران مجيد و عزت طاهره خواهند شنید این و شاهد عدل  
 فانی و شافی اند اگر شهادت خدا شنیدن منظور است در قران  
 بدین غرضه علی الکافرين در حق کدام فرقه وارد است و نیز غرض  
 همین قسم باشد که درین قصه واقع شد و نیز باید که بشود  
 مردم است و مقتضای حرمت همین است که بعمل آمد و نیز باید دید  
 اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امر و اباه معروف و نهی عن  
 براس معروف و نهی عن المنکر همین می باشد که خانه زهر را زهر  
 شمشیر بطلاند و نیز باید دید و لکن الحدیث البکم الايمان فرست  
 سوف و العصیان خطاب به کدام گروه است و این فعل شیخ  
 نه نیست شهادت ناطقه قران مجيد بر برات صحابه زین  
 ما می خوانند که بشنوند پس هیچ البلاغت نظر کنند آنچه در حق صحابه  
 سلم فرموده است مطالعه نمایند قال امیر المؤمنین من اجل ابی  
 علی السلام و سلم قدر است اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم فارادی  
 چون شمشیر ابوبکر و حمزه و قتیله و یار و چون امین جبا هم قدر  
 معاد هم کان بنی امیه هم که با من طول سجود و هم افرازد که  
 هم و ما و او امید التجر فی الیوم العاصف خوفا من الخطاب  
 بر تقد کنا مع رسول الله ص نقلت اباء را و ابا و ابا و ابا  
 بدینک الايمان و تسلما و مضیا علی اللقم صبر اس



مضیض الالم و جبر علی جماد و عدد و قد کان الرجل منادیا الاخر من عدونا یتصا ولا یتصا الی علی  
 شیخا لسان انفسهم ما یبها یسعی صاحب کائنات السمون حمرة لنا و مرة لعدونا منا فلما رآه  
 صدقنا انزل بعدونا الکتب و انزل علینا النص حتی استقر الاسلام علیما اجرا نه متبوا و اذ  
 طانه و عمره لو کنا نائتم ما اتینم فام للدين عمود و لا احضر للاسلام عمود و اگر از بهر این  
 شهادات در کذریم یک آیه قرآنی را در کذب این قصه مفسر کافی است حق  
 تعالی در حق صحابه میفرماید لا تجد قوم یؤمنون یا بعد و الیوم الا خروا و ادون من جاد الله و رسوله و  
 لو کانوا آباءهم و اولادهم و اقربا لهم و عشیرتهم اولک کتب فی قلوبهم الایمان و ایمهم بروح منه  
 پس این آیه نص صریح است که صحابه را بهر که مخالف خدا و رسول باشد سبیل کردن در جانب  
 دارے او نمودن و دوستی او را مانع اجرا حکم الهی است و از محالات است پس  
 کسانی که حالشان چنین باشد چه امکان است که بر این واقع شنیع سکوت کنند یا بعض  
 از ایشان مصدر این فعل شنیع شوند حال آنکه بعد از غیر نیز در علامت اعلام دین جان مال  
 خود را شار کرده باشند و طول العمر در ایستادن و صرف نموده سچانک هذا یتشان عظیم  
 و هرگاه نزد اهل سنت شهادت خدا و رسول و شهادت امیر المؤمنین و جنین موجود باشد دیگر  
 کوشش نهادن بیانات انخوان اشیا طلیح و افتات ابن مطهر و این شهر آشوب از زبانی  
 که نعتی عربی و شبیهی جاری بیش نیست چه قسم متصور تواند شد **مجلس پنجم** آنکه در نجاشی  
 و سلم السیریه هر دو است که قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقوم الساعة حتی تأخذ  
 ماخذ القرون قبلها شهر البشیر و ذرأها بذراع قالوا یا رسول الله کفار فارس و الروم قال و من  
 الناس الا اولک و این طبع طرفه ناشاست که جمیع امت را در صحابه حصود نموده این حدیث  
 را در صحابه غمر و او روه اند در حدیث لفظ است واقع است نه لفظ صحابه و امت انحصار  
 بیشتر شبیه است به کفار فارس و روم نموده اند هم در عقاید و هم در اعمال و هم در اخلاق  
 و هم در عبادت و هم در رسوم و میان تجدد الهی قایل اند و گویند ان الله ثالث ثلاثة و مخلوق

فانما شنیع فاست  
 تا آنکه در دست من  
 کلامی که در کفر  
 قریب است از ایشان  
 و جب بوج و ذریع  
 به ذریع گفت یا رسول  
 خدا یا کافران فارس  
 روم را استخوانمند  
 فرموده و مردم کمینند  
 مکر اینها  
 در کتابی  
 یا خدا و رسول و اگر چه  
 باشد پدران خود را بکشت  
 خود را بر او زاری خود  
 یا خویش را خود کشین  
 کس را خوشتر نیست  
 در دلهای ایشان ایامان  
 و در کرده است ایشانرا  
 بنیض باطنی از خود







قال ابو عبد الله محمد بن ابي طالب  
عليه السلام في فضل علي بن ابي طالب  
قال ابو عبد الله محمد بن ابي طالب  
عليه السلام في فضل علي بن ابي طالب  
قال ابو عبد الله محمد بن ابي طالب  
عليه السلام في فضل علي بن ابي طالب

والا بعض مراد باشتد مفيد مدعا يشويزير که خوف از موافقه الطلوت انو مسلمان فرم که  
که منور باوب باواب شرفيت نبوذ مدوقوت ايمان بدشتم اند بوده است نه از اصحاب  
خود و صدور رقيه در امور تبليغ و در شريع دين و واجبات آن ثابت بايد کردند  
مصلح و نبوي و شکست و نخت عمارات که باشد زیرا که اين عمل بالاجماع نه مامور بودند  
واجب و سهند در حديث خوف واقع شده است و از خوف وقوع آن امر لازم نمی آید  
پس اين خبر را در مطاعن جمع صحابه آوردن خصوصاً کسانیکه چرخن در آنهاست  
کمال تعصب و عناد است بابت يازدهم در خواص نه شيعه است بابت  
نخج خاصه در بفرقه يافته اند که در فرقه ديگر از اهل اسلام يافته نمیشوند و اگر یافته ميشوند بابت  
و قلب يا اموضن از بهين فرقه متاثر بصورت ايشان شدن اول او نام دوم عادات  
سپه نوم غلوات چهارم تعصبات پنجم سفوات اول معانی اين هر پنج فطر را بايد شنيد  
از ان بطريق نمونه که از او نام و تعصبات و غلوات و سفوات مذکور خواهد شد  
انشاء الله تعالی عادات انست که در خواص و خواص ايشان شهرت دارد و عادات  
در صفات خود بدان تصوير نه نموده اند و در هیچ کتابي ديده نشده مثل الحار خوارق اول بار  
الهد و ماتم و فوجه و شپون و تصويرات ساگر و ثوبت نوازی در ايام عاشورا و از عباد  
و هستن و کفر بيات تمام سال کمان بردن و در عيد با با نجام الدين صورت بر شکل عزرا  
ساختن و در شکم او شند رنجتن و او را کشتن و آن شهيد را فوشيدن و روز دوشنبه  
را نمس دستن و از عدد چهار احترام کردن و عدد و از ده را مبارک و ميون فهميدن و  
امثال ذلک و چون اين چيز با باعث الحار ميشويزير که هر فرقه برای خود عادات و رسوم  
اختراع کرده اند و بدعتهها بر آورده چون علما و خواص نفرتهم او را کار کنند و طاف کتابانند  
طعن از بهيه ماقطه شد و لهذا درين رساله فقره باین امور واقع نشده و سهند بعضی از عادات  
ايشان مثل ترک جمعه و جماعت و سحر و جلدن در وضو و ترک خفین و ترک سنت ترا و چو و در

و بعضی ذلک طاف في بعض بلاد  
و بعضی ذلک طاف في بعض بلاد  
و بعضی ذلک طاف في بعض بلاد  
و بعضی ذلک طاف في بعض بلاد  
و بعضی ذلک طاف في بعض بلاد  
و بعضی ذلک طاف في بعض بلاد

و بعضی ذلک طاف في بعض بلاد  
و بعضی ذلک طاف في بعض بلاد  
و بعضی ذلک طاف في بعض بلاد  
و بعضی ذلک طاف في بعض بلاد  
و بعضی ذلک طاف في بعض بلاد  
و بعضی ذلک طاف في بعض بلاد



در بر و مشعر را افضل عبادت دانستن در باب فقه که شست و معینه این امور را  
 در عبادت داخل نیستند زیرا که از روی کتب اینها و بموجب قرار داد علماء اینها ثابت است  
 و تهور آنست که برای حفظ مذہب خود یا شکست مذہب مخالف خود چیزی بیک خلاف حق  
 و بدایه عقل و قوا اقربا باشد از کتاب نمایند و غلو آنست که چیزی بیک نزد خود ثابت نیست از  
 فطر محبت و اعتقاد و رقی محبوبان خود اثبات نمایند یا چیزی بیک نزد خود ثابت است و رقی  
 آنها الکار کنند و تعصب آنست که اثبات منتهی در کتابت برجم خود از راه فطر انصاف غلو و حق  
 متعوضان خود بعمل آرند پس غلو و تعصب از یک دی است که اثبات آنچه نزد خود و غیر  
 است الکار آنچه نزد خود ثابت است و هر دو عمل می آمد تفاوت در میان غلو و تعصب است چون  
 عمل در رقی محبوبان واقع شود غلو نامند و چون همین امر در رقی متعوضان واقع شود تعصب  
 نامند و این هر دو بموجب نفس قرآن حرام اند قوله تعالی یا اهل الکتاب لا تعبدوا فیکم  
 و لا تقولوا علی العدا الا الحق و قوله تعالی یا اهل الکتاب لم یخفون یا ایات العدا و انتم  
 تشهدون و لهذا درین رساله غلو و تعصب در یک فصل آورده شد و همه را تعصب نام  
 کرده آمد بنا بر شهرت این لفظ و او نام را که سر نشاء اینهمه خدا است مقدم بر همه کرده  
 آمد و فصل جدا پس این باب مجتب بیه فصل شد یک فصل در او نام و یک فصل در تعصب و یک  
 فصل در نفوات **فصل اول** در او نام شبعه باید دانست که غلو در یک عمل بیشتر  
 بسبب غلبه و هم می باشد و بعد از هر فقه که او نام بر آنها غالب باشد عقل آنها را اعتبار  
 نباشد مثل صبیان و نسوان و لهذا نزد صبیان و نسوان جوهرین دوزخ و شیر قالدین درین  
 میباشد و نزد نسوان هر مرضی که در عالم نیست و نباشد شیخ سه دوزخ نجامی باشد و  
 ترک رسوم مقرر در سنت اوی و غمی نزد ایشان در حکم صحت شرعی و استحکام  
 عقلی است و شکیون نیک بعد از تخاره و قال نزد ایشان حکم هیچ متدرک من السماء  
 دارد چون غلبه و هم در مذاهب و ادیان شیعیه یا فقهیه شده است تا بکبران از عقل ایشان















است که ریاست در پس هر پیر است می باید که معصوم باشد حال آنکه عصمت منتهی از عصمت است  
 معجزه است نه از عصمت ریاست و ازین قبیل است آنچه گویند که غل ابو بکر از تبلیغ راه  
 از عصمت بود که قابل نیابت پیغمبر نبود پس قابل نیابت نباشد حال آنکه غل او از عصمت نفیست  
 عادت عرب بود در نقض عهده از همین قبیل است آنچه گویند که معویه را در مقابل حضرت  
 امیر از ان خطا کاریند که صحابه را در مقابل اهل بیت و کجای آنست که مخالف نبیر سید پس  
 صحابی را بمقابل اهل بیت دعوی خلافت نمیرسد و علی بن ابی طالب نوع هشتم خلیف  
 قاضین بود و وقت نیز تجویز نخستند و این غلط از غفلت زمان پاست میشود مثل  
 آنکه گویند صلحای ثلثه در وقتی از اوقات کافر بودند و کافر قابل امامت نیست حال آنکه از  
 بدیهات است که اجمل عمر بنیافین در وقت واحد محال است نه در ذات واحد و اوقات  
 مختلفه مثل نوم و لقطه و حرارت و برودت و سخته و آفتاب و قیاس نوع پنجم اخذ با القوه محال  
 الفعل مثل آنکه گویند حضرت امیر در حضور خجالب ۴ امام بود لقوله صلعم است منی تبرئه دارد  
 من سو پس اگر بعد از وی بلا فصل امام نباشد غل می لازم آید و غل امام جایز نیست  
 حال آنکه حضرت امیر در حضور خجالب ۳ امام بالقوه بودند نه امام بالفعل و غل امام بالقوه یعنی  
 عدم نصب او جایز است لوجود الارح منه نوع دهم اخذ انحرار مکان اکل مثل آنکه گویند اولاد  
 پیغمبر صلعم خبر پیغمبر اند و پیغمبر معصوم است حال آنکه معصوم کل پیغمبر است نه جز او صلعم دریا  
 و هم غلط مجاریع واقع است زیرا که اولاد جز حقیقت نیستند نوع یازدهم اخذ با العرض محال  
 بالذات یعنی تابع را حکم منوع دادن مثل آنکه گویند امام نایب پیغمبر است در تبلیغ احکام  
 صلعم احکام باشد مثل کعبه و پیغمبر معصوم است پس امام می باید که معصوم باشد  
 حال آنکه پیغمبر تبلیغ بالذات است و امام تبلیغ بالتمتع و عصمة از خواص تبلیغ بالذات است و از این  
 قبیل است آنچه گویند که امام ابن است نایب پیغمبر است که از جمیع خیران برتر است پس باید که  
 نیز از جمیع پیغمبران برتر باشد حال آنکه نایب آن شخص را حکم آن شخص در جمیع صفات فی باب

اینکه امام باید که معصوم باشد  
 و ازین قبیل است آنچه گویند که غل ابو بکر از تبلیغ راه  
 از عصمت بود که قابل نیابت پیغمبر نبود پس قابل نیابت نباشد  
 عادت عرب بود در نقض عهده از همین قبیل است آنچه گویند که معویه را در مقابل حضرت  
 امیر از ان خطا کاریند که صحابه را در مقابل اهل بیت و کجای آنست که مخالف نبیر سید پس  
 صحابی را بمقابل اهل بیت دعوی خلافت نمیرسد و علی بن ابی طالب نوع هشتم خلیف  
 قاضین بود و وقت نیز تجویز نخستند و این غلط از غفلت زمان پاست میشود مثل  
 آنکه گویند صلحای ثلثه در وقتی از اوقات کافر بودند و کافر قابل امامت نیست حال آنکه از  
 بدیهات است که اجمل عمر بنیافین در وقت واحد محال است نه در ذات واحد و اوقات  
 مختلفه مثل نوم و لقطه و حرارت و برودت و سخته و آفتاب و قیاس نوع پنجم اخذ با القوه محال  
 الفعل مثل آنکه گویند حضرت امیر در حضور خجالب ۴ امام بود لقوله صلعم است منی تبرئه دارد  
 من سو پس اگر بعد از وی بلا فصل امام نباشد غل می لازم آید و غل امام جایز نیست  
 حال آنکه حضرت امیر در حضور خجالب ۳ امام بالقوه بودند نه امام بالفعل و غل امام بالقوه یعنی  
 عدم نصب او جایز است لوجود الارح منه نوع دهم اخذ انحرار مکان اکل مثل آنکه گویند اولاد  
 پیغمبر صلعم خبر پیغمبر اند و پیغمبر معصوم است حال آنکه معصوم کل پیغمبر است نه جز او صلعم دریا  
 و هم غلط مجاریع واقع است زیرا که اولاد جز حقیقت نیستند نوع یازدهم اخذ با العرض محال  
 بالذات یعنی تابع را حکم منوع دادن مثل آنکه گویند امام نایب پیغمبر است در تبلیغ احکام  
 صلعم احکام باشد مثل کعبه و پیغمبر معصوم است پس امام می باید که معصوم باشد  
 حال آنکه پیغمبر تبلیغ بالذات است و امام تبلیغ بالتمتع و عصمة از خواص تبلیغ بالذات است و از این  
 قبیل است آنچه گویند که امام ابن است نایب پیغمبر است که از جمیع خیران برتر است پس باید که  
 نیز از جمیع پیغمبران برتر باشد حال آنکه نایب آن شخص را حکم آن شخص در جمیع صفات فی باب

اینکه امام باید که معصوم باشد  
 و ازین قبیل است آنچه گویند که غل ابو بکر از تبلیغ راه  
 از عصمت بود که قابل نیابت پیغمبر نبود پس قابل نیابت نباشد  
 عادت عرب بود در نقض عهده از همین قبیل است آنچه گویند که معویه را در مقابل حضرت  
 امیر از ان خطا کاریند که صحابه را در مقابل اهل بیت و کجای آنست که مخالف نبیر سید پس  
 صحابی را بمقابل اهل بیت دعوی خلافت نمیرسد و علی بن ابی طالب نوع هشتم خلیف  
 قاضین بود و وقت نیز تجویز نخستند و این غلط از غفلت زمان پاست میشود مثل  
 آنکه گویند صلحای ثلثه در وقتی از اوقات کافر بودند و کافر قابل امامت نیست حال آنکه از  
 بدیهات است که اجمل عمر بنیافین در وقت واحد محال است نه در ذات واحد و اوقات  
 مختلفه مثل نوم و لقطه و حرارت و برودت و سخته و آفتاب و قیاس نوع پنجم اخذ با القوه محال  
 الفعل مثل آنکه گویند حضرت امیر در حضور خجالب ۴ امام بود لقوله صلعم است منی تبرئه دارد  
 من سو پس اگر بعد از وی بلا فصل امام نباشد غل می لازم آید و غل امام جایز نیست  
 حال آنکه حضرت امیر در حضور خجالب ۳ امام بالقوه بودند نه امام بالفعل و غل امام بالقوه یعنی  
 عدم نصب او جایز است لوجود الارح منه نوع دهم اخذ انحرار مکان اکل مثل آنکه گویند اولاد  
 پیغمبر صلعم خبر پیغمبر اند و پیغمبر معصوم است حال آنکه معصوم کل پیغمبر است نه جز او صلعم دریا  
 و هم غلط مجاریع واقع است زیرا که اولاد جز حقیقت نیستند نوع یازدهم اخذ با العرض محال  
 بالذات یعنی تابع را حکم منوع دادن مثل آنکه گویند امام نایب پیغمبر است در تبلیغ احکام  
 صلعم احکام باشد مثل کعبه و پیغمبر معصوم است پس امام می باید که معصوم باشد  
 حال آنکه پیغمبر تبلیغ بالذات است و امام تبلیغ بالتمتع و عصمة از خواص تبلیغ بالذات است و از این  
 قبیل است آنچه گویند که امام ابن است نایب پیغمبر است که از جمیع خیران برتر است پس باید که  
 نیز از جمیع پیغمبران برتر باشد حال آنکه نایب آن شخص را حکم آن شخص در جمیع صفات فی باب







عظام نیز روز و مهر جان و امثال این تجدیدات و تغییرات انسانی را عید گرفته اند که  
 هر سال چه سکه نوید می شود و موجب تجدید او احکام می باشد و علی هذا القیاس تجدید  
 بعید یا انجاء الدین و تجدید بعید در امثال ذلک منجی بهرین وجه فاسد است ازینجا  
 معلوم شد که روز نزول آیه الیوم اکملت لکم دینکم در روز نزول وحی و شب معراج را چه  
 در شرع عید قرار داده اند و عید الفطر و عید الاضحی را قرار داده اند و روز تولد و وفات پیغمبر را عید  
 نگردانند و چه اصولی هم عاشورا که سال اول بموافقت بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 منسوخ شد درین همه بمن سرست که در هم را در نباشد بدون تجدید نعمت حقیقه سرور و  
 فرحت نمودن یا غم و ماتم کردن خلاف عقل خالص و شواهد همست نوعی شایسته هم  
 صورت چیز را حکم آن چیز داد و این درهم اکثر راه بت بیان زده و آنها را در ضلالت  
 افکنده و الحفال خود سال نیز درین و هم بسیار گرفتار میباشند بپایان و صلاح و دیگر خبر ما را  
 از جو و کل ساخته نمیشوند و حقیقت است و صلاح می را کارند و خیر از خود سال و غیر آن  
 دختران از جامهای نقش ملون ساخته با هم کلاه آنها میکنند و شادی میمانند و در شهر این  
 دهم خیلی غلبه کرده قبور حضرت امین و حضرت امیر و حضرت زهرا را حضور میکنند و مکان آنکه  
 این قبور حقیقه قبور مجمع النور آن بزرگوار است تعظیم و افزاینده بلکه نوبت بسجرات رسانند  
 و فاتحه خوانند و ملام و در و در رسانند و کس را نه از منقش و ضرب گزین کرد و اگر در سنان  
 شوند در رنگ مجاوران و او شرک دهند و نزد عقل در حرکات مفلان و حرکات این  
 پیران بالغ هیچ تفاوت نیست نوع هفتم شخصی را بنا بر شخصی می کرده با کسلوگان شخص نمیشد  
 از تعظیم و امانت و ضرب شتم و این و هم اضعف از دهم سابق است مفلان خود در سنان سنگ  
 با سنگی را از میان خود با دانه و یکی را از بر و یکی را از روی و یکی را با پستان قرار دهند  
 مرتبه این صاحب سلوک نمائید شعبه نیز در ایام عاشورا شخصی را بنید شخصی را شمر و شخصی را از  
 ایام محدرات و منور است اهل بیت می کرده همان معامله سلوک نمائید که بالان شخاص استی کرده



[illegible]



فوائد العباس الا  
الشيخ الامام الا  
فوائد العباس الا  
الشيخ الامام الا  
فوائد العباس الا  
الشيخ الامام الا

چون چنان که گفت که لعل ریاست بعد از فوت شخص نیز وجه او سبب باشد اگر چه  
تبع در دست باشد و وجه که با و محض باشد و بکره در خانه او آمده باشد باین تسمیه  
تسار سیکر و و اما دو دختر ادرین دخی نیست با چکله نزد عقل سر و و هم فاسد است و در سه  
صلا توارث مضرب ریاست نیامده مدار چنان قابلیت و لیاقت یار شاره  
صاحب ریاست است نوع بیست و یکم قیاس القاب علی الشا بدینی کار خدا و پیغمبر  
را بکار خلق و است قیاس کردن این دو اعضاء هم عقاید بسیار را فاسد کرده و در  
امیات و معاد اکثر اهل شیعہ تصریح چنین اصل است خصوصاً دلائل موجب  
اصل و لطف و وجوب عدل و انابه مطیع و عقاب عاصی و غیر ذلک و بیان فساد  
این قسم در ابواب سابقه گذشت نوع بیست و دومه اجمال الاضافات یعنی  
یک چیز را دو سه نسبت با چند چیز واقع است و یک نسبت حکمی را تفاضلی میگویند  
و یک حکم دیگر از جمله آن نسبت های یک نسبت را ملاحظه کنیم و نسبت دیگر اهل کذا بریم و این هم  
در سبک کشیده اما سیه در پیش آمده مثل آنچه گویند که امامت ریاست نبی است پس موقوف  
بر اذن نبی باشد فیجب آن بکون الامام منصوباً حال آنکه امامت ریاست است پس  
موقوف بر خست یا ایشان باشد فلا یجب آن بکون الامام منصوباً و مثل آنچه گویند که حق  
اسیر و جب الحجت بآدم و ام المؤمنین با وی بر خاست نمود پس واجب البغض باشد حال آنکه حق  
بیمبر واجب الحجت است و ام المؤمنین و وجوب او است پس وجب الحجت باشد و این هم در  
جمع مفعولات ایشان سمریت کرده و مثل شبهه و حفظ شنبه و عاب عنک شنبه ایشان  
صادق آمده نوع بیست و سوم خبر از روی گویند که امام معصوم مقرر است  
ریاست از واقع کمان دین اعتقاد تحقیق آن و این مثلاً گویند که امام معصوم مقرر است  
از جانب غیب با و بر حکمی شرعی و مصدق نبی القاسم و دیگر خطا در تدبیر نماید عجب لطیفی  
دارد پس لابد واقع است لیکن این نظر غایب گواردان بنمونه خبر او را شنویم بقیم این خبر که تحقیق

و الاکان من بشت ملک بالفضل ان  
از امانت و جبران بشت ملک بالفضل ان  
در نه و غیر الا بقولن بکون بالفضل ان  
در نه و غیر الا بقولن بکون بالفضل ان  
در نه و غیر الا بقولن بکون بالفضل ان  
در نه و غیر الا بقولن بکون بالفضل ان

الشیخ الامام الا  
فوائد العباس الا  
الشیخ الامام الا  
فوائد العباس الا  
الشیخ الامام الا  
فوائد العباس الا



در اینجا با وصف غلبه و تمیز این غفلت علاوه است که چون اورا ندیدیم و نه خبرش شنیدیم  
وجود و عدمش برابر شد و وقوع این آرزوی دلی چه لطف و کدام حاصل نوع  
مست و چهارم هر چه دلیل اندر او در معلومات خود نیابیم باطل است و اینو هم را اکثری  
از سفیهان سابقین نیز تمسک ساخته اند و وجود الوان در ظلمت کرده اند گویند در ظلمت  
موجود نیست زیرا که با نیمی و هر چه را مانده نیستیم موجود نیست پس رنگ و ظلمت موجود نیست  
این نمی فهمند که جایز است که موجود باشد و اما اگر آن نیکو شمع درین دهن بسیار کثرت  
اند و انکار فضایل صحایف از واجی مطهرات نمایند و گویند که در کتب نامروی نیست و دیگر  
امور واقعیه را ارباب سیر و تاریخ انکار کنند و اعتماد بطلان امور دارند و اگر ارباب دقت  
متفق علیه درین باب ایشان نموده شود گویند که از این عبارات این معنی نمی توان یافت  
غفلت از غلبه اند که بجزیم قلیلا یا یسیرون نوع نیست و بجزیم آنکه تقدم در زبان و تعریف کنایه اند  
رسایل و شهر و تمدن و در افاق و کثرت تلامذه و اصحاب و دلیل خفیت است پس مستوحان علامه  
چون ازین بابها خطا و غی و اشتغال با شبهه معتقدات ایشان مطابق واقع باشد  
و اصل این و هم نیست که در مناصب و دیوی و وسیع ان مال و نعمت و کثرت جاه و شهرت  
بجوم انبیا و چشم دلیل بزرگی و ثروت و کمیت است آن تقدم بر یوم ساد و تقدم در هم  
ادراک حق میسر اند و حکم بسبقت و پیش دستی در یافت مطالب علمی نماید و غلطی  
این و هم بظاهر و بدیهی است این بابها در حکما و یونان و هند زیاده برین فتره بوده است  
حال آنکه اکثر معتقدات آنها خصوصاً در الهیات و نبوات و معاد و شایسته است آنهاست  
اگر او نام و مخططات و این فتره سفیهانه در معرض بیان با شیعیه و پیغمبر قصد نایم طولی و  
عرضی لازم می آید که دفتر انکافیت آن نمی تواند شود و اینجا برین نمونه انکافیت  
و التعلیل بدیهه اکثر فصل دوم در تعصبات شیعه بدانکه  
معنی تعصب است که انکار کنند بر مخالف چیزی را که نزد خود ثابت است و دلیل قطعی و لازم دارند

که شیشه در انبات الم  
غایب بر خلاف این معنی  
اند و با وجود این معنی  
بر علم امام درین زمان  
قابل بوجود و غیرت او بود  
و اینها پیش چو بیاست که  
بنابر کمال از روی بی  
و نه است غایب یا بصورت  
او داده که انبات مقتضی  
و در اینجا بیا کمال شخص و  
و غایب ثابت کردند  
این نشان و هم است که  
سبب عرض غایب  
احکام مختلفه است که  
۱۲  
موجب الان فی الکافی باب  
حاصل العاری در علم امام  
و التکوید و غیره و شش  
قال و الا علی و الا  
بالم و الا علی و الا  
و الشافعی ۱۳  
منقح



















حتی اکنون احب الیه من نفسه ویکون عترته احب الیه من نفسه وحق ابن عباس قال  
قال رسول الله احبوا الله لما یغفرکم من ذنوبکم و احبوا اهل بیته یحیی الی  
غیر ذلک و تیریب اند که اهل سنت حب امیر و ذریه طاهره و از فرزانیان ایمان سے شمار  
حضرت شیخ فرید الدین احمد بن محمد نیشابوری سے معروف بطار در اشعار عربی منبر و اند  
شعر فلا فعل یا اهل البیت خلقا فی قابل البیت ہم اهل السعاده فی بعضهم من الانسان خیر  
مقیقی و جہم عبادہ آئین اشعار را شیخ بہاء الدین آملی در کشف کول خود نقل نموده باز از  
الشیخ موصوف نقل میکنند کہ سے فرمود من امن بحج و لم یومن بابل بیت فلیس یحیی  
و محبت ابو خنیفہ و پر خاشاں و با اعش و فنیکہ قصہ خطبہ بنت ابو جہل را کہ از حضرت امیر  
بوقوع آمدہ بود و انجباب بر سے عتاب فرمودہ بود روایت میکند مشہور و معروف  
است ابو خنیفہ با او گفت کہ ہر چند این قصہ صحیح است لیکن ترا چہ لایق است کہ این قصہ  
را بے ادبانه بحضور مردم روایت کنی مسئلہ دینی بران قصہ موقوف نیست و ثریکہ  
بن عبد الله و ابن شہر مہ و ابن ابی لیلی ہر با ابو خنیفہ متفق شدہ بخاند اعش و نقد و او  
را بر روایت این قصہ دلا مت کردند اعش کہ گفت کہ من از شما پیش قدم در محبت علی لیکن  
حدیث را چنانچہ شنیدہ ام روایت کردم کارم حسین است باز دفتر سے از مناقب  
امیر المومنین روایت کرد تا آنکہ ہمہ از خوش شدند و بخاند ہل سے خود مراجعت کردند  
و صحبت و ملذذ و اخذ علم و طریقت کہ ابو خنیفہ را امام محمد باقر و با امام جعفر صادق علیہما  
السلام و باز دید ابن عباس بن الحسین عثمانی بہت مستغنی بہت از بیان و بد را ابو خنیفہ  
کہ ثابت نام داشت در صغر سن ہمہ پر خود ثریات امیر المومنین حاصل نموده و حضرت  
امیر رضی اللہ عنہم در حق او دعا سے برکت اولاد فرمود و بموجب دعا سے او ابو خنیفہ  
بوجود آمدہ و محبت امام شمس فے خود با این خاندان و شعاریان درین  
باب در کتب شیعیہ مسطور و مشہور بہت انچہ شمار نام ایشان در کتب شیعیہ

باب احب الیہ من نفسه ویکون عترته احب الیہ من نفسه وحق ابن عباس قال قال رسول الله احبوا الله لما یغفرکم من ذنوبکم و احبوا اهل بیته یحیی الی غیر ذلک و تیریب اند کہ اهل سنت حب امیر و ذریه طاهره و از فرزانیان ایمان سے شمار حضرت شیخ فرید الدین احمد بن محمد نیشابوری سے معروف بطار در اشعار عربی منبر و اند شعر فلا فعل یا اهل البیت خلقا فی قابل البیت ہم اهل السعاده فی بعضهم من الانسان خیر مقیقی و جہم عبادہ آئین اشعار را شیخ بہاء الدین آملی در کشف کول خود نقل نموده باز از الشیخ موصوف نقل میکنند کہ سے فرمود من امن بحج و لم یومن بابل بیت فلیس یحیی و محبت ابو خنیفہ و پر خاشاں و با اعش و فنیکہ قصہ خطبہ بنت ابو جہل را کہ از حضرت امیر بوقوع آمدہ بود و انجباب بر سے عتاب فرمودہ بود روایت میکند مشہور و معروف است ابو خنیفہ با او گفت کہ ہر چند این قصہ صحیح است لیکن ترا چہ لایق است کہ این قصہ را بے ادبانه بحضور مردم روایت کنی مسئلہ دینی بران قصہ موقوف نیست و ثریکہ بن عبد الله و ابن شہر مہ و ابن ابی لیلی ہر با ابو خنیفہ متفق شدہ بخاند اعش و نقد و او را بر روایت این قصہ دلا مت کردند اعش کہ گفت کہ من از شما پیش قدم در محبت علی لیکن حدیث را چنانچہ شنیدہ ام روایت کردم کارم حسین است باز دفتر سے از مناقب امیر المومنین روایت کرد تا آنکہ ہمہ از خوش شدند و بخاند ہل سے خود مراجعت کردند و صحبت و ملذذ و اخذ علم و طریقت کہ ابو خنیفہ را امام محمد باقر و با امام جعفر صادق علیہما السلام و باز دید ابن عباس بن الحسین عثمانی بہت مستغنی بہت از بیان و بد را ابو خنیفہ کہ ثابت نام داشت در صغر سن ہمہ پر خود ثریات امیر المومنین حاصل نموده و حضرت امیر رضی اللہ عنہم در حق او دعا سے برکت اولاد فرمود و بموجب دعا سے او ابو خنیفہ بوجود آمدہ و محبت امام شمس فے خود با این خاندان و شعاریان درین باب در کتب شیعیہ مسطور و مشہور بہت انچہ شمار نام ایشان در کتب شیعیہ



40

[illegible][illegible][illegible][illegible]







بواز قال انه ابن الحنظل عليه اللعنة فما دعه وصحح خود روایت کرده است و اورا تعدیل  
 و توثیق نموده و این لذت است که نهایت ندارد و افزای است منی بر فوط و قاحت و بجا  
 زیرا که بخاری کتابی نیست که نادر الوجود و عزیز و کمیاب بود و هزاران نسخه در شهر اسلام  
 می شود و در حال و سعه و در مضبوط اند و اهل سنت قتل نفس مع منه را اکبر الکبائر بعد از شرک  
 با الله در عقاید خود می نویسند علی الخصوص قتل این نفس مقدس را بموجب حدیث نبوی  
 کفر میدانند و حدیث اشقی الاخرین و رزق ان ملعون در جمیع کتب اهل سنت مرسوم  
 چه امکان که در کتابی از کتب اهل سنت از وی روایتی ماخوذ باشد چه جای بخاری و سایر  
 عن ابن عمر رضی عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اشقی الناس ثلثة عاقراته ثمود و ابن آدم الذی  
 قتل اخاه و قال علی ابن ابیطالب این افزای را هم ابن شهر آشوب در رجال خود بر بخاری ذکر  
 نموده و آنجا قیاس باید کرد که روایات ابن صاحبان و اقوال آنها در حق اهل سنت در  
 چه مرتبه بجهت و در غضب یا نزد هم آنکه از راه کمال بغض و عناد اهل سنت که  
 خود را به سنت پیغمبر نسبت نموده اند علماء ایشان بجهت پیغمبر را لعنت کنند و کافر شوند و گویند  
 که ما کافر قبول است و خوب گفتن سنت پیغمبر صلوات الله علیه و در اینجا مثل مشهور  
 را است آمد که عمارت علی الضرة و قتل علیها معاذ الله من ذلک صاحب ابن عباد که از ورای  
 مسلم الطینی و یالمه بود و در زینب و قتل او داعی نگذاشته در شعر خود میگوید حب علی بن  
 ابیطالب یموت الذی یموت الی الحجة انکان تفضیلی له بدعة فلعنة الله علی السنت  
 شانزدهم آنکه بر اهل سنت بابت بعضی روایات مثل روایت پیغمبر صلوات الله علیه و قضا شدن  
 عاز و لیلته النمریس زبان طعن بر حقانیت و ناسر گویند چنانچه ابن مطهر علی در روایت این دو  
 حدیث خبیث بر اهل سنت زبان درازی کرده حال آنکه خود این فرقه در کتب صحیح خود همان حدیث  
 را روایت کرده اند و تصحیح نموده من ذلک خبر ذی البیضاء ان رسول الله صلی الله علیه  
 و اله و آله کثیر قال ذوالبیدین اقصر الصلاة اهم شئ یار رسول الله صلوات الله علیه

فما دعه  
 بکفره خود و کشت  
 شوق افزای  
 ۱۲  
 حدیث  
 الی بن است  
 که رسول خدا  
 که پیغمبر یا غیر  
 پس گفت ذوالبیدین  
 یا گویند شدنا زمان  
 فسر کوشش کرد  
 اسد رسول خدا  
 پس بر سید رسول  
 خدا صلی الله علیه  
 و سلم از آنکه پس  
 پشت او بود و یا  
 است گفت ذوالبیدین  
 گفتند از وی در کتب  
 خود مذکور است  
 بر آنکه خود را بکار  
 و بجهت که از پیغمبر  
 بکار بر نهاده  
 و از آنکه







و دیگر مسلمین نیز قضا کند و اگر یکا شده باو یکیل شخصی غاصبی باطلی مسلط شود نمی توان گفت  
که بران شخص مسلط شد اگر چه بقضائی باو می رسد **تخصیص** می دهد هم آنکه گویند که اگر شخصی  
تعالی بحدی نماز گوید نمازش فاسد شود حال آنکه در قرآن مجید و آنه تعالی جمله بنا واقع شده  
و این سوره را در نماز میزد ایشان توان خواند از سوره ممنوعه نیست بعضی از علمای شیعه که  
با ایشان مطارحه این مسئله شد در جواب گفتند که حقتعالی قول جن نقل نموده است چنانچه  
در کلمات کفر هم در قرآن از زبان کافران نقل فرموده و قالت الیهود عزیر ابن السد و قالت النصارى  
المسیح ابن السد گفته شد که هر جا نقل قول کفره واقع شده مذکور و رد آن قول نیز در عقبان پیوسته  
آمده چنانچه بعد از تتبع قرآن مجید واضح میشود و اینجا اصلاً رد و تکذیب این قول مذکور نیست  
معین اگر شک با این آیه دست بردار شویم قول امیر المومنین <sup>ع</sup> را چه خواهیم گفت  
که در هیچ البلاغت و خطبه نجاب مذکور است محمد الله العاشی حمده و العالیب حمده اله تعالی  
حمده الی اخر خطبه **تخصیص** می دهد گویند پسنت بد برانند از یهود و نصاری ذکر کرد  
این العلم و غیره سبحان ایشان بحد و رسول ملائکه و قرآن و جمیع کتب الهیه  
روز آخر شک و محبت ایشان با رسول خاندان رسول و جمیع عبادات ایشان از بدنیات  
مالیات و فاحشه و درود و سکه بنام این بزرگواران میکنند نیمه براد رفت و مرد و دوشد و کفر  
عناد یهود و نصاری و انکار و عداوت ایشان با پیغمبر و بد گفتن آنها در حق ملائکه خصوصاً  
جبرئیل همیشه مقبول این طائفه شد آری هر کفنده خبری را گفته خوری است و این حرف ایشان  
چه بسیار مانا است بقول سخن فرمود یعنی می دانان که در عهد نجاب کفایت پرست را بهتر از  
صحابه رسول میدانستند گو یا شیعه باین طعن ایشان در حق صحابه خشنود شده در جلد و می  
این خدمت حمده این ترجیح و تفضیل با آنها از زبانی فرموده اند از سکه قدر سنگ اسکیان  
می شناسند قوله نعم المیزان الذین او قوا انضیاس الکتاب یومنون با بحیث الطاعت و یعوذون  
الذین کفر و اسولوا ایدی من الذین اسولوا سبیل **تخصیص** می دهد گویند غلاف و کتب است

اینه قال ابن السد بنی جوده نانا  
فانته بنی جوده بنی جوده نانا  
تأفالت و ردی ذلک من  
بجهر الباقی و البی جوده نانا  
**جمع البیان** طبر  
سند بنی جوده  
که در سوره بقره است  
و قال ابن السد بنی جوده  
نونا و ردی ذلک من  
بجهر الباقی و البی جوده  
سند بنی جوده کانی  
که در سوره بقره است  
و قال ابن السد بنی جوده  
نونا و ردی ذلک من  
بجهر الباقی و البی جوده  
سند بنی جوده کانی  
که در سوره بقره است  
و قال ابن السد بنی جوده  
نونا و ردی ذلک من  
بجهر الباقی و البی جوده  
سند بنی جوده کانی











فوق گفته است که عمر بن الخطاب رضی الله عنه بود با مادر محویه حال آنکه شریف مرتضی در تفسیر الانبیاء  
والایمه و دیگر علماء را نامیه با قطع حکم کرده اند بآنکه عمر و دیگر خلفا با سدا سه طوایف شریعت و ترویج  
شعائر دین و تقوای و زهد را خیلی رعایت میکردند تا در نظر مردم از ایشان منصبیست  
نیفتند و علی الخصوص عمر را رضی الله عنه درین باب که وکالت و احتیاط و پرهیز تمام بود **قصید**  
**بسیست و محکم** آنکه گویند که آنحضرت صلی الله علیه و آله طلاق عایشه رضی الله عنها را با جمیع ازواج خود را بحضرت  
تفویض فرموده بود که هرگاه خواهد طلاق دهد هر که را خواهد طلاق داد خدا ای تعالی پیغمبر را مالک  
طلاق این ازواج ندانسته بود تا تفویض دیگرے چه رسد قوله تعالی لا یجوز لک النساء  
من بعد ولان تبدل بهن من ازواج و لکوا عجیب است و این را نیز باید ازواج را از  
حاصل شد که دنیا را طلاق داده آخرت را اختیار نمودند و صحبت پیغمبر را بر سماع زندگانی  
و عیش و کامرانی ایثار فرمودند و محتضانی خوشت که ایشانرا از پیغمبر در دنیا و آخرت جدا  
نماید و دمراره و تلخی طلاق و شجاعت چنانچه در شرح آیت تخییر تفصیل در کتابهای شیعه نیز  
نابت قدمی اینها مذکور و مسطور است و پیش قدم همه ازواج درین ایثار و اختیار عایشه بود  
رضی الله عنها بالاجماع پس ممکن نیست که آنحضرت صلی الله علیه و آله او را طلاق میداد تا تفویض طلاق او بدست دیگر  
چه برسد و اگر بالفرض تفویض طلاق بهم واقع میشد باز شیعه را چه فایده زیرا که تا حین  
حیات آنجناب ایقاع طلاق روندا و بعد از وفات تفویض و توکیل باطل شد و اذالوکا  
نیستل موبت المکول بالاجماع و در وقتی که عایشه رضی الله عنها را با حضرت امیر رضی الله عنه مقابله و مقابلت و واقف  
شد حضرت امیر مالک طلاق با و نبود و نیز بدیهی است که ایقاع طلاق بعد از موت معنی ندارد  
و چون نصیبات اینفرقه روز بروز در تجدید و تزیینت هرگز استیجاب و احاطه آنها امکان  
نماید و لا جرم بنا بر نموده انقدر که مذکور کرده اقتصار نموده آمد و درین باب مقصود در هر  
فصل همین عرض نموده است نه احاطه و استیجاب و الله اعلم بالصواب **فصل سیوم**  
**در نفقات شیعه** نموده او ای آنکه گویند کار را بیا و ایماه اتحاد دین و مذہب است همیشه

ازواج که بود و در تفسیر الانبیاء  
و ایماه و در دیگر علماء را نامیه با قطع حکم کرده اند بآنکه عمر و دیگر خلفا با سدا سه طوایف شریعت و ترویج  
شعائر دین و تقوای و زهد را خیلی رعایت میکردند تا در نظر مردم از ایشان منصبیست  
نیفتند و علی الخصوص عمر را رضی الله عنه درین باب که وکالت و احتیاط و پرهیز تمام بود  
**قصید** آنکه گویند که آنحضرت صلی الله علیه و آله طلاق عایشه رضی الله عنها را با جمیع ازواج خود را بحضرت  
تفویض فرموده بود که هرگاه خواهد طلاق دهد هر که را خواهد طلاق داد خدا ای تعالی پیغمبر را مالک  
طلاق این ازواج ندانسته بود تا تفویض دیگرے چه رسد قوله تعالی لا یجوز لک النساء  
من بعد ولان تبدل بهن من ازواج و لکوا عجیب است و این را نیز باید ازواج را از  
حاصل شد که دنیا را طلاق داده آخرت را اختیار نمودند و صحبت پیغمبر را بر سماع زندگانی  
و عیش و کامرانی ایثار فرمودند و محتضانی خوشت که ایشانرا از پیغمبر در دنیا و آخرت جدا  
نماید و دمراره و تلخی طلاق و شجاعت چنانچه در شرح آیت تخییر تفصیل در کتابهای شیعه نیز  
نابت قدمی اینها مذکور و مسطور است و پیش قدم همه ازواج درین ایثار و اختیار عایشه بود  
رضی الله عنها بالاجماع پس ممکن نیست که آنحضرت صلی الله علیه و آله او را طلاق میداد تا تفویض طلاق او بدست دیگر  
چه برسد و اگر بالفرض تفویض طلاق بهم واقع میشد باز شیعه را چه فایده زیرا که تا حین  
حیات آنجناب ایقاع طلاق روندا و بعد از وفات تفویض و توکیل باطل شد و اذالوکا  
نیستل موبت المکول بالاجماع و در وقتی که عایشه رضی الله عنها را با حضرت امیر رضی الله عنه مقابله و مقابلت و واقف  
شد حضرت امیر مالک طلاق با و نبود و نیز بدیهی است که ایقاع طلاق بعد از موت معنی ندارد  
و چون نصیبات اینفرقه روز بروز در تجدید و تزیینت هرگز استیجاب و احاطه آنها امکان  
نماید و لا جرم بنا بر نموده انقدر که مذکور کرده اقتصار نموده آمد و درین باب مقصود در هر  
فصل همین عرض نموده است نه احاطه و استیجاب و الله اعلم بالصواب **فصل سیوم**  
**در نفقات شیعه** نموده او ای آنکه گویند کار را بیا و ایماه اتحاد دین و مذہب است همیشه



[illegible]



که حضرت ساجی حضرت زکریا و حضرت امام حسن کربلا جماع تفتیه کردند و صلوات و دعای تعالی را است  
و زنگی نداشتند باشند و جمیع منافقین عهد اخضر صلح در نهایت مرتبه از کرامت و  
و بزرگی باشند جهانگ نذیهتای عظیم آنچه در باب وجوب تفتیه و خوبه ان  
حضرت صادق روایت کنند همه آثار خضره و موسوعه این فرقه است برگزینل این  
بنو اخضر امام خود بخیر خود پدر خود چه جای ایجابان حضرت امام ششم جدا مجتهد و دهر  
المؤمنین بقایا را لایله نص حضرت امیر و کتاب نهج البلاغه که اصح الکتب بتعیده و متواتر  
است نزد ایشان موجود است علامه الاسمان اثنار الصدف حیت نصیر علی  
الکذب حیت یفکک این نص صریح دلالت میکند که سرکه تفتیه کند ایمان ندارد و اینه اولی که  
یو توان اجر هم مرتین با صبر و اراتیر تفتیه تفسیر کند و توبه کند تفتیه است و سیه اولی که  
ما قبل آب صریح دلالت بر اظهار سئلند و اذا بلی علیهم فالوا المنا لیه حتی من ربنا اناننا  
قبله سلیمن نیز در صورت تفتیه حاجت صبر نیست انجام تفتیه خود بر آتش و پولاد را میان دست  
زدن نه صبر بر شفت و در تفتیه خود بسیار بر واقفت و اتحاد است نه مخالفت و عداوت  
مسطلات تفتیه در کتب اینفرقه روایات ناطقه از حضرات اهل بیت علیهم السلام موجود است  
از انجمله روایتی که از حضرت امیر منقول شد و از انجمله این روایت است که رضی در نهج البلاغه  
آورده قال امیر المؤمنین انی و الله لو لیتهم و احدا و هم طلاع الارض کلها ما نالیت و الا حشوت  
وانی من ضلالتهم الی سوبها و الیدی و الله لک لعل بصیر من لفسی و یقین من ر  
وانی الی لقاء الله و الحسن و ابی المنظر راج کذا فی نهج البلاغه پس کسی که از انجمله  
تن نبیا با وجود کثرت انبیا سجد یکد روی زمین را پوشد نترسد و وحشت و تنگی را نشود  
و شاق لقاء الله باشد و منتظر ثواب و امید و ارغایات و کرامات او باشد  
بر و صبر است موت و حیات از وقت تفتیه چه امکان دارد و نیز تفتیه نشود و الا خوف  
و خوف دوم تره و اول خوف جان و این خود مصلح حضرات امیه را







فان عمل الیہ من ناحیۃ المشرق مال وقد غرم ان حب نقل لم یقول لک علی اخرج ماحل  
الیک من المشرق فخرت علی من ہولہم ولا تحتہ فاضحک قال سلمان فضیت الیہ وادیت  
الرسالۃ فقال اضر فی عن امرضنا یکا من این علم بہ فقلت قبل یخفی علیہ مثل ہذا فقال یا  
سلمان اقبل علی ما قول لک ماحل الاساعر وانی لمستیقن لک والاصواب ان تفاوتہ  
وتقصیر من محبتنا قلت لیس کما قلت لکنہ درث من اسرار النبوة ما قدر ایت منہ وعندہ اکثر  
ہذا قال ارجع الیہ قبل اسبح والطاعة لا یرک فرحبت الی علی فقال احذک وعما جری  
بینکما فقلت انت اعلم منی فکلیم کل باجرے بیننا فقال ان رعب الثعبان فی قلبہ الا ان  
یموت درین روایت ہم کہ درین نقیضہ زدہ اند و پنج او بر کردہ ہیں صریح معلوم شد کہ لکوت  
حضرت امیر را موریکہ در خلافت شیعین واقع شد مثل قصہ فدک و کالج حضرت ام کلثوم  
و غیر ذلک محض بنا بر استصواب و تحسین انہا بود و الا قدرت انکار بوجہ تم ذہبت و بدو  
قدرت انکار اگر بر منکرات شرع سکوت و بدایت میگرد و فاسق می شد بلکہ در مقدمہ  
کالج دختر حضرت زہرا رضاکرا یا نیمہ اقتدار نہاد و سیف مودہ چہ قباحیت کہ لازم نمی آمد و باین  
ماہنات و ہتھانات از زیافت امامت مبراصل بعیدہ دورے افتاد معاذ اللہ من ذلک  
چنانچہ اگر یکدیگر بار منکر را دید یا بعلم غیب معلوم فرمود آن قسم تصرف فرمود کہ  
سخت ترین اینقرضہ ظلم کہ اصلا پاس کسی نہشت یعنی عمر ابن الخطاب اینقدر میزد  
تا بدیکران چہ رسد بس تحریم متعہ و ترویج سنت و ترویج قسمت و غنایم و تولیت عمل  
و دیگر ہمت خلافت را می پسندید و الا یک کہ درش چشم بر ہم میزد و حاجت فوج و لشکر  
و اعوان و انصار اصلا نہشت یک کان بے تیر کفایت میکرد و آنچه در کتب امامیہ  
مستور است کہ سکوت او در عہد عمر بن و موافقت او در امور دین و خلافت  
بالی شان بسبب ظاہر بچہ ان بود کہ متہور و ذلیل و بی مقدر و ر بود و  
ملاقات غلبہ انہا نہشت ہمہ غلط دولست لایعبار و الحمد للہ

[illegible]







١٠٥  
 قال قال ابن عباس رضي الله عنهما في قوله تعالى  
 يا ايها الذين آمنوا اذكروا نعم الله اليكم التي لا تحصى  
 ان الله كان على ما تذكرون قديرا  
 قال قال ابن عباس رضي الله عنهما في قوله تعالى  
 يا ايها الذين آمنوا اذكروا نعم الله اليكم التي لا تحصى  
 ان الله كان على ما تذكرون قديرا

و معوی را عزل میکرد چون خود ستم از کید او پا خایف بود و میفرمود که آنی اخاف کیده و  
ان کیده تعظیم و ارج عباس و خیزه بن شعبه نیز همین شوره داد و بودند که و له شهر او عز  
و بر او رجواب کفر بود که ماکنت شخذا المصلین و این غزل خود موجب فساد و غلظت شد  
نقده با بسیار زهر سید و نقل و قال انجامید سید مرتضی که بد که به چند ولایت  
حضرت امیر متحقق بود لکن ولایت بنام بودند بمعنی زیر که معاویه با او همیشه در پرخاش ماند  
تا که شهادت یافت و اکثر تابعان و فوج حضرت امیر و لاد صحابه بودند که همه عدا  
انجام گشته اند و عدل و فضل شخین و عوان ایشان را معتقد بودند اگر حضرت امیر  
در آن وقت که ما بمعنی اظهار عقیده و عمل نمود میفرمود و ظن غالب آن بود که متابعان بر سر  
گشتند و کار بصعوبت می انجامید با پنجه در حالت ولایت نیز بر وفقه و جب بود  
اظهار حرام چه فهمیده نمی شود که ولایت حضرت امیر را با وجود دعوی تشیع جبرائی  
وارد داده نزد اهل سنت سراسر با معنی جدید ولایت بود و حقیقت در این نحو  
ولایت تصرف در ملک است و قدرت بر اجزای احکام و گرفتن محصول خراج از رعایا  
تنبیه و تا و بنصب آن جمیع حضرت امیر را بوجه اتم در اکثر بلاد اسلام خصوصاً ازین حجاز  
و بحرین و عمان و بحرین و ازبجان و عراقین و فارس و طراسان حاصل  
بودی منازع و مزاحم حکم انخاب درین بلدان جاری و اهل این بلدان بدل و جان بطبع و  
سقا و اگر معارض نبود در شام بود و وجود معارض در یک قطری از قطار متانی  
معنی ولایت نیست باید دید که چون ابو بکر خلیفه شد غلبه بر سر عرب در تصرف انخاب  
صلی الله علیه و سلم نمود و در انچه معاذین و مفیدین زور و ارشاد سید کذاب  
و بنو حنیفه در ملک پیامه و کسب حاج تنبیه بر بنی تمیم که بیشتر از ایشان در عرب قبله نمود  
پس ایشان مردم سپاهی و کارزار و رزیده و مانعین ز کوه یطرف بنو حنیفه  
حسان و طراف شام بابت اسامه بن ابی سرحه پرخاش و جمیع قبایل عرب گرد و نواح

[illegible]



گرفتار غیر از سکنان مکّه و مدینه یار و اعیوان او نبودند و با وصف این همه هرگز در امری از  
امور مشرعه مدّاهنت نکرد و با و از بلند گفت او منعمی عفا لا کما نوالیو و نهانی رسول الله  
عالمهم علیه السلام حضرت امیر که شرح بود و چرا از یک گوشه زمین و سکنان اینها ترسیده اختلال  
دین محمدی و ذوال دولت سمر در او دارد و سبجانک هذا بتان حضرت او درین  
محمدی رو داشت خلل شیرزدان بازش کوی او و صیحتی است چشمت می مال  
گفته که متابعان حضرت امیر اکثر اولاد اتباع اعدای انجذاب بودند اول و دعو اکثریت  
غلط محض است بلکه اکثر ایشان اهل کوفه و مصر و قله عثمان رض بودند که بجان و دل جویا  
سطاعن صحابه و خویشان شکست بزرگی ایشان بوده اند و مردم عراق عجم و طبرستان  
و فارس و اهواز که از ضربات شمشیر خلفاء و اولاد ایشان زخمها فکین در بر گرفته اند  
و دیگر اعراب اجلاف که برای واقعه طلبی و فتنه جوی و بدکوی بالمطیع مخلوق و مجبور  
اند و انقلاب عمل و تغییر احکام را بحال آرزو خوانان علی الخصوص مثل مسئله تبعه که  
بشنیدن آن عربان از غول و دیگران از احلام رو میسند و قصه پیر این مسئله در حق اکثر  
نوجوانان حکم معجون لبوب کبیر و در عوفی صغیر دارد و در حق پیران و مثل مسئله حلیه  
که گویا استقامت و وضو است در حق ضعیفان کبر السن و محنت کسان مستحق الرضی و معتزل  
اسقاط سلطت تراویح که روزه داری یا نماز بعد از افطار حکم خطاب قبر دارد بعد از موت  
و تعبیه بیا بلکه اکثر عربان نیز خیلی شاق بود و چنانچه بطوسی شاعر شنیده گفته است  
نه نار الصیام نه نار الشفاء و لیل الکر اویح لیل البلاء و تمارض محل لک الطیبات  
و بعض التمارض عین الشفاء و الثمان لا یمن صومه فاکثر من الصوم بعد العشاء  
القضاء این سبایل خود از سبایل عمده جلب فلوب و استمال نفوس عوام بودند  
سکوت ازین سبایل و جربان بروی مشهورات سابقه نفوذ و حشمت مردم متوقع بودند  
در اظهار اولاد اوصیای بیشتر همراه انجذاب بودند انداز که در انصار بودند و آنها همیشه

کونستانتینوپل  
یاسیہ پاشا  
کہ ادا کیا کرتا  
یہو سے کہو  
۴ الذیہ خلیفہ  
بابا ایشان  
اداسان  
۱۲

روز  
دوازده روز  
پنجشنبه است و در  
این روز عید  
افتخار می باشد  
تا طالع شود  
ترتیبی که  
یک روز و پنج  
اوقات یکبار  
صد شصت  
و اربع بار  
بخواند  
و این دعا را  
در هر روز















روایت دهم آنکه روزی مجرب سنان ان امیر مومنین قال لعمر بن الخطاب یا مسرور ارأیت  
فی الدنیا قنبلاً یجرح مسلحاً به ابن امیر حکم علیه جوراً فقتلک بدخل ذلک الجحان علی غنمک  
واین کلام شونت النیام نصرانج بلکه بر اصل دور از قنبه است روایت باز دهم نیز محمد بن سنان  
روایت میکند ان امیر مومنین رضی الله عنهما قال لعمر بن الخطاب کلاماً صلیاً  
نخرجان من جوار رسول الله فقتلنا علی دوحه یابسه فتورق فیهتمن ذلک من والا کلام جو  
بالنار التي اضرت لابرارهم ویاتی جبریس ودر ایات ذلک نبی وصدیق فضیلان فیها  
فخرقان وفضلین بر ما دهم ثانی بیخ فقتلنا فی الیم فساد ربنا هم انهم قنبه را صرح از دست  
داد و هر چند روایات بطلان قنبه در کتب شیعه پیش از حدیث است اما درین رساله  
اشنا عشر تیر کا بعد دایمه اثنا عشر ضرر برین دوازده روایت الکفارت و سبج عاقل بعد از  
شنیدن این روایات تردد ندارد که چون عمر بن الخطاب را از جمله حاندان حضرت میرزا کبیری  
و بیست وصولت مشهور و ضرب المثل است در هر باب یا نمیرتبه ذلیل واقع می شد  
و دیگران که نسبت با وجبان و ضعیف القلب بودند یقین است که خیالی بچاس میشده باشند  
و دست و پا کم کرده پس تصرف نه فرمودن در ملک و کشتن اسیر و خلافت بطور و  
این اشخاص قلیل و ذلیل دیده و نهسته از حضرت امیر مومنین می آمدند بنابر اخبار و تفسیر  
در که شفته که سر سر موجب فساد دین و ایمان خلافت شد و شایسته شریعت و تبدیل کتاب  
قرآن آن کردی هیچ در اذان قاصد نمیرسد و الله اعلم با سرار اولیاده و اصفیاء و تیر و قبح  
قنبه از امیه با وصف آنکه موت ایشان با اختیار ایشان است و علم ماکان و ما سکن  
ایشان را حاصل است بجهت که ظلم و فخر و خصم نبات و انشوات ایشان نماند و  
قدرت انتقام بلکه دفع و ممانعت از استکبار و جوی که اصلاً مخرج شیعیه و شقت  
نمی شد بلکه با اخلاص کاسه و حرکت دادن زبانه کار با نصران می رسید ذلیل  
صیح بر چنین و بر چنین و نه شیعیه و نه شیعیه می شود حاشا هم عن ذلک غیر

که امیر مومنین گفتند که من  
ترا و صاحب ترک کلام من  
دو نفر از منی اراد کردن بود در آن وقت  
بر تو نه شیعیه نه شیعیه  
بسی بود که اگر در شیعیه  
اور پس من شیعیه شیعیه  
نیز از دوحه شیعیه شیعیه  
بیاورد جبریس و در ایات  
در آن فاش پس من شیعیه  
بدی و دیگران که در شیعیه  
فزان ملک انوار شیعیه  
نیز جبریس است که در شیعیه  
ا بعد و بعد و اما ان  
بیا ناک ان فی شیعیه  
عمل ان فی شیعیه  
انهم لا یجوز  
نقض علیه العرب  
الطریق من ترش  
و قافه ان ع  
عالمه و افقت  
لا یستوفی فاند  
تترک ان اعلم  
الجهل انی  
منه انی  
لین انی  
نور و کرم

نقل از حدیث حضرت امیر مومنین علیه السلام























و درشت گویی نیز واقع شده بلکه ال تعظیم و توقیر آویز نمودند و او هم باین کس بقدر مرسته او  
 معامله میفرمود چنانچه لقب تواریخ گواه اند و بدین شیوه خود سابق معبد میباش که محققین این  
 انتخاب را در زمان خلافت خود شش نزاعیه و حبیبی گفتند چه جای زمان خلف از آنکه در اینجا  
 از حضرت نور الله شوشن خطره ضرطه البیر صادر شده که میفرماید خدمت مقابل که  
 حضرت امیر محمد معاند حضرت پیغمبر ماست قبل از هجرت و همچو خدمت مقابل که اکثر انبیاست در اینجا  
 خدام قاضی صاحب از لفظ هجرت غفلتی عظیم روداده اگر حال حضرت امیر محمد چنانچه حضرت پیغمبر قبل از  
 هجرت چه حال او چون حال حضرت پیغمبر مابین است بعد از هجرت بلکه در نفس هجرت حالانکه  
 حضرت امیر بر گردان غیبه هجرت نفرمود چنانچه با جماعه مابین است و حال ستمبر قبل از هجرت چه بود و الله  
 و الرسول انحراف را سر کس نباید گفت همراه او چهل و استین خلف معاذ الله عبادت لات  
 و منات میفرمود یاد دیگر رسوم جاهلیت و توحید بغیر الله شریک ایشان میشد یا بدع و تثنائات  
 را وظیفه و در می ساخت یا با آنها هم کاسه و هم نواله می گشت یا در احکام ایشان اتباع  
 میکرد همیشه با هم مقابل و گفت شنید و ضرب و شتم در میان بود و نکوشن و حوا منع انیا  
 را بر ملا میگفت و مردم را علی الاطلاق بدین حق میخواند و صوابها می کشید آنکه بعد از هجرت  
 وقت و جوان و انصار بر سر سینه و از دعوت انجانی بقبال سیفی و ستمانی نه رفتی  
 فرمود و در اینجا ترس بود و در مراتب اظهار از روم شیوه تقیه و ستار و غلیظ القیاس حال انیا  
 سابق را باید فهمید آری چون چه و سیفی و ستمانی بر آن انبا و حبیب بود بلکه انکار بامر  
 مکرر تا آنکه در اطاعت انیسامی بودند تعلق داشت خود مستغنی قال و جمع حساب نمیشد  
 و چون پیغمبر مامور بجهاد شد لازم آمد که خلفا و نیز مامور بجهاد باشند بلکه تمام است  
 او نیز باین امر مامور است حالا اگر کسی ستم انبیا سابق را ترک چه لازم کرد  
 بلا شبهه کافر گردد و کاسی نمی شود که بعد از ظهور ستم و کفر و حوا و از خلف پیغمبر  
 سابق گردد پس حال حضرت امیر را بر حال انبیا سابق قیاس کردن از ان باب است که می گوید

بل علی ذلك  
 ما رده الرافضی  
 ستمی انبیا  
 قال من  
 كلام الامام  
 ستمی علی علیهم  
 السلام  
 و ما یور  
 و لا یارب  
 یا یغریب  
 ۱۲  
 منبیا



حضرت امیر را استقلالیت المقدس من من از فرض بود و استقلال کعبه و حال و حال پیغمبر  
 بود قبل از نزول این استقبالی که بعد از الفیاس در جمیع احکام شرعی و این کس نیز جمیع  
 عقلا از طبیعت خطای غریب باید کرد که حرف نمخواندند و اگر حضرت پیغمبر قبل از نزول  
 آن میفرمود و ترک قتال می نمود حضرت امیر را کدام خطا بود و حال آن که در قرآن نیز  
 جهاد و قتال بر احادیث واجب شده چه ای اولوالامر که قیام مقام پیغمبر است و  
 غرض از نصب او محض اقامت جهاد و عسلا و دین حق مظلوم را از ظلم و مایه است  
 انیت و ده سرای عالم ان محققان ان غیره تا بعوام منیب چه در حال  
 بعضی کلمات است در باب تفتیه باید شنید و میگوید باجماع اهل تواتر ثابت است که چون  
 حضرت امام حسین را به پیغام نمودند که اگر زید را امام حق بگوی و برای او بیعت مانع  
 معترض حال تو نمی توانیم بر حاله اراده داشته باشی اختیار داری و این گفتگو در میان کرد  
 واقع شد چون حضرت امام حسین زید را باطل می دانست و لایق امامت دیدم هرگز  
 اختیار تفتیه نکرد و بیعت زید قبول نفرمود و اما لکن زید جنگ کرد و با جمیع صحابه  
 بدرجه نبیادت رسید پس اگر تفتیه واجب بود زیاد ازین خوف خدا نمی شد  
 که برای لشکر بیعت و کس سے پزار محاصره نماید و ناموس اطفال صغیر السن و بچه ها و شکیلا  
 شوند پس معلوم کردیم که حضرت امام معتمد جواز تفتیه بود چه با وجود بان نیز میگوید که نبیادت  
 تواتر حضرت امیر المومنین بعد حضرت رسول و و حالت داشت اول آنکه در زمان پیغمبر  
 و ذی النورین بیعت نمود و مستعرض حال میگردید و با ایشان در خلا و ملا و در نماز و روزه و حج  
 و شوره و تدبیر عیالات شریک و دخل ماند حالت دوم آنکه بعد از نبیادت ذی النورین از  
 مردم بیعت گرفت با موعوب که ارب و مرآت سفالته نمود و با وجود قلت اصحاب خواجه قاضی  
 نور الله در مجالس المومنین گفته که از قریش و مکه و مدینه و سمرقند و قسطنطنیه  
 و غیره موعوب بود و پس از آنجا بیعت میبرد و شتر ایشان توانست دفع نمود پس باید

حضرت امیر را استقلالیت المقدس من من از فرض بود و استقلال کعبه و حال و حال پیغمبر  
 بود قبل از نزول این استقبالی که بعد از الفیاس در جمیع احکام شرعی و این کس نیز جمیع  
 عقلا از طبیعت خطای غریب باید کرد که حرف نمخواندند و اگر حضرت پیغمبر قبل از نزول  
 آن میفرمود و ترک قتال می نمود حضرت امیر را کدام خطا بود و حال آن که در قرآن نیز  
 جهاد و قتال بر احادیث واجب شده چه ای اولوالامر که قیام مقام پیغمبر است و  
 غرض از نصب او محض اقامت جهاد و عسلا و دین حق مظلوم را از ظلم و مایه است  
 انیت و ده سرای عالم ان محققان ان غیره تا بعوام منیب چه در حال  
 بعضی کلمات است در باب تفتیه باید شنید و میگوید باجماع اهل تواتر ثابت است که چون  
 حضرت امام حسین را به پیغام نمودند که اگر زید را امام حق بگوی و برای او بیعت مانع  
 معترض حال تو نمی توانیم بر حاله اراده داشته باشی اختیار داری و این گفتگو در میان کرد  
 واقع شد چون حضرت امام حسین زید را باطل می دانست و لایق امامت دیدم هرگز  
 اختیار تفتیه نکرد و بیعت زید قبول نفرمود و اما لکن زید جنگ کرد و با جمیع صحابه  
 بدرجه نبیادت رسید پس اگر تفتیه واجب بود زیاد ازین خوف خدا نمی شد  
 که برای لشکر بیعت و کس سے پزار محاصره نماید و ناموس اطفال صغیر السن و بچه ها و شکیلا  
 شوند پس معلوم کردیم که حضرت امام معتمد جواز تفتیه بود چه با وجود بان نیز میگوید که نبیادت  
 تواتر حضرت امیر المومنین بعد حضرت رسول و و حالت داشت اول آنکه در زمان پیغمبر  
 و ذی النورین بیعت نمود و مستعرض حال میگردید و با ایشان در خلا و ملا و در نماز و روزه و حج  
 و شوره و تدبیر عیالات شریک و دخل ماند حالت دوم آنکه بعد از نبیادت ذی النورین از  
 مردم بیعت گرفت با موعوب که ارب و مرآت سفالته نمود و با وجود قلت اصحاب خواجه قاضی  
 نور الله در مجالس المومنین گفته که از قریش و مکه و مدینه و سمرقند و قسطنطنیه  
 و غیره موعوب بود و پس از آنجا بیعت میبرد و شتر ایشان توانست دفع نمود پس باید

و حال حضرت امیر را استقلالیت المقدس من من از فرض بود و استقلال کعبه و حال و حال پیغمبر

و حال حضرت امیر را استقلالیت المقدس من من از فرض بود و استقلال کعبه و حال و حال پیغمبر











25

[illegible]

دایه حضرت پیغمبت و بنده غلامی که از این جهت او را در میان ایشان خطابه بفرستادند تا بر زبان آن مرد مجید



این بنامی داد این چه حاصل و نیز سیاق آیه بل الله فاعبد و لكن من الشاكرين است و سیاه  
 ان اقل اغیرین اند تا مرفی عبادا بها بجا برون و بر دو صرح ماطی اند بر آنکه مراد از ترک  
 عبادت غیر الله است و نیز از قواعد مقرر شیعه است که هرگاه لفظی در کلام شارع  
 واقع شود محمول بر معنی شریعی است نه بر معنی لغوی علی الخصوص که حمل  
 معنی لغوی صوح ضامی شود که اسلا قرینه آن موجود نیست و نیز گویند که مراد از  
 سلطان در آیه و بخل للک سلطانا فلا یصلون الیکما بایاتنا اتهاون تنهکما الغالبان  
 صورت حضرت علی است هرگاه فرعون بنحو است که حضرت موسی و حضرت یارون ابتدا  
 بر اندیشان صورت علی را با وی نمودند و او مغلوب میشد حال آنکه در قرآن غلبه را بایات  
 فرموده اند و آیات حسیه جمع است لا اقل و آیه خود سه باید و صورت علی اگر باشد یک  
 آن خواهد بود و نیز در مقام بیان ابیات حضرت موسی و حضرت محمد در هر جا که مضد  
 ایشان بیان فرموده بر ذکر و معجزه الکفانو و عصادید بیضا چنانچه در سوره طه میفرماید و  
 ضمیم یک الی خباک تخرج بیضا و من غیر سوایه آخری ترکیب من ابائنا الکبر بس فکرا و  
 و آیه کمل و اجمال نیز عظمی مقام تعداد ابیات دینا نشان بلاغت نیست نیز صورت علی  
 در فرعون انقدر تاثیر کرد که بدین نقش مبارکش مرعوب می شد و در ابوبکر و عمر  
 حد حقیقی او اینقدر ستم تاثیر نکرد که بدین اوصاف جمله نرم میشدند و نیز گویند که مراد  
 از رب و ریائینا النفس للمطمئنه ارجی الی ربک علی است و نیز گویند که لسان  
 عن نه انس و لا جان مراد از انس و جان شیعه حضرت علی است و شیعه علی را از  
 کج گناه سوال نخواهد پذیرد بلکه ولایت علی نسبتات او را ببدل حسبات خواهد کرد و  
 چون نسبتات نماند سوال از چه شود ذکر این باب و بر و اس طلاس و غیر بجا اول تقصید مذک  
 من لا جان نکر است در سیاق نفی و آن از الفاظ عموم است که تخصیص آن بشیعه حضرت  
 علیه و چو می ندارد و دوم آنکه اگر شخصی از شیعه بماند و خود را نماند و یا پسر و برادر

این بنامی داد این چه حاصل و نیز سیاق آیه بل الله فاعبد و لكن من الشاكرين است و سیاه  
 ان اقل اغیرین اند تا مرفی عبادا بها بجا برون و بر دو صرح ماطی اند بر آنکه مراد از ترک  
 عبادت غیر الله است و نیز از قواعد مقرر شیعه است که هرگاه لفظی در کلام شارع  
 واقع شود محمول بر معنی شریعی است نه بر معنی لغوی علی الخصوص که حمل  
 معنی لغوی صوح ضامی شود که اسلا قرینه آن موجود نیست و نیز گویند که مراد از  
 سلطان در آیه و بخل للک سلطانا فلا یصلون الیکما بایاتنا اتهاون تنهکما الغالبان  
 صورت حضرت علی است هرگاه فرعون بنحو است که حضرت موسی و حضرت یارون ابتدا  
 بر اندیشان صورت علی را با وی نمودند و او مغلوب میشد حال آنکه در قرآن غلبه را بایات  
 فرموده اند و آیات حسیه جمع است لا اقل و آیه خود سه باید و صورت علی اگر باشد یک  
 آن خواهد بود و نیز در مقام بیان ابیات حضرت موسی و حضرت محمد در هر جا که مضد  
 ایشان بیان فرموده بر ذکر و معجزه الکفانو و عصادید بیضا چنانچه در سوره طه میفرماید و  
 ضمیم یک الی خباک تخرج بیضا و من غیر سوایه آخری ترکیب من ابائنا الکبر بس فکرا و  
 و آیه کمل و اجمال نیز عظمی مقام تعداد ابیات دینا نشان بلاغت نیست نیز صورت علی  
 در فرعون انقدر تاثیر کرد که بدین نقش مبارکش مرعوب می شد و در ابوبکر و عمر  
 حد حقیقی او اینقدر ستم تاثیر نکرد که بدین اوصاف جمله نرم میشدند و نیز گویند که مراد  
 از رب و ریائینا النفس للمطمئنه ارجی الی ربک علی است و نیز گویند که لسان  
 عن نه انس و لا جان مراد از انس و جان شیعه حضرت علی است و شیعه علی را از  
 کج گناه سوال نخواهد پذیرد بلکه ولایت علی نسبتات او را ببدل حسبات خواهد کرد و  
 چون نسبتات نماند سوال از چه شود ذکر این باب و بر و اس طلاس و غیر بجا اول تقصید مذک  
 من لا جان نکر است در سیاق نفی و آن از الفاظ عموم است که تخصیص آن بشیعه حضرت  
 علیه و چو می ندارد و دوم آنکه اگر شخصی از شیعه بماند و خود را نماند و یا پسر و برادر

این بنامی داد این چه حاصل و نیز سیاق آیه بل الله فاعبد و لكن من الشاكرين است و سیاه  
 ان اقل اغیرین اند تا مرفی عبادا بها بجا برون و بر دو صرح ماطی اند بر آنکه مراد از ترک  
 عبادت غیر الله است و نیز از قواعد مقرر شیعه است که هرگاه لفظی در کلام شارع  
 واقع شود محمول بر معنی شریعی است نه بر معنی لغوی علی الخصوص که حمل  
 معنی لغوی صوح ضامی شود که اسلا قرینه آن موجود نیست و نیز گویند که مراد از  
 سلطان در آیه و بخل للک سلطانا فلا یصلون الیکما بایاتنا اتهاون تنهکما الغالبان  
 صورت حضرت علی است هرگاه فرعون بنحو است که حضرت موسی و حضرت یارون ابتدا  
 بر اندیشان صورت علی را با وی نمودند و او مغلوب میشد حال آنکه در قرآن غلبه را بایات  
 فرموده اند و آیات حسیه جمع است لا اقل و آیه خود سه باید و صورت علی اگر باشد یک  
 آن خواهد بود و نیز در مقام بیان ابیات حضرت موسی و حضرت محمد در هر جا که مضد  
 ایشان بیان فرموده بر ذکر و معجزه الکفانو و عصادید بیضا چنانچه در سوره طه میفرماید و  
 ضمیم یک الی خباک تخرج بیضا و من غیر سوایه آخری ترکیب من ابائنا الکبر بس فکرا و  
 و آیه کمل و اجمال نیز عظمی مقام تعداد ابیات دینا نشان بلاغت نیست نیز صورت علی  
 در فرعون انقدر تاثیر کرد که بدین نقش مبارکش مرعوب می شد و در ابوبکر و عمر  
 حد حقیقی او اینقدر ستم تاثیر نکرد که بدین اوصاف جمله نرم میشدند و نیز گویند که مراد  
 از رب و ریائینا النفس للمطمئنه ارجی الی ربک علی است و نیز گویند که لسان  
 عن نه انس و لا جان مراد از انس و جان شیعه حضرت علی است و شیعه علی را از  
 کج گناه سوال نخواهد پذیرد بلکه ولایت علی نسبتات او را ببدل حسبات خواهد کرد و  
 چون نسبتات نماند سوال از چه شود ذکر این باب و بر و اس طلاس و غیر بجا اول تقصید مذک  
 من لا جان نکر است در سیاق نفی و آن از الفاظ عموم است که تخصیص آن بشیعه حضرت  
 علیه و چو می ندارد و دوم آنکه اگر شخصی از شیعه بماند و خود را نماند و یا پسر و برادر



[illegible]

100

مؤیدین خالص مصلحت الجاهلین ولا تنهر علی

۱۲۵۰ در این استغفار

فیس امامی مذکور است کہ عمر بن الخطاب

طابق بحرف لا القيسية

الادب في سيرة النجاشي

صحیفہ ابن ابی عمیر

فقد وجدنا في بعض النسخ



واینجه سبب حال الاند سبب جمیع بود و معر به شد مذنب اشاعتی نماید مفهوه هم آنکه گویند  
عمر از این خطا ب رضی میر قتل حضرت مرتضی کرده بود و حمله با کینه رواه ابن مطهر الواسطی  
عن صفیه حال آنکه محبت حضرت عمر علی مرتضی رضی را و توقیر او را ایشان را و قضا و بصا  
و تفصیل او ایشان را و حسنین را در دفتر عطا یا و روایت فضایل ایشان متواتر است و در  
شرح پنج البلاغه که اکثر آنها مصنف شیعه اند که در کوروش شهر است و شریف مرتضی در  
کتاب تنزیه الانبیاء و الایمه تصریح نموده که ان عمر رضی کان منظر الاسلام و التمسک بشریعیه  
کلیها و هر که چنین باشد از وی اراده قتل مسلمانی و چه قسم مسلمانی بکونه متصور شود مفهوه  
و هم آنکه گویند هر که فلان و فلان را بقتل رساند یا بکشتن کند بقتل از وی برای او نوزده شتم شود  
و بقتل او کناه از دمه او ساقط شود و بقتل او در جاز نیست بر او عین شوند ذکره ابو جعفر  
نفا را و من المثلثا عن الصادق این نوع محض است زیرا که بدقتن بدان در بیخ شریعت موجب  
توایات نیست و رئیس بدان که شیطان لعین است بدقتن او نیکو انگاشته ندارد و قدح  
امیر المؤمنین اما سمع اصحاب یسویون اهل الشام قال فی انی اگره که ان نکونوا سباین کذافی  
نح البلاغه و غیر کن عمر رضی را افضل از خود خواندند چنانچه از بیست نام احوال از حضرت  
صادق بطریق متعدده نقل نموده حال آنکه خدا تعالی میفرماید و لکن الله اکبر و حال  
بشام احوال معلوم است که بار بار حضرت صادق در بیخ بسته و انجناب او را بقتل  
و کذاب فرموده حکام غیر مرتبه مفهوه یا ز و هم آنکه گویند حقتانی کرام کانیمین را فرمود  
که تا سه روز از قتل عمر رضی قلم را از جمیع خلایق بردارند و هیچ کناه بر کسی ننویسند رواه  
بن مطهر الواسطی عن احمد بن اسحاق التیمی عن العسکری عن النبی فیما حکاه عن بی  
نحو جبل و این روایت بحدیث افتر او کذب است زیرا که مخالف اصول شریعت است  
و کاذب و متواتر است بیانش آنکه اگر فرض کنیم که شخصی در اول روز قتل عمر رضی بکتاب  
بسم الله درین سه روز زیست پرستی نموده یا خواهر و مادر خود را بکشد و بسم الله را







چنانچه در عقاید شیعه معتبرست مفهوه یا سر و هم که حضرت پیغمبر ابو بکر را ازین جهت همراه  
 خود در سفر حجرت گرفته بود تا که فرمایش ایشان ندید بر جکت بر آمدن آنحضرت و بطلان این  
 مفهوه از ان قبیل نیست که حاجت بیان داشته باشد چه ضروری بود که ابو بکر را برین قصه  
 مطلع فرمود و خبر و نه اگر ما بخانه آورفته مشوره بر آمدن از او پرسیده و از راه و راه و هر چه از او  
 گرفت و سفره طعام و حاضرینی از خانه وی بدست دختر وی سپار کنانید باز عامر  
 بن قیس و جلیله ابو بکر را دلیل که ساخت و شتران سواری بدو سپرد و عبد الله بن مسعود را  
 را بطریق جاسوسه و خبر گاهگی گذاشت که ریش آن فریش بر بدبیری و مشوره که در باب  
 طلب و تلاش خجابه نماید شبان شب با آنحضرت در فار میرسانده باشند و تحقیقاً چو از خانه  
 داند و راه را در باب آنحضرت تسلیه آنحضرت و او را با القاء معرفت خاصه صحبت از پیغمبر خود حکایت  
 فرمود از قول صاحب لایحه آن الله خدا و غرض شیعه ازین مفهوه آنکه صحبت ابو بکر در فاقه او در  
 سفر فضیلتی است مشهوره و اینست که برین فضیلت را بنقصت اجماع نه لایحه یک نفر  
 چه تم نام و افقه را از جهت راست و فوق و تحت گنبدن آن کرد از هر طرف کذب این سخن  
 برست و مخیر و او را بر ایشان بر خاک نشاند و برید اندان بخت الحق و بطل الباطل و لو گره  
 ابو بکر اینست اما بعد الله شکی که صاحب اظهار الحق بعد از سعی و تلاش بسیار درین قصه و دست  
 شده از راه اضاف گفته است که نفس الامر نیست که برین احتمال غایت بعید است و صحبت که حلیفه  
 اول که نسبت پدر بر پیغمبر ساینده بود و سبقت در اسلام بر بسیاری از مردم داشت و اکثر اوقات  
 ملازم محمد شریف حضرت رسالت پناهی می بود اختیار کرده باشند برای همراه داشتن  
 و الفت نیز صحبت او داشته باشند انتهی کلامه بلفظه و قاضی نور الله در محب السلفین  
 نیز باین بحث تصریح نموده و آنحضرت قال المفسر الذی یورس ثم ان لا انکر ان علی  
 علی علیه السلام طاعه و فضیله الا ان صحبت ابی بکر اعظم لان احاضرا صلح من العباد  
 و لان علیاً ما تحمل الخیلة الالهیه و حده و ابو بکر مکت فی الخار ایام و انما اخت علیاً

اینست که حضرت پیغمبر را ازین جهت همراه خود در سفر حجرت گرفته بود تا که فرمایش ایشان ندید بر جکت بر آمدن آنحضرت و بطلان این مفهوه از ان قبیل نیست که حاجت بیان داشته باشد چه ضروری بود که ابو بکر را برین قصه مطلع فرمود و خبر و نه اگر ما بخانه آورفته مشوره بر آمدن از او پرسیده و از راه و راه و هر چه از او گرفت و سفره طعام و حاضرینی از خانه وی بدست دختر وی سپار کنانید باز عامر بن قیس و جلیله ابو بکر را دلیل که ساخت و شتران سواری بدو سپرد و عبد الله بن مسعود را را بطریق جاسوسه و خبر گاهگی گذاشت که ریش آن فریش بر بدبیری و مشوره که در باب طلب و تلاش خجابه نماید شبان شب با آنحضرت در فار میرسانده باشند و تحقیقاً چو از خانه داند و راه را در باب آنحضرت تسلیه آنحضرت و او را با القاء معرفت خاصه صحبت از پیغمبر خود حکایت فرمود از قول صاحب لایحه آن الله خدا و غرض شیعه ازین مفهوه آنکه صحبت ابو بکر در فاقه او در سفر فضیلتی است مشهوره و اینست که برین فضیلت را بنقصت اجماع نه لایحه یک نفر چه تم نام و افقه را از جهت راست و فوق و تحت گنبدن آن کرد از هر طرف کذب این سخن برست و مخیر و او را بر ایشان بر خاک نشاند و برید اندان بخت الحق و بطل الباطل و لو گره ابو بکر اینست اما بعد الله شکی که صاحب اظهار الحق بعد از سعی و تلاش بسیار درین قصه و دست شده از راه اضاف گفته است که نفس الامر نیست که برین احتمال غایت بعید است و صحبت که حلیفه اول که نسبت پدر بر پیغمبر ساینده بود و سبقت در اسلام بر بسیاری از مردم داشت و اکثر اوقات ملازم محمد شریف حضرت رسالت پناهی می بود اختیار کرده باشند برای همراه داشتن و الفت نیز صحبت او داشته باشند انتهی کلامه بلفظه و قاضی نور الله در محب السلفین نیز باین بحث تصریح نموده و آنحضرت قال المفسر الذی یورس ثم ان لا انکر ان علی علیه السلام طاعه و فضیله الا ان صحبت ابی بکر اعظم لان احاضرا صلح من العباد و لان علیاً ما تحمل الخیلة الالهیه و حده و ابو بکر مکت فی الخار ایام و انما اخت علیاً

اینست که حضرت پیغمبر را ازین جهت همراه خود در سفر حجرت گرفته بود تا که فرمایش ایشان ندید بر جکت بر آمدن آنحضرت و بطلان این مفهوه از ان قبیل نیست که حاجت بیان داشته باشد چه ضروری بود که ابو بکر را برین قصه مطلع فرمود و خبر و نه اگر ما بخانه آورفته مشوره بر آمدن از او پرسیده و از راه و راه و هر چه از او گرفت و سفره طعام و حاضرینی از خانه وی بدست دختر وی سپار کنانید باز عامر بن قیس و جلیله ابو بکر را دلیل که ساخت و شتران سواری بدو سپرد و عبد الله بن مسعود را را بطریق جاسوسه و خبر گاهگی گذاشت که ریش آن فریش بر بدبیری و مشوره که در باب طلب و تلاش خجابه نماید شبان شب با آنحضرت در فار میرسانده باشند و تحقیقاً چو از خانه داند و راه را در باب آنحضرت تسلیه آنحضرت و او را با القاء معرفت خاصه صحبت از پیغمبر خود حکایت فرمود از قول صاحب لایحه آن الله خدا و غرض شیعه ازین مفهوه آنکه صحبت ابو بکر در فاقه او در سفر فضیلتی است مشهوره و اینست که برین فضیلت را بنقصت اجماع نه لایحه یک نفر چه تم نام و افقه را از جهت راست و فوق و تحت گنبدن آن کرد از هر طرف کذب این سخن برست و مخیر و او را بر ایشان بر خاک نشاند و برید اندان بخت الحق و بطل الباطل و لو گره ابو بکر اینست اما بعد الله شکی که صاحب اظهار الحق بعد از سعی و تلاش بسیار درین قصه و دست شده از راه اضاف گفته است که نفس الامر نیست که برین احتمال غایت بعید است و صحبت که حلیفه اول که نسبت پدر بر پیغمبر ساینده بود و سبقت در اسلام بر بسیاری از مردم داشت و اکثر اوقات ملازم محمد شریف حضرت رسالت پناهی می بود اختیار کرده باشند برای همراه داشتن و الفت نیز صحبت او داشته باشند انتهی کلامه بلفظه و قاضی نور الله در محب السلفین نیز باین بحث تصریح نموده و آنحضرت قال المفسر الذی یورس ثم ان لا انکر ان علی علیه السلام طاعه و فضیله الا ان صحبت ابی بکر اعظم لان احاضرا صلح من العباد و لان علیاً ما تحمل الخیلة الالهیه و حده و ابو بکر مکت فی الخار ایام و انما اخت علیاً







هزاران درجه بهتر است نص علیه السلام مقتول فی الدروس و غیره و این موقوفه نیز صریحاً  
 است زیرا که در جمیع صورت لازم می آید که آنها و معا بدین دو نصاری و دیگر زبان و  
 آتش خانه ها و محوس و هیات کل او تان که در آن کدر معصوم واقع شده باشد علی الخصوص  
 منازل مابین کوفه و صفین بهتر از راجعه باشند بلکه خانه ها و عمارت ها که در آن چند راجعه  
 معصومین محبوس بودند از راجعه معظم تر از آن درجه افضل باشند و خانه معویه که یک سال  
 در آن حضرت امام حسین تقرب جیادش نشرفت برده اند و مولود نیز پیدا است نیز از راجعه  
 مزین تر باشد چنانکه از ایشان عظیم موقوفه هر دو هم آنکه خود قرار داده اند که صاحب  
 امر و سلطان حقیقی و امام معصوم هر یک مستطیر است و غیر او را نمی رسد که اقامت  
 و فصل خصوصیات و اجراء و تفری است و اقامت جمع و جماعات نماید هر که در یگانگی آن  
 او دخل کند فاسق و عاصی است باز خود میگویند که در زمان نصیبت ان امام معصوم امر شریعت  
 راجع به مجتهدی است که جامع شروط نیابت باشند یعنی کسی که بدرجه اجتهاد رسیده بود و  
 در زمان او غیر او اعلم از او نبود پس اوقایم مقام امام است در هر چیز الا در جهاد پس آنهمه  
 که بر اهل سنت میگردند و میگویند که ایشان خلفه رسول را از طرف خود با جماع مقرر میکنند  
 بی نص پیغمبر و در دین او تصرف و دخل می نمایند که یافت خود چه از حرکت بطول تحمل آن  
 در این مسئله اجماع امامیه است و در اینجا خط دیگر هم واقع است که در یافتن اهل بیت  
 در زمانه از جمیع علماء و از زمان که در شرق و غرب منتشر اند از معتسرات بلکه معتسرات  
 است و معتمدان در بعضی علماء خود که با جماع این افعاد دارند و آنها را بجای امام گرفت  
 اند و از آن مکن آنها بیرون نمیدهند مثل ابن بابویه و ابن معلم و سید مرتضی و ابن مطهر علی و  
 مشیخ مشهور و غیر هم هرگز اعلم بودن آنها در زمان خود ثابت نشده و چون علم اهل بیت  
 شرط نیابت امام شد لابد سبب از دوشق لازم خواهد آمد تعطیل احکام شرعی یا خلاف  
 کفیه معصوم ازین دو آفت خلاصی محال است موقوفه نیز و هم آنکه چادر را در غیر

ففتنت من  
 الاموات الصالحين  
 عند الامم  
 عند الامم  
 اسرارها و غیره  
 ساجد و لا شیعه  
 ان الاسواق  
 نیکی و در  
 علیهم السلام  
 افضل من الکلیه  
 و العباد بالعد  
 من الکلیه  
 منبج











خدا کرده و هر که مخالفت خدا کند از اهل دوزخ باشد و هر که کبار و رددت عمر خود متعه کند از  
 اهل بهشت باشد و هرگاه زن با مرد متعه خود نشیند فرشته برایشان نازل شود و ایشانرا  
 با سبانی کند تا آنکه از آن مجلس برخیزند اگر با هم سخن کنند ایشان ذکر و تسبیح باشد  
 و چون دست یکدیگر را بدست گیرند بر کناسه کرده باشند از سر بختشان ایشان  
 ساقط شود و چون یکدیگر در بر نهند حقیقی بهر بوسه جمعی و جمعه برای ایشان مانند کوهها  
 برافراشته و چون برخیزند و غسل کردن مشغول شوند حقیقی بر سر ششکان گوید که  
 نظر کنید این دو بنده من که برخاسته اند و به غسل کردن مشغول اند و اعتقاد دارند که  
 بر روی کار ایشان ام کوه شود بر آنکه من امر زیدم ایشانرا و آب بر سر سوزیدن ایشانرا  
 مگر که حقیقی بهر موسی حسنه بر ایشان نبوی و سینه محو کند و در جبهه ناید پس امیر مومنان  
 علی علیه السلام بر خاست و گفت یا رسول الله چه ای کسی که درین باب سعی کند چه باشد فرمود او را  
 مرد متبع وزن متعه و بعد از آن فرمود که ای عجب مرد متبع وزن متعه از غسل  
 خارج شوند بهر قطره آب که از بدن آنها ساقط شود حقیقی فرشته یا فرزند و تسبیح و تقدیر  
 او سبحانه کند و ثواب آن از برای غسل کننده باشد تا روز قیامت ای علی هر که این  
 سنت را سهل فرماید و از احیا کند از شیعه من نباشد و من زوی نیز را بشام  
 درین روایات غور باید کرد و مواظب باید نمود که با جمیع شریع چه قدر مخالفت دارد و کج را که  
 بالا جماع سنت انبیاست بچکس مکفر نیات و ارتفع درجات کفنه چه جای این قاشه  
 بیست و در هیچ دینی هیچ ایینی نبوت رانی و خط نفس گرفتن را موجب انقیر و ثواب  
 بلکه عیش و سران نکرد اندیشه و نظره دینی و عجب ایینی است که در آن جهاد اعداء الله و قیام  
 یکس رمضان که در تمام قرآن مدح است معصیت عظمی و کبیره کبری باشد و این قیام  
 بسبب و مجایزه نفس که باز آن متعه تمام می شود و این قسم عبادتی باشد که کبار کردن  
 آن درجه امامت و مجبار بار کردن آن درجه نبوت و تخم نبوت حاصل کرد و حیف حیف



که قرآن مجید مخصوص برای بیان معجزات ثواب و ربه نمودن مردم بطریق وصول و محبت  
نازل شده و هرگز از مناقب و فضایل این عبادت غلطی در آن نچوندا و اندو ازین راه  
سهیل با مزه و زینتی نه گشاده لطف عظیم برهم شد و طریق وصول بدرجات ایمه و انبیا اصلا  
معلوم نشد اگر چه دروایشی ضعیف و واهی در کسب این باب و بیو و جامه ان میریخ اند شیراز  
مثل اینهای جنس مخفی و سنور ماند و کسی انها را باور نه کرد و چه لطف و کدام منت آیم  
طلب عسده را بایستی در خصوص قرآن مکرر بیان فرمود مثل صلو و صوم و جهاد  
و حج خاص و عام از در می یافته و در بعضی مکاتب آن را تلاوت مینمود و منواتر و مشهور  
میگشت و علی بن احمدی که از اجله علماء فرقه امامیه است و در کربلا معلى عنقریب گذشته و اما  
جامع حاضر و خطیب انجا بود و از مجتهدان واجب الاطاعة ایشان و دیگر علماء اجلی ایشان  
گفته اند که متعه دوریه باجماع فرقه امامیه جایز است که بکزن راجب در یک شب متعه  
کنند هر کی ساعتی باد و ساعتی و نیز گفته اند که اصح نزد ما یعنی امامیه آنست که متعه ذوات  
البعال نیز جایز است چون از و اج شان سنی باشند زیرا که کلام اهل سنت نزد ما صحیح نیست  
پس گویا از و اج ایشان خلیات اند و متعه خلیه بالا جماع جایز است و متعه با زن شهید و  
و مجوسیه نیز جایز است بشیر طکیه زبان او میگویند بلا اله الا الله که در اول او معنی  
ان هیچ نباشد با جمله چون متعه عبادت غلطی است لابد در آن نوسه ضرر و است ناپسند  
در هیچ وقت و هیچ مکان از ثواب آن محروم نماند **خاتمه کتاب و قد لک الحمد**  
باید دانست که چون اختلاف امت در مذاهب پیدا شد و گنجاه سنی و کجگاه شیعه گشتند  
آنکه امارت حقیقه مذاهب هر یکی از فریقین در کتاب الله و اقوال عترت ظاهر و غم مخصوص نایم  
و مشابیه و مسابیه هر یکی ازین دو مذاهب با کفار که بالا جماع در ضلالت گرفتند از انظار  
کنیم زیرا که روایات هم و دیگر را در حالت اختلاف و نزاع قبول نکنند پس انچه کتاب الله  
و اقوال عتره بر حقیقه آن گواهی دهند اند مذاهب راضی دانیم و مقابل انرا باطل و آنچه باطل







[illegible]















اینها ایضا امام ثابت شد که او را واجب الطاعات نداند از شیعه روایات معصوم  
 باشد از آن گفته است مخصوصا در وقت غیبت امام التمهید سبب اولی با خدا باشد از  
 سبب بیان بر این و این عقیل و ابن العیلم اند انسان باید کرد و از تعصب و عناد باید گذشت  
 اگر دو اوست اینست در بنیاب غایت باریکنند روایات امامی خود البته مقبول است روی  
 ابو امیر حسن بن الحسن بن علی بن سناوه الی ابی البختر قال دخل ابو حنیفه علی ابی عبد الله  
 علیه السلام فاما نظر الیه الصادق قال کان فی النظر الیک و انت تحیی سنه جدی بعد  
 ما انما است و تکلون من غیره ککل لیه و غیا ما ککل معوم بک لیسک التیرون اذا وقفوا  
 و تبهم الی اسخ الطريق اذا تحیر و افلک من السد العون و التوفیق حتی لیسک  
 الی ان یرون بک الطريق و جمیع امامیه روایت کرده که چون ابو حنیفه بن سلفه وقت  
 ابو حنیفه بن سبسی دخیل شد و نزد او رسید بن موسی حاضر بود و حنیفه گفت که یا امیر  
 المؤمنین ندو عالم الدنیا الیوم پس منصور گفت که یا نعمان من اخذت العلوم ابو حنیفه گفت  
 من اصحاب علی عن علی عن اصحاب عبد الله بن عباس عن ابن عباس پس منصور گفت که  
 انداخته وقت من نشت یافتی و نیز در کتاب امامیه است که ان ابی حنیفه کان جالسا فی السجده  
 اعراهم نه له زحام کثیر من کل الافاق قد اجتمعوا بسا لونه من کل جانب فیهم و کانت المسائل  
 فی کس فخر بها فینا و لیا و وقت علیه الامام ابو عبد الله فقطن به ابو حنیفه فقام ثم قال یا بن  
 رسول الله لو شئت یک اولاما و هفت الی انی اند جالسا و انت قائم فقال له ابو عبد الله  
 اجلس ابی حنیفه و حب الناس فعلی ندو در کتب امامی و این مرد روایت در شرح تخرید از  
 علی موجود است در سلسله فضیل حضرت میرزا و اگر شیطان شیعه را و خدغه کند  
 و گویند که اگر ابو حنیفه و هشتال او از مجتهدین است شاگردان حضرت امیر بودند  
 ایضا محلات ایشان مسائل بسیار فتوای دادند گوئیم جواب این سخن در جلد اولی  
 می نوراند و خوشتر موجود است گفته است که ابن عباس اشگر حضرت امیر بودند و یا به

[illegible]

بجای این که امام ثابت تدبیر کرده و واجب الحاطاعت نداند از شیعه رو سپردن معصوم  
بنده را آن گفته است خصوصاً در وقت غیبت امام الباقی و سپردن او ملی با خد باشد از

بنا بر این باید بداند این معنی را بر این معنی که از نصاف باید کرد و از تقصیر و غناو باید گذشت  
و اگر و است اینست که در غناو است که می کنند و روایات امام خود البته قبول است روی

ابو الحسن بن علي بن سنان بن علي بن النعمان قال دخل ابو حنيفة على ابي عبد الله  
عنه السلام فالتفت اليه فقال له فراقك وانشاءتم من بعد

ما لم يستوفوا من غنمنا كل ما هو فيهم يوم بكم ليسلك التخيرون اذا دفعوا

پس هم انی اسخ الطریق و احمیه و اقلک من الماعون و التوسیع منی لیک  
الایانون بک الطریق و جمیع المامیه و ابیت کریمه چون الوضیفه و خلسیفه و

ابو جعفر صدوق عیسی دانی و او عیسی بن موسی علی ضرب بود و جلیقه گفت که با امیر  
المؤمنین نزد عالم الدین الیوم پس منصف گفت که یا نعمان من اتخذت العلوم ابو جلیقه گفت

عن اصحاب علی عن جعفر بن صاحب عبد الله بن عباس عن ابن عباس بن منصور عن  
 انشدوا قصيدته من نفاث بافتی و نیز در کتاب امامیه است که ان ابا عقیقه کان جالسا فی المسجد

احرام نه نه عام کثیر من کل الافاق قد اجتمعوا بسلامة من کل جانب فحیثم وکانت المسائل  
فرک ففجها ففنا لهما ففقت علیه الامام ابو عبد الله ففقط. به انه حنفی ففما ففم ففال من

رسول الله لو شئت بكم اذ لا ما وفقت لكراني لندجالا وانت قائم فقال له ابو عبد الله  
عليه السلام انما وفقت ان لا تروا في الدنيا منكم من يدرككم في الدنيا

صلی و وجود است در سلسله تفضیل حضرت امیر و اگر شیطان شیعه را و غده کند

و گویند که از این طریقه دانستن در این جهان است و از آن سر که این طریقه را  
 غیر از این است این مسائل بسیار فتنه و آلودگی و گمراهی و اب این سخن در میان  
 دانشمندان و عوام است و از آن سر که این طریقه را

می‌گفتند که من خودم است گفته است که این عباس است که حضرت امیر را می‌گوید







و فتی که ایامه را مجوس می گفتند از برآمدن دور آمدن متعجب می شدند و در ابطه خود را با پنج پا  
انگهار کردند نمی نوشتند بخلاف اهل سنت که علماء ایشان در آنوقت هم زیارت امیر  
مشفق می شدند و فایده های بسیار از تفسیر و تجمیع تواریخ مذکور است که چون حضرت موسی کاظم  
در حبس خلیفه عباس بود و در آن محبس شیعیانی و قاضی ابو یوسف زیارت او میکردند و  
سوال مشکلات می نمودند و در آنوقت نزد آن امام رفتن خیلی خلوص میجواید که وقت  
وقت نیست بود و این معنی در کتب امامیه نیز موجود است روی صاحب الفصول من الایام  
عنه فی خوارق موسی کاظم الهنا قال لا احببه مارون الرشید دخلنا علیه و جلنا عنده  
فجاءه بعض الموکلین فقال انی قد فرغت فانصرف فاما کان لک حاجه فی فی نئی التلبک بها حیدر  
اجبیک عنده فقال ما لى حاجه ثم قال لنا انی اعجب من الرجل سألنی ان الکلفه حاجه یا تے  
بها سعد اذا جاء و هو میت فی نذره اللیلة فجاءه فمات الرجل فی لیلته تلک فجاءه و نیز دیدیم که نزد  
اهل سنت همیشه ظاهر و مشهور مانع و همیشه مذنب شیعه خاقل و مستور و دین محمد را  
ظهور لازم است قوله ثم هو الذی ارسل رسولہ بالهدی و دین الحق لنبیهم علیه السلام  
کله و نیز معتقائی میفرمایند و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض پر نهای عبادی الصالحین  
و بالاجماع مراد ازین عباد است محمد است صلعم و زمین عرب و عجم و شام و روم و مصر و غیره  
را همیشه دار است اهل سنت بوده اند و چون در عراق و غیره اسان سبب است احوال کفار  
تتار و خانات و چپکینه بیسلطه شدند این بلدان را از دست ایشان شیعه گرفتند پس اهل سنت  
دارت دولت محمدی اند و این گروه فضلاء خور سلطنت چپکینه یا زهرین جاقیاس باید کرد  
و نیز دیدیم که در مخالفت در میان شیعه و اهل سنت حمله امامت و توحید مکه امامت پیچ  
اصل موقوف است و هر یک از این پنج اصل ثابت میشود بدلیل که قابل شنیدن باشد اصل  
اول آنکه حضرت امیر امام بود بلا فصل اصل دوم آنکه امامیه است مختص اند و در حد که لایزیدن  
علیه و لایقصودن بحد اصل سیم طول عمر امام آخر و اخفاء او با رجعت او و بعد الموت

این کرد گفت ای پادشاه  
که دوست ایام را ندانند  
و از غایت عجز و سستی  
نمودند پس آنقدر درو  
نمودند تا آنکه  
من فانی شده ام پس باز  
گشتیم و هم کبریا  
تا ما به جبهه رسیدیم  
آوردن آن چیز را فکری نبود  
چونیم که قدر از این است  
المنعست که ما به جبهه باز  
گفت با منی عجز کنیم  
ما نیز در پیچید از من که نذر  
اوقتم حاصله که ببارد از  
با وجود چون بیاید و حال که  
از خود پسر مردن در شب  
تا یکسان پس سوزان مرد  
و از شب تا به صبح







بدست این بخت چندی گرفت اند علو در ستایش خود و امن از مکر الهی و  
 عذاب و عقاب و پیرستن و وزن هم سال خود شدن و این چیزها را مخصوص تغییر  
 داشتن یا خود از یهود است که میکنند سخن بسیار اند و حیانه و لکن سنا السار الا ایاما  
 معدوده و لکن بدخل الحجة الاسرکان میود التو نص کر و بعض صحابه کرام و نصیب  
 عناد و زیدین با محرم بان خدا و مقربان او نیز ما خود از یهود است قل من کان عدا  
 لیسر یل فانه نزار فی قلبک تشبیه دادن بارشیعانی با مخلوقات و قول بالبداء  
 بعینه قول یهود است و علو در محبت یس و عقدا الویت ایشان یا حلول روح الهی در ایشان  
 و انهارا معصوم است و غیب ثابت کردن موت انهارا با اختیار آنها و حضرت  
 امیر افسیم النار و الحجة و عالم روز جزا قرار دادن خود را سبب محبت حضرت امیر معفود  
 حاجی که گمان کن همه ما خود از نصاری است که عتودیت حضرت سبج علیه السلام را منکر  
 بودند و این چه مرتب برای ایشان ثابت میکرد و پایا در مذنب نصاری بمنزله امام  
 است نزد شیعه خروا و اخرو و نصف قرآن را بطایر معنی ان با و در دشمنی نصیحت دیگر که  
 مع صحابه و حیا بخرن و انصار است تا و یل با و باطل تحریف نمودن مشترک است بین یهود  
 انصار است و امامت را مخصوص با و لا حضرت امام حسین دشمنی مشابه قول یهود  
 است که نبوت مخصوص با و لا حضرت اسحاق است خود را اولیا خدا گفتن و  
 در مع شیمه حضرت علی و در در دشمنی نیز ما خود از ایشان است قل یا ایها الذین اودوا  
 ان یعمکم کم اولیاء الله من دون الناس فتمنوا الموت لکنکم مهاد قیرین تحریف لفظی و  
 کتاب الله کردند و در وی بعضی الفاظ افزودن بعینیا صفت یهود است و یهودی گویند  
 که جهاد جانیست تا وقتیکه هیچ دجال نه بر آید و شیعه اثنا عشره میگویند که  
 جهاد جانیست تا وقتیکه حضرت امام محمد که خروج نصرا مید و تا خیزش از  
 مغرب تا دیدن ستاره بعینه مذنب یهود است و وقوع سه طلاق را دعه منکر شدن



بعینه قول پیوست و پیودیان میگویند که هر که سعی کند در این وقت قتل مسلمانی او را چنین و چنین  
 بخواهد است آمانیه نیز سعی در قتل اهل سنت بر ابرجاست و نه تنها و ساله قرار داده اند پیودیان  
 میگویند که لبس علفانی الایمیدین سبیل آمانیه نیز میگویند که در مال و در وای اهل سنت هیچ  
 مضایقه نباید کرد و پیودیان عیسی بن مریم و امام ابو دحواریان او را سب و دشنام کشند  
 و تسبیح نیز صحابه پیغمبر و خلفاء و ازواج آنحضرت ص را سب و دشنام دهند و نصاریس  
 باک ندارند از تلطیح ببول و بر از خود و آنها را مثل فضلات مخالط و بزاقی انکارند و همین  
 است حنفی تحقیق مذہب شیعه در ندی و دوی و بولی که بعد از پشت انداختن حنیف  
 بر آید و بر آری که خشک شده باشد چنانچه در فقه ایشان گذشت و نصاریس در غارت قبایل  
 را انترام میکنند و گویند هر چهار طرف سجده کردن جایز است و آمانیه نیز در نوافل بلا اعتدال  
 قبله ساقط کنند و هر طرف سجده نمایند و در تغافل و تحفه سبده شایسته تمام دارند  
 با نصاریس که آنها نیز از طرف خود اعیان بسیار ترستیده اند و در ایام عاشورا قبور را میسوزانند  
 تصویر بکشند و بسوسه آنها سجده کنند و در دیگر و آنها دست بسته مانند موافق عمل نصاریس  
 است که در یکدیس صورت حضرت عیسی و حضرت مریم و عیسا زنده و عظیم نمایند و سجده میکنند  
 و شباهت ایشان با صابون است که از ایام فرج در حفره طریقه و محافاتی انکار کنند و در سعادت خود  
 تو انچه را ایام نعم نمایند و نور و شرف آفتاب را عظیم کنند و صابون جیبی که اگر با فاعل مختار  
 خالی سفلیات انکارند و روافض نیز جمیع صوفیات را خالی دانند و فاعل مختار را انکارند و سب  
 خالق نیکی نزد انرا شناسند و خالق بدی اهرمن را روافض نیز خالق خیر خدا را دانند و خالق  
 شر شیطان را انسان را قرار دهند و آینه حضرت امیه را ایشانرا خطاب مجوس نهالامته داده اند  
 چنانچه در باب الہیات گذشت و مجوسیان را در باب بزرگوار سے توبه بسیار است کمال  
 بنیضه و بیضی دارند و روافض نیز در متعده و تحلیلی فرج قدم بقدیم آنها میروند بلکه در صورت  
 متعده و تحلیلی فرج و دختران و خواهران را لال انکارند چنانچه و جوان گذشت و اما شباهت بنیضه

بست برادر طایف حقوق  
 محمد بن ابی البرکات











فاسد است قابل اعتدال نیست بی تنجای محبت پس محقق که با کافر محسن را یا فرغ عدل بهم برسد  
بمان محبت دینوی است نه دینی قوله والدین کفر و اعمالهم کسب بقیعة عیسیٰ انصاری  
ما دیتی ادا جاره لم یجد شیئا و وجد الله عنده خوفه حسابه و الله سر صاحب کسب معلوم  
که اجتماع محبت و عداوت با یک شخص از یک حدیث محال است و بدیهیت جایز و وقیم  
خیاخته ملا محمد فریب و عظم صاحب ابواب انجمن در فیه دو کس از سادات انحضرات  
الکلیف کرده این اجتماع چنانکه در عوام است ممکن نیست در خواص است هر محال نیست زیرا که  
مقتضای بشریت شکر است و وقتی که در خواص است علوم مرتفع است نه از بهجت که حکام  
بشیر در خواص مفقود بود و در عوام موجود بلکه کثرت و قلت فضائل و مناقب و سبب  
قوت و ضعف ایمان و باقیقت و سبب قوت در ترویج شریعت و قبول احکام الهی است  
خیاخته در خط طولی درجات ایمان و بواسطه کلمنی انحضرت امام جعفر صادق گذشت  
و خواص است بالا اجمال سه فرقه اند اولیست یعنی اولاد پیغمبر و اقارب او از واج سطرات و  
اصحاب خالص از مهاجر و انصار انقدر است که دو طرف مقابل تناسب با خود داشته باشند  
مثلا احاد است را نرسد که خواص است نوعی پیش آیند که خواص با یکدیگر گشت آمده اند  
بدلائل شرعی بسیار که بجملة آنها حدیث مشهور است الله الله فی صحابی الانفخ و غیره  
من بعد الی آخره و از انجمله آنچه در حق ائمت است و انصار آمده است که با حق و محسن خود  
عین پیغمبر و از انجمله آنچه در حق از واج آمده است و از واج مهاجر و انحضرت فرموده است  
که ان امر کن علیهم من بعدی و لن تصبر علیکن الا الصابرین یعنی بر اطاعت و فرمان بردار  
شما صبر نخواهند کرد و حقوق تعظیم شما را رعایت نخواهند کرد و گویایان که صبر کامل  
دارند و بدلائل عرفی شما را از انجمله اولاد را با والدین بر گزین معامله درست نیست که نموده  
بن خود یا شال خود از گرفت و گیر و وطن شیعین توان کرد با وجود تحقیق بابان انصار  
نیز و از انجمله آنکه در سر دولت جماعتی می باشند و در این دولت مشتمل شاهزادگان

۱۰۰ و اما که در هر باب  
 ایشان مثل رب  
 است و بیایان جهان  
 سکندرا در این  
 که ایست که در  
 بر این یافت از  
 یافتند از آن پس  
 تمام بر این بن  
 حساب حال و در  
 صاحب خدمت است  
 التي تعجبها و تعجب  
 اینها حالت بر  
 فذلک الکلام بحسب  
 من عذرت و انرا  
 نورا و پس از  
 فخر و از  
 فی خانه و از  
 المنون و ک  
 فی خانه و از  
 سینه خانه و از  
 از خانه و از  
 و در میان  
 اینها



و سیکمات و وزرا و امراء کبار که باعث نشو و نما در آن دولت در ابتدا و موجب بقا آن  
 دولت در انتها میگردند و کسی و تلاش آنها آن دولت قایم شده و صورت گرفته و حق حد  
 سابقه و قدم را بطه آنها جبریم ستفید آن دولت ثابت است و جامع می باشند نوآمده  
 و خوشه چنان آن دولت پس معالیه که تجماعه نوآمده با هم میکنند اگر با و بنا بر دنا و سیکمات و وزرا  
 امراء و میان آن رند بلا شبهه مطعون هر دو صاحب لیت میگردند و اگر معالیه خود را قیاس کنند با هم  
 که خواص آن دولت با هم دارند گرفت و گیر و کار و عتاب در مخالفت و دشمنی با همکامان نیست  
 بچگونگی فعال نیز آنها را با هم رسیده باشد بلا شبهه در جمیع مردم ابی ادب و خفاند دولت با و آرا  
 آنکه اگر شخصی از اراذل یا شخصی از اشرافان کند که او با شخصی دیگر از اشراف کرده است و مقام عداوت  
 و مانعیت بگفتن بر گزند و عظاما معذور نباشد و او را بنیدیه نفرین نمایند و گویند که تو خدای من را نمیر  
 با این قسم شرفا این معالیه کنی مقدم میگویم عداوتی که منین را با هم بجهت دنیا واقع شود محل  
 ایمان نمیشود و اماند موم قبیح است و چون بمرأه باشد قبیح و شنیع است و منی مرا حایه بود  
 نیست که هر دو از خواص است باشند و یا هر دو از عوام و منی عدم مرا حایه آنکه عامی با حاصی  
 افتد و باده آن کند که با هم جنس خود میگردند و خواص است در صدر اول کرده بوده اند  
 ازواج اهل بیت و در فزون با بعد نیز کرده اند سادات و عظاما و سنجای طریقت یعنی اولیا کبار  
 و در عوی هر سید یکی آنکه محل ایمان نیست دوم آنکه موم و سبب است بر آفتاب این  
 هر دو دعوی یک روایت از کافه کلینی کافی است ملا محمد فسیح و اعطاء قصه از ردی  
 حضرت ابو عبد الله علیه السلام بر وایت صفوان جمال از کافه آورده و در آن گرفته که  
 حضرت ابو عبد الله علیه السلام که گفتگو کیش بگذشت خود بخانه عبد الله بن حسن رفتند صلح  
 نمودند و نیز از کافه نقل نموده که لا یفرق بطلان علی السحران الاستیجاب علی البراءة واللغة  
 و با استحقاق کلاما قال الراوی و هو معتب جلت ذاک هذا الظالم فایال سطلو  
 قال لانه لا یدعو الخاء الی صلح و لا یتجاسس فیس معلوم شد که انقیاد از رد کبار و میان

بدانکه شوق  
 دوم و بعد از  
 انکه در کور و ادار  
 میشود سیکمات از  
 ایشان بزار  
 خدا را دولت خلا  
 را و کلامی بر او  
 این که شوق  
 باز و گفت را که  
 و نام او معنی است  
 من ندانست  
 باشد با حال ظالم  
 شد بر بخت  
 حال معلوم گفت  
 برای او ظاهر  
 بی خواند و او خود را  
 بگوید که این  
 برای او ۱۲  
 الاستحقاق  
 سیکمات  
 ۱۲







[illegible]















از و نه و نه است نه کلامه بلفظ و ملاعبه الله ششصد صاحب اطهار الحق برین اصل خود  
 صحبت نموده جوابش نوشته و آن نیست اگر کسی گوید که در باب خلافت مرتضی اگر فرض صحیح نشده است  
 کاذب اند و اگر فرض متحقق شده می باید که جماعه صحابه که در سلسله خلافت نمی افت نمودند مرتضی  
 باشند و جواب این بحث باین عبارت نوشته که انکار نمی که موجب کفر است که امر  
 منصوص باطل عقلا و کفر و حضرت پیغمبر خاندان تنصیف کنند یا نه اما اگر حق و حجت  
 داشته ترک آن بوسیله اعتراض منوی و حجت و جاه کند از فتوق و عصبانیت خود بشکلا  
 او از زکوة با جماع است و حجت او منصوص من قرآن و احادیث پس اگر کسی منکر و جواب نشود کافر  
 و مرتد میشود و اگر معتقد و جواب آن بوده از دوستی زروخیل ادا نه نماید و بر ذمه خود بار و عاصی  
 خواهد بود و اینست که منفق بر خلافت خلیفه اول شدند میگفتند که حضرت پیغمبر نص کرده اما در  
 گفته بلکه در بعض اوقات بعض مردم منکر تحقیق نص میشوند و بعض دیگر کلام حضرت پیغمبر را تاویل  
 از کار میکنند حتی کلامه بلفظ و درین کلام چند فایده معلوم شد اول آنکه انکار معنی نص منقول  
 آن نیا بر تاویل فاسد نیست بلکه نوعیست از منق عتقادی که انرا در عرف است خطا و جهل  
 نامند دوم آنکه عصبانیت منق و طلاس و غیر ذلک که از بعضی کسان واقع شد باینکه  
 حجت سخن معاشر الانبیاء لا یرث و لا نورث یا باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه  
 نیست بلکه منق عتقادی است که انرا خطا و جهل و ادنی یا مندریکه چون تاویل باطل در سلسله  
 نص است موجب سقوط کفر گردید یک سجد بیهوش و آیه در سلسله میراث و توشن کتاب که  
 پسران در جهاد و انرا سلسله امامت و بالا جماع از فروع فقهیه هر چه موجب سقوط نکند و خود  
 ایشان نیز باین تصریح کرده اند با جمله نیا بر ذمه شیعه ظاهر است که اختلاف در سلسله خلافت  
 چون نیا بر تاویل است منق عتقادی است پس لازم آمد که اعتقاد امامت حضرت فاضل  
 بلا فضل داخل در حقیقت ایمان نیست نزد ایشان بخلاف اعتقاد و نصبت نماز و روز  
 و زکوة که در جمیع کفر است و این فرق را از دست نباید داد و این منبرق



کلیا جماعی این فرقه است بچسب درین نزاع ندارد و بسند اقوال و احوال نصیر طوسی  
رایسیه اینها بطریق استشهاد می آرند که او گفتست مخالفه فیه چون  
ایمان جماعی که حضرت مرتضی مخالفت نمودند با قرار و اعتراف محققین  
ثابت شد اکنون بحث از اعمال و اخلاق طایفه ایشان که دلیل بر حسن  
باطن است باید نمود ملا عبد الله در بیان ایه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من  
ربک و ان لم تفعل فلما بلغت سالت او زده است که چه در اقرار شهادتین نصیر  
جماعی بسا باده البنی صلی الله علیه و سلم مرتبه از اسلام است و بعد  
از حجت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم کل است احباب این مرتبه اسلام  
را داشتند و بحفظ و صیانت ایزدی که عده شده بود از مرتبه بدر زفته اند و این  
مقتدار ازین عقیده اسلام کافی بود از برای انقیاد او احر حضرت رسالت  
پایمی که در باب اخراج مشرکین از جزیره عرب و در بابت اهل اهل از نو با  
زکوة و بامدعیان کاذب نبوت و در باب جهاد با کفار فارس و روم و غل  
واقع شده بود و جمعی که متصدی خلافت ریاست شدند درین امور که و گوشت  
سجدی نمودند تا در خطر خلافت از استحقاق امر خلافت در نیفتند و بسیاری از غیر هم  
در مالیات و در جناب از محرمات ظلم و بلکه در ترک بعضی از ایدیه با حذر برکت دریا  
صحبت شریف نبوی و بقا و آن برکات از نهته قرب زمان از اهل مربع و زید و  
تقوی بودند و مسالمت و مدانسته که واقع شد در امر خلافت و در حق ملکیت بود و  
بس انتهی کلامه و ازین کلام صریح معلوم شد که ایشان را زیاده بر اصل ایشان  
و زید و تقوی برکت دریافت صحبت شریف نبوی و بقا و آن برکات و تقوی  
ایشان حاصل بود و نیز معلوم شد که صحبت ایشان با پیغمبر صلی الله علیه  
اسلام با خلاص قله بود و نه از راه نفاق و ظایر داری و الا قبول فیض و برکت

و این جماعی این فرقه است بچسب درین نزاع ندارد و بسند اقوال و احوال نصیر طوسی  
رایسیه اینها بطریق استشهاد می آرند که او گفتست مخالفه فیه چون  
ایمان جماعی که حضرت مرتضی مخالفت نمودند با قرار و اعتراف محققین  
ثابت شد اکنون بحث از اعمال و اخلاق طایفه ایشان که دلیل بر حسن  
باطن است باید نمود ملا عبد الله در بیان ایه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من  
ربک و ان لم تفعل فلما بلغت سالت او زده است که چه در اقرار شهادتین نصیر  
جماعی بسا باده البنی صلی الله علیه و سلم مرتبه از اسلام است و بعد  
از حجت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم کل است احباب این مرتبه اسلام  
را داشتند و بحفظ و صیانت ایزدی که عده شده بود از مرتبه بدر زفته اند و این  
مقتدار ازین عقیده اسلام کافی بود از برای انقیاد او احر حضرت رسالت  
پایمی که در باب اخراج مشرکین از جزیره عرب و در بابت اهل اهل از نو با  
زکوة و بامدعیان کاذب نبوت و در باب جهاد با کفار فارس و روم و غل  
واقع شده بود و جمعی که متصدی خلافت ریاست شدند درین امور که و گوشت  
سجدی نمودند تا در خطر خلافت از استحقاق امر خلافت در نیفتند و بسیاری از غیر هم  
در مالیات و در جناب از محرمات ظلم و بلکه در ترک بعضی از ایدیه با حذر برکت دریا  
صحبت شریف نبوی و بقا و آن برکات از نهته قرب زمان از اهل مربع و زید و  
تقوی بودند و مسالمت و مدانسته که واقع شد در امر خلافت و در حق ملکیت بود و  
بس انتهی کلامه و ازین کلام صریح معلوم شد که ایشان را زیاده بر اصل ایشان  
و زید و تقوی برکت دریافت صحبت شریف نبوی و بقا و آن برکات و تقوی  
ایشان حاصل بود و نیز معلوم شد که صحبت ایشان با پیغمبر صلی الله علیه  
اسلام با خلاص قله بود و نه از راه نفاق و ظایر داری و الا قبول فیض و برکت

و این جماعی این فرقه است بچسب درین نزاع ندارد و بسند اقوال و احوال نصیر طوسی  
رایسیه اینها بطریق استشهاد می آرند که او گفتست مخالفه فیه چون  
ایمان جماعی که حضرت مرتضی مخالفت نمودند با قرار و اعتراف محققین  
ثابت شد اکنون بحث از اعمال و اخلاق طایفه ایشان که دلیل بر حسن  
باطن است باید نمود ملا عبد الله در بیان ایه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من  
ربک و ان لم تفعل فلما بلغت سالت او زده است که چه در اقرار شهادتین نصیر  
جماعی بسا باده البنی صلی الله علیه و سلم مرتبه از اسلام است و بعد  
از حجت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم کل است احباب این مرتبه اسلام  
را داشتند و بحفظ و صیانت ایزدی که عده شده بود از مرتبه بدر زفته اند و این  
مقتدار ازین عقیده اسلام کافی بود از برای انقیاد او احر حضرت رسالت  
پایمی که در باب اخراج مشرکین از جزیره عرب و در بابت اهل اهل از نو با  
زکوة و بامدعیان کاذب نبوت و در باب جهاد با کفار فارس و روم و غل  
واقع شده بود و جمعی که متصدی خلافت ریاست شدند درین امور که و گوشت  
سجدی نمودند تا در خطر خلافت از استحقاق امر خلافت در نیفتند و بسیاری از غیر هم  
در مالیات و در جناب از محرمات ظلم و بلکه در ترک بعضی از ایدیه با حذر برکت دریا  
صحبت شریف نبوی و بقا و آن برکات از نهته قرب زمان از اهل مربع و زید و  
تقوی بودند و مسالمت و مدانسته که واقع شد در امر خلافت و در حق ملکیت بود و  
بس انتهی کلامه و ازین کلام صریح معلوم شد که ایشان را زیاده بر اصل ایشان  
و زید و تقوی برکت دریافت صحبت شریف نبوی و بقا و آن برکات و تقوی  
ایشان حاصل بود و نیز معلوم شد که صحبت ایشان با پیغمبر صلی الله علیه  
اسلام با خلاص قله بود و نه از راه نفاق و ظایر داری و الا قبول فیض و برکت



از ان صحبت به قسم حاصل میگرد و عاقل را در سبب غرور در کار است که به گاه ایشان  
 در قیاس و تقوی و زهد با عترت و اقرار ایشان در حق انجامه ثابت باشد خصیصه بسیار  
 او عاقل آنکه در امر خلافت و در حق اهل بیت از ایشان معصیت نپهلو آید  
 او عاقل خلاف ثابت بالیقین است معصوم شد که این امر هم از ایشان بنابر  
 شک بدلیل یا فهم این امر از رضی واقع شده باشد نه بنابر قصد معصیت  
 زیرا که اگر صحبت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در ایشان ثابت گردیده باشد درین امر عظیم چه  
 قسم حرکت بی برکت از ایشان دین و دانسته بنا بر طمع دنیا و حب جاه و مال  
 صدور یابد و الا زهد و تقوی و اجتناب از محرمات در ایشان اصلا موجود نبود  
 و آنچه گفته است که این همه بزرگ آن بود که از نظر خلاق دور نیندند رجم بالغیب و  
 او عاقل علوم قلوب است ما مردم مکلف بظاهر حالیم هر گرا بحسب ظاهر نیک بینیم  
 نیک گوئیم و مع ذلک با عترت او علت حسن احوال ایشان ببرکت صحبت شریف  
 نبوی صلی الله علیه و سلم بود پس العینه در بواطن ایشان نیز آن صحبت کبر او موثر شده  
 باشد با جمل با عترت علماء شیعہ ایمان جماعه از حجاب باو بر و زهد تقوی و اجتناب  
 از کل محرمات بلکه در بعض مباحات نیز و کد و کوشش در ترویج اسلام و اخراج مشرکین و  
 از خیریه عرب و مقابله با کفار قاریس و روم و غیر ذلک از خصایص و فضایل  
 ثابت شد و الحمد لله اکنون بحث از علو درجه و سمو مرتبه ایشان عند الله و قبول  
 اعمال صالحه ایشان ببارگاه خداوندی کرده است آید بالیقین معلوم است که در  
 مرتبه لعل و افضل از خشنودی خداوند تعالی نمی تواند بود و هر چه را از این  
 پسند فرمود هر چه که باشد مقبول کافه اهل ایمان است قوله نعم و السابِقون الاولون  
 من المهاجرین و الانصار و الذین انجوعیم با حسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعلم  
 جنات تجری من تحتها الانهار خالد بن قيس ابا ذلک الفوز العظیم ملا عبد الله صاحب الطباع

بنا بر  
 ذلک نزد اهل یقین  
 فی الاصل و فی  
 عبد الله  
 اذا انهم  
 اعاد انما  
 الايمان  
 کما یأتی  
 اعاد و انما  
 فی حق  
 قال  
 عن کلام  
 اشک  
 ستم  
 ما یقبل  
 ولا فطر  
 فوجت  
 اشک  
 و انت  
 الخیر  
 ۱۲  
 منسج



گفته که استبدال اهل سنت و جماعت بر فضل خلفا ازین جهت غایب از صورت  
نسبت دور در فتنه سخنان مشهور و روش امامیه قوت نمائند و در  
بغیر سخنان مشهور جوابی می توان گفتن و صورت سخن مخالفت اینکه در  
تفسیر نیشاپور گفته که قال اهل السنة لا شک ان ابابکر سبني الى الهجرة فهو  
من ابا بکرین و قد اخبر الله تعالی بانه رضى عنه ولا شک ان الرضا محمل با خبر  
الى الهجرة فتد و صمد و امه و دل و کلب علی صحنه امامت و عدم نواز الطعن فيه  
و بعد از نقل این کلام گفته که جواب گفتن این سخن باز کاب آنکه در سبب هجرت و  
نصرت ایمان شرط است و آن شخص معاذ احد پنج وقت ایمان در شش ماه قبل از منوم  
ناخفته با امیر المومنین از انصاف و درست و گفتن اینکه مراد از سبب هجرت و  
نصرت آنها اند که تصدیق امامت بلا فضل بر اے امیر المومنین کرده باشند و صحبت  
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در امر خلافت عمل کرده باشند گفتنی است و دراز  
کار چر که در لفظ آیت چیر که مشعر باین فیه باشد نیست اتنی کلام لفظه و ازین  
کلام صریح میتوان فهمید که هر گاه اکار امامت مرتضی رضی الله عنده موم اینه نسبت  
شد تصدیقات دیگر مثل منع فک و غیره که بوقوع آمده بطریق اولی مخصص نموده  
شد چر که در لفظ آیت چیر که مشعر باین فیه هم باشد موجود نیست  
بعد از آن ملا عبد الله گفته است اولی آن است که جواب این روش گفته شود  
که این دلالت نمی کند مگر بریک حق سبحانه و تعالی از سابق جابرین و  
انصار ازین فعل ایشان که سبقت هجرت و نصرت پیغمبر او بوده باشد  
راشده شد و هر گاه که از فعلی از افعال ایشان را ضعیف شود  
یعنی که جز آن خلود در حجت خواهد بود و فاما دخول حجت که مشرب است  
بر خدا و الله و ابقا آن رضا علی هر است که موقوف است و مشروط



بجس نباشد و بقا این تا آخر عمر و عدم صوم و اعمال سینه محبطه استی کلامه بلطفه است  
مثال ایشان این فرق که صلا سجا نب کلام احاطه نمیکند و حصول عقاید خود را  
یاد ندارند و دلالت آیت برین مضمون که تفریر کرده صلا از روست قواصول  
درست نمی شود زیرا که دلالت آیت تعلق رضایذوات مباحترین و افضل است لیکن  
چون آن ذوات را بوصف عنوانی سبقت در سبقت و نصرت یاد فرموده اند لا یم  
آنکه این وصف تعلق صحت باشد بلکه تعلق صحت است پس صفت بود و شرف  
متعلق بودن رضا و علت بودن تعلق رضا بدین است که حبیبیان هم پوشیده می  
ماند و اگر این قسم تصرف غیر موطوع در کلام الله جاری شود در هیچ ماحصورت استدلال  
حاصل نگردد مثلاً آیت موالاته دلالت نمی کند مگر بریکه ولایت شما باین وصف متعلق  
است یعنی قاست صلوة و اتیان رکوة در حالت رکوع و بقا این وصف مشروط  
است بحسن غایت و کذا و کذا و حد القیاس و و هم آنکه چون بالیقین  
جزا این عمل مخلوق در جنب شد پس مانع از وصول این خبر ایشان یا کفر و ارتداد است  
یا صدور اعمال سینه محبطه علی الشق الاول این قاعده برهم میشود که مخالفه فسقه و نیز  
خود مولود عبد الله شهید در سوال جواب مرقوم الصدرا اعتراف  
نموده اند که نگار امامت حضرت امیر باطل باطل با با نیکار نص موجب کفر  
نست و قاست نور الله شری نیز در محال السن المؤمنین قابل است  
است بعد از ارزاد شیخین چنانچه سابق گذشت و علی الشق الثاني  
خلاف عقاید خود را بکتاب بکنند قال نصیحة الدین طوسی فی تخرید العقاید والاجابات  
باطل الاستدلاله الظلم و لقوله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یر و طفره نیست  
که لا عبدا لله را این عقیده خود مطلقا فراموش شده و القدر در سخن بر  
خود منتهک گشته که ذکر اعمال محبطه خلف از شروع نموده و چنانچه



عمل بشمرده اول آنکه ایشان در غرده خود قرار از رخت نمودند دوم آنکه غضب  
 خلافت مرسته رضی الله عنه نمودند سیوم آنکه غضب فک نمودند چهارم  
 آنکه حضرت عمر رضی الله عنه منع حضرت اردوات و فلم نمودند و سابق خود در  
 کلام منقول الصدوق اعتراف نموده است بآنکه انکار امامت مرسته مخصوص است  
 نمی تواند شد و منافات برشوان ندارد و چون او منافات برشوان نداشت  
 محیط او چگونگی نشود و حال آنکه نزد جمیع مستفیع جباط خاصه کفر و شرک است بدلیل  
 فساد و لغو شرکت لبحطن عجلک و قرار روز احد که بنص قرانی معصوم است و از  
 نزول این است بر پنج شش سال تقدیم چگونه محیط این عمل تواند بود که اول سبب  
 حضور الهی کان لم یکن شد و دوم لبب از وقوع این است نزول یافت اگر آن  
 عمل خطی است که بود در ضابطه علی محیط شده چه معنی داشت و بالا جمیع بخ  
 تو به من خبر ما نزل است و جنگ احد در سال سیوم از هجرت و غضب خلافت مرسته  
 رضی الله عنه کفریت باعتراف فضلا شیعہ جانچه سابق گذشت پس جباط  
 چگونه از دست متصور شود و غضب فک اول واقع نشده زیرا که ابوبکر رضی الله  
 عنه فک را از حضرت فاطمه رضی الله عنها بدست خود و ملک خود داده و بلکه میراث  
 یا منع به تمام نموده و این را غضب گفتن کمال بخیر است و  
 معین از این منع حسم بموجب کتاب حدیث بشود و بدست بدست جبابی  
 آن که گفت باشد و محیط اعمال تمام عمر باید و منع حضار دوات و فلم از  
 مرکز بطور نیامده محیط بانیونی بقراطس فقط این چه و نبودند جمیع  
 بنی مائیم و اهل بیت درین شرکت اند و محیط ذاکر مشوره دین باب  
 داده باشند محیط در مشوره محیط اعمال صالحه چگونه شود باجمل  
 درین مقام حضرت دوست و یار و ملاعبه را باید دید که

فان را  
 و کلمه ای که در  
 حکم و غضب  
 عقیده الایمان  
 زبیر ۱۲







بمثل محمد بن الحنفیه که منکر امام است بخصیت زین العابدین بود و با وصف منار عرو و محامد است  
حجرا بود و شهادت او برای امام زین العابدین دست بردار نشد از دعوی  
امامت برای خود و وصیت امامت با او داد و کرده رفت و فرزندان و خمس  
و غیره که از طرف مختار بایشان میرسید هرگز امام زین العابدین را شریک  
آن نمیکردند و مثل زید شهبید که بلاشبهه مدعی امامت خود بود و منکر امامت  
امام محمد باقر درین باب با ایشان بن حکم مناظره بهم کرد و ازین دعوی دست بردار  
نشد تا آنکه شهادت یافت باز او را دویچه و مشوکل با او را امام جعفر صادق دیدار  
باب پرفاخر و هشتم اند باز او را امام جعفر نیز در میان خود نامش عبد الله فلاح  
و اسحاق بن جعفر مدعی امامت خود بوده اند و اگر او را امام حسن رضی الله عنه نیز  
بر شماریم که جمعی کثیر مثل نفس زکیه و غیره مدعی امامت خود که ششتم اند و منکر امامت  
ایم دیگر دایره قیل و قال بلکه جنگ و قال خیلی متعل می شود بلکه اتباع اینها جنگ  
و قال هم بایم نموده اند مثل مختار ثقفی علیه السلام حضرت امیر المومنین  
را کشته است چنانچه در کتب انساب تواریخ موجود است پس اگر انکار امامت  
امام مثل انکار نبوت سید کفر باشد اینهمه اشخاص کافر شوند و حضرات ائمه علیها السلام  
که در حق زید شهبید و محمد بن الحنفیه و امثالهم شهادت بخوبی و فلاح داده اند همه کذب و  
دروغ باشد و اگر گوئیم که او را دویچه چند منکر امامت امام دقت باشد کافر نشویم و اگر  
با انکار امامت امام دقت کافر می شوند لازم آید تفاوت و اختلاف در وجوبات کفر  
بالاجماع و در وجوبات کفر تفاوتی نیست امام زاده باشد یا علوی هر گاه کلمه کفر را  
را ند کافر شد ناچار شدند و گفتند که منکر امامت کافر نیست و فرق در مخالف و  
محارب بر آوردن پس منکر مخالف است و مخالف فاسق و محارب کافر است اما در  
قباحب دیگر لازم آید زیرا که چون انکار امامت کفر باشد و محارب لازم انکار است و در



44

[illegible][illegible]



[illegible]

بنا بر عدالت نبود محض برای رفع فساد است و استیفاء قصاص من مقابل نمود و بمقابل  
 انجامید چهارم آنکه در جمیع افعال خست باریه قصد و اراده شرط است نامورد و مح  
 و تم شود مثلاً اگر شخصی گوید که سیر لک این او را بشکند او را چنین و چنان کنم و  
 شخصی از راه خطا در رفتن راه لغزش یافت و پاس او با و نرسید و شکست  
 بالا جماع او را شکسته نتوان گفت و در عجب و داخل نشود همین است  
 حال محاربه ایشان با حضرت امیر از روی تواضع مقبوضه و مجسم آنکه سلسله محاربه  
 حضرت امیر تا بر نرسد باشد محاربه رسول است لیکن محاربه رسول مطلقاً کفر نیست  
 بلکه انکار نبوت و رسالت کفر است و بدایع طمع دنیا و مال کفر نیست بدلیل است  
 قرآن در حق قطع الطریق که بالا جماع کافر نیست شود گو فاسق باشند قوله  
 تعالی انما جزاء الذین سیار یون الله و رسوله لیستون فی الارض فادان لعلیوا  
 او یصلیو الخ در حق سود خوران نیز همین عیب وارد است و سود خور بالا جماع  
 کافر نیست قوله فاذنوا بحرب من الله و رسوله بلکه درین آیات حرب خدا و رسول  
 هر دو در حق فاسق ثابت فرموده اند و در حدیث مذکور نیز حرب رسول است  
 پس چون حرب خدا و رسول هر دو واجب کفر نشود حرب رسول تنها چه موجب کفر نباشد آری چربی  
 انظار انکار دین و اهانت اسلام واقع شود بلا شبهه کفر است نه مطلقاً حرب  
 و کسی چه می تواند گفت در حق حضرت موسی که در محاربه حضرت هارون  
 قصودش بفرموده آنکه حضرت هارون بزاری پیش آمد و فرمود که با من آم  
 تا خدایم بختی و زلا بر اے در محاربت غیر از این حرکات چه میشود حال آنکه حضرت امیر  
 بجا نمائست منی نمبر لاله هارون بن موسی چنان رتبه داشت که زوجه سلطه رسول خدا  
 را حامی قلم عثمان و مدایم جبراء قصاص فبیده با او بر سر پر خاستن که یعنی  
 مثل حضرت موسی که باز و زنا حامی گو ساله پرستان و مدایم جبراء و تغزیر

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱







و سکه سکه که فریقین در مناقب امیرزادین کرده اند عرب حضرت امیر با عرب  
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم تقیما مقبول نیست بنا برین مورد مخلص شده بعد از آن متصل  
 بهین کلام گفته است که این ضعیف حدیثی در کتاب حدیث از کتب شیعه دیده  
 یا نه مضمون که عائشه در خدمت امیر از عرب توبه کرده هر چند قصه عرب متواتر  
 است و حکایت توبه خبر واحد یا بنا برین طعن کردن در حق وی جایز نیست انتهى  
 کلامه بلفظه و بر تاریخ دان پوشیده نیست که توبه حضرت علی علیه السلام شکر می از  
 لشکر بآن حضرت امیر نیز منقول است و باز کشتن حضرت زبیر خود از معرکه خبک  
 بعد از یادمانیدن حضرت امیر از آن حدیث پیغمبر که دلالت بر حقیقت حضرت امیر می کند  
 مشهور متواتر است پس بنا برین روایات نزد شیعه هم طعن درین شخص خاص جایز نیست  
 و بهر حال باید دانست که منافقین شیعه مثل ملا عبد الله مشهدی و اقران او از پیغمبر  
 خود که محارب حضرت امیر کافر است نیز رجوع کرده بهین قدس قناعت کرده اند که محاربه  
 حضرت امیر نیز موجب کفر نیست بلکه سب حدیثی و کبیره می رساند زیرا که اینها تکذیب  
 نص پیغمبر کردند بلکه بنا بر تاویل باطل یا انکار رض محاربه او را حلال دانستند پس فسق  
 اعتقادی باشد نه کفر و چون گفته خواهد نصیر هم نزد علماء شیعه حکم و حی ناطق دارد و حیوان  
 در باب عقاید بعضی متناظر با ایشان در میان قول خواججه نصیر و ملا عبد الله بانیو جمع نموده اند  
 و تطبیق داده که بمقتضای حدیث هر یک محاربه یا مضر قضی کفر لازم می آید هر چند التزام کفر  
 نباشد از مکرر کفر نیست نزد مشایخ نیز بلکه التزام کفر کفر است پس قول خواججه با اعتبار از  
 است و موافق ظاهر حدیث است و قول ملا عبد الله و اقران او با اعتبار الزام است و  
 چون التزام کفر در ایشان نبود اطلاق مترادف بر ایشان نتوان کرد است کلامه و بحق  
 کلام این عزیزان است از کمال دقت است که بر اصول شیعه زیاده بر آن متصور نیست  
 لیکن حدیث مذکور با وجودی که قابل تاویل است و با لفظ معنی حقیقه از آن مراد نیست



معارض نمی تواند شد آیات قطعیه که در حق عموم مهاجر و انصار و با خصوص در حق  
 ازواج طاهرات و این دو بزرگوار وارد شده اند و نیز لزوم کفر این اشخاص بر قواعده  
 درست نمی شود که غایت کار محاربه با امام وقت نجی است و البقی فبقی الکفر و اگر بنا بر شبهه یا  
 تاویل باشد فبقی هم نباید بلکه خطا و جهل و بی سبب کرد و چون منتهای کلام شیعه درین  
 بحث معلوم شد ضرورت داشت که مذنب اهل سنت نیز درین مسئله مذکور شود باید دانست  
 که مخالفت حضرت امیر بنایب جهل و در مسائل فقهیه که امامت و میراث پیغمبر و عدم تمام قبیل  
 الفضل و تقسیم خمس و متعجب و غیره از آن باب است صلا کفر نیست و محضیت هم نیست زیرا که  
 حضرت امیر مجتهد بود و مجتهد بن صحابه و مجتهدان در مسائل جهل و بی سبب خلاف  
 جایز نیست و نیز مجتهد با جور است و محارب حضرت مرتضی اگر از راه عداوت و بغض  
 است نزد علماء اهل سنت کافر است بالا جماع و چون است مذنب ایشان در حق خوارج و  
 اهل نبرد و ان و حدیث حربی نزد ایشان بر همین محمول است اما در نجس ازوم کفر نیست  
 نه التزام ان پس اطلاق مرید بر ایشان نتوان کرد و چون شبهه ایشان بسیار پیغمبر  
 و مقابل نصوص قطعیه قرآنی و احادیث متواتره پیغمبر است موجب استناد  
 ایشان نیست تواند شد پس خوارج نزد اهل سنت در حکام اخروی کافرند دعای مغفرت  
 برای ایشان نباید کرد و نماز بخار از ایشان نباید خواند و بحدی القیاس و محارب  
 حضرت امیر از راه عداوت و بغض بلکه از شبهه فاسد و تاویل باطل مثل صاحب  
 جمل و صاحب صفین پس در خطا و جهل و بی سبب و بطلان عفت ادی خود مشترک اند و فرق آن  
 است که این خطا و جهل و بی سبب عقاد و صاحب جمل اصلاً مجوز طعن و تحقیق نیست  
 بسبب ورود نصوص قطعیه قرآنی و احادیث متواتره در مدح و ثنا خوانی ایشان و  
 سوابق اسلامیه ایشان و قوت فراست و علاقه نسبی و صبر و ایشان با جناب محمد  
 علیه الصلوٰه و السلام مثل آنچه در حق حضرت موسی چون نصوص قطعیه قایل اند و عفت

کفر و احادیث  
 من اهل  
 القبلة الا  
 بائنه فبقی  
 الصانع القاطن  
 القیاس و حدیث  
 احادیث متواتره  
 او انکار عدا  
 علم عجمه  
 فخر زاده  
 انکار پیغمبر  
 کاسخلاف  
 الحرامات الخ  
 اجماع  
 جهل و بی سبب  
 کفر



مانع اند از طعن و تحقیر ایشان در آنچه بابر خود حضرت بارون بمسلم آوردند از راه  
 محبت فی ثانی و آن سلفی بود و نه بهوای نفسانی و نزهت شیطانی حاشا خا بهمت  
 ذلالت و در صحنه جبهه چون امور بالقطع ثابت نشده توقف و سکوت لازم  
 است نظر بر آیات و احادیث و الیه برضائک صحابه بلکه جمیع مؤمنین و مسیحیان  
 و خجالت بعفو و رد کار آری اگر از جماعه شام بالیقین کسی را معلوم کنیم که عداوت و بغض  
 حضرت امیر داشت سجده کنه کفر و تحقیر و لعن و سب ان عالی قیاسی کرد او را  
 بالیقین کافر خواهد بود و چون انیمضی با حال از روی بروایت معتبره ثابت نشده  
 اصل ایشان انبیا بالیقین ثابت است تمسک باصل و اریح باجماع اصحاب طینت  
 است بر آنکه تأیید کننده حضرت امیر با سکر بهشتی بودند ایشان یا سکر یافت خلافت  
 از ایشان با اختیار و صاف و بی مثل علم و عدالت و تقوی و ورع کافر است و چون  
 این سنی در حق نواح نیروان بالقطع به نبوت پوسته انهارا کافر گویند و  
 از دیگران بگزیده نبوت نرسیده انهارا کفر نیست این است تنقیح مذیب اهل سنت و  
 باب و موافق اصول ایشان زیرا که جماعه دارند بر آنکه سکر ضروریات دین کافر  
 است و علو در صحنه ایشان حضرت امیر و بهشتی بودن ایشان دلالت خلافت بر او  
 از روی احادیث بلکه آیات قطعیه متواتره ثابت است پس منکران امیر کافر  
 باشد و محارب با ایشان از راه شاست نفس و حب جاه یا از راه تاویل باطل و شبهه  
 فاسد خلق علمی یا فتنه عقایدی است که کفر و بدین اصل امامیه نیز متفق اند پس هر بن علم  
 نیز باید که متفق باشند مقدمه حق مرد ایمان که مرتکب کبر شود یا بسبب غلط  
 فهمی و شبهه فاسد مصدر امری شنیع کرد او را و لعن و سب جائز نیست بحد و لیس او را  
 قوله تعالی فاعلم انه لا اله الا الله و لا شریک له و لا اله الا الله و لا شریک له و لا اله الا الله و لا شریک له  
 اصولیه انا الله است که الامر بالشیئی نمی عن منده پس در حق چنین فتنه که خارج از حقا و انوار



با موریست و لعن و سبب دعای بد و حقی آنها صد استغفار پس منتهی عنه باشد و اینها  
 در آخر نماز بعد از تشهد و دعا و ما فور استغفار برای مؤمنین و مؤمنات در هر  
 پنج وقت مشروع شده و دعای بد و لعن که دور افکندن از رحمت الهی است  
 مقابل با امر شریعت گردنست پس حرام باشد دوم الذین یحلقون العرش و من حوله  
 یسبحون بحمد ربهم و یتستغفرون للذین امنوا ربنا وسعت کل شیء و علما معلوم شد که ملائکه  
 حاملان عرش با استغفار مؤمنین مشغولند و بدیهی است که مخالف مقربان حضور در خباب  
 بادشاهان عرض کردن موجب غضب پادشاه و نافرمانی انقربان میکرد و العیاذ بالله  
 سیوم آنکه شفاعت انبیاء برای اهل کبائر ثابت است پس در صورت لعن و دعای بد مقابل  
 آنکه معاند یا پیغمبر خود و حبیب میسران لازم می آید و العیاذ بالله چهارم ایت والذین  
 جاؤ من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لا تجعل قلوبنا  
 غلا للذین امنوا ربنا انک رؤوف الرحیم معلوم شد که شان متاخرین امت بهمین  
 است که دعای مغفرت سابقین نایند و از کینند و بغض آنها احرار کنند و  
 هر که خلاف این کند کویا حق ملت و دین را تلف کرده باشد و العیاذ بالله پنجم انکم  
 محبت و دوستی ایمان است که در فاسق موجود است و فسق او محتاج بعلاج  
 مثل مرض پیش طریق علاج آن آفت زده مسبین است که از آنکه اثر فسق از او نماند  
 آید و از آنکه اثر فسق را در بطریق است در حالت حیات ابر معروف و نهی عن المنکر  
 و دخط و نصیحت و اقامه حدود و تعزیر و بعد از موت دعای مغفرت و توبه  
 و فائحه و درود و برسیه است که چون شخصی از برادران شیخی میفرستد  
 مبتلا شود علاج او باز از اثر مرض میکند نه بقبل و از ثاق روح چنانچه در  
 حدیث صحیح وارد است که لعن المؤمن کفله زیر که مغنی لعن ابعاد از حیات است که  
 ناو فیکه در او ایمان موجود است بعد از رحمت نمیتواند شد پس معنی لعن در حقیقت سلب ایمان

اینها سبب لعن و سبب  
 مؤمنین و مؤمنات  
 استغفار و ملائکه  
 مع غلظت منزه است  
 الله تبارک و تعالی  
 بخلاف حال من  
 قدیم ذکریم  
 من الکفار فقال  
 سبحانه الذین  
 یحلقون العرش  
 عیسی ابن مریم  
 ابو صلیح  
 طبرست



او خوشتر است و سلب ایمان موجب هلاک است پس از آن درجه شدید تر از  
 قتل است ششم آنکه وجود علت مستلزم وجود حکم است و زوال علت مستلزم زوال حکم  
 پس در مومن فاسق ایمان که صفة روح است و موجب دوستی و محبت است و ایمان  
 است بدوام روح پس وجوب محبت او داریم باشد بدوام روح و فسق که عمل بد است  
 است زایل است بزوال تعلق روح ببدن پس موجبات فسق که بغض و عداوت و  
 سب و تحقیر و امانت است نیز بعد از موت زایل گردد و مقتضیات ایمان که طلب مغفرت  
 و امر بر ش است متعین باشد لا غیر و لهذا در حدیث صحیح وارد است که لا تسبوا الاطهار  
 فانهم قد افطوا الی ما فدموا و موت در حق مومن فاسق حکم توبه دارد درین باب  
 که عمل بد را منقطع میکنند فرق اینست که توبه عمل سابق را نیز خیر میکند و موت عمل  
 سابق را منو میکند و چون عمل بد منقطع شد محض ایمان ماند که مقتضی وجوب محبت  
 است بهتم آنکه حق تعالی بر محض ایمان وعده جنت فرموده است قوله تعالی و عده الله  
 المؤمنین و المؤمنات خبات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها الا لیه که در سوره توبه  
 واقع است پس لعن کردن و تعذیب او خوشتر از خدا حکم کردن است بر خدا با آنکه وعده خود  
 را خلاف کند و خلاف وعده در حق او تعالی محال است قوله تعالی و الله لا یخلف المیعاد  
 پس طلب محال هم شد و سوادب هم نهایت انجامید **مقدمه ششم** از ردی غلبه  
 امور دنیا در میان بزرگان با هم بسیار بوقوع آمده و هر دو جانب بسبب آن از ردی هر یک از  
 درجه خود دنیا و آخرت تحقیر و امانت نه خشنود مثل آنچه میان حضرت یوسف علیهم السلام و برادر  
 جاری شد و ما را اخیر ازین که همه کس را به تعظیم باید کنیم چیزی دیگر جایز نیست و ازین باب است  
 نزد شیعه آنچه در میان امام زاده کاظم بر امامت اختلاف واقع شد که ایشان نیز خود  
 تعظیم هر یک کار ندارند هر چند بعضی از بزرگان ائمه مطلق انکار امامت می ورزیدند  
 پس در وجهی که شیعه برای تعظیم همه امام زاده ها که در میان آنها زیاده ازین معصومین است

اینست که  
 ازین باب است  
 که در حدیث  
 وارد است  
 که لا تسبوا  
 الاطهار



و با وجود این طرف مقابلش را معذور داشته اند و بکفر او بلکه بفساد او نیز عیب  
 ندارند و همان وجه را اهل سنت در تعظیم همه متعلقان رسول از صحابه و از تابعین و از  
 بیت بکار می برند و بر دو جانب را معذور می دارند و ملاعبدالله صاحب این کتاب  
 اینجانب را بر وقت نظری که فی الجمله دارد بر این وجه مبتنی شده و منع مطلق را با این آیه کلی  
 ندیده و محض نخواست نمود و بطریق سوال ایراد نموده و در دفع او آتش بیانی را  
 که گفت و بجا مقام شبهه است که بر لبی بیضعت لازم است صورتش چنین است  
 با قوتی دارد ذکر آن در این شماره بدفع آن نمودن اگر کسی گوید که میتوان بدولت که در  
 شخص از برابر باشد یا دو جماعه از صف بولان درگاه الهی باشند و در میان  
 ایشان بسبب شبهه و شکی و خفای که در رایی واقع شده باشد نزاع و بحثی که  
 و در صورت ما را نیز بداند هیچ یک از طرفین اطمینان کنیم و تعرض و یک گفتن نماییم  
 جوابش گفته که فیصوت مفروضه اگر در سایر الناس از شما است که جای اخطا  
 واقع است متحمل است اما درین مقام که سخن در آن داریم که مکلف مقابل معصوم باشد  
 و دیگری جایز اخطا جان نیست پس اینصورت بابر صورت مذکوره قیاس نتوان  
 کرد که در طرف محاصره بایکدی را بر نیستند که بکجه معصوم است و دیگری جایز اخطا  
 چون معصوم احتمال خطا ندارد و بطرف دیگر که از برابر باشد حاجت از رده نخواهد شد و  
 چون طرف دیگر که جایز اخطا است اگر بنا بر شبهه و تعلیلی نسبت بمعصوم از رده شده  
 عداوت خواهد ورزید معذور نخواهد بود که جهت در عایت تعظیم معصوم مسفوفین شده  
 پس شبهه را معتبر ندارد و همچو شبهه اهل بیت عداوت آدم و اولادش که بنسب بیان شده  
 معذور نیست اینک کلامه در خواب خلل بسیار است زیرا که کلام را فرمن میکنند و بیان  
 سر و معصومین که با هم از رذگی پیدا کنند و چون سر و طرف معصوم اند کجا ایست  
 و کجا آدم و اینصورت را که از سر و طرف معصومین با هم ناخوشی نمایند و ملاعبد



حق یکدیگر کنند از کتاب پیشه بسیار بر این اول مناقشه حضرت آدم ع با بابت رفع منزلت حضرت  
 علیه السلام منزلت خود و مخالفت حب آنها نمودن و اتفاق دلالت آنها نمودن با وجود نص صریح  
 چنانچه در بحث بنوات به تفصیل گذشت دوم آزدگی حضرت موسی حضرت یارون و خیر  
 و امانت برگرفتن ریش مبارک ایشان کشیدن مکرر ایشان که مخصوص نیست بچهار  
 راجای انکار آن نسبت سیوم در بحر المناقب که کتاب معتبره است از مناقب اهل  
 خوارزم در سبب حمیه نگین حضرت مرقضی نه با بوتراب نقل کرده که حضرت رسالت انجاء حضرت  
 زیر اعدا دادند و حضرت مرقضی را ندیدند فرمود که این عجم من کجاست حضرت فاطمه گفت میا  
 من و من خاضع و فقه از پنجه بیرون فتنه و نجیب اقبله کرده نگاه حضرت در دست حضرت  
 بر وید که جناب مرقضی بر سر پلو خفته و سرور و انجاء خالک الوده شده فرمودم یا اباب  
 عم یا ابابتراب این در صحن بخاری نیز آمده است کلام چهارم آنکه ابو مخنف لوط ابن سحی از کسی که  
 از عجمه حبایرین امامیه است از حضرت امام حسین روایت آورده که آن یک الکتره امام  
 انوشه الحسن بن صالح معویه یقول لوجز انفی کان حب لم حافله انی پس در مصوبه الکرار در  
 هر دو جانب برخی باشد چنانچه نقیض لازم آید و اگر کسی برخی باشد و دیگر باطل عصمت جناب  
 آن دیگر بر نمی شود و سو خلاف القروض پس معلوم شد که آزدگی با معصوم نیز دو قسم می باشد  
 یکی آنکه از راه تصرف و غداوت بود چنانچه بزرگداشت با اهل بیت اظهار بود و دوم آنکه مقتضای  
 شریعت باشد یا بنا بر دلیلی که با وظایم شریعت باشد چنانچه حضرت سیده الفار اباب حضرت  
 بود یا حضرت موسی اباب حضرت یارون بود یا حضرت امام حسین اباب حضرت امام ع و این قسم آزدگی با معصوم  
 بنا بر مقتضای شریعت یا ظهور دلیلی باشد که از موجب فتنه و طعن نمی شود یا در عصمت خلل نیست  
 این قسم آزدگی در عصمت معصوم خلل نیندازد در عدالت و تقوی خلل نخواهد بود و بوالعاده صحیح  
 اگر چه که با حضرت میر و حضرت زبیر در باب مذکور غیر از دو گویا بوقوع آمد از زمین سبیل بود حضرت  
 اظهار برخی باینجواب نیز متنبه شده و نیز اخلاص تو است نمود و بطریق سوال آورده بچهار قسم



اما تقریر سوال شوی ادا کرده که جوابش چیزی تواند داد و آن نیست که گفته اگر کسی گوید که شاید  
از ابرار اخیری را با اصل بحال مسلمین را خسته باشند که قرار دهند و آن مردی است که با اهل بیت  
بصرف بود ایشان مقتضای انسانیه و انکه اومی محمول است بآنکه صرفه غبطه خود را بخوابد از آنکه از آن  
باشند و اظهار از ردی کرده باشند و در کلام اهل بیت نشان مشرعه هم رضا از خیزه و هم  
شده باشد و از آن طرف مطلقا در بخشش حد اوت نبوده باشد و جواب این سوال را کلام طاهر  
او اگر چه که حاصلش نیست که چون حضرت امیر رضا مقتضای آیه تطهیر معصوم است اعلم بقاین شرحه  
نشانید با برخلاف حق مخالفت ابرار نماید پس حال او با صحابه بهر چون حال صلحا باست باشد و خود  
و در این باب نیز بنده و جعل است اول آنکه حضرت زبیر انیر مقتضای آیه تطهیر معصوم است و علی بن ابی طالب  
حضرت امام حسین و حضرت موسی و حضرت آدم و نوح و اید که این اشخاص بر خلاف حق نیست  
معصومین نمایند پس با هر دو جانب حق باشند و اجتماع ضدین لازم می آید یا احدی از این معصومین  
نباشند و هم آنکه در بعضی اوقات تعادل در میان اصوات صواب باشد و گاهی در صواب خطا  
نظر بر لیل در حق میهد حکم صواب را در حق خلاف حق در هیچ جانب نیست مقتضای معصومین  
بوجود آن خود رجوع کند و حال دیگر از تجربه نماید و خبرین پس اند که در اوقات بسیار از این  
در شبهه بابت و عادت غفلت از مقررات و سلامت بکاید بی بیات هم رسیده و بخلاف  
حرکتی و کلامی از و صد و یکند و در بعضی اوقات این غفلت میسر می ماند و در بعضی دیگر زود رسیده  
شده معلومات خود و می کند و این غفلت از لواحق بشیرت است که بنی و غیر بنی و معصوم و غیر معصوم  
و ولی و غیره و متقی و فاسق را عام محیط است استغفر رب است که انبیا را از این شکا حضور خداوند  
زود تر شنیده می سازند و در غفلت مستغرق میگردانند و دیگر از این شبهه قریب که هم نیست دلیل بر  
و دیگر از آن مجید و نوشته خبر بیات و روایات بشمار است اول آنکه حضرت موسی را چون از نحوه  
از انبیا است و بنشین معلوم فرمودند که علی الهی است که کلام میفرماید و امر با القاصص می نماید  
و در بحال اصل آنکه و خطره از این مخدوق نباید که که حضور قافله از کمال و حقیقت با کمال است باز

نما



مکتبہ اسلامیہ  
مفت محمد عارف صاحب مدظلہ العالی

مجلس علمائے ہندوستان

[illegible]







این مقدمه را بدلائل عقلیه و نقلیه اثبات کرده شود مسلم است نزد فرقه امامیه بر آنکه نزد ایشان  
 اولاد علی بودن فضیلتی است مشترک در جمیع علویه و موجب محبت آنهاست آنچه در کتب ایشان  
 مصرح است حال آنکه بعضی علویه منکر امامت است بوقت خود بوده اند لکن از فضیلت عام علوی  
 بودن است برون نبردند و با آنها فضیلت خاص عقاد امامت جمع است و بچندین محبت علی  
 بودن و خود را شیعه علی گفتن منقبتی است عظیم که منکران امامت این را نیز بسبب این منقبت  
 بد گفتن و لعن و طعن نمودن نزد ایشان جائز نیست اما مطلب اول پس از آنچه که محمد بن جعفر  
 حضرت امیر دعوی امامت برای خود کرد و منکر امامت امام بن العابدین گردانید و چنان کرد که آنکه  
 محاکمه بجز الاسود و سید حجر الاسود برای امام بن العابدین گواهی داد لکن محمد بن جعفر نیز  
 علم از آن دعوی دست بردار نشد و مختار را ناب خود ساخت و بشیعه کوفه در باب فافت او  
 یا مینا نوشت و بر قتال اهل شام و کین خوایی حضرت امام حسین او را منسوب فرمود و مختار را بدار  
 فتح سرزمای امرا شام را با فتحنامه سی هزار دینار از نزد محمد بن جعفر فرستاد و بخدمت امام بن  
 العابدین در آخر وقت رحلت خود و بپسر خود ابو یوسف را وصیت امامت نمود و عقاد که شیعه مدعی  
 بن الجعفریه و پسر ابو یوسف را داشتند از لعن و توفیر در کتب ایشان باید دید خصوصاً در محال المؤمنین  
 نیز از آنچه که زید شیبید دعوی امامت برای خود کرد و خروج نمود بشیعه گفت که امام همان است  
 در میان ما اهل بیت که آشکارا بپسر خود خروج کند بلکه امامت خود را پنهان دارد و منکر امامت امام  
 محمد باقر و جانشین جعفر قاضی نوزاد شد و دیگر شیعه از ابو بکر حسینی در مجالس و غیره نقل نموده اند و مسلم  
 امامت و این دعوی را اولاد او جاری نمایند بچندین مستوکل نیز خروج کردند و مدعی امامت شدند و عقاد  
 شیعه مدعی این اشخاص نیز در کتب ایشان مسطور و مذکور است که هیچ را بنوبی با و میکند و در باب  
 الحجت می آشکارند بلکه از حضرت امام جعفر فیصل صریح در مناقب زید شیبید نقل میکنند که بعد از شهادت  
 او فرمود اشتر کنی ایته فی تکلم الدمار و الله زید مدعی بود صحابه شیبید و مثل ما مضی علی بن  
 ابطالب و صحابه را و الله الشیخ ابن بابویه فی الامالی عن فضل بن یسار و قاضی نوزاد در مجالس ایشان

اینک یک مقدمه  
 در این خصوص  
 و الله بن جعفر  
 بن شام و دیگر  
 از کتب ایشان  
 در این خصوص  
 علی بن جعفر  
 و صحابه او  
 اینک  
 در باب الدمار  
 و الله زید  
 بن جعفر



[illegible]







عبدالمجید صاحبزادہ محمد علی شاہ

دو سبب برین نسبت یا محمد صلی اللہ علیہ وسلم قصوی دارد از درجه علی بن ابی طالب  
 دارد از درجه محمد صلی اللہ علیہ وسلم و این سرود شوق تزد و شیعہ باطل است که نزد ایشان مساجد حضرت محمد  
 و علی رضی در درجه ثابت است چنانکه در باب نبوت گذشت و علو منصب محمد صلی اللہ علیہ وسلم  
 نیز ثابت است که امام است علاوه برین مساوات اولیاد از جمیع کتب بعد از است  
 نیابتی گفته اند و چون این مقدار شش رهاط شریف شد نتایج بیدار بود و اللہ الموفق  
 و الهادی کی الحقیقہ البادی خاتمه الکتاب این نسخه عجیبه لیستی تحفه انشا حقیر  
 است بعد از گذشتن دوازده قرن مسی از حیرت حضرت خیر الانام علیہ السلام  
 بنیاد و صحابه النبی صلی اللہ علیہ وسلم و یافت نفس ششام دریافت و جدا اند و ملت بر وفق  
 شریک در بند او و کلام مان اشارت بود و نجاسد و آری از فضل حضرت باری النکته این  
 تحفه مقبولی در کار خود و شایسته جمیع مؤمنین و مومنات را بان بهره و اعطای و نادر  
 بن زمانه را جز نیک و نواب عظمی فضل نماید و کمال کریمه و رسول الصبر و صبر و  
 از جناب و تعالی است که اگر فتنه لسانی بالغرض قلمی در تبار و تقریر و تحریر یا آنچه رضی و تعالی  
 نباشد در حق خود و دوستان خود درین ساله واقع شد و باشد بعضی غایت بیانی خود  
 از ان عفو نماید و در دنیا و آخرت بران حوده افراید بر شاکا که تا و اخذ تا ان  
 نسینا و اخطانا ربنا ولا تحمل علينا اوزرکم كما حملته علی الدین  
 من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقه لنا به و اعف عنا و اغفر لنا  
 و ارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکفرین و صلی اللہ  
 علی خیر خلقه محمد و آله و صحابه اجمعین بر حمتک یا ارحم  
 الراحمین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین  
 تمت نسخه النثر که اسمی تحفه انشا حقیر

بانی  
تشریف  
مجلس  
بنی  
بلا  
کلام  
ادغام  
اسم  
و نیکم  
است  
والا صلوات  
بر او  
یک جز  
مست  
منها







سبحان الله

۱۳۵۲۵۱

CALL No. { ۳۲۰۵۹ (۵) } ACC. NO. ۱۳۵۲۵۱  
ع ۱۲ ات ۱

AUTHOR عبد العزيز شاه

TITLE تحفة انشا عشری

Acc. No. ۱۳۵۲۵۱  
is No. ۳۲۰۵۹ Book No. ع ۱۲ ات ۱  
hor

TIME

تحفة انشا عشری

۱۷

wer's	Issue Date	Borrower's	Issue Date
NO	NO	No	
PERMANENT			



## MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

### RULES:-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.



